PDF.tarikhema.org

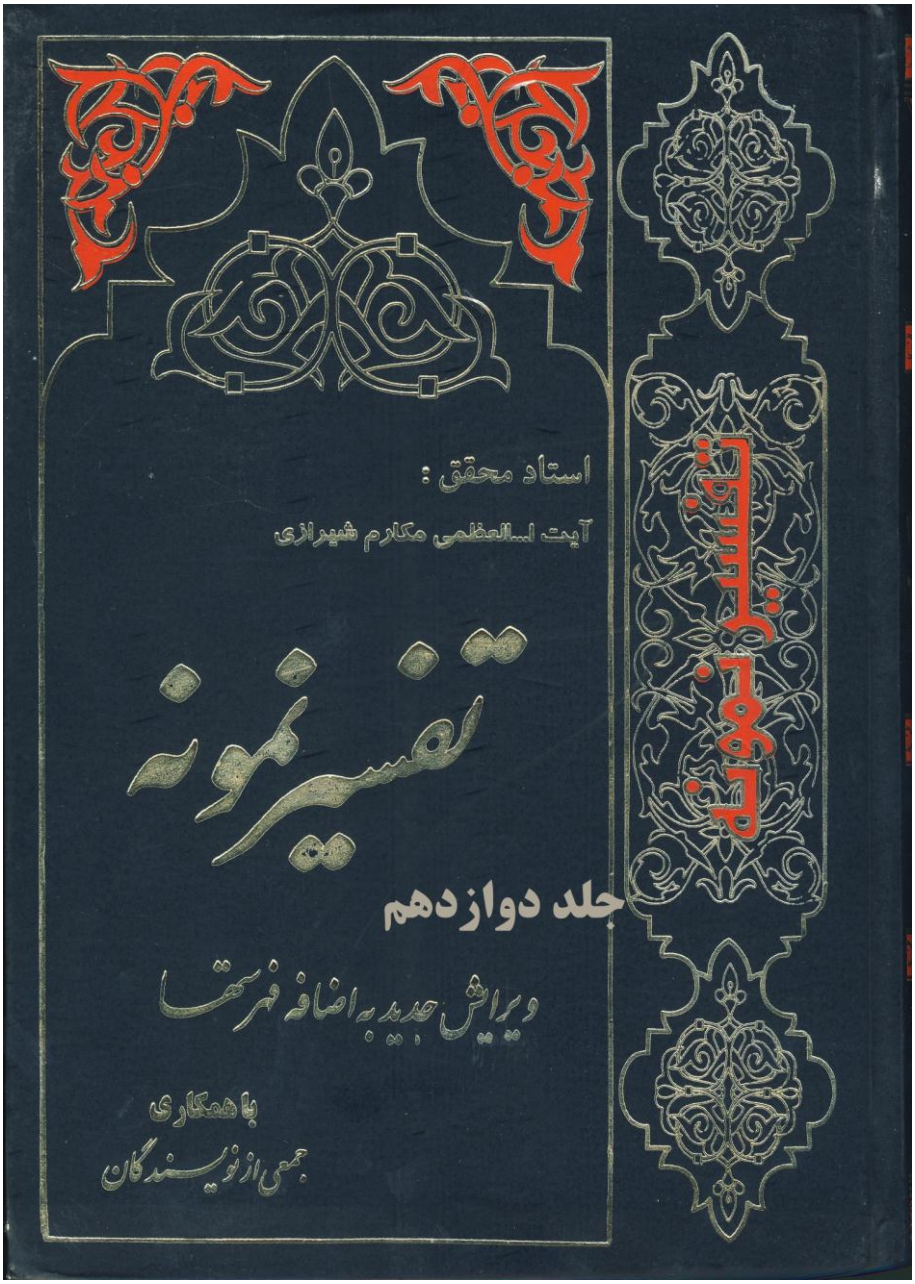

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ ـ ، مصحح
تفسیر نمونه: تفسیر و بررسی تازه‌ای دربارهٔ قرآن مجید با در نظر گرفتن نیازها، خواستها، پرسشها، مکتبها و مسائل روز، زیر نظر ناصر مکارم شیرازی؛ با همکاری جمعی از نویسندگان [ویرایش ۱]. ـ تهران: دارالکتب الاسلامیه ـ ۱۳۵۴.
۶۰۰۰۰ ریال: ج. ۴ ـ بهای هر جلد متفاوت.
فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا (فهرست نویسی پیش از انتشار).
کتابنامه.
جلد دوازدهم (چاپ سی و ششم: ۱۳۸۷)
ISBN - SET: 964-440-030-5 (دوره)
ISBN: 964-440-004-6 (ج. ۴)
۱. تفاسیر شیعه ـ ـ قرن ۱۴. الف. عنوان.ب. عنوان: تفسیر و بررسی تازه‌ای درباره قرآن مجید با در نظر گرفتن نیازها، خواستها، پرسشها، مکتبها و مسائل روز.
BP۹۸/م۷ت۷ ۲۹۷/۱۷۹
۱۳۷۷ م۷۶-۳۲۵۳

فروشگاه مرکزی: تهران ـ بازار سلطانی ـ ۹۹
تلفن: ۵۵۶۲۰۴۱۰ ـ ۵۵۶۲۷۴۴۹
فروشگاه شماره ۱: خیابان ولی‌عصر ـ خیابان فرشته ـ ۹
تلفن: ۲۶۲۰۰۳۵۹ ـ ۰۹۱۲۳۴۴۱۵۲۱

تفسیر نمونه جلد دوازدهم

زیر نظر استاد محقّق آیت‌اللّه مکارم شیرازی

همکاران: محمد رضا آشتیانی، محمد جعفر امامی، داود الهامی، اسدالله ایمانی، عبدالرسول حسنی، سید حسن شجاعی سید نورالله طباطبایی، محمود عبداللهی، محسن قرائتی، محمد محمدی

• ناشر: دارالکتب الاسلامیّة
• تیراژ: ۵۰۰۰ نسخه
• چاپ سی و ششم: ۱۳۸۷
• صفحه و قطع: ۶۵۲ صفحه، وزیری
• چاپ: چاپخانهٔ سرور
• شابک ۶ - ۰۰۴ - ۴۴۰ - ۹۶۴ / ISBN: 964 - 440 - 004 - 6
• شابک دورهٔ ۲۸ جلدی ۵ - ۰۳۰ - ۴۴۰ - ۹۶۴ / ISBN-SET: 964 - 440 - 030 - 5 VOL.28
• حق چاپ برای ناشر محفوظ است
• قیمت: ۶۰۰۰۰ ریال

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

زیر نظر استاد محقق
آیة اللّه العظمیٰ ناصر مکارم شیرازی

تفسیر نمونه

تفسیر و بررسی تازه‌ای دربارهٔ قرآن مجید
با در نظر گرفتن نیازها، خواست‌ها،
پرسش‌ها، مکتب‌ها و مسائل روز

جلد دوازدهم

با همکاری
جمعی از فضلاء و دانشمندان

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

با همکاری فضلاء و دانشمندان محترم

محمّد رضا	آشتیانی
محمّد جعفر	امامی
عبدالرّسول	حسنی
سیّد حسن	شجاعی
محمود	عبداللّهی
محسن	قرائتی
محمّد	محمّدی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

هدف هائی که در این تفسیر تعقیب می شود

چشم ها از سراسر جهان به اسلام دوخته شده، می خواهند اسلام را از نو بشناسند...حتی خود مسلمانان!. و این به دلایل مختلفی است از جمله، «انقلاب اسلامی کشور ما» و «جنبش های اسلامی در نقاط مختلف دیگر جهان» را می توان نام برد، که افکار همه، مخصوصاً نسل جوان را تشنه شناخت هر چه بیشتر اسلام ساخته است.

و برای شناخت اسلام هر کس می داند نزدیک ترین راه و مطمئن ترین وسیله، غور و بررسی بیشتر در متن قرآن مجید، کتاب بزرگ آسمانی ما است.

اما از سوی دیگر قرآن این کتاب عظیم و پرمحتوا، همانند کتب عادی، دارای یک بعد نیست، و به اصطلاح «بطون» مختلفی دارد، و در درون هر بطنی، بطن دیگر نهفته است.

و به تعبیر دیگر، هر کس به مقدار عمق فکر خویش و به اندازه فهم و آگاهی و شایستگی اش از قرآن استفاده می کند، بی آن که عمق کرانه های آن بر کسی آشکار باشد، ولی مسلّماً هیچ کس از کنار چشمه قرآن محروم باز نمی گردد!

با توجه به آنچه گفته شد نیاز به تفسیرهائی که مرکز پیوند افکار دانشمندان و محققان اسلامی است، و می تواند راه گشای اسرار مختلف قرآن گردد، کاملاً

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

روشن است.

اما کدام تفسیر؟ و کدام مفسّر؟... آن تفسیر که آنچه قرآن می گوید بازگو کند، نه آنچه خود می خواهد و می پسندد.

مفسّری که خود را در اختیار قرآن بگذارد، و از مکتبش درس فرا گیرد، نه آن کس که «نا آگاه» و یا «آگاهانه» با پیش داوری هایش می کوشد در برابر قرآن «استاد» باشد و نه «شاگرد».

* * *

البته مفسران بزرگ و محققان عالی قدر اسلام از نخستین قرون اسلامی تا کنون تلاش ها و کوشش های بسیار ارزنده و شایان تقدیری در این زمینه کرده اند و در عربی و فارسی و زبان های دیگر تفسیرهای فراوانی نگاشته اند که در پرتو آن به گوشه ای از شگفتی های این کتاب بزرگ آسمانی می توان راه یافت (شَکَرَ اللّهُ سَعْیَهُمْ).

این نکته، نیز قابل ملاحظه است که: با گذشت زمان «مسائل تازه ای» برای مردم حق طلب و حقیقت جو مطرح می شود، و «سؤالاتی» از برخورد و تضاد مکتب ها، و گاه از وسوسه های منافقان و مخالفان، و زمانی در چگونگی تطبیق تعلیمات این کتاب بزرگ و آسمانی بر نیازهای زمان، پیش می آید که باید تفسیرهای امروز پاسخ گوی آنها باشند.

و از سوی دیگر، تفسیرها همه نباید مجموعه ای از اقوال گوناگون و بحث های پیچیده و غیرقابل درک برای عموم باشد، بلکه، امروز تفسیرهائی لازم است که همچون خود قرآن، جنبه همگانی داشته باشد و تمام قشرها اعم از «فضلاء» و «توده مردم» بتوانند از آن استفاده کنند (بی آن که از ارزش و عمق بحث ها کاسته شود).

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

توجه به این امور، سبب شد که گروهی از ما بخواهند: به نوبه خود دست به تألیف تفسیری بزنیم به این امید که این نیازها را برطرف سازد، و چون این کار سنگین بود، جمعی از اهل فضل را که همسفران خوبی در این راه طولانی و پرفراز و نشیب بوده و هستند به کمک و همکاری دعوت شدند، تا با تشریک مساعی این مشکل حل شود، این کار بحمد اللّه قرین موفقیت شد، و محصولی داد که، با استقبال فوق العاده همه قشرها مواجه گردید، به طوری که در اکثر نقاط مردم در سطوح مختلف به این تفسیر روی آوردند و مجلدات آن که: تا کنون به یازده جلد رسیده (و این دوازدهمین جلد آن است) کراراً چاپ و منتشر شده است «و خدا را بر این موفقیت سپاس می گوئیم».

* * *

در مقدمه این جلد، لازم است نظر خوانندگان عزیز را به چند نکته جلب کنم:

۱ ـ کراراً سؤال می کنند: مجموع این تفسیر در چند جلد تمام خواهد شد؟

در جواب باید بگویم: ظاهراً از بیست جلد کمتر و از بیست و چهار جلد بیشتر نخواهد بود!

۲ ـ کراراً می گویند: چرا مجلدات تفسیر با فاصله زیاد زمانی منتشر می شود؟

باید عرض کنم ما نهایت کوشش رادر سرعت بخشیدن به کار داریم و حتی در سفر وحضر، گاهی در تبعیدگاه، و گاهی در بستر بیماری، آن را ادامه داده ایم، اما از آنجا که نمی توان نظم و عمق مباحث را فدای سرعت عمل نمود، باید کاری کرد که میان این هر دو تا آنجا که ممکن است جمع شود.

و از سوی دیگر مشکلات فوق العاده چاپ، و تهیه کاغذ و مانند آن را (مخصوصاً در زمان جنگ) نباید از نظر دور داشت که آن هم یک عامل مهم تأخیر بوده است.

۳ ـ گاهی می پرسند: اگر این تفسیر به قلم افراد مختلف تهیه گردد، هماهنگ

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نمی تواند باشد.

در پاسخ می گویم: در آغاز کار تا اندازه ای چنین بود ولی به زودی برای تأمین همین هدف، بر آن شدیم که قلم تفسیر، همه جا از اینجانب باشد، و دوستان در جمع آوری مطالب کمک کنند، آنها نیز هر کدام کار خود را قبلاً به طور انفرادی انجام می دهند و یادداشت های لازم را تهیه می کنند ولی بعداً در جلسات دسته جمعی که با هم داریم، هماهنگی لازم ایجاد می گردد تا هیچ گونه نوسانی در بحث ها و طرح مسائل گوناگون و سبک تفسیر پیدا نشود، و همه یک دست و یکپارچه و منسجم باشد.

امیدواریم بتوانیم: برای تعمیم منفعت بیشتر، این تفسیر را به زبان عربی و حتی زبان های دیگر ترجمه کنیم تا دیگران نیز بتوانند از آن بهره گیرند (این پیشنهاد از سوی خوانندگان عزیز نیز مطرح شده است).(۱)

* * *

خداوندا! چشم ما را بینا، گوشمان را شنوا و فکرمان را صائب و کارساز فرما، تا بتوانیم به عمق تعلیمات کتابت راه یابیم، و از آن، چراغ پرفروغی برای خود و دیگران فراهم سازیم.

خداوندا! آتش هائی که دشمنان انقلاب ما خصوصاً، و دشمنان اسلام عموماً پیرامون ما برافروخته اند و فکر ما را دائماً به خود مشغول داشته است، در پرتو مجاهدت های پیگیر و سعی و تلاش بی امان این امت اسلامی، خاموش بگردان تا یک جا دل را به تو بندیم و در راه تو و خدمت به بندگان مستضعف تو گام برداریم.

بارالها! به ما توفیق و عمر مرحمت فرما که بتوانیم این تفسیر را به پایان بریم و

---

۱ ـ چنان که همه خوانندگان می دانند این تفسیر ـ به حمد اللّه ـ در بیست و هفت جلد در سال ۱۳۶۵ به پایان رسید و به زبان عربی به نام «الامثل» ترجمه گردید و به زبان های مختلف دیگر از جمله «اردو» ترجمه و منتشر شده است.

۱۳۸۲ / ۱۰ / ۵

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

این خدمت ناچیز را به آخر برسانیم و یکجا به پیشگاهت تقدیم داریم. (إِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْر).

قم حوزه علمیه ـ ناصر مکارم شیرازی

اول رجب ١٤٠١

١٣٦٠ / ٢ / ١٦

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

قسمتی از تفاسیری که در نوشتن این تفسیر از آن استفاده شده و یا مورد نقد قرار گرفته است:

۱ ـ تفسیر مجمع البیان از مفسر معروف مرحوم طبرسی
۲ ـ تفسیر تبیاناز دانشمند فقید بزرگ شیخ طوسی
۳ ـ تفسیر المیزان از علاّمه طباطبائی
٤ ـ تفسیر صافیاز ملاّمحسن فیض کاشانی
۵ ـ تفسیر نور الثقلین از مرحوم عبد علی بن جمعهٔ الحویزی٦ ـ تفسیر برهاناز مرحوم سیّد هاشم بحرانی
۷ ـ تفسیر روح المعانی از علاّمه شهاب الدین محمود آلوسی۸ ـ تفسیر المنار از محمّد رشید رضا(تقریرات درس تفسیر شیخ محمّد عبده)
۹ ـ تفسیر فی ظلال القرآن از سیّد قطب
۱۰ ـ تفسیر قرطبی از محمّد بن احمد الانصاری القرطبی
۱۱ ـ اسباب النزول از واحدی (ابوالحسن علی بن منویه نیشابوری)
۱۲ ـ تفسیر مراغیاز احمد مصطفی مراغی۱۳ ـ تفسیر مفاتیح الغیباز فخر رازی
۱٤ ـ تفسیر روح الجنان از ابوالفتوح رازی
۱۵ ـ تفسیر کشّافاز زمخشری
۱٦ ـ الدرّ المنثوراز سیوطی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تفسیر نمونه

جلد دوازدهم

سوره های

اسراء و کهف

جزء ۱۵ قرآن مجید

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سوره اسراء

این سوره، در «مکّه» نازل شده و دارای ۱۱۱ آیه است

تاریخ شروع
اول / رجب / ۱٤۰۱
۱٦ / ۲ / ۱۳٦۰

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سوره اسراء

قبل از ورود در تفسیر این سوره، توجه به چند نکته لازم است:

۱ ـ نام های این سوره و محل نزول آن

نام مشهور این سوره «بنی اسرائیل» است و نام های دیگری نیز از قبیل «اسراء» و «سبحان» دارد.(۱)

روشن است: هر یک از این نام ها به تناسب مطالبی است که، در این سوره در رابطه با آن وجود دارد.

اگر نام «بنی اسرائیل» بر آن گذارده شده به خاطر آن است که بخش قابل ملاحظه ای در آغاز و پایان این سوره پیرامون بنی اسرائیل است.

و اگر، به آن «اسراء» گفته می شود، به خاطر نخستین آیه آن که پیرامون «اسراء» (معراج) پیامبر(صلی الله علیه وآله) سخن می گوید، و «سبحان» نیز از نخستین کلمه این سوره گرفته شده است.

ولی، در روایاتی که فضیلت این سوره را بیان می کند، تنها به نام «بنی اسرائیل» برخورد می کنیم، و به همین جهت، جمعی از مفسران، همین نام را برای سوره، برگزیده اند.

به هر حال، مشهور و معروف این است که: تمام یکصد و یازده آیه این سوره در ««مکّه» نازل شده، و مفاهیم و محتوای آن نیز کاملاً متناسب با سوره های مکّی است

---

۱ ـ تفسیر «آلوسی»، جلد ۱۵، صفحه ۲.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

هر چند، بعضی از مفسران، معتقدند: پاره ای از آیات آن در «مدینه» نازل شده است، ولی، گفتار مشهور صحیح تر به نظر می رسد.

* * *

٢ ـ محتوای سوره اسراء

گفتیم: این سوره، بنا بر مشهور از سوره هائی است که در «مکّه» نازل شده است و طبعاً ویژگی های سوره های مکّی در آن جمع است، از جمله: دعوت مؤثر به توحید، و توجه دادن به معاد، و نصایح سودمند، و مبارزه با هر گونه شرک، ظلم و انحراف.

به طور کلّی می توان گفت: آیات این سوره، بر محور امور زیر دور می زند:

١ ـ دلائل نبوّت مخصوصاً قرآن و نیز معراج.

٢ ـ بحث هائی مربوط به معاد، مسأله کیفر و پاداش، نامه اعمال و نتائج آن.

٣ ـ بخشی از تاریخ پر ماجرای بنی اسرائیل، که در آغاز سوره و پایان آن آمده است.

٤ ـ مسأله آزادی اراده و اختیار و این که: هر گونه عمل نیک و بد، نتیجه اش به خود انسان بازگشت می کند.

٥ ـ مسأله حساب و کتاب در زندگی این جهان، که نمونه ای است برای جهان دیگر.

٦ ـ حق شناسی در همه سطوح، مخصوصاً درباره خویشاوندان، و به خصوص پدر و مادر.

٧ ـ تحریم «اسراف و تبذیر»، «بخل»، «فرزند کشی»، «زنا»، «خوردن مال یتیمان»، «کم فروشی»، «تکبّر» و «خونریزی».

٨ ـ بحث هائی در زمینه توحید و خداشناسی.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۹ ـ مبارزه با هر گونه لجاجت در برابر حق و این که: گناهان، میان انسان و مشاهده چهره حق پرده می افکند.

۱۰ ـ شخصیت انسان، فضیلت و برتری او بر مخلوقات دیگر.

۱۱ ـ تأثیر قرآن برای درمان هر گونه بیماری اخلاقی و اجتماعی.

۱۲ ـ اعجاز قرآن، و عدم توانائی مقابله با آن.

۱۳ ـ وسوسه های شیطان، و هشدار به همه مؤمنان به راه های نفوذ شیطان در انسان.

۱٤ ـ بخشی از تعلیمات مختلف اخلاقی.

۱۵ ـ و سرانجام فرازهائی از تاریخ پیامبران، به عنوان درس های عبرتی برای همه انسان ها و شاهدی برای مسائل بالا.

* * *

۳ ـ فضیلت تلاوت این سوره

از پیامبر(صلی الله علیه وآله) و همچنین از امام صادق(علیه السلام) برای کسی که این سوره را بخواند اجر و پاداش فراوانی نقل شده است از جمله:

در روایتی از امام صادق(علیه السلام) می خوانیم: مَنْ قَرَأَ سُورَةَ بَنِی إِسْرائِیْلَ فِی کُلِّ لَیْلَةِ الجُمُعَةِ لَمْ یَمُتْ حَتّی یُدْرِکَ الْقائِمَ وَ یَکُونَ مِنْ أَصْحابِهِ:

«کسی که سوره بنی اسرائیل را هر شب جمعه بخواند، از دنیا نخواهد رفت تا این که قائم را درک کند و از یارانش خواهد بود».(۱)

کراراً گفته ایم: پاداش ها و فضیلت هائی که برای سوره های قرآن بیان شده هرگز برای خواندن تنها نیست، بلکه خواندنی است که توأم با تفکر و اندیشه، و سپس الهام گرفتن برای عمل بوده باشد.

---

۱ ـ «بحار الانوار»، جلد ۸٦، صفحه ۳۱۰.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مخصوصاً در یکی از همین روایات مربوط به فضیلت این سوره، می خوانیم: فَرَقَّ قَلْبُهُ عِنْدَ ذِکْرِ الْوالِدَیْنِ:

«کسی که این سوره را بخواند و به هنگامی که به توصیه های خداوند در ارتباط با پدر و مادر در این سوره می رسد، عواطف او تحریک گردد و احساس محبت بیشتر نسبت به پدر و مادر کند»(۱) دارای چنان پاداشی است.

بنابراین، الفاظ قرآن ـ هر چند بلا شک محترم و پر ارزش است ـ ولی این الفاظ، مقدمه ای است برای معانی، و معانی مقدمه ای است برای عمل.

* * *

به هر صورت مجموعه بحث های عقیدتی، اخلاقی و اجتماعی در این سوره، نسخه کاملی را تشکیل می دهد برای ارتقاء و تکامل بشر در زمینه های مختلف، و جالب این که: این سوره، با «تسبیح خدا» شروع می شود و با «حمد و تکبیر او» پایان می گیرد.

تسبیح نشانه ای است برای پاک سازی و پیراستن از هر گونه عیب و نقص.

حمد نشانه ای است برای آراستن به صفات فضیلت، و تکبیر رمزی است به پیشرفت و عظمت.

* * *

۱ ـ «مصباح الکفعمی»، صفحه ٤٤١.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱ سُبْحانَ الَّذِی أَسْرى بِعَبْدِهِ لَیْلاً مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الأَقْصَى الَّذِی بارَکْنا حَوْلَهُ لِنُرِیَهُ مِنْ آیاتِنا إِنَّهُ هُوَ السَّمِیعُ الْبَصِیرُ

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ ـ پاک و منزّه است خدائی که بنده اش را در یک شب از مسجد الحرام به مسجد الاقصی که گرداگردش را پر برکت ساخته ایم برد، تا برخی از آیات خود را به او نشان دهیم چرا که او شنوا و بیناست.

تفسیر:

معراج گاه پیامبر(صلی الله علیه وآله)

نخستین آیه این سوره، از مسأله «اسراء» یعنی سفر شبانه پیامبر(صلی الله علیه وآله) از مسجد الحرام به مسجد اقصی (بیت المقدس) که مقدمه ای برای معراج بوده است سخن می گوید.

این سفر که در یک شب و مدت کوتاهی صورت گرفت، حداقل در شرایط آن زمان، از طرق عادی به هیچ وجه امکان پذیر نبود، و جنبه اعجازآمیز و کاملاً خارق العاده داشت.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نخست، می گوید: «منزّه است آن خداوندی که بنده اش را در یک شب از مسجد الحرام به مسجد اقصی که گرداگردش را پر برکت ساخته ایم، برد» (سُبْحانَ الَّذِی أَسْری بِعَبْدِهِ لَیْلاً مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ إِلَی الْمَسْجِدِ الأَقْصَی الَّذِی بارَکْنا حَوْلَهُ).

این سیر شبانه خارق العاده: «به خاطر آن بود که: بخشی از آیات عظمت خود را به او نشان دهیم» (لِنُرِیَهُ مِنْ آیاتِنا).

و در پایان اضافه می کند: «چرا که خداوند شنوا و بینا است» (إِنَّهُ هُوَ السَّمِیعُ الْبَصِیرُ).

اشاره به این که: اگر خداوند پیامبرش را برای این افتخار برگزید، بی دلیل نبود; زیرا او گفتار و کرداری آنچنان پاک و شایسته داشت، که این لباس، بر قامتش کاملاً زیبا بود، خداوند، گفتار پیامبرش را شنیده، کردار او را دیده و لیاقتش را برای این مقام، پذیرفته بود.

بعضی از مفسران این احتمال را نیز، در جمله فوق داده اند که: منظور از آن تهدید منکران این اعجاز است که: خداوند سخنانشان را می شنود، و اعمالشان را می بیند، و از توطئه آنها آگاه است.

این آیه، در عین فشردگی، بیشتر مشخصات این سفر شبانه اعجازآمیز را بیان می کند:

۱ ـ جمله «أَسْری» نشان می دهد که: این سفر، شب هنگام واقع شده; زیرا «اسراء» در لغت عرب به معنی سفر شبانه است، در حالی که کلمه «سیر» به مسافرت در روز گفته می شود.

۲ ـ کلمه «لَیْلاً» در عین این که: تاکیدی است برای آنچه از کلمه «اسراء» فهمیده می شود، این حقیقت را نیز بیان می کند که: این سفر، به طور کامل، در یک شب

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

واقع شد، و مهم نیز همین است که: فاصله میان مسجد الحرام و بیت المقدس که بیش از یکصد فرسخ است و در شرائط آن زمان، می بایست روزها یا هفته ها به طول بیانجامد، تنها در یک شب رخ داد.

۳ ـ کلمه «عبد» نشان می دهد: این افتخار و اکرام به خاطر مقام عبودیت و بندگی پیامبر(صلی الله علیه وآله) بود; چرا که بالاترین مقام برای انسان این است که: بنده راستین خدا باشد، جز بر پیشگاه او جبین نساید، و در برابر فرمانی جز فرمان او تسلیم نگردد، هر کاری می کند برای خدا باشد و هر گامی برمی دارد رضای او را بطلبد.

٤ ـ همچنین، تعبیر «عبد» نشان می دهد: این سفر در بیداری واقع شده.

و این سیر، جسمانی بوده است، نه روحانی; زیرا سیر روحانی معنی معقولی جز مسأله خواب یا حالتی شبیه به خواب ندارد، ولی کلمه «عبد» نشان می دهد: جسم و جان پیامبر(صلی الله علیه وآله) در این سفر شرکت داشته، منتها کسانی که نتوانسته اند این اعجاز را درست در فکر خود هضم کنند، احتمال روحانی بودن را به عنوان توجیهی برای آیه ذکر کرده اند، در حالی که می دانیم:

اگر کسی به دیگری بگوید: من فلان شخص را به فلان نقطه بردم مفهومش این نیست که در عالم خواب یا خیال بوده، یا تفکر اندیشه او به چنین سیری پرداخته است.

۵ ـ آغاز این سیر (که مقدمه ای بر مسأله معراج به آسمان ها بوده و بعداً دلائل آن ذکر خواهد شد) «مسجد الحرام» در «مکّه» و انتهای آن «مسجد الاقصی» در «قدس» بوده است.

البته، در این که: پیغمبر(صلی الله علیه وآله) از کنار خانه «کعبه» به این سیر، پرداخت و یا در خانه یکی از بستگانش بود، (و از آنجا که به همه شهر «مکّه» گاهی به عنوان احترام، مسجد الحرام گفته می شود، این تعبیر در آیه ذکر شده است) در میان

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مفسران گفتگو است، ولی بدون شک، ظاهر آیه این است که: مبدأ سیر او مسجد الحرام بوده است.

٦ ـ هدف از این سیر، مشاهده آیات عظمت الهی بوده، همان گونه که دنباله این سیر در آسمان ها نیز به همین منظور، انجام گرفته است تا روح پر عظمت پیامبر(صلی الله علیه وآله) در پرتو مشاهده آن آیات بیّنات، عظمت بیشتری یابد، و آمادگی فزون تری برای هدایت انسان ها پیدا کند، نه آن گونه که کوته فکران می پندارند که: پیامبر(صلی الله علیه وآله) به «معراج» رفت تا خدا را ببیند!، به گمان این که: خدا محلّی در آسمان ها دارد!!

به هر حال، پیامبر(صلی الله علیه وآله) گرچه عظمت خدا را شناخته بود، و از عظمت آفرینش او نیز آگاه بود، ولی «شنیدن، کی بود مانند دیدن»!

در آیات سوره «نجم» که به دنباله این سفر، یعنی معراج در آسمان ها اشاره می کند، نیز می خوانیم: لَقَدْ رَأَی مِنْ آیاتِ رَبِّهِ الْکُبْری: «او در این سفر، آیات بزرگ پروردگارش را مشاهده کرد».(۱)

۷ ـ جمله «بارَکْنا حَوْلَهُ» بیانگر این مطلب است که: «مسجد الاقصی» علاوه بر این که: خود سرزمین مقدسی است، اطراف آن نیز سرزمین مبارک و پر برکتی است.

و این ممکن است اشاره به برکات ظاهری آن بوده باشد; چرا که می دانیم: در منطقه ای سرسبز و خرم و مملوّ از درختان و آب های جاری و آبادی ها واقع شده است.

و نیز ممکن است: اشاره به برکات معنوی آن بوده باشد، زیرا این سرزمین مقدس، در طول تاریخ مرکز ظهور پیامبران بزرگ خدا، و خاستگاه نور توحید و خدا پرستی بوده است.

۸ ـ جمله «إِنَّهُ هُوَ السَّمِیعُ الْبَصِیرُ» ـ همان گونه که گفتیم ـ اشاره به این است که: بخشش این موهبت به پیامبر(صلی الله علیه وآله) بی حساب نبوده، بلکه به خاطر شایستگی هائی بوده که بر اثر گفتار و کردارش، پیدا شد و خداوند از آن به

---

۱ ـ نجم، آیه ۱۸.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خوبی آگاه بود.

۹ ـ ضمناً کلمه «سُبْحان» دلیلی است بر این که: این برنامه پیامبر(صلی الله علیه وآله) خود نشانه ای بر پاک و منزّه بودن خداوند از هر عیب و نقص است.

۱۰ ـ کلمه «مِنْ» در «مِنْ آیاتِنا» نشان می دهد: آیات عظمت خداوند آن قدر زیاد است که: پیامبر(صلی الله علیه وآله) با تمام عظمتش در این سفر پر عظمت، تنها گوشه ای از آن را مشاهده کرده است.

* * *

مسأله معراج

مشهور و معروف، در میان دانشمندان اسلام این است که: پیامبر(صلی الله علیه وآله) به هنگامی که در «مکّه» بود، در یک شب از مسجد الحرام به مسجد اقصی در بیت المقدس به قدرت پروردگار آمد، و از آنجا به آسمان ها صعود کرد، و آثار عظمت خدا را در پهنه آسمان مشاهده نمود و همان شب به «مکّه» بازگشت.

و نیز مشهور و معروف آن است که: این سیر زمینی و آسمانی را با جسم و روح توأماً انجام داد.

ولی از آنجا که این یک موضوع فوق العاده شگرفی است، جمعی به توجیه آن پرداخته و آن را به معراج روحانی تفسیر کرده اند که چیزی شبیه یک خواب یا مکاشفه روحی خواهد بود، اما همان گونه که گفتیم: این موضوع کاملاً با ظواهر آیات، مخالف است; چرا که ظاهر آیات، به مسأله جسمانی بودن گواهی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

می دهد.به هر حال، پیرامون این بحث سؤالات فراوانی وجود دارد از جمله:

١ ـ چگونگی معراج از نظر قرآن و حدیث و تاریخ.

٢ ـ اعتقاد دانشمندان اسلامی اعم از شیعه و اهل تسنن، در این زمینه.

٣ ـ هدف معراج.

٤ ـ امکان معراج از نظر علوم روز.

هر چند، بحث طولانی پیرامون این مسائل، از عهده یک بحث تفسیری خارج است، ولی، ما سعی می کنیم: فشرده این مسائل را ذیلاً بیاوریم.

١ ـ معراج از نظر قرآن و حدیث

در دو سوره از سوره های قرآن، به این مسأله اشاره شده است:

نخست، همین سوره «اسراء» که تنها بخش اول این سفر را بیان می کند (یعنی سیر از مکّه و مسجد الحرام به مسجد اقصی و بیت المقدس).

دیگر، در سوره «نجم» طی شش آیه، از آیه ١٣ تا ١٨ که قسمت دوم «معراج»، یعنی سیر آسمانی آمده است، آنجا که می فرماید:

وَ لَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْری * عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهی * عِنْدَها جَنَّةُ الْمَأْوی * إِذْ یَغْشَی السِّدْرَةَ ما یَغْشی * ما زاغَ الْبَصَرُ وَ ما طَغی * لَقَدْ رَأی مِنْ آیاتِ رَبِّهِ الْکُبْری:

خلاصه مفاد این شش آیه چنین است: پیامبر(صلی الله علیه وآله) برای دومین بار، فرشته وحی «جبرئیل» را به صورت اصلی، مشاهده و ملاقات کرد (مرتبه اول در آغاز نزول وحی در کوه «حرا» بود).

این، ملاقات در نزد بهشت جاویدان صورت گرفت.

پیغمبر(صلی الله علیه وآله) در مشاهده این منظره، دچار خطا و اشتباه نشد.

آیات و نشانه های بزرگی را از عظمت خدا مشاهده کرد.

این آیات، که به گفته اکثر مفسران، از «معراج» سخن می گوید، نیز نشان می دهد: این حادثه در بیداری اتفاق افتاده است، مخصوصاً جمله «ما زاغَ الْبَصَرُ وَ ما طَغی» (چشم پیامبر دچار خطا، انحراف و طغیان نشد) گواه دیگر بر این موضوع است.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

از نظر حدیث، روایات بسیار زیادی در زمینه مسأله معراج، در کتب معروف اسلامی نقل شده که بسیاری از علمای اسلام تواتر، یا شهرت آن را تصدیق کرده اند، به عنوان نمونه:

فقیه و مفسر بزرگ «شیخ طوسی» در تفسیر «تبیان» ذیل آیه مورد بحث، چنین می گوید: «علمای شیعه، معتقدند: خداوند در همان شبی که پیامبرش را از «مکّه» به «بیت المقدس» برد، او را به سوی آسمان ها عروج داد، و آیات عظمت خود را در آسمان ها به او ارائه فرمود، و این در بیداری بود، نه در خواب».

مفسر عالیقدر مرحوم «طبرسی» در تفسیر خود «مجمع البیان»، ذیل آیات سوره «نجم» چنین می گوید:

«مشهور در اخبار ما این است که: خداوند پیامبر را با همین جسم در حال بیداری و حیات، به آسمان ها برد و اکثر مفسران را نیز عقیده همین است».

محدّث شهیر «علامه مجلسی» در «بحار الانوار» می گوید: «سیر پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) از مسجد الحرام به بیت المقدس، و از آنجا به آسمان ها، از جمله مطالبی است که آیات و احادیث متواتر شیعه و سنی، بر آن دلالت دارد، و انکار امثال این مسائل یا تأویل و توجیه آن به معراج روحانی، یا خواب دیدن پیامبر، ناشی از عدم اطلاع از اخبار ائمه هدی و یا ضعف یقین است».

آن گاه اضافه می کند: «اگر بخواهیم اخباری را که در این باره رسیده جمع آوری کنیم کتاب بزرگی خواهد شد».(۱)

از میان دانشمندان اهل تسنن «منصور علی ناصف»، از علمای معاصر، از دانشمندان «الازهر» و نویسنده کتاب معروف «التاج» است در کتاب خود احادیث معراج را جمع آوری کرده است.

«فخر رازی»، مفسر معروف در ذیل آیه مورد بحث، پس از ذکر یک رشته استدلالات عقلی بر امکان وقوع معراج، می گوید:

---

۱ ـ «بحار الانوار»، جلد ششم (چاپ قدیم)، صفحه ۳٦۸ ـ (آیات و اخبار معراج را در جلد ۱۸ «بحار الانوار»، (چاپ جدید)، صفحات ۲۸۲ تا ٤۰۹ مطالعه فرمائید).

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

«از نظر حدیث، احادیث معراج از روایات مشهوره است که در کتب صحاح اهل سنت، نقل شده، و مفاد آنها سیر پیامبر(صلی الله علیه وآله) از مکّه به بیت المقدس و از آنجا به آسمان ها است».

«شیخ عبد العزیز بن عبد الله بن باز»، رئیس ادارات «بحوث علمیه و افتاء و دعوت و ارشاد» از علمای متعصّب وهابی معاصر، در کتاب «التحذیر من البدع» می گوید:

«شکّ نیست که: اسراء و معراج از نشانه های بزرگی است که دلالت بر صدق پیامبر(صلی الله علیه وآله)، و بلندی مقام و منزلت او می کند».

تا آنجا که می گوید: «اخبار متواتر از پیامبر(صلی الله علیه وآله) نقل شده که: خدا او را به آسمان ها برد و درهای آسمان را به روی او گشود».(١)

ذکر این نکته، کاملاً ضرورت دارد که: در لابلای روایات «معراج» احادیث مجعول یا ضعیفی به چشم می خورد، که به هیچ وجه قابل قبول نیست.

لذا، مفسر بزرگ مرحوم «طبرسی» ذیل همین آیه مورد بحث، احادیث معراج را به چهار گروه تقسیم کرده است:

١ ـ روایاتی که به حکم تواتر، قطعی است، مانند اصل موضوع معراج.

٢ ـ احادیثی که قبول آنها هیچ مانع عقلی ندارد، و در روایات به آن تصریح شده است، مانند مشاهده بسیاری از آیات عظمت خدا در پهنه آسمان.

٣ ـ روایاتی که با ضوابط و اصولی که در دست داریم، مخالف است ولی می توان آنها را توجیه کرد، مانند احادیثی که می گوید: پیامبر(صلی الله علیه وآله) در آسمان ها جمعی را در بهشت و گروهی را در دوزخ دید که باید گفت: منظور مشاهده صفات بهشتیان و دوزخیان بوده است (یا بهشت و دوزخ برزخی).

٤ ـ روایاتی که مشتمل بر امور نامعقول و باطل می باشد، و وضع آنها گواه روشنی بر ساختگی بودن آنها است، مانند روایاتی که می گوید: پیامبر(صلی الله علیه وآله) خدا را آشکارا دید، با او سخن گفت، و با او نشست، که با هیچ منطقی سازگار نمی باشد، بلکه مخالف دلیل عقل و نقل است، و بدون شک این گونه روایات

---

١ ـ «التحذیر»، صفحه ٧.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

مجعول است.

تاریخ وقوع معراج، در میان مورخان اسلامی اختلاف نظر است:

بعضی آن را در سال دهم بعثت شب بیست و هفتم ماه «رجب» دانسته.

بعضی آن را در سال دوازدهم شب ۱۷ ماه «رمضان».

و بعضی آن را در اوائل بعثت ذکر کرده اند، ولی اختلاف در تاریخ وقوع آن، مانع از اتفاق در اصل وقوع آن نیست.

ذکر این نکته نیز لازم است که: این تنها مسلمین نیستند که عقیده به معراج دارند، این عقیده در میان پیروان ادیان دیگر، کم و بیش وجود دارد از جمله: در مورد حضرت «عیسی»(علیه السلام) به صورت سنگین تری دیده می شود، چنان که در «انجیل مرقس» باب ٦، و «انجیل لوقا» باب ٢٤، و «انجیل یوحنا» باب ٢١، می خوانیم که: «عیسی» پس از آن که به دار آویخته، کشته و دفن شد، از مردگان

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

برخاست و چهل روز در میان مردم زندگی کرد، سپس به آسمان ها صعود نمود (و به معراج همیشگی رفت).

ضمناً، از بعضی از روایات اسلامی نیز استفاده می شود که: بعضی از پیامبران پیشین نیز دارای معراج بوده اند.

* * *

۲ ـ آیا معراج جسمانی بوده یا روحانی ؟

علاوه بر این که: مشهور میان دانشمندان اسلام (اعم از شیعه و اهل تسنن) این است که: این امر، در بیداری صورت گرفته، ظاهر آیات قرآن در آغاز سوره «اسراء» و همچنین سوره «نجم» (چنان که شرح آن در بالا گذشت) نیز وقوع این امر را در بیداری گواهی می کند.

تواریخ اسلام نیز، گواه صادقی بر این موضوع است; زیرا در تاریخ می خوانیم: هنگامی که پیامبر(صلی الله علیه وآله) مسأله «معراج» را مطرح کرد، مشرکان به شدت آن را انکار کردند و آن را بهانه ای برای کوبیدن پیامبر(صلی الله علیه وآله) قرار دادند، این، به خوبی می رساند که: پیامبر(صلی الله علیه وآله) هرگز مدّعی خواب یا مکاشفه روحانی نبوده و گرنه این همه سر و صدا نداشت.

و اگر در روایتی از «حسن بصری» می خوانیم: کانَ فِی الْمَنامِ رُؤْیا رَآها: «این امر در خواب واقع شده است» و یا خبری از «عایشه» نقل شده: وِ اللّهِ ما فُقِدَ جَسَدُ رَسُولِ اللّهِ وَ لکِنْ عُرِجَ بِرُوْحِهِ: «به خدا سوگند! بدن پیامبر از میان ما نرفت، تنها روح او به آسمان ها پرواز کرد».

ظاهراً جنبه سیاسی داشته و برای خاموش کردن جنجالی بوده است که درباره مسأله «معراج» در میان عده ای به وجود آمده بود.

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۳ ـ هدف معراج

با توجه به بحث های گذشته، این مسأله برای ما از جمله واضحات است: هدف از «معراج» این نبوده که پیامبر(صلی الله علیه وآله) به دیدار خدا در آسمان ها بشتابد! ـ آن چنان که ساده لوحان پنداشته اند ـ که متأسفانه! بعضی از دانشمندان غربی به خاطر ناآگاهی یا دگرگون ساختن چهره اسلام در نظر دیگران، آن را نقل کرده اند، از جمله این که:

«گیورگیو» در کتاب «محمّد پیامبری که از نو باید شناخت» می گوید: «محمّد در سفر معراج، به جائی رسید که صدای قلم خدا را می شنید، و می فهمید که خدا مشغول نگهداری حساب افراد می باشد! ولی، با این که: صدای قلم خدا را می شنید، او را نمی دید! زیرا هیچ کس نمی تواند خدا را ببیند و لو پیغمبر باشد».(۱)

این، نشان می دهد که مخصوصاً قلم از نوع قلم چوبی است! که به هنگام حرکت روی کاغذ تحریر می لرزد و صدا می کند!! و امثال این خرافات و لاطائلات.

نه، هدف این بوده: روح بزرگ پیامبر(صلی الله علیه وآله) اسرار عظمت خدا را در سراسر جهان هستی ـ مخصوصاً عالم بالا که مجموعه ای است از نشانه های عظمت او ـ مشاهده کند، و درک و دید تازه ای برای هدایت و رهبری انسان ها بیابد.

این هدف، صریحاً در آیه یک سوره «اسراء» و آیه ۱۸ سوره «نجم» آمده است.

روایت جالبی نیز، در این زمینه از امام صادق(علیه السلام) در پاسخ سؤال از علت

---

۱ ـ «محمّد(صلی الله علیه وآله) پیامبری که از نو باید شناخت»، صفحه ۱۲۵.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

«معراج» نقل شده است که: إِنَّ اللّهَ لایُوصَفُ بِمَکان، وَ لایَجْرِی عَلَیْهِ زَمانٌ، وَ لکِنَّهُ عَزَّوَجَلَّ أَرادَ أَنْ یُشَرِّفَ بِهِ مَلائِکَتَهُ وَ سُکّانَ سَماواتِهِ، وَ یُکْرِمَهُمْ بِمُشاهَدَتِهِ، وَ یُرِیَهُ مِنْ عَجائِبِ عَظَمَتِهِ ما یُخْبِرُ بِهِ بَعْدَ هُبُوطِهِ:

«خداوند هرگز مکانی ندارد، و زمان بر او جریان نمی یابد، و لکن می خواست فرشتگان و ساکنان آسمانش را با قدم گذاشتن پیامبر در میان آنها، احترام کند و نیز از شگفتی های عظمتش به پیامبرش نشان دهد، تا پس از بازگشت برای مردم بازگو نماید».(۱)

* * *

٤ ـ معراج و علوم روز

در گذشته، بعضی از فلاسفه که معتقد به «افلاک نه گانه بطلمیوسی» پوست پیازی بودند، مانع مهم «معراج» را از نظر علمی وجود همین افلاک و لزوم خرق و التیام در آنها می پنداشتند.(۲) ولی، با فرو ریختن پایه های هیئت بطلمیوسی مسأله خرق و التیام، به دست فراموشی سپرده شد، اما با پیشرفتی که در هیئت جدید به وجود آمد، مسائل تازه ای در زمینه معراج مطرح شده که می بایست پاسخ آنها را دانست:

۱ ـ برای اقدام به یک سفر فضائی، نخستین مانع، نیروی جاذبه است که باید با وسائل فوق العاده بر آن پیروز شد; زیرا برای فرار از «حوزه جاذبه زمین» سرعتی لااقل معادل چهل هزار کیلومتر در ساعت لازم است!.

۲ ـ مانع دیگر، فقدان هوا در فضای بیرون جوّ زمین است که بدون آن انسان نمی تواند زندگی کند.

۳ ـ مانع سوم، گرمای سوزان آفتاب و سرمای کشنده ای است در قسمتی که آفتاب مستقیماً می تابد و قسمتی که نمی تابد.

٤ ـ مانع چهارم اشعه های خطرناکی است که در ماوراء جوّ وجود دارد،

---

۱ ـ تفسیر «برهان»، جلد ۲، صفحه ٤۰۰ ـ «بحار الانوار»، جلد ۳، صفحه ۳۱۵.

۲ ـ «خرق» به معنی شکافتن و «التیام» به معنی به هم آمدن است، بعضی از فلاسفه قدیم معتقد بودند: این امر، در افلاک امکان پذیر نیست.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مانند اشعه کیهانی و اشعه ماوراء بنفش و اشعه ایکس، این پرتوها هرگاه به مقدار کم، به بدن انسان بتابد، زیانی بر ارگانیسم بدن او ندارد، ولی در بیرون جوّ زمین این پرتوها فوق العاده زیاد، کشنده و مرگبار است، اما برای ما ساکنان زمین وجود قشر هوای جوّ، مانع از تابش آنها است.

۵ ـ مشکل بی‌وزنی است، گر چه انسان تدریجاً می تواند به بی‌وزنی عادت کند، ولی، برای ما ساکنان روی زمین اگر بی مقدمه، به بیرون جوّ منتقل شویم و حالت بی‌وزنی دست دهد، تحمل آن بسیار مشکل، یا غیر ممکن است.

٦ ـ و سرانجام مشکل زمان، ششمین مشکل و از مهمترین موانع است; چرا که علوم روز می گوید: سرعتی بالاتر از سرعت سیر نور نیست، اگر کسی بخواهد در سراسر آسمان ها سیر کند، باید سرعتی بیش از سرعت سیر نور داشته باشد.

* * *

در پاسخ، توجه به چند نکته لازم است

۱ ـ ما می دانیم: با آن همه مشکلاتی که در سفرهای فضائی است، بالاخره انسان توانسته است، با نیروی علم بر آن پیروز گردد، و غیر از مشکل زمان، همه مشکلات حلّ شده، و مشکل زمان هم، مربوط به سفر به مناطق دور دست است. ۲ ـ بدون شکّ، مسأله معراج، جنبه عادی نداشته، بلکه، با استفاده از نیرو و قدرت بی پایان خداوند، صورت گرفته است، و همه معجزات انبیاء، همین گونه است.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

به عبارت روشن تر، معجزه باید عقلاً محال نباشد، و همین اندازه که عقلاً امکان پذیر بود، بقیه با استمداد از قدرت خداوند حلّ شدنی است.

هنگامی که: بشر با پیشرفت علم، توانائی پیدا کند، وسائلی بسازد سریع، آنچنان سریع که از حوزه جاذبه زمین بیرون رود، سفینه هائی بسازد که مسأله اشعه های مرگبار بیرون جوّ را حلّ کند، لباس هائی بپوشد که، او را در برابر سرما و گرمای فوق العاده حفظ نماید و با تمرین، به بی‌وزنی عادت نماید.

خلاصه جائی که انسان بتواند، با استفاده از نیروی محدودش، این راه را طی کند آیا با استمداد از نیروی نامحدود الهی حل شدنی نیست؟!

ما یقین داریم: خدا مرکب سریع السیری که متناسب این سفر فضائی بوده، در اختیار پیامبرش گذارده است، و او را از خطراتی که در این سفر وجود داشته، زیر پوشش حمایت خود گرفته، این مرکب چگونه بوده است؟ و چه نام داشته؟ براق؟ رفرف؟ یا مرکب دیگر؟ در هر حال، مرکب مرموز و ناشناخته ای است، از نظر ما؟.

از همه اینها گذشته، فرضیه حداکثر سرعت که در بالا گفته شد، امروز در میان دانشمندان متزلزل شده، هر چند «اینشتاین» در فرضیه معروف خودش به آن سخت معتقد بوده است.

دانشمندان امروز، می گویند: امواج جاذبه، بدون نیاز به زمان، در آن واحد، از یک سوی جهان به سوی دیگر، منتقل می شود و اثر می گذارد، و حتی این احتمال وجود دارد که: در حرکات مربوط به گستردگی جهان، منظومه هائی وجود دارند، که با سرعتی بیش از سرعت سیر نور، از مرکز جهان دور می شوند (دقت کنید).(۱)

---

۱ ـ می دانیم جهان در حال توسعه است، و ستاره ها و منظومه ها به سرعت از هم دور می شوند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کوتاه سخن این است: مشکلاتی که گفته شد: هیچ کدام به صورت یک مانع عقلی، در این راه نیست، مانعی که «معراج» را به صورت یک محال عقلی در آورد، بلکه، مشکلاتی است که: با استفاده از وسائل و نیروی لازم قابل حلّ است.

به هر حال، «معراج» نه از نظر استدلالات عقلی غیر ممکن است و نه از نظر موازین علم روز، و خارق العاده بودن آن را نیز همه قبول دارند، بنابراین، هر گاه با دلیل قاطع نقلی ثابت شود، باید آن را پذیرفت.(۱)

در زمینه مباحث معراج مطالب دیگری هست که به خواست خدا در ذیل سوره «نجم» خواهد آمد.

* * *

۱ ـ برای توضیح بیشتر، به کتاب «همه می خواهند بدانند» که در زمینه معراج و شقّ القمر و عبادت در قطبین بحث کرده ایم، مراجعه فرمائید.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

٢ وَ آتَيْنا مُوسَى الْكِتابَ وَ جَعَلْناهُ هُدىً لِبَنِي إِسْرائِيلَ أَلاَّ تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِي وَكِيلاً

٣ ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنا مَعَ نُوحٍ إِنَّهُ كانَ عَبْداً شَكُوراً

٤ وَ قَضَيْنا إِلى بَنِي إِسْرائِيلَ فِي الْكِتابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَ لَتَعْلُنَّ عُلُوّاً كَبِيراً

٥ فَإِذا جاءَ وَعْدُ أُولاهُما بَعَثْنا عَلَيْكُمْ عِباداً لَنا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجاسُوا خِلالَ الدِّيارِ وَ كانَ وَعْداً مَفْعُولاً

٦ ثُمَّ رَدَدْنا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَ أَمْدَدْناكُمْ بِأَمْوالٍ وَ بَنِينَ وَ جَعَلْناكُمْ أَكْثَرَ نَفِيراً

٧ إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَ إِنْ أَسَأْتُمْ فَلَها فَإِذا جاءَ وَعْدُ الآخِرَةِ لِيَسُوؤُا وُجُوهَكُمْ وَ لِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَما دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ لِيُتَبِّرُوا ما عَلَوْا تَتْبِيراً

٨ عَسى رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُمْ وَ إِنْ عُدْتُمْ عُدْنا وَ جَعَلْنا جَهَنَّمَ لِلْكافِرِينَ حَصِيراً

ترجمه:

٢ ـ ما به موسى كتاب آسمانى داديم; و آن را وسيله هدايت بنى اسرائيل ساختيم; (و گفتيم:) غير ما را تكيه گاه خود قرار ندهيد!

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۳ ـ ای فرزندان کسانی که با نوح (بر کشتی) سوار کردیم! او بنده شکرگزاری بود، (شما هم مانند او باشید، تا نجات یابید)!

٤ ـ ما به بنی اسرائیل در کتاب (تورات) اعلام کردیم که دو بار در زمین فساد خواهید کرد، و برتری جوئی بزرگی خواهید نمود.

۵ ـ هنگامی که نخستین وعده فرا رسد، گروهی از بندگان پیکارجوی خود را بر ضدّ شما می انگیزیم (تا شما را سخت در هم کوبند; حتی برای به دست آوردن مجرمان) خانه ها را جستجو می کنند; و این وعده ای است قطعی!

٦ ـ سپس شما را بر آنها چیره می کنیم; و شما را به وسیله دارائی ها و فرزندانی کمک خواهیم کرد; و نفرات شما را بیشتر (از دشمن) قرار می دهیم.

۷ ـ اگر نیکی کنید، به خودتان نیکی می کنید; و اگر بدی کنید باز هم به خود می کنید، و هنگامی که وعده آخر فرا رسد، (آن چنان دشمن بر شما سخت خواهد گرفت که) آثار غم در صورت هایتان ظاهر می شود; و داخل مسجد (الاقصی) می شوند همان گونه که بار اول وارد شدند; و آنچه را زیر سلطه خود می گیرند، درهم می کوبند.

۸ ـ امید است پروردگارتان به شما رحم کند! هر گاه برگردید، ما هم باز می گردیم; و جهنم را برای کافران، زندان سختی قرار دادیم.

تفسیر:

دو طوفان بزرگ

از آنجا که نخستین آیه این سوره، از سیر پیامبر(صلی الله علیه وآله) از «مسجد الحرام» به «مسجد اقصی» در یک شب، به عنوان یک اعجاز و اکرام پیامبر(صلی الله علیه وآله) سخن به میان آمده، و این گونه موضوعات، غالباً از طرف مشرکان و مخالفان، مورد انکار واقع می شد که: چگونه ممکن است، پیامبری از میان ما بر خیزد که این همه

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

افتخار داشته باشد، در آیات مورد بحث، اشاره به دعوت موسی(علیه السلام) به کتاب آسمانی او می کند تا معلوم شود، این برنامه رسالت، چیز نوظهوری نیست.

همچنین، مخالفت لجوجانه و سرسختانه مشرکان نیز، در تاریخ گذشته ـ مخصوصاً تاریخ بنی اسرائیل ـ سابقه دارد.

به همین دلیل، در نخستین آیه مورد بحث می گوید: «ما به موسی کتاب آسمانی دادیم» (وَ آتَیْنا مُوسَی الْکِتابَ).

«و آن را مایه هدایت بنی اسرائیل ساختیم» (وَ جَعَلْناهُ هُدیً لِبَنِی إِسْرائِیلَ).

بدون شک، منظور از «کتاب» در اینجا «تورات» است که خداوند برای هدایت بنی اسرائیل در اختیار موسی(علیه السلام) گذاشت.

آن گاه، به هدف اساسی بعثت پیامبران، از جمله موسی، اشاره می کند که: «به آنها گفتیم: غیر مرا وکیل و تکیه گاه خود قرار ندهید» (أَلاّ تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِی وَکِیلاً).(١)

این یکی از شاخه های اصلی توحید است، «توحید در عمل»، که نشانه توحید در عقیده است، کسی که مؤثر واقعی در جهان هستی را تنها خدا می داند، به غیر او تکیه نخواهد کرد، و آنها که تکیه گاه های دیگر برای خود انتخاب می کنند، دلیل بر ضعف توحید اعتقادیشان است.

عالی ترین تجلّیات هدایت کتب آسمانی، بر افروختن نور توحید در دل ها است که نتیجه آن: «از همه بریدن و به خدا پیوستن» و بر او تکیه کردن است.

* * *

---

١ ـ از نظر ترکیب نحوی، بعضی از مفسران، جمله «أَلاّ تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِی وَکِیلاً» را در تقدیر، «لِئَلاّ تَتَّخِذُوا...» دانسته اند.

بعضی «أن» در «أَلاّ» را زائده و جمله «وَ قُلْنا لَهُم» را در تقدیر گرفته اند که مجموعاً چنین می شود: «وَ قُلْنا لَهُم لاتَتَّخِذُوا مِنْ دُونِی وَکِیلاً».

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در آیه بعد، برای این که: عواطف بنی اسرائیل را در رابطه با شکرگزاری از نعمت های الهی ـ مخصوصاً نعمت معنوی و روحانی کتاب آسمانی ـ برانگیزد، آنها را مخاطب ساخته می گوید: «ای فرزندان کسانی که با نوح در کشتی حمل کردیم» (ذُرِّیَّةَ مَنْ حَمَلْنا مَعَ نُوح).(۱)

فراموش نکنید: «نوح بنده شکرگزاری بود» (إِنَّهُ کانَ عَبْداً شَکُوراً).
شما که فرزندان یاران «نوح» هستید، چرا به همان برنامه نیاکان با ایمانتان اقتدا نکنید؟ چرا در راه کفران گام بگذارید؟!
«شَکُور» صیغه مبالغه، و به معنی بسیار شکرگزار است، و این که: بنی اسرائیل را به عنوان فرزندان همراهان «نوح» شمرده، شاید به خاطر آن است که: طبق تواریخ معروف، نوح دارای سه فرزند به نام های «سام»، «حام» و «یافث» بود، که مردم روی زمین پس از طوفان نوح از آنها گسترش یافتند، از جمله مخصوصاً بنی اسرائیل.
بدون تردید همه پیامبران، بنده شکرگزار خدا بودند، ولی برای «نوح»، ویژگی هائی در احادیث وارد شده که او را شایسته این توصیف نموده است، از جمله این که:
هر زمان لباس می پوشید، یا آب می نوشید، یا غذائی می خورد و یا نعمت دیگری به او می رسید، فوراً به یاد خدا می افتاد و شکرگزاری می کرد.
در حدیثی از امام باقر(علیه السلام) و امام صادق(علیه السلام) می خوانیم: «نوح، همه روز صبحگاهان و عصرگاهان این دعا را می خواند: أَللّهُمَّ إِنِّی أُشْهِدُکَ أَنَّ ما أَصْبَحَأَوْ أَمْسی بِی مِنْ نِعْمَةٍ فِی دِیْن أَوْ دُنْیا فَمِنْکَ، وَحْدَکَ لا شَرِیْکَ لَکَ، لَکَ

---

۱ ـ جمله «ذُرِّیَّةَ مَنْ حَمَلْنا مَعَ نُوح»، جمله «ندائیه» است، و در تقدیر «یا ذُرِّیَّةَ مَنْ حَمَلْنا مَعَ نُوح» بوده است، اما این احتمال که «ذُرِّیَّةَ» بدل از «وَکِیلاً» یا مفعول ثانی «تَتَّخِذُوا» بوده باشد، بسیار بعید است و با جمله «إِنَّهُ کانَ عَبْداً شَکُوراً» سازگار نیست (دقت کنید).

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

الْحَمْدُ وَ لَکَ الشُّکْرُ بِها عَلَیَّ حَتّی تَرْضی، وَ بَعْدَ الرِّضا:

«خداوندا من تو را گواه می گیرم: هر نعمتی صبح و شام به من می رسد، چه دینی و چه دنیوی، چه معنوی و چه مادی، همه از سوی تو است، یگانه ای و شریکی نداری، حمد مخصوص تو است و شکر هم از آن تو، آن قدر شکرت می گویم تا از من خشنود شوی و حتی بعد از خشنودی».

امام(علیه السلام) سپس افزود: شکر نوح این گونه بود.(۱)

* * *

پس از آن به ذکر گوشه ای از تاریخ پر ماجرای بنی اسرائیل، پرداخته می گوید: «ما در کتاب تورات به بنی اسرائیل اعلام کردیم: شما در زمین، دو بار فساد خواهید کرد، و راه طغیان بزرگی را در پیش خواهید گرفت» (وَ قَضَیْنا إِلی بَنِی إِسْرائِیلَ فِی الْکِتابِ لَتُفْسِدُنَّ فِی الْأَرْضِ مَرَّتَیْنِ وَ لَتَعْلُنَّ عُلُوّاً کَبِیراً).

«قضاء» گر چه در معانی مختلفی استعمال شده، اما در اینجا به معنی «اعلام» است.

منظور از کلمه «الأرض» به قرینه آیات بعد، سرزمین مقدس «فلسطین» است که «مسجد الاقصی» در آن واقع شده است.

* * *

در آیات بعد، به شرح این دو فساد بزرگ و حوادثی که بعد از آن به عنوان مجازات الهی واقع شد، پرداخته چنین می گوید:

«هنگامی که نخستین وعده فرا رسد، و شما دست به فساد، خونریزی، ظلم و جنایت بزنید، ما گروهی از بندگان رزمنده و جنگجوی خود را به سراغ شما می فرستیم» تا به کیفر اعمالتان شما را درهم بکوند (فَإِذا جاءَ وَعْدُ أُولاهُما بَعَثْنا

---

۱ ـ «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث ـ «بحار الانوار»، جلد ۱۱، صفحه ۲۹۰.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

عَلَيْكُمْ عِباداً لَنا أُولِي بَأْس شَدِيد).

این قوم جنگجو، آن چنان بر شما هجوم می آورند که حتی برای یافتن افراد محرمتان «هر خانه و دیاری را جستجو می کنند» (فَجاسُوا خِلالَ الدِّيارِ).

«و این یک وعده قطعی و تخلّف ناپذیر خواهد بود» (وَ كانَ وَعْداً مَفْعُولاً).

* * *

سپس، الطاف الهی بار دیگر به سراغ شما آمد «و شما را بر آن قوم مهاجم پیروز کردیم» (ثُمَّ رَدَدْنا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ).

«و شما را به وسیله اموال و ثروت سرشار، فرزندان و نفرات بسیار تقویت نمودیم» (وَ أَمْدَدْناكُمْ بِأَمْوال وَ بَنِينَ).

«آن چنان که نفرات شما بر نفرات دشمن، فزونی گرفت» (وَ جَعَلْناكُمْ أَكْثَرَ نَفِيراً).(۱)

* * *

این گونه الطاف الهی شامل حال شما می شود، شاید به خود آئید و به اصلاح خویشتن بپردازید، دست از زشتی ها بردارید و به نیکی ها رو آرید، چرا که:

«اگر نیکی کنید، به خود نیکی کرده اید و اگر بدی کنید به خود بدی کرده اید» (إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَ إِنْ أَسَأْتُمْ فَلَها).

این، یک سنّت همیشگی است نیکی ها و بدی ها سرانجام به خود انسان باز می گردد، هر ضربه ای که انسان می زند بر پیکر خویشتن زده است، و هر خدمتی به دیگری می کند، در حقیقت به خود کرده است، ولی مع الأسف، نه آن مجازات شما را بیدار می کند، و نه این نعمت و رحمت مجدّد الهی، باز هم به طغیان می پردازید و راه ظلم، ستم و تعدّی و تجاوز را پیش می گیرید، و فساد کبیر در زمین ایجاد می کنید، و برتری جوئی را از حدّ می گذرانید.

---

۱ ـ «نَفِیر» اسم جمع، و به معنی گروهی از مردان است، بعضی گفته اند: جمع «نفر» و در اصل از ماده «نَفر» (بر وزن عفو) به معنی کوچ کردن و به چیزی روی آوردن است، و به همین جهت، به جماعتی که قدرت تحرک به سوی چیزی داشته باشند، «نفیر» گفته می شود.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سپس، وعده دوم الهی فرا می رسد: «هنگامی که وعده دوم فرا می رسد باز گروهی جنگجو و پیکارگر بر شما چیره می شوند، آن چنان بلائی به سرتان می آورند که آثار غم و اندوه از صورت های شما می بارد» (فَإِذا جاءَ وَعْدُ الآخِرَةِ لِيَسُوؤُا وُجُوهَكُمْ).

آنها حتی بزرگ معبدتان «بیت المقدس» را از دست شما می گیرند «و در آن داخل می شوند همان گونه که بار اول داخل شدند» (وَ لِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَما دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ).

آنها به این هم قناعت نمی کنند، «تمام بلاد و سرزمین هائی را که اشغال کرده اند، درهم می کوبند و ویران می کنند» (وَ لِيُتَبِّرُوا ما عَلَوْا تَتْبِيراً).

* * *

با این حال، باز درهای توبه و بازگشت شما به سوی خدا بسته نیست، باز هم «ممکن است خداوند به شما رحم کند» (عَسى رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُمْ).

«و اگر به سوی ما بازگردید، ما هم لطف و رحمت خود را به شما باز می گردانیم، و اگر به فساد و برتری جوئی گرائید، باز هم شما را به کیفر شدید گرفتار خواهیم ساخت» (وَ إِنْ عُدْتُمْ عُدْنا).

و تازه این مجازات دنیا است «و ما جهنم را برای کافران، زندان سختی قرار داده ایم» (وَ جَعَلْنا جَهَنَّمَ لِلْكافِرِينَ حَصِيراً).(١)

* * *

١ ـ «حَصِير» از ماده «حصر» به معنی «حبس» است، و به هر نقطه ای که راه خروج ندارد، حصیر گفته می شود، و اگر «حصیر» معمولی را هم حصیر می گویند، به خاطر آن است که قسمت های مختلف آن به هم بافته و محصور شده است.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

نکته ها:

۱ ـ دو فساد بزرگ تاریخی بنی اسرائیل

در آیات فوق، سخن از دو انحراف اجتماعی بنی اسرائیل، که منجر به فساد و برتری جوئی می گردد به میان آمده، که به دنبال هر یک از این دو، خداوند مردانی نیرومند و پیکار جو را بر آنها مسلّط ساخته، تا آنها را سخت مجازات کنند و به کیفر اعمالشان برسانند.

گر چه، تاریخ پر ماجرای «بنی اسرائیل»، فراز و نشیب بسیار دارد، و پیروزی ها و شکست ها در آن فراوان دیده می شود، اما در این که: قرآن به کدام یک از این حوادث اشاره می کند، در میان مفسران گفتگو بسیار زیاد است، که به عنوان نمونه چند قسمت از آنها را ذیلاً می آوریم:

۱ ـ آنچه از تاریخ بنی اسرائیل استفاده می شود این است که: نخستین کسی که بر آنها هجوم آورد و «بیت المقدس» را ویران کرد، «بخت النصر» پادشاه «بابل» بود، و هفتاد سال «بیت المقدس» به همان حال باقی ماند، تا یهود قیام کردند و آن را نوسازی نمودند.

دومین کسی که بر آنها هجوم برد قیصر روم «اسپیانوس» بود که وزیرش «طرطوز» را مأمور این کار کرد، او به تخریب «بیت المقدس» و تضعیف و قتل بنی اسرائیل کمر بست، و این حدود یکصد سال قبل از میلاد بود.

بنابراین، ممکن است، دو حادثه ای که قرآن به آن اشاره می کند، همان باشد که در تاریخ بنی اسرائیل نیز آمده است، زیرا حوادث دیگر، در تاریخ بنی اسرائیل آن چنان شدید نبوده که حکومت آنها را به کلّی از هم متلاشی کند.

ولی، حمله «بخت النصر»، قدرت و شوکت آنها را به کلّی درهم کوبید.

این تا زمان «کوروش» ادامه داشت، و پس از آن بنی اسرائیل مجدداً به

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

قدرت رسیدند، و این وضع ادامه داشت تا بار دیگر قیصر روم بر آنها هجوم برد، و حکومتشان را متلاشی کرد و این در به دری همچنان ادامه یافت (تا در این اواخر که به کمک قدرت های جهانخوار و استعمارگر حکومتی برای خود دست و پا کردند).(۱)

۲ ـ «طبری» در تفسیر خود نقل می کند: پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: مراد از فساد اول قتل حضرت «زکریا»(علیه السلام) و گروهی دیگر از پیامبران، و منظور از وعده نخستین، وعده انتقام الهی از بنی اسرائیل به وسیله «بخت النصر» می باشد، و مراد از فساد دوم، شورشی است که بعد از «آزادی به وسیله یکی از سلاطین فارس» مرتکب شدند، و دست به فساد زدند، و مراد از وعده دوم، هجوم «انطیاخوس» پادشاه روم است.

این تفسیر، با تفسیر اول تا اندازه ای قابل انطباق است، ولی، هم راوی این حدیث مورد وثوق نیست، و هم انطباق تاریخ «زکریا»(علیه السلام) و «یحیی»(علیه السلام) بر تاریخ «بخت النصر» و «اسپیانوس یا انطیاخوس» محرز نمی باشد، بلکه، بنا به گفته بعضی «بخت النصر» معاصر «ارمیا» یا «دانیال» پیامبر بوده، و قیام او حدود ششصد سال پیش از زمان «یحیی»(علیه السلام) صورت گرفته.

بنابراین، چگونه «بخت النصر» می تواند برای انتقام خون «یحیی» اقدام کرده باشد؟

۳ ـ بعضی دیگر گفته اند: بیت المقدس یک بار در زمان «داود و سلیمان»(علیهما السلام) ساخته شد، و «بخت النصر» آن را ویران کرد، که این همان وعده اولی است که قرآن به آن اشاره می کند، و بار دیگر در زمان پادشاهان هخامنشی ساخته و آباد شد و آن را «طیطوس» رومی ویران ساخت (توجه داشته باشید

---

۱ ـ تفسیر «المیزان»، جلد ۱۳، صفحه ٤٦.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

«طیطوس» یا «طرطوز» که در بالا ذکر شد قابل انطباق است) و از آن پس، همچنان ویران ماند تا در عصر خلیفه دوم که آن سرزمین به وسیله مسلمانان فتح شد(۱):

این تفسیر، نیز چندان منافات با دو تفسیر بالا ندارد.

٤ ـ در برابر تفسیرهای فوق، و تفاسیر دیگری که کم و بیش با آنها هماهنگ است، تفسیر دیگری داریم که «سید قطب» در تفسیر «فی ظلال» احتمال آن را داده که با آنچه گفته شد، به کلّی متفاوت می باشد، و آن این که:

این دو حادثه تاریخی در گذشته و تا زمان نزول قرآن واقع نشده، بلکه، مربوط به آینده است که: یکی از آنها احتمالاً فساد آنها در آغاز اسلام بود، که منجر به قیام مسلمانان به فرمان پیامبر(صلی الله علیه وآله) بر ضد آنان شد، و به کلّی از جزیره عرب بیرون رانده شدند، و دیگری مربوط به قیام نازی های «آلمان» به ریاست «هیتلر» بر ضد یهود بوده است.(۲)

ولی، اشکال این تفسیر این است که: در هیچ یک از آنها داخل شدن قوم پیروزمند در «بیت المقدس» تا چه رسد به ویران کردن آن، وجود ندارد.

۵ ـ آخرین احتمال این که: بعضی احتمال داده اند، این دو حادثه مربوط به رویدادهای بعد از جنگ جهانی دوم و تشکیل حزبی به نام «صهیونیسم» و تشکیل دولتی به نام «اسرائیل» در قلب ممالک اسلامی است.

منظور از فساد اول بنی اسرائیل و برتری جوئی آنها همین است، و منظور از انتقام اولی آن است که: ممالک اسلامی در آغاز که از این توطئه آگاه شدند، دست به دست هم دادند و توانستند بیت المقدس و قسمتی از شهرها و قصبات

---

۱ ـ تفسیر «ابوالفتوح رازی»، جلد ۷، پاورقی صفحه ۲۰۹، به قلم دانشمند گرانمایه مرحوم «شعرانی».

۲ ـ تفسیر «فی ظلال القرآن»، جلد ۵، صفحه ۳۰۸.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

«فلسطین» را از چنگال یهود بیرون آورند، و نفوذ یهود از «مسجد اقصی» به کلّی قطع شد.
و منظور از فساد دوم هجوم بنی اسرائیل با اتکای نیروهای استعماری جهانخوار و اشغال سرزمین های اسلامی و گرفتن بیت المقدس و مسجد الاقصی است.
و به این ترتیب، باید مسلمانان در انتظار پیروزی دوم بر بنی اسرائیل باشند، به طوری که «مسجد اقصی» را از چنگال آنها بیرون آورند، و نفوذشان را از این سرزمین اسلامی به کلّی قطع کنند، این همان چیزی است که همه مسلمین جهان در انتظار آنند و وعده فتح و نصرت الهی است، نسبت به مسلمانان.(۱)
و تفاسیر دیگری که ذکر آنها چندان قابل ملاحظه نیست.
البته، در تفسیر چهارم و پنجم باید فعل های ماضی که در آیه ذکر شده است، همه به معنی مضارع باشد، و البته این معنی در جائی که فعل بعد از حروف شرط واقع می شود از نظر ادبیات عرب بعید نیست.
اما ظاهر آیه «ثُمَّ رَدَدْنا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَ أَمْدَدْناكُمْ بِأَمْوال وَ بَنِينَ وَ جَعَلْناكُمْ أَكْثَرَ نَفِيراً»، آن است که: حداقل، فساد اول بنی اسرائیل، و انتقام آن در گذشته واقع شده است.
از همه اینها گذشته، مسأله مهمی که: باید در اینجا مورد توجه قرار گیرد این است که: ظاهر تعبیر «بَعَثْنا عَلَيْكُمْ عِباداً لَنا أُولِي بَأْس شَدِيد» (ما گروهی از بندگان خود را که قدرت جنگی زیادی داشتند بر ضد شما مبعوث کردیم، نشان می دهد: گروه انتقام گیرنده، مردان با ایمان بودند که شایسته نام «عِباد» و عنوان «لَنا» و همچنین «بَعَثْنا» بوده اند، و این معنی در بسیاری از تفاسیر که در بالا گفته

---

۱ ـ مجله «مکتب اسلام»، شماره ۱۲، سال ۱۲ و سال ۱۳، از بحث تفسیر آقای «ابراهیم انصاری».

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شد دیده نمی شود).

با این حال، نمی توان انکار کرد: عنوان «بعث» (برانگیختن)، همیشه در مورد پیامبران و مؤمنان به کار نرفته، بلکه، در غیر آنها نیز در قرآن استعمال شده، مانند آنچه در داستان «هابیل» و «قابیل» می خوانیم: فَبَعَثَ اللّهُ غُراباً یَبْحَثُ فِی الأَرْضِ: «خداوند کلاغی را برانگیخت که زمین را جستجو می کرد».(۱)

و در مورد عذاب های زمینی و آسمانی، این کلمه به کار رفته است: «قُلْ هُوَ الْقادِرُ عَلی أَنْ یَبْعَثَ عَلَیْکُمْ عَذاباً مِنْ فَوْقِکُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِکُمْ».(۲)

و نیز کلمه «عباد» و یا «عبد» در افرادی که مورد مذمّت اند احیاناً به کار رفته است، از جمله به کار رفتن این کلمه در مورد گنهکاران در آیه ۵۸ «فرقان»: «وَ کَفی بِهِ بِذُنُوبِ عِبادِهِ خَبِیراً» و در آیه ۲۷ سوره «شوری» در مورد طغیانگران: «وَ لَوْ بَسَطَ اللّهُ الرِّزْقَ لِعِبادِهِ لَبَغَوْا فِی الأَرْضِ» و در مورد خطاکاران و منحرفان از اصل توحید در آیه ۱۱۸ سوره «مائده» می خوانیم: «إِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبادُکَ».

ولی، با همه اوصاف، نمی توان انکار کرد: اگر قرینه قاطعی قائم نشود ظاهر آیات مورد بحث در بدو نظر، آن است که: جمعیت انتقام گیرنده مردمی باایمانند.

به هر حال، آیات فوق، اجمالاً به ما می گوید: بنی اسرائیل دو بار سخت به فساد دست زدند و استکبار ورزیدند، و خدا از آنها انتقام سختی گرفت، و هدف از بیان این موضوع، درس عبرتی برای آنها و ما و همه انسان ها است تا بدانیم ستمگری ها و فسادانگیزی ها در پیشگاه خدا بدون مجازات نمی ماند، هنگامی که قدرت یافتیم حوادث دردناکی را که در آینده در انتظار ما است را فراموش نکنیم و از تواریخ گذشتگان این درس را بیاموزیم.

* * *

---

۱ ـ مائده، آیه ۳۱.

۲ ـ انعام، آیه ٦٥.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲ ـ هر چه کنید به خود کنید!

در آیات فوق به این اصل اساسی اشاره شده که خوبی ها و بدی های شما به خودتان بازمی گردد، گر چه، ظاهراً مخاطب این جمله بنی اسرائیل اند، ولی، بدیهی است بنی اسرائیل در این مسأله، خصوصیتی ندارند، این قانون همیشگی در طول تاریخ بشر است، و خود تاریخ گواه آن است.(۱)

بسیار بودند کسانی که: سنت های زشت و ناروا و قوانین ظالمانه و بدعت های غیر انسانی گذاردند و سرانجام دامان خودشان و دوستانشان را گرفت، و در همان چاهی که برای دیگران کنده بودند، افتادند.

مخصوصاً ایجاد فساد در روی زمین، و برتری جوئی و استکبار (علوّ کبیر) از اموری است که اثرش در همین جهان، دامان انسان را می گیرد، و به همین دلیل بنی اسرائیل، بارها گرفتار شکست های سخت، پراکندگی و بدبختی شدند; چرا که دست به فساد در أرض زدند.

هم اکنون، گروهی از قوم یهود یعنی «صهیونیست ها» اقدام به غصب سرزمینهای دیگران و آواره ساختن آنها از وطن هایشان، کشتن و نابود کردن فرزندانشان کرده اند و حتی احترام خانه خدا «بیت المقدس» را نیز رعایت نکرده اند .

آنها در برخورد با مسائل جهانی، عملاً نشان داده اند: تابع هیچ قانون و معیاری نیستند، هر گاه ـ فرضاً ـ یک جنگجوی فلسطینی به سوی آنها شلیک کند آنها در عوض اردوگاه های آوارگان، کودکستان ها و بیمارستان های آنان را

---

۱ ـ در آیات فوق خواندیم: «إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لاَِنْفُسِكُمْ وَ إِنْ أَسَأْتُمْ فَلَها» در حالی که قاعدتاً باید «علیها» گفته شود; زیرا بدی کردن به سود انسان نیست، به زیان انسان است.

این تعبیر، یا به خاطر هماهنگی میان دو بخش جمله است، و یا از این نظر است که «لام» در اینجا به معنی اختصاص است، نه به معنی نفع و سود.

بعضی از مفسران نیز احتمال داده اند که «لام» در اینجا به معنی «إلی» است.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بمباران می کنند، و در مقابل کشته شدن یک نفر، گاه صدها نفر بی گناه را درو می کنند و خانه های زیادی را منفجر می سازند!

آنها به هیچ یک از مصوبات مجامع بین المللی خود را پایبند نمی دانند، و آشکارا همه را زیر پا می گذارند.

بدون شک، این همه قانون شکنی و بیدادگری و اعمال ضد انسانی، به خاطر آن است که: به قدرت جهانخواری همچون «آمریکا» متّکی هستند، اما این نیز قابل تردید نیست که خود این قوم و جمعیت، از نظر اخلاقی و فکری نمونه کاملی از جنایت و نادیده گرفتن همه مسائل انسانی می باشند، و این، خود مصداقی است از فساد در أرض، برتری جوئی و استکبار و باید در انتظار این بود که باز «عِباداً لَنا أُولِی بَأْس شَدِید» بر آنها چیره شوند و وعده قطعی خدا را درباره آنها عملی سازند.

* * *

۳ ـ تطبیق آیات بر تواریخ اسلامی

در روایات مختلفی می بینیم: آیات فوق، بر حوادث تاریخ مسلمانان نیز تطبیق شده است از جمله، فساد اول و دوم اشاره به قتل علی(علیه السلام) و ضربه بر پیکر امام حسن(علیه السلام) است و یا منظور از «بَعَثْنا عَلَیْکُمْ عِباداً لَنا أُولِی بَأْس شَدِید» حضرت مهدی(علیه السلام) (قائم) و یارانش می باشند.

و در بعضی دیگر، اشاره به جمعیتی شده است که قبل از مهدی(علیه السلام) قیام می کنند.(۱)

پر واضح است: هرگز مفهوم این احادیث، تفسیر آیات فوق در محتوای لفظیش نیست; چرا که این آیات، با صراحت تمام، از بنی اسرائیل سخن

---

۱ ـ «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۱۳۸.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

می گوید، بلکه، منظور این است: مشابه همان برنامه در این امّت، از فسادها و مجازات ها رخ می دهد، و این دلیل روشنی است، بر این که: برنامه فوق، هر چند در مورد بنی اسرائیل ذکر شده، اما یک قانون کلّی است در همه اقوام، ملل و یک سنّت جاری عمومی است در طول تاریخ بشر.

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

٩ إِنَّ هذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَ يُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصّالِحاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْراً كَبِيراً

١٠ وَ أَنَّ الَّذِينَ لايُؤْمِنُونَ بِالآخِرَةِ أَعْتَدْنا لَهُمْ عَذاباً أَلِيماً

١١ وَ يَدْعُ الإِنْسانُ بِالشَّرِّ دُعاءَهُ بِالْخَيْرِ وَ كانَ الإِنْسانُ عَجُولاً

١٢ وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ وَ النَّهارَ آيَتَيْنِ فَمَحَوْنا آيَةَ اللَّيْلِ وَ جَعَلْنا آيَةَ النَّهارِ مُبْصِرَةً لِتَبْتَغُوا فَضْلاً مِنْ رَبِّكُمْ وَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَ الْحِسابَ وَ كُلَّ شَيْءٍ فَصَّلْناهُ تَفْصِيلاً

ترجمه:

٩ ـ این قرآن، به راهی که استوارترین راههاست، هدایت می کند; و به مؤمنانی که اعمال صالح انجام می دهند، بشارت می دهد که برای آنها پاداش بزرگی است.

١٠ ـ و این که آنها که به قیامت ایمان نمی آورند، عذاب دردناکی برای آنان آماده ساخته ایم.

١١ ـ انسان (بر اثر شتابزدگی)، بدی ها را طلب می کند آن گونه که نیکی ها را می طلبد; و انسان، همیشه عجول بوده است!

١٢ ـ ما شب و روز را دو نشانه (توحید و عظمت خود) قرار دادیم; سپس نشانه شب را محو کرده، و نشانه روز را روشنی بخش ساختیم تا (در پرتو آن،) فضل پروردگارتان را بطلبید (و به تلاش زندگی برخیزید)، و عدد سال ها و حساب را بدانید; و هر چیزی را به طور مشخص (و آشکار،) بیان کردیم.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تفسیر:

مستقیم ترین راه خوشبختی

در آیات گذشته، سخن از بنی اسرائیل و کتاب آسمانیشان «تورات»، تخلفشان از این برنامه الهی و کیفرهایشان در این رابطه بود.

از این بحث، به قرآن مجید کتاب آسمانی مسلمین که آخرین حلقه کتب آسمانی است، منتقل می شود و می گوید: «این قرآن، مردم را به آئینی که مستقیم ترین و پابرجاترین آئین ها است هدایت می کند» (إِنَّ هذَا الْقُرْآنَ یَهْدِی لِلَّتِی هِیَ أَقْوَمُ).

«أَقْوَم» از ماده «قیام» گرفته شده است، و از آنجا که انسان، هنگامی که می خواهد، فعالیت پی گیری انجام دهد، قیام می کند و به کار می پردازد، از این نظر، «قیام» کنایه از حسن انجام امور، و آمادگی برای فعالیت آمده است.

ضمناً، «استقامت» که از همین ماده گرفته شده و «قیم» که آن هم از این ماده است به معنی صاف، مستقیم، ثابت و پا بر جا است.

و از آنجا که «أَقْوَم» «افعل تفضیل» است، به معنی صاف تر، مستقیم تر و پابرجاتر می آید و به این ترتیب، مفهوم آیه فوق چنین است: «قرآن به طریقه ای که مستقیم ترین، صاف ترین و پابرجاترین طرق است، دعوت می کند».

صاف و مستقیم از نظر عقائدی که عرضه می کند، عقائدی روشن، قابل درک خالی از هر گونه ابهام و خرافات، عقائدی که دعوت به عمل دارد، نیروهای انسانی را بسیج می کند، میان انسان و قوانین عالم طبیعت هماهنگی برقرار می سازد.

صاف تر و مستقیم تر از این نظر که: میان ظاهر و باطن، عقیده و عمل، تفکر و برنامه، همگونی ایجاد کرده و همه را به سوی «اللّه» دعوت می نماید.

صاف تر و مستقیم تر از نظر قوانین اجتماعی، اقتصادی و نظامات سیاسی که بر جامعه انسانی حکم فرما است که هم جنبه های معنوی را پرورش می دهد و هم از نظر مادی، تکامل آفرین است.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

صاف تر و مستقیم تر از نظر عبادت که نه در جانب افراط است و نه در تفریط.

صاف تر و مستقیم تر از نظر برنامه های اخلاقی که حدّ اعتدال را در آن لحاظ کرده است تا انسان را از هر گونه آز، حرص، طمع، اسراف، تبذیر، بخل، حسد، ضعف و استکبار رهائی می بخشد.

و بالاخره صاف تر و مستقیم تر از نظر نظام حکومتی که برپادارنده عدل است و درهم کوبنده ستم و ستمگران.

آری، قرآن هدایت به طریقه و روشی می کند که در تمام زمینه ها صاف ترین، مستقیم ترین و ثابت ترین طریقه است.

در اینجا این سؤال پیش می آید: مفهوم «افعل تفضیل»، این معنی را می رساند که: در مذاهب و ادیان موجود اقوام دیگر، این استقامت و عدالت وجود دارد ولی در قرآن بیشتر است.

پاسخ این سؤال با توجه به چند نکته روشن می شود، زیرا:

اوّلاً ـ اگر طرف مقایسه، ادیان آسمانی دیگر باشد، بدون شک آنها نیز هر کدام در زمان و عصر خود آئینی مستقیم، صاف و پا بر جا بودند، ولی، طبق قانون تکامل، هنگامی که به مرحله نهائی یعنی مرحله خاتمیت برسیم، آئینی وجود خواهد داشت که صاف ترین و پابرجاترین است.

ثانیاً ـ اگر طرف مقایسه، غیر مذاهب آسمانی باشد، باز هم افعل تفضیل در اینجا مفهوم دارد زیرا مکتب های دیگر می کوشند سهمی از استقامت و صافی را

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

داشته باشند، ولی در مقایسه با اشتباهاتشان، و در مقایسه مجموع آنها با قرآن روشن می شود این آئین، از همه مستقیم تر، صاف تر و با ساختمان روح و جسم و جان انسان هماهنگ تر و به همین دلیل پابرجاتر است.

ثالثاً ـ همان گونه که سابقاً هم اشاره کرده ایم، «افعل تفضیل»، همیشه، دلیل بر این نیست که: طرف مقایسه، حتماً سهمی از آن مفهوم را دارا است، چنان که در قرآن مجید می خوانیم: أَ فَمَنْ یَهْدِی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ یُتَّبَعَ أَمَّنْ لا یَهِدِّی إِلاَّ أَنْ یُهْدی: «آیا کسی که به سوی حق دعوت می کند، شایسته تر برای رهبری است، یا آن کس که راهی به حق ندارد مگر این که او را رهبری کنند»؟(۱)

ضمناً توجه به این نکته لازم است که: با در نظر گرفتن این معنی که یکی از معانی «اقوم» ثابت تر و پابرجاتر است، و با در نظر گرفتن این که: طرف مقایسه در عبارت، ذکر نشده، و به اصطلاح «حذف متعلق دلیل بر عموم است» روشن می شود: این آیه از آیاتی است که اشاره ای به مسأله خاتمیت اسلام و پیامبر نیز دارد، چرا که می گوید: این آئین از همه آئین ها ثابت تر و پابرجاتر است (دقت کنید).

آن گاه، از آنجا که موضع گیری های مردم در برابر این نامه مستقیم الهی مختلف است، به دو نوع موضع گیری مشخص و نتائج آن اشاره کرده می فرماید: «این قرآن به مؤمنانی که عمل صالح انجام می دهند، مژده می دهد که: برای آنان پاداش بزرگی است» (وَ یُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِینَ الَّذِینَ یَعْمَلُونَ الصّالِحاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْراً کَبِیراً).

* * *

«و به آنها که ایمان به آخرت و دادگاه بزرگش نمی آورند (و طبعاً عمل

---

۱ ـ یونس، آیه ۳۵.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

صالحی نیز انجام نمی دهند) نیز بشارت می دهد که: عذاب دردناکی برای آنها آماده کرده ایم» (وَ أَنَّ الَّذِینَ لایُؤْمِنُونَ بِالآخِرَةِ أَعْتَدْنا لَهُمْ عَذاباً أَلِیماً).

تعبیر به «بشارت» در مورد مؤمنان، دلیلش روشن است، ولی در مورد افراد بی ایمان و طغیانگر در حقیقت یک نوع استهزاء یا بشارتی است برای مؤمنان که دشمنانشان به چنین سرنوشتی گرفتار می شوند.(۱)

ضمناً، پاداش مؤمنان را در عبارت کوتاه «أَجْراً کَبِیراً» و کیفر افراد بی ایمان را در عبارت جامع «عَذاباً أَلِیماً» خلاصه کرده، که مفهوم هر دو آن چنان وسیع است که: هر گونه پاداش و کیفر معنوی و مادی، جسمی و روحانی را شامل می شود.

و اما این که: در صفات دوزخیان تنها روی «عدم ایمان به آخرت» انگشت گذارده، و سخن از اعمالشان نیست! ممکن است از این جهت باشد که:

اعتقاد به آن دادگاه بزرگ بیش از هر چیز انسان را در مقابل گناهان کنترل می کند.

و از این گذشته، انکار قیامت به انکار خدا نیز بازمی گردد; زیرا چگونه ممکن است: خداوند عادل و حکیم، مردم این جهان را در شرائطی که می بینیم، به حال خود رها کند، و جهان دیگری در کار نباشد، این نه با حکمت او سازگار است، و نه با عدالتش.

از همه گذشته، چون بحث در آیه، از پاداش و کیفر است، تناسب با مسأله آخرت و دادگاه عدل پروردگار دارد.

* * *

---

۱ ـ در ذیل آیه ۱۳۸ سوره «نساء» گفتیم: «بشارت» در اصل از «بشرة» به معنی «صورت» گرفته شده، و هر گونه خبری را که در صورت انسان اثر بگذارد، او را مسرور یا غم آلود کند، شامل می شود.

«وَ أَنَّ الَّذِینَ لایُؤْمِنُونَ...» را بعضی بر «أَجْراً کَبِیْراً» و بعضی بر «یُبَشِّرُ» گرفته اند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در آیه بعد، به تناسب بحث گذشته، به یکی از علل مهم بی ایمانی که: عدم مطالعه کافی در امور است، اشاره کرده، چنین می فرماید: «انسان همان گونه که نیکی ها را طلب می کند، به خاطر دستپاچگی و عدم مطالعه کافی، به طلب بدی ها برمی خیزد» (وَ یَدْعُ الإِنْسانُ بِالشَّرِّ دُعاءَهُ بِالْخَیْرِ).

«چرا که انسان ذاتاً عجول است» (وَ کانَ الإِنْسانُ عَجُولاً).

«دعا» در اینجا معنی وسیعی دارد که: هر گونه طلب و خواستن را شامل می شود، اعم از این که: با زبان بخواهد، و یا عملاً برای به دست آوردن چیزی به پا خیزد، تلاش و کوشش کند.

در حقیقت، عجول بودن انسان، برای کسب منافع بیشتر و شتابزدگی او در تحصیل خیر و منفعت، سبب می شود که: تمام جوانب مسائل را مورد بررسی قرار ندهد، چه بسیار می شود که با این عجله، نتواند خیر واقعی خود را تشخیص دهد، بلکه، هوی و هوس های سرکش، چهره حقیقت را در نظرش دگرگون سازد، و به دنبال شرّ برود.

و در این حال، همان گونه که: انسان، از خدا تقاضای نیکی می کند، بر اثر سوء تشخیص خود، بدی ها را از او تقاضا می کند، و همان گونه که برای نیکی تلاش می کند، به دنبال شرّ و بدی می رود، و این بلای بزرگی است برای نوع انسان ها و مانع عجیبی است در طریق سعادت.

چه بسیارند کسانی که بر اثر شتابزدگی خود را به پرتگاه های خطرناک افکنده اند، به گمان این که: به محل امن و امان می روند، در بیراهه ها گام گذارده اند به تصور این که: به سوی منزل سعادت پیش می روند، در زشتی ها و بدبختی ها غوطهور شده اند، به پندار این که: در مسیر افتخار راه می روند، و این نتیجه شوم عجله و شتابزدگی است.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

از آنچه گفتیم، روشن شد: مفهوم آیه، نه منحصر به دعای لفظی است، و نه طلب کردن عملی، بلکه، همه در یک معنی جامع قرار می گیرد، و اگر بعضی از مفسران آن را در یک قسمت محدود کرده اند، دلیلی بر آن وجود ندارد.

و نیز اگر، در بعضی از روایات تنها مسأله دعای لفظی مطرح شده، از قبیل ذکر مصداق است نه تمام مفهوم، چنان که در حدیثی از امام صادق(علیه السلام) نقل شده که: وَ اعْرِفْ طریقَ نَجَاتِکَ وَ هَلاکِکَ کَی لا تَدْعُوَ اللّهَ بِشَیْءٍ عَسی فِیهِ هَلاکُکَ وَ أَنْتَ تَظُنُّ ان فِیهِ نَجاتَکَ قالَ اللّهُ تَعالی: وَ یَدْعُ الإِنْسانُ بِالشَّرِّ دُعاءَهُ بِالْخَیْرِ وَ کانَ الإِنْسانُ عَجُولاً: «راه نجات و هلاک خود را درست بشناس، مبادا از خدا چیزی بطلبی که نابودی تو در آن است، در حالی که گمان می بری، نجات تو در آن است، خداوند متعال می گوید: انسان دعای شر می کند آن گونه که دعای خیر می کند; چرا که انسان، عجول است».(۱)

بنابراین، تنها راه رسیدن به خیر و سعادت آن است که: انسان در هر کار قدم می گذارد، با نهایت دقت و هوشیاری و دور از هر گونه عجله و شتابزدگی تمام جوانب را بررسی کند و خود را در انتخاب راه، از هر گونه پیشداوری و قضاوت های آمیخته با هوی و هوس بر کنار دارد، از خدا در این راه یاری بطلبد تا راه خیر و سعادت را بیابد و در پرتگاه و بیراهه گام ننهد.

* * *

آخرین آیه بحث، سخن از آفرینش شب و روز و منافع و برکات این دو، و وجود حساب و کتاب در عالم، می گوید، تا هم دلیلی باشد بر توحید و شناخت خدا، و بحث گذشته معاد را تکمیل کند، و هم شاهدی باشد بر لزوم دقت در عواقب کارها و عدم شتابزدگی می فرماید:

---

۱ ـ «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۱۴۱.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

«ما شب و روز را دو نشانه، از نشانه های خود قرار دادیم» (وَ جَعَلْنَا اللَّیْلَ وَ النَّهارَ آیَتَیْنِ).

«سپس نشانه شب را محو، و نشانه روز را که روشنی بخش است، به جای آن قرار دادیم» (فَمَحَوْنا آیَةَ اللَّیْلِ وَ جَعَلْنا آیَةَ النَّهارِ مُبْصِرَةً).

و از این کار، دو هدف داشتیم: «نخست این که: از فضل پروردگارتان بهره گیرید» (لِتَبْتَغُوا فَضْلاً مِنْ رَبِّکُمْ).

شب ها به استراحت پردازید، و روزها به تلاش و کوشش و کار، و در پرتو آن از مواهب الهی بهره گیرید.

هدف دیگر این که: «عدد سال ها و حساب کارهای زمان بندی شده خود را بدانید» (وَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِینَ وَ الْحِسابَ).

«و ما هر چیز را مشخص و روشن ساختیم» (وَ کُلَّ شَیْء فَصَّلْناهُ تَفْصِیلاً).

تا جای هیچ گونه شبهه باقی نماند.

در این که: منظور از «آیة اللیل» و «آیة النهار» خود شب و روز است که هر کدام آیه و نشانه ای است از پروردگار، یا منظور از «آیة اللیل» قرص ماه، و «آیة النهار» قرص خورشید است؟ در میان مفسران گفتگو است؟(١)

اما دقت در خود آیه، نشان می دهد: صحیح همان تفسیر اول است; زیرا تعبیر «وَ جَعَلْنَا اللَّیْلَ وَ النَّهارَ آیَتَیْنِ» دلیل بر آن است که: هر کدام آیه و نشانه ای برای اثبات وجود خدا محسوب می شود.

و منظور از محو آیه شب، آن است که پرده های تاریک و ظلمت بار شب در زیر پوششی از نور و روشنائی روز محو و نابود می گردد، و آنچه در دل شب پنهان گشته بود در پرتو روشنائی روز آشکار می گردد، نه این که: قرص ماه را محو کردیم.

---

١ ـ در صورت اول اضافه «اضافه بیانیه» است و در صورت دوم اضافه «اضافه اختصاصیه».

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و اگر در بعضی دیگر از آیات قرآن (سوره یونس آیه ۵) خورشید و ماه را وسیله شناسائی سال و ماه و حساب قرار داده، منافات با آنچه در بالا گفتیم ندارد; زیرا پیدایش حساب و کتاب، در برنامه زندگی انسان را می توان هم به شب و روز نسبت داد، و هم به خورشید و ماه، چرا که هر دو با هم پیوند دارند.

در «نهج البلاغه» ضمن بیان نشانه های عظمت خداوند، چنین می خوانیم: وَ جَعَلَ شَمْسَها آیَةً مُبْصِرَةً لِنَهارِها وَ قَمَرَها آیَةً مَمْحُوَّةً مِنْ لَیْلِها وَ أَجْراهُما فِی مَناقِلِ مَجْراهُما وَ قَدَّرَ سَیْرَهُما فِی مَدارِجِ دَرَجِهِما لِیُمَیِّزَ بَیْنَ اللَّیْلِ وَ النَّهارِ بِهِما وَ لِیُعْلَمَ عَدَدُ السِّنِینَ وَ الْحِسابُ بِمَقادِیرِهِما: «خورشید را نشانه روشنی بخش روز، و ماه را نشانه محوکننده شب قرار داد، و آن دو را در مجرایشان به جریان انداخت، و مراحل سیرشان را اندازه گیری نمود، تا میان شب و روز تفاوت ایجاد کند، و با اندازه گیری این دو، شماره سال ها و حساب دانسته شود».(۱)

این تعبیرها نیز با آنچه در تفسیر اول بیان شد، منافاتی ندارد، زیرا همان گونه که گفتیم پیدایش حساب و شماره سال ها را هم می توان به شب و روز نسبت داد و هم به خورشید و ماه، چرا که هر دو با هم مربوطند.

* * *

نکته ها:

آیا انسان ذاتاً عجول است؟

نه تنها در رابطه با عجله و شتابزدگی که در آیات فوق انسان به آن توصیف شده، در موارد متعدد دیگری از قرآن، نیز مذمت هائی روی عنوان «انسان» دیده می شود، از قبیل: «ظلوم»، «جهول»، «کفور»، «طغیانگر» و «هلوع» (کم ظرفیت)

---

۱ ـ «نهج البلاغه»، خطبه «اشباح»، خطبه ۹۱.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و «مغرور» و مانند آن.

این تعبیرات، گاهی این سؤال را به وجود می آورد که: چگونه می توان این امور را با برداشتی که از قرآن در مورد فطرت پاک انسان، و حامل روح خدائی بودنش داریم، هماهنگ ساخت؟

به عبارت دیگر، انسان از نظر جهان بینی اسلامی، موجودی است بسیار و الا، به حدّی که لایق مقام خلیفهٔ اللّهی و نمایندگی خدا در زمین است، معلم فرشتگان و برتر از آنهاست، این موضوع با نکوهش های فوق، چگونه سازگار است؟!

پاسخ این سؤال را، در یک جمله، می توان داد که: آن همه مقام، شخصیت و ارزش انسان، مشروط به یک شرط است و آن: «تربیت تحت نظر رهبران الهی» است، در غیر این صورت، انسان به گونه گیاهی خود رو، پرورش می یابد و در میان هوس ها و شهوات غوطهور می شود، سرمایه های عظیمی را که بالقوّه دارد، از دست می دهد و جنبه های منفی در وجود او آشکار می گردد.

بنابراین، اگر شرط مزبور، تحقق یابد، تمام جنبه های مثبتی که در قرآن در رابطه با انسان آمده، در وجود او بارور می گردد، و اگر این شرط، تحقق نیابد، جنبه های منفی یاد شده آشکار می شود، لذا در آیات ۱۹ تا ۲٤ سوره «معارج» می خوانیم: إِنَّ الإِنْسانَ خُلِقَ هَلُوعاً * إِذا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً * وَ إِذا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعاً * إِلاَّ الْمُصَلِّينَ * الَّذِينَ هُمْ عَلى صَلاتِهِمْ دائِمُونَ:

«انسان، هلوع آفریده شده، هنگامی که بدی به او برسد، بی تابی می کند، و هنگامی که خوبی به او برسد، بخل می‌ورزد، مگر نمازگزاران که همواره به این برنامه ادامه می دهند».(۱)

* * *

---

۱ ـ شرح بیشتر را در سوره «یونس» ذیل آیه ۱۲ نیز بیان کردیم (تفسیر نمونه، جلد ۸، صفحه ۲۳۹).

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲ ـ بلای شتابزدگی!

عشق آتشین به یک موضوع، افکار سطحی و محدود، گاه سیطره هوی و هوس بر انسان، و خوشبینی بیش از حد به یک مطلب، عوامل عجله و شتابزدگی در کارها است.

و از آنجا که بررسی های سطحی و مقدماتی، غالباً برای پی بردن به حقیقت یک امر و سود و زیان آن کافی نیست، معمولاً عجله و دستپاچگی در انجام کارها، موجب ندامت، خسران و پشیمانی است.

تا آنجا که در آیات فوق خواندیم: گاهی عجله، سبب می شود، انسان به دنبال بدی ها برود به همان سرعت که به دنبال نیکی ها می رود!

تلخ کامی ها و شکست ها و مصائبی که دامان انسان را در طول تاریخ، بر اثر عجله و شتابزدگی گرفته است، بیش از آن است که: قابل احصا و شماره باشد، و خود ما در طول زندگی نمونه های آن را آزموده ایم، و ثمرات تلخش را چشیده ایم!.

نقطه مقابل عجله «تثبت» و «تأنّی» یعنی درنگ کردن، و با تفکر و تأمل و بررسی همه جوانب، کاری را انجام دادن است.

در حدیثی از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) نقل شده که: إِنَّما أَهْلَکَ النّاسَ الْعَجَلَةُ وَ لَوْ أَنَّ النّاسَ تَثَبَّتُوا لَمْ یَهْلِکْ أَحَدٌ: «مردم را عجله، هلاک می کند، اگر مردم با تأمل، کارها را انجام می دادند، کسی هلاک نمی شد».(۱)

در حدیث دیگری از امام صادق(علیه السلام) می خوانیم: مَعَ التَّثَبُّتِ تَکُونُ السَّلامَةُ وَ مَعَ العَجَلَةِ تَکُونُ النَّدامَةُ: «با درنگ کردن، سلامت است و با عجله ندامت»!(۲)

و نیز پیامبر(صلی الله علیه وآله) می فرماید: إِنَّ الأَناةُ مِنَ اللّهِ وَ الْعَجَلَةُ مِنَ الشَّیْطانِ!: «تأنی

---

۱ ـ «سفینة البحار»، جلد ۱، صفحه ۱۲۹ ـ «بحار الانوار»، جلد ۶۸، صفحه ۳۴۰.

۲ ـ «سفینة البحار»، جلد ۱، صفحه ۱۲۹ ـ «بحار الانوار»، جلد ۶۸، صفحات ۳۳۸ و ۳۴۰.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و ترک شتابزدگی، از ناحیه خدا است و عجله از شیطان»!(۱)

البته، در روایات اسلامی بابی در زمینه «تعجیل در کار خیر داریم»، از جمله در حدیثی از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) می خوانیم: إِنَّ اللّهَ یُحِبُّ مِنَ الْخَیْرِ ما یُعَجَّلُ: «خداوند کار نیکی را دوست دارد که در آن شتاب شود».(۲)

و روایات، در این زمینه بسیار است که: منظور از عجله در این روایات، همان «سرعت» است در مقابل اهمال کاری، تأخیرهای بی جا، و امروز و فردا کردن، که غالباً سبب بروز مشکلات و موانعی در کارها می گردد.

شاهد این سخن، حدیثی است که، در همین باب از امام صادق(علیه السلام) بدین گونه نقل شده: مَنْ هَمَّ بِشَیْءٍ مِنَ الْخَیْرِ فَلْیُعَجِّلْهُ فَإِنَّ کُلَّ شَیْءٍ فِیهِ تَأْخِیرٌ فَإِنَّ لِلشَّیْطانِ فِیهِ نَظْرَةً: «کسی که تصمیم به کار خیری گرفت، باید عجله کند; زیرا هر کاری را که در آن تأخیر کنید، شیطان در آن حیله ای می کند».(۳)

بنابراین، باید گفت: «سرعت و جدیت در کارها، آری، اما عجله و شتابزدگی هرگز»!

و به تعبیر دیگر، عجله مذموم آن است که: به هنگام بررسی و مطالعه در جوانب کار، و شناخت صورت گیرد، اما سرعت و عجله ممدوح آن است که: بعد از تصمیم گیری لازم، در اجرا درنگ نشود، و لذا در روایات می خوانیم: «در کار خیر، عجله کنید» یعنی بعد از آن که خیر بودن کاری ثابت شد، دیگر جای مسامحه نیست.

* * *

---

۱ ـ «سفینة البحار»، جلد ۱، صفحه ۱۲۹ ـ «بحار الانوار»، جلد ٦٨، صفحه ۳٤۰.

۲ و ۳ ـ «اصول کافی»، جلد دوم، کتاب ایمان و کفر، تعجیل فعل الخیر ـ «بحار الانوار»، جلد ٦٨، صفحات ۲۲۲ و ۲۲۵.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۳ ـ نقش عدد و حساب در زندگی انسان ها

تمام جهان هستی بر محور حساب و اعداد می گردد، و هیچ یک از نظامات این عالم، بدون حساب نیست، طبیعی است انسان که جزئی از این مجموعه است، نمی تواند بی حساب و کتاب زندگی کند.

به همین دلیل، در آیات مختلف قرآن، یکی از نعمت های خدا، وجود ماه و خورشید، یا شب و روز، به عنوان یک عامل ایجاد نظم و حساب، در زندگی انسان ها شمرده شده است; چرا که هرج و مرج و نبودن حساب و نظم در زندگی، عامل فنا و نابودی است.

جالب این که: در آیات فوق، برای نعمت شب و روز، دو فایده ذکر شده است: یکی: ابتغاء فضل اللّه که در قرآن معمولاً به معنی کسب و کار مفید و ارزنده است، و دیگری، دانستن عدد سال ها و حساب.

شاید ذکر این دو، در کنار هم دلیلی بر این باشد که: «ابتغاء فضل اللّه» بدون استفاده از «حساب و کتاب» ممکن نیست.

و شاید این سخن در زمان های گذشته مانند امروز تا این حد آفتابی و روشن نبود، اما در دنیای امروز، که دنیای آمارها و اعداد و ارقام است، و در کنار هر سازمان و تشکیلات اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، نظامی، علمی و فرهنگی، یک سازمان آماری وجود دارد، به خوبی می توان به عمق این اشاره قرآنی پی برد، و دانست که قرآن نه تنها با گذشت زمان کهنه نمی شود، بلکه هر قدر زمان بر آن می گذرد تازه تر می گردد.(۱)

* * *

۱ ـ در ذیل آیه ۵ سوره «یونس» نیز در این زمینه، شرح مبسوطی داشتیم (به جلد ۸، تفسیر نمونه، صفحه ۲۲۸ مراجعه فرمائید).

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

١٣ وَ كُلَّ إِنسان أَلْزَمْناهُ طائِرَهُ فِی عُنُقِهِ وَ نُخْرِجُ لَهُ یَوْمَ الْقِیامَةِ كِتاباً یَلْقاهُ مَنْشُوراً

١٤ اقْرَأْ كِتابَکَ كَفی بِنَفْسِکَ الْیَوْمَ عَلَیْکَ حَسِیباً

١٥ مَنِ اهْتَدی فَإِنَّما یَهْتَدِی لِنَفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّ فَإِنَّما یَضِلُّ عَلَیْها وَ لاتَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ أُخْری وَ ما كُنَّا مُعَذِّبِینَ حَتّی نَبْعَثَ رَسُولاً

ترجمه:

١٣ ـ و هر انسانی، اعمالش را بر گردنش آویخته ایم; و روز قیامت، کتابی برای او بیرون می آوریم که آن را در برابر خود، گشوده می بیند!

١٤ ـ (و به او می گوئیم:) کتابت را بخوان، کافی است که امروز، خود حسابگر خویش باشی!

١٥ ـ هر کس هدایت شود، برای خود هدایت یافته; و آن کس که گمراه گردد، به زیان خود گمراه شده است; و هیچ کس بار گناه دیگری را به دوش نمی کشد; و ما هرگز (قومی را) مجازات نخواهیم کرد، مگر آن که پیامبری مبعوث کرده باشیم.

تفسیر:

چهار اصل مهم اسلامی

از آنجا که در آیات گذشته، سخن از مسائل مربوط به «معاد» و «حساب» در میان بود، در آیات مورد بحث به مسأله «حساب اعمال انسان ها» و چگونگی آن در روز قیامت، پرداخته می گوید: «اعمال هر انسانی را به گردنش قرار

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

داده ایم» (وَ كُلَّ إِنسان أَلْزَمْناهُ طائِرَهُ فِی عُنُقِهِ).

«طائر» به معنی پرنده است، ولی، در اینجا اشاره به چیزی است که در میان عرب معمول بوده، که به وسیله پرندگان، فال نیک و بد می زدند، و از چگونگی حرکت آنها، نتیجه گیری می کردند.

مثلاً اگر پرنده ای از طرف راست آنها حرکت می کرد، آن را به فال نیک می گرفتند، و اگر از طرف چپ حرکت می کرد آن را به فال بد می گرفتند (و به آن «تطیّر» می گفتند).

اما غالباً این کلمه (تطیّر) به معنی فال بد زدن به کار می رود، در حالی که «تفأل» بیشتر به فال نیک زدن گفته می شود.

در آیات قرآن، نیز کراراً «تطیّر» به معنی فال بد آمده است، مانند: وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسى وَ مَنْ مَعَهُ: «هر گاه ناراحتی به فرعونیان می رسید آن را از شوم بودن وجود موسی و همراهانش می دانستند»!.(١)

و در سوره «نمل» آیه ٤٧ می خوانیم: قالُوا أَطَّيَّرْنا بِكَ وَ بِمَنْ مَعَكَ: مشرکان قوم صالح(علیه السلام) به این پیامبر بزرگ «گفتند: ما تو و یارانت را شوم می دانیم و به فال بد می گیریم»!

در احادیث اسلامی از «تطیّر» نهی شده است، و راه مبارزه با آن «توکّل بر خدا» معرفی گردیده است.

به هر حال، «طائر» در آیه مورد بحث، نیز اشاره به همین معنی است، یا به معنی «بخت و طالع» که قریب الافق، با مسأله فال نیک و بد است می باشد.

قرآن، در حقیقت، می گوید: فال نیک و بد، و طالع سعد و نحس، چیزی جز اعمال شما نیست که به گردنتان آویخته است!.

---

١ ـ اعراف، آیه ١٣١.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تعبیر به «أَلْزَمْناهُ» (ملازم او ساخته ایم) و تعبیر به «فِی عُنُقِهِ» (در گردن او) همه، دلیل بر این است که: اعمال انسان و نتائج آن در دنیا و آخرت، از او جدا نمی شوند، و باید در همه حال، عهده دار و مسئول آنها باشد، هر چه هست عمل است و بقیه، همه حرف.

بعضی از مفسران این احتمال را نیز در اطلاق کلمه «طائر» بر اعمال انسانی، داده اند که: اعمال خوب و بد انسان گوئی همچون پرنده ای از وجود او برمی خیزد لذا به آن «طائر» اطلاق شده است.

مفسران، در معنی «طائر» در آیه مورد بحث، احتمالات متعدد دیگری نیز ذکر کرده اند: از جمله:

«طائر» به معنی «بهره انسان از خوب و بد»، یا به معنی «دلیل و راهنما» و یا به معنی «نامه اعمال» و یا به معنی «یمن و شوم» است.

ولی، بعضی از این تفسیرها، به همان معنی که در آغاز ذکر کردیم، بازمی گردد در حالی که: بعضی دیگر، از مفهوم آیه بسیار دور است.

آنگاه قرآن، اضافه می کند: «ما روز قیامت کتابی برای او بیرون می آوریم که آن را در برابر خود گشوده، می بیند» (وَ نُخْرِجُ لَهُ یَوْمَ الْقِیامَةِ کِتاباً یَلْقاهُ مَنْشُوراً).

روشن است: منظور از «کتاب»، چیزی جز کارنامه عمل انسان نیست، همان کارنامه ای که در این دنیا نیز وجود دارد، و اعمال او در آن ثبت می شود، منتها در اینجا پوشیده و مکتوم است، و در آنجا گشوده و باز.

تعبیر به «نُخْرِجُ» (بیرون می آوریم) و همچنین تعبیر به «مَنْشُور» (گشوده) نیز، اشاره به همین معنی است که: آنچه در اینجا پنهان و سربسته است، در آنجا آشکار و باز می شود.

درباره نامه اعمال و حقیقت آن در ذیل همین آیات، بحث خواهیم کرد.

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و بلافاصله می افزاید: به او گفته می شود: «نامه اعمالت را خودت بخوان»! (اقْرَأْ کِتابَکَ).
«کافی است که خودت امروز حسابگر خویش باشی»! (کَفی بِنَفْسِکَ الْیَوْمَ عَلَیْکَ حَسِیباً).
یعنی، آن قدر مسائل روشن و آشکار است، و شواهد و مدارک زنده، که جای گفتگو نیست، هر کس این نامه عمل را بنگرد، می تواند قضاوت و داوری کند، هر چند، شخص «مجرم» باشد، چرا که این نامه عمل چنان که خواهد آمد، مجموعه ای از آثار خود عمل است، و یا نفس اعمال، و به این ترتیب، چیزی نیست که بتوان آن را حاشا کرد.
آیا اگر من صدای خودم را از نوار ضبط صوت بشنوم، یا عکس دقیق خود را به هنگام انجام یک عمل نیک یا بد، ببینم می توانم حاشا کنم؟ کیفیت تشکیل نامه عمل، در قیامت از این هم زنده تر و دقیق تر است.

* * *

آیه بعد، چهار حکم اساسی و اصولی را در رابطه با مسأله حساب و جزای اعمال، بیان می کند.
۱ ـ نخست، می گوید: «هر کسی هدایت را پذیرا شود، به نفع خود هدایت یافته، و نتیجه اش عائد خود او می شود» (مَنِ اهْتَدی فَإِنَّما یَهْتَدِی لِنَفْسِهِ).
۲ ـ «و هر کس گمراهی را بپذیرد، به زیان خود گمراه شده است» عواقب شومش دامن خودش را می گیرد (وَ مَنْ ضَلَّ فَإِنَّما یَضِلُّ عَلَیْها).
نظیر این دو حکم، را در آیه ۷ همین سوره خواندیم.
۳ ـ «هیچ کس بار گناه دیگری را بر دوش نمی کشد» و کسی را به جرم دیگری مجازات نمی کنند (وَ لاتَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ أُخْری).

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

«وِزْر» به معنی بار سنگین است، و به معنی مسئولیت، نیز می آید; چرا که آن هم یک بار سنگین معنوی بر دوش انسان محسوب می شود، و اگر به وزیر، وزیر گفته می شود، به خاطر آن است که: بار سنگینی از ناحیه امیر، یا مردم بر دوش او گذارده شده است.

البته، این قانون کلّی که: «هیچ کس بار گناه دیگری را به دوش نمی کشد» هیچ گونه منافاتی با آنچه در آیه ۲۵ سوره «نحل» گذشت، که می گوید: «گمراه کنندگان بار مسئولیت کسانی را که گمراه کرده اند نیز بر دوش می کشند» ندارد.

زیرا آنها به خاطر اقدام به گمراه ساختن دیگران، فاعل آن گناهند، و یا همچون فاعل آن، محسوب می شوند، بنابراین، در حقیقت، این بار گناهان خودشان است که بر دوش دارند و به تعبیر دیگر، «سبب» در اینجا در حکم «مباشر» (انجام دهنده کار) است.

همچنین، روایات متعددی که در زمینه سنت نیک و بد گذشت، و مفهومش این بود که: هر کس، سنت نیک، یا بدی بگذارد در پاداش و کیفرِ عاملین به آن، شریک است، نیز با آنچه در بالا گفتیم، تضادی ندارد، چرا که «سنت گذار» در واقع از اجزای علت تامّه عمل است و شریک در فاعلیت.

٤ ـ سرانجام، چهارمین حکم را به این صورت بیان می کند که: «ما هیچ شخص و قومی را مجازات نخواهیم کرد، مگر این که: پیامبری را برای آنها مبعوث کنیم» تا وظائفشان را کاملاً تشریح و اتمام حجت کند (وَ ما کُنّا مُعَذِّبینَ حَتّی نَبْعَثَ رَسُولاً).

در این که: منظور از عذاب در اینجا هر نوع عذاب دنیا و آخرت است، یا خصوص «عذاب استیصال» (یعنی مجازات های نابودکننده، همچون طوفان

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نوح)، در میان مفسران گفتگو است، ولی، بدون شک، ظاهر آیه مطلق است و هر نوع عذاب را شامل می شود.

و نیز در این که: آیا این حکم، مخصوص آن دسته از مسائل شرعی است که تنها راه فهم آنها ادلّه نقلیه است، و یا همه مسائل را اعم از اصول و فروع، عقلی و نقلی شامل می شود؟ باز در میان مفسران گفتگو است.

اما اگر بخواهیم: به ظاهر آیه که اطلاق دارد عمل کنیم باید بگوئیم همه احکام عقلی و نقلی را در رابطه با اصول و فروع دین، شامل می شود، و مفهوم این سخن، آن است: حتی در مسائلی که عقل مستقلاً نیک و بد آن را تشخیص می دهد (مانند خوبی عدالت و بدی ظلم) باز تا پیامبران الهی نیایند و حکم عقل را به وسیله حکم نقل تأیید و تقویت نکنند، خداوند به لطفش کسی را مجازات نخواهد کرد (دقت کنید).

ولی، از آنجا که: این مطلب بسیار بعید به نظر می رسد; زیرا مستقلات عقلی نیازی به بیان شرع ندارد، و حکم عقل برای اتمام حجت در این گونه موارد کافی است، چاره ای جز این نداریم که: مستقلات عقلی را از آیه استثناء کنیم.

و یا اگر، استثناء نکنیم، عذاب را در این جمله، به معنی «عذاب استیصال» بگیریم که نتیجه اش این می شود: خداوند به لطفش، ستمگران و منحرفان را نابود نمی کند، مگر این که: پیامبران را بفرستد و همه راه های سعادت را نشان دهند، حتی مستقلات عقلی را با بیان شرعی تأیید نموده، اتمام حجت را از دو سو یعنی عقل و نقل به انجام برسانند (باز هم دقت کنید).

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

نکته ها:

۱ ـ تفأل و تطیّر (فال نیک و بد)

فال «نیک» و «بد» زدن، در میان همه اقوام بوده و هست، و به نظر می رسد: سرچشمه آن، عدم دسترسی به واقعیات و ناآگاهی از علل واقعی حوادث بوده است و به هر حال، بدون شک این دو، اثر طبیعی ندارند، ولی دارای اثر روانی هستند: فال نیک امیدآفرین است، در حالی که فال بد موجب یأس و نومیدی و ناتوانی می شود.

و از آنجا که اسلام، همیشه از مسائل مثبت، استقبال می کند، از فال نیک نهی نکرده، ولی فال بد را به شدت محکوم کرده است.

حتی در بعضی از روایات آن را در سر حدّ شرک شمرده اند، از پیامبر(صلی الله علیه وآله)نقل شده که: اَلطِّیَرَةُ شِرْکٌ: «فال بد زدن (و آن را در برابر خدا در سرنوشت خویش مؤثر دانستن) یک نوع شرک به خدا است».(۱)

ما در این زمینه، مفصلاً در ذیل آیه ۱۳۱ سوره «اعراف» بحث کرده ایم.(۲)

جالب این که: اسلام در بسیاری از موارد، این گونه مفاهیم تخیلی و پنداری را در یک کانال صحیح و سازنده، قرار داده و از آن بهره برداری کرده است.

مثلاً در مورد آنچه در میان عوام معروف است که: می گویند فلان همسر، خوش قدم و یا بد قدم بود، و از آن روزی که به خانه فلان کس گام گذاشت، و همسرش شد، چنین و چنان گشت که: قطعاً به این صورت خرافه ای بیش نیست، اسلام به آن، شکل سازنده تربیتی داده.

در حدیثی از امام صادق(علیه السلام)می خوانیم:...اَمَّا الْمَرْئَةُ فَشُؤْمِها غَلاءُ مَهْرِها...و...شَدَّةُ مَئُونَتِها...:

«از بد قدمی زن آن است که: مهرش سنگین باشد... و مخارج و هزینه اش

---

۱ ـ «بحار الانوار»، جلد ۵۵، صفحه ۳۲۲.

۲ ـ تفسیر «نمونه»، جلد ٦، صفحه ۳۱٦ به بعد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

زیاد!...».(۱)

و در حدیث دیگری از پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) می خوانیم: أَمَّا الدّارُ فَشُؤْمُها ضِیقُها وَ خُبْثُ جِیرانِها: «خانه شوم، خانه تنگ و تاریک و خانه ای است که همسایگان بد داشته باشد».(۲)

درست، ملاحظه کنید: همان الفاظی را که در مفاهیم خرافی مردم به کار می بردند، استخدام برای مفاهیم واقعی و سازنده کرده است، و تفکر و اندیشه ای که به بیراهه می رفت، به راه راست هدایت نموده.

این بحث را با دعائی از پیامبر(صلی الله علیه وآله) که تأییدی است بر آنچه گفتیم، پایان می دهیم، عرض می کند: أَللّهُمَّ لا طَیْرَ إِلاّ طَیْرُکَ وَ لا خَیْرَ إِلاّ خَیْرُکَ وَ لا حافِظَ غَیْرُکَ: «خداوندا هیچ فال نیک و بدی جز به اراده تو تحقق نمی یابد و هر خیر و نیکی از ناحیه تو است، حافظ و نگهبانی جز تو نیست».(۳)

* * *

۲ ـ کارنامه عجیب اعمال آدمی

در بسیاری از آیات قرآن و روایات، سخن از «نامه اعمال» انسان ها به میان آمده است، از مجموع این آیات و روایات، استفاده می شود: همه اعمال آدمی با تمام جزئیات در نامه ای ثبت می شود، و روز رستاخیز اگر انسان نیکوکار باشد، نامه اعمالش به دست راست او، و اگر بدکار باشد نامه اعمالش را به دست چپ او می دهند.

در سوره «حاقّه» می خوانیم: فَأَمّا مَنْ أُوتِیَ کِتابَهُ بِیَمِینِهِ فَیَقُولُ هاؤُمُ اقْرَؤُا

---

۱ ـ «وسائل الشیعه»، جلد ۲۱، صفحه ۲۵۲ (چاپ آل البیت).

۲ ـ «سفینهٔ البحار»، جلد ۱، صفحه ٦٨٠ ـ «وسائل الشیعه»، جلد ۵، صفحه ۳۰۳ (چاپ آل البیت)، برای آگاهی بیشتر به باب پنجم از «ابواب المهور» «وسائل الشیعه»، جلد ۷، صفحه ۹ به بعد رجوع فرمائید.

۳ ـ «وسائل الشیعه»، جلد ۱۱، صفحه ۳۸۷ (چاپ آل البیت) ـ (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۱۹، صفحه ۳۷۳، با کمی تفاوت).

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کِتابِیَهْ: «اما آنها که نامه اعمالشان بدست راستشان داده شده با سرفرازی و افتخار می گویند: هان بیائید و نامه اعمال ما را بخوانید»!.(۱)

وَ أَمّا مَنْ أُوتِیَ کِتابَهُ بِشِمالِهِ فَیَقُولُ یا لَیْتَنِی لَمْ أُوتَ کِتابِیَهْ: «اما کسی که نامه اعمالش در دست چپ او است می گوید ای کاش نامه اعمالم را به دست من نمی دادند»!.(۲)

و در سوره «کهف» آیه ٤٩ می خوانیم: وَ وُضِعَ الْکِتابُ فَتَرَی الْمُجْرِمِینَ مُشْفِقِینَ مِمّا فِیهِ وَ یَقُولُونَ یا وَیْلَتَنا ما لِهذَا الْکِتابِ لایُغادِرُ صَغِیرَةً وَ لا کَبِیرَةً إِلاّ أَحْصاها وَ وَجَدُوا ما عَمِلُوا حاضِراً وَ لایَظْلِمُ رَبُّکَ أَحَداً:

«نامه های اعمال بنی آدم گسترده می شود، در آن هنگام مجرمان را می بینی از آنچه در آن ثبت است، بیمناک اند، و می گویند: ای وای بر ما! این چه نام های است که هیچ گناه صغیره و کبیره ای نیست مگر آن را ثبت و احصا کرده است؟! و آنچه را انجام داده اند حاضر می یابند، و پروردگارت به احدی ظلم نمی کند».

در حدیثی در ذیل آیه مورد بحث (اقْرَأْ کِتابَکَ...) از امام صادق(علیه السلام)می خوانیم: یَذْکُرُ الْعَبْدُ جَمِیْعَ ما عَمِلَ، وَ ما کُتِبَ عَلَیْهِ، حَتّی کَأَنَّهُ فَعَلَهُ تِلْکَ السّاعَةَ، فَلِذلِکَ قالُوا یا وَیْلَتَنا ما لِهذَا الْکِتابِ لا یُغادِرُ صَغِیْرَةً وَ لا کَبِیْرَةً إِلاّ أَحْصاها:

«در آن روز انسان آنچه را انجام داده و در نامه عمل او ثبت است، همه را به خاطر می آورد، گوئی همان ساعت آن را انجام داده است! لذا فریاد مجرمان بلند شده می گویند: وای بر ما! این چه نامه ای است که هیچ صغیره و کبیره ای را فروگزار نکرده است».(۳)

در اینجا این سؤال پیش می آید: این نامه چیست؟ و چگونه است؟

---

۱ ـ حاقه، آیه ۱۹.

۲ ـ حاقه، آیه ۲۵.

۳ ـ «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ١٤٤.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بدون شک، از جنس کتاب، دفتر و نامه های معمولی، نیست، و لذا بعضی از مفسران گفته اند: این نامه عمل، چیزی جز «روح انسان» نمی باشد که آثار همه اعمال در آن ثبت است;(۱) زیرا ما هر عملی انجام می دهیم، خواه ناخواه اثری در روح و جان ما می گذارد.

یا این که: این نامه عمل، اعضای پیکر ما حتی پوست تن ما، و از آن بالاتر زمین و هوا و فضائی است که در آن اعمال خود را انجام می دهیم، چرا که اعمال ما گذشته از این که: در جسم و همه ذرات پیکر ما نقش می بندند، در هوا و زمین منعکس می شوند.

گر چه، این آثار برای ما در این دنیا محسوس و درک کردنی نیست، اما بدون شک، وجود دارد، و روزی که در آن روز، دید تازه ای پیدا می کنیم، همه اینها را می بینیم و می خوانیم.

تعبیر به «خواندن» هرگز نباید ما را از آنچه در تفسیر بالا ذکر شد، منحرف سازد، زیرا خواندن نیز، مفهوم وسیعی دارد که، هر گونه مشاهده را در معنی وسیعش جای می دهد، مثلاً در تعبیرات روزمره گاه، می گوئیم: در چشم های او خواندم که چه تصمیمی دارد و یا فلان عمل را که از فلانی سر زد، بقیه اش را خواندم، همچنین، تعبیر به خواندن، در مورد عکس هائی که از بیماران می گیرند نیز امروز رائج است.

روی همین جهت است که: در آیات فوق خواندیم، خطوط این نامه عمل به هیچ وجه قابل انکار نیست، زیرا آثار واقعی و تکوینی خود عمل است، درست مانند صدای ضبط شده انسان، یا عکسی که از او گرفته اند و یا اثر انگشت او.

* * *

---

۱ ـ تفسیر «صافی».

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۳ ـ بی گناه و با گناه را با هم نمی سوزانند!

به عکس آنچه معروف است که عوام می گویند: «آتش که گرفت خشک و تر می سوزد» در منطق عقل، و تعلیمات انبیاء(علیهم السلام) هیچ بی گناهی به جرم گناه دیگری مجازات نخواهد شد، در تمام شهرهای «لوط» یک خانواده مؤمن وجود داشت، خدا به هنگام مجازات آن قوم منحرف و آلوده، آن یک خانواده را نجات داد.

آیات فوق، نیز با صراحت می گوید: «وَ لاتَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ أُخْری».

بنابراین، اگر در پاره ای از احادیث غیر معتبر، چیزی بر خلاف این قانون کلّی اسلام دیده شود، حتماً باید آن را کنار گذاشت، یا توجیه کرد، مانند روایتی که می گوید: «شخص میت به خاطر گریه و بی تابی بازماندگانش، معذّب می شود» (ممکن است منظور از معذّب شدن، عذاب الهی نباشد بلکه ناراحتی است که روح او بر اثر آگاهی از بی تابی بستگانش پیدا می کند).

و نیز روشن می شود: عقیده کسانی که می گویند: فرزندان کفار همراه پدرانشان در آتش دوزخ خواهند بود، یک عقیده اسلامی نیست; چرا که هیچ فرزندی به گناه پدر و مادر مجازات نمی گردد، و به همین دلیل، ما در جای خود گفته ایم: حتی فرزندان نامشروع، شخصاً هیچ گناهی ندارند و درهای سعادت و نجات ـ اگر بخواهند ـ به روی آنان گشوده است، هر چند زمینه تربیتی دشواری دارند.

* * *

٤ ـ اصل برائت و آیه «ما کُنّا مُعَذِّبِینَ...»

در «علم اصول» در مباحث «برائت» به آیه فوق، استدلال شده است; زیرا حداقل مفهوم آیه این است: در مسائلی که عقل قادر به درک آن نیست، خداوند

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بدون بعث رسولان، یعنی بیان احکام و وظائف، کسی را مجازات نمی کند، و این دلیل بر نفی مجازات و عقاب در موارد عدم بیان است، و اصل برائت نیز چیزی جز این نمی گوید که «عقاب بدون بیان» صحیح نیست.

اما این که: بعضی گفته اند: منظور از عذاب، در آیه فوق، تنها عذاب استیصال یعنی مجازات های نابودکننده، همچون: طوفان نوح است، هیچ دلیلی بر آن نیست، بلکه همان گونه که گفتیم: اطلاق آیه آن را نفی می کند و هر گونه عذاب و مجازات را فرا می گیرد.

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

١٦ وَ إِذا أَرَدْنا أَنْ نُهْلِکَ قَرْيَةً أَمَرْنا مُتْرَفِيها فَفَسَقُوا فِيها فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْناها تَدْمِيراً

١٧ وَ كَمْ أَهْلَكْنا مِنَ الْقُرُونِ مِنْ بَعْدِ نُوح وَ كَفى بِرَبِّکَ بِذُنُوبِ عِبادِهِ خَبِيراً بَصِيراً

ترجمه:

١٦ ـ و هنگامی که بخواهیم شهری را هلاک کنیم، اوامر خود را برای خوشگذرانان آنجا، بیان می داریم، هنگامی که مخالفت کردند و استحقاق مجازات یافتند، آنها را در هم می کوبیم.

١٧ ـ چه بسیار مردمی که در قرون بعد از نوح، زندگی می کردند; آنها را هلاک کردیم! و کافی است که پروردگارت از گناهان بندگانش آگاه، و نسبت به آن بیناست.

تفسیر:

مراحل چهارگانه مجازات الهی

در تعقیب آخرین آیه بحث گذشته که خاطر نشان می کرد: «هرگز فرد یا گروهی را بدون بعث رسولان و بیان دستورات خود، مجازات نمی کنیم» در نخستین آیه مورد بحث، همین اصل اساسی به صورت دیگری تعقیب شده است، می گوید:

«هنگامی که ما تصمیم بر هلاکت قومی بگیریم، نخست اوامر خود را برای مترفین و سردمداران آنها بیان می کنیم، سپس هنگامی که به مخالفت و خروج از

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اطاعت برخیزند، و استحقاق مجازات پیدا کنند، آنها را شدیداً درهم می کوبیم و هلاک می کنیم» (وَ إِذا أَرَدْنا أَنْ نُهْلِکَ قَرْیَةً أَمَرْنا مُتْرَفِیها فَفَسَقُوا فِیها فَحَقَّ عَلَیْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْناها تَدْمِیراً).(۱)

گر چه، بسیاری از مفسران احتمالات متعددی در تفسیر این آیه داده اند، ولی، به اعتقاد ما آیه، طبق ظاهر آن، یک تفسیر روشن بیشتر ندارد، و آن این که:

خداوند، هرگز قبل از اتمام حجت، و بیان دستوراتش، کسی را مؤاخذه و مجازات نمی کند، بلکه، نخست به بیان فرمانهایش می پردازد، اگر مردم از در اطاعت وارد شدند و آنها را پذیرا گشتند چه بهتر، که سعادت دنیا و آخرتشان در آن است، و اگر، به فسق و مخالفت برخاستند و همه را زیر پا گذاشتند، اینجا است که: فرمان عذاب درباره آنها تحقق می پذیرد، و به دنبال آن هلاکت است.

اگر، درست در آیه دقت کنیم، چهار مرحله مشخص، برای این برنامه بیان شده است:

۱ ـ مرحله اوامر (و نواهی).

۲ ـ مرحله فسق و مخالفت.

۳ ـ مرحله استحقاق مجازات.

٤ ـ مرحله هلاکت.

و همه این مراحل، با فاء تفریع، به یکدیگر عطف شده اند.

در اینجا این سؤال پیش می آید: چرا امر شدگان تنها مترفین هستند؟(۲)

در پاسخ این سؤال، توجه به یک نکته راه گشا است و آن این که: در بسیاری از جوامع (منظور جامعه های ناسالم است) مترفین، سردمداران

---

۱ ـ «قَوْل» گر چه معنی وسیعی دارد، ولی در این گونه موارد، به معنی فرمان عذاب است.

۲ ـ «مترفین» از ماده «ترفه» به معنی نعمت فراوان یعنی متنعمین و ثروتمندان از خدا بی خبر.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اجتماعند و دیگران تابع و پیرو آنها.

به علاوه، در این تعبیر اشاره به نکته دیگری نیز هست، و آن این که: سرچشمه غالب مفاسد اجتماعی نیز ثروتمندان از خدا بی خبری هستند که، در ناز، نعمت و عیش و هوس غرقند، و هر نغمه اصلاحی و انسانی و اخلاقی در گوش آنها ناهنجار است، به همین دلیل، همیشه در صف اول، در مقابل پیامبران ایستاده بودند، و دعوت آنها را که به نفع عدل، داد و حمایت از مستضعفان بوده، همیشه بر ضدّ خود می دیدند.

روی این جهات از آنها بالخصوص یاد شده است; چرا که ریشه اصلی فساد همین گروه اند.

ضمناً «دَمَّرْنا» و «تَدْمِیر» از ماده «دمار» به معنی هلاکت است.

به هر حال، آیه فوق، هشداری است به همه مردم با ایمان، که مراقب باشند، حکومت خویش را بدست مترفین و ثروتمندان مست شهوت، ندهند و از آنها دنباله روی نکنند که جامعه آنان را سرانجام به هلاکت و نابودی می کشانند.

* * *

آیه بعد، به نمونه هائی از این مسأله، به صورت یک اصل کلّی اشاره کرده می گوید: «چه بسیار مردمی که در قرون بعد از نوح(علیه السلام) زندگی می کردند (و طبق همین سنت) هلاک و نابود شدند» (وَ کَمْ أَهْلَکْنا مِنَ الْقُرُونِ مِنْ بَعْدِ نُوح).

و اضافه می کند: چنان نیست که ظلم، ستم و گناه فرد یا جمعیتی از دیده تیز بین علم خدا مخفی بماند، «همین مقدار کافی است که خدا از گناهان بندگانش آگاه و نسبت به آن بینا است» (وَ کَفی بِرَبِّکَ بِذُنُوبِ عِبادِهِ خَبِیراً بَصِیراً) .

«قُرُون» جمع «قرن» به معنی جمعیتی است که در عصر واحدی زندگی می کنند، و سپس به مجموع یک عصر اطلاق شده است.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در این که: قرن چند سال است؟ نظرات گوناگونی داده اند:
بعضی آن را چهل سال، بعضی هشتاد، بعضی صد، و بالاخره بعضی آن را صدوبیست سال دانسته اند، ولی، ناگفته پیدا است: این یک امر قراردادی است که بر حسب قرار دادها متفاوت می باشد، اما معمول در عصر ما این است که: قرن را به یکصد سال اطلاق می کنند.(۱)
و این که: مخصوصاً روی «قرون بعد از نوح» تکیه شده، ممکن است به خاطر آن باشد که: زندگی انسان ها قبل از نوح(علیه السلام) بسیار ساده بود و این همه اختلافات مخصوصاً تقسیم جوامع به «مترف» و «مستضعف» کمتر وجود داشت، و به همین دلیل کمتر گرفتار مجازات های الهی شدند.
ذکر «خَبیر» و «بَصِیر» (آگاه و بینا) همراه هم اشاره به این است که: «خَبیر»به معنی آگاه از نیت و عقیده است و «بَصِیر» به معنی بینا نسبت به اعمال.
بنابراین، خدا هم از انگیزه های باطنی اعمال اشخاص، با اطلاع است، و هم از خود اعمالشان، و چنین کسی، هرگز ظلم و ستمی درباره هیچ کس روا نمی دارد و حق کسی در حکومتش ضایع نمی شود.
* * *

۱ ـ در ذیل آیه ۱۳ سوره «یونس» نیز به این موضوع اشاره ای کردیم (تفسیر نمونه، جلد ۸، صفحه ۲۴۳).

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۸ مَنْ کانَ یُرِیدُ الْعاجِلَةَ عَجَّلْنا لَهُ فِیها ما نَشاءُ لِمَنْ نُرِیدُ ثُمَّ جَعَلْنا لَهُ جَهَنَّمَ یَصْلاها مَذْمُوماً مَدْحُوراً

۱۹ وَ مَنْ أَرادَ الْآخِرَةَ وَ سَعی لَها سَعْیَها وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولئِکَ کانَ سَعْیُهُمْ مَشْکُوراً

۲۰ کُلاًّ نُمِدُّ هؤُلاءِ وَ هَؤُلاءِ مِنْ عَطاءِ رَبِّکَ وَ ما کانَ عَطاءُ رَبِّکَ مَحْظُوراً

۲۱ انْظُرْ کَیْفَ فَضَّلْنا بَعْضَهُمْ عَلی بَعْض وَ لَلْآخِرَةُ أَکْبَرُ دَرَجات وَ أَکْبَرُ تَفْضِیلاً

ترجمه:

۱۸ ـ آن کس که زندگی زودگذر (دنیا) را می طلبد، آن مقدار از آن را که بخواهیم ـ و به هر کس اراده کنیم ـ می دهیم; سپس دوزخ را برای او قرار خواهیم داد، که در آتش سوزانش می سوزد در حالی که نکوهیده و رانده (درگاه خدا) است.

۱۹ ـ و آن کس که سرای آخرت را بطلبد، و برای آن سعی و کوشش کند ـ در حالی که ایمان داشته باشد ـ سعی و تلاش او، (از سوی خدا) پاداش داده خواهد شد.

۲۰ ـ هر یک از این دو گروه را از عطای پروردگارت، بهره و کمک می دهیم; و عطای پروردگارت هرگز (از کسی) منع نشده است.

۲۱ ـ ببین چگونه بعضی را (در دنیا به خاطر تلاششان) بر بعضی دیگر برتری بخشیده ایم. درجات آخرت و برتری هایش، از این هم بیشتر است!

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تفسیر:

خطوط زندگی طالبان دنیا و آخرت

از آنجا که در آیات گذشته، سخن از مخالفت گردنکشان در برابر اوامر الهی و سپس هلاکت آنها بود، در آیات مورد بحث، به علت واقعی این تمرّد و عصیان که همان حبّ دنیا است اشاره کرده می گوید: «کسانی که تنها هدفشان همین زندگی زودگذر دنیای مادی باشد، ما آن مقدار را که بخواهیم، به هر کس صلاح بدانیم در همین زندگی زودگذر می دهیم، سپس جهنم را برای او قرار خواهیم داد که در آتش آن می سوزد در حالی که مورد سرزنش و دوری از رحمت خدا است» (مَنْ کانَ یُرِیدُ الْعاجِلَةَ عَجَّلْنا لَهُ فِیها ما نَشاءُ لِمَنْ نُرِیدُ ثُمَّ جَعَلْنا لَهُ جَهَنَّمَ یَصْلاها مَذْمُوماً مَدْحُوراً).

«عاجِلَه» به معنی نعمت های زودگذر یا دنیای زودگذر است.

قابل توجه این که: نمی گوید: هر کس به دنبال دنیا برود، به هر چه بخواهد می رسد، بلکه دو قید برای آن قائل می شود: اوّل این که: تنها بخشی از آنچه را می خواهد به آن می رسد، همان مقداری را که ما بخواهیم (ما نَشاءُ).

دیگر این که: همه افراد به همین مقدار نیز نمی رسند، بلکه تنها گروهی از آنها به بخشی از متاع دنیا خواهند رسید، آنها که بخواهیم (لِمَنْ نُرِیْدُ).

و به این ترتیب، نه همه دنیاپرستان به دنیا می رسند و نه آنها که می رسند به همه آنچه می خواهند می رسند.

زندگی روزمره نیز این دو محدودیت را به وضوح به ما نشان می دهد، چه بسیارند کسانی که شب و روز می دوند و به جائی نمی رسند، و چه بسیار کسانی که آرزوهای دور و درازی در این دنیا دارند که تنها بخش کوچکی از آن را به دست می آورند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و این هشداری است برای دنیاپرستان، که: اگر خیال کنید، آخرت را به دنیا بفروشید، به تمام هدفتان نائل می شوید، اشتباه بزرگی کرده اید، بلکه گاهی هیچ، و گاه به کمی دسترسی پیدا می کنید.

و اصولاً، دامنه آرزوهای انسان آن قدر گسترده است که با محدودیت جهان ماده قابل اشباع نیست، تمام دنیا را به یک نفر بدهند، بسیار می شود که اشباع نمی گردد.

اما آنها که تلاش می کنند و به هیچ نمی رسند، ممکن است به دلائل مختلفی باشد.

یا به خاطر آن است که: هنوز امید بیداری و نجاتشان است، و خدا به آنها محبت می کند، و یا به خاطر آن است که: اگر به جائی برسند آن چنان طغیان می کنند که عرصه را بر خلق خدا تنگ می نمایند.

«یَصْلی» از ماده «صلی» به معنی آتش افروختن و به آتش سوختن است و منظور در اینجا همان معنی دوم می باشد.

قابل توجه این که: کیفر این گروه، ضمن این که، آتش جهنم شمرده شده است، با دو تعبیر «مَذْمُوم» و «مَدْحُور» تأکید گردیده، که اوّلی به معنی مورد سرزنش و نکوهش قرار گرفتن و دوّمی به معنی دور ماندن از رحمت خدا است.

در حقیقت، آتش دوزخ، کیفر جسمانی آنها است، و مذموم و مدحور بودن، کیفر روحانی آنها; چرا که معاد، هم جسمانی است و هم روحانی و کیفر و پاداش آن نیز در هر دو جنبه است.

* * *

پس از آن به شرح حال گروه دوم می پردازد، تا با قرینه مقابله، آن چنان که روش قرآن است، مطلب آشکارتر شود، می فرماید: «اما کسی که آخرت را بطلبد

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و سعی و کوشش خود را در این راه به کار بندد، در حالی که ایمان داشته باشد، این سعی و تلاش او مورد قبول الهی خواهد بود» (وَ مَنْ أَرادَ الاْخِرَةَ وَ سَعی لَها سَعْیَها وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولئِکَ کانَ سَعْیُهُمْ مَشْکُوراً).

بنابراین، برای رسیدن به سعادت جاویدان سه امر اساسی شرط است:

۱ ـ اراده انسان، آن هم اراده ای که تعلق به حیات ابدی گیرد، و به لذات زودگذر و نعمت های ناپایدار و هدف های صرفاً مادّی تعلق نگیرد، همّتی والا، و روحیه ای عالی پشت بند آن باشد که: او را از پذیرفتن هر گونه رنگ تعلق و وابستگی آزاد سازد.

۲ ـ این اراده، به صورت ضعیف و ناتوان در محیط فکر و اندیشه و روح نباشد، بلکه، تمام ذرات وجود انسان را به حرکت وادارد، و آخرین سعی و تلاش خود را به کار بندد (توجه داشته باشید که کلمه «سَعْیَها» که به عنوان تأکید ذکر شده، نشان می دهد او آخرین، سعی و تلاش و کوشش را که برای رسیدن آخرت لازم است، انجام می دهد، و چیزی فروگذار نمی کند).

۳ ـ همه اینها توأم با «ایمان» باشد، ایمانی ثابت و استوار; چرا که تصمیم و تلاش، هنگامی به ثمر می رسد که از انگیزه صحیحی، سرچشمه گیرد و آن انگیزه، چیزی جز ایمان به خدا نمی تواند باشد.

درست است که، سعی و تلاش برای آخرت، بدون ایمان نخواهد بود، و بنابراین، مفهوم ایمان در آن نهفته شده است ، ولی از آنجا که ایمان یک اصل اساسی و پایه اصلی در این راه است به آن مقدار از دلالت التزامی قناعت نکرده و با صراحت ایمان را به عنوان یک شرط بازگو می کند.

قابل توجه این که: در مورد دنیا پرستان می گوید: «جهنم را برای آنها قرار می دهیم».

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ولی در مورد عاشقان آخرت می گوید: «سعی و تلاش آنها مشکور خواهد بود» یعنی مورد تشکر و قدردانی پروردگار.

این تعبیر از این که بگوید: پاداششان بهشت است بسیار جامع تر و والاتر است; چرا که تشکر و قدردانی هر کس به اندازه شخصیت و سعه وجودی او است، نه به اندازه عملی که انجام گرفته است، و روی این حساب، تشکر و قدردانی خدا متناسب با ذات بی پایان او است; انواع نعمت های مادی و معنوی و هر آنچه در تصوّر ما بگنجد و نگنجد در آن جمع است.

گر چه، بعضی از مفسران، «مَشْکُور» را به معنی «اجر مضاعف»(۱) و یا به معنی «قبولی عمل»(۲) گرفته اند، ولی روشن است که «مَشْکُور» معنی وسیع تری از همه اینها دارد.

* * *

در اینجا ممکن است این توهم پیش آید که: نعمت های دنیا، تنها سهم دنیاپرستان خواهد شد و آخرت طلبان از آن محروم می گردند، آیه بعد به این توهم پاسخ می گوید که: «ما هر یک از این گروه و آن گروه را از عطای خود بهره می دهیم و امداد می کنیم» (کُلاًّ نُمِدُّ هؤُلاءِ وَ هَؤُلاءِ مِنْ عَطاءِ رَبِّکَ).

«چرا که بخشش پروردگار از هیچ کس ممنوع نیست» و گبر و ترسا، مؤمن و مسلم همه از خوان نعمتش.....وظیفه می خورند (وَ ما کانَ عَطاءُ رَبِّکَ مَحْظُوراً).

«نُمِدُّ» از ماده «امداد» به معنی افزودن است.

* * *

آیه بعد یک اصل اساسی را در همین رابطه بازگو می کند و آن این که: همان

---

۱ ـ تفسیر «قرطبی»، جلد ٦، صفحه ۳۸۵۲.

۲ ـ تفسیر «صافی»، ذیل آیه مورد بحث.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

گونه که: تفاوت تلاشها در این دنیا باعث تفاوت در بهره گیری ها است، در کارهای آخرت نیز همین اصل کاملاً حاکم است، با این تفاوت که این دنیا محدود است و تفاوت هایش هم محدود، ولی آخرت نامحدود، و تفاوت هایش نیز نامحدود است، می گوید:

«بنگر، چگونه بعضی از آنها را بر بعضی دیگر (بخاطر تفاوت در سعی و کوششان) برتری دادیم، اما آخرت درجاتش بزرگ تر و برتریش بیشتر است» (انْظُرْ کَیْفَ فَضَّلْنا بَعْضَهُمْ عَلی بَعْض وَ لَلاْخِرَةُ أَکْبَرُ دَرَجات وَ أَکْبَرُ تَفْضِیلاً).

ممکن است گفته شود: افرادی را در این جهان می بینیم که بدون تلاش و کوشش، بهره های وسیع می گیرند، ولی، بدون شک اینها موارد استثنائی است و نمی توان در برابر اصل کلّی تلاش و کوشش، و رابطه آن با میزان موفقیت، به آن اعتنائی کرد، و این گونه بهره گیری های انحرافی منافات با آن اصل کلّی ندارد.

ضمناً باید توجه داشت که: منظور از تلاش و کوشش تنها کمیت آن نیست، گاه می شود تلاش کم با کیفیت عالی اثرش بسیار بیشتر از تلاش فراوان با کیفیت پائین باشد.

* * *

نکته ها:

۱ ـ آیا دنیا و آخرت با هم تضادّ دارند؟

در آیات بسیاری، مدح و تمجید از دنیا یا امکانات مادی آن شده است:

در بعضی از آیات، مال به عنوان خیر، معرفی شده.(۱)

و در بسیاری از آیات، مواهب مادی تحت عنوان فضل خدا آمده است: «وَ ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللّهِ».(۲)

---

۱ ـ بقره، آیه ۱۸۰.

۲ ـ جمعه، آیه ۱۰.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در جای دیگر می فرماید: «همه نعمت های روی زمین را برای شما آفریده است» (خَلَقَ لَکُمْ ما فِی الا ٔرْضِ جَمِیعاً).(١)

و در بسیاری از آیات آنها را تحت عنوان «سَخَّرَ لَکُمْ» (آنها را مسخر شما گردانید) ذکر کرده، که اگر بخواهیم این همه آیاتی را که در رابطه با محترم شمردن امکانات مادی این جهان جمع آوری کنیم، مجموعه قابل ملاحظه ای خواهد شد.

ولی با این همه اهمیتی که به مواهب و نعمت های مادی داده شده، تعبیراتی که قویّاً آن را تحقیر می کند در آیات قرآن به چشم می خورد.

در یک جا آن را عرض و متاع فانی می شمرد: «تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَیاةِ الدُّنْیا».(٢)

و در جای دیگر آن را مایه غرور و غفلت می شمرد: «وَ مَا الْحَیاةُ الدُّنْیا إِلاّ مَتاعُ الْغُرُورِ».(٣)

و در مورد دیگر آن را وسیله سرگرمی و بازیچه شمرده: «وَ ما هذِهِ الْحَیاةُ الدُّنْیا إِلاّ لَهْوٌ وَ لَعِبٌ».(٤)

و در جائی دیگر مایه غفلت از یاد خدا: «رِجالٌ لاتُلْهِیهِمْ تِجارَةٌ وَ لا بَیْعٌ عَنْ ذِکْرِ اللّهِ».(٥)

این تعبیرات دوگانه عیناً در روایات اسلامی نیز دیده می شود:

از یکسو دنیا، مزرعه آخرت، تجارتخانه مردان خدا، مسجد دوستان حق، محل هبوط وحی پروردگار، سرای موعظه و پند، شمرده شود (مَسْجِدُ أَحِبَّاءِ اللّهِ وَ مُصَلّی مَلائِکَةِ اللّهِ وَ مَهْبِطُ وَحْیِ اللّهِ وَ مَتْجَرُ أَوْلِیَاءِ اللّهِ).(٦)

---

١ ـ بقره، آیه ٢٩.

٢ ـ نساء، آیه ٩٤.

٣ ـ حدید، آیه ٢٠.

٤ ـ عنکبوت، آیه ٦٤.

٥ ـ نور، آیه ٣٧.

٦ ـ «نهج البلاغه»، کلمات قصار، شماره ١٣١.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و از سوی دیگر مایه غفلت و بیخبری از یاد خدا و متاع غرور و مانند آن.

آیا این دو گروه از آیات و روایات با هم تضاد دارند؟

پاسخ این سؤال را در خود قرآن می توان یافت.

زیرا آنجا که از دنیا و مواهبش، نکوهش می کند، کسانی را می گوید که این زندگی تنها هدفشان را تشکیل می دهد، در سوره «نجم» آیه ۲۹ می خوانیم: وَ لَمْ یُرِدْ إِلاَّ الْحَیاةَ الدُّنْیا: «کسانی که جز زندگی دنیا را نخواهند».

به تعبیر دیگر، سخن از کسانی است که آخرت را به دنیا می فروشند و برای رسیدن به مادیات از هیچ خلافکاری و جنایتی ابا ندارند.

در سوره «توبه» آیه ۳۸ می خوانیم: أَ رَضِیتُمْ بِالْحَیاةِ الدُّنْیا مِنَ الْآخِرَةِ: «آیا راضی شدید که زندگی دنیا را به جای آخرت بپذیرید؟!

آیات مورد بحث، خود شاهد این مدعا است، آنجا که می گوید: مَنْ کانَ یُرِیدُ الْعاجِلَةَ... یعنی تنها هدفشان همین زندگی زودگذر مادی است.

اصولاً، تعبیر به «مزرعه» و یا «متجر» (تجارتخانه) و مانند آن خود شاهد زنده ای برای این موضوع است.

کوتاه سخن این که: مواهب جهان مادی که همه از نعمت های خدا است و حتماً وجودش در نظام خلقت لازم بوده و هست، اگر به عنوان وسیله ای برای رسیدن به سعادت و تکامل معنوی انسان، مورد بهره برداری قرار گیرد، از هر نظر قابل تحسین است.

و اما اگر، به عنوان یک هدف و نه وسیله، مورد توجه قرار گیرد و از ارزشهای معنوی و انسانی بریده شود ـ که در این هنگام طبعاً مایه غرور و غفلت و طغیان و سرکشی و ظلم و بیدادگری خواهد بود ـ درخور هر گونه نکوهش و مذمت است.

و چه زیبا فرموده است علی(علیه السلام) در آن گفتار کوتاه و پرمغزش: مَنْ أَبْصَرَ بِها

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بَصَّرَتْهُ وَ مَنْ أَبْصَرَ إِلَيْها أَعْمَتْهُ: «آن کس که با چشم بصیرت به آن بنگرد (و آن را وسیله بینائی قرار دهد) دنیا به او آگاهی می بخشد، و آن کس که به خود آن نگاه کند، دنیا او را نابینا خواهد کرد».(١)

در حقیقت، تفاوت میان دنیای مذموم و ممدوح، همان چیزی است که از «إِلَيْها» و «بِها» استفاده می شود که: اوّلی هدف را می رساند و دومی وسیله را.

* * *

٢ ـ نقش سعی و تلاش در پیروزی ها

این نخستین بار نیست که قرآن با تکیه کردن روی سعی و تلاش به افراد تنبل و بیکار هشدار می دهد که: سعادت سرای دیگر را تنها با اظهار ایمان و سخن نمی توان بدست آورد، بلکه عامل اصلی سعادت سعی و تلاش است.

این حقیقت در بسیاری از آیات قرآن منعکس است.

در یک جا انسان را در گرو اعمالش می شمرد (كُلُّ نَفْس بِما كَسَبَتْ رَهِينَةٌ).(٢)

و در جای دیگر، بهره او را تنها در گرو سعیش می شمرد (وَ أَنْ لَيْسَ لِلإِنْسانِ إِلاّ ما سَعى).(٣)

و در بسیاری از آیات، بعد از ذکر ایمان، روی عمل صالح تکیه می کند.

تا همگان این خیال خام را از سر بدر کنند که: بی سعی و تلاش به جائی می توان رسید، مواهب دنیای مادّی را بی سعی و تلاش نمی توان به دست آورد، چگونه می توان انتظار داشت که سعادت جاودانی بدون آن به دست آید.

* * *

---

١ ـ «نهج البلاغه»، خطبه ٨٢.

٢ ـ مدثر، آیه ٣٨.

٣ ـ نجم، آیه ٣٩.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

۳ ـ امدادهای الهی

«نُمِدُّ» از ماده «امداد» به معنی کمک رساندن است، «راغب» در کتاب «مفردات» می گوید: کلمه «امداد» غالباً در مورد کمک های مفید و مؤثر به کار برده می شود و کلمه «مدّ» در موارد مکروه و ناپسند.

به هر حال، در آیات مورد بحث می خوانیم که: خداوند بخشی از نعمت هایش را در اختیار همگان می گذارد و نیکان و بدان همگی از آن استفاده می کنند، این اشاره، به آن بخش از نعمت ها است که ادامه حیات، متوقف بر آن است و بدون آن نمی تواند یک انتخاب گر باشد. به تعبیر دیگر، این همان مقام رحمانیت خدا است که فیض عامش، مؤمن و کافر را شامل می شود، ولی در ماوراء اینها، نعمت هائی است بی پایان که مخصوص مؤمنان و نیکان است.

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

٢٢ لاتَجْعَلْ مَعَ اللّهِ إلهاً آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُوماً مَخْذُولاً

٢٣ وَ قَضى رَبُّکَ أَلاّ تَعْبُدُوا إلاّ إيّاهُ وَ بالْوالِدَيْنِ إحْساناً إمّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَکَ الْكِبَرَ أَحَدُهُما أَوْ كِلاهُما فَلا تَقُلْ لَهُما أُفّ وَ لاتَنْهَرْهُما وَ قُلْ لَهُما قَوْلاً كَرِيماً

٢٤ وَ اخْفِضْ لَهُما جَناحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَ قُلْ رَبِّ ارْحَمْهُما كَما رَبَّيانِي صَغِيراً

٢٥ رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِما فِي نُفُوسِكُمْ إنْ تَكُونُوا صالِحِينَ فَإنَّهُ كانَ لِلاوّابِينَ غَفُوراً

ترجمه:

٢٢ ـ هرگز معبود ديگرى را با خدا قرار مده، كه نكوهيده و بى يار و ياور خواهى نشست!

٢٣ ـ و پروردگارت فرمان داده: جز او را نپرستيد! و به پدر و مادر نيكى كنيد! هر گاه يكى از آن دو، يا هر دوى آنها، نزد تو به سن پيرى رسند، كمترين اهانتى به آنها روا مدار! و بر آنها فرياد مزن! و گفتار لطيف و سنجيده و بزرگوارانه به آنها بگو!

٢٤ ـ و بال هاى تواضع خويش را از محبت و لطف، در برابر آنان فرود آر! و بگو: «پروردگارا! همان گونه كه آنها مرا در كوچكى تربيت كردند، مشمول رحمتشان قرار ده»!

٢٥ ـ پروردگار شما از درون دل هايتان آگاه تر است; (اگر لغزشى در اين زمينه داشتيد) هر گاه صالح باشيد (و جبران كنيد) او بازگشت كنندگان را مى بخشد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تفسیر:

توحید و نیکی به پدر و مادر

آیات مورد بحث، سرآغازی است برای بیان یک سلسله از احکام اساسی اسلام که با مسأله «توحید و ایمان»، شروع می شود، توحیدی که خمیر مایه همه فعالیت های مثبت، کارهای نیک و سازنده است و از این طریق، پیوندی میان این آیات و آیات گذشته که سخن از سعادتمندان و برنامه سه گانه آنها یعنی «ایمان»، «سعی و تلاش» و «اراده سرای آخرت» می گوید، برقرار می سازد.

و نیز تأکیدی است مجدّد، بر آنچه قبلاً درباره قرآن و دعوت کننده بودنش به صاف ترین و بهترین راه ها، بیان شده.

نخست از توحید شروع کرده می گوید: «با خداوند یگانه (اللّه) هیچ معبودی قرار مده» (لاتَجْعَلْ مَعَ اللّهِ إلهاً آخَرَ).

نمی گوید: معبود دیگری را با خدا پرستش مکن! بلکه می گوید: «قرار مده» تا معنی وسیع تری داشته باشد، یعنی نه در عقیده، نه در عمل، نه در دعا و تقاضا و نه در پرستش، معبود دیگری را در کنار «اللّه» قرار مده.

آنگاه به بیان نتیجه مرگبار شرک پرداخته، می گوید: «اگر شریکی برای او قائل شوی با مذمت و خذلان فرو خواهی نشست» (فَتَقْعُدَ مَذْمُوماً مَخْذُولاً).

انتخاب کلمه «قُعود» (نشستن) در اینجا اشاره به ضعف و ناتوانی است، زیرا در ادبیات عرب، این کلمه، کنایه از ضعف است گفته می شود: قَعَدَ بِهِ الضَّعْفُ عَنِ الْقِتالِ: «ناتوانی سبب شد که او از پیکار با دشمن بنشیند».

* * *

از جمله بالا استفاده می شود: شرک سه اثر بسیار بد در وجود انسان می گذارد:

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱ ـ شرک، مایه ضعف، ناتوانی، زبونی و ذلت است در حالی که توحید عامل قیام و حرکت و سرفرازی است.

۲ ـ شرک، مایه مذمت و نکوهش است; چرا که یک خط روشن انحرافی است در برابر منطق عقل، و کفرانی است آشکار در مقابل نعمت پروردگار، و آن کس که تن به چنین انحرافی دهد، در خور مذمت است.

۳ ـ شرک، سبب می شود: خداوند مشرک را به معبودهای ساختگیش واگذارد و دست از حمایتش بردارد، و از آنجا که معبودهای ساختگی نیز قادر بر حمایت کسی نیستند، و خدا هم حمایتش را از چنین کسان برداشته، آنها «مخذول» یعنی بدون یار و یاور خواهند شد.

در آیات دیگر قرآن، نیز همین معنی به شکل دیگری مجسّم شده است، چنان که در سوره «عنکبوت» آیه ٤١ می خوانیم: «آنها که غیر خدا را معبود خویش انتخاب می کنند، همانند عنکبوتند که آن خانه سست و بی اساس را تکیه گاه خود قرار داده و سست ترین خانه ها خانه عنکبوت است» (مَثَلُ الَّذِینَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللّهِ أَوْلِیاءَ کَمَثَلِ الْعَنْکَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَیْتاً وَ إِنَّ أَوْهَنَ الْبُیُوتِ لَبَیْتُ الْعَنْکَبُوتِ لَوْ کانُوا یَعْلَمُونَ).

* * *

بعد از اصل توحید، به یکی از اساسی ترین تعلیمات انسانی انبیاء، ضمن تأکید مجدّد بر توحید، اشاره کرده می گوید: «پروردگارت فرمان داده که تنها او را بپرستید و نسبت به پدر و مادر نیکی کنید» (وَ قَضی رَبُّکَ أَلاّ تَعْبُدُوا إِلاّ إِیّاهُ وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً).

«قضاء» مفهوم مؤکّدتری از «امر» دارد، و امر و فرمان قطعی و محکم را می رساند و این نخستین تأکید در این مسأله است.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

قرار دادن توحید یعنی اساسی ترین اصل اسلامی، در کنار نیکی به پدر و مادر تأکید دیگری است بر اهمیت این دستور اسلامی.

مطلق بودن «احسان» که هر گونه نیکی را دربرمی گیرد و همچنین، «والدین» که مسلمان و کافر را شامل می شود، سومین و چهارمین تأکید در این جمله است.

نکره بودن احسان (إِحْساناً) که در این گونه موارد برای بیان عظمت می آید پنجمین تأکید محسوب می گردد.(۱)

توجه به این نکته نیز لازم است که: فرمان، معمولاً روی یک امر اثباتی می رود در حالی که در اینجا روی نفی رفته است (پروردگارت فرمان داده که جز او را نپرستید).

این ممکن است به خاطر آن باشد که: از جمله «قَضی» فهمیده می شود که جمله دیگری در شکل اثباتی در تقدیر است و در معنی چنین می باشد: پروردگارت فرمان مؤکد داده: او را بپرستید و غیر او را نپرستید.

و یا این که: مجموع جمله «نفی و اثبات» (أَلاّ تَعْبُدُوا إِلاّ إِيّاهُ) در حکم یک جمله اثباتی است، اثبات عبادت انحصاری پروردگار، سپس به بیان یکی از مصداق های روشن نیکی به پدر و مادر پرداخته می گوید:

«هر گاه یکی از آن دو، یا هر دو آنها، نزد تو به سن پیری و شکستگی برسند (آن چنان که نیازمند به مراقبت دائمی تو باشند) از هر گونه محبت در مورد آنها دریغ مدار، و کمترین اهانتی به آنان مکن، حتی سبک ترین تعبیر نامؤدبانه یعنی

---

۱ ـ بعضی معتقدند: «احسان» غالباً با «إِلی» متعدّی می گردد، گفته می شود: «احسن الیه»، اما گاهی به وسیله «باء» متعدّی می گردد، این تعبیر شاید به خاطر آن باشد که مباشرت را بیان کند یعنی شخصاً و بدون واسطه آنها را مورد محبت و احترام قرار دهید، و این ششمین تأکید در این مسأله است.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

«اف» به آنها مگو» (إِمّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَکَ الْکِبَرَ أَحَدُهُما أَوْ کِلاهُما فَلا تَقُلْ لَهُما أُفٍّ).(۱)

«و بر سر آنها فریاد مزن» (وَ لاتَنْهَرْهُما).

بلکه «با گفتار سنجیده، لطیف و بزرگوارانه با آنها سخن بگو» (وَ قُلْ لَهُما قَوْلاً کَرِیماً).

* * *

و نهایت فروتنی را در برابر آنها بنما، «و بال های تواضع خود را در برابرشان از محبت و لطف فرود آر» (وَ اخْفِضْ لَهُما جَناحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ).

«و بگو بار پروردگارا! آنها را مشمول رحمت خویش قرار ده همان گونه که در کودکی مرا تربیت کرده اند» (وَ قُلْ رَبِّ ارْحَمْهُما کَما رَبَّیانِی صَغِیراً).

* * *

دقت فوق العاده در احترام به پدر و مادر

در حقیقت دو آیه ای که گذشت، قسمتی از ریزه کاری های برخورد مؤدبانه و فوق العاده احترام آمیز فرزندان نسبت به پدران و مادران را بازگو می کند:

۱ ـ از یکسو، انگشت روی حالات پیری آنها که در آن موقع از همیشه نیازمندتر به حمایت، محبت و احترام اند، گذارده، می گوید: کمترین سخن اهانت آمیز را به آنها مگو!.

آنها ممکن است بر اثر کهولت، به جائی برسند که نتوانند بدون کمک دیگری حرکت کنند، و از جا برخیزند و حتی ممکن است قادر به دفع آلودگی از خود نباشند، در این موقع، آزمایش بزرگ فرزندان شروع می شود:

---

۱ ـ «إِمّا» در «إِمّا يَبْلُغَنَّ» به گفته بعضی مرکب از «ان» شرطیه و «ما» شرطیه است که برای تأکید پشت سر هم آمده (تفسیر فخر رازی).

و به گفته بعضی دیگر: مرکب از «ان شرطیه و ماء زائده» است که وجود آن، اجازه می دهد کلمه شرط، بر فعلی که با نون تأکیدی مؤکد است، وارد شود (المیزان).

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آیا وجود چنین پدر و مادری را مایه رحمت می دانند، و یا بلا و مصیبت و عذاب.
آیا صبر و حوصله کافی برای نگهداری احترام آمیز، از چنین پدر و مادری را دارند و یا هر زمان با نیش زبان، با کلمات سبک و اهانت آمیز، و حتی گاه با تقاضای مرگ او از خدا قلبش را می فشارند و آزار می دهند؟
۲ ـ از سوی دیگر، قرآن می گوید: در این هنگام به آنها «اف» مگو، یعنی اظهار ناراحتی و ابراز تنفر مکن!
باز اضافه می کند: با صدای بلند و اهانت آمیز و داد و فریاد با آنها سخن مگو!
باز تأکید می کند: با قول کریم و گفتار بزرگوارانه با آنها سخن بگو، که همه آنها نهایت ادب در سخن را می رساند که زبان کلید قلب است.
۳ ـ از سوی سوم، دستور به تواضع و فروتنی می دهد، تواضعی که نشان دهنده محبت و علاقه باشد و نه چیز دیگر.
٤ ـ سرانجام، می گوید: حتی موقعی که رو به سوی درگاه خدا می آوری پدر و مادر را (چه در حیات و چه در ممات) فراموش مکن، و تقاضای رحمت پروردگار برای آنها بنما!
مخصوصاً این تقاضایت را با این دلیل، همراه ساز و بگو: «خداوندا همان گونه که آنها در کودکی مرا تربیت کردند، مشمول رحمتشان فرما»؟
نکته مهمی که از این تعبیر، علاوه بر آنچه گفته شد، استفاده می شود این است: اگر پدر و مادر آن چنان پیر و ناتوان شوند که: به تنهائی قادر بر حرکت و دفع آلودگی ها از خود نباشند، فراموش نکن که تو هم در کودکی چنین بودی، و آنها هر گونه حمایت و محبت از تو دریغ نداشتند محبت آنها را جبران نما.

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و از آنجا که گاهی در رابطه با حفظ حقوق پدر و مادر، احترام آنها و تواضعی که بر فرزند لازم است، ممکن است لغزش هائی پیش بیاید که انسان آگاهانه، یا ناآگاه، به سوی آن کشیده شود، در آخرین آیه مورد بحث، می گوید: «پروردگار شما به آنچه در دل و جان شما است از شما آگاه تر است» (رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِما فِي نُفُوسِكُمْ).

چرا که علم او در همه زمینه ها حضوری، ثابت، ازلی، ابدی و خالی از هر گونه اشتباه است، در حالی که علوم شما واجد این صفات نیست.

بنابراین، اگر بدون قصد طغیان و سرکشی در برابر فرمان خدا لغزشی در زمینه احترام و نیکی به پدر و مادر از شما سر زند، و بلافاصله پشیمان شوید و در مقام جبران برآئید مسلّماً مشمول عفو خدا خواهید شد: «اگر شما صالح باشید و توبه کار، خداوند توبه کاران را می آمرزد» (إِنْ تَكُونُوا صالِحِينَ فَإِنَّهُ كانَ لِلاَوّابِينَ غَفُوراً).

«أوّاب» از ماده «أوْب» (بر وزن قوم) بازگشت توأم با اراده را می گویند، در حالی که رجوع، هم به بازگشت با اراده گفته می شود، و هم بی اراده، به همین دلیل، به «توبه»، «اوبه» گفته می شود، چون حقیقت توبه بازگشت توأم با اراده به سوی خداست.

و از آنجا که «أوّاب» صیغه مبالغه است، به کسی گفته می شود که: هر لحظه از او خطائی سر زند، به سوی پروردگار بازمی گردد.

این احتمال نیز وجود دارد که: ذکر صیغه مبالغه، اشاره به تعدد عوامل بازگشت و رجوع به خدا باشد، زیرا ایمان به پروردگار از یکسو، توجه به دادگاه عالم قیامت از سوی دیگر، وجدان بیدار از سوی سوم، و توجه به عواقب و آثار گناه از سوی چهارم دست به دست هم می دهند، و انسان را مؤکداً از مسیر

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

انحرافی به سوی خدا می برند.

* * *

نکته ها:

۱ ـ احترام پدر و مادر در منطق اسلام

گر چه عواطف انسانی و مسأله حق شناسی، به تنهائی برای رعایت احترام در برابر والدین کافی است، ولی از آنجا که اسلام، حتی در مسائلی که هم عقل در آن استقلال کامل دارد، و هم عاطفه آن را به وضوح درمی یابد، سکوت روا نمی دارد، بلکه به عنوان تأکید در این گونه موارد دستورات لازم را صادر می کند در مورد احترام والدین آن قدر تأکید کرده است که: در کمتر مسأله ای دیده می شود.

به عنوان نمونه به چند قسمت اشاره می کنیم:

الف ـ در چهار سوره از قرآن مجید، نیکی به والدین، بلافاصله بعد از مسأله توحید قرار گرفته، این هم ردیف بودن دو مسأله، بیانگر این است که: اسلام تا چه حدّ برای پدر و مادر احترام قائل است.

در سوره «بقره» آیه ۸۳ می خوانیم: «لاتَعْبُدُونَ إِلاَّ اللّهَ وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً».

و در سوره «نساء» آیه ۳۶: «وَ اعْبُدُوا اللّهَ وَ لا تُشْرِکُوا بِهِ شَیْئاً وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً».

و در سوره «انعام» آیه ۱۵۱ می فرماید: «أَلاَّ تُشْرِکُوا بِهِ شَیْئاً وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً».

و در آیات مورد بحث نیز، این دو را قرین با هم دیدیم: «وَ قَضی رَبُّکَ أَلاَّ تَعْبُدُوا إِلاَّ إِیّاهُ وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً».

ب ـ اهمیت این موضوع تا آن پایه است که هم قرآن و هم روایات صریحاً

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

توصیه می کنند: حتی اگر پدر و مادر کافر باشند رعایت احترامشان لازم است.

در سوره «لقمان» آیه ۱۵ می خوانیم: وَ إِنْ جاهَداکَ عَلی أَنْ تُشْرِکَ بِی ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ فَلا تُطِعْهُما وَ صاحِبْهُما فِی الدُّنْیا مَعْرُوفاً:

«اگر آنها به تو اصرار کنند که مشرک شوی، اطاعتشان مکن، ولی در زندگی دنیا به نیکی با آنها معاشرت نما»!

ج ـ شکرگزاری در برابر پدر و مادر در قرآن مجید، در ردیف شکرگزاری در برابر نعمت های خدا قرار داده شده، چنان که می خوانیم: «أَنِ اشْکُرْ لِی وَ لِوالِدَیْکَ».(۱)

با این که: نعمت خدا بیش از آن اندازه است که قابل احصاء و شماره باشد، و این دلیل بر عمق و وسعت حقوق پدران و مادران می باشد.

د ـ قرآن، حتی کمترین بی احترامی را در برابر پدر و مادر اجازه نداده است.

در حدیثی از امام صادق(علیه السلام) می خوانیم: لَوْ عَلِمَ اللّهُ شَیْئاً هُوَ أَدْنَی مِنْ أُفٍّ لَنَهی عَنْهُ وَ هُوَ مِنْ أَدْنَی الْعُقُوقِ وَ مِنَ الْعُقُوقِ أَنْ یَنْظُرَ الرَّجُلُ إِلی والِدَیْهِ فَیُحِدَّ النَّظَرَ إِلَیْهِما:

«اگر چیزی کمتر از اف وجود داشت خدا از آن نهی می کرد (اف همانطور که گفتیم کمترین اظهار ناراحتی است) و این حداقل مخالفت و بی احترامی نسبت به پدر و مادر است، و از این جمله، نظر تند و غضب آلود به پدر و مادر کردن می باشد».(۲)

هـ ـ با این که جهاد، یکی از مهمترین برنامه های اسلامی است، مادام که جنبه وجوب عینی پیدا نکند، یعنی داوطلب به قدر کافی باشد، بودن در خدمت

---

۱ ـ لقمان، آیه ۱٤.

۲ ـ «جامع السعادات»، جلد ۲، صفحه ۲۵۸ ـ «بحار الانوار»، جلد ۷۱ (یا ۷٤)، صفحه ٦٤.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پدر و مادر از آن مهمتر است، و اگر موجب ناراحتی آنها شود، جایز نیست.

در حدیثی از امام صادق(علیه السلام) می خوانیم: مردی نزد پیامبر(صلی الله علیه وآله) آمده عرض کرد: من جوان با نشاط و ورزیده ای هستم و جهاد را دوست دارم ولی مادری دارم که از این موضوع ناراحت می شود، پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: ارْجِعْ فَكُنْ مَعَ والِدَتِکَ فَوَ الَّذِی بَعَثَنِی بِالْحَقِّ لأُنْسُهَا بِکَ لَيْلَةً خَيْرٌ مِنْ جِهاد فِی سَبِيلِ اللّهِ سَنَةً:

«برگرد و با مادر خویش باش، قسم به آن خدائی که مرا به حق مبعوث ساخته است، یک شب، مادر، با تو مأنوس گردد از یک سال جهاد در راه خدا بهتر است»!(۱)

ولی، البته هنگامی که جهاد، جنبه وجوب عینی پیدا کند، کشور اسلامی در خطر قرار گیرد و حضور همگان لازم شود، هیچ عذری پذیرفته نیست، حتی نارضائی پدر و مادر.

در مورد سایر واجبات کفائی و همچنین مستحبات، مسأله همان گونه است که در مورد جهاد گفته شد.

و ـ پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: إِيّاكُمْ وَ عُقُوقَ الْوالِدَيْنِ فَإِنَّ رِيحَ الْجَنَّةِ تُوجَدُ مِنْ مَسِيرَةِ أَلْفِ عام وَ لا يَجِدُها عاقٌّ:

«بترسید از این که: عاق پدر و مادر و مغضوب آنها شوید، زیرا بوی بهشت از هزار سال راه به مشام می رسد، ولی هیچ گاه به کسانی که مورد خشم پدر و مادر هستند، نخواهد رسید».(۲)

این تعبیر اشاره لطیفی به این موضوع است که: چنین اشخاصی نه تنها در

---

۱ ـ «جامع السعادات»، جلد ۲، صفحه ۲٦۰ ـ «بحار الانوار»، جلد ۷۱ (یا ۷٤)، صفحه ۵۹.

۲ ـ «جامع السعادات»، جلد ۲، صفحه ۲۵۷ ـ «بحار الانوار»، جلد ۷۱ (یا ۷٤)، صفحه ٦۱.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بهشت گام نمی گذارند، بلکه، در فاصله بسیار زیادی از آن قرار دارند، و حتی نمی توانند به آن نزدیک شوند.

«سید قطب» در تفسیر «فی ظلال» حدیثی به این مضمون از پیامبر(صلی الله علیه وآله)نقل می کند که: مردی مشغول طواف، مادرش را بر دوش گرفته طواف می داد، پیامبر(صلی الله علیه وآله) را در همان حال مشاهده کرد، عرض کرد: آیا حق مادرم را با این کار انجام دادم، فرمود: نه حتی جبران یکی از ناله های او را (به هنگام وضع حمل) نمی کند»!(۱)

و اگر بخواهیم عنان قلم را در اینجا رها کنیم، سخن بسیار به درازا می کشد و از شکل تفسیر خارج می شویم، اما با صراحت باید گفت: هر قدر در این زمینه گفته شود باز هم کم است; چرا که آنها حق حیات بر انسان دارند.

در پایان این بحث، ذکر این نکته را لازم می دانیم: گاه می شود پدر و مادر پیشنهادهای غیر منطقی و یا خلاف شرع، به انسان می کنند، بدیهی است اطاعت آنها در هیچ یک از این موارد لازم نیست، ولی با این حال، باید با برخورد منطقی و انجام وظیفه امر به معروف در بهترین صورتش، با این گونه پیشنهادها برخورد کرد.

سخن خود را در این زمینه با حدیثی از امام کاظم(علیه السلام) پایان می دهیم: «کسی نزد پیامبر(صلی الله علیه وآله) آمد و از حق پدر و فرزند سؤال کرد، فرمود: لا یُسَمِّیهِ بِاسْمِهِ وَ لایَمْشِی بَیْنَ یَدَیْهِ وَ لایَجْلِسُ قَبْلَهُ وَ لایَسْتَسِبُّ لَهُ: «باید او را با نام صدا نزند (بلکه بگوید پدرم!)، جلوتر از او راه نرود، قبل از او ننشیند، و کاری نکند که مردم به پدرش بدگوئی کند» (نگویند خدا پدرت را نیامرزد که چنین کردی!).(۲)

* * *

۱ ـ «فی ضلال»، جلد ۵، صفحه ۳۱۸.

۲ ـ «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۱۴۹.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲ ـ تحقیقی پیرامون معنی «قضاء»

«قَضی» از ماده «قضاء» در اصل به معنی جدا ساختن چیزی است، با عمل و یا با سخن، و بعضی گفته اند: در اصل به معنی «پایان دادن» به چیزی است، و هر دو معنی در واقع قریب الافق می باشند.

و از آنجا که پایان دادن و جدا ساختن معنی وسیعی دارد، این کلمه در مفاهیم مختلفی به کار رفته است.

«قرطبی» در تفسیرش، شش معنی برای آن ذکر کرده:

«قضاء» به معنی «امر» و فرمان مانند: وَ قَضی رَبُّکَ أَلاَّ تَعْبُدُوا إِلاَّ إِیّاهُ: «پروردگارت فرمان داده که جز او را نپرستید».

«قضاء» به معنی «خلق» مانند: فَقَضاهُنَّ سَبْعَ سَماوات فِی یَوْمَیْنِ: «خداوند جهان را به صورت هفت آسمان، در دو دوران آفرید».(۱)

«قضاء» به معنی «حکم» و داوری مانند: فَاقْضِ ما أَنْتَ قاض: «هر داوری می خواهی بکن».(۲)

«قضاء» به معنی «فراغت از چیزی» مانند: قُضِیَ الأَمْرُ الَّذِی فِیهِ تَسْتَفْتِیانِ: «کاری را که درباره آن نظر خواهی می کردید پایان یافت».(۳)

«قضاء» به معنی «اراده» مانند: إِذا قَضی أَمْراً فَإِنَّما یَقُولُ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ: «هنگامی که کاری را اراده کند به آن می گوید موجود باش، آن هم موجود می شود».(٤)

و «قضاء» به معنی «عهد» مانند: إِذْ قَضَیْنا إِلی مُوسَی الأَمْرَ: «هنگامی که از

---

۱ ـ فصلت، آیه ۱۲.

۲ ـ طه، آیه ۷۲.

۳ ـ یوسف، آیه ٤۱.

٤ ـ آل عمران، آیه ٤۷.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

موسی پیمان و عهد گرفتیم».(۱)

«ابوالفتوح رازی» بر این معانی اضافه می کند.

«قضاء» به معنی «اخبار و اعلام» مانند: وَ قَضَیْنا إِلی بَنِی إِسْرائِیلَ فِی الْکِتابِ: «ما به بنی اسرائیل در تورات اعلام نمودیم».(۲)

و بر این اضافه می توان کرد:

«قضاء» به معنی «مرگ» مانند: فَوَکَزَهُ مُوسی فَقَضی عَلَیْهِ: «موسی ضربه ای بر او زد و او جان داد».(۳)

حتی بعضی از مفسران معانی «قضاء» را بالغ بر سیزده معنی در قرآن مجید دانسته اند.(٤)

ولی اینها را نمی توان معانی متعددی برای کلمه «قضاء» دانست، زیرا همه آنها جامعی دارند که در آن جمع اند، و در حقیقت غالب معانی که در بالا ذکر شد، از قبیل «اشتباه مصداق به مفهوم» است، چه این که: هر یک از اینها مصداقی است، برای آن معنی کلّی و جامع یعنی «پایان دادن و جدا ساختن».

فی المثل، شخص قاضی با حکم خود به دعوا خاتمه می دهد، آفریدگار با آفرینش خود به خلقت چیزی پایان می دهد، خبردهنده با اخبارش به بیان چیزی پایان می دهد، تعهّدکننده و فرمان دهنده با تعهّد و فرمانشان مسأله ای را خاتمه یافته تلقّی می کنند، به گونه ای که بازگشت در آن ممکن نیست.

ولی نمی توان انکار کرد که: در بعضی از این مصداق ها آن قدر این لفظ به کار رفته است که به صورت معنی جدیدی درآمده است، از جمله «قضاء» به معنی «داوری» و به معنی «امر و فرمان».

* * *

---

۱ ـ قصص، آیه ٤٤. (تفسیر «قرطبی»، جلد ٦، صفحه ۳۸۵۳).

۲ ـ تفسیر «ابوالفتوح رازی»، جلد ۷، صفحه ۱۸۸.

۳ ـ قصص، آیه ۱۵.

٤ ـ «وجوه القرآن تفلیسی»، صفحه ۲۳۵.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

۳ ـ تحقیقی پیرامون معنی «اف»

«راغب» در کتاب «مفردات» می گوید: «اف، در اصل به معنی هر چیز کثیف و آلوده است، و به عنوان توهین نیز گفته می شود، این کلمه تنها معنی اسمی ندارد، بلکه فعل از آن نیز ساخته می شود، مثلاً می گویند: أَفَّفْتُ بِکَذا: یعنی من فلان چیز را آلوده شمردم، و از آن اظهار نفرت کردم».

بعضی از مفسران، مانند «قرطبی» در تفسیر خود و «طبرسی» در «مجمع البیان» گفته اند: «اف» و «تف» در اصل، به معنی چرکی است که زیر ناخن جمع می شود، هم آلوده است و هم ناچیز، حتی بعضی، میان «اف» و «تف» تفاوت گذاشته اند، اولی را چرک گوشت، و دومی را چرک ناخن دانسته اند، سپس مفهوم آن توسعه یافته، و به هر چیزی که مایه ناراحتی است گفته شده.(۱)

معانی دیگر نیز برای «اف» گفته اند، از جمله چیز کم، ناراحتی و ملامت بوی بد.

بعضی دیگر گفته اند: اصل این کلمه، از اینجا گرفته شده است که: هر گاه خاک یا خاکستر مختصری روی بدن یا لباس انسان می ریزد، انسان با فوت کردن، آن را از خود دور می کند، صدائی که از دهان انسان در این موقع بیرون می آید چیزی است شبیه «اوف» یا «اف» و بعداً در معنی اظهار ناراحتی و تنفر مخصوصاً از چیزهای کوچک به کار رفته است.

از جمع بندی آنچه در بالا ذکر شد، و قرائن دیگر، چنین استفاده می شود: این کلمه در اصل «اسم صوت» بوده است، (صدائی که انسان به هنگام اظهار نفرت یا ابراز تألّم و درد جزئی و یا فوت کردن چیز آلوده ای از دهانش خارج می شود).

---

۱ ـ تفسیر «فخر رازی»، جلد ۲۰، صفحه ۱۸۸.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سپس این «اسم صوت» به صورت کلمه ای درآمده و حتی افعالی از آن مشتق شده است، و در ناراحتی های جزئی و یا اظهار تنفر به خاطر مسائل کوچکی، به کار رفته.

معانی مختلفی که در بالا ذکر شد، به نظر می رسد از مصداق های همین معنی جامع و کلّی بوده باشد.

به هر حال، آیه فوق، می خواهد در یک عبارت کوتاه و در نهایت فصاحت و بلاغت، این معنی را برساند که احترام پدر و مادر آن قدر زیاد است که حتی نباید در برابر آنها کمترین سخنی که دلیل بر ناراحتی از آنها و یا بی میلی و تنفر بوده باشد، بر زبان جاری ساخت.

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

٢٦ وَ آتِ ذَا الْقُرْبى حَقَّهُ وَ الْمِسْكِينَ وَ ابْنَ السَّبِيلِ وَ لا تُبَذِّرْ تَبْذِيراً
٢٧ إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كانُوا إِخْوانَ الشَّياطِينِ وَ كانَ الشَّيْطانُ لِرَبِّهِ كَفُوراً
٢٨ وَ إِمّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ ابْتِغاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوها فَقُلْ لَهُمْ قَوْلاً مَيْسُوراً
٢٩ وَ لاتَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلى عُنُقِكَ وَ لاتَبْسُطْها كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُوماً مَحْسُوراً
٣٠ إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشاءُ وَ يَقْدِرُ إِنَّهُ كانَ بِعِبادِهِ خَبِيراً بَصِيراً

ترجمه:

٢٦ ـ و حق نزديكان را بپرداز، و (همچنين حق) مستمند و وامانده در راه را! و هرگز اسراف و تبذير مكن.

٢٧ ـ چرا كه تبذيركنندگان، برادران شياطين اند; و شيطان در برابر پروردگارش، بسيار ناسپاس بود!

٢٨ ـ هر گاه از آنان =]مستمندان[روى برتابى، و انتظار رحمت پروردگارت را داشته باشى، با گفتار نرم و آميخته با لطف با آنها سخن بگو!

٢٩ ـ هرگز دستت را بر گردنت زنجير مكن، (و ترک انفاق و بخشش منما) و بيش از حدّ (نيز) دست خود را مگشاى، كه مورد سرزنش قرار گيرى و از كار فرو مانى!

٣٠ ـ به يقين، پروردگارت روزى را براى هر كس بخواهد، گشاده يا تنگ مى دارد; او نسبت به بندگانش، آگاه و بيناست.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

تفسیر:

رعایت اعتدال در انفاق و بخشش.

در این آیات فصل دیگری از سلسله احکام اصولی اسلام در رابطه با ادای حق خویشاوندان و مستمندان و درراه ماندگان، و همچنین انفاق به طور کلّی، دور از هر گونه اسراف و تبذیر، بیان می کند.

نخست می گوید: «حق ذی القربی و نزدیکان را به آنها بده» (وَ آتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّهُ).

«و همچنین مستمندان و درراه ماندگان را» (وَ الْمِسْكِينَ وَ ابْنَ السَّبِيلِ):

در عین حال «هرگز دست به تبذیر نیالای» (وَ لاتُبَذِّرْ تَبْذِيراً).

«تَبْذِير» در اصل از ماده «بذر» به معنی پاشیدن دانه می آید، منتها این کلمه، مخصوص مواردی است که، انسان اموال خود را به صورت غیر منطقی و فساد، مصرف می کند، و معادل آن در فارسی امروز، «ریخت و پاش» است.

و به تعبیر دیگر، «تبذیر» آن است که مال در غیر موردش مصرف شود، هر چند کم باشد، و اگر در موردش صرف شود، تبذیر نیست، هر چند زیاد باشد.

چنان که در تفسیر «عیاشی» آمده امام صادق(علیه السلام) در ذیل این آیه، در پاسخ سؤال کننده ای فرمود: مَنْ أَنْفَقَ شَيْئاً فِي غَيْرِ طاعَةِ اللّهِ فَهُوَ مُبَذِّرٌ وَ مَنْ أَنْفَقَ فِي سَبِيلِ اللّه فَهُوَ مُقْتَصِدٌ: «کسی که در غیر راه اطاعت فرمان خدا مالی را انفاق کند، تبذیرکننده است و کسی که در راه خدا انفاق کند، میانه رو است».(۱)

و نیز از آن حضرت نقل شده: روزی دستور داد رطب برای خوردن حاضران بیاورند، بعضی رطب را می خوردند و هسته آن را به دور می افکندند،

---

۱ ـ بنا به نقل تفسیر «صافی»، ذیل آیه مورد بحث.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

فرمود: «این کار را نکنید، این تبذیر است و خدا فساد را دوست نمی دارد».(۱)

دقت در مسأله «اسراف و تبذیر» تا آن حد است که در حدیثی می خوانیم: پیامبر(صلی الله علیه وآله) از راهی عبور می کرد، یکی از یارانش به نام «سعد» مشغول وضوء گرفتن بود، آب زیاد می ریخت، فرمود: چرا اسراف می کنی ای سعد! عرض کرد: آیا در آب وضو نیز اسراف است؟

فرمود: نَعَمْ وَ إِنْ کُنْتَ عَلی نَهْر جار: «آری هر چند در کنار نهر جاری باشی».(۲)

در این که: منظور از «ذی القربی» در اینجا همه خویشاوندان است یا خصوص خویشاوندان پیامبر(صلی الله علیه وآله) (زیرا مخاطب در آیه او است) در میان مفسران گفتگو است.

در احادیث متعددی که در نکات، بحث آن خواهد آمد، می خوانیم: این آیه، به ذوی القربای پیامبر(صلی الله علیه وآله) تفسیر شده، و حتی در بعضی می خوانیم: به داستان بخشیدن سرزمین «فدک» به «فاطمه زهرا»(علیها السلام) نظر دارد.

ولی، همان گونه که بارها گفته ایم، این گونه تفسیرها مفهوم وسیع آیات را محدود نمی کند، و در واقع بیان مصداق روشن و واضح آن است.

خطاب به پیامبر(صلی الله علیه وآله) در جمله «وَ آت» دلیل بر اختصاص این حکم به او نیست، زیرا سایر احکامی که در این سلسله آیات وارد شده، مانند نهی از تبذیر و یا مدارای با سائل و مستمند، و یا نهی از بخل و اسراف، همه به صورت خطاب به پیامبر(صلی الله علیه وآله) ذکر شده، در حالی که می دانیم این احکام جنبه اختصاصی ندارد، و مفهوم آن کاملاً عام است.

توجه به این نکته نیز لازم است، که نهی از «تبذیر» بعد از دستور به ادای

---

۱ و ۲ ـ بنا به نقل تفسیر «صافی»، ذیل آیه مورد بحث.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

حق خویشاوندان و مستمند و ابن سبیل، اشاره به این است که: مبادا تحت تأثیر عواطف خویشاوندی، و یا عاطفه نوع دوستی، در مقابل مسکین و ابن السبیل قرار بگیرید، و بیش از حدّ استحقاقشان به آنها انفاق کنید و راه اسراف را بپوئید که اسراف و تبذیر در همه جا نکوهیده است.

* * *

آیه بعد، به منزله استدلال و تاکیدی بر نهی از تبذیر است، می فرماید: «تبذیرکنندگان برادران شیاطین هستند» (إِنَّ الْمُبَذِّرِینَ کانُوا إِخْوانَ الشَّیاطِینِ).

«و شیطان، کفران کننده نعمت های پروردگار بود» (وَ کانَ الشَّیْطانُ لِرَبِّهِ کَفُوراً).

اما این که: شیطان، کفران نعمت های پروردگار را کرد، روشن است; زیرا خداوند نیرو، توان، هوش و استعداد فوق العاده ای به او داده بود، و او این همه نیروها را در غیر موردش یعنی در طریق اغوا و گمراهی مردم، صرف کرد.

و اما این که: تبذیرکنندگان برادران شیاطین اند، به خاطر آن است که: آنها نیز نعمت های خداداد را کفران می کنند و در غیر مورد قابل استفاده، صرف می نمایند.

تعبیر به «إِخْوان» (برادران) یا به خاطر این است که اعمالشان هم ردیف و هماهنگ اعمال شیاطین است، همچون برادرانی که یکسان عمل می کنند، و یا به خاطر آن است که قرین و همنشین شیطان در دوزخند.

همان گونه که در آیه ۳۹ از سوره «زخرف» بعد از آن که قرین بودن شیطان را با انسان های آلوده به طور کلّی بیان می کند، می فرماید: وَ لَنْ یَنْفَعَکُمُ الْیَوْمَ إِذْ ظَلَمْتُمْ أَنَّکُمْ فِی الْعَذابِ مُشْتَرِکُونَ:

«امروز اظهار برائت و تقاضای جدائی از شیطان به حال شما سودمند نیست;

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

چرا که همگی در عذاب مشترکید».

و اما این که: شیاطین در اینجا به صورت جمع ذکر شده، ممکن است اشاره به چیزی باشد که: از آیات سوره «زخرف» استفاده می شود که: هر انسانی روی از یاد خدا برتابد، شیطانی برانگیخته می شود که همواره قرین و همنشین او خواهد بود، نه تنها در این جهان که در آن جهان نیز همراه او است (وَ مَنْ یَعْشُ عَنْ ذِکْرِ الرَّحْمنِ نُقَیِّضْ لَهُ شَیْطاناً فَهُوَ لَهُ قَرِینٌ...حَتّی إِذا جاءَنا قالَ یا لَیْتَ بَیْنِی وَ بَیْنَکَ بُعْدَ الْمَشْرِقَیْنِ فَبِئْسَ الْقَرِینُ).(۱)

* * *

و از آنجا که گاه فقیر و مسکینی به انسان رو می آورد و امکاناتی برای پاسخ گوئی به نیاز او در اختیار نیست، آیه بعد، طرز برخورد صریح با نیازمندان را در چنین شرائطی بیان می کند، می گوید: «اگر از این نیازمندان به خاطر (نداشتن امکانات و) انتظار رحمت خدا ـ که به امید آن هستی ـ روی برگردانی، نباید این روی گرداندن، توأم با تحقیر، خشونت و بی احترامی باشد، بلکه باید با گفتاری نرم و سنجیده و توأم با محبت با آنها برخورد کنی» حتی اگر می توانی وعده آینده را به آنها بدهی و مأیوس شان نسازی (وَ إِمّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ ابْتِغاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّکَ تَرْجُوها فَقُلْ لَهُمْ قَوْلاً مَیْسُوراً).

«مَیْسُور» از ماده «یُسر» به معنی راحت و آسان است، و در اینجا مفهوم وسیعی دارد که هر گونه سخن نیک و برخورد توأم با احترام و محبت را شامل می شود.

بنابراین، اگر بعضی آن را به عبارت خاصی تفسیر کرده اند، و یا به وعده دادن برای آینده، همه، از قبیل ذکر مصداق است.

---

۱ ـ زخرف، آیات ۳۶ و ۳۸.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

در روایات می خوانیم: بعد از نزول این آیه، هنگامی که کسی چیزی از پیامبر(صلی الله علیه وآله) می خواست و حضرت چیزی نداشت می فرمود: یَرْزُقُنَا اللّهُ وَ إِیّاکُمْ مِنْ فَضْلِهِ: «امیدوارم خدا ما و تو را از فضلش روزی دهد».(۱)

سنت های قدیمی ما به هنگام برخورد با سائل چنین بوده و هست: هنگامی که تقاضاکننده ای به در خانه می آمد، و چیزی برای دادن موجود نبود به او می گفتند: «ببخش!» (ببخشید)، اشاره به این که: آمدن تو بر ما حقّی ایجاد می کند، و از نظر اخلاقی از ما چیزی طلبکار هستی، تقاضا داریم این مطالبه اخلاقی خود را بر ما ببخشی; زیرا چیزی که پاداش آن باشد، موجود نداریم!

* * *

و از آنجا که رعایت اعتدال در همه چیز، حتی در انفاق و کمک به دیگران، شرط است، در آیه بعد، روی این مسأله تأکید کرده، می گوید: «هرگز دست خود را بر گردن خویش زنجیر مکن» (وَ لاتَجْعَلْ یَدَکَ مَغْلُولَةً إِلی عُنُقِکَ).

این تعبیر کنایه لطیفی است از این که: دستِ دهنده داشته باش، و همچون بخیلان که گوئی دستهایشان به گردنشان با غل و زنجیر بسته اند و قادر به کمک و انفاق نیستند، مباش!

از سوئی دیگر «دست خود را فوق العاده گشاده مدار، و بذل و بخشش بی حساب مکن، که سبب شود از کار بمانی، مورد ملامت این و آن قرار گیری، و از مردم جدا شوی» (وَ لاتَبْسُطْها کُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُوماً مَحْسُوراً).

همان گونه که، «بسته بودن دست به گردن» کنایه از بخل، «گشودن دست ها به طور کامل» آن چنان که از جمله «وَ لاتَبْسُطْها کُلَّ الْبَسْطِ» استفاده می شود، کنایه از بذل و بخشش بی حساب است.

---

۱ ـ تفسیر «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و «تَقْعُدَ» از ماده «قعود» به معنی نشستن کنایه از توقف و از کار افتادن می باشد.

تعبیر به «مَلُوم»، اشاره به این است که: گاه بذل و بخشش زیاد، نه تنها انسان را از فعالیت و ضروریات زندگی بازمی دارد بلکه زبان ملامت مردم را بر او می گشاید.

«مَحْسُور» از ماده «حسر» (بر وزن قصر) در اصل، معنی کنار زدن لباس و برهنه ساختن قسمت زیر آن است، به همین جهت «حاسر» به جنگجوئی می گویند که: زره در تن و کلاه خود بر سر نداشته باشد.

به حیواناتی که بر اثر کثرت راه رفتن خسته و وامانده می شوند، کلمه «حسیر» و «حاسر» اطلاق شده است، گوئی تمام گوشت تن آنها یا قدرت و نیرویشان کنار می رود و برهنه می شوند.

بعداً این مفهوم، توسعه یافته، به هر شخص خسته و وامانده که از رسیدن به مقصد عاجز است «محسور»، حسیر» یا «حاسر» گفته می شود.

«حسرت» به معنی غم و اندوه نیز از همین ماده گرفته شده; چرا که این حالت، معمولاً در مواقعی به انسان دست می دهد که نیروی جبران مشکلات و شکست ها را از دست داده، گوئی از توانائی و قدرت برهنه شده است.

انفاق و بخشش، اگر از حدّ بگذرد و تمام توان و نیروی انسان جذب آن گردد، طبیعی است انسان از ادامه کار، فعالیت و سامان دادن به زندگی خود وامی ماند، برهنه از نیروها و سرشار از غم می گردد، و طبعاً ارتباط و پیوند او با مردم قطع خواهد شد.

در بعضی از روایات که در شأن نزول این آیه، نقل شده، این مطلب به وضوح دیده می شود.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در روایتی می خوانیم: پیامبر(صلی الله علیه وآله) در خانه بود، سؤال کننده ای در خانه آمد، چون چیزی برای بخشش آماده نبود، او تقاضای پیراهن کرد، پیامبر(صلی الله علیه وآله) پیراهن خود را به او داد، و همین امر، سبب شد که: نتواند آن روز برای نماز به مسجد برود.

این پیش آمد، زبان کفار و منافقان را باز کرده گفتند: محمّد خواب مانده یا مشغول لهو و سرگرمی است و نمازش را به دست فراموشی سپرده است.

و به این ترتیب، این کار، هم ملامت و شماتت دشمن، و هم انقطاع از دوست را در پی داشت، و مصداق «مَلُوم حسُور» شد، آیه فوق نازل گردید و به پیامبر(صلی الله علیه وآله) هشدار داد: این کار تکرار نشود.

در مورد تضادّ ظاهری این دستور، با مسأله «ایثار» در نکات آینده بحث خواهیم کرد.

بعضی نیز نقل کرده اند: گاهی پیامبر(صلی الله علیه وآله) آنچه را در بیت المال داشت به نیازمند می داد، به گونه ای که اگر بعداً نیازمندی به سراغ او می آمد، چیزی در بساط نداشت، و شرمنده می شد، و چه بسا شخص نیازمند، زبان به ملامت می گشود، و خاطر پیامبر(صلی الله علیه وآله) را آزرده می ساخت، لذا دستور داده شد: نه همه آنچه را که در بیت المال دارد انفاق کند و نه همه را نگاهدارد، تا این گونه مشکلات پیش نیاید.

* * *

در اینجا این سؤال مطرح می شود: اصلاً چرا بعضی از مردم، محروم، نیازمند و مسکین هستند؟ که لازم باشد به آنها انفاق شود، آیا بهتر نبود خداوند خودش هر چه لازم بود به آنها می داد؟ تا نیازی نداشته باشند که به آنها انفاق گردد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آخرین آیه مورد بحث گوئی اشاره به پاسخ همین سؤال است، می فرماید: «خداوند روزیش را بر هر کس بخواهد گشاده می دارد و بر هر کس بخواهد تنگ، چرا که او نسبت به بندگان آگاه و بینا است» (إِنَّ رَبَّکَ یَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ یَشاءُ وَ یَقْدِرُ إِنَّهُ کانَ بِعِبادِهِ خَبِیراً بَصِیراً).

این یک آزمون برای شما است و گرنه برای او همه چیز ممکن است، او می خواهد به این وسیله شما را تربیت کند ، و روح سخاوت و فداکاری و از خود گذشتگی را در شما پرورش دهد.

به علاوه، بسیاری از مردم اگر کاملاً بی نیاز شوند، راه طغیان و سرکشی پیش می گیرند، صلاح آنها در این است که در حدّ معینی از روزی باشند، حدی که نه موجب فقر گردد، نه طغیان.

از همه اینها گذشته، وسعت و تنگی رزق در افراد انسان (به جز موارد استثنائی یعنی از کار افتادگان و معلولین) بستگی به میزان تلاش و کوشش آنها دارد و این که: می فرماید: خدا روزی را برای هر کس بخواهد تنگ و یا گشاده می دارد، این خواستن هماهنگ با حکمت او است، و حکمتش ایجاب می کند: هر کس تلاشش بیشتر باشد، سهمش فزون تر و هر کس کمتر باشد محروم تر گردد.

بعضی از مفسران در پیوند این آیه، با آیات قبل، احتمال دیگری را پذیرفته اند و آن این که: آیه اخیر در حکم دلیل برای نهی از افراط و تفریط در انفاق است، می گوید: حتی خداوند با آن قدرت و توانائی که دارد، در بخشش ارزاق حد اعتدال را رعایت می کند، نه آن چنان می بخشد که به فساد کشیده شوند، و نه آن چنان تنگ می گیرد که به زحمت بیفتند، همه اینها برای رعایت مصلحت بندگان است.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بنابراین، سزاوار است: شما هم به این اخلاق الهی متخلق شوید، طریق اعتدال را در پیش گیرید، و از افراط و تفریط بپرهیزید.(۱)

* * *

نکته ها:

۱ ـ منظور از ذی القربی در اینجا کیانند؟

کلمه «ذی القربی» همان گونه که گفتیم، به معنی بستگان و نزدیکان است و در این که: منظور از آن، در اینجا معنی عام است یا خاص؟ در میان مفسران بحث و گفتگو است.

۱ ـ بعضی معتقدند: مخاطب، همه مؤمنان و مسلمانان هستند، و منظور پرداختن حق خویشاوندان به آنها است.

۲ ـ بعضی دیگر می گویند: مخاطب پیامبر(صلی الله علیه وآله) است و منظور پرداختن حق بستگان پیامبر(صلی الله علیه وآله) به آنها است، مانند خمس غنائم و سایر اشیائی که خمس به آن تعلق می گیرد و به طور کلّی حقوقشان در بیت المال.

لذا در روایات متعددی که از طرق شیعه و اهل تسنن نقل شده، می خوانیم: به هنگام نزول آیه فوق، پیامبر(صلی الله علیه وآله) «فاطمه»(علیها السلام) را خواند و سرزمین «فدک» را به او بخشید.(۲)

در حدیثی که از منابع اهل تسنن از «ابو سعید خدری» صحابی معروف

---

۱ ـ «المیزان»، جلد ۱۳، صفحه ۸۸.

۲ ـ «فدک» زمین آباد و محصول خیزی در نزدیکی «خیبر» بود، و از «مدینه» حدود ۱۴۰ کیلومتر فاصله داشت، و بعد از «مدینه»، «خیبر» نقطه اتکاء یهودیان در «حجاز» به شمار می رفت (به کتاب «مراصد الاطلاع»، ماده فدک مراجعه شود).

بعد از آن که یهودیان این منطقه بدون جنگ تسلیم شدند، پیامبر(صلی الله علیه وآله) این سرزمین را طبق تواریخ و اسناد معتبر، به «فاطمه»(علیها السلام) بخشید، اما بعد از رحلت آن حضرت، مخالفان آن را غصب نمودند، و سالیان دراز به صورت یک حربه سیاسی در دست آنها بود، اما بعضی از خلفا اقدام به تحویل آن به فرزندان فاطمه(علیها السلام) نمودند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پیامبر(صلی الله علیه وآله) نقل شده، می خوانیم: لَمّا نَزَلَ قَوْلُهُ تَعالی وَ آتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّهُ أَعْطی رَسُولُ اللّهِ(صلی الله علیه وآله) فاطِمَةَ فَدَکاً:

«هنگامی که آیه وَ آتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّهُ نازل شد، پیامبر(صلی الله علیه وآله) سرزمین فدک را به فاطمه(علیها السلام) داد».(۱)

از بعضی از روایات استفاده می شود، حتی امام سجاد(علیه السلام) به هنگام اسارت در «شام» با همین آیه با شامیان استدلال فرموده گفت: منظور از آیه «آتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّهُ»، مائیم که خدا به پیامبرش دستور داده: حق ما ادا شود (و این چنین شما شامیان همه این حقوق را ضایع کردید).(۲)

ولی با این همه، همان گونه که قبلاً هم گفتیم، این دو تفسیر با هم منافات ندارد، همه موظفند، حق ذی القربی را بپردازند پیامبر(صلی الله علیه وآله) هم که رهبر جامعه اسلامی است، موظف است به این وظیفه بزرگ الهی عمل کند، در حقیقت، اهل بیت پیامبر(صلی الله علیه وآله) از روشن ترین مصداق های ذی القربی و شخص پیامبر(صلی الله علیه وآله)از روشن ترین افراد مخاطب به این آیه است.

به همین دلیل، پیامبر(صلی الله علیه وآله) حق ذی القربی را که خمس و همچنین فدک و مانند آن بود به آنها بخشید، زیرا گرفتن زکات که در واقع از اموال عمومی محسوب می شد، برای آنها ممنوع بود.

* * *

۲ ـ بلای اسراف و تبذیر

بدون شک، نعمت ها و مواهب موجود در کره زمین، برای ساکنانش کافی

---

۱ ـ این حدیث را «بزار»، «ابو یعلی»، «ابن ابی حاتم» و «ابن مردویه» از «ابو سعید» نقل کرده اند (به کتاب «میزان الاعتدال»، جلد ۲، صفحه ۲۸۸ و «کنز العمال»، جلد ۲، صفحه ۱۵۸ مراجعه شود) ـ «طبرسی» در «مجمع البیان» و همچنین در «درّ المنثور» در ذیل آیه مورد بحث این حدیث را از طرق شیعه و اهل تسنن آورده اند ـ «بحار الانوار»، جلد ۲۹، صفحه ۱۰۷.

۲ ـ «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۱۵۵.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

است، اما به یک شرط، و آن این که: بیهوده به هدر داده نشوند، بلکه به صورت صحیح و معقول و دور از هر گونه افراط و تفریط مورد بهره برداری قرار گیرد، و گر نه، این مواهب آن قدر زیاد و نامحدود نیست که با بهره گیری نادرست، آسیب نپذیرد.

و ای بسا اسراف و تبذیر در منطقه ای از زمین، باعث محرومیت منطقه دیگری شود، و یا اسراف و تبذیر انسان های امروز باعث محرومیت نسل های آینده گردد.

آن روز که ارقام و آمار، همچون امروز در دست انسان ها نبود، اسلام هشدار داد که: در بهره گیری از مواهب خدا در زمین، اسراف و تبذیر روا مدارید.

قرآن در آیات فراوانی شدیداً مسرفان را محکوم کرده است:

در جائی می گوید: «اسراف نکنید که خدا مسرفان را دوست ندارد» (وَ لاتُسْرِفُوا إِنَّهُ لایُحِبُّ الْمُسْرِفِینَ).(١)

در مورد دیگر «مسرفان را اصحاب دوزخ می شمرد» (وَ إِنَّ الْمُسْرِفِینَ هُمْ أَصْحابُ النّارِ).(٢)

و «از اطاعت فرمان مسرفان، نهی می کند» (وَ لاتُطِیعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِینَ).(٣)

و مجازات الهی را در انتظار مسرفان می شمرد: (مُسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّکَ لِلْمُسْرِفِینَ).(٤)

اسراف را یک برنامه فرعونی قلمداد می کند: (وَ إِنَّ فِرْعَوْنَ لَعال فِی الأَرْضِ وَ إِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِینَ).(٥)

مسرفان دروغگو را محروم از هدایت الهی می شمرد: (إِنَّ اللّهَ لایَهْدِی مَنْ

---

١ ـ انعام، آیه ١٤١ ـ اعراف، آیه ٣١.

٢ ـ غافر، آیه ٤٣.

٣ ـ شعراء، آیه ١٥١.

٤ ـ ذاریات، آیه ٣٤.

٥ ـ یونس، آیه ٨٣.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

هُوَ مُسْرِفٌ کَذّابٌ).(۱)

و سرانجام سرنوشت آنها را هلاکت و نابودی معرفی می کند: (وَ أَهْلَکْنَا الْمُسْرِفِینَ).(۲)

و همان گونه که دیدیم، آیات مورد بحث، نیز تبذیرکنندگان را برادران شیطان و قرین آنها می شمرد.

«اسراف» به معنی وسیع کلمه، هر گونه تجاوز از حدّ در کاری است که انسان انجام می دهد، ولی غالباً این کلمه در مورد هزینه ها و خرج ها گفته می شود.

از خود آیات قرآن به خوبی استفاده می شود: اسراف نقطه مقابل تنگ گرفتن و سخت گیری است آنجا که می فرماید: وَ الَّذِینَ إِذا أَنْفَقُوا لَمْ یُسْرِفُوا وَ لَمْ یَقْتُرُوا وَ کانَ بَیْنَ ذلِکَ قَواماً: «کسانی که به هنگام انفاق، نه اسراف می کنند و نه سخت گیری و بخل می‌ورزند بلکه در میان این دو حدّ اعتدال و میانه را می گیرند».(۳)

* * *

۳ ـ فرق میان اسراف و تبذیر

در این که: میان «اسراف و تبذیر» چه تفاوتی است، بحث روشنی در این زمینه از مفسران ندیده ایم، ولی با در نظر گرفتن ریشه این دو لغت چنین به نظر می رسد: وقتی این دو در مقابل هم قرار گیرند «اسراف» به معنی خارج شدن از حدّ اعتدال، بی آن که چیزی را ظاهراً ضایع کرده باشد، مثل این که: ما لباس گران قیمتی بپوشیم که بهایش صد برابر لباس مورد نیاز ما باشد، و یا غذای خود

---

۱ ـ غافر، آیه ۲۸.

۲ ـ انبیاء، آیه ۹.

۳ ـ فرقان، آیه ٦٧.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

را آن چنان گران قیمت تهیه کنیم که با قیمت آن بتوان عده زیادی را آبرومندانه تغذیه کرد.
در اینجا از حدّ گذرانده ایم ولی ظاهراً چیزی نابود نشده است.
اما «تبذیر» و ریخت و پاش آن است که آن چنان مصرف کنیم که به اتلاف و تضییع بیانجامد مثل این که: برای دو نفر میهمان غذای ده نفر را تهیه ببینیم، آن گونه که بعضی از جاهلان می کنند، و به آن افتخار می نمایند، و باقیمانده را در زباله دان بریزیم، و اتلاف کنیم.
ناگفته نماند، بسیار می شود: این دو کلمه درست در یک معنی به کار می رود، و حتی به عنوان تأکید پشت سر یکدیگر قرار می گیرند.
علی(علیه السلام) طبق آنچه در «نهج البلاغه» نقل شده، می فرماید: أَلا إِنَّ إِعْطاءَ الْمالِ فِی غَیْرِ حَقِّهِ تَبْذِیرٌ وَ إِسْرافٌ وَ هُوَ یَرْفَعُ صاحِبَهُ فِی الدُّنْیا وَ یَضَعُهُ فِی الْآخِرَةِ وَ یُکْرِمُهُ فِی النّاسِ وَ یُهِینُهُ عِنْدَ اللّهِ:
«آگاه باشید مال را در غیر مورد استحقاق صرف کردن، تبذیر و اسراف است، ممکن است این عمل، انسان را در دنیا بلند مرتبه کند، اما مسلّماً در آخرت پست و حقیر خواهد کرد، در نظر توده مردم ممکن است سبب اکرام گردد، اما در پیشگاه خدا موجب سقوط مقام انسان خواهد شد.(١)

در شرح آیات مورد بحث، خواندیم: در دستورهای اسلامی آن قدر روی نفی اسراف و تبذیر تأکید شده که: حتی از زیاد ریختن آب برای وضوء و لو در کنار نهر آب نهی فرموده اند، و نیز از دور افکندن هسته خرما امام(علیه السلام) نهی می فرماید.
دنیای امروز، که احساس مضیقه در پاره ای از مواد می کند، سخت به این

---

١ ـ «نهج البلاغه»، خطبه ١٢٦.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

موضوع توجه کرده است تا آنجا که از همه چیز استفاده می کند، از زباله بهترین کود می سازند، از تفاله ها، وسائل مورد نیاز، و حتی از فاضلاب ها پس از تصفیه، آب قابل استفاده برای زراعت درست می کنند; چرا که احساس کرده اند: مواد موجود در طبیعت نامحدود نیست که به آسانی بتوان از آنها صرف نظر کرد، باید از همه به صورت «دورانی» بهره گیری نمود.

* * *

٤ ـ آیا میانه روی در انفاق با ایثار تضاد دارد؟!

با در نظر گرفتن آیات فوق، که دستور به «رعایت اعتدال در انفاق» می دهد این سؤال پیش می آید که در سوره «دهر» و آیات دیگر قرآن و همچنین روایات ستایش و مدح ایثارگران را می خوانیم که حتی در نهایت سختی، از خود می گیرند و به دیگران می دهند، این دو چگونه با هم سازگار است؟!

دقت در شأن نزول آیات فوق، و همچنین قرائن دیگر، پاسخ این سؤال را روشن می سازد.

و آن این که: دستور به رعایت اعتدال در جائی است که بخشش فراوان سبب نابسامانی های فوق العاده ای در زندگی خود انسان گردد، و به اصطلاح «ملوم و محسور» شود.

و یا ایثار سبب ناراحتی و فشار بر فرزندان او گردد، و نظام خانوادگی اش را به خطر افکند، و در صورتی که هیچ یک از اینها تحقق نیابد، مسلّماً ایثار بهترین راه است.

از این گذشته، رعایت اعتدال، یک حکم عام است و ایثار یک حکم خاص که مربوط به موارد معینی است و این دو حکم با هم تضادی ندارند.

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۳۱ وَ لاتَقْتُلُوا أَوْلادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلاق نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَ إِيّاكُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كانَ خِطْأً كَبِيراً

۳۲ وَ لاتَقْرَبُوا الزِّنى إِنَّهُ كانَ فاحِشَةً وَ ساءَ سَبِيلاً

۳۳ وَ لاتَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللّهُ إِلاّ بِالْحَقِّ وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنا لِوَلِيِّهِ سُلْطاناً فَلا يُسْرِفْ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كانَ مَنْصُوراً

۳٤ وَ لاتَقْرَبُوا مالَ الْيَتِيمِ إِلاّ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَ أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كانَ مَسْؤُلاً

۳۵ وَ أَوْفُوا الْكَيْلَ إِذا كِلْتُمْ وَزِنُوا بِالْقِسْطاسِ الْمُسْتَقِيمِ ذلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلاً

ترجمه:

۳۱ ـ و فرزندانتان را از ترس فقر، نکشید; ما آنها و شما را روزی می دهیم; مسلّماً کشتن آنها گناه بزرگی است!

۳۲ ـ و نزدیک زنا نشوید، که کار بسیار زشت، و بد راهی است!

۳۳ ـ و کسی را که خداوند خونش را حرام شمرده، نکشید، جز به حق، و آن کس که مظلوم کشته شده، برای ولیّش سلطه (و حق قصاص) قرار دادیم; اما در قتل اسراف نکند، چرا که او مورد حمایت است!

۳٤ ـ و به مال یتیم، جز به بهترین راه نزدیک نشوید، تا به سر حدّ بلوغ رسد! و به عهد (خود) وفا کنید، که از عهد سؤال می شود!

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

۳۵ ـ و هنگامی که پیمانه می کنید، حق پیمانه را ادا نمائید، و با ترازوی درست وزن کنید! این برای شما بهتر، و عاقبتش نیکوتر است.

تفسیر:

شش حکم مهم

در تعقیب بخش های مختلفی از احکام اسلامی که در آیات گذشته آمد، آیات مورد بحث، به بخش دیگری از این احکام، پرداخته و شش حکم مهم را ضمن ۵ آیه با عباراتی کوتاه، اما پرمعنی و دلنشین شرح می دهد:

۱ ـ نخست به یک عمل زشت جاهلی که از فجیع ترین گناهان بود، اشاره کرده می گوید: «فرزندان خود را از ترس فقر به قتل نرسانید» (وَ لاتَقْتُلُوا أَوْلادَکُمْ خَشْیَةَ إِمْلاق).

روزی آنها بر شما نیست، «آنها و شما را ما روزی می دهیم» (نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ).

«چرا که قتل آنها گناه بزرگی بوده و هست» (وَ إِیّاکُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ کانَ خِطْأً کَبِیراً).

از این آیه، به خوبی استفاده می شود: وضع اقتصادی اعراب جاهلی آن قدر سخت و ناراحت کننده بوده که حتی گاهی فرزندان دلبند خود را از ترس عدم توانائی اقتصادی، به قتل می رساندند.

در این که: عرب جاهلی فقط دختران را به زیر خاک پنهان می کرد، و یا پسران را نیز از ترس فقر به قتل می رساند، در میان مفسران گفتگو است:

بعضی معتقدند: اینها همه اشاره به زنده به گور کردن دختران است که به دو دلیل این کار را انجام می دادند، یکی این که: مبادا در آینده در جنگ ها به اسارت دشمنان در آیند، نوامیس آنان به چنگال بیگانه بیفتد!! دیگر این که: فشار فقر و

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

عدم توانائی بر تأمین هزینه زندگی آنها سبب قتلشان می شد، چرا که دختر در آن جامعه تولیدکننده نبوده بلکه غالباً مصرف کننده محسوب می شد.

درست است که: پسران نیز در آغاز عمر، مصرف کننده بودند ولی عرب جاهلی همیشه به پسران به عنوان یک سرمایه مهم، می نگریست و حاضر به از دست دادن آنها نبود.

بعضی دیگر عقیده دارند: آنها دو نوع قتل فرزند داشتند: نوعی که به پندار غلط خودشان به خاطر حفظ ناموس بود، و این اختصاص به دختران داشت، و نوعی دیگر، از ترس فقر صورت می گرفت و آن جنبه عمومی داشت و پسر و دختر در آن تفاوت نمی کرد.

ظاهر تعبیر آیه، که ضمیر جمع مذکر در آن به کار رفته (قَتْلَهُمْ) می تواند دلیلی بر این نظر بوده باشد; زیرا اطلاق جمع مذکر به پسر و دختر به طور مجموع از نظر ادبیات عرب، ممکن است ولی، برای خصوص دختران بعید به نظر می رسد.

اما این که: گفته شد، پسران قادر بر تولید بودند و سرمایه ای محسوب می شدند، کاملاً صحیح است، اما این در صورتی است که توانائی بر هزینه آنها در کوتاه مدت، داشته باشند، در حالی که گاهی آن قدر در فشار بودند که، حتی توانائی بر اداره زندگی آنها در کوتاه مدت هم نداشتند (و به همین دلیل تفسیر دوم صحیح تر به نظر می رسد).

به هر حال، این، یک توهّم بیش نبود که: روزی دهنده فرزندان، پدر و مادرند، خداوند اعلام می کند: این پندار شیطانی را از سر به در کنند، و به تلاش و کوشش هر چه بیشتر برخیزند، خدا هم کمک نموده، زندگی آنها را اداره می کند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

قابل توجه این که: ما از این جنایت زشت و ننگین وحشت می کنیم، در حالی که همین جنایت در شکل دیگری در عصر ما، و حتی به اصطلاح در مترقّی ترین جوامع انجام گیرد، و آن اقدام به سقط جنین در مقیاس بسیار وسیع به خاطر جلوگیری از افزایش جمعیت و کمبودهای اقتصادی است.(۱)

تعبیر به «خَشْیَةَ إِمْلاق» نیز اشاره لطیفی به نفی این پندار شیطانی است، در واقع می گوید: این تنها یک ترس است که شما را به این خیانت بزرگ تشویق می کند، نه یک واقعیت.

ضمناً، باید توجه داشت: جمله «کانَ خِطْأً کَبِیراً» با توجه به این که: «کان» فعل ماضی است، اشاره و تأکید بر این موضوع است که: قتل فرزندان گناهی است بزرگ، که از قدیم در میان انسان ها شناخته شده، و زشتی آن در اعماق فطرت جای دارد، لذا، مخصوص به عصر و زمانی نیست.

* * *

۲ ـ گناه بزرگ دیگری که آیه بعد، به آن اشاره می کند: مسأله زنا و عمل منافی عفت است، می گوید: «نزدیک زنا نشوید; چرا که عمل بسیار زشتی است و راه و روش بدی است» (وَ لاتَقْرَبُوا الزِّنی إِنَّهُ کانَ فاحِشَةً وَ ساءَ سَبِیلاً).

در این بیان کوتاه به سه نکته اشاره شده:

الف ـ نمی گوید زنا نکنید، بلکه می گوید: به این عمل شرم آور نزدیک نشوید، این تعبیر، علاوه بر تأکیدی که در عمق آن نسبت به خود این عمل نهفته شده، اشاره لطیفی به این است که: آلودگی به زنا غالباً مقدماتی دارد که انسان را تدریجا به آن نزدیک می کند، چشم چرانی یکی از مقدمات آن است، برهنگی و

---

۱ ـ برای توضیح بیشتر به تفسیر آیه ۱۵۱ سوره «انعام» جلد ٦ تفسیر «نمونه» صفحه ۳۳ مراجعه فرمائید.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

بی حجابی مقدمه دیگر، کتاب های بدآموز، «فیلم های آلوده»، «نشریات فاسد» و «کانون های فساد» هر یک مقدمه ای برای این کار محسوب می شود.

همچنین، خلوت با اجنبیه (یعنی بودن مرد و زن نامحرم در یک مکان خالی و تنها) عامل وسوسه انگیز دیگری است.

بالاخره، ترک ازدواج برای جوانان، و سختگیری های بی دلیل طرفین در این زمینه، همه، از عوامل «قرب به زنا» است که در آیه فوق، با یک جمله کوتاه از همه آنها نهی می کند، و در روایات اسلامی نیز هر کدام جداگانه مورد نهی قرار گرفته است.

ب ـ جمله «إِنَّهُ کانَ فاحِشَةً» که مشتمل بر سه تأکید است (إِنَّ، استفاده از فعل ماضی و تعبیر به فاحِشِه) عظمت این گناه آشکار را آشکارتر می کند.

ج ـ جمله «ساءَ سَبِیلاً» (راه زنا بد راهی است) بیانگر این واقعیت است که: این عمل راهی به مفاسد دیگر در جامعه می گشاید.

* * *

فلسفه تحریم زنا

۱ ـ پیدایش هرج و مرج در نظام خانواده، و از میان رفتن رابطه فرزندان و پدران، رابطه ای که وجودش نه تنها سبب شناخت اجتماعی است، بلکه موجب حمایت کامل از فرزندان می گردد، و پایه های محبتی را که در تمام طول عمر سبب ادامه این حمایت است، می گذارد.

خلاصه، در جامعه ای که فرزندان نامشروع و بی پدر، فراوان گردند روابط اجتماعی که بر پایه روابط خانوادگی بنیان شده، سخت دچار تزلزل می گردد.

برای پی بردن به اهمیت این موضوع، کافی است یک لحظه چنین فکر کنیم: چنان چه زنا در کلّ جامعه انسانی مجاز گردد و ازدواج برچیده شود،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فرزندان بی هویتی که در چنین شرائطی متولد شوند، تحت پوشش حمایت کسی نیستند، نه در آغاز تولد و نه به هنگام بزرگ شدن.

از این گذشته، از عنصر محبت که نقش تعیین کننده ای در مبارزه با جنایت ها و خشونت ها دارد، محروم می شوند، و جامعه انسانی به یک جامعه کاملاً حیوانی توأم با خشونت در همه ابعاد، تبدیل می گردد.

۲ ـ این عمل ننگین سبب انواع برخوردها و کشمکش های فردی و اجتماعی در میان هوس بازان است، داستان هائی را که بعضی از چگونگی وضع داخل محله های بدنام، و مراکز فساد نقل کرده و نوشته اند به خوبی بیانگر این واقعیت است که در کنار انحرافات جنسی، بدترین جنایات رخ می دهد.

۳ ـ تجربه نشان داده و علم ثابت کرده است که: این عمل باعث اشاعه انواع بیماری ها است و با تمام تشکیلاتی که برای مبارزه با عواقب و آثار آن امروز فراهم کرده اند، باز آمار نشان می دهد: تا چه اندازه افراد از این راه سلامت خود را از دست داده و می دهند.

٤ ـ این عمل، غالباً سبب سقط جنین و کشتن فرزندان و قطع نسل می گردد; چرا که چنین زنانی هرگز حاضر به نگهداری این گونه فرزندان نیستند، و اصولاً، وجود فرزند، مانع بزرگی بر سر راه ادامه اعمال شوم آنان می باشد، لذا همیشه سعی می کنند آنها را از میان ببرند.

و این فرضیه کاملاً موهوم که می توان این گونه فرزندان را در مؤسساتی زیر نظر دولت ها جمع آوری کرد، شکستش در عمل روشن شده، و ثابت گردیده که پرورش فرزندان بی پدر و مادر، به این صورت، چقدر مشکلات دارد، و تازه محصول بسیار نامرغوبی است، فرزندانی سنگدل، جنایتکار، بی شخصیت و فاقد همه چیز!

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۵ ـ نباید فراموش کرد: هدف از ازدواج تنها مسأله اشباع غریزه جنسی نیست، بلکه اشتراک در تشکیل زندگی، انس روحی، آرامش فکری، تربیت فرزندان و همکاری در همه شئون حیات از آثار ازدواج است که بدون اختصاص زن و مرد به یکدیگر و هیچ یک از اینها امکان پذیر نیست.

امام علی بن ابی طالب(علیه السلام) در حدیثی می گوید: از پیامبر(صلی الله علیه وآله) شنیدم چنین می فرمود:

فِی الزِّنَا سِتُّ خِصال: ثَلاثٌ فِی الدُّنْیا وَ ثَلاثٌ فِی الأْ خِرَةِ: فَأَمَّا اللَّواتِی فِی الدُّنْیا فَیَذْهَبُ بِنُورِ الْوَجْهِ، وَ یَقْطَعُ الرِّزْقَ، وَ یُسْرِعُ الْفَناءَ.

وَ أَمَّا اللَّواتِی فِی الآخِرَةِ فَغَضَبُ الرَّبِّ وَ سُوءُ الْحِسابِ وَ الدُّخُولُ فِی النّارِ ـ أَوِ الْخُلُودُ فِی النّارِ ـ.

«در زنا شش اثر سوء است، سه قسمت آن در دنیا، و سه قسمت آن در آخرت:

اما آنها که در دنیا است: صفا و نورانیت را از انسان می گیرد، روزی را قطع، و تسریع در نابودی انسان ها می کند.

و اما آن سه که در آخرت است: غضب پروردگار، سختی حساب، و دخول ـ یا خلود ـ در آتش دوزخ است».(۱)

* * *

۳ ـ حکم دیگری که آیه بعد به آن اشاره می کند: احترام خون انسان ها و حرمت شدید قتل نفس است، می گوید: «کسی که خداوند خونش را حرام کرده است به قتل نرسانید، مگر آنجا که به حق باشد» (وَ لاتَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِی حَرَّمَ اللّهُ إِلاّ بِالْحَقِّ).

---

۱ ـ تفسیر «مجمع البیان»، جلد ٦، صفحه ٤١٤.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

احترام خون انسان ها و حرمت قتل نفس، از مسائلی است که همه شرایع آسمانی و قوانین بشری در آن متفقند، و آن را یکی از بزرگ ترین گناهان می شمرند، ولی اسلام اهمیت بیشتری به این مسأله داده، تا آنجا که قتل یک انسان را همانند کشتن همه انسان ها شمرده است: «مَنْ قَتَلَ نَفْساً بِغَيْرِ نَفْس أَوْ فَساد فِي الأَرْضِ فَكَأَنَّما قَتَلَ النّاسَ جَمِيعاً».(۱)

و حتی از بعضی از آیات قرآن، چنین استفاده می شود: مجازات خلود در آتش که مخصوص کفار است، برای قاتل تعیین شده که سابقاً گفتیم ممکن است: این تعبیر، دلیل آن باشد: افرادی که دستشان به خون بی گناهان آلوده می شود با ایمان از دنیا نخواهند رفت: «وَ مَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً فَجَزاؤُهُ جَهَنَّمُ خالِداً فِيها».(۲)

حتی در اسلام برای کسانی که اسلحه به روی مردم بکشند، مجازات سنگینی به عنوان «محارب» تعیین شده است که شرح آن در کتب فقهی آمده، و ما در ذیل آیه ۳۳ سوره «مائده» به آن اشاره کردیم.

نه تنها قتل نفس، بلکه کمترین و کوچک ترین آزار یک انسان از نظر اسلام، مجازات دارد، و می توان با اطمینان گفت: این همه احترام که اسلام برای خون، جان و حیثیت انسان قائل شده است در هیچ آئینی وجود ندارد.

ولی درست به همین دلیل، مواردی پیش می آید که: احترام خون برداشته می شود، و آن در مورد کسانی است که، مرتکب قتل و یا گناهی همانند آن شده اند، لذا در آیه فوق بعد از ذکر یک اصل کلّی در زمینه حرمت قتل نفس، بلافاصله با جمله «إِلاّ بِالْحَقِّ» این گونه افراد را استثناء می کند.

در حدیث معروفی از پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) می خوانیم: لایَحِلُّ دَمُ امْرِئ مُسْلِم

---

۱ ـ مائده، آیه ۳۲.

۲ ـ نساء، آیه ۹۳.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

يَشْهَدُ أَنْ لا إِلهَ إِلاَّ اللّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللّهِ إِلاّ بِإِحْدَى الثَّلاثِ:
النَفْسُ بِالنَّفْسِ، وَ الزّانِى الْمُحْصِنُ، وَ التّارِكُ لِدِيْنِهِ الْمُفارِقُ لِلْجَماعَةِ:
«خون هیچ مسلمان که شهادت به وحدانیت خدا و نبوت پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله)می دهد، حلال نیست مگر سه گروه: قاتل، زانی محصن، و آن کس که دین خود را رها کند و از جماعت مسلمین بیرون رود».(١)

اما قاتل که تکلیفش روشن است و در قصاص او حیات جامعه و تأمین امنیت نفوس است، و اگر حق قصاص به اولیای مقتول داده نشود، قاتلان جسور و جری می شوند و امنیت جامعه مختل می گردد.

و اما زانی محصن، قتل او در برابر یکی از زشت ترین گناهان است که با خون برابری می کند.

و قتل مرتد، جلو هرج و مرج را در جامعه اسلامی می گیرد، و همان گونه که قبلاً گفته ایم، این حکم، یک حکم سیاسی برای حفظ نظام اجتماعی در مقابل اموری است که نه تنها امنیت اجتماعی، بلکه، اصل نظام اسلام را تهدید می کند.

اصولاً، اسلام کسی را مجبور به پذیرش این آئین نمی کند، بلکه برخورد آن با پیروان آئین های دیگر، تنها یک برخورد منطقی توأم با بحث آزاد است.

ولی اگر کسی اسلام را با میل خود پذیرفت، و جزء جامعه اسلامی شد، و طبعاً از اسرار مسلمین آگاه گردید، سپس تصمیم گرفت، از این آئین بازگردد و عملاً اساس نظام را تضعیف کند، و تزلزل در ارکان جامعه اسلامی ایجاد نماید مسلماً این کار، قابل تحمل نیست و با شرائطی که در فقه اسلامی آمده حکم آن اعدام است.(٢)

---

١ ـ «صحیح بخاری» و «صحیح مسلم»، بنا به نقل تفسیر «فی ظلال»، جلد ٥، صفحه ٣٢٣.

٢ ـ در زمینه «ارتداد» و فلسفه سختگیری در مجازات آن، بحث مشروحی ذیل آیه ١٠٦ سوره «نحل» در جلد یازدهم تفسیر «نمونه» داشتیم.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

البته احترام به خون انسان ها در اسلام، مخصوص مسلمان ها نیست، بلکه غیر مسلمانانی که با مسلمین سر جنگ ندارند، و در یک زندگی مسالمت آمیز با آنها بسر می برند، جان و مال و ناموسشان محفوظ است و تجاوز به آن حرام و ممنوع.

سپس، به حق قصاص، که برای اولیای دم ثابت است، اشاره کرده، می گوید: «کسی که مظلوم کشته شود برای ولیّ او سلطه قرار دادیم» (سلطه قصاص قاتل) (وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنا لِوَلِيِّهِ سُلْطاناً).

اما در عین حال، «او نباید بیش از حق خود مطالبه کند، و در قتل اسراف نماید; چرا که او مورد حمایت است» (فَلا يُسْرِفْ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كانَ مَنْصُوراً).

آری، اولیای مقتول مادام که در مرز اسلام گام برمی دارند، و از حدّ خود تجاوز نکرده اند، مورد نصرت الهی هستند.

این جمله اشاره به اعمالی است که در زمان جاهلیت بوده، و در امروز نیز گاهی صورت می گیرد که در برابر کشته شدن یک نفر از یک قبیله، قبیله مقتول خون های زیادی را می ریزند.

و یا این که: در برابر کشته شدن یک نفر، افراد بی گناه و بی دفاع دیگری غیر از قاتل را به قتل میرسانند، چنان که در رسوم عصر جاهلیت می خوانیم: هر گاه فرد سرشناسی از قبیله ای کشته می شد، قبیله مقتول به کشتن قاتل قانع نبود، بلکه لازم بود رئیس قبیله قاتل و یا فرد سرشناس دیگری را به قتل برسانند هر چند هیچ گونه شرکتی در قتل نداشته.(۱)

در عصر ما نیز گاهی جنایاتی رخ می دهد که، روی جانیان عصر جاهلیت را سفید می کند، و ما شاهد این گونه صحنه ها مخصوصاً از ناحیه اسرائیل غاصب

---

۱ ـ تفسیر «آلوسی» (در روح المعانی)، ذیل آیه مورد بحث.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

هستیم که هر گاه یک جنگجوی فلسطینی، سربازی از آنها را بکشد، بلافاصله بمب های خود را بر سر زنان و کودکان فلسطینی فرومی ریزند و گاه ده ها نفر انسان بی دفاع و بی گناه را در برابر یک نفر، به خاک و خون می کشند.

عین همین معنی را در جنگ تحمیلی که مزدوران بعث امروز بر ضد کشور اسلامی ما به راه انداخته اند، مشاهده می کنیم، باشد که تاریخ آینده در این زمینه قضاوت کند.

مسأله رعایت عدالت، حتی در مورد قاتل در آن حد و پایه است که در وصایای امیر مؤمنان علی(علیه السلام) می خوانیم:

یا بَنِی عَبْدِ الْمُطَّلِبِ لاأُلْفِیَنَّکُمْ تَخُوضُونَ دِماءَ الْمُسْلِمِینَ خَوْضاً تَقُولُونَ قُتِلَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ أَلا لاتَقْتُلُنَّ بِی إِلاّ قاتِلِی انْظُرُوا إِذا أَنَا مِتُّ مِنْ ضَرْبَتِهِ هذِهِ فَاضْرِبُوهُ ضَرْبَةً بِضَرْبَةٍ وَ لاتُمَثِّلُوا بِالرَّجُلِ:

«ای فرزندان عبد المطلب! مبادا بعد از شهادت من در خون مسلمانان غوطهور شوید و بگوئید: امیر مؤمنان کشته شد، و به بهانه آن خون هائی بریزید، آگاه باشید! تنها قاتل من (عبد الرحمن بن ملجم مرادی) کشته خواهد شد.

درست دقت کنید هنگامی که من از این ضربه ای که بر من زده است شهید شوم، تنها یک ضربه کاری به او بزنید و بعد از کشتنش، بدن او را مثله نکنید».(۱)

* * *

٤ ـ آیه بعد، چهارمین دستور از این سلسله احکام را شرح می دهد، نخست به اهمیت حفظ مال یتیمان پرداخته و با لحنی به آنچه در مورد عمل منافی عفت در آیات قبل گذشت، می گوید: «به اموال یتیمان نزدیک نشوید» (وَ لاتَقْرَبُوا مالَ الْیَتِیمِ).

---

۱ ـ «نهج البلاغه»، بخش نامه ها، شماره ٤٧.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نه تنها اموال یتیمان را نخورید، بلکه حتی حریم آن را کاملاً محترم بشمارید.

ولی، از آنجا که ممکن است این دستور دستاویزی گردد برای افراد ناآگاه که تنها به جنبه های منفی می نگرند، و سبب شود که اموال یتیمان را بدون سرپرست بگذارند، و به دست حوادث بسپارند، لذا، بلافاصله استثناء روشنی برای این حکم ذکر کرده می گوید: «مگر به طریقی که بهترین طرق است» (إِلاّ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ).

طبق این تعبیر جامع و رسا، هر گونه تصرفی در اموال یتیمان که به منظور حفظ، اصلاح، تکثیر و اضافه بوده باشد، و جهات لازم برای پیشگیری از هدر رفتن این اموال در نظر گرفته شود، مجاز است، بلکه، خدمتی است آشکار به یتیمان که قادر بر حفظ مصالح خویشتن نیستند.

البته این وضع تا زمانی ادامه دارد که به حدّ رشد فکری و اقتصادی برسد آن گونه که قرآن در ادامه آیه مورد بحث از آن یاد می کند: «تا زمانی که به حدّ قدرت برسد» (حَتّی یَبْلُغَ أَشُدَّهُ).

«أَشَدَّ» از ماده «شدّ» (بر وزن جدّ) به معنی «گره محکم» است، سپس توسعه یافته و به هر گونه استحکام جسمانی و روحانی گفته شده است، و منظور از «أَشَدّ» در اینجا رسیدن به حدّ بلوغ است، ولی بلوغ جسمانی در اینجا کافی نیست، بلکه، باید بلوغ فکری و اقتصادی نیز باشد، به گونه ای که یتیم بتواند اموال خود را حفظ و نگهداری کند، و انتخاب این تعبیر، برای همین منظور است که البته باید از طریق آزمایش قطعی مشخص گردد.

بدون شک، در هر جامعه ای بر اثر حوادث گوناگون، ایتامی وجود دارند که ملاحظات انسانی و هر حساب دیگر ایجاب می کند، این یتیمان در تمام جهات

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

زیر پوشش حمایت خیر خواهان جامعه قرار گیرند، به همین دلیل، اسلام به این مسأله فوق العاده اهمیت داده است که بخشی از آن را در ذیل آیه ۲ سوره «نساء» آوردیم.(۱)

چیزی که در اینجا باید اضافه کنیم، این است: در بعضی از روایات «یتیم» در معنی وسیع تری استعمال شده، و به کسانی که از امام و پیشوای خود جدا شده اند و صدای حق به گوش آنها نمی رسد، یتیم اطلاق گردیده است، و این، یک نوع توسعه در مفهوم یتیم و استفاده معنوی از یک حکم مادی است.

* * *

۵ ـ سپس، به مسأله وفای به عهد یعنی پنجمین حکم پرداخته می گوید: «به عهد خود وفا کنید چرا که از وفای به عهد سؤال کرده می شود» (وَ أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كانَ مَسْؤُلاً).

بسیاری از روابط اجتماعی و خطوط نظام اقتصادی، و مسائل سیاسی، همگی بر محور عهدها و پیمان ها دور می زند، که اگر تزلزلی در آنها پیدا شود، و سرمایه اعتماد از بین برود، به زودی نظام اجتماع فرو می ریزد، و هرج و مرج وحشتناکی بر آن حاکم می شود، به همین دلیل، در آیات قرآن تأکید فراوان روی مسأله وفای به عهد شده است.

عهد و پیمان معنی وسیعی دارد که هم شامل عهدهای خصوصی در میان افراد در رابطه با مسائل اقتصادی و کسب و کار و زناشوئی و امثال آن می گردد، و هم شامل عهد و پیمان هائی که در میان ملت ها و حکومت ها برقرار می گردد، و از آن بالاتر شامل پیمان های الهی و رهبران آسمانی نسبت به امت ها و امت ها

---

۱ ـ به جلد سوم تفسیر «نمونه»، صفحه ۲۴۹ مراجعه فرمائید.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نسبت به آنها نیز می شود.(۱)

* * *

٦ ـ آخرین حکم، در آخرین آیه مورد بحث، در رابطه با عدالت در پیمانه و وزن و رعایت حقوق مردم و مبارزه با کم فروشی است می فرماید: «هنگامی که با پیمانه چیزی را می سنجید حق آن را اداء کنید» (وَ أَوْفُوا الْکَیْلَ إِذا کِلْتُمْ).

«و با میزان و ترازوی صحیح و مستقیم، وزن کنید» (وَزِنُوا بِالْقِسْطاسِ الْمُسْتَقِیمِ).

«چرا که این کار، به سود شما است، و عاقبت و سرانجامش از همه بهتر است» (ذلِکَ خَیْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِیلاً).

* * *

نکته ها:

زیان کم فروشی

۱ ـ نخستین نکته ای که باید در اینجا مورد توجه قرار گیرد، این است: در قرآن مجید کراراً روی مسأله مبارزه با کم فروشی و تقلب در وزن و پیمانه، تکیه و تأکید شده است.

در یک جا رعایت این نظم را در ردیف نظام آفرینش در پهنه جهان هستی گذارده می گوید: وَ السَّماءَ رَفَعَها وَ وَضَعَ الْمِیزانَ * أَلاَّ تَطْغَوْا فِی الْمِیزانِ: «خداوند آسمان را برافراشت و میزان و حساب در همه چیز گذاشت، تا شما در وزن و حساب تعدی و طغیان نکنید».(۲)

---

۱ ـ در زمینه اهمیت وفای به عهد و سوگند، در جلد یازدهم تفسیر «نمونه»، ذیل آیات ۹۱ تا ۹٤ سوره «نحل»، بحث مشروحی داشتیم.

۲ ـ الرحمن، آیات ۷ و ۸.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

اشاره به این که: مسأله رعایت عدالت در کیل و وزن، مسأله کوچک و کم اهمیتی نیست، بلکه جزئی از اصل عدالت و نظم است که حاکم بر سراسر هستی است.

در جائی دیگر با لحنی شدید و تهدید آمیز می گوید:

وَیْلٌ لِلْمُطَفِّفِینَ * الَّذِینَ إِذَا اکْتالُوا عَلَی النّاسِ یَسْتَوْفُونَ * وَ إِذا کالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ یُخْسِرُونَ * أَ لا یَظُنُّ أُولئِکَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ * لِیَوْمٍ عَظِیمٍ:

«وای بر کم فروشان! آنها که به هنگام خرید، حق خود را به طور کامل می گیرند، و به هنگام فروش از کیل و وزن کم می گذارند، آیا آنها گمان نمی کنند که در روز عظیمی برانگیخته خواهند شد، روز رستاخیز در دادگاه عدل خدا».(۱) حتی در حالات بعضی از پیامبران در قرآن مجید می خوانیم که لبه تیز مبارزه آنها، بعد از مسأله شرک، متوجه کم فروشی بود، و سرانجام آن قوم ستمگر اعتنائی نکردند، و به عذاب شدید الهی گرفتار و نابود شدند.(۲) اصولاً، حق، عدالت، نظم و حساب در همه چیز و همه جا یک اصل اساسی و حیاتی است، و همان گونه که گفتیم، اصلی است که بر کل عالم هستی حکومت می کند، بنابراین هر گونه انحراف از این اصل، خطرناک و بد عاقبت است، مخصوصاً کم فروشی سرمایه اعتماد و اطمینان را ـ که رکن مهم مبادلات است ـ از بین می برد، و نظام اقتصادی را به هم می ریزد.

بسیار جای تأسّف است که گاه می بینیم غیر مسلمانان در رعایت این اصل، از بعضی از مسلمانان وظیفه ناشناس، پیش قدم ترند، و سعی می کنند اجناسشان را درست با همان وزن و پیمانه ای که روی آن نوشته اند، بی کم و کاست به

---

۱ ـ مطففین، آیات ۱ تا ۵.

۲ ـ به جلد ششم تفسیر «نمونه»، صفحه ۲۴۹ ذیل آیه ۸۵ سوره «اعراف» پیرامون رسالت شعیب در مدین مراجعه فرمائید.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بازارهای جهان بفرستند و اعتماد دیگران را از این راه جلب کنند.

آری، آنها می دانند: اگر انسان اهل دنیا هم باشد راهش همین است که در معامله خیانت نکند.

این موضوع، نیز قابل توجه است که: از نظر حقوقی، کم فروشان ضامن و بدهکار در برابر خریداران هستند، و لذا توبه آنها جز به ادای حقوقی را که غصب کرده اند، ممکن نیست، حتی اگر صاحبانش را نشناسند، باید معادل آن را به عنوان رد مظالم از طرف صاحبان اصلی به مستمندان بدهند.

۲ ـ نکته دیگر این که: گاهی مسأله کم فروشی تعمیم داده می شود، به گونه ای که هر نوع کم کاری و کوتاهی در انجام وظائف را شامل می شود، به این ترتیب کارگری که از کار خود کم می گذارد، آموزگار و استادی که درست درس نمی دهد کارمندی که به موقع سر کار خود حاضر نمی شود و دلسوزی لازم را نمی کند، همه، مشمول این حکم اند و در عواقب آن سهیم اند.

البته الفاظ آیاتی که در بالا گفته شد، مستقیماً شامل این تعمیم نیست، بلکه یک توسعه عقلی است، ولی تعبیری که در سوره «الرحمن» خواندیم: «وَ السَّماءَ رَفَعَها وَ وَضَعَ الْمِیزانَ * أَلاَّ تَطْغَوْا فِی الْمِیزانِ» اشاره ای به این تعمیم دارد.

۳ ـ «قسطاس» (به کسر قاف و ضم آن (بر وزن مقیاس و گاهی هم بر وزن قرآن نیز استعمال شده) به معنی ترازو است، بعضی آن را کلمه ای رومی، و بعضی عربی می دانند، و گاهی گفته می شود: در اصل، مرکب از دو کلمه «قسط» به معنی عدل و «طاس» به معنی کفه ترازو است.

و بعضی گفته اند: «قسطاس» ترازوی بزرگ است در حالی که «میزان» به ترازوهای کوچک هم گفته می شود.(۱)

---

۱ ـ تفسیر «المیزان» و تفسیر «فخر رازی» و تفسیر «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

به هر حال، قسطاس مستقیم ترازوی صحیح و سالمی است که عادلانه وزن کند، بی کم و کاست!.

جالب این که: در روایتی از امام باقر(علیه السلام) در تفسیر این کلمه، می خوانیم: هُوَ الْمِیْزانُ الَّذِی لَهُ لِسانٌ: «قسطاس ترازوئی است که زبانه دارد».(١)

اشاره به این که: ترازوهای بدون زبانه حرکات کفه ها را به طور دقیق نشان نمی دهد، اما هنگامی که ترازو زبانه داشته باشد، کمترین حرکات کفه ها روی زبانه منعکس می شود، و عدالت، کاملاً رعایت می گردد.

* * *

١ ـ تفسیر «صافی»، ذیل آیه مورد بحث ـ «بحار الانوار»، جلد ١٠٠، صفحه ١٠١.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۳۶ وَ لاتَقْفُ ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ کُلُّ أُولئِکَ کانَ عَنْهُ مَسْؤُلاً

۳۷ وَ لاتَمْشِ فِی الْأَرْضِ مَرَحاً إِنَّکَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَ لَنْ تَبْلُغَ الْجِبالَ طُولاً

۳۸ کُلُّ ذلِکَ کانَ سَیِّئُهُ عِنْدَ رَبِّکَ مَکْرُوهاً

۳۹ ذلِکَ مِمّا أَوْحی إِلَیْکَ رَبُّکَ مِنَ الْحِکْمَةِ وَ لاتَجْعَلْ مَعَ اللّهِ إِلهاً آخَرَ فَتُلْقی فِی جَهَنَّمَ مَلُوماً مَدْحُوراً

۴۰ أَ فَأَصْفاکُمْ رَبُّکُمْ بِالْبَنِینَ وَ اتَّخَذَ مِنَ الْمَلائِکَةِ إِناثاً إِنَّکُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلاً عَظِیماً

ترجمه:

۳۶ ـ از آنچه به آن آگاهی نداری، پیروی مکن; چرا که گوش و چشم و دل، همه مسئولند.

۳۷ ـ و روی زمین، با تکبّر راه مرو! تو نمی توانی زمین را بشکافی، و طول قامتت هرگز به کوه ها نمی رسد!

۳۸ ـ همه اینها گناهش نزد پروردگار تو ناپسند است.

۳۹ ـ این (احکام)، از حکمت هائی است که پروردگارت به تو وحی فرستاده; و هرگز معبودی با خدا قرار مده، که در جهنم افکنده می شوی، در حالی که سرزنش شده، و رانده خواهی بود!

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۴۰ ـ آیا پروردگارتان فرزندان پسر را مخصوص شما ساخته، و خودش دخترانی از فرشتگان برگزیده است؟! شما سخن بزرگ (و بسیار زشتی) می گوئید!

تفسیر:

تنها از علم پیروی کن

در آیات گذشته، یک سلسله از اصولی ترین تعلیمات و احکام اسلامی را خواندیم، از توحید که خمیرمایه این تعلیمات است گرفته تا دستوراتی مربوط به شئون مختلف زندگی فردی و اجتماعی انسان ها.

در آیات مورد بحث، به آخرین بخش از این احکام می رسیم که در آن به چند حکم مهم اشاره شده است:

۱ ـ نخست سخن از لزوم تحقیق در همه چیز به میان آورده، می فرماید: «از آنچه به آن علم نداری پیروی مکن» (وَ لاتَقْفُ ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ).

نه در عمل شخصی خود از غیر علم پیروی کن، و نه به هنگام قضاوت درباره دیگران، نه شهادت به غیر علم بده، و نه به غیر علم اعتقاد پیدا کن.

و به این ترتیب، نهی از پیروی از غیر علم، معنی وسیعی دارد که مسائلی اعتقادی، گفتار، شهادت، قضاوت و عمل را شامل می شود، و این که: بعضی از مفسران آن را به بخشی از این امور، محدود کرده اند دلیل روشنی ندارد; زیرا «لاتَقْفُ» از ماده «قَفْو» (بر وزن عفو) به معنی دنباله روی از چیزی است، و می دانیم دنباله روی از غیر علم، مفهوم وسیعی دارد که همه آنچه را گفتیم شامل می شود.

روی این زمینه، الگوی شناخت در همه چیز، علم و یقین است، و غیر آن خواه «ظن و گمان» باشد یا «حدس و تخمین» یا «شک و احتمال» هیچ کدام

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

قابل اعتماد نیست.

آنها که بر اساس این امور، اعتقادی پیدا می کنند، یا به قضاوت و داوری می نشینند، یا شهادت می دهند، و یا حتی در عمل شخصی خود، طبق آن رفتار می کنند بر خلاف این دستور صریح اسلامی گام برداشته اند.

و به تعبیر دیگر، نه شایعات می تواند مقیاس قضاوت و شهادت و عمل گردد، نه قرائن ظنّی و نه اخبار غیر قطعی که از منابع غیر موثق بما می رسد.

و در پایان آیه، دلیل این نهی را چنین بیان می کند: «گوش و چشم و دل، همگی مسئولند و در برابر کارهائی که انجام داده اند از آنها سؤال می شود» (إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ كُلُّ أُولئِکَ كانَ عَنْهُ مَسْؤُلاً).

این مسئولیت ها به خاطر آن است که: سخنانی را که انسان بدون علم و یقین می گوید، یا به این طریق است که از افراد غیر موثق شنیده، و یا می گوید دیده ام در حالی که ندیده، و یا در تفکر خود دچار قضاوت های بی مأخذ و بی پایه ای شده که با واقعیت منطبق نبوده است.

به همین دلیل از چشم، گوش، فکر و عقل او سؤال می شود که: آیا واقعاً به این مسائل ایمان داشتید که شهادت دادید، یا قضاوت کردید؟ یا به آن معتقد شدید و عمل خود را بر آن منطبق نمودید؟!

گر چه بعضی از مفسران، گفته اند: منظور از سؤال کردن از این اعضاء، سؤال از صاحبان آنها است، ولی، با توجه به این که: قرآن در آیات دیگر (مانند آیه ۲۱ فصلت) تصریح می کند که روز قیامت، اعضاء پیکر انسان و حتی پوست به سخن در می آیند و حقایق را بازگو می کنند، هیچ دلیلی ندارد که ما ظاهر آیه را رها سازیم و نگوئیم از خود این اعضاء سؤال می شود.

اما این که: چرا از میان حواس انسان تنها اشاره به چشم و گوش شده است،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دلیلش روشن است، زیرا معلومات حسّی انسان غالباً از این دو طریق حاصل می شود و بقیه تحت الشعاع آنها هستند.

* * *

یک درس مهم برای برقراری نظم اجتماعی

در آیه ای که خواندیم، به یکی از مهم ترین اصول زندگی اجتماعی اشاره شده است، که نادیده گرفتن آن نتیجه ای جز هرج و مرج اجتماعی و از بین رفتن روابط انسانی و پیوندهای عاطفی، نخواهد داشت.

و اگر به راستی این برنامه قرآنی در کل جامعه انسانی، و همه جوامع بشری به طور دقیق اجرا شود، بسیاری از نابسامانی ها که از شایعه سازی و جوسازی و قضاوت های عجولانه و گمان های بی اساس و اخبار مشکوک و دروغ سرچشمه می گیرد، برچیده خواهد شد.

در غیر این صورت، هرج و مرج در روابط اجتماعی همه جا را فرا خواهد گرفت، هیچ کس، از گمان بدِ دیگری در امان نخواهد بود، هیچ کس، به دیگری اطمینان پیدا نخواهد کرد، و آبرو و حیثیت افراد همواره در مخاطره قرار خواهد گرفت.

در بسیاری دیگر از آیات قرآن و روایات اسلامی روی این موضوع تکیه شده است از جمله:

۱ ـ آیاتی که افراد بی ایمان را نسبت به پیروی از ظن و گمان، شدیداً مورد نکوهش قرار داده است مانند: وَ ما یَتَّبِعُ أَکْثَرُهُمْ إِلاّ ظَنّاً إِنَّ الظَّنَّ لایُغْنِی مِنَ الْحَقِّ شَیْئاً:

«اکثر آنها در قضاوت های خود تنها از ظن و گمان پیروی می کنند در حالی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

که ظن و گمان به هیچ وجه انسان را به حق و حقیقت نمی رساند».(١)

٢ ـ در جای دیگر، پیروی از گمان در ردیف پیروی از هوای نفس قرار داده شده: إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ وَ ما تَهْوَى الأَنْفُسُ: «آنها تنها پیروی از گمان و هوای نفس می کنند».(٢)

٣ ـ در حدیثی از امام صادق(علیه السلام) می خوانیم: إِنَّ مِنْ حَقِيقَةِ الإِيمانِ أَنْ لايَجُوزَ مَنْطِقُکَ عِلْمَکَ: «از حقیقت ایمان این است که گفتارت از علمت فزون تر نباشد و بیش از آنچه می دانی نگوئی».(٣)

٤ ـ در حدیث دیگری از امام موسی بن جعفر(علیه السلام) می خوانیم از پدرانش چنین نقل می کند: لَيْسَ لَکَ أَنْ تَتَکَلَّمَ بِما شِئْتَ لِاَنَّ اللّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ وَ لاتَقْفُ ما لَيْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ:

«تو نمی توانی هر چه را می خواهی بگوئی، زیرا خداوند متعال می گوید از آنچه علم نداری پیروی نکن».(٤)

٥ ـ در حدیث دیگری از پیامبر(صلی الله علیه وآله) می خوانیم که فرمود: إِيّاكُمْ وَ الظَّنَّ فَإِنَّ الظَّنَّ أَكْذَبُ الْكَذِبِ:

«از گمان بپرهیزید که گمان بدترین دروغ است».(٥)

٦ ـ کسی خدمت امام صادق(علیه السلام) رسیده عرض کرد من همسایگانی دارم که کنیزان خواننده ای دارند، می خوانند و می نوازند، و من گاهی که برای قضاء حاجت (به دستشوئی) می روم، نشستن خود را طولانی تر می کنم، تا نغمه های آنها را بشنوم، در حالی که برای چنین منظوری نرفته ام، امام صادق(علیه السلام) فرمود: مگر گفتار خداوند را نشنیده ای که می فرماید: إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ كُلُّ

---

١ ـ یونس، آیه ٣٦.

٢ ـ نجم، آیه ٢٣.

٣ ـ «وسائل الشیعه»، جلد ١٨، صفحه ١٦.

٤ ـ «وسائل الشیعه»، جلد ١٨، صفحه ١٧.

٥ ـ «وسائل الشیعه»، جلد ١٨، صفحه ٣٨.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

أُولئِکَ کانَ عَنْهُ مَسْؤُلاً:

«گوش و چشم و قلب همگی مسئولند»؟

او عرض کرد: گویا هرگز این آیه را از هیچ کس نه عرب و نه عجم، نشنیده بودم و من اکنون این کار را ترک می گویم و به درگاه خدا توبه می کنم.(١)

در بعضی از منابع حدیث، در ذیل این روایت می خوانیم: امام به او دستور داد، برخیز، غسل توبه کن و به مقداری که می توانی نماز بگذار; چرا که کار بسیار بدی انجام می دادی، اگر در آن حال می مردی مسئولیت تو عظیم بود!

از این آیات و احادیث که، از پیامبر(صلی الله علیه وآله) و ائمه هدی(علیهم السلام) نقل شده است روشن می شود: اسلام چگونه چشم و گوش انسان را مسئول می شمرد، تا نبیند، نگوید، تا نشنود، قضاوت نکند، و بدون تحقیق، علم و یقین نه به چیزی معتقد شود، نه عمل کند و نه داوری نماید.

پیروی از گمان، حدس، تخمین و شایعات و هر آنچه غیر از علم و یقین است، خطرات بزرگی برای فرد و جامعه، ایجاد می کند که هر کدام به تنهائی ضایعات بزرگی دارد از جمله:

١ ـ تکیه بر غیر علم، سرچشمه پایمال شدن حقوق افراد، و یا دادن حق به غیر مستحق است.

٢ ـ پیروی از غیر علم، آبروی افراد آبرومند را به خطر می اندازد و خدمتگذاران را دلسرد می کند.

٣ ـ اعتماد بر غیر علم، بازار شایعات و شایعه سازان را داغ و پر رونق می کند.

٤ ـ پیروی از غیر علم، روحیه تحقیق و کنجکاوی را از انسان گرفته و او را

---

١ ـ «نور الثقلین»، جلد ٣، صفحه ١٦٤.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فردی زود باور و ساده اندیش، بار می آورد.

۵ ـ پیروی از غیر علم، روابط گرم و دوستانه را در خانه، بازار، مرکز کار و همه جا به هم زده و مردم را نسبت به یکدیگر بدبین می سازد.

٦ ـ پیروی از غیر علم، استقلال فکری را از بین می برد و روح را برای پذیرش هر گونه تبلیغات مسموم آماده می سازد.

۷ ـ پیروی از غیر علم، سرچشمه قضاوت های عجولانه و انتخاب های فوری، در مورد همه کس، و همه چیز است، که این خود مایه انواع ناکامی ها و پشیمانی ها است.

* * *

راه مبارزه با پندارگرائی

تنها سؤالی که در اینجا باقی می ماند این است: ما چگونه می توانیم خود و جامعه را از این عادت زشت، نکبت بار و عواقب دردناک آن، رهائی بخشیم؟

پاسخ این سؤال، نیاز به بحث طولانی دارد، ولی، به عنوان یک دستور العمل فشرده باید به نکات زیر توجه کرد:

الف ـ باید عواقب دردناک این عمل را از طرق مختلف، پی در پی به مردم گوشزد کرد، و از آنها خواست که در آثار شوم پیروی از غیر علم، بیندیشند.

ب ـ باید طرز تفکر و جهان بینی اسلامی را در انسان ها زنده کرد، تا بدانند خداوند در همه حال، مراقب آنها است، او سمیع و بصیر است و حتی از افکار ما آگاه است: یَعْلَمُ خائِنَةَ الأَعْیُنِ وَ ما تُخْفِی الصُّدُورُ:

«هر سخنی می گوئیم ثبت و ضبط می شود و هر گامی برمی داریم در حساب ما نوشته می شود، و مسئول تمام اعمال و قضاوت ها و اعتقادات خود هستیم».(۱)

---

۱ ـ غافر، آیه ۱۹.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ج ـ باید سطح رشد فکری را بالا برد; چرا که پیروی از غیر علم، غالباً کار عوام ساده لوح و افراد ناآگاه است، که با شنیدن یک شایعه بی اساس فوراً به آن می چسبند و داوری می کنند، و الگوی کار خود را از آن می گیرند.

* * *

متکبّر مباش!

آیه بعد، به مبارزه با کبر و غرور برخاسته و با تعبیر زنده و روشنی، مؤمنان را از آن نهی می کند، روی سخن را به پیامبر(صلی الله علیه وآله) کرده، می گوید: «در روی زمین از روی کبر و غرور، گام برمدار» (وَ لاتَمْشِ فِی الأَرْضِ مَرَحاً).(١)

«چرا که تو نمی توانی زمین را بشکافی! و طول قامتت به کوه ها نمی رسد»! (إِنَّکَ لَنْ تَخْرِقَ الأَرْضَ وَ لَنْ تَبْلُغَ الْجِبالَ طُولاً).

اشاره به این که: افراد متکبر و مغرور غالباً به هنگام راه رفتن پاهای خود را محکم به زمین می کوبند، تا مردم را از آمد و رفت خویش آگاه سازند، گردن به آسمان می کشند، تا برتری خود را به پندار خویش بر زمینیان مشخص سازند! ولی، قرآن می گوید: آیا تو اگر پای خود را به زمین بکوبی هرگز می توانی زمین را بشکافی، یا ذره ناچیزی هستی بر روی این کره عظیم خاکی؟

همانند مورچه ای که بر صخره بسیار عظیمی حرکت می کند؟ و پای خود را بر آن صخره می کوبد، و صخره بر حماقت و کمی ظرفیتش می خندد.

آیا تو می توانی ـ هر قدر گردن خود را برفرازی ـ هم طراز کوه ها شوی یا این که: حد اکثر می توانی چند سانتی متر قامت خود را بلندتر نشان دهی؟ در حالی که حتی عظمت بلندترین قله های کوه های زمین در برابر این کره، چیز قابل ذکری نیست، و خود زمین ذرّه بی مقداری است، در مجموعه جهان هستی.

---

١ ـ «مَرَحَ» (بر وزن فَرَحَ) به معنی شدت خوشحالی در برابر یک موضوع باطل و بی اساس است.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پس، این چه کبر و غروری است که تو داری؟!

جالب توجه این که: قرآن، تکبر و غرور را که یک خوی خطرناک درونی است، مستقیماً مورد بحث قرار نداده، بلکه روی پدیده های ظاهری آن، حتی ساده ترینش، انگشت گذاشته، و از طرز راه رفتن متکبران، و مغروران خودخواه و بی مغز، سخن گفته است، اشاره به این که: تکبر و غرور، حتی در سطح ساده ترین آثارش، مذموم، ناپسند و شرم آور است.

و نیز اشاره به این که: صفات درونی انسان، هر چه باشد، خواه و ناخواه خود را در لابلای اعمالش نشان می دهد، در طرز راه رفتنش، در نگاه کردنش، در سخن گفتنش و در همه کارش!

به همین دلیل، به محض این که: به کوچک ترین پدیده ای از این صفات در اعمال برخوردیم، باید متوجه شویم: خطر نزدیک شده، و آن خوی مذموم در روح ما لانه کرده است، فوراً به مبارزه با آن برخیزیم.

ضمناً، از آنچه گفتیم، به خوبی می توان دریافت: هدف قرآن از آنچه در آیه فوق آمده (همچنین در سوره «لقمان» و بعضی دیگر از سوره های قرآن) این است که: کبر و غرور را به طور کلّی، محکوم کند، نه تنها در چهره خاصی یعنی راه رفتن.

چرا که غرور، سرچشمه بیگانگی از خدا و خویشتن، اشتباه در قضاوت، گم کردن راه حق، پیوستن به خط شیطان، و آلودگی به انواع گناهان است.

علی(علیه السلام) در خطبه «همّام» درباره صفات پرهیزگاران می فرماید: وَ مَشْيُهُمُ التَّواضُعُ: «آنها متواضعانه راه می روند».(۱)

نه تنها در کوچه و بازار، که خط مشی آنها در تمام امور زندگی و حتی در

---

۱ ـ «نهج البلاغه»، خطبه ۱۹۳.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

مطالعات فکری و خط سیر اندیشه ها توأم با تواضع است.

برنامه عملی پیشوایان اسلام، سرمشق بسیار آموزنده ای برای هر مسلمان راستین در این زمینه است.

در سیره پیامبر(صلی الله علیه وآله) می خوانیم: هرگز اجازه نمی داد، به هنگامی که سوار بود افرادی در رکاب او پیاده راه بروند، بلکه، می فرمود: «شما به فلان مکان بروید، من هم می آیم، در آنجا به هم می رسیم، حرکت کردن پیاده، در کنار سواره سبب غرور سوار، و ذلت پیاده می شود»!(١)

و نیز می خوانیم: پیامبر(صلی الله علیه وآله) بر روی خاک می نشست، غذای ساده همچون غذای بردگان می خورد، از گوسفند شیر می دوشید، و بر الاغ برهنه سوار می شد.(٢)

این گونه کارها را حتی در زمانی که به اوج قدرت رسید ـ مانند روز فتح «مکّه» ـ انجام می داد، تا مردم گمان نکنند، همین که به جائی رسیدند، باید باد کبر و غرور در دماغ بیفکنند، از مردم کوچه و بازار و مستضعفان فاصله بگیرند، و از حال توده های زحمت کش بیگانه شوند.

در حالات علی(علیه السلام) نیز می خوانیم: او برای خانه آب می آورد و گاه منزل را جارو می کرد.

و در تاریخ امام مجتبی(علیه السلام) می خوانیم: با داشتن مرکب های متعدّد، بیست مرتبه پیاده به خانه خدا مشرف شده می فرمود: من برای تواضع در پیشگاه خدا این عمل را انجام می دهم.(٣)

* * *

آیه بعد، به عنوان تأکیدی بر تمام احکامی که در مورد تحریم شرک، قتل

---

١ ـ «بحار الانوار»، جلد ١٦، صفحه ٢٣٦.

٢ ـ «بحار الانوار»، جلد ١٦، صفحه ٢٢٦.

٣ ـ در جلد ششم تفسیر «نمونه»، صفحات ١٠٦ و ١٠٧ نیز درباره زیان های کبر و غرور سخن گفته ایم.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نفس، زنا، فرزند کشی، تصرّف در مال یتیمان، آزار پدر و مادر و مانند آن در آیات پیشین گذشت می گوید: «تمام اینها گناهش نزد پروردگارت منفور است» (کُلُّ ذٰلِکَ کانَ سَیِّئُهُ عِنْدَ رَبِّکَ مَکْرُوهاً).(۱)

از این تعبیر، روشن می شود: بر خلاف گفته پیروان مکتب جبر، خدا هرگز اراده نکرده است، گناهی از کسی سر بزند; چرا که اگر چنین چیزی را اراده کرده بود، با کراهت و ناخشنودی که در این آیه روی آن تأکید شده است سازگار نبود.

و نیز ضمناً، روشن می شود که: تعبیر «مَکْرُوه» در لسان قرآن، حتی در مورد بزرگترین گناهان نیز به کار می رود.

* * *

مشرک مشو؟

پس آنگاه برای تأکید بیشتر و این که: این احکام حکیمانه، همگی از وحی الهی سرچشمه می گیرد، اضافه می کند: «اینها از امور حکمت آمیزی است که پروردگارت به تو وحی فرستاده است» (ذٰلِکَ مِمّا أَوْحی إِلَیْکَ رَبُّکَ مِنَ الْحِکْمَةِ).

تعبیر به «حکمت» اشاره به این است که: این احکام آسمانی در عین این که: از وحی الهی سرچشمه می گیرد، با ترازوی عقل، نیز کاملاً قابل سنجش و قابل درک است، چه کسی می تواند زشتی شرک، یا قتل نفس، یا آزار پدر و مادر، و همچنین قبح زنا، کبر و غرور، و ظلم به یتیمان، و عواقب شوم پیمان شکنی و مانند آن را انکار کند؟!

به تعبیر دیگر، این احکام، هم از طریق حکمت عقلی، اثبات شده است، و

---

۱ ـ ضمیر «سَیِّئُهُ» به «ذلک» و یا به «کُلُّ» برمی گردد، و مفرد بودنش، به خاطر مفرد بودن این دو لفظ می باشد هر چند در اینجا معنی جمع دارد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

هم از طریق وحی الهی، و اصول همه احکام الهی، چنین است، هر چند جزئیات آن را در بسیاری از اوقات، با چراغ کم فروغ عقل، نمی توان تشخیص داد، و تنها در پرتو نورافکن نیرومند وحی، باید درک کرد.

بعضی از مفسران، از تعبیر «حکمت» این استفاده را نیز کرده اند: احکام متعددی که در آیات پیشین گذشت، از احکام ثابت، مستحکم و غیر قابل نسخ است که در همه ادیان آسمانی بوده است، فی المثل شرک، قتل نفس، زنا و پیمان شکنی، چیزی نیست که در هیچ مذهبی، مجاز شمرده شده باشد، پس این احکام، جزء محکمات و قوانین ثابت محسوب می شود.

سپس همان گونه که آغاز این احکام از تحریم شرک شروع شده بود، با تأکید بر تحریم شرک آن را پایان داده می گوید: «هرگز برای خداوند یگانه شریکی قائل مباش! و معبود دیگری را در کنار اللّه قرار مده» (وَ لاتَجْعَلْ مَعَ اللّهِ إلهاً آخَرَ).

چرا که، این امر سبب می شود: «در آتش سوزان دوزخ بیفتی، در حالی که هم سرزنش خلق خدا دامنگیرت شود و هم طرد و قهر خالق» (فَتُلْقی فِی جَهَنَّمَ مَلُوماً مَدْحُوراً).

در حقیقت، شرک و دوگانه پرستی، خمیرمایه همه انحرافات، جنایات و گناهان است، لذا بیان این سلسله احکام اساسی اسلام، از شرک شروع شد و به شرک نیز پایان یافت.

* * *

در آخرین آیه مورد بحث، به یکی از افکار خرافی مشرکان اشاره کرده و پایه منطق و تفکر آنها را به این وسیله روشن می سازد و آن این که:

بسیاری از آنها معتقد بودند: فرشتگان دختران خدا هستند، در حالی که

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خودشان از شنیدن نام دختر، ننگ و عار داشتند و تولد او را در خانه خود، مایه بدبختی و سرشکستگی می پنداشتند!.

قرآن از منطق خود آنها اتخاذ سند کرده، می گوید: «آیا پروردگار شما پسران را تنها در سهم شما قرار داد، و خود از فرشتگان، دخترانی انتخاب کرد»

(أَ فَأَصْفاکُمْ رَبُّکُمْ بِالْبَنِینَ وَ اتَّخَذَ مِنَ الْمَلائِکَةِ إِناثاً).

بدون شک، فرزندان دختر، همانند فرزندان پسر، از مواهب الهی هستند و هیچ گونه تفاوتی از نظر ارزش انسانی ندارند.

اصولاً، بقاء نسل بشر، بدون هیچ یک از آنها امکان پذیر نیست، و به همین دلیل، تحقیر دختران که مخصوص جوامع جاهلی بوده و هست، یک فکر خرافی است که ریشه های آن را در بحث های گذشته بیان کرده ایم.(۱)

ولی، هدف قرآن این است: آنها را با منطق خودشان محکوم سازد، که شما چگونه افراد نادانی هستید؟ برای پروردگارتان چیزی قائل می شوید که خود از آن عار دارید.

سپس در پایان آیه، به صورت یک حکم قاطع، می گوید: «شما سخن بسیار بزرگ و کفرآمیزی می گوئید» (إِنَّکُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلاً عَظِیماً).

سخنی که با هیچ منطقی سازگار نیست، و از چندین جهت بی پایه است زیرا:

۱ ـ اعتقاد به وجود فرزند برای خدا اهانت عظیمی به ساحت مقدس او است; چرا که او نه جسم است، نه عوارض جسمانی دارد، و نه نیاز به بقاء نسل.

بنابراین، اعتقاد به فرزند برای او صرفاً از عدم شناخت صفات پاکش سرچشمه می گیرد.

---

۱ ـ به جلد یازدهم تفسیر «نمونه»، ذیل آیات ۵۸ و ۵۹ سوره «نحل» مراجعه فرمائید.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲ ـ چگونه شما فرزندان خدا را همه دختر می دانید؟ در حالی که برای دختر پائین ترین منزلت را قائلید؟ این اعتقاد سفیهانه اهانت دیگری از نظر پندارهای شما به خدا است.

۳ ـ از همه گذشته، این عقیده، اهانتی به مقام فرشتگان الهی است که فرمانبران حقند و مقربان درگاه او، شما از شنیدن نام دختر، وحشت دارید ولی این مقربان الهی را همه دختر می دانید.

آری، با توجه به این امور، به خوبی روشن می شود، این سخن، سخن بسیار عظیم و بزرگی است، بزرگ، از نظر انحراف از واقعیات، بزرگ، از نظر گناه و کیفر و بالاخره بزرگ از نظر عرف و عادت خودتان، همان عرف و عادت زشتی که دختران معصوم را تحقیر می کرد، و احترام آنها را می کاست.

اما این که: چرا مشرکان عرب، فرشتگان را دختران خدا می پنداشتند؟

همچنین چرا عرب جاهلی دختران را زنده به گور می کرد؟ و از شنیدن نام آنها وحشت داشت؟! و نیز نقش اسلام در احیای ارزش و مقام زن و مبارزه با هر گونه تحقیر جنس زن؟ بحث های مشروحی در جلد یازدهم در ذیل آیات ۵۷ تا ۵۹ سوره «نحل» آمده است مطالعه مجدّد آن را توصیه می کنیم.

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

٤١ وَ لَقَدْ صَرَّفْنا فِی هذَا الْقُرْآنِ لِیَذَّکَّرُوا وَ ما یَزِیدُهُمْ إِلاّ نُفُوراً
٤٢ قُلْ لَوْ کانَ مَعَهُ آلِهَةٌ کَما یَقُولُونَ إِذاً لاَبْتَغَوْا إِلی ذِی الْعَرْشِ سَبِیلاً
٤٣ سُبْحانَهُ وَ تَعالی عَمّا یَقُولُونَ عُلُوّاً کَبِیراً
٤٤ تُسَبِّحُ لَهُ السَّماواتُ السَّبْعُ وَ الاَْرْضُ وَ مَنْ فِیهِنَّ وَ إِنْ مِنْ شَیْءٍ إِلاّ یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لکِنْ لاتَفْقَهُونَ تَسْبِیحَهُمْ إِنَّهُ کانَ حَلِیماً غَفُوراً

ترجمه:

٤١ ـ ما در این قرآن، انواع بیانات مؤثر را آوردیم تا متذکّر شوند! ولی جز بر نفرتشان نمی افزاید.

٤٢ ـ بگو: «اگر آن چنان که آنها می گویند با او خدایانی بود، در این صورت، سعی می کردند راهی به سوی (خداوند) صاحب عرش پیدا کنند».

٤٣ ـ او پاک و برتر است از آنچه آنها می گویند; بسیار برتر و منزّه تر!

٤٤ ـ آسمان های هفتگانه و زمین و کسانی که در آنها هستند، همه تسبیح او می گویند; و هر موجودی، تسبیح و حمد او می گوید; ولی شما تسبیح آنها را نمی فهمید; او بردبار و آمرزنده است.

تفسیر:

چگونه از حق فرار می کنند؟!

از آنجا که سخن در آیات گذشته، به مسأله توحید و شرک منتهی شد، در آیات مورد بحث، این مسأله با بیان روشن و قاطعی دنبال می شود.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نخست، از لجاجت فوق العاده جمعی از مشرکان در برابر دلائل مختلف توحید، سخن به میان آورده، می گوید: «ما در این قرآن انواع استدلالات و بیانات مؤثر را آوردیم تا آنها متذکر شوند و در راه حق گام بردارند، ولی این همه بیان و استدلال جز بر نفرت و فرار آنها نیفزود» (وَ لَقَدْ صَرَّفْنا فِی هذَا الْقُرْآنِ لِیَذَّکَّرُوا وَ ما یَزِیدُهُمْ إِلاّ نُفُوراً).

«صَرَّفَ» از ماده «تصریف» به معنی تغییر دادن و دگرگون ساختن است، و مخصوصاً با توجه به این که: از باب «تفعیل» است، معنی کثرت را نیز در بردارد.

و از آنجا که بیانات قرآن، در زمینه اثبات توحید و نفی شرک، گاهی در لباس استدلال منطقی، گاهی فطری، زمانی در شکل تهدید، گاهی تشویق، و خلاصه از انواع طرق و فنون مختلف کلام، برای آگاه ساختن و بیدار کردن مشرکان استفاده شده است، تعبیر به «صَرَّفْنا» در مورد آن بسیار مناسب است.

قرآن با این تعبیر می گوید: ما از هر دری وارد شدیم، و از هر راهی استفاده کردیم تا چراغ توحید را در دل این کوردلان بیفروزیم، اما گروهی از آنها آن قدر لجوج، متعصب و سرسخت اند که نه تنها این بیانات آنها را به حقیقت نزدیک نمی سازد، بلکه، بر نفرت و دوری آنها می افزاید!

در اینجا این سؤال به ذهن می رسد: اگر این بیانات گوناگون، نتیجه معکوس دارد، ذکر آنها چه فائده ای خواهد داشت؟!

پاسخ این سؤال، روشن است: قرآن برای یک فرد، یا یک گروه خاص، نازل نشده، برای کلّ جامعه انسانی است، و مسلماً همه انسان ها این گونه نیستند، بسیارند کسانی که این دلائل مختلف را می شنوند، و راه حق را بازمی یابند، هر دسته ای از این تشنگان حقیقت، از یک نوع بیان قرآن بهره می گیرند و بیدار می شوند، و همین اثر، برای نزول این آیات، کافی است، هر چند کوردلانی از آن

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نتیجه معکوس بگیرند.

به علاوه، این گروه متعصب لجوج، گر چه راهشان خطا است و خود بدبختند، ولی، حق طلبان می توانند با مقایسه خویش با آنها، راه حق را بهتر بیابند که در مقابله نور و ظلمت، ارزش نور بیشتر معلوم می شود، و ادب را حتی از بی ادبان می توان آموخت.

ضمناً، از این آیه این درس را در زمینه مسائل تربیتی و تبلیغی می توان فرا گرفت که: باید برای رسیدن به هدف های عالی تربیتی، تنها از یک طریق استفاده نکرد، بلکه، از طرق گوناگون و وسائل مختلف بهره گرفت; چرا که مردم ذوق ها و استعدادهای مختلفی دارند، و برای نفوذ در هر یک، باید از راهی وارد شد و یکی از فنون بلاغت نیز همین است.

* * *

دلیل تمانع

آیه بعد به یکی از دلائل توحید، اشاره می کند که در لسان دانشمندان و فلاسفه به عنوان «دلیل تمانع» معروف شده است، می گوید:

ای پیامبر «به آنها بگو اگر با خداوند قادر متعال، خدایان دیگری بود ـ آن چنان که آنها می پندارند ـ این خدایان سعی می کردند راهی به خداوند بزرگ صاحب عرش پیدا کنند، و بر او غالب شوند» (قُلْ لَوْ کانَ مَعَهُ آلِهَةٌ ـ کَما یَقُولُونَ ـ إِذاً لاَبْتَغَوْا إِلی ذِی الْعَرْشِ سَبِیلاً).

گر چه جمله «إِذاً لاَبْتَغَوْا إِلی ذِی الْعَرْشِ سَبِیلاً» مفهومش این است که: آنها راهی به سوی صاحب عرش پیدا می کردند، ولی، طرز سخن نشان می دهد: منظور، پیدا کردن راهی برای غلبه بر او است، مخصوصاً تعبیر به «ذِی الْعَرش» به جای «اللّه»، اشاره به همین مطلب می کند یعنی آنها هم می خواستند «مالک

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

عرش اعلا» شوند، و بر پهنه جهان هستی حکومت کنند، و به همین جهت به مبارزه با او برمی خاستند.

به هر حال، طبیعی است: هر صاحب قدرتی می خواهد قدرت خود را کامل تر و قلمرو حکومت خویش را بیشتر کند، و اگر راستی خدایانی وجود داشت این تنازع و تمانع بر سر قدرت، و گسترش حکومت در میان آنها در می گرفت.(۱)

ممکن است گفته شود: چه مانعی دارد که خدایان متعدد با همکاری یکدیگر، بر این عالم حکومت کنند؟

و چه لزومی دارد که به تنازع برخیزند؟!

در پاسخ این سؤال باید به این واقعیت توجه داشت: قطع نظر از این که: علاقه به تکامل و توسعه قدرت، برای هر موجودی طبیعی است، و قطع نظر از این که: خدایانی را که مشرکان به آن اعتقاد داشتند، دارای بسیاری از صفات بشری بودند که یکی از روشن ترین آنها علاقه به حکومت و قدرت بیشتر است، اصولاً لازمه تعدّد، اختلاف است و لازمه اختلاف تنازع و عدم هماهنگی و همکاری; و اگر هیچ گونه اختلافی در رویه، برنامه و جهات دیگر نباشد، تعدّد معنی نخواهد داشت بلکه هر دو یک چیز خواهند بود (دقت کنید).

نظیر این بحث، در آیه ۲۲ سوره «انبیاء» نیز آمده است: آنجا که می گوید: لَوْ کانَ فِیهِما آلِهَةٌ إِلاَّ اللّهُ لَفَسَدَتا: «اگر در زمین و آسمان خدایان دیگری جز اللّه وجود داشتند، نظام جهان به هم می ریخت».

---

۱ ـ بعضی از مفسران گفته اند: معنی این جمله آن است: خدایان دیگر سعی می داشتند خود را در پیشگاه «اللّه» مقرّب سازند، یعنی جائی که این بت ها و خدایان پنداری شما، نمی توانند قرب به خدا را برای خود فراهم سازند، چگونه می توانند وسیله تقرّب شما شوند؟

ولی تعبیرات این آیه، و همچنین آیه بعد، با این تفسیر چندان سازگار نیست.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اشتباه نشود، این دو بیان، گر چه از پاره ای جهات شبیهند ولی اشاره به دو دلیل مختلف می کنند، که یکی بازگشت به «فساد نظم جهان» بر اثر تعدّد خدایان است، و دیگری قطع نظر از نظم جهان، از وجود «تمانع و تنازع» در میان خدایان متعدد سخن می گوید.(۱)

* * *

و از آنجا که در تعبیرات مشرکان، خداوند بزرگ، تا سر حدّ یک طرف نزاع تنزل کرده است، در آیه بعد، بلا فاصله می گوید: «خداوند از آنچه آنها می گویند پاک و منزه است و از آنچه می اندیشند بسیار برتر و بالاتر است» (سُبْحانَهُ وَ تَعالی عَمّا یَقُولُونَ عُلُوّاً کَبِیراً).

در واقع، در این جمله کوتاه با چهار تعبیر مختلف، پاکی دامان کبریائیش از این گونه نسبت های ناروا بیان شده است:

۱ ـ «خداوند از این نقائص و نسبت های ناروا منزّه است» (سُبْحانَهُ).

۲ ـ «او برتر از آن است که اینها می گویند» (وَ تَعالی عَمّا یَقُولُونَ).

۳ ـ با ذکر کلمه «عُلُوّاً» که مفعول مطلق است و برای تأکید، این گفتار را تأکید نموده است.

٤ ـ سرانجام، با تعبیر به «کَبِیراً» تأکید جدیدی بر آن می افزاید.

قابل توجه این که: جمله «عَمّا یَقُولُونَ» (از آنچه آنها می گویند) معنی وسیعی دارد که همه نسبت های ناروای آنان و لوازمی را که در بردارد، شامل می شود (دقت کنید).

* * *

سپس برای اثبات عظمت مقام پروردگار، و این که: او برتر از خیال و قیاس

---

۱ ـ در ذیل آیه ۲۲ سوره «انبیاء» نیز در این زمینه به خواست خدا سخن خواهیم گفت.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و گمان و وهم مشرکان است، به بیان تسبیح موجودات جهان در برابر ذات مقدسش پرداخته، می گوید: «آسمان های هفتگانه، زمین و کسانی که در آنها هستند همگی تسبیح خدا می گویند» (تُسَبِّحُ لَهُ السَّماواتُ السَّبْعُ وَ الْأَرْضُ وَ مَنْ فِيهِنَّ).

نه تنها آسمان ها و زمین، که «هیچ موجودی نیست مگر این که: تسبیح و حمد خدا می گوید ولی شما تسبیح آنها را درک نمی کنید» (وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلاّ يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لكِنْ لاتَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ).

با این حال «او حلیم و غفور است» (إِنَّهُ كانَ حَلِيماً غَفُوراً).

شما را به خاطر شرک و کفرتان فورا مؤاخذه نمی کند، به مقدار کافی مهلت می دهد، و درهای توبه را به روی شما باز می گذارد تا اتمام حجت شود.

به تعبیر دیگر، شما این توانائی را دارید که: زمزمه تسبیح موجودات را از درون همه ذرات جهان، بشنوید، و به خداوند یگانه قادر متعال، پی برید، ولی کوتاهی می کنید، خداوند هم شما را به این کوتاهی فوراً مؤاخذه و مجازات نمی کند، بلکه، حداکثر مجال و فرصت را در راه شناخت توحید و ترک شرک به شما می دهد.

* * *

تسبیح و حمد عمومی موجودات جهان.

در آیات مختلف قرآن، سخن از تسبیح و حمد موجودات عالم هستی، در برابر خداوند بزرگ به میان آمده که، شاید از همه صریح تر، آیه مورد بحث باشد که بدون هیچ گونه استثناء، همه موجودات عالم هستی: زمین، آسمان، ستارگان، کهکشان ها، انسان ها، حیوانات، برگ های درختان و حتی دانه های کوچک اتم را در این تسبیح و حمد عمومی، شریک می داند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

قرآن می گوید: عالم هستی یک پارچه زمزمه و غوغا است، هر موجودی به نوعی به حمد و ثنای حق مشغول است، و غلغله ای خاموش در پهنه عالم هستی طنین افکنده که بی خبران توانائی شنیدن آن را ندارند.

اما اندیشمندانی که قلب و جانشان به نور ایمان زنده و روشن است، این صدا را از هر سو به خوبی به گوش جان می شنوند و به گفته شاعر:

گر تو را از غیب چشمی باز شدبا تو ذرات جهان هم راز شد

نطق آب و نطق خاک و نطق گل *** هست محسوس حواس اهل دل!

جمله ذرات، در عالم نهان *** با تو می گویند روزان و شبان

ما سمیعیم و بصیر و باهشیم *** با شما نامحرمان ما خامشیم

از جمادی سوی جان جان شوید *** غلغل اجزای عالم بشنوید

فاش تسبیح جمادات آیدت *** وسوسه تاویل ها بزدایدت

ولی در تفسیر، حقیقت این حمد و تسبیح، در میان دانشمندان، فلاسفه و مفسران بسیار گفتگو است:

بعضی آن را حمد و تسبیح «حالی» دانسته اند، و بعضی «قالی» که خلاصه نظرات آنها را با آنچه مورد قبول ما است، ذیلاً می خوانید:

۱ ـ جمعی معتقدند: همه ذرات موجودات این جهان، اعم از آنچه ما آن را عاقل می شماریم یا بی جان و غیر عاقل، همه دارای یک نوع درک و شعورند، و در عالم خود تسبیح و حمد خدا می گویند، هر چند، ما قادر نیستیم به نحوه درک و احساس آنها پی بریم و زمزمه حمد و تسبیح آنها را بشنویم.

آیاتی مانند: وَ إِنَّ مِنْها لَما یَهْبِطُ مِنْ خَشْیَةِ اللّهِ: «بعضی از سنگ ها از ترس خدا از فراز کوه ها به پائین می افتند».(۱)

---

۱ ـ بقره، آیه ۷٤.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و مانند: فَقالَ لَها وَ لِلاْ َرْضِ ائْتِیا طَوْعاً أَوْ کَرْهاً قالَتا أَتَیْنا طائِعِینَ: «خداوند به آسمان و زمین فرمود از روی اطاعت یا کراهت به فرمان من آئید، آنها گفتند: ما از در اطاعت می آئیم»(١)...
و مانند آن را می توان گواه بر این عقیده گرفت.
٢ ـ بسیاری معتقدند: این تسبیح و حمد، همان چیزی است که ما آن را «زبان حال» می نامیم، حقیقی است نه مجازی ، ولی به زبان حال است نه قال (دقت کنید).
توضیح این که: بسیار می شود به کسی که آثار ناراحتی، درد و رنج و بی خوابی در چهره و چشم او نمایان است، می گوئیم: هر چند تو از ناراحتی ات سخن نمی گوئی، اما چشم تو می گوید: دیشب به خواب نرفته ای، و چهره ات گواهی می دهد: از درد و ناراحتی جانکاهی رنج می بری!
این «زبان حال» گاهی آن قدر قوی و نیرومند است که «زبان قال» را تحت الشعاع خود قرار می دهد، و به تکذیب آن برمی خیزد و به گفته شاعر:
گفتم: که با مکر و فسونپنهان کنم راز درون!
پنهان نمی گردد که خون *** از دیدگانم می رود!
این همان چیزی است که علی(علیه السلام) در گفتار معروفش می فرماید: ما أَضْمَرَ أَحَدٌ شَیْئاً إِلاّ ظَهَرَ فِی فَلَتاتِ لِسانِهِ وَ صَفَحاتِ وَجْهِهِ:
«هرگز کسی رازی را در دل نهان نمی کند، مگر این که: در لابلای سخنان ناآگاه و صفحه صورتش آشکار می گردد».(٢)
از سوی دیگر، آیا می توان گفت: یک تابلو بسیار زیبا ـ که شاهکاری از هنر راستین است ـ گواهی بر ذوق، مهارت نقاش نمی دهد و او را مدح و ثنا

---

١ ـ فصلت، آیه ١١.
٢ ـ «نهج البلاغه»، کلمات قصار، شماره ٢٦.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نمی گوید؟!

آیا می توان انکار کرد که: دیوان شعر شعرای بزرگ و نامدار از قریحه عالی آنها حکایت می کند؟ و دائماً آنها را می ستاید؟

آیا می توان منکر شد که: ساختمان های عظیم، کارخانه های بزرگ، مغزهای پیچیده الکترونیک، و امثال آنها، با زبان بی زبانی از سازنده، مخترع و مبتکر خود سخن می گویند، و هر یک در حدّ خود از آنها ستایش می کنند؟

بنابراین، باید قبول کرد، عالم شگرف هستی، با آن نظام عجیبش، با آن همه رازها و اسرار، با آن عظمت خیره کننده اش و با آن ریزه کاری های حیرت زا، همگی «تسبیح و حمد» خدا می گویند.

مگر «تسبیح» جز به معنی پاک و منزه شمردن از عیوب می باشد؟

ساختمان و نظم این عالم هستی، می گوید: خالق آن از هر گونه نقص و عیبی مبرّا است.

مگر، «حمد» چیزی جز بیان صفات کمال می باشد؟ نظام جهان آفرینش از صفات کمال خدا، از علم بی پایان و قدرت بی انتها و حکمت وسیع و فراگیر او سخن می گوید.

مخصوصاً، با پیشرفت علم و دانش بشر، و برداشتن پرده از گوشه هائی از اسرار و رازهای این عالم پهناور، این حمد و تسبیح عمومی موجودات آشکارتر شده است.

اگر یک روز آن شاعر نکته پرداز، هر برگی از برگ های درختان سبز را دفتری از معرفت کردگار می دانست، دانشمندان گیاه شناس امروز، درباره این برگ ها نه یک دفتر، بلکه کتاب ها نوشته اند، و از ساختمان اسرار آمیز کوچکترین اجزای آن، یعنی سلول ها گرفته تا طبقات هفتگانه برگ، دستگاه تنفسی آن،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

رشته های آبیاری، تغذیه و سایر مشخصات بسیار پیچیده برگ ها در این کتاب ها، بحث ها کرده اند.

بر این اساس هر برگی، شب و روز نغمه توحید سرمی دهد و آواز رسای تسبیحش را در درون باغ و جنگل، بر فراز کوه ها، در خمیدگی دره ها پخش می کند، اما بی خبران چیزی از آن نمی فهمند، خاموشش می شمارند و زبان بسته!

این معنی نیز، برای تسبیح و حمد عمومی موجودات، کاملاً قابل درک است و هر دو تفسیر می تواند درست باشد.

* * *

پاسخ به یک سؤال

ولی در اینجا یک سؤال باقی می ماند و آن این که: اگر منظور از تسبیح و حمد حکایت نظام آفرینش از پاکی و عظمت و قدرت خدا است، و «صفات سلبیه» و «ثبوتیه» او را شرح می دهد، پس چرا قرآن می گوید: شما حمد و تسبیح آنها را نمی فهمید؟ اگر بعضی نفهمند حداقل دانشمندان که می فهمند.

این سؤال دو پاسخ دارد:

نخست این که: روی سخن با اکثریت مردم نادان و مخصوصاً مشرکان است و دانشمندان با ایمان که در اقلیت قرار دارند، از این عموم، مستثنا هستند که هر عامی استثنائی دارد.

دیگر این که: آنچه ما از اسرار این عالم می دانیم در برابر آنچه نمی دانیم همانند قطره ای است در برابر دریا، و ذره کاهی است در مقابل یک کوه عظیم، که اگر درست بیندیشیم، حتی نام علم و دانش نمی توان بر آن گذاشت.

تا بدانجا رسید دانش منکه بدانستمی که نادانم!

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بنابراین، در واقع ما تسبیح و حمد این موجودات را هر چند دانشمند باشیم نمی شنویم; چرا که آنچه را می شنویم تنها یک کلمه است از یک کتاب بزرگ.

روی این حساب، می توان به صورت یک حکم عمومی خطاب به همه جهانیان، گفت: شما تسبیح و حمد موجودات عالم هستی را که به زبان حال دارند، درک نمی کنید، زیرا آنچه درک می کنید، به قدری ناچیز است که به حساب نمی آید.

سوم این که: بعضی از مفسران نیز احتمال داده اند: حمد و تسبیح عمومی موجودات در اینجا ترکیبی از زبان «حال» و «قال» یا به تعبیر دیگر «تسبیح تکوینی» و «تشریعی» باشد، چرا که بسیاری از انسان ها و همه فرشتگان از روی درک و شعور حمد و ثنای او می گویند، و همگی ذرات موجودات نیز با زبان حالشان از عظمت و بزرگی خالق بحث می کنند.

گر چه این دو نوع حمد و تسبیح با هم متفاوت است، ولی در قدر جامع یعنی مفهوم وسیع کلمه حمد و تسبیح، مشترک می باشند.

* * *

گوشه ای از روایات اهل بیت در روایاتی که از پیامبر(صلی الله علیه وآله) و ائمه اهل بیت(علیهم السلام) رسیده، تعبیرات جالبی در این زمینه دیده می شود، از جمله:

یکی از یاران امام صادق(علیه السلام) می گوید: از تفسیر آیه «وَ إِنْ مِنْ شَیْءٍ إِلاّ یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ» سؤال کردم.

امام(علیه السلام) فرمود: کُلُّ شَیْءٍ یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ إِنّا لَنَری أَنْ یَنْقَضَّ الْجِدارُ وَ هُوَ تَسْبِیْحُها:

«آری هر چیز تسبیح و حمد خدا می گوید، حتی هنگامی که دیوارمی شکافد

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

(و صدائی از آن به گوش می رسد) همان تسبیح دیوار است»!(١)

از امام باقر(علیه السلام) نقل شده: نَهی رَسُولُ اللّهِ عَنْ أنْ تُوسَمَ الْبَهائِمُ فِی وُجُوهِها، وَ أنْ تُضْرَبَ وُجُوهُها لاِ نَّها تُسَبِّحُ بِحَمْدِ رَبِّها:

«پیامبر(صلی الله علیه وآله) نهی فرمود: از این که علامت داغ در صورت حیوانات گذارده و تازیانه به صورت آنها زده شود، زیرا آنها حمد و ثنای پروردگارشان را می گویند».(٢)

و نیز از امام صادق(علیه السلام) نقل شده: ما مِنْ طَیْر یُصادُ فِی بَرّ وَ لا بَحْر وَ لا شَیْء یُصادُ مِنَ الْوَحْشِ إلاّ بِتَضْیِیْعِهِ الْتَّسْبِیْحَ:

«هیچ پرنده ای در صحرا و دریا صید نمی شود، و هیچ حیوان وحشی به دام صیاد نمی افتد، مگر به خاطر ترک تسبیح»!(٣)

امام باقر(علیه السلام) صدای گنجشکانی را شنید، فرمود: می دانید اینها چه می گویند؟ «ابو حمزه ثمالی» که از یاران خاص امام بود، می گوید عرض کردم: نه.فرمود: یُسَبِّحْنَ رَبَّهُنَّ عَزَّوَجَلَّ وَ یَسْئَلْنَ قُوتَ یَوْمِهِنَّ:

«اینها تسبیح خداوند بزرگ را می گویند، و روزی خود را از او می خواهند».(٤) در حدیث دیگری می خوانیم: یک روز پیامبر(صلی الله علیه وآله) نزد «عایشه» آمده فرمود: این دو لباس مرا بشوی، عرض کرد: ای رسول خدا دیروز شستم، فرمود: أما عَلِمْتَ أنَّ الثَّوْبَ یُسَبِّحُ فَإذَا اتَّسَخَ انْقَطَعَ تَسْبِیْحُهُ:

آیا نمی دانی که لباس انسان نیز تسبیح خدا می گوید و هنگامی که چرک و آلوده شود تسبیح آن قطع می شود»!(٥) در حدیث دیگری از امام صادق(علیه السلام)می خوانیم: لِلدّابَّةِ عَلی صاحِبِها سِتَّةُ حُقُوق: لایُحَمِّلُها فَوْقَ طاقَتِها وَ لایَتَّخِذُ ظَهْرَها مَجْلِساً یَتَحَدَّثُ عَلَیْها وَ یَبْدَأُ

---

١ و ٢ و ٣ ـ «نور الثقلین»، جلد ٣، صفحه ١٦٨.

٤ ـ از «ابو نعیم اصفهانی» در «حلیة الاولیاء» (بنا به نقل تفسیر المیزان).

٥ ـ از «ابو نعیم اصفهانی» در «حلیة الاولیاء» (بنا به نقل تفسیر المیزان).

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

بِعَلَفِها إِذا نَزَلَ وَ لايَسُمْها وَ لايَضْرِبُها فِی وَجْهِها فَإِنَّها تُسَبِّحُ وَ يَعْرِضُ عَلَيْهَا الْماءَ إِذا مَرَّ بِهِ:
«حیوان بر صاحبش، شش حق دارد: بیش از توانائیش بر او بار نکند، پشت او را مجلسی برای سخن گفتن قرار ندهد (بلکه هنگامی که به دیگری می رسد و می خواهد با او سخن بگوید، پیاده شود و پس از اتمام سخن سوار شود)، در هر منزلی وارد می شود، نخست علف او را آماده کند، علامت داغ در صورت او نگذارد، و او را نزند ـ چرا که تسبیح خدا می گوید ـ و هنگامی که بر چشمه آب و مانند آن می گذرد، او را به کنار آب برد» (تا اگر تشنه است بنوشد).(١)

مجموعه این روایات، که بعضی از آنها معانی دقیق و باریکی دارد، نشان می دهد: این حکم عمومی تسبیح موجودات، همه چیز را بدون استثناء در بر می گیرد، و همه اینها با آنچه در تفسیر دوم (تسبیح به معنی زبان حال و تکوین) گفتیم کاملاً سازگار است.

و این که: در این روایات خواندیم، هنگامی که لباس آلوده و کثیف می شود، تسبیح آن قطع می گردد، ممکن است اشاره به این باشد که: موجودات تا چهره پاک طبیعی دارند، انسان را به یاد خدا می اندازند، اما هنگامی که چهره پاک طبیعی خود را از دست دادند، دیگر آن یادآوری از بین می رود.

به هر حال، آیات تحمل هر دو تفسیر را دارد.

* * *

١ ـ «کافی»، جلد ١، صفحه ٥٣٧، طبق نقل تفسیر المیزان.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

٤٥ وَ إِذا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنا بَيْنَکَ وَ بَيْنَ الَّذِينَ لايُؤْمِنُونَ بِالْأ خِرَةِ حِجاباً مَسْتُوراً

٤٦ وَ جَعَلْنا عَلى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَ فِي آذانِهِمْ وَقْراً وَ إِذا ذَكَرْتَ رَبَّکَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَّوْا عَلى أَدْبارِهِمْ نُفُوراً

٤٧ نَحْنُ أَعْلَمُ بِما يَسْتَمِعُونَ بِهِ إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْکَ وَ إِذْ هُمْ نَجْوى إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلاَّ رَجُلاً مَسْحُوراً

٤٨ انْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَکَ الْأَمْثالَ فَضَلُّوا فَلا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلاً

ترجمه:

٤٥ ـ و هنگامی که قرآن می خوانی، میان تو و آنها که به آخرت ایمان نمی آورند، حجاب ناپیدائی قرار می دهیم;

٤٦ ـ و بر دل هایشان پوشش هائی می نهیم، تا آن را نفهمند; و در گوش هایشان سنگینی. و هنگامی که پروردگارت را در قرآن به یگانگی یاد می کنی، آنها پشت می کنند و از تو روی برمی گردانند.

٤٧ ـ هنگامی که به سخنان تو گوش فرا می دهند، ما بهتر می دانیم برای چه گوش فرا می دهند; و (همچنین) در آن هنگام که با هم نجوا می کنند; آنگاه که ستمگران می گویند: «شما جز از انسانی که افسون شده، پیروی نمی کنید»!

٤٨ ـ ببین چگونه برای تو مَثَل ها زدند; در نتیجه گمراه شدند، و نمی توانند راه حق را پیدا کنند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شأن نزول:

جمعی از مفسران، مانند «طبرسی» در «مجمع البیان» و «فخر رازی» در «تفسیر کبیر» و بعضی دیگر در شأن نزول آیات فوق، چنین گفته اند: آیه نخست، درباره گروهی از مشرکان، نازل شده که: پیامبر(صلی الله علیه وآله) را هنگام تلاوت قرآن در شب و نماز در کنار خانه کعبه آزار می دادند، او را با سنگ می زنند و مانع دعوت مردم به اسلام می شدند.

خداوند، به لطفش چنان کرد که: آنها نتوانند او را آزار کنند (و شاید این از طریق رعب و وحشتی بود، که از پیامبر در دل آنها افکند).(۱)

در روایت دیگری، می خوانیم: هنگامی که پیامبر(صلی الله علیه وآله) قرآن می خواند، دو نفر از مشرکان در طرف راست، و دو نفر در طرف چپ، قرار می گرفتند، کف می زدند، سوت می کشیدند و با صدای بلند اشعار می خواندند، تا صدای پیامبر(صلی الله علیه وآله) به گوش مردم نرسد.(۲)

«ابن عباس» می گوید: «ابو سفیان، ابو جهل» و دیگران گاهی نزد پیامبر(صلی الله علیه وآله)می آمده به سخنان او گوش فرا می دادند، روزی یکی از آنها به دیگران گفت: اصلاً من نمی فهمم «محمّد» چه می گوید؟ فقط می بینم: لب های او حرکت می کند! ولی «ابو سفیان» گفت: فکر می کنم: بعضی از سخنانش حق است.

«ابو جهل» اظهار داشت: او «دیوانه» است.

«ابو لهب» اضافه کرد: او «کاهن» است.

دیگری گفت: او «شاعر» است.

به دنبال این سخنان ناموزون، و نسبت های ناروا آیات فوق نازل گشت.(۳)

---

۱ ـ «مجمع البیان».

۲ ـ تفسیر «فخر رازی»، ذیل آیه مورد بحث.

۳ ـ تفسیر «کبیر فخر رازی»، ذیل آیه مورد بحث.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تفسیر:

بی خبران مغرور و موانع شناخت

به دنبال آیات گذشته، این سؤال برای بسیاری پیش می آید که: با توجه به وضوح مسأله توحید ـ به طوری که همه موجودات جهان، به آن گواهی

می دهند ـ، چرا مشرکان این واقعیت را نمی پذیرند؟ چرا آنها این آیات گویا و رسای قرآن را می شنوند و بیدار نمی شوند؟!

آیات مورد بحث، می تواند اشاره به پاسخ این سؤال باشد.

نخستین آیه، می گوید: «ای پیامبر! هنگامی که قرآن می خوانی میان تو و آنها که ایمان به آخرت ندارند، حجاب و پوششی قرار می دهیم» (وَ إِذا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنا بَيْنَکَ وَ بَيْنَ الَّذِينَ لايُؤْمِنُونَ بِالْ خِرَةِ حِجاباً مَسْتُوراً).

این حجاب و پرده، همان لجاجت، تعصّب، خودخواهی، غرور و جهل و نادانی بود که حقایق قرآن را از دیدگاه فکر و عقل آنها، مکتوم می داشت و به آنها اجازه نمی داد، حقایق روشنی همچون توحید، معاد، صدق دعوت، پیامبر(صلی الله علیه وآله)و مانند آنها را درک کنند.

در این که: مستور در اینجا صفت برای حجاب است، یا برای شخص پیامبر(صلی الله علیه وآله)، و یا حقایق قرآن، بحثی داریم که، در نکات آخر می خوانید، همچنین در چگونگی نسبت دادن ایجاد این حجاب به خداوند، سخنی است که در آنجا خواهد آمد.

* * *

آیه بعد، اضافه می کند: «ما بر دل های آنها پوشش هائی قرار داده ایم تا قرآن را درک نکنند و در گوش هایشان ثقل و سنگینی» (وَ جَعَلْنا عَلى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَ فِي آذانِهِمْ وَقْراً).

لذا «هنگامی که پروردگارت را در قرآن به یگانگی یاد می کنی آنها پشت

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

می کنند و رو بر می گردانند» (وَ إِذا ذَکَرْتَ رَبَّکَ فِی الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَّوْا عَلی أَدْبارِهِمْ نُفُوراً).
راستی چه عجیب است! فرار از حق، فرار از سعادت و نجات، و فرار از خوشبختی، پیروزی و فهم و شعور.
نظیر همین معنی در سوره «مدثر» آیات ۵۰ و ۵۱ آمده است، می فرماید: کَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ * فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ: «گوئی خران رم کننده ای هستند * که از شیر ژیان می گریزند»!

* * *

باز اضافه می کند: «ما می دانیم آنها هنگامی که نزد تو می آیند و پای سخنانت می نشینند به چه منظوری به سخنان تو گوش فرا می دهند» (نَحْنُ أَعْلَمُ بِما یَسْتَمِعُونَ بِهِ إِذْ یَسْتَمِعُونَ إِلَیْکَ).
«و هنگامی که با هم نجوا می کنند و سخنان در گوشی دارند» (وَ إِذْ هُمْ نَجْوی).
«هنگامی که ظالمان به مؤمنان می گویند: شما تنها از کسی پیروی می کنید که مسحور شده، ساحران در عقل و هوش او نفوذ کرده، و آن را مختل ساخته اند» (إِذْ یَقُولُ الظّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلاّ رَجُلاً مَسْحُوراً).
در حقیقت، آنها به منظور درک حقیقت، به سراغ تو نمی آیند و سخنانت را با گوش جان نمی شنوند، بلکه هدفشان آن است: بیایند و اخلال کنند، وصله بچسبانند و مؤمنان را ـ اگر بتوانند ـ از راه به در برند.
اصولاً ـ کسی که بر قلبش پوشش و در گوشش (در برابر شنیدن حق) سنگینی است، جز به چنین قصدهائی پای سخن مردان حق نمی نشیند.

* * *

در آخرین آیه، باز، روی سخن را به پیامبر(صلی الله علیه وآله) کرده، ضمن عبارت کوتاهی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پاسخ دندان شکنی به این گروه گمراه داده و می گوید: «بنگر چگونه برای تو مثل می زنند؟ (یکی ساحرت می خواند دیگری مسحور ، یکی کاهن و دیگری مجنون) و از همین رو، آنها گمراه شده اند و قدرت پیدا کردن راه حق را ندارند» (انْظُرْ کَیْفَ ضَرَبُوا لَکَ الأَمْثالَ فَضَلُّوا فَلا یَسْتَطِیعُونَ سَبِیلاً).

نه این که: راه ناپیدا باشد و چهره حق مخفی، که آنها چشم بینا ندارند، و عقل و خرد خود را به خاطر بغض، جهل، تعصّب و لجاج از کار انداخته اند.

* * *

نکته ها:

١ ـ جمع بندی و مروری بر این آیات

آیات فوق، ترسیم دقیقی از حال گمراهان و موانع شناخت می کند، و به طور کلی می گوید: آنها سه مانع بزرگ شناخت دارند، و گرنه، دیدن چهره حق، سهل و آسان است.

نخست این که: میان تو و آنها حجابی افتاده است، این حجاب، در حقیقت چیزی جز کینه ها، حسادت ها، بغض و عداوت ها که نسبت به تو دارند، نیست، این امور، سبب شده که: شخصیت والای تو را نبینند، عظمت گفتار و رفتار تو را درک نکنند، حتی خوبی ها در نظرشان زشتی جلوه کند.

دیگر این که،: منهای کینه ها و حسادتی که به پیامبر(صلی الله علیه وآله) داشتند، اصولاً بر دل های آنها پرده جهل و تقلید کورکورانه افتاده، به طوری که حاضر نبودند سخن حق را از هیچ کس بشنوند.

بالاخره سومین مانع شناخت آنها این بود که: حتی ابزار شناختشان، مانند گوش ها گوئی از سخن حق نفرت داشت، آن را از خود بیرون افکنده و «کَر» می شد، به عکس، سخنان باطل که با ذائقه هاشان سازگار و لذت بخش بود، به سرعت در اعماق جانشان نفوذ می کرد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مخصوصاً، به تجربه ثابت شده: انسان، سخنانی را که به آن تمایل ندارد، به سختی می شنود، و سخنانی که مورد علاقه و عشق او است با سرعت و تیز گوشی مخصوصی درک می کند، گوئی تمایلات درونی، در حواس ظاهری انسان، نیز اثر می گذارند، و آن را به رنگ خود درمی آورند.

نتیجه این موانع سه گانه آن بود که:

اوّلاً ـ از شنیدن حق فرار می کردند، مخصوصاً هنگامی که سخن از یگانگی خدا به میان می آمد که با اساس همه معتقدات شرک آلودشان تناقض داشت به سرعت می گریختند.

ثانیاً ـ برای تقویت خط انحرافی خود، به توجیهات غلط درباره پیامبر(صلی الله علیه وآله)و سخنانش پرداخته، هر کدام او را به چیزی متهم می ساختند: ساحر، شاعر، مجنون و دیوانه!

و این چنین است، سرنوشت همه دشمنان حق که اعمال و صفات رذیله آنها حجابی است برای آنان.

و اینجا است که، می گوئیم: اگر کسی بخواهد صراط مستقیم حق را بپوید، و از انحراف و گمراهی در امان بماند، باید قبل از هر چیز، در اصلاح خویشتن بکوشد.

دل را از بغض، کینه، حسد و عناد، و روح را از کبر، غرور و نخوت، و خلاصه، وجود خود را از صفات رذیله، پاک کند; چرا که آئینه قلب، هر گاه از این رذائل پاک شود و صیقل یابد، همه حقایق در آن پرتوافکن خواهد بود، به همین دلیل، گاهی، افراد بی سواد پاکدل، حقایقی را می فهمند که دانشمند تهذیب نایافته، قدرت درک آن را ندارد.

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲ ـ چرا این حجاب ها به خدا نسبت داده شده؟

این آیات، مانند بسیاری دیگر از آیات قرآن، وجود این حجاب ها را به خدا نسبت می دهد، می گوید: ما بر دل های آنها پرده می افکنیم، میان تو و ایشان حجاب قرار می دهیم، و در گوششان سنگینی.

تعبیراتی که افراد بی خبر، ممکن است از آن مکتب جبر را استشمام کنند، در حالی که اینها همان آثار و خاصیت های اعمالشان است.

در واقع، خود آنها هستند که با گناهان و صفات زشتشان این حجاب ها را می آفرینند.

ولی چون خاصیت هر چیزی از ناحیه خدا است، و او است که در عمل زشت و صفات رذیله این اثر را آفریده، به او نیز می توان نسبت داد.

در این باره در بحث های گذشته کراراً صحبت کرده ایم، و شواهد فراوانی از قرآن نیز آورده ایم.

* * *

۳ ـ حجاب مستور چیست؟

در معنی «حجاب مستور» میان مفسران گفتگو است:

الف ـ «مستور» را صفت «حجاب» می دانند و می گویند ظاهر تعبیر قرآن این است که: این حجاب از دیده ها پنهان است، در واقع حجاب کینه، عداوت و حسادت، چیزی نیست که با چشم دیده شود، ولی، با این حال پرده ضخیمی میان انسان و شخصی که مورد کینه و حسادت او است، ایجاد می کند.

ب ـ بعضی دیگر «مستور» را به معنی «ساتر» دانسته اند (زیرا اسم مفعول گاهی به معنی فاعل می آید، همان گونه که در همین سلسله آیات نیز، بعضی از

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مفسران «مسحور» را به معنی «ساحر» دانسته اند).(١)

ج ـ بعضی دیگر توصیف حجاب را به «مستور» یک توصیف مجازی می دانند، می گویند: منظور این نیست که این حجاب مستور است، بلکه حقایقی که ماوراء این حجاب است، مستور می باشد (مانند شخصیت پیامبر و صدق دعوت او و عظمت سخنانش).

اما دقت در این سه تفسیر، نشان می دهد: تفسیر اول، با ظاهر آیه هماهنگ تر است.

در بعضی از روایات نیز، می خوانیم: گاهی دشمنان سرسخت پیامبر(صلی الله علیه وآله) به سراغ او می آمدند; در حالی که او با یاران خود، مشغول تلاوت قرآن بود، اما، او را نمی دیدند، گوئی عظمت خیره کننده پیامبر(صلی الله علیه وآله) مانع می شد که این کوردلان او را ببینند و بشناسند و آزار دهند.

* * *

٤ ـ «أَکِنَّه» و «وَقْر» چیست؟

«أَکِنَّه» جمع «کنان» (بر وزن زیان) در اصل، به معنی هر پوششی است که چیزی را با آن مستور می کنند، اما «کِنّ» (بر وزن جنّ) به معنی ظرفی است که چیزی را در آن محفوظ می دارند.

و جمع «کِنّ»، «اکنان» است، سپس، این معنی توسعه یافته، و به هر چیزی که سبب مستور شدن است، مانند پرده و خانه و اجسامی که انسان در پشت آن خود را پنهان می کند، گفته شده است.

«وَقْر» (بر وزن جبر) به معنی سنگینی است که در گوش پدید می آید و «وِقْر» (بر وزن رزق) به معنی بار سنگین است .

* * *

---

١ ـ از «اخفش» نقل شده که: اسم مفعول گاهی به معنی اسم فاعل است، همچون «میمون» به معنی «یامن» و «مشئوم» به معنی «شائم».

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۵ ـ تفسیر جمله «ما یَسْتَمِعُونَ بِهِ»

در معنی این جمله، دو تفسیر ذکر کرده اند: بعضی مانند «طبرسی» در «مجمع البیان» و «فخر رازی» در «تفسیر کبیر»، آن را به معنی «انگیزه استماع» گرفته اند، یعنی ما می دانیم آنها به چه انگیزه ای به سخنان تو گوش فرا می دهند، نه برای درک حق، بلکه، برای استهزاء، وصله چسباندن، توجیهات انحرافی و سرانجام گمراه شدن و گمراه کردن دیگران.

بعضی دیگر (همچون علامه طباطبائی در المیزان) آن را به معنی «وسیله استماع» گرفته اند، یعنی: ما آگاهیم آنها با چه گوش هائی به سخنان تو گوش فرا می دهند، و از دل های آنها و از نجواهای آنها آگاهی داریم (تفسیر اول نزدیک تر به نظر می رسد).

* * *

٦ ـ چرا «مسحور» به پیامبر(صلی الله علیه وآله) نسبت می دادند؟

«مسحور» به معنی «سحر شده» و «ساحر» به معنی «سحر کننده» است.

توصیف پیامبر(صلی الله علیه وآله) به «مسحور» از ناحیه دشمنان، یا به خاطر این بوده است که: می خواستند از این طریق، نسبت جنون به پیامبر(صلی الله علیه وآله) دهند، بگویند ساحران در فکر و عقل او نفوذ کرده، و به وسیله ساحران ـ العیاذ باللّه ـ اختلال حواس یافته.

بعضی از مفسران، نیز احتمال داده اند: مسحور به معنی ساحر باشد (زیرا چنان که گفتیم، اسم مفعول گاهی به معنی اسم فاعل می آید) به این ترتیب نفوذ خارق العاده کلام پیامبر(صلی الله علیه وآله) را در دل های آماده مردم حق طلب، به سحر نسبت می دادند که این، خود، اعتراف ضمنی جالبی است بر نفوذ عجیب گفتار او.

* * *

۷ ـ وحشت مشرکان از ندای توحید

در آیات بالا خواندیم: مشرکان مخصوصاً از شنیدن ندای توحید، سخت به

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

وحشت می افتادند و پا به فرار می گذاشتند; چرا که زیر بنای همه زندگی آنها شرک و بت پرستی بود، و همه نظامات حاکم بر جامعه آنها، نظام های شرک آلود.

اگر پای توحید، به میان می آمد، نه تنها عقائد مذهبی شان، بلکه نظام اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگیشان که از شرک مایه می گرفت، نیز به هم می ریخت.

حکومت از آن مستضعفان می شد، و مستکبران سقوط می کردند، استثمار که از نتائج نظامات شرک آلود است، برچیده می شد و نفی طبقات (طبقه استثمار کننده و استثمار شونده) بر جای آن می نشست.

لذا، سردمداران شرک، سخت کوشش داشتند: ندای توحید به گوش کسی نرسد، ولی آنها ـ همان گونه که آیات فوق اشاره می کند ـ ظالمان و ستمگرانی بودند که، هم به توده های مستضعف ستم می کردند و هم به خویشتن; چرا که هر ظالم و منحرفی گور خود را با دست خود می کند.

جالب این که: قرآن می گوید: مشرکان برای این که: مجوّزی برای فجور و ادامه گناه بیابند، کراراً می پرسیدند: کی روز قیامت بر پا می شود، «بَلْ یُرِیْدُ الْاِنْسانُ لِیَفْجُرَ اَمامَهُ * یَسْئَلُ اَیّانَ یَوْمُ الْقِیامَةِ»(۱) اشاره به این که: اینها همه بهانه جوئی برای فرار از زیر بار مسئولیت ها است.

* * *

۱ ـ قیامت، آیات ۵ و ٦.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۴۹ وَ قالُوا أَ إِذا كُنّا عِظاماً وَ رُفاتاً أَ إِنّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقاً جَدِيداً

۵۰ قُلْ كُونُوا حِجارَةً أَوْ حَدِيداً

۵۱ أَوْ خَلْقاً مِمّا يَكْبُرُ فِي صُدُورِكُمْ فَسَيَقُولُونَ مَنْ يُعِيدُنا قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَسَيُنْغِضُونَ إِلَيْكَ رُؤُسَهُمْ وَ يَقُولُونَ مَتى هُوَ قُلْ عَسى أَنْ يَكُونَ قَرِيباً

۵۲ يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ وَ تَظُنُّونَ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلاّ قَلِيلاً

ترجمه:

۴۹ ـ و گفتند: «آیا هنگامی که ما، استخوان های پوسیده و پراکنده ای شدیم، دگر بار آفرینش تازه ای خواهیم یافت»؟!

۵۰ ـ بگو: «شما سنگ باشید یا آهن.

۵۱ ـ یا هر مخلوقی که در نظر شما، از آن هم سخت تر است (باز خدا قادر است شما را به زندگی مجدّد بازگرداند)». آنها به زودی می گویند: «چه کسی ما را باز می گرداند»؟! بگو: «همان کسی که نخستین بار شما را آفرید». آنان سر خود را (از روی تعجب و انکار)، به سوی تو خم می کنند و می گویند: «در چه زمانی خواهد بود»؟! بگو: «شاید نزدیک باشد!

۵۲ ـ همان روز که شما را (از قبرهایتان) فرا می خواند; شما هم اجابت می کنید در حالی که حمد او را می گوئید; می پندارید تنها مدت کوتاهی (در جهان برزخ) درنگ کرده اید».

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تفسیر:

رستاخیز قطعی است

در آیات گذشته، سخن از «توحید» و مبارزه با شرک بود، اما در آیات مورد بحث سخن از «معاد» که در همه جا مکمّل مسأله توحید است، به میان آمده، و همان گونه که سابقاً هم گفته ایم، اساسی ترین اعتقادات اسلامی را عقیده به مبدأ و معاد تشکیل می دهد، و اعتقاد به این دو اصل است که، انسان را از نظر عملی و اخلاقی تربیت می کند، از آلودگی و گناه بازمی دارد، به انجام وظیفه، دعوت می کند، و او را در مسیر تکامل به پیش می برد.

در این آیات، به سه سؤال و یا سه ایراد منکران معاد، پاسخ گفته شده است: نخست می گوید: «آنها گفتند: هنگامی که ما به استخوان هائی تبدیل شدیم و این استخوان ها نیز پوسیده و متفرق شد، آیا باز آفرینش جدیدی پیدا خواهیم کرد»؟! (وَ قالُوا أَ إِذا کُنّا عِظاماً وَ رُفاتاً أَ إِنّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقاً جَدِیداً).(۱)

آیا اصلاً این امکان دارد که: استخوان های پوسیده و متلاشی شده ـ که هر ذره ای از آن در کناری افتاده است ـ از نو جمع آوری شود، سپس لباس حیات بر آن بپوشانند؟

استخوان پوسیده متلاشی شده کجا؟ و انسان زنده، نیرومند و عاقل کجا؟

این تعبیر، مانند بسیاری از تعبیرات دیگر قرآن در زمینه معاد، نشان می دهد که: پیامبر(صلی الله علیه وآله) همواره در دعوت خود سخن از مسأله «معاد جسمانی» می گفت، که این جسم بعد از متلاشی شدن بازمی گردد، و گرنه، هر گاه سخن تنها از معاد روحانی بود، این گونه ایرادهای مخالفان به هیچ وجه معنی نداشت.

* * *

۱ ـ «رُفات» (بر وزن کرات)، به هر چیزی که کهنه، پوسیده و متلاشی شود می گویند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

قرآن، در پاسخ آنها می گوید: بگو استخوان پوسیده و خاک شده که سهل است «شما سنگ و آهن هم که باشید، باز خدا قادر است لباس حیات در تنتان بپوشاند» (قُلْ كُونُوا حِجارَةً أَوْ حَدِيداً).

* * *

«حتی اگر مخلوقی از سنگ و آهن سخت تر و از حیات و از زندگی دورتر، و از این جهت در نظر شما بسیار بزرگ باشد، باز خداوند می تواند جامه حیات در تن آن کند» (أَوْ خَلْقاً مِمّا يَكْبُرُ فِي صُدُورِكُمْ).

روشن است استخوان ها بعد از پوسیدن، تبدیل به خاک می شوند، و خاک همیشه آثاری از حیات دارد، گیاهان از خاک می رویند، موجودات زنده در خاک پرورش می یابند، و اصل وجود آدمی نیز، از خاک است، کوتاه سخن این که: خاک دروازه حیات و زندگی است.

ولی، سنگ و آهن یا موجوداتی از اینها سخت تر، فاصله شان با حیات و زندگی بسیار بیشتر است، هرگز، گیاهی از دل سنگ و آهن برنمی خیزد، اما قرآن می گوید، در پیشگاه قدرت خدا، اینها اهمیت ندارد، هر چه باشید و هر چه شوید باز امکان بازگشتتان به حیات و زندگی، محفوظ است.

سنگ ها می پوسند، تبدیل به خاک می شوند، و جوانه های حیات از دل خاک برمی خیزد.

آهن ها نیز می پوسند، متلاشی می شوند و با موجودات دیگر این کره خاکی، ترکیب می یابند و مبدأ حیات و زندگی می شوند.

هر موجودی را که در این زمین تصوّر کنیم، از فلزات، شبه فلزات و مواد آلی در ساختمان بدن انسان ها به کار رفته است، و این نشان می دهد: قابلیت تبدیل به موجود زنده در همه موجودات این عالم هست، هر چند بعضی در

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

یک مرحله نزدیک تر قرار دارند ـ همچون خاک ـ و پاره ای دورترند، همچون سنگ و آهن.

دومین ایراد آنها این بود که: می گفتند: بسیار خوب اگر بپذیریم که این استخوان های پوسیده و متلاشی شده، قابل بازگشت به حیات است، چه کسی قدرت انجام این کار را دارد؟; چرا که این تبدیل را یک امر بسیار پیچیده و مشکل، می دانستند «آنها می گویند: چه کسی ما را باز می گرداند»؟ (فَسَیَقُولُونَ مَنْ یُعِیدُنا).

پاسخ این سؤال، را قرآن چنین می گوید: «به آنها بگو همان کسی که شما را روز اول آفرید» (قُلِ الَّذِی فَطَرَکُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ).

اگر، در قابلیت «قابل» شک دارید، که شما در اول خاک بودید، چه مانعی دارد بار دیگر خاک شوید و به زندگی بازگردید؟

و اگر در فاعلیت «فاعل» شک دارید، همان خدائی که در آغاز شما را از خاک آفرید، می تواند بار دیگر این کار را تکرار کند که: حُکْمُ الأَمْثالِ فِیْما یَجُوزُ وَ فِیْما لایَجُوزُ واحِدٌ.

سرانجام به سومین ایراد آنها می پردازد، و می گوید: «آنها سر خود را از روی تعجب و انکار تکان می دهند و می گویند: چه زمانی این معاد واقع می شود»؟ (فَسَیُنْغِضُونَ إِلَیْکَ رُؤُسَهُمْ وَ یَقُولُونَ مَتی هُوَ).

«سَیُنْغِضُونِ» از ماده «إِنغاض» به معنی حرکت دادن سر به سوی طرف مقابل از روی تعجب است.

آنها در حقیقت با این ایراد خود، می خواستند: این مطلب را منعکس کنند که: به فرض این ماده خاکی قابل تبدیل به انسان باشد، و قدرت خدا را نیز قبول کنیم، اما این، یک وعده نسیه بیش نیست، و معلوم نیست در چه زمانی واقع

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

می شود؟ اگر در هزاران یا میلیون ها سال بعد باشد، چه تأثیری در زندگی امروز ما می کند، سخن از نقد بگو و نسیه را رها کن.

قرآن در پاسخشان می گوید: «به آنها بگو: شاید زمان آن نزدیک باشد» (قُلْ عَسی أَنْ یَکُونَ قَرِیباً).

و البته نزدیک است; چرا که مجموعه عمر این جهان هر چه باشد، در برابر زندگی بی پایان در سرای دیگر، لحظه زود گذری بیش نیست.

و از این گذشته، اگر قیامت در مقیاس های کوچک و محدود ما دور به نظر برسد، آستانه قیامت که مرگ است، به همه ما نزدیک است; چرا که مرگ قیامت صغری است، که (إِذا ماتَ الْإِنْسانُ قامَتْ قِیامَتُهُ).

درست است که مرگ، قیامت کبری نیست ولی یادآور آن است.

ضمناً، تعبیر به «عَسی» شاید، اشاره به این است که: هیچ کس تاریخ قیام قیامت را دقیقاً نمی داند، حتی شخص پیامبر(صلی الله علیه وآله) و این از علومی است که مخصوص ذات پروردگار است، و جز او کسی از آن آگاه نیست.

* * *

در آیه بعد، بی آن که تاریخ دقیقی از قیامت ذکر کند، بعضی از خصوصیات آن را چنین بیان می کند: «این بازگشت به حیات، روزی خواهد بود که: شما را از قبرهایتان فرا می خواند، و چه بخواهید؟ و چه نخواهید؟ دعوت او را اجابت می کنید، و حمد خداگویان به زندگی بازمی گردید» (یَوْمَ یَدْعُوکُمْ فَتَسْتَجِیبُونَ بِحَمْدِهِ).

و آن روز است که: فاصله مرگ و رستاخیز یعنی دوران برزخ را کوتاه خواهید شمرد، «و گمان می کنید: تنها مدت کمی در عالم برزخ درنگ کردید» (وَ تَظُنُّونَ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلاَّ قَلِیلاً).

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

آری، آن روز این احساس به انسان دست می دهد که: دوران برزخ ـ هر چند طولانی بوده ـ در برابر عمر بی نهایت در عالم بقاء، لحظات زودگذری بیش نیست.

بعضی از مفسران، این احتمال را نیز داده اند که: منظور، اشاره به توقف در دنیا است، یعنی آن روز است که: می دانید، زندگی دنیا چندان طولانی نبوده، ساعاتی بوده کوتاه و بسیار زودگذر.

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۵۳ وَ قُلْ لِعِبادِی یَقُولُوا الَّتِی هِیَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّیْطانَ یَنْزَغُ بَیْنَهُمْ إِنَّ الشَّیْطانَ کانَ لِلْإِنْسانِ عَدُوّاً مُبِیناً

۵۴ رَبُّکُمْ أَعْلَمُ بِکُمْ إِنْ یَشَأْ یَرْحَمْکُمْ أَوْ إِنْ یَشَأْ یُعَذِّبْکُمْ وَ ما أَرْسَلْناکَ عَلَیْهِمْ وَکِیلاً

۵۵ وَ رَبُّکَ أَعْلَمُ بِمَنْ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ لَقَدْ فَضَّلْنا بَعْضَ النَّبِیِّینَ عَلی بَعْضٍ وَ آتَیْنا داوُدَ زَبُوراً

۵۶ قُلِ ادْعُوا الَّذِینَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ فَلا یَمْلِکُونَ کَشْفَ الضُّرِّ عَنْکُمْ وَ لا تَحْوِیلاً

۵۷ أُولئِکَ الَّذِینَ یَدْعُونَ یَبْتَغُونَ إِلی رَبِّهِمُ الْوَسِیلَةَ أَیُّهُمْ أَقْرَبُ وَ یَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَ یَخافُونَ عَذابَهُ إِنَّ عَذابَ رَبِّکَ کانَ مَحْذُوراً

ترجمه:

۵۳ ـ به بندگانم بگو: «سخنی بگویند که بهترین باشد»! چرا که شیطان، میان آنها فتنه و فساد می کند; همیشه شیطان دشمن آشکاری برای انسان بوده است!

۵۴ ـ پروردگار شما، از (نیّات و اعمال) شما آگاه تر است; اگر بخواهد، شما را مشمول رحمت خود می سازد; و اگر بخواهد، مجازات می کند; و ما تو را به عنوان مأمور بر آنان نفرستاده ایم (که آنان را مجبور به ایمان کنی)»!

۵۵ ـ پروردگار تو، از حال همه کسانی که در آسمان ها و زمین هستند، آگاه تر است; و ما بعضی از پیامبران را بر بعضی دیگر برتری دادیم; و به داود، زبور بخشیدیم.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۵۶ ـ بگو: «کسانی را که غیر از خدا (معبود خود) می پندارید، بخوانید! آنها نه نمی توانند مشکلی را از شما بر طرف سازند، و نه تغییری در آن ایجاد کنند».
۵۷ ـ کسانی را که آنان می خوانند، خودشان وسیله ای (برای تقرّب) به پروردگارشان می جویند، وسیله ای هر چه نزدیک تر; و به رحمت او امیدوارند; و از عذاب او می ترسند; چرا که عذاب پروردگارت، همواره در خور پرهیز و وحشت است!

تفسیر:

برخورد منطقی با همه مخالفان

از آنجا که در آیات پیشین، سخن از مبدأ و معاد و دلائلی بر این دو مسأله مهم اعتقادی در میان بود، در آیات مورد بحث، روش گفتگو و استدلال با مخالفان ـ مخصوصاً مشرکان ـ را می آموزد; چرا که مکتب، هر قدر عالی باشد و منطق قوی و نیرومند، اگر با روش صحیح بحث و مجادله توأم نگردد، و به جای لطف و محبت، خشونت بر آن حاکم شود، بی اثر خواهد بود.
لذا در نخستین آیه، می گوید: «به بندگان من بگو، سخنی را بگویند، که: بهترین باشد» (وَ قُلْ لِعِبادِی یَقُولُوا الَّتِی هِیَ أَحْسَنُ).
بهترین از نظر محتوا، بهترین از نظر طرز بیان، و بهترین از جهت توأم بودن با فضائل اخلاقی و روش های انسانی .
«چرا که اگر قول احسن را ترک گویند، و به خشونت در کلام و مخاصمه و لجاج برخیزند، شیطان در میان آنها فساد و فتنه می کند» (إِنَّ الشَّیْطانَ یَنْزَغُ بَیْنَهُمْ).
و فراموش نکنید، شیطان در کمین نشسته و بی کار نیست «زیرا شیطان از آغاز، دشمن آشکاری برای انسان بوده است» (إِنَّ الشَّیْطانَ کانَ لِلاْ نْسانِ عَدُوّاً

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مُبیناً).

در این که: منظور از «عِباد» در این آیه کیانند؟ دو عقیده متفاوت در میان مفسران وجود دارد که: هر یک با قرائنی تأیید می شود:

۱ ـ منظور: بندگان مشرکند، گر چه آنها راه خطا را پیش گرفته اند، اما خداوند برای تحریک عواطف انسانی آنها، با تعبیر «عِبادِی» (بندگانم) از آنها یاد کرده، و آنان را دعوت می کند که: به سراغ «أحْسَن» یعنی کلمه توحید و نفی شرک، بروند و مراقب وسوسه های شیطان باشند.

و به این ترتیب، هدف از بیان این آیات، بعد از ذکر دلائل توحید و معاد، نفوذ در دل مشرکان است تا آنها که آمادگی دارند، بیدار شوند و به راه آیند.

آیات بعد، ـ چنان که خواهد آمد ـ نیز متناسب با این معنی است.

مکّی بودن این سوره، با توجه به این که: در آن زمان حکم جهاد نازل نشده بود، و تنها راه مبارزه، مبارزه منطقی بود نیز، این معنی را تأیید می کند.

۲ ـ اشاره به مؤمنان است، و روش بحث با دشمنان را به آنها می آموزد; چرا که گاهی مؤمنان تازه کار، طبق روشی که از پیش داشتند با هر کس که در عقیده با آنها مخالف بود، به خشونت می پرداختند، و آنها را صریحاً اهل جهنم و عذاب و شقی و گمراه، می خواندند، و خود را اهل نجات، و این سبب می شد: مخالفان، یک حالت منفی در برابر دعوت پیامبر(صلی الله علیه وآله) به خود بگیرند.

از این گذشته، تعبیرات توهین آمیز مخالفان، نسبت به پیامبر(صلی الله علیه وآله) که بعضی از آنها در آیات پیشین گذشت، مانند مسحور، مجنون، کاهن، شاعر، گاهی سبب می شد که مؤمنان عنان اختیار را از دست بدهند و به مقابله با آنها در یک مشاجره لفظی خشن برخیزند، و هر چه می خواهند بگویند.

«قرآن»، مؤمنان را از این کار باز می دارد و دعوت به نرمش و لطافت در بیان

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و انتخاب بهترین کلمات را می کند، تا از فساد شیطان بپرهیزند.

البته، کلمه «بَیْنَهُمْ» (در میان آنها) طبق این تفسیر، مفهومش این است که: شیطان، سعی می کند، میان مؤمنان و مخالفانشان فساد کند و یا سعی می کند در دل های مؤمنان به طرز مرموزی نفوذ کند، و آنها را به فساد و افساد دعوت نماید (زیرا «یَنْزَغُ» از ماده «نزغ» به معنی ورود در کاری به نیت افساد است).

ولی، با توجه به مجموع قرائن، تفسیر دوم با ظاهر آیه سازگارتر است چرا که در قرآن کلمه «عِبادِی» معمولاً برای مؤمنان ذکر می شود.

علاوه بر این، در شأن نزولی که بعضی از مفسران، نقل کرده اند، می خوانیم: مشرکان در «مکّه» یاران پیامبر(صلی الله علیه وآله) را آزار می کردند، هنگامی که آنها در فشار قرار می گرفتند، به پیامبر(صلی الله علیه وآله) اصرار می کردند که به ما اجازه جهاد بده (یا اجازه خشونت در سخن و مبارزه به مثل) پیامبر(صلی الله علیه وآله) می فرمود: هنوز چنین دستورهائی به من داده نشده است، در این هنگام آیات فوق نازل گشت (و به آنها دستور داد تنها به مبارزه منطقی ادامه دهند).(۱)

* * *

آیه بعد، اضافه می کند: «پروردگار شما از حال شما آگاه تر است، اگر بخواهد شما را مشمول رحمت خویش قرار می دهد، و اگر بخواهد مجازاتتان خواهد کرد» (رَبُّکُمْ أَعْلَمُ بِکُمْ إِنْ یَشَأْ یَرْحَمْکُمْ أَوْ إِنْ یَشَأْ یُعَذِّبْکُمْ).

در ارتباط با دو تفسیر آیه قبل، این آیه نیز تاب دو تفسیر دارد:

نخست این که: ای مشرکان و ای افراد بی ایمان، خدای شما هم رحمت واسعه دارد، و هم مجازات دردناک، و شما را شایسته هر یک ببیند، مشمول آن می سازد، چه بهتر که دست به دامن رحمت واسعه او بزنید و از عذابش بپرهیزید.

---

۱ ـ تفسیر «مجمع البیان» و تفسیر «قرطبی»، ذیل آیات مورد بحث.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اما طبق تفسیر دوم، مفهومش چنین است: گمان نکنید که شما مؤمنان، تنها اهل نجاتید و دیگران اهل دوزخند، خدا از اعمال شما و دل های شما آگاه تر است، اگر بخواهد به خاطر گناهانتان شما را مجازات می کند و اگر بخواهد مشمول رحمت می سازد، کمی به حال خود بیندیشید و درباره خود و دیگران عادلانه تر قضاوت کنید.

به هر حال، در پایان آیه، روی سخن را به پیامبر(صلی الله علیه وآله) کرده، و به عنوان دلداری و پیشگیری از ناراحتی فوق العاده پیامبر(صلی الله علیه وآله) از عدم ایمان مشرکان، می فرماید: «ما تو را وکیل بر آنها نساخته ایم که ملزم باشی حتماً آنها ایمان بیاورند» (وَ ما أَرْسَلْناکَ عَلَیْهِمْ وَکِیلاً).

وظیفه تو ابلاغ آشکار و دعوت مجدّانه به سوی حق است، اگر ایمان آوردند چه بهتر، و گرنه زیانی به تو نخواهد رسید، تو وظیفه خود را انجام داده ای!

گر چه، مخاطب در این جمله شخص پیامبر(صلی الله علیه وآله) است، ولی بعید نیست ـ مانند بسیاری دیگر از خطاب های قرآن ـ هدف همه مؤمنان باشند، در این صورت، قرینه دیگری خواهد بود بر تفسیر دوم; چرا که قرآن می گوید: وظیفه شما مسلمین دعوت به حق است، خواه ایمان بیاورند یا نه، بنابراین، جوش و خروش بی حدّ، که موجب توسل به خشونت در سخن، و هتاکی و توهین شود، دلیلی ندارد.

* * *

آیه بعد، سخن را از این فراتر برده می گوید: خدا تنها آگاه از حال شما نیست بلکه: «پروردگارت نسبت به حال همه کسانی که در آسمان ها و زمین هستند، از همه آگاه تر است» (وَ رَبُّکَ أَعْلَمُ بِمَنْ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ).

آنگاه اضافه می کند: «ما بعضی از پیامبران را بر بعض دیگری فضیلت بخشیدیم و به داود کتاب زبور دادیم» (وَ لَقَدْ فَضَّلْنا بَعْضَ النَّبِیِّینَ عَلی بَعْض

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

وَ آتَیْنا داوُدَ زَبُوراً).

این جمله، در حقیقت پاسخ به یکی از ایرادات مشرکان است، که: با تعبیر تحقیرآمیزی، می گفتند: آیا خداوند شخص دیگری را نداشت که محمّد یتیم را به نبوت انتخاب کرد؟

وانگهی چه شد که: او سرآمد همه پیامبران و خاتم آنها شد؟!

قرآن می گوید: این جای تعجب نیست، خداوند از ارزش انسانی هر کس آگاه است، و پیامبران خود را از میان همین توده مردم برگزیده، و بعضی را بر بعضی فضیلت و برتری داده، یکی را به عنوان «خلیل اللّهی» مفتخر ساخت، دیگری را «کلیم اللّه»، و سومی را «روح اللّه» قرار داد، و پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) را به عنوان «حبیب اللّه» برگزید و خلاصه، بعضی را بر بعضی فضیلت بخشید، طبق موازینی که خودش می داند و حکمتش اقتضاء می کند.

و اما این که: چرا از میان همه پیامبران، سخن از «داود» و «زبور» به میان آمده، ممکن است به خاطر جهات زیر باشد:

۱ ـ زبور داود، از میان کتب پیامبران، این ویژگی را دارد که: تمام آن مناجات، نیایش و اندرز است و با قول احسن و گفتار نیکو که، در آیات قبل به آن دستور داده شد از همه متناسب تر می باشد.

۲ ـ در زبور داود، خبر از حکومت صالحان و نیکان داده شده، هر چند ظاهراً مردمی تهی دست و فقیر و یتیم باشند.(۱)

---

۱ ـ در کتاب «مزامیر داود» (زبور) که امروز در دست ما است، در «مزمور» ۳۷ چنین می خوانیم: «...زیرا که شریران منقطع خواهند شد، اما متوکّلان به خداوند وارث زمین خواهند شد، هان! بعد از مدتی شریر نخواهد بود در مکانش تأمل خواهی کرد و نخواهد بود، اما حکیمان (صالحان) وارث زمین خواهند شد.

در همان «مزمور» در جملات ۲۲ و ۲۹ نیز تعبیراتی کاملاً شبیه همین تعبیر آمده است.

این همان چیزی است که در قرآن مجید در آیه ۱۰۵ سوره «انبیاء» می فرماید: «وَ لَقَدْ کَتَبْنا فِی الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّکْرِ أَنَّ الْأَرْضَ یَرِثُها عِبادِیَ الصّالِحُونَ».

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

و این با دعوت پیامبر(صلی الله علیه وآله) و مؤمنان راستین که غالباً در زمره تهی دستان بودند، کاملاً هماهنگ است، و پاسخی است به ایراد مشرکان.

۳ ـ با این که داود، دارای حکومت عظیم و کشور پهناوری بود، خداوند این را افتخار او قرار نمی دهد، بلکه کتاب «زبور» را افتخار او می شمرد، تا مشرکان بدانند عظمت یک انسان، به مال و ثروت، داشتن قدرت و حکومت ظاهری نیست و یتیم و بی مال بودن، دلیلی بر تحقیر نخواهد شد.

٤ ـ بعضی از یهود، می گفتند: بعد از موسی نزول کتاب دیگری ممکن نیست، قرآن به آنها پاسخ می گوید: ما به داود «زبور» دادیم، چرا شما از نزول قرآن تعجب می کنید؟ (البته کتاب داود کتاب احکام نبود بلکه کتاب اخلاق بود، ولی هر چه بود، بعد از «تورات» و از طرف خداوند نازل شده بود).

به هر حال، هیچ مانعی ندارد که تمام جهات چهارگانه فوق، دلیل بر انتخاب «داود» و «زبور» در این جمله از میان همه پیامبران و همه کتب آسمانی باشد.

* * *

در آیه بعد، باز سخن از مشرکان است و در تعقیب بحث های گذشته به پیامبر(صلی الله علیه وآله) می گوید: «به آنها بگو معبودهائی را که غیر خدا شایسته پرستش می پندارید بخوانید، آنها نه قدرت دارند مشکلات و گرفتاری ها را از شما بر طرف سازند و نه دگرگونی در آن ایجاد کنند» (قُلِ ادْعُوا الَّذِینَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ فَلا یَمْلِکُونَ کَشْفَ الضُّرِّ عَنْکُمْ وَ لا تَحْوِیلاً).

در حقیقت، این آیه همانند بسیاری دیگر از آیات قرآن، منطق و عقیده مشرکان را از این راه ابطال می کند که، پرستش و عبادت آلهه، یا به خاطر جلب منفعت است، یا دفع زیان، در حالی که اینها قدرتی از خود ندارند که، مشکلی را بر طرف سازند، و نه حتی مشکلی را جابه جا کنند، یعنی از درجه شدیدتر لااقل

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

به درجه خفیف تر، تنزل دهند که معلوم شود، آنها از خود قدرتی دارند.

بنابراین، ذکر جمله «وَ لا تَحْوِیلاً» بعد از «فَلا یَمْلِکُونَ کَشْفَ الضُّرِّ»، اشاره به این است که: آنها نه توانائی بر تأثیر کامل در بر طرف ساختن مشکلات دارند، و نه تأثیر ناقص در دگرگونی آنها.

«زَعَمْتُمْ» از ماده «زعم»، معمولاً به پندار نادرست گفته می شود، لذا از «ابن عباس» نقل شده: هر جا کلمه «زعم» در قرآن به کار رفته، به معنی دروغ و کذب (و عقیده بی اساس) است.

«راغب» در کتاب «مفردات» می گوید: الزَّعْمُ حِکایةُ قَوْل یَکُونُ مَظِنَّةً لِلْکِذْبِ...: «زعم به معنی نقل سخن (یا عقیده) ای است که احتمال دروغ در آن می رود، لذا در تمام مواردی که در قرآن به کار رفته در مورد مذمت و نکوهش است».

کلمه «کَشْفَ» در اصل، به معنی کنار زدن پرده یا لباس و مانند آن از روی چیزی است، و اگر این تعبیر، (کشف ضرّ) در مورد بر طرف ساختن غم و اندوه و بیماری و ناراحتی نیز اطلاق می شود، به خاطر آن است که گوئی غم و اندوه و بیماری همچون پرده ای بر چهره جان و تن انسان می افتند، چهره حقیقی را که سلامت و آسایش و آرامش است، می پوشاند، به همین جهت، بر طرف ساختن این اندوه و ناراحتی به عنوان «کشف ضرّ» تلقی می شود.

توجه به این نکته نیز لازم است که: تعبیر به «الَّذِیْنَ» در این آیه، بیانگر آن است که منظور، همه معبودهای غیر اللّه نیست، بلکه، معبودهائی همچون فرشتگان و حضرت «مسیح»(علیه السلام) و مانند آنها است (زیرا «الَّذِیْنَ» معمولاً در جمع عاقل استعمال می شود).

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

آیه بعد، در حقیقت دلیلی است برای آنچه در آیه قبل، گفته شد، این آیه می گوید: می دانید چرا آنها قادر نیستند مشکلی را از دوش شما، بدون اذن پروردگار بردارند، برای این که: خودشان برای حل مشکلات به در خانه خدا می روند، خودشان سعی دارند به ذات پاک او تقرب جویند، و هر چه می خواهند از او بخواهند: «آنها کسانی هستند که خدا را می خوانند و برای تقرّب به او به اطاعتش متوسّل می شوند» (أُولئِکَ الَّذِینَ یَدْعُونَ یَبْتَغُونَ إِلی رَبِّهِمُ الْوَسِیلَةَ).

«و نزدیک ترین وسیله را می طلبند» (أَیُّهُمْ أَقْرَبُ).

«و به رحمت او امیدوارند» (وَ یَرْجُونَ رَحْمَتَهُ).

«و از عذاب او می ترسند» (وَ یَخافُونَ عَذابَهُ).

«چرا که عذاب پروردگارت چنان شدید است که همه از آن پرهیز و وحشت دارند» (إِنَّ عَذابَ رَبِّکَ کانَ مَحْذُوراً).

در تفسیر جمله «أَیُّهُمْ أَقْرَبُ» مفسران بزرگ اسلام، تفسیرهای گوناگونی دارند:

جمعی می گویند: این جمله، اشاره به آن است که: هر یک از این اولیاء پروردگار، از فرشتگان و پیامبرانی که معبود واقع شده اند، هر کدام به خدا نزدیک ترند به درگاه او بیشتر می روند.

بنابراین، آنها از خود چیزی ندارند هر چه دارند از خدا است و هر چه مقامشان بالا رود طاعت و بندگیشان فزون تر می شود.(۱)

بعضی دیگر معتقدند: مفهوم جمله چنین است: آنها می کوشند که هر یک در تقرب پروردگار بر دیگری سبقت جویند، گوئی در مسیر اطاعت پروردگار، و

---

۱ ـ مطابق این تفسیر، «أَیُّهُم» بدل از ضمیر «یَبْتَغُونَ» می باشد، یا مبتدا برای محذوفی است، و در تقدیر چنین بوده: «أَیُّهُمْ أَقْرَبُ هُوَ أَکْثَرُ دُعاءً وَ ابْتِغاءً لِلْوَسِیْلَةِ».

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

قرب به ذات پاک او در یک مسابقه معنوی شرکت جسته اند، که هر یک می کوشد در این میدان، بر دیگری تقدم یابد، آیا کسانی که چنین هستند می توانند معبود، واقع شوند و استقلال داشته باشند؟.(۱)

اما این تفسیر، که آنها به هر وسیله ای که نزدیک تر است به خدا تقرّب می جویند احتمال بسیار بعیدی است; زیرا ضمیر «هُمْ» در «أَیُّهُم» که معمولاً برای جمع مذکر است، با این معنی سازگار نیست، بلکه باید «أَیُّها» باشد.(۲)

* * *

«وسیله» چیست؟

این کلمه، در دو مورد از قرآن مجید به کار رفته، یکی در اینجا و دیگری در آیه ۳۵ سوره «مائده» و همان گونه که در ذیل آیه ۳۵ سوره «مائده» گفته ایم: «وسیله» به معنی «تقرّب جستن» و یا چیزی است که باعث تقرب می شود (و یا نتیجه ای که از تقرب حاصل می گردد).

و به این ترتیب، «وسیله» مفهوم بسیار وسیعی دارد که هر کار نیک و شایسته ای را شامل می شود، و هر صفت برجسته، در مفهوم آن درج است; چرا که همه اینها موجب قرب پروردگار است.

در جمله های بسیار پر مغزی، که از علی(علیه السلام) در خطبه ۱۱۰ «نهج البلاغه» نقل شده، می خوانیم: «بهترین وسیله ای که بندگان با آن به درگاه خدا تقرب می جویند، ایمان به خدا، برپا داشتن نماز، اداء زکات، روزه ماه رمضان، حج و عمره، صله رحم، انفاق و بخشش در راه خدا در نهان و آشکار، و تمام اعمال نیکی است که انسان را از سقوط و پستی نجات می دهد».(۳)

---

۱ ـ در این صورت، «أَیُّهُم» از نظر ترکیب نحوی، فقط می تواند بدل از ضمیر «یَبْتَغُون» بوده باشد.

۲ ـ گذشته از این «أَیُّهُمْ أَقْرَبُ» به صورت مبتدا و خبر است در حالی که طبق این معنی باید به صورت مفعولی یا بدل از مفعول به کار رود.

۳ ـ تلخیص از خطبه ۱۱۰ «نهج البلاغه».

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

همچنین شفاعت پیامبران و بندگان صالح خدا و مقربان درگاه او ـ که طبق صریح آیات قرآن در پیشگاه او پذیرفته می شود ـ نیز یکی از وسائل تقرب به او است.

اشتباه نشود، منظور از توسل به مقربان درگاه پروردگار این نیست که: انسان چیزی را از پیامبر یا امام، مستقلاً تقاضا کند و یا حلّ مشکلی را از او بخواهد، بلکه، هدف آن است که: خود را در خط آنان قرار دهد و هماهنگ با برنامه های آنها شود و خدا را به مقام آنان بخواند، تا خدا اجازه شفاعت در مورد آنان بدهد.(۱)

* * *

۱ ـ برای توضیح بیشتر به جلد چهارم تفسیر «نمونه»، صفحه ۳۶۳ به بعد مراجعه شود.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

٥٨ وَ إِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلاّ نَحْنُ مُهْلِكُوها قَبْلَ يَوْمِ الْقِيامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوها عَذاباً شَدِيداً كانَ ذلِكَ فِي الْكِتابِ مَسْطُوراً

٥٩ وَ ما مَنَعَنا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآياتِ إِلاّ أَنْ كَذَّبَ بِهَا الْأَوَّلُونَ وَ آتَيْنا ثَمُودَ النّاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا بِها وَ ما نُرْسِلُ بِالْآياتِ إِلاّ تَخْوِيفاً

٦٠ وَ إِذْ قُلْنا لَكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحاطَ بِالنّاسِ وَ ما جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْناكَ إِلاّ فِتْنَةً لِلنّاسِ وَ الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَ نُخَوِّفُهُمْ فَما يَزِيدُهُمْ إِلاّ طُغْياناً كَبِيراً

ترجمه:

٥٨ ـ هیچ شهر و آبادی نیست مگر این که آن را پیش از روز قیامت هلاک می کنیم; یا (اگر گناهکارند،) به عذاب شدیدی گرفتارشان خواهیم ساخت; این در کتاب الهی =]لوح محفوظ[ثبت است.

٥٩ ـ هیچ چیز مانع ما نبود که این معجزات را بفرستیم جز این که پیشینیان (که همین درخواست ها را داشتند)، آن را تکذیب کردند; ما به (قوم) ثمود، ناقه دادیم; (معجزه ای) که روشنگر بود; اما بر آن ستم کردند (و ناقه را کشتند). ما معجزات را فقط برای بیم دادن (و اتمام حجّت) می فرستیم.

٦٠ ـ (به یاد آور) زمانی را که به تو گفتیم: «پروردگارت احاطه کامل به مردم دارد; (و از وضعشان کاملاً آگاه است.) و ما آن رؤیائی را که به تو نشان دادیم، فقط برای آزمایش مردم بود; همچنین درخت نفرین شده را که در قرآن ذکر کرده ایم. و ما آنها را بیم داده (و انذار) می کنیم; اما جز طغیان عظیم، چیزی بر آنها نمی افزاید»!

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تفسیر:

تسلیم بهانه جویان نشو!

به دنبال بحث هائی که با مشرکان در زمینه توحید و معاد در آیات گذشته خواندیم، نخستین آیه مورد بحث آنها را با گفتار بیدار کننده ای اندرز می دهد و پایان و فناء این دنیا را در مقابل دیدگان عقلشان مجسم می سازد، تا بدانند این سرا، سرای فانی است، و سرای بقا جای دیگر است و خود را برای مقابله با نتائج اعمالشان آماده سازند می گوید:

«هیچ آبادی در روی زمین نیست مگر این که ما آن را قبل از روز قیامت هلاک می کنیم، یا به عذاب شدیدی گرفتار می سازیم» (وَ إِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلاَّ نَحْنُ مُهْلِكُوها قَبْلَ يَوْمِ الْقِيامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوها عَذاباً شَدِيداً).

بدکاران ستمگر و طاغیان گردنکش را به وسیله عذاب نابود می کنیم و دیگران را با مرگ طبیعی و یا حوادث معمولی.

بالاخره این جهان، پایان می گیرد و همه راه فنا را می پیمایند «و این یک اصل مسلّم و قطعی است که در کتاب الهی ثبت است» (كانَ ذلِكَ فِي الْكِتابِ مَسْطُوراً).

این کتاب، همان «لوح محفوظ»، همان علم بی پایان پروردگار، و همان مجموعه قوانین تخلف ناپذیر خداوند در جهان هستی است.

با توجه به این اصل قطعی و غیر قابل تغییر، مشرکان گمراه و ستمگران آلوده، باید از هم اکنون حساب کار خویش را برسند که اگر تا پایان این جهان هم زنده بمانند، باز عاقبتش فنا و سپس بازگشت به حساب و جزا است.

* * *

در اینجا این ایراد برای مشرکان باقی می ماند که: خوب ما بحثی نداریم،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ایمان بیاوریم، اما به این شرط که: پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) هر معجزه ای را که ما پیشنهاد می کنیم انجام دهد، و در واقع به بهانه جوئی های ما تن در دهد.

قرآن در پاسخ آنها می گوید: «هیچ چیز مانع ما نبود که این گونه معجزات را بفرستیم جز این که: پیشینیان آن را تکذیب کردند» (وَ ما مَنَعَنا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآیاتِ إِلاّ أَنْ کَذَّبَ بِهَا الْأَوَّلُونَ).

یعنی: معجزاتی که دلیل صدق پیامبر است، به قدر کافی فرستاده شده، و اما معجزات اقتراحی و پیشنهادی شما، چیزی نیست که با آن موافقت شود، چرا که پس از مشاهده، باز ایمان نخواهید آورد، اگر بپرسند به چه دلیل؟ در پاسخ گفته می شود: به دلیل این که: امت های گذشته که آنها هم شرائطی کاملاً مشابه شما داشتند نیز، چنین پیشنهادهای بهانه جویانه ای را کردند، بعدا هم ایمان نیاوردند.

قرآن پس از آن روی یک نمونه روشن از این مسأله انگشت گذارده می گوید: «ما به قوم ثمود ناقه دادیم که روشنگر بود» (وَ آتَیْنا ثَمُودَ النّاقَةَ مُبْصِرَةً).

همان شتری که به فرمان خدا از کوه سر برآورد; چرا که تقاضای چنین معجزه ای را کرده بودند، معجزه ای روشن و روشنگر!

«ولی با این حال، آنها ایمان نیاوردند و به آن ناقه ستم کردند و آن را به قتل رساندند» (فَظَلَمُوا بِها).

اصولاً، برنامه ما این نیست که هر کسی معجزه ای پیشنهاد کند، پیامبر تسلیم او گردد «ما آیات و معجزات را جز برای تخویف مردم و اتمام حجت نمی فرستیم» (وَ ما نُرْسِلُ بِالْآیاتِ إِلاّ تَخْوِیفاً).

پیامبران ما افراد خارق العاده گر نیستند که بنشینند و هر کسی پیشنهادی کند، آن را انجام دهند، وظیفه آنها ابلاغ دعوت الهی، تعلیم و تربیت و بر پا نمودن

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

حکومت عدل و داد است، منتها باید برای اثبات رابطه خود با خدا به اندازه کافی معجزه ارائه دهند، همین و بس.

* * *

سپس، پیامبرش را در برابر سرسختی و لجاجت دشمنان دلداری داده می گوید: اگر آنها در مقابل سخنانت این چنین لجاجت به خرج می دهند و ایمان نمی آورند مطلب تازه ای نیست، «به خاطر بیاور هنگامی را که ما به تو گفتیم پروردگارت از وضع مردم به خوبی آگاه است و احاطه علمی به آنها دارد» (وَ إِذْ قُلْنا لَکَ إِنَّ رَبَّکَ أَحاطَ بِالنّاسِ).

همیشه، در برابر دعوت پیامبران، گروهی پاکدل ایمان آورده اند، و گروهی متعصب و لجوج به بهانه جوئی، کارشکنی و دشمنی برخاسته اند، در گذشته چنین بوده، امروز نیز چنین است.

آنگاه اضافه می کند: «ما رویائی را که به تو نشان دادیم تنها به عنوان آزمایش مردم بود» (وَ ما جَعَلْنَا الرُّؤْیَا الَّتِی أَرَیْناکَ إِلاّ فِتْنَةً لِلنّاسِ).

«همچنین شجره ملعونه را که در قرآن به آن اشاره کرده ایم، آن نیز آزمایشی برای مردم است» (وَ الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِی الْقُرْآنِ).

در مورد تفسیر این «رؤیا» و همچنین «شجره ملعونه» در نکات بحث خواهیم کرد.

در پایان می افزاید: «ما این کوردلان لجوج را از راه های مختلف تخویف می کنیم ولی برنامه های سازنده چیزی جز طغیان و سرکشی بر آنها نمی افزاید» (وَ نُخَوِّفُهُمْ فَما یَزِیدُهُمْ إِلاّ طُغْیاناً کَبِیراً).

چرا که اگر دل و جان آدمی آماده پذیرش حق نباشد، نه تنها سخن حق در آن اثر نمی گذارد، بلکه، غالباً نتیجه معکوس می دهد و به خاطر سرسختی و

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مقاومت منفی بر گمراهی و لجاجتشان می افزاید (دقت کنید).

* * *

نکته ها:

۱ ـ رؤیای پیامبر(صلی الله علیه وآله) و شجره ملعونه

در تفسیر این «رؤیا» میان مفسران گفتگو بسیار است:

الف: جمعی از مفسران گفته اند: «رؤیا» در اینجا به معنی خواب نیست، بلکه مشاهده واقعی با چشم است و آن را اشاره به داستان «معراج» که در آغاز همین سوره آمده، دانسته اند.

قرآن طبق این تفسیر، می گوید: ماجرای معراج آزمایشی برای مردم از این جهت بود که صبحگاهان که پیامبر داستان معراج را بیان کرد، سر و صدا پیرامون آن برخاست، دشمنان آن را به باد مسخره گرفتند، افراد ضعیف الایمان با شک و تردید به آن نگریستند، و مؤمنان راستین آن را به طور کامل پذیرفتند، چرا که در برابر قدرت خدا همه این مسائل، سهل است.

تنها ایراد مهمی که به این تفسیر متوجه می شود این است که: رؤیا معمولاً به معنی خواب است نه مشاهده در بیداری.

ب: از «ابن عباس» نقل شده: «رؤیا» اشاره به خوابی است که پیامبر(صلی الله علیه وآله) در سال «حدیبیه» (سال ششم هجرت) در «مدینه» دید و به مردم بشارت داد: شما در آینده نزدیکی بر قریش پیروز خواهید شد و در نهایت آرامش وارد مسجد الحرام می شوید، ولی می دانیم این خواب در آن سال تحقق نیافت، بلکه دو سال بعد یعنی در سال «فتح مکّه» صورت پذیرفت، همین مقدار تأخیر، سبب شد که مؤمنان در بوته آزمایش قرار گیرند، آنها که ایمان ضعیفی داشتند گرفتار شک و شبهه شدند، در حالی که پیامبر(صلی الله علیه وآله) صریحاً به آنها می گفت:

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

من به شما نگفتم امسال، به «مکّه» می روید گفتم: در آینده نزدیک چنین خواهد شد (و چنین هم شد).

ایرادی که به این تفسیر متوجه می شود آن است که: سوره «بنی اسرائیل» از سوره های مکّی است و ماجرای «حدیبیه»، در سال ششم هجرت واقع شده است!

ج: جمعی از مفسران شیعه و اهل تسنن نقل کرده اند: این خواب اشاره به جریان معروفی است و آن این که: پیامبر(صلی الله علیه وآله) در خواب دید میمون هائی از منبر او بالا می روند و پائین می آیند، و بسیار از این مسأله غمگین شد، آن چنان که بعد از آن کمتر می خندید (این میمون ها را به «بنی امیه» تفسیر کرده اند که یکی بعد از دیگری بر جای پیامبر(صلی الله علیه وآله) نشستند، در حالی که از یکدیگر تقلید می کردند، افرادی فاقد شخصیت بودند و حکومت اسلامی و خلافت رسول اللّه را به فساد کشیدند).

این روایت را «فخر رازی» در تفسیر «کبیر»، و «قرطبی» مفسر معروف اهل تسنن در تفسیر «الجامع»، و «طبرسی» در «مجمع البیان» و جمعی دیگر نقل کرده اند.

مرحوم «فیض کاشانی» در تفسیر «صافی» می گوید: این روایت از روایات معروف در میان عامه و خاصه است.

البته این سه تفسیر منافاتی با هم ندارند، ممکن است هر سه در معنی آیه جمع باشد، ولی همان گونه که گفتیم، تفسیر دوم با مکّی بودن سوره سازگار نیست.

* * *

اما شجره ملعونه، در این مورد نیز با تفسیرهای متعددی روبرو می شویم:

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

الف ـ منظور، «شجره زقوم» است و آن درختی است که طبق آیه ٦٤ سوره «صافات» در بن جهنم می روید، و ثمره ای ناگوار و رنج آور دارد: (إِنَّها شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِی أَصْلِ الْجَحِیمِ) این شجره طبق آیات ٤٦ تا ٤٧ سوره «دخان» خوراک گناهکاران است، نه همچون طعام های این دنیا، بلکه همچون فلز گداخته در دل می جوشد، که تفسیر آن به طور کامل به خواست خدا در ذیل آیات سوره «دخان» خواهد آمد.

بدون شک شجره زقوم، هیچ شباهتی با درختان این دنیا ندارد، و به همین دلیل، از لابلای آتش می روید، بدیهی است ما تنها از این گونه مسائل که مربوط به جهان دیگر است، شبحی را درک می کنیم.

ولی مشرکان قریش، این تعبیر قرآن را به خاطر جهل و نادانی به باد مسخره می گرفتند، «ابو جهل» می گفت: محمّد(صلی الله علیه وآله) شما را به آتشی تهدید می کند که سنگ ها را می سوزاند، سپس چنین می پندارد که در دوزخ، درخت می روید!

و نیز از «ابو جهل» نقل شده که: به عنوان سخریه، خرما و کره، حاضر می کرد و می خورد و به یاران خود می گفت: از این بخورید که «زقوم» همین است!(١)

روی همین جهت، قرآن در آیات مورد بحث، «شجره ملعونه» را وسیله ای برای آزمایش مردم معرفی می کند; چرا که مشرکان لجوج آن را به سخریه می گیرند و مؤمنین راستین در برابر آن تسلیم اند.

ممکن است سؤال شود: این شجره در قرآن به عنوان «شجره ملعونه» نیامده است؟

در پاسخ می گوئیم: ممکن است منظور لعنِ خورندگان آن باشد، به علاوه

---

١ ـ «روح المعانی»، ذیل آیه مورد بحث.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

لعن چیزی جز بُعد و دوری از رحمت خدا نیست، و بدیهی است چنین درختی، از رحمت پروردگار بسیار دور است.

ب ـ منظور قوم سرکش یهود هستند، آنها همانند درختی هستند با شاخ و برگ فراوان اما مطرود درگاه پروردگار.

ج ـ در بسیاری از تفسیرهای شیعه و اهل تسنن، نقل شده که «شجره ملعونه»، «بنی امیه» هستند.

«فخر رازی» در تفسیر خود روایتی در این زمینه از «ابن عباس» مفسّر معروف اسلامی نقل می کند.

این تفسیر متناسب روایتی است که در بالا در رابطه با رؤیای پیامبر(صلی الله علیه وآله)آوردیم، و نیز متناسب با حدیثی است که از «عایشه» نقل شده که رو به «مروان» کرد و گفت: لَعَنَ اللّهُ أباکَ وَ أنْتَ فِی صُلْبِهِ فَأنْتَ بَعْض مَنْ لَعَنَهُ اللّهُ: «خدا پدر تو را لعنت کرد، در حالی که تو در صلب او بودی، بنابراین تو بخشی از کسی هستی که خدایش لعن کرده است»!(۱)

باز در اینجا این سؤال پیش می آید که: در کجای قرآن، شجره خبیثه بنی امیه، مورد لعن واقع شده است؟

در پاسخ می گوئیم: در سوره «ابراهیم» آیه ۲۶ آنجا که سخن از «شجره خبیثه» به میان آمده، با توجه به مفهوم وسیعی که شجره خبیثه دارد، و با توجه به روایاتی که در تفسیر آن وارد شده، و شجره خبیثه را به «بنی امیه» تفسیر نموده، و نیز با توجه به این که: «خبیثه» از نظر معنی با «ملعونه»، متلازم است می توان گفت، که در قرآن ذکر شده است.(۲)

---

۱ ـ تفسیر «قرطبی»، جلد ششم، صفحه ۳۹۰۲ و تفسیر «فخر رازی»، جلد ۲۰، صفحه ۲۳۷.

۲ ـ تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۲، صفحه ۵۳۸.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

قابل توجه این که: بسیاری از این تفسیرها، و یا همه آنها، منافاتی با هم ندارند، و ممکن است «شجره ملعونه» در قرآن، اشاره به هر گروه منافق، خبیث و مطرود درگاه خدا، مخصوصاً گروه هائی همانند «بنی امیه» و یهودیان سنگدل و لجوج و همه کسانی که در خط آنها گام برمی دارند، باشد، و شجره زقوم در قیامت تجسمی از وجود این شجرات خبیثه در جهان دیگر است، و همه این شجرات خبیثه مایه آزمایش و امتحان مؤمنان راستین در این جهان هستند.

یهودیانی که امروز بر مراکز حساس اسلامی غاصبانه مسلط شده اند، و هر ساعت در گوشه ای از جهان آتشی برمی افروزند، و آن همه جنایت و بیدادگری دارند.

همچنین منافقانی که با آنها معاملات سیاسی و غیر سیاسی کرده و می کنند، و همه سلطه گرانی که خط «بنی امیه» را در برابر اسلام در کل کشورهای اسلامی تعقیب می نمایند، و نیکان را از صحنه اجتماع کنار می زنند، فرومایگان را بر گرده مردم مسلط می کنند، دوستان حق و مجاهدان راستین را شهید و بازماندگان دوران جاهلیت را بر سر کار می گمارند، همه اینها شاخ و برگ شجره خبیثه معلونه هستند و آزمایشی برای مردم!.

* * *

۲ ـ بهانه های منکران اعجاز

می دانیم: بعضی از غافلان عصر ما این نغمه را ساز کرده اند که: پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) اصلاً معجزه ای (جز قرآن) نداشته است، آنها برای گفتار خود به هر بهانه ای توسل می جویند، از جمله آیه فوق (وَ ما مَنَعَنا أَنْ نُرْسِلَ بِالْ یاتِ...) را دلیل بر این گرفته اند که: پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) بر خلاف پیامبران پیشین، اقدام به معجزه نکرد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ولی تعجب در این است که اینها آغاز آیه را چسبیده اند و پایان آن را رها کرده اند، ذیل همین آیه می گوید: وَ ما نُرْسِلُ بِالْآیاتِ إِلاّ تَخْوِیفاً: «ما آیات را تنها به خاطر تخویف منکران می فرستیم».

این تعبیر، نشان می دهد: معجزات بر دو گونه است:

دسته اول معجزاتی است که برای اثبات صدق دعوت پیامبر، تشویق ایمان آورندگان و تخویف منکران ضرورت دارد.

بخش دوم، معجزاتی است که جنبه اقتراحی یعنی «پیشنهاد بهانه جویانه» دارد، و در تاریخ پیامبران، نمونه های متعددی از آن را می بینیم که در برابر منکران انجام گردید، ولی آنها هرگز ایمان نیاوردند، و به همین دلیل به مجازاتهای الهی گرفتار شدند (;چرا که اگر معجزات پیشنهادی انجام شود، و با این حال، ایمان نیاورند، استحقاق مجازات سریع را خواهند یافت).

بنابراین، آنچه را قرآن در آیه فوق در مورد پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) نفی می کند تنها بخش دوم از معجزات است، نه بخش اول که وجود آن از دعوی نبوّت تفکیک ناپذیر است.

درست است که: قرآن به تنهائی یک معجزه روشن جاویدان است و هر گاه جز آن، معجزه ای دیگر برای پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) نبود، ما می توانستیم به صدق دعوت او پی بریم، ولی، یک معجزه روحانی و معنوی است و برای آنها که اهل فکر و اندیشه اند بهترین گواه است.

اما نمی توان انکار کرد که ضمیمه کردن این معجزه، با معجزات محسوس مادّی برای افراد عادی و توده مردم، نهایت اهمیت را داشته است، به خصوص این که: قرآن مرتباً از این گونه معجزات در مورد سایر پیامبران خبر می دهد، و این سبب می شود که: مردم در خواست چنان معجزاتی را از پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله)

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بکنند، و بگویند: تو چگونه ادعا می کنی که برترین و آخرین پیامبران الهی هستی و نمی توانی کوچکترین معجزات آنها را انجام دهی؟.

مسلّماً در برابر این سؤال، پاسخ قانع کننده ای جز این وجود نداشت که پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) نمونه ای از معجزات پیامبران سلف را ارائه دهد.

تواریخ متواتر اسلامی نیز می گوید: پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) چنین معجزاتی را ارائه داده است.

در آیات متعددی از قرآن، به نمونه هائی از این معجزات، مانند پیشگوئی های مختلف، نسبت به حوادث آینده، و یا کمک فرشتگان به ارتش اسلام، برای براندازی دشمنان، و خارق عادات دیگری که مخصوصاً در جنگ های اسلامی به وقوع پیوست برخورد می کنیم.

* * *

۳ ـ انکار گذشتگان چه ارتباطی به آیندگان دارد؟!

گاهی این سؤال پیش می آید که: قرآن در آیات فوق، می گوید: چون گذشتگان، معجزاتی را پیشنهاد کردند و پس از انجام آنها باز به تکذیب و انکار برخاستند، این امر سبب شد که ما به پیشنهادهای شما در این زمینه ترتیب اثر ندهیم.

آیا تکذیب پیشینیان، سبب محرومیت نسل های بعد می شود؟

پاسخ این سؤال با توجه به آنچه در بالا گفتیم، روشن است; زیرا این یک تعبیر رائج است که (مثلاً) می گوئیم: ما نمی توانیم تسلیم بهانه جوئی های تو شویم، اگر طرف مقابل بپرسد چرا؟ می گوئیم: این کار سابقه زیاد دارد که دیگران چنین پیشنهادهائی کردند اما بعداً تسلیم حق نشدند، شرائط و وضع شما نیز همانند آنهاست.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

از این گذشته، شما روش آنها را تأیید می کنید و با آن موافقت دارید، و عملاً هم ثابت کرده اید که: در صدد تحقیق و جستجوی حق نیستید، بلکه هدفتان بهانه جوئی و به دنبال آن، لجاجت، سرسختی و انکار همه چیز است، بنابراین، انجام پیشنهادهای شما بی معنی خواهد بود.

و لذا همین که: پیامبر(صلی الله علیه وآله) به آنها خبر داد، دوزخیان از درختی به نام زقّوم که در اعماق جهنم می روید و دارای اوصافی چنین و چنان است، تغذیه می کنند، فوراً ـ همان طور که قبلاً گفتیم ـ به سخریه و استهزاء برخاستند.

گاهی می گفتند: زقوم چیزی جز خرما و کره نیست! و بیائید این غذای چرب و شیرین را به یاد زقوم بخوریم!

و زمانی می گفتند: دوزخی که آتشش از دل سنگ بیرون می آید، چگونه درخت در آن می روید، در حالی که روشن بود این درخت همانند درخت های این جهان نیست.

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

٦١ وَ إِذْ قُلْنا لِلْمَلائِكَةِ اسْجُدُوا لِ دَمَ فَسَجَدُوا إِلاَّ إِبْلِيسَ قالَ أَ أَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِيناً

٦٢ قالَ أَ رَأَيْتَكَ هذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ لَئِنْ أَخَّرْتَنِ إِلى يَوْمِ الْقِيامَةِ لاَحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ إِلاَّ قَلِيلاً

٦٣ قالَ اذْهَبْ فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزاؤُكُمْ جَزاءً مَوْفُوراً

٦٤ وَ اسْتَفْزِزْ مَنِ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَ أَجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَ رَجِلِكَ وَ شارِكْهُمْ فِي الْأَمْوالِ وَ الْأَوْلادِ وَ عِدْهُمْ وَ ما يَعِدُهُمُ الشَّيْطانُ إِلاَّ غُرُوراً

٦٥ إِنَّ عِبادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطانٌ وَ كَفى بِرَبِّكَ وَكِيلاً

ترجمه:

٦١ ـ (به یاد آورید،) زمانی را که به فرشتگان گفتیم: «برای آدم سجده کنید»! آنها همگی سجده کردند، جز ابلیس که گفت: «آیا برای کسی سجده کنم که او را از خاک آفریده ای»؟!

٦٢ ـ (سپس) گفت: «به من بگو، این کسی را که بر من برتری داده ای (به چه دلیل بوده است؟) اگر مرا تا روز قیامت زنده بگذاری، همه فرزندانش را، جز عده کمی، گمراه و ریشه کن خواهم ساخت»!

٦٣ ـ فرمود: «برو! هر کس از آنان از تو تبعیت کند، جهنم کیفر شماست، کیفری است فراوان!

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

٦٤ ـ هر کدام از آنها را می توانی با صدایت تحریک کن! و لشکر سواره و پیاده ات را بر آنها گسیل دار! و در ثروت و فرزندانشان شرکت جوی! و آنها را با وعده ها سرگرم کن! ـ ولی شیطان، جز فریب و دروغ، وعده ای به آنها نمی دهد ـ

٦٥ ـ (بدان) تو هرگز سلطه ای بر بندگان من، نخواهی یافت (و آنها به دام تو گرفتار نمی شوند)! همین قدر کافی است که پروردگارت حافظ آنها باشد».

تفسیر:

دام های ابلیس

این آیات، به مسأله سرپیچی «ابلیس» از فرمان خدا به سجده برای آدم و سرنوشت شوم او به دنبال این ماجرا، اشاره می کند.

مطرح کردن این ماجرا به دنبال بحث های گذشته پیرامون مشرکان لجوج، در واقع اشاره به این است که: نمونه کامل استکبار، کفر و عصیان، شیطان بود، ببینید سرنوشتش به کجا رسید، شما پیروان او نیز همان سرنوشت را خواهید داشت.

به علاوه اگر این کوردلان این همه در مسیر مخالف حق، پافشاری می کنند جای تعجب نیست; چرا که شیطان طبق این آیات، از چندین طریق به اغوا و گمراهی آنها برخاسته، و در واقع گفتار او که می گفت: «من اکثر فرزندان آدم را جز مخلصان و مؤمنان راستین منحرف خواهم ساخت» به تحقق پیوسته است.

نخست می گوید: «به یاد آور هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید و همگی جز ابلیس سجده کردند» (وَ إِذْ قُلْنا لِلْمَلائِکَةِ اسْجُدُوا لاِ دَمَ فَسَجَدُوا إِلاّ إِبْلِیسَ).

همان گونه که در گذشته نیز، ذیل آیات مربوط به آفرینش آدم گفته ایم: این سجده یک نوع خضوع و تواضع به خاطر عظمت خلقت آدم و امتیاز او بر سایر

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

موجودات، و یا سجده ای به عنوان پرستش در برابر خداوند به خاطر آفرینش چنین مخلوق شگرفی بود.

و نیز گفتیم: گر چه «ابلیس» در اینجا به عنوان استثناء از فرشتگان آمده، اما او به شهادت قرآن، هرگز جزء فرشتگان نبوده، بلکه، بر اثر بندگی خدا در صف آنها قرار داشت او از جنّ بود و خلقت مادّی داشت.

به هر حال، ابلیس که باد کبر و غرور در سر داشت و خودخواهی و خودبینی بر عقل و هوشش پرده افکنده بود، به گمان این که: خاک و گل، که منبع همه برکات و سرچشمه حیات است کم اهمیت تر از آتش است به عنوان اعتراض به پیشگاه خدا «چنین گفت: آیا من برای موجودی سجده کنم که او را از گل آفریده ای» (قالَ أَ أَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِيناً).

* * *

ولی هنگامی که دید، بر اثر این استکبار و سرکشی در برابر فرمان خدا از درگاه مقدسش برای همیشه طرد شد:

«عرض کرد: هر گاه به من تا روز قیامت مهلت دهی، این موجودی را که بر من مقدم و گرامی داشتی، تمام فرزندانش را گمراه خواهم ساخت و آنها را از بیخ و بن بر می کنم، و به گمراهی می کشانم، به جز عده کمی»! (قالَ أَ رَأَيْتَكَ هذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ لَئِنْ أَخَّرْتَنِ إِلى يَوْمِ الْقِيامَةِ لَأَحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ إِلاَّ قَلِيلاً).(۱)

---

۱ ـ جمعی از مفسران گفته اند: «کاف» در جمله «أَ رَأَيْتَكَ» برای تأکید خطاب آمده و جمله «أَ رَأَيْتَكَ» به معنی «أخبرنی» است که جواب آن محذوف است، و در تقدیر چنین بوده است: «أَخْبِرْنِي عَنْ هذَا الَّذِي كَرَّمْتَهُ عَلَيَّ لِمَ كَرَّمْتَهُ عَلَيَّ وَ قَدْ خَلَقْتَنِي مِنْ نار».

ولی این احتمال نیز وجود دارد که: «أَ رَأَيْتَ» به همان معنی اصلیش باشد و جمله دارای محذوفی نباشد، و مجموعاً چنین معنی می دهد: آیا این موجودی را که بر من برتری داده ای ملاحظه کردی، اگر مرا زنده بگذاری خواهی دید که اکثر فرزندانش را گمراه می کنم (احتمال دوم در ترکیب و معنی آیه صحیح تر به نظر می رسد).

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

«أَحْتَنِكَنَّ» از ماده «احتناک» به معنی از «ریشه کندن» چیزی است، لذا، هنگامی که ملخ زراعت را به کلّی بخورد، عرب می گوید: «إِحْتَنَکَ الْجرادُ الزَّرْعَ».

بنابراین گفتار مزبور، اشاره به این است که: من کل بنی آدم را جز عده کمی از جاده اطاعت تو برمی کنم.

این احتمال نیز وجود دارد که: «أَحْتَنِكَنَّ» از ماده «حَنَک» به معنی «زیر گلو» بوده باشد، هنگامی که طناب و افسار به گردن حیوان می افکنند عرب تعبیر به «حَنَّکَ الدّابَّه» می کند در واقع شیطان می خواهد بگوید: من به گردن همه آنها ریسمان وسوسه می افکنم و به جاده خطا می کشانم.

* * *

در این هنگام برای این که: میدان آزمایشی برای همگان تحقق یابد، و وسیله ای برای پرورش مؤمنان راستین فراهم شود ـ ; چرا که انسان همواره در کوره حوادث پخته می شود، و در برابر دشمن نیرومند، قوی و قهرمان می گردد ـ به شیطان امکان بقاء و فعالیت داده شده: «فرمود: برو، (و بدان) کسانی از آنها که از تو پیروی کنند جهنم کیفرشان خواهد بود، کیفری است کافی و وافر»! (قالَ اذْهَبْ فَمَنْ تَبِعَکَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزاؤُکُمْ جَزاءً مَوْفُوراً).

به این وسیله اعلام آزمایش کرد و سرانجام پیروزی و شکست در این آزمایش بزرگ الهی را بیان فرموده.

* * *

پس از آن طرق نفوذ شیطان و اسباب و وسائلی را که در وسوسه های خود به آن متوسل می شود به شکل جالب و گویائی چنین شرح می دهد:

«هر کدام از آنها را می توانی با صدای خودت تحریک و وسوسه کن» (وَ

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اسْتَفْزِزْ مَنِ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِکَ).
«و لشگر سواره و پیاده ات را به سوی آنها گسیل دار»! (وَ أَجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِکَ وَ رَجِلِکَ).
«و در اموال و فرزندان آنها شرکت جوی»! (وَ شارِکْهُمْ فِی الْأَمْوالِ وَ الاوْلادِ).
«و با وعده های دروغینت آنها را بفریب»! (وَعِدْهُمْ).
سپس، هشدار می دهد که: «شیطان جز فریب، نیرنگ و غرور، وعده ای نمی دهد» (وَ ما يَعِدُهُمُ الشَّيْطانُ إِلاَّ غُرُوراً).

* * *

ولی بدان که «سلطه ای بر بندگان من نخواهی داشت» (إِنَّ عِبادِی لَيْسَ لَکَ عَلَيْهِمْ سُلْطانٌ).
«همین قدر کافی است که پروردگارت ولیّ و حافظ این بندگان است» (وَ کَفی بِرَبِّکَ وَکِيلاً).

* * *

نکته ها:

۱ ـ معنی چند لغت

«اسْتَفْزِزْ» از ماده «استفزاز» به معنی تحریک و برانگیختن است، تحریکی سریع و ساده، ولی، در اصل، به معنی قطع و بریدن چیزی است، لذا هر گاه پارچه یا لباسی پاره شود، عرب می گوید: «تفزز الثَّوْب».
استعمال این لغت در معنی تحریک و برانگیختن به خاطر بریدن کسی از حق و کشاندن او به سوی باطل است.
«أَجْلِب» از ماده «اجلاب» در اصل از «جلبه» به معنی فریاد شدید است، و

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

«اجلاب» به معنی راندن و حرکت دادن با نهیب و فریاد می باشد، و این که: در بعضی از روایات، از «جلب» نهی شده، یا به معنی آن است که مأمور جمع آوری زکات به هنگامی که برای گرفتن حق شرعی به چراگاه ها می آید. نباید فریاد بزند و چهارپایان را در چراگاهشان وحشت زده کند.

و یا اشاره به مسابقه اسب سواری است که هیچ یک از شرکت کنندگان در مسابقه، نباید به مرکب دیگری فریاد زند تا خودش پیشروی کند.(۱)

«خَیْل» به دو معنی آمده است: به معنی «اسب ها» و به معنی «اسب سواران» اما در اینجا به معنی دوم است و اشاره به لشکر سواره می کند.

و «رَجِل» به عکس آن به معنی لشکر پیاده است، البته شیطان لشکر سواره و پیاده ای به آن معنی که در ارتش است ندارد، ولی، می دانیم دستیاران فراوانی از جنس خود و از جنس آدمیان دارد که برای اغوای مردم به او کمک می دهند، بعضی سریع تر و نیرومندتر همچون لشکر سواره اند، و بعضی آرام تر و ضعیف تر همچون لشکر پیاده!

* * *

۲ ـ وسائل متنوع وسوسه گری شیطان

گر چه در آیات فوق، مخاطب شیطان است و خداوند به عنوان یک فرمان تهدیدآمیز به او می گوید: هر چه از دستت ساخته است بکن، و با وسائل گوناگون به اغوای بنی آدم برخیز، ولی، در واقع هشداری است به همه انسان ها که طرق نفوذ شیطان را دریابند و از تنوع وسائل وسوسه های او آگاه شوند.

جالب این که: قرآن، در آیه فوق به چهار بخش مهم و اصولی از این وسائل، اشاره کرده و به انسان ها می گوید: از چهار طرف مراقب خویش باشند:

---

۱ ـ به «مفردات راغب» و «مجمع البیان» رجوع شود.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

الف: برنامه های تبلیغاتی

جمله «وَ اسْتَفْزِزْ مَنِ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِکَ» که بعضی از مفسران آن را تنها به معنی نغمه های هوس انگیز موسیقی و خوانندگی تفسیر کرده اند، معنی وسیعی دارد که: هر گونه تبلیغات گمراه کننده را که در آن از وسائل صوتی و سمعی استفاده می شود، شامل می گردد.

به این ترتیب، نخستین برنامه شیطان، استفاده از این وسائل است.

این مسأله، مخصوصاً در دنیای امروز، که دنیای فرستنده های رادیوئی و دنیای تبلیغات گسترده سمعی و بصری است، از هر زمانی روشن تر و آشکارتر است; چرا که شیاطین و احزاب آنها در شرق و غرب جهان، بر این وسیله مؤثر تکیه دارند، و بخش عظیمی از سرمایه های خود را در این راه مصرف می کنند، تا بندگان خدا را استعمار کنند و از راه حق که راه آزادی، استقلال، ایمان و تقوا است منحرف سازند، و به صورت بردگانی بی اراده و ناتوان درآورند.

ب: استفاده از نیروی نظامی

این منحصر به عصر و زمان ما نیست که شیاطین برای یافتن منطقه های نفوذ، به قدرت نظامی متوسّل می شوند، همیشه بازوی نظامی یکی از بازوهای مهم و خطرناک همه جبّاران و ستمگران جهان بوده است.

آنها ناگهان در یک لحظه به نیروهای مسلح خود فریاد می زنند و به مناطقی که ممکن است با مقاومت سرسختانه، آزادی و استقلال خویش را بازیابند، گسیل می دارند، و حتی در عصر خود می بینیم برنامه گسیل سریع که درست همان مفهوم «اجلاب» را دارد تنظیم کرده اند.

به این ترتیب که پاره ای از قدرت های جهانخوار غرب نیروی ویژه ای، آماده ساخته اند که بتوانند آن را در کوتاه ترین مدت در هر منطقه ای از جهان که

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

منافع نامشروع شیطانیشان به خطر بیفتد، اعزام کنند و هر جنبش حق طلبانه ای را در نطفه خفه نمایند.

و قبل از وصول این لشکر سریع، زمینه را با جاسوسان ماهر خود که در واقع لشکر پیاده اند آماده می سازند.

غافل از این که: خداوند به بندگان راستینش در همین آیات، وعده داده است که: شیطان و لشکر او هرگز بر آنها سلطه نخواهند یافت!

ج: برنامه های اقتصادی و ظاهراً انسانی

یکی دیگر از وسائل مؤثر نفوذ شیطان از طریق شرکت در اموال و نفوس است، باز در اینجا می بینیم: بعضی از مفسران «شرکت در اموال» را منحصراً به معنی «ربا»، و شرکت در «اولاد» را فقط به معنی فرزندان نامشروع دانسته اند.(۱)

در حالی که این دو کلمه، معنی بسیار وسیع تری دارد که همه اموال حرام، فرزندان نامشروع و غیر آن را شامل می شود.

مثلاً در عصر و زمان خود می بینیم: شیاطین جهانخوار، مرتباً پیشنهاد سرمایه گذاری و تأسیس شرکت ها، ایجاد انواع کارخانه ها و مراکز تولیدی در کشورهای ضعیف می کنند، و زیر پوشش این شرکت ها انواع فعالیت های خطرناک و مضرّ را انجام می دهند، جاسوس های خود را به نام کارشناس فنی یا مشاور اقتصادی، مهندس و تکنیسین به این کشورها اعزام می دارند، و با لطائف الحیل آخرین رمق آنها را می مکند و از رشد، نمو و استقلال اقتصادی

---

۱ ـ روایات متعددی نیز در ذیل این آیات وارد شده که: شرکت شیطان را در فرزندان به عنوان فرزندان نامشروع، یا فرزندانی که از مال حرام نطفه آنها منعقد می شود و یا به هنگام انعقاد نطفه، پدر و مادر به یاد خدا نیستند، تفسیر کرده اند ولی، همان گونه که بارها گفته ایم: این گونه تفسیرها بیان قسمتی از مصداق های روشن است و دلیل بر انحصار نیست (به تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۱۸٤ مراجعه کنید).

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آنها جلوگیری می کنند.

و نیز از طریق تأسیس مدارس، دانشگاه ها، کتابخانه ها، بیمارستان ها، و جهانگردی در فرزندان آنها شرکت می جویند، جمعی از آنها را به سوی خود متمایل می سازند، حتی گاهی با کمک های سخاوتمندانه از طریق بورس تحصیلی که در اختیار جوانان می گذارند، آنها را به طور کامل به فرهنگ و برنامه خود جلب می کنند، و در افکار آنها شریک می شوند.

ایجاد مراکز فساد، تحت پوشش ساختن هتل های بین المللی، کلوپ های تفریحات سالم، سینماها، فیلم های گمراه کننده و مانند آن یکی از رایج ترین برنامه های مخرب این شیاطین است که نه تنها فحشاء را از این طریق ترویج می کنند و عامل فزونی فرزندان نامشروع می شوند، بلکه، نسلی منحرف، سست و بی اراده، بی خیال و هوس باز از این طریق پرورش می دهند، هر اندازه ما در برنامه های آنها باریک تر و دقیق تر شویم به عمق خطرات این وسوسه های شیطانی آشناتر خواهیم شد.

د: برنامه های مخرّب روانی

استفاده از وعده های مغرور کننده و انواع فریب ها و نیرنگ ها یکی دیگر از برنامه های شیطان ها است، آنها روانشناسان و روانکاوان ماهری را برای اغفال و فریب مردم ساده دل و حتی هوشیار تربیت کرده اند، گاهی، به نام این که: دروازه تمدن بزرگ در چند قدمی آنها است، و یا این که: در آینده نزدیکی در ردیف اولین کشورهای متمدن و پیشرو قرار خواهند گرفت، و یا این که: نسل آنها نسل نمونه و بی نظیری است که می تواند در پرتو برنامه های آنان، به اوج عظمت برسد و امثال این خیالات و پندارها، آنها را سرگرم می سازند که همه، در جمله «وَعِدْهُمْ» خلاصه می شود!

و گاهی به عکس، از طریق تحقیر، تضعیف روحیه و این که: آنها هرگز

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

توانائی مبارزه با قدرت های عظیم جهانی را ندارند و میان تمدنشان با تمدن کشورهای پیشرفته صدها سال فاصله است، آنان را از هر گونه تلاش و کوششی باز می دارند.

این قصه سر دراز دارد، و طرق نفوذ شیطان و لشکریان او یک راه و دو راه نیست، اینجا است که «عباد اللّه» و بندگان راستین خدا، با دلگرمی که از وعده قطعی او در این آیات به دست می آورند به جنگ با این شیاطین برمی خیزند و کمترین وحشتی به خود راه نمی دهند و می دانند سر و صدای شیاطین هر قدر زیاد باشد بی محتوا و تو خالی است، با قدرت ایمان و توکّل بر خدا بر همه آنها می توان پیروز شد و نقشه هاشان را نقش بر آب کرد، چنان که قرآن می گوید: وَ کَفی بِرَبِّکَ وَکِیلاً: «خداوند بهترین حافظ و نگاهبان و یار و یاور آنها است».(۱)

* * *

۱ ـ در زمینه این که: خدا چرا شیطان را آفرید در تفسیر سوره «بقره» آیه ۳۹ بحث کرده ایم. همچنین، در مورد وسوسه های شیطان در لباس های مختلف، و معنی شیطان در قرآن، در جلد ششم صفحه ۱۱۵ و جلد اول صفحه ۱۳۶ بحث شده است.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

٦٦ رَبُّكُمُ الَّذِی يُزْجِی لَكُمُ الْفُلْكَ فِی الْبَحْرِ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ كانَ بِكُمْ رَحِيماً

٦٧ وَ إِذا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِی الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلاَّ إِيّاهُ فَلَمّا نَجّاكُمْ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَ كانَ الْأِنْسانُ كَفُوراً

٦٨ أَ فَأَمِنْتُمْ أَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ جانِبَ الْبَرِّ أَوْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حاصِباً ثُمَّ لاتَجِدُوا لَكُمْ وَكِيلاً

٦٩ أَمْ أَمِنْتُمْ أَنْ يُعِيدَكُمْ فِيهِ تارَةً أُخْرى فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ قاصِفاً مِنَ الرِّيحِ فَيُغْرِقَكُمْ بِما كَفَرْتُمْ ثُمَّ لاتَجِدُوا لَكُمْ عَلَيْنا بِهِ تَبِيعاً

ترجمه:

٦٦ ـ پروردگارتان كسى است كه كشتى را در دريا براى شما به حركت در مى آورد، تا از نعمت او بهره مند شويد; او نسبت به شما مهربان است .

٦٧ ـ و هنگامى كه در دريا ناراحتى به شما برسد، جز او، تمام كسانى را كه مى خوانيد، از نظرتان گم مى شود; اما هنگامى كه شما را به خشكى نجات دهد، روى مى گردانيد; و انسان، بسيار ناسپاس است!

٦٨ ـ آيا از اين، ايمن هستيد كه در خشكى (با يک زلزله) شما را در زمين فرو ببرد، يا طوفانى از سنگريزه بر شما بفرستد (و مدفونتان كند)، سپس حافظ (و ياورى) براى خود نيابيد؟!

٦٩ ـ يا اين كه ايمن هستيد كه بار ديگر شما را به دريا بازگرداند، و تندباد كوبنده اى بر شما بفرستد، و شما را به خاطر كفرتان غرق كند، سپس دادخواه و خونخواهى در برابر ما پيدا نكنيد؟!

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تفسیر:

با این همه نعمت این همه کفران چرا؟!

این آیات، بحث هائی را که در زمینه توحید و مبارزه با شرک در گذشته داشتیم تعقیب می کند، و از دو راه مختلف (راه استدلال و برهان، و راه وجدان و درون) وارد بحث می شود.

نخست، به توحید استدلالی اشاره کرده، می گوید: «پروردگار شما کسی است که کشتی را در دریا به حرکت درمی آورد، حرکتی مداوم و مستمر»! (رَبُّکُمُ الَّذِی یُزْجِی لَکُمُ الْفُلْکَ فِی الْبَحْرِ).

بدیهی است، برای حرکت کشتی ها در دریا، نظاماتی دست به دست هم داده تا این امر فراهم گردد:

از یکسو، آب به صورت مرکبی راهوار آفریده شده، از سوی دیگر، وزن مخصوص بعضی از اشیاء سبک تر از آب است آن چنان که روی آب بماند، و یا اگر سنگین تر است آن را به شکلی می توان ساخت که عملاً وزن مخصوصی کمتر از آب پیدا کند، به طوری که طاقت تحمل بارهای سنگین و انسان های فراوانی داشته باشد.

از سوی سوم، نیروی محرکی لازم است، در زمان های گذشته بادهای منظمی بود که بر صفحه اقیانوس ها با نظم خاصی می‌وزید، و آشنائی به زمان، مسیر و سرعت این بادها به ناخدایان امکان می داد که از نیروی عظیم آن برای حرکت کشتی های بادبانی استفاده کنند.

ولی، امروز از نیروی بخار که برادر باد است برای حرکت کشتی های عظیم استفاده می شود.

از سوی چهارم، نیاز به وسیله راهیابی است که در گذشته خورشید و

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ستارگان آسمان بودند، و امروز قطب نماها و نقشه ها هستند.

اگر این چهار موضوع، دست به دست هم نمی دادند و برای حرکت منظم کشتی ها هم آهنگ نمی شدند، انسان از این وسیله بسیار مهم حمل و نقل و مرکب سواری راهوار محروم می ماند.

البته، می دانید کشتی ها همیشه بزرگترین وسیله نقلیه انسان ها بوده و هستند، هم اکنون کشتی های غول پیکری داریم که به اندازه یک شهر کوچک وسعت و سرنشین دارند.

آنگاه اضافه می کند: «هدف از این برنامه آن است که شما از فضل خدا بهره گیرید» (لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ).

برای مسافرت های خودتان، برای نقل و انتقال مال التجاره ها، و برای آنچه به دین و دنیای شما کمک می کند.

«چرا که خداوند نسبت به شما مهربان است» (إِنَّهُ كانَ بِكُمْ رَحِيماً).

* * *

از این توحید استدلالی، که گوشه کوچکی از نظام آفرینش را ـ که حاکی از مبدأ علم و قدرت و حکمت آفریدگار است ـ نشان می دهد، به استدلال فطری منتقل شده می گوید: فراموش نکنید: «هنگامی که ناراحتی ها در دریا به شما برسد، (و گرفتار طوفان و امواج کوبنده و وحشتناک شوید) تمام معبودهائی را که می خوانید جز خدا از نظر شما گم می شود» (وَ إِذا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلاَّ إِيّاهُ).

و باید گم شود; چرا که طوفان حوادث پرده های تقلید و تعصّب را ـ که بر فطرت آدمی افتاده ـ کنار می زند، و نور فطرت که نور توحید، خداپرستی و یگانه پرستی است جلوه گر می شود.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آری، در چنین لحظاتی همه معبودهای پنداری و خیالی که نیروی توهم انسان به آنها قدرت بخشیده بود، همچون برف در آفتاب تابستان آب می شوند و از ذهن، محو می گردند و تنها نور «اللّه» در آن می درخشد.

این، یک قانون عمومی است که، تقریباً همه کس آن را تجربه کرده است، که در گرفتاری ها هنگامی که کارد به استخوان می رسد، موقعی که اسباب ظاهری از کار می افتند، و کمک های مادّی ناتوان می گردند، انسان به یاد مبدء بزرگی از علم و قدرت می افتد، که قادر بر حل سخت ترین مشکلات است.

کار نداریم که نام این مبدأ را چه بگذارند، همین قدر می دانیم روزنه امیدی به قلب گشوده می شود، و نور لطیف و نیرومندی در دل می پاشد، این یکی از نزدیک ترین راه ها به سوی خدا است، راهی از درون جان و سویدای قلب.(١)

پس از آن، می افزاید: اما شما فراموشکاران «هنگامی که دست قدرت الهی شما را به سوی خشکی نجات داد، به او پشت می کنید و رو می گردانید و اصولاً انسان کفران کننده است» (فَلَمّا نَجّاکُمْ إِلَی الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَ کانَ الأِنْسانُ کَفُوراً) .

بار دیگر پرده های غرور و غفلت، تقلید و تعصب، این نور الهی را می پوشاند و گرد و غبار عصیان و گناه و سرگرمی های زندگی مادّی، چهره تابناک آن را پنهان می سازد.

* * *

ولی آیا فکر می کنید: خداوند در خشکی و قلب صحرا نمی تواند شما را به مجازات های شدید مبتلا سازد؟: «آیا شما از این ایمن هستید که به فرمان او زمین بشکافد و شما را در کام خود فرو ببرد»؟ (أَ فَأَمِنْتُمْ أَنْ یَخْسِفَ بِکُمْ جانِبَ الْبَرِّ).

---

١ ـ شرح کامل توحید فطری را در کتاب «آفریدگار جهان» مطالعه فرمائید، در ذیل آیه ١٤ سوره «نحل» نیز به این مسأله اشاره کرده ایم.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و «آیا از این ایمن هستید که طوفانی از سنگ بر شما ببارد و شما را در زیر سنگ ها مدفون سازد (عذابی که به مراتب از غرق در دریاها سخت تر است) سپس حافظ و نگهبانی پیدا نکنید»؟! (أَوْ یُرْسِلَ عَلَیْکُمْ حاصِباً ثُمَّ لاتَجِدُوا لَکُمْ وَکِیلاً).

بیابانگردان که مخصوصاً با این مسأله آشنا بودند ـ که گاهی طوفان در دل بیابان ها می‌وزید و توده ای از شن و سنگریزه را با خود حمل می کرد و در نقطه دیگر فرود می آورد، و تلی عظیم تشکیل می داد، به گونه ای که گاهی قطار شتران در زیر آن دفن می شدند ـ اهمیت این تهدید را بیشتر درک می کردند.

* * *

سپس، اضافه می کند: ای فراموشکاران آیا گمان کردید، این آخرین بار بود که شما نیاز به سفر دریا پیدا کردید؟

«آیا از این ایمن هستید که بار دیگر بر اثر ضرورت ها و نیازها خداوند شما را به قلب دریا بفرستد، و در آنجا به تندبادهای کوبنده فرمان دهد که شما را به خاطر کفر و کفرانتان غرق کند و آنگاه حتی کسی که خون شما را مطالبه کند و بگوید چرا؟ وجود نداشته باشد»؟! (أَمْ أَمِنْتُمْ أَنْ یُعِیدَکُمْ فِیهِ تارَةً أُخْری فَیُرْسِلَ عَلَیْکُمْ قاصِفاً مِنَ الرِّیحِ فَیُغْرِقَکُمْ بِما کَفَرْتُمْ ثُمَّ لاتَجِدُوا لَکُمْ عَلَیْنا بِهِ تَبِیعاً).

* * *

نکته ها:

۱ ـ انسان های کم ظرفیت

این حالت، که به هنگام ظهور مشکلات، به یاد خدا بیفتند و در راحتی او را فراموش کنند، حالت بسیاری از مردم است، در این گونه افراد، طبیعت ثانوی، فراموشکاری و عدم توجه به واقعیات زندگی است.

بنابراین، توجه به خدا و واقعیات زندگی، یک حالت استثنائی برای آنها

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

محسوب می شود، که نیاز به عوامل فوق العاده دارد، مادام که آن حالت فوق العاده موجود است به یاد خدا هستند، اما به محض این که: بر طرف شد، به طبیعت انحرافی خود بازمی گردند، و خدا را به دست فراموشی می سپرند.

خلاصه، کمتر کسی را می توان پیدا کرد که: در مشکلات سخت و طاقت فرسا به پیشگاه با عظمت خدا سر فرود نیاورد، ولی می دانیم این بیداری و «توجه اضطراری»، بی ارزش است.

افراد با ایمان و مسلمانان راستین، آنها هستند که: در راحتی و بلا، در سلامت و بیماری، در فراوانی و قحطی، در زندان و بر تخت قدرت، و بالاخره، در همه حال، به یاد او می باشند.

و اصولاً ـ این تغییر حالات به هیچ وجه آنها را دگرگون نمی سازد.

روحشان به قدری بزرگ است که همه اینها را در خود هضم می کند، همچون علی(علیه السلام) که عبادت، زهد و رسیدگیش به دردمندان، بر تخت قدرت همان بود که در گوشه انزوا.

چنان که خودش در صفات پرهیزکاران می فرماید: نُزِّلَتْ أَنْفُسُهُمْ مِنْهُمْ فِی الْبَلاءِ کَالَّتِی نُزِّلَتْ فِی الرَّخاءِ: «حال آنها در بلا و راحتی یکسان است».(١)

کوتاه سخن این که: ایمان، توجه به خدا، توسل، عبادت، توبه و تسلیم در برابر پروردگار، همه در صورتی ارزش دارد که دائمی و پایدار باشد، اما ایمان موسمی، توبه موسمی و عبادت های موسمی که در شرائط اضطراری و یا آنجا که منافع انسان ایجاب کند، انجام می شود، بی فایده و یا بسیار کم ارزش است، و در آیات قرآن، از این گونه اشخاص کراراً نکوهش شده است.

* * *

١ ـ «نهج البلاغه»، خطبه ١٩٣.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲ ـ فرار از محدوده حکومت خدا ممکن نیست

بعضی مانند بت پرستان زمان جاهلیت، تنها هنگامی به «اللّه» روی می آورند که: مثلاً در وسط اقیانوس، یا در یک پرتگاه خطرناک، یا حالت بیماری شدید گرفتار شوند، در حالی که اگر درست بیندیشیم، انسان در همه حال، و در همه جا، شدیداً آسیب پذیر است، دریا و صحرا، سلامت و بیماری، پرتگاه و غیر آن، در واقع همه یکسان می باشند.

یک زلزله مختصر، خانه امن، امان و آرام ما را ممکن است به ویرانه ای وحشتناک تبدیل کند، یک لخته کوچک خون، می تواند شاهرگ بزرگ قلب یا مغز ما را ببندد، و با سکته قلبی و مغزی، مرگ در یک ثانیه فرا رسد.

با توجه به این امور، غفلت از خداوند و فراموشی ذات پاک او، چقدر جاهلانه است؟!

ممکن است، طرفداران فرضیه اتکای مذهب به ترس، همین موضوع را دستاویز قرار داده بگویند: ترس از عوامل مختلف طبیعی، انسان را به سوی خدا می راند، و چنین پنداری را در نظر او تقویت می کند.

ولی آیات قرآن به این گونه اوهام پاسخ داده است; زیرا هیچ گاه قرآن پایه خداشناسی را بر این مسأله قرار نداده، بلکه، اساس را مطالعه نظام آفرینش و پی بردن به ذات پاکش از طریق این مطالعه قرار داده است.

حتی در آیات فوق دیدیم که قبل از ذکر توحید فطری، به ایمان استدلالی می پردازد و در واقع این حوادث را یادآور خدا می شمرد ، نه موجب شناخت او که شناختش هم از طریق استدلال و هم از راه فطرت برای حق جویان آشکار است.

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

۳ ـ معنی چند لغت

«یُزْجِی» از ماده «ازجاء» به معنی حرکت دادن مداوم چیزی است.

«حاصِب» به معنی بادی است که سنگریزه ها را حرکت می دهد و پشت سر هم بر جائی می کوبد، و در اصل از «حصباء» به معنی سنگریزه گرفته شده است.

«قاصف» به معنی شکننده است و در اینجا اشاره به طوفان شدیدی است که همه چیز را در هم می شکند.

«تَبِیع» به معنی «تابع» و در اینجا اشاره به کسی است که به مطالبه خون و خون بها برمی خیزد و دنبال آن را می گیرد.

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۷۰ وَ لَقَدْ کَرَّمْنا بَنِی آدَمَ وَ حَمَلْناهُمْ فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْناهُمْ مِنَ الطَّیِّباتِ وَ فَضَّلْناهُمْ عَلی کَثِیرٍ مِمَّنْ خَلَقْنا تَفْضِیلاً

۷۱ یَوْمَ نَدْعُوا کُلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِمْ فَمَنْ أُوتِیَ کِتابَهُ بِیَمِینِهِ فَأُولئِکَ یَقْرَؤُنَ کِتابَهُمْ وَ لایُظْلَمُونَ فَتِیلاً

۷۲ وَ مَنْ کانَ فِی هذِهِ أَعْمی فَهُوَ فِی الْآخِرَةِ أَعْمی وَ أَضَلُّ سَبِیلاً

ترجمه:

۷۰ ـ ما آدمی زادگان را گرامی داشتیم; و آنها را در خشکی و دریا، (بر مرکب های راهوار) حمل کردیم; و از انواع روزی های پاکیزه به آنان روزی دادیم; و آنها را بر بسیاری از موجوداتی که خلق کرده ایم، برتری بخشیدیم.

۷۱ ـ (به یاد آورید) روزی را که هر گروهی را با پیشوایشان می خوانیم! کسانی که نامه عملشان به دست راستشان داده شود، آن را (با شادی و سرور) می خوانند; و به قدر رشته شکاف هسته خرمائی به آنان ستم نمی شود!

۷۲ ـ اما کسی که در این جهان (از دیدن چهره حق) نابینا بوده است، در آخرت نیز نابینا و گمراه تر است!

تفسیر:

انسان، گل سر سبد موجودات

از آنجا که یکی از طرق تربیت و هدایت، همان دادن شخصیت به افراد است، قرآن مجید به دنبال بحث هائی که درباره مشرکان و منحرفان در آیات

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

گذشته داشت، در اینجا، به بیان شخصیت والای نوع بشر، و مواهب الهی نسبت به او می پردازد، تا با توجه به این ارزش فوق العاده، به آسانی گوهر خود را نیالاید و خویش را به بهای ناچیزی نفروشد، می فرماید: «ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم» (وَ لَقَدْ کَرَّمْنا بَنِی آدَمَ).

آنگاه به سه قسمت از مواهب الهی، نسبت به انسان ها اشاره کرده می گوید: «ما آنها را با مرکب های مختلفی که در اختیارشان قرار داده ایم، در خشکی و دریا حمل کردیم» (وَ حَمَلْناهُمْ فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ).

دیگر این که: «آنها را از طیّبات روزی دادیم» (وَ رَزَقْناهُمْ مِنَ الطَّیِّباتِ).

با توجه به وسعت مفهوم کلمه «طیّب» که هر موجود پاکیزه ای را شامل می شود، گستردگی این نعمت بزرگ الهی آشکار می گردد.

سوم این که: «ما آنها را بر بسیاری از مخلوقات خود فضیلت و برتری دادیم» (وَ فَضَّلْناهُمْ عَلی کَثِیرٍ مِمَّنْ خَلَقْنا تَفْضِیلاً).

* * *

چند نکته:

۱ ـ مرکب، نخستین نعمت انسان

در آغاز، این نکته جلب توجه می کند که چرا خداوند از میان تمام مواهبی که به انسان بخشیده، نخست به مسأله حرکت او در خشکی و دریا اشاره می کند؟

این، ممکن است به آن جهت باشد که بهره گیری از طیبات و انواع روزی ها بدون حرکت امکان پذیر نیست، و حرکت انسان بر صفحه زمین نیاز به مرکب راهوار دارد، آری «حرکت» مقدمه هر گونه «برکت» است.

و یا به این جهت که: می خواهد سلطه او را بر کلّ پهنای زمین، اعم از دریا و صحرا مشخص کند; چرا که هر یک از انواع موجودات، بر قسمتی از محدوده زمین سلطه دارند، تنها انسان است که بر کلّ این کره خاکی حکومت می کند، بر

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دریا، صحرا، و فراز هوا.

* * *

۲ ـ گرامیداشت انسان از سوی خداوند

در این که: خداوند انسان را به چه چیز گرامی داشته؟ که در آیه فوق به طور سربسته می گوید: ما انسان را گرامی داشتیم! در میان مفسران گفتگو است:

بعضی، این اکرام را به خاطر اعطای قوّه عقل و نطق و استعدادهای مختلف و آزادی اراده می دانند.

بعضی، اندام موزون و قامت راست.

بعضی، موهبت انگشتان، که با آن می تواند کارهای بسیار ظریف و دقیق انجام دهد و همچنین قدرت بر نوشتن دارد.

بعضی، به این که: انسان ـ تقریباً ـ تنها موجودی است که: می تواند غذای خود را با دست بخورد.

بعضی، به خاطر سلطه او بر تمام موجودات روی زمین.

و بعضی، به خاطر شناخت خدا و قدرت بر اطاعت فرمان او می دانند.

ولی، روشن است: این مواهب در انسان جمع است، و هیچ گونه تضادّی با هم ندارند، بنابراین، گرامیداشت خدا نسبت به این مخلوق بزرگ، با همه این مواهب و غیر این مواهب است.

خلاصه این که: انسان امتیازات فراوانی بر مخلوقات دیگر دارد که هر یک از دیگری جالب تر و والاتر است.

و روح انسان، علاوه بر امتیازات جسمی، مجموعه ای است از استعدادهای عالی و توانائی بسیار، برای پیمودن مسیر تکامل به طور نامحدود.

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۳ ـ تفاوت «کَرَّمْنا» و «فَضَّلْنا»

در این که: میان این دو چه تفاوتی است؟ نظرات گوناگونی اظهار شده است.

بعضی، گفته اند: «کَرَّمْنا» اشاره به مواهبی است که خدا ذاتاً به انسان داده است، و «فَضَّلْنا» اشاره به فضائلی است که انسان به توفیق الهی، اکتساب می کند.

این احتمال نیز بسیار نزدیک به نظر می رسد که: جمله «کَرَّمْنا» به جنبه های مادّی اشاره می کند و «فَضَّلْنا» به مواهب معنوی; زیرا کلمه «فَضَّلْنا» غالباً در قرآن به همین معنی آمده است.

* * *

٤ ـ معنی «کثیر» در اینجا چیست؟

بعضی از مفسران آیه فوق را دلیل بر فضیلت فرشتگان بر کل بنی آدم دانسته اند، چرا که قرآن می گوید: ما انسان ها را بر بسیاری از مخلوقات خود برتری دادیم، و طبعاً گروهی در اینجا باقی می ماند که انسان، برتر از آنها نیست و این گروه جز فرشتگان نخواهند بود.

اما با توجه به آیات آفرینش آدم، و سجود و خضوع فرشتگان برای او و تعلیم علم اسماء به آنها از سوی آدم، تردیدی باقی نمی ماند که انسان از فرشته برتر است.

بنابراین، «کثیر» در اینجا به معنی «جمیع» خواهد بود و به گفته مفسر بزرگ «طبرسی» در «مجمع البیان»، در قرآن و مکالمات عرب، بسیار معمول است که این کلمه به معنی «جمیع» می آید.

مرحوم «طبرسی» می گوید: معنی جمله این است: إِنّا فَضَّلْناهُمْ عَلی مَنْ خَلَقْناهُمْ وَ هُمْ کَثِیْر: «ما انسان را بر سایر مخلوقات برتری بخشیدیم و سایر

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مخلوقات بسیارند».

قرآن، درباره شیاطین می گوید: «وَ أَكْثَرُهُمْ كاذِبُونَ»(۱) بدیهی است که شیاطین همه دروغگو هستند نه اکثر آنها.

به هر حال، اگر این معنی را خلاف ظاهر بدانیم آیات آفرینش انسان قرینه روشنی برای آن خواهد بود.

* * *

۵ ـ چرا انسان برترین مخلوق خدا است؟

پاسخ این سؤال چندان پیچیده نیست، زیرا می دانیم: تنها موجودی که از نیروهای مختلف، مادّی و معنوی، جسمانی و روحانی تشکیل شده، و در لابلای تضادّها می تواند پرورش پیدا کند، و استعداد تکامل و پیشروی نامحدود دارد، انسان است.

حدیث معروفی که از امیر مؤمنان علی(علیه السلام) نقل شده، نیز شاهد روشنی بر این مدعا است، می فرماید:

«خداوند خلق عالم را بر سه گونه آفرید: فرشتگان، حیوانات و انسان، فرشتگان عقل دارند بدون شهوت و غضب، حیوانات مجموعه ای از شهوت و غضبند و عقل ندارند، اما انسان مجموعه ای است از هر دو، تا کدامین غالب آید، اگر عقل او بر شهوتش غالب شود، از فرشتگان برتر است و اگر شهوتش بر عقلش چیره گردد، از حیوانات پست تر».(۲)

در اینجا یک سؤال باقی می ماند و آن این که: آیا همه انسان ها از فرشتگان برترند؟ در حالی که گروهی بی ایمان، شرور و ستمگر هستند که از پست ترین خلق خدا محسوب می شوند و به تعبیر دیگر، آیا بنی آدم در آیه مورد بحث همه انسان ها را شامل می شود یا تنها گروهی از آنها را.

پاسخ این سؤال، را در یک جمله می توان خلاصه کرد، و آن این که: آری

---

۱ ـ شعراء، آیه ۲۲۳.

۲ ـ «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۱۸۸.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

همه انسان ها برترند، اما بالقوّه و بالاستعداد، یعنی همگی این زمینه و شایستگی را دارند، حال، اگر از آن استفاده نکنند، و سقوط نمایند، مربوط به خودشان است.

گر چه برتری اساسی انسان، بر سایر موجودات روی جنبه های معنوی و انسانی او است، ولی، بی مناسبت نیست بدانیم به گفته دانشمندان، انسان حتی از نظر نیروهای جسمانی در بعضی از جهات، از سایر جانداران قوی تر و نیرومندتر است (هر چند از پاره ای جهات ضعیف تر به نظر می رسد).

نویسنده کتاب «انسان موجود ناشناخته» «الکسیس کارل» می گوید: «بدن انسان دارای استحکام و ظرافت فوق العاده ای می باشد و در مقابل هر نوع حادثه استقامت می‌ورزد، همچنین در مقابل بی غذائی، بی خوابی، خستگی، غصه افراطی، درد، بیماری، رنج، پرکاری و در مورد حفظ موازنه و تعادل حیرت انگیز بدن و روح خویش، تحمل عجیبی از خود نشان می دهد، حتی می توان گفت: انسان از تمام حیوانات پردوام تر و پرتلاش تر است، با این توانائی جسمی و فکری شگرفش، توانسته است، این همه امور، صنایع، و تمدن کنونی را به وجود آورد، و برتریش را بر همه جانداران به اثبات رساند».(١)

* * *

آیه بعد، به یکی دیگر از مواهب الهی نسبت به انسان، و سپس مسئولیت های سنگینی را که به موازات این مواهب متوجه او می شود، اشاره می کند:

در آغاز به «مسأله رهبری» و نقش آن، در سرنوشت انسان ها پرداخته، می گوید: «روز قیامت هر گروهی را با امام و رهبرشان می خوانیم» (یَوْمَ نَدْعُوا کُلَّ أُناس بِإِمامِهِمْ).

---

١ ـ «انسان موجود ناشناخته»، صفحات ٧٣ و ٧٤.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

یعنی آنها که رهبری پیامبران و جانشینان آنان را در هر عصر و زمان پذیرفتند، همراه پیشوایشان خواهند بود، و آنها که رهبری شیطان و ائمه ضلال و پیشوایان جبار و ستمگر را انتخاب کردند، همراه آنها خواهند بود.

خلاصه این که: پیوند «رهبری» و «پیروی» در این جهان، به طور کامل در آن جهان منعکس می شود، و بر اساس آن گروه هائی که اهل نجات و اهل عذابند، مشخص می گردند.

گر چه بعضی، از مفسران، خواسته اند «امام» را در اینجا منحصراً به معنی پیامبران، و بعضی به معنی کتاب های آسمانی، و بعضی به معنی علما و دانشمندان، تفسیر کنند.

ولی، روشن است که امام در اینجا معنی وسیعی دارد که هر پیشوائی را ـ اعم از پیامبران و ائمه هدی و دانشمندان و کتاب و سنت، و همچنین ائمه کفر و ضلال را ـ شامل می شود.

به این ترتیب، هر کس در آنجا در خط همان رهبری قرار خواهد گرفت، که در این جهان خط او را انتخاب کرده بود.

این تعبیر، در عین این که: یکی از اسباب تکامل انسان را بیان می کند، هشداری است به همه افراد بشر، که در انتخاب رهبر، فوق العاده دقیق و سخت گیر باشند، و زمام فکر و برنامه خود را به دست هر کس نسپرند.

سپس، می گوید: آنجا مردم دو گروه می شوند: «کسانی که نامه اعمالشان به دست راستشان داده می شود، آنها با سرفرازی، افتخار، خوشحالی و سرور نامه اعمالشان را می خوانند و کوچکترین ظلم و ستمی به آنها نمی شود» (فَمَنْ أُوتِیَ

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

كِتابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولئِكَ يَقْرَؤُنَ كِتابَهُمْ وَ لايُظْلَمُونَ فَتِيلاً).(١)

* * *

«اما کسانی که در این جهان، کوردل بودند، آنها در سرای آخرت نیز نابینا خواهند بود» (وَ مَنْ كانَ فِي هذِهِ أَعْمى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمى).

طبیعی است، «این کوردلان نابینا از همه گمراه ترند» (وَ أَضَلُّ سَبِيلاً).

نه در این دنیا راه هدایت را پیدا می کنند، و نه در آخرت راه بهشت و سعادت را; چرا که چشم خود را به روی همه واقعیات بستند و از دیدن چهره حق و آیات خداوند، آنچه مایه هدایت و عبرت است، و آن همه مواهبی که خدا به آنها بخشیده بود، خود را محروم ساختند، و از آنجا که سرای آخرت بازتاب و انعکاس عظیمی است از این جهان، چه جای تعجب، که این کوردلان به صورت نابینایان وارد عرصه محشر شوند؟!

* * *

نکته ها:

١ ـ نقش رهبری در زندگی انسان ها

قبول زندگی جمعی در حیات انسان ها نمی تواند از مسأله رهبری جدا باشد; چرا که برای مشخص کردن خط اصلی یک جمعیت، همیشه نیاز به رهبر و پیشوائی است.

اصولاً پیمودن راه تکامل بدون استفاده از وجود رهبر، ممکن نیست، و سرّ ارسال پیامبران و انتخاب اوصیا برای آنان، همین است.

در علم عقائد و کلام، نیز با استفاده از قاعده لطف و توجه به نقش رهبر در نظم جامعه و جلوگیری از انحرافات، بعثت انبیاء و لزوم وجود امام در هر

---

١ ـ «فَتِيل» به معنی رشته بسیار نازکی است که در شکاف هسته خرما، قرار دارد در مقابل «نقیر» که در پشت هسته خرما است و «قمطیر» به معنی پوسته نازکی است که هسته خرما را پوشانیده.

تمام این کلمات کنایه از شیء بسیار کوچک و حقیر است.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

زمان اثبات شده است.

اما به همان اندازه که یک رهبر الهی و عالم و صالح، راه وصول انسان را به هدف نهائی، آسان و سریع می کند، تن دادن به رهبری ائمه کفر و ضلال، او را به پرتگاه بدبختی و شقاوت می افکند.

در تفسیر این آیه، در منابع اسلامی، احادیث متعددی وارد شده که روشنگر مفهوم آیه و هدف از امامت است:

در حدیثی که شیعه و اهل تسنن از امام علی بن موسی الرضا(علیهما السلام) به سندهای صحیح نقل کرده اند، چنین می خوانیم: آن امام(علیه السلام) از پدرانش از پیامبر(صلی الله علیه وآله) در تفسیر این آیه نقل فرمود: یُدْعی کُلُّ اُناس بِإِمامِ زَمانِهِمْ وَ کِتابِ رَبِّهِمْ وَ سُنَّةِ نَبِیِّهِمْ: «در آن روز هر قومی همراه امام زمانشان، کتاب پروردگار و سنت پیامبرشان خوانده می شوند».(۱)

و نیز از امام صادق(علیه السلام) می خوانیم: أَلا تَحْمَدُونَ اللّهَ إِذا کانَ یَوْمَ الْقِیامَةِفَدَعا کُلَّ قَوْمٍ إِلَی مَنْ یَتَوَلَّوْنَهُ وَ دَعانا إِلی رَسُولِ اللّهِ وَ فَزَعْتُمْ إِلَیْنا فَإِلی أَیْنَ تَرَوْنَ یَذْهَبُ بِکُمْ إِلَی الْجَنَّةِ وَ رَبِّ الْکَعْبَةِ ـ قالَها ثَلاثاً ـ:

«آیا شما حمد و سپاس خدا را بجا نمی آورید؟ هنگامی که روز قیامت می شود، خداوند هر گروهی را با کسی که ولایت او را پذیرفته، می خواند، ما را همراه پیامبر(صلی الله علیه وآله) و شما را همراه ما، فکر می کنید در این حال شما را به کجا می برند، به خداوند کعبه سوگند! به سوی بهشت ـ سه بار امام این جمله را تکرار کرد ـ».(۲)

* * *

۲ ـ کرامت بنی آدم

«بنی آدم» معمولاً در قرآن، عنوانی است برای انسان ها توأم با مدح، ستایش و احترام، در حالی که «انسان» با صفاتی همانند «ظلوم»، «جهول»،

---

۱ ـ «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث.

۲ ـ «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

«هلوع» (کم ظرفیت)، «ضعیف»، طغیانگر، ناسپاس و مانند آن توصیف شده است.

و این نشان می دهد: «بنی آدم»، به انسان تربیت یافته اشاره می کند، و یا حداقل نظر به استعدادهای مثبت انسان دارد. (توجه به افتخارات آدم و فضیلت او بر فرشتگان که در کلمه بنی آدم نهفته شده نیز مؤید این معنا است).

در حالی که «انسان» به معنی مطلق و گاهی احیانا اشاره به جنبه های منفی او است. لذا در آیات مورد بحث ـ که سخن از کرامت و بزرگواری و فضیلت انسان است ـ تعبیر به «بنی آدم» شده.(۱)

* * *

۳ ـ نقش رهبری در اسلام

در حدیث معروفی که از امام باقر(علیه السلام) نقل شده، هنگامی که: سخن از ارکان اصلی اسلام به میان می آورد، «ولایت» (رهبری) را پنجمین و مهم ترین رکن معرفی می کند، در حالی که «نماز» که معرف پیوند خلق با خالق است و «روزه» که رمز مبارزه با شهوات است و «زکات» که پیوند خلق با خلق است و «حج» که جنبه های اجتماعی اسلام را بیان می کند، چهار رکن اصلی دیگر.

سپس امام(علیه السلام) اضافه می کند: «هیچ چیز به اندازه ولایت و رهبری اهمیت ندارد». (چرا که اجرای اصول دیگر در سایه آن خواهد بود).(۲)

و نیز به همین دلیل، در حدیث معروفی از پیامبر(صلی الله علیه وآله) نقل شده: مَنْ ماتَ بِغَیْرِ إِمام ماتَ مِیتَةً جاهِلِیَّةً: «کسی که بدون امام و رهبر از دنیا برود مرگ او

---

۱ ـ در مورد معنی «انسان» در قرآن کریم، در جلد ۸ تفسیر «نمونه» صفحه ۲۳۹ به بعد بحث مشروحی داشتیم.

۲ ـ قال الباقر(علیه السلام): «بُنِیَ الْاِسْلامُ عَلی خَمْس عَلی الصَّلاةِ وَ الزَّکاةِ وَ الصَّوْمِ وَ الْحَجِّ وَ الْوَلایَةِ وَ لَمْ یُنادَ بِشَیْء کَما نُودِیَ بِالْوَلایَةِ» (اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۸).

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مرگ جاهلیت است».(۱)

تاریخ نیز، بسیار به خاطر دارد که گاهی یک ملت در پرتو رهبری یک رهبر بزرگ و شایسته، در صف اول در جهان قرار گرفته، و گاه، همان ملت با همان نیروهای انسانی و منابع دیگر، به خاطر رهبری ضعیف و نالایق آن چنان سقوط کرده که شاید کسی باور نکند، این همان ملت پیشرو است.

مگر، عرب جاهلی نبود که در جهل، بدبختی، فساد، ذلت، نکبت، پراکندگی و انحطاط غوطهور بود؟ چرا که رهبر لایقی نداشت، ولی با ظهور رهبر الهی یعنی محمّد(صلی الله علیه وآله) چنان راه ترقی، تکامل و عظمت را با سرعت پیمود که دنیائی را در شگفتی فرو برد، آری، این است: نقش رهبر در آن زمان و این زمان و هر زمان.

البته، خداوند برای هر عصر و زمانی رهبری برای نجات و هدایت انسان ها قرار داد؟ چرا که حکمت او ایجاب می کند، فرمان سعادت بدون ضامن اجرا نباشد، اما مهم این است که: مردم رهبرشان را بشناسند، و در دام رهبران گمراه، فاسد و مفسد گرفتار نشوند که نجات از چنگالشان دشوار است.

اعتقاد شیعه به وجود یک امام معصوم، در هر عصر و زمان فلسفه اش همین است آن گونه که علی(علیه السلام) فرمود:

اللّهُمَّ بَلی لاتَخْلُو الاْ َرْضُ مِنْ قائِم لِلّهِ بِحُجَّةٍ إمّا ظاهِراً مَشْهُوراً وَ إمّا خائِفاً مَغْمُوراً لِئَلاّ تَبْطُلَ حُجَجُ اللّهِ وَ بَيِّناتُهُ:

«آری به خدا سوگند! صفحه روی زمین هرگز از رهبری که با حجت الهی قیام کند، خالی نشود، خواه ظاهر و آشکار باشد یا (بر اثر نداشتن پیروان کافی)

---

۱ ـ «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۱۹٤ و کتب بسیاری دیگر.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ترسان و پنهان، تا نشانه های الهی و دلائل فرمان او از میان نرود».(۱)

در زمینه معنی امامت و لزوم آن در جهان انسانیت، در جلد اول، ذیل آیه ۱۲٤ سوره «بقره» نیز بحث کرده ایم.

* * *

٤ ـ کوردلان!

قرآن تعبیر جالبی از مشرکان و بیدادگران در آیات فوق دارد، از آنها به عنوان «اعمی» توصیف می کند که اشاره به این حقیقت است: چهره حق همه جا آشکار است اگر چشم بینائی باشد.

چشمی که آیات خدا را در پهنای این جهان ببیند.

چشمی که درس های عبرت را در صفحات تاریخ، بخواند.

چشمی که سرنوشت جباران و ستمگران را مشاهده کند، خلاصه،

چشمی باز و حق نگر!

اما هنگامی که پرده های ضخیمی از جهل، غرور، تعصب، لجاجت و شهوت این چشم بینای دل آدمی را از کار انداخت، دیگر توان دید ندارد، و با این که: جمال حق حجاب و پرده ندارد، او از مشاهده آن ناتوان است.

در حدیثی از امام باقر(علیه السلام) در تفسیر آیه فوق می خوانیم: مَنْ لَمْ یَدُلَّهُ خَلقُ السَّمواتِ وَ الأَرْضِ، وَ اخْتِلافُ اللَّیْلِ وَ النَّهارِ، وَ دَوَرانُ الْفَلَکِ وَ الشَّمْسِ وَ الْقَمَرِ وَ الآیاتِ الْعَجِیْباتِ عَلی أَنَّ وَراءَ ذلِکَ أَمْرٌ أَعْظَمُ مِنْهُ، فَهُوَ فِی الآخِرَةِ أَعْمی وَ أَضَلُّ سَبِیْلاً:

«کسی که آفرینش آسمان ها و زمین، آمد و شد شب و روز، گردش ستارگان، خورشید و ماه و نشانه های شگفت انگیز او را از حقیقت بزرگتری که ورای آن نهفته است آگاه نسازد، در آخرت اعمی و گمراه تر است».(۲)

و نیز در روایات متعددی این آیه، به کسی تفسیر شده است که: استطاعت

---

۱ ـ «نهج البلاغه»، کلمات قصار، جمله ۱٤۷.

۲ ـ تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۱۹٦.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بر «حج» دارد ولی تا پایان عمر انجام نمی دهد.(۱)

بدون شک، این یکی از مصادیق این آیه است، نه تمام آن، و شاید ذکر این مصداق، به خاطر آن باشد که با شرکت در مراسم حج، و مشاهده آن کنگره عظیم اسلامی، اسرار عبادی و سیاسی که در آن نهفته است، چشم انسان بینا می شود و حقایق بسیاری به او می آموزد.

در بعضی دیگر از روایات، «بدترین نابینائی، نابینائی دل شمرده شده». (شَرُّ الْعَمی عَمَی الْقَلبِ).(۲)

به هر حال، همان گونه که بارها گفته ایم، عالم قیامت بازتابی از این عالم، و اعتقادات و اعمال ما در این جهان است، به همین دلیل، در آیات ۱۲٤ تا ۱۲٦ سوره «طه» می خوانیم: وَ مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِی فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ أَعْمى * قالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِی أَعْمى وَ قَدْ كُنْتُ بَصِيراً * قالَ كَذلِكَ أَتَتْكَ آياتُنا فَنَسِيتَها وَ كَذلِكَ الْيَوْمَ تُنْسى:

«کسی که از ذکر ما روی گردان شود، زندگی سخت و دردناکی خواهد داشت، روز قیامت نابینا محشور می شود، عرض می کند: پروردگارا چرا مرا اعمی محشور کردی، در حالی که قبلاً بینا بودم؟!

می فرماید: این گونه که آیات ما به سراغ تو آمد، و تو چشم از آن فرو بستی و به فراموشی سپردی، امروز هم به فراموشی سپرده خواهی شد»!

* * *

---

۱ و ۳ ـ تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحات ۱۹٦ و ۱۹۷.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۷۳ وَ إِنْ كادُوا لَيَفْتِنُونَکَ عَنِ الَّذِی أَوْحَيْنا إِلَيْکَ لِتَفْتَرِیَ عَلَيْنا غَيْرَهُ وَ إِذاً لاَتَّخَذُوکَ خَلِيلاً

۷٤ وَ لَوْ لا أَنْ ثَبَّتْناکَ لَقَدْ کِدْتَ تَرْکَنُ إِلَيْهِمْ شَيْئاً قَلِيلاً

۷۵ إِذاً لاَ َذَقْناکَ ضِعْفَ الْحَياةِ وَ ضِعْفَ الْمَماتِ ثُمَّ لاتَجِدُ لَکَ عَلَيْنا نَصِيراً

ترجمه:

۷۳ ـ نزدیک بود آنها تو را (با وسوسه های خود) از آنچه بر تو وحی کرده ایم بفریبند، تا غیر آن را به ما نسبت دهی; و در آن صورت، تو را به دوستی خود برمی گزیدند!

۷٤ ـ و اگر ما تو را ثابت قدم نمی ساختیم (مصون از انحراف نبودی)، نزدیک بود اندکی به آنان تمایل کنی.

۷۵ ـ اگر چنین می کردی، ما دو برابر مجازات (مشرکان) در زندگی دنیا، و دو برابر (مجازات آنها) را بعد از مرگ، به تو می چشانیدیم; سپس در برابر ما، یاوری برای خود نمی یافتی!

شأن نزول:

در مورد این آیات بحث انگیز، شأن نزول های مختلفی نقل کرده اند که:

بعضی از آنها با تاریخ نزول آنها به هیچ وجه سازگار نیست، ولی، از آنجا که این شأن نزول ها دستاویزی برای بعضی از منحرفان شده است، به ذکر همه آنها می پردازیم:

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» پنج قول در این زمینه نقل کرده است:

۱ ـ قریش به پیامبر(صلی الله علیه وآله) گفتند: ما به تو اجازه نمی دهیم، دست به «حجر الاسود» بگذاری تا لااقل با دیده احترام به خدایان ما بنگری.

پیامبر(صلی الله علیه وآله) در دل گفت: خدا که می داند من از این بت ها متنفرم، اما چه مانعی دارد نگاهی به سوی آنها بیفکنم، تا بگذارند «استلام حجر الاسود» کنم، آیات فوق نازل شد و پیامبر(صلی الله علیه وآله) را از این کار نهی کرد.

۲ ـ قریش پیشنهاد کرد: دست از ناسزاگوئی به خدایان ما و سبک شمردن عقل هایمان بردار، و این بردگان و افراد بی سر و پا را که بوی بد از آنها به مشام می رسد، از دور خود دور کن، تا در مجلس تو حضور یابیم و به سخنانت گوش فرا دهیم.

پیامبر(صلی الله علیه وآله) به امید این که: آنها مسلمان شوند، در فکر بود که خواسته آنان را (هر چند موقت) بپذیرد، آیات فوق نازل شد و پیامبر(صلی الله علیه وآله) را بر حذر داشت!

۳ ـ پیامبر(صلی الله علیه وآله) بت ها را از «مسجد الحرام» بیرون ریخت، قریش تقاضا کردند: اجازه دهد، بتی که بر کوه «مروه» نزدیک خانه خدا بود، به حال خود بماند، پیامبر(صلی الله علیه وآله) نخست به خاطر پیشبرد هدف های سیاسی تصمیم گرفت، به این پیشنهاد عمل کند ولی بعد از آن صرف نظر نمود، و دستور داد آن بت را نیز شکستند، در این هنگام آیات فوق نازل شد.

٤ ـ جمعی از نمایندگان قبیله «ثقیف» خدمت پیامبر(صلی الله علیه وآله) آمده، عرض کردند: ما با تو بیعت می کنیم اما به سه شرط:

اول، در موقع نماز برای رکوع و سجود خم نشویم!

دوم، بت هایمان را به دست خودمان نشکنیم، خودت بشکن!

سوم، اجازه بده بت «لات» یک سال بماند!

پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: دینی که در آن رکوع و سجود نباشد به درد نمی خورد، و اما شکستن بت هایتان به دست خودتان مایلید انجام دهید، اگر مایل نیستید ما خودمان می شکنیم! و اما عبادت «لات» من به شما چنین اجازه ای را نمی دهم.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در این هنگام پیامبر(صلی الله علیه وآله) برخاست و وضو گرفت و «عمر» رو به مردم کرده گفت: چرا پیامبر(صلی الله علیه وآله) را آزار می دهید؟ او هرگز اجازه نخواهد داد بت ها در سرزمین عرب باشد، ولی درخواست کنندگان همچنان به درخواست خود ادامه می دادند تا این آیات نازل شد.

۵ ـ گروهی از نمایندگان طایفه «ثقیف» خدمتش رسیده گفتند: یک سال به ما مهلت بده، تا هدایائی را که برای بت ها می آورند بگیریم، هنگامی که این کار انجام شد، خود ما بت ها را می شکنیم، و اسلام می آوریم.

پیامبر(صلی الله علیه وآله) در فکر بود: روی جهاتی این مهلت را به آنها بدهد که آیات نازل شد و شدیداً نهی کرد.

شأن نزول های دیگری شبیه آنچه در بالا آمد نیز نقل شده است.

شاید نیاز به توضیح نداشته باشد که: نادرست بودن اکثر این شأن نزول ها در خودشان نهفته است; زیرا آمدن نمایندگان قبائل و تقاضاهای آنها از پیامبر(صلی الله علیه وآله) و یا بیرون ریختن بت ها از مسجد الحرام و شکستن آنها، همه، بعد از «فتح مکّه» در سال هشتم هجرت بوده، در حالی که این سوره، اساساً قبل از هجرت پیامبر(صلی الله علیه وآله) نازل شده است ، و در آن زمان پیامبر(صلی الله علیه وآله) چنین قدرت ظاهری نداشت که مشرکان در برابرش این چنین تواضع کنند.

قطع نظر از این موضوع، بی اساس بودن بعضی دیگر از آنها نیز از توضیحاتی که در ذیل خواهد آمد روشن می شود .

تفسیر:

مجازات کمترین انعطاف در برابر شرک!

با توجه به بحثی که در آیات گذشته، پیرامون شرک و مشرکان بود، در آیات مورد بحث، به پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) هشدار می دهد: از وسوسه های این گروه بر حذر باشد، مبادا کمترین ضعفی در مبارزه با شرک و بت پرستی به خود راه بدهد، که باید با قاطعیت هر چه تمام تر دنبال گردد.

نخست، می گوید: «نزدیک بود آنها با وسوسه های خود تو را از آنچه ما بر

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تو وحی کرده ایم بفریبند، تا غیر آن را به ما نسبت دهی، آنگاه تو را به عنوان دوست خود بپذیرند» (وَ إِنْ کادُوا لَیَفْتِنُونَکَ عَنِ الَّذِی أَوْحَیْنا إِلَیْکَ لِتَفْتَرِیَ عَلَیْنا غَیْرَهُ وَ إِذاً لاَتَّخَذُوکَ خَلِیلاً).

* * *

«و اگر ما قلب ترا بر حق و حقیقت، تثبیت نکرده بودیم (و در پرتو نور عصمت ثابت قدم نشده بودی) نزدیک بود کمی به آنها اعتماد کنی و تمایل نمائی» (وَ لَوْ لا أَنْ ثَبَّتْناکَ لَقَدْ کِدْتَ تَرْکَنُ إِلَیْهِمْ شَیْئاً قَلِیلاً).

* * *

«و اگر چنین می کردی ما دو برابر مجازات مشرکان در حیات دنیا، و دو چندان بعد از مرگ به تو می چشانیدیم، سپس در برابر ما یار و یاوری نمی یافتی» (إِذاً لاَ َذَقْناکَ ضِعْفَ الْحَیاةِ وَ ضِعْفَ الْمَماتِ ثُمَّ لاتَجِدُ لَکَ عَلَیْنا نَصِیراً).

* * *

نکته ها:

۱ ـ آیا پیامبر(صلی الله علیه وآله) روی خوش به مشرکان نشان داد؟

گر چه بهانه جویان خواسته اند: آیات فوق را دستاویزی برای نفی معصوم بودن پیامبران، بگیرند، و بگویند: طبق آیات فوق، و شأن نزول هائی که در رابطه با آن دیده می شود، پیامبر(صلی الله علیه وآله) در برابر وسوسه های بت پرستان از خود انعطاف نشان داد، و بلا فاصله از سوی خداوند، مورد مؤاخذه قرار گرفت.

ولی، خود آیات فوق آن قدر گویا است که ما را از اقامه شواهد دیگر بر بطلان این طرز تفکر، بی نیاز می سازد; زیرا دومین آیه مورد بحث با صراحت می گوید:

«اگر ما تو را ثابت قدم نگاه نداشته بودیم، نزدیک بود به آنها تمایل پیدا کنی» که مفهومش این است: تثبیت الهی که ما از آن تعبیر به «مقام عصمت» می کنیم، مانع این تمایل شد، نه این که: پیامبر(صلی الله علیه وآله) انعطاف نشان داده بود، و

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خداوند او را نهی و مؤاخذه کرد.

توضیح این که: آیه اول و دوم، در حقیقت اشاره به دو حالت مختلف پیامبر(صلی الله علیه وآله) است:

حالت اول که حالت بشری و انسان عادی است و در آیه نخست بیان شده ایجاب می کند: وسوسه های دشمنان در او اثر بگذارد، به خصوص اگر مصالحی ظاهراً در این انعطاف به چشم بخورد، مانند امید به اسلام سران شرک بعد از این انعطاف، و یا پیشگیری از خونریزی و درگیری های بیشتر، و هر بشر عادی هر قدر قوی باشد، احتمال تحت تأثیر واقع شدن در برابر این وسوسه ها را دارد.

ولی آیه دوم، جنبه روحانی، عصمت الهی و لطف خاص پروردگار را بیان می کند که شامل حال پیامبران مخصوصاً پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) در بحرانی ترین لحظات زندگی بود.

نتیجه این که: پیامبر، با طبع بشری تا لب پرتگاه قبول وسوسه های مشرکان رفت، اما تأئید الهی او را حفظ کرد و نجات داد.

این تعبیر، درست همان تعبیری است که در سوره «یوسف» می خوانیم که: در بحرانی ترین لحظات «برهان الهی» به سراغ او آمد و اگر مشاهده این برهان نبود، تسلیم وسوسه های فوق العاده نیرومند همسر عزیز مصر، می شد (وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِها لَوْ لا أَنْ رَأی بُرْهانَ رَبِّهِ كَذلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَ الْفَحْشاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبادِنَا الْمُخْلَصِينَ).(۱)

به عقیده ما آیات فوق، نه تنها دلیل بر نفی عصمت نیست، بلکه یکی از آیات دالّ بر عصمت است; چرا که مسلماً این تثبیت الهی (تثبیت از نظر فکر، عواطف و تثبیت از نظر گام های عملی) منحصر به این مورد نبوده است; زیرا دلیل آن در موارد مشابه نیز وجود دارد، و به این ترتیب، گواه زنده ای بر

---

۱ ـ یوسف، آیه ۲۴.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

معصوم بودن پیامبران و رهبران الهی محسوب می شود.

و اما سومین آیه مورد بحث، که می گوید: «اگر تو تمایل به آنها پیدا کرده بودی، شدیداً مجازات می شدی» دلیل بر همان چیزی است که در بحث های مربوط به عصمت پیامبران آمده است که:

معصوم بودن آنها جنبه اضطراری ندارد، بلکه توأم با یک نوع خود آگاهی است که با اختیار و آزادی اراده انجام می شود، لذا، ارتکاب گناه در چنین حالتی عقلاً محال نیست، که عملاً به خاطر آن آگاهی و ایمان خاص، وجود خارجی هرگز نخواهد یافت و اگر فرضاً وجود می یافت، مشمول همان کیفرها و مجازات های الهی بود (دقت کنید).(۱)

* * *

۱ ـ شرح بیشتر این موضوع را در کتاب «رهبران بزرگ و مسئولیت های بزرگ تر» بخوانید.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲ ـ چرا عذاب مضاعف؟

روشن است: هر قدر مقام انسان از نظر علم، آگاهی، معرفت و ایمان بالاتر رود، اعمال نیک او به همان نسبت عمق و ارزش بیشتر، و طبعاً ثواب فزون تری خواهد داشت، لذا در بعضی از روایات می خوانیم: إِنَّ الثَّوابَ عَلی قَدْرِ الْعَقْلِ: «ثواب به نسبت عقل آدمی داده می شود».(۱)

کیفرها و مجازات ها نیز به همین نسبت بالا خواهد رفت، یک انسان بی سواد و ضعیف الایمان اگر گناه کبیره ای مرتکب شود، چندان غیر منتظره نیست و به همین دلیل مجازات کمتری دارد.

اما یک فرد با ایمان و عالم پرسابقه، هر گاه گناه صغیره ای نیز انجام دهد جای تعجب خواهد بود، و چه بسا مجازات او در برابر این گناه کوچک، از مجازات آن عامی بی سواد در برابر آن گناه کبیره شدید و سنگین تر باشد!.

به همین دلیل در قرآن مجید: درباره همسران پیامبر(صلی الله علیه وآله) می خوانیم: یا نِساءَ النَّبِیِّ مَنْ یَأْتِ مِنْکُنَّ بِفاحِشَةٍ مُبَیِّنَةٍ یُضاعَفْ لَهَا الْعَذابُ ضِعْفَیْنِ وَ کانَ ذلِکَ عَلَی اللّهِ یَسِیراً * وَ مَنْ یَقْنُتْ مِنْکُنَّ لِلّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تَعْمَلْ صالِحاً نُؤْتِها أَجْرَها مَرَّتَیْنِ وَ أَعْتَدْنا لَها رِزْقاً کَرِیماً:

«ای همسران پیامبر! هر کس از شما عمل ناشایست آشکاری انجام دهد، مجازات او دو برابر خواهد شد و این بر خدا آسان است * و هر کس از شما در پیشگاه خدا و پیامبر(صلی الله علیه وآله) خضوع کند و عمل صالح انجام دهد پاداش او را دو چندان خواهیم داد، و روزی بزرگوارانه ای را برای او آماده کرده ایم».(۲)

در روایات نیز می خوانیم: «خداوند از هفتاد گناه جاهل می گذرد پیش از آن

---

۱ ـ «اصول کافی»، جلد اول، کتاب العقل و الجهل، صفحه ۱۱، حدیث ۸.

۲ ـ احزاب، آیات ۳۰ و ۳۱.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

که از یک گناه عالم بگذرد»! (یُغْفَرُ لِلْجاهِلِ سَبْعُونَ ذَنْباً قَبْلَ أَنْ یُغْفَرَ لِلْعالِمِذَنْبٌ واحِدٌ).(۱)

آیات فوق، نیز اشاره به همین واقعیت است که: به پیامبر(صلی الله علیه وآله) می گوید: اگر انحراف و تمایلی به شرک و مشرکان پیدا می کردی، مجازاتت را در دنیا و آخرت مضاعف می کردیم.

* * *

۳ ـ «ضِعف» به معنی دو، و چند برابر است

توجه به این نکته دقیقاً لازم است که: «ضِعف» از نظر لغت عرب، تنها به معنی دو چندان نیست، بلکه به معنی دو، و چند برابر است.

«فیروزآبادی» لغت شناس معروف قرن هشتم هجری در کتاب «قاموس» می گوید: گاه گفته می شود: «ضِعف فلان چیز» و اراده می شود دو برابر و سه برابر مانند آن، زیرا این کلمه به معنی اضافه نامحدود می آید.

شاهد این سخن این که: در آیات قرآن، گاه در مورد «حسنات» می گوید: إِنْ تَکُ حَسَنَةً یُضاعِفْها: «اگر عمل حسنه ای باشد خداوند آن را مضاعف می کند».(۲)

و گاه، می گوید: مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثالِها: «کسی که حسنه ای انجام دهد ده برابر پاداش می گیرد».(۳)

در روایات اسلامی از امام صادق(علیه السلام) در تفسیر آیه ۲۶۱ سوره «بقره» نیز می خوانیم: إِذا أَحْسَنَ الْمُؤْمِنُ عَمَلَهُ ضاعَفَ اللّهُ عَمَلَهُ لِکُلِّ عَمَل سَبْعَمِائَةٍ وَ ذلِکَ قَوْلُ اللّهِ تَبارَکَ وَ تَعالی وَ اللّهُ یُضاعِفُ لِمَنْ یَشاءُ:

«هنگامی که انسان با ایمان عملی انجام دهد خداوند در برابر هر کار نیکی

---

۱ ـ «اصول کافی»، جلد اول، صفحه ۴۷.

۲ ـ نساء، آیه ۴۰.

۳ ـ انعام، آیه ۱۶۰.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

هفتصد برابر آن را اضافه می کند و این معنی سخن خدا است که می فرماید وَ اللّهُ یُضاعِفُ لِمَنْ یَشاءُ».(١)

ولی این سخن، مانع از آن نخواهد بود: به هنگامی که این کلمه به اصطلاح «تثنیه» بسته می شود (ضعفان و ضعفین) به معنی دو برابر باشد، یا هنگامی که به صورت اضافه آورده می شود، به معنی سه برابر باشد، مثل این که: بگوئیم ضعف الواحد (دقت کنید).

* * *

٤ ـ تفسیر جمله «إِذاً لاَتَّخَذُوکَ خَلِیلاً»

مشهور میان مفسرین این است که: قرآن می گوید: اگر تو تمایل به خواسته های مشرکان پیدا می کردی، تو را به عنوان دوست خود انتخاب می کردند، ولی بعضی احتمال داده اند: معنی این جمله آن است که: تو را فقیر و وابسته و نیازمند خود قرار می دادند (در صورت اول، «خلیل» از ماده «خُلّه» بر وزن «قله» به معنی دوستی است، و در صورت دوم از ماده «خَلّه» بر وزن «غله» به معنی نیاز و فقر است) ولی روشن است: صحیح همان تفسیر اول می باشد.

* * *

٥ ـ خدایا مرا به خود وامگذار!

در منابع اسلامی می خوانیم: هنگامی که آیات فوق نازل شد، پیامبر(صلی الله علیه وآله)عرض کرد: أَللّهُمَّ لا تَکِلْنِی إِلی نَفْسِی طَرْفَةَ عَیْن أَبَداً: «خدایا مرا حتی به اندازه یک چشم بر هم زدن به خویشتن وامگذار»!(٢)

این دعای پر معنی پیامبر(صلی الله علیه وآله) یک درس مهم را به همه ما می دهد که: در هر

---

١ ـ تفسیر «عیاشی» (طبق نقل تفسیر المیزان، جلد ٢، صفحه ٤٢٤).

٢ ـ «بحار الانوار»، جلد ١٨، صفحه ٢٠٤.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

حال، باید به خدا پناه برد، و به لطف او متّکی بود که پیامبران معصوم نیز بدون یاری او در لغزشگاه ها مصون نخواهند بود، چه رسد به ما در برابر این همه وسوسه های شیطانی.

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

٧٦ وَ إِنْ كادُوا لَيَسْتَفِزُّونَکَ مِنَ الْأَرْضِ لِيُخْرِجُوکَ مِنْها وَ إِذاً لايَلْبَثُونَ خِلافَکَ إِلاّ قَلِيلاً

٧٧ سُنَّةَ مَنْ قَدْ أَرْسَلْنا قَبْلَکَ مِنْ رُسُلِنا وَ لا تَجِدُ لِسُنَّتِنا تَحْوِيلاً

ترجمه:

٧٦ ـ و نزديک بود (با نيرنگ و توطئه) تو را از اين سرزمين بلغزانند، تا از آن بيرونت کنند! و هر گاه چنين می کردند، (گرفتار مجازات سخت الهی شده، و) پس از تو، جز مدت کمی باقی نمی ماندند!

٧٧ ـ اين سنّت (ما در مورد) پيامبرانی است که پيش از تو فرستاديم; و هرگز برای سنّت ما تغيير و دگرگونی نخواهی يافت!

شأن نزول:

مشهور اين است: آيات فوق در مورد اهل «مکّه» نازل شده است که: تصميم گرفتند پيامبر(صلی الله عليه وآله) را از «مکّه» بيرون کنند و بعداً اين تصميم، فسخ و مبدّل به تصميم بر اعدام پيامبر(صلی الله عليه وآله) در «مکّه» گرديد و به دنبال آن خانه پيامبر(صلی الله عليه وآله) را از هر سو محاصره کردند، اما همان گونه که می دانيم، پيامبر(صلی الله عليه وآله) از اين حلقه محاصره، به طرز اعجاز آميزی، بيرون آمده به سوی «مدينه» حرکت کرد و سرآغاز هجرت گرديد.

ولی، بعضی گفته اند: اين آيات، در رابطه با پيشنهاد يهود «مدينه» نازل شده است که: برای خارج کردن پيامبر(صلی الله عليه وآله) از «مدينه» به خدمتش رسيده، گفتند: اين سرزمين، سرزمين انبياء نيست، سرزمين پيامبران، «شام» است، اگر می خواهی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

دعوتت پیشرفت کند، باید به آنجا بروی!

اما با توجه به این که: این سوره، «مکّی» است، تناسبی با این شأن نزول ندارد، به علاوه، جمله های آیات فوق چنان که خواهیم دید نیز، متناسب با محتوای این شأن نزول نیست.

تفسیر:

توطئه شوم دیگر!

در آیات گذشته دیدیم: مشرکان می خواستند: از طریق وسوسه های گوناگون، در پیامبر(صلی الله علیه وآله) نفوذ کنند و او را از جاده مستقیم خویش منحرف سازند، که لطف الهی به یاری پیامبر(صلی الله علیه وآله) آمد، و نقشه هاشان نقش بر آب شد.

به دنبال آن ماجرا ـ طبق آیات مورد بحث ـ طرح دیگری برای خنثی کردن دعوت پیامبر(صلی الله علیه وآله) ریختند، و آن، این که: او را از زادگاهش به نقطه ای که احتمالاً نقطه خاموش و دور افتاده ای بود، تبعید کنند، که آن هم به لطف پروردگار خنثی شد!

نخستین آیه مورد بحث، می گوید: «نزدیک بود آنها تو را از این سرزمین، با نقشه و تحریک ماهرانه و حساب شده ای خارج سازند» (وَ إِنْ کادُوا لَیَسْتَفِزُّونَکَ مِنَ الْأَرْضِ لِیُخْرِجُوکَ مِنْها).

با توجه به این که: «یَسْتَفِزُّونَکَ» از ماده «استفزاز» است که گاهی به معنی ریشه کن کردن، و گاه به معنی تحریک و برانگیختن توأم با سرعت و مهارت آمده، معلوم می شود: مشرکان، توطئه حساب شده ای چیده بودند که: محیط را آن چنان غیر قابل تحمل برای پیغمبر کنند، و یا توده عوام را چنان بر ضدش بشورانند که، به راحتی بتوانند او را از «مکّه» اخراج نمایند، ولی آنها

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نمی دانستند: بالاتر از قدرت آنها قدرت خداوند بزرگی است که آنان در برابر اراده اش، بسیار ضعیف و ناتوانند.

پس از آن قرآن هشدار می دهد: «اگر آنها چنین کاری را انجام می دادند، بعد از تو جز مدت کوتاهی درنگ نمی کردند» (وَ إِذاً لایَلْبَثُونَ خِلافَکَ إِلاّ قَلِیلاً).

و به زودی نابود می شدند; زیرا این گناه بسیار عظیمی است که: مردم، رهبر دلسوز و نجات بخششان را، از شهر خود بیرون کنند، و به این ترتیب، بزرگترین نعمت الهی را کفران نمایند، چنین جمعیتی، دیگر حق حیات نخواهند داشت، و مجازات نابود کننده الهی به سراغشان خواهد آمد.

* * *

در آیه بعد، می فرماید: این تنها مربوط به مشرکان عرب نیست: «این سنت پیامبرانی است که پیش از تو فرستادیم، و سنت ما هرگز تغییرپذیر نخواهد بود» (سُنَّةَ مَنْ قَدْ أَرْسَلْنا قَبْلَکَ مِنْ رُسُلِنا وَ لا تَجِدُ لِسُنَّتِنا تَحْوِیلاً).

این سنّت از یک منطق روشن سرچشمه می گیرد، و آن این که: چنین قوم ناسپاسی که چراغ هدایت خود را می شکنند، سنگر نجات خویش را ویران می کنند، و طبیب دردهای جانکاهشان را می آزارند.

آری، چنین قومی دیگر لایق رحمت الهی نیستند، و مجازات، آنها را فرا خواهد گرفت، و می دانیم خداوند تبعیضی در میان بندگانش قائل نیست ، یعنی در مقابل اعمال یکسان (با شرایط یکسان) مجازات یکسان، قائل می شود.

و این است: معنی عدم تخلف سنّت های پروردگار، به عکس سنّت های انسان های خودکامه، که یک روز منافعشان ایجاب می کند، سنّتی را وضع کنند، و فردا که منافعشان غیر آن را اقتضا کند، آن را حذف نموده حتی گاهی ضدش را به جایش می نشانند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اصولاً، تغییر سنّت ها در جوامع انسانی، یا به خاطر مسائل مجهولی است که با گذشت زمان آشکار می شود، و به انسان نشان می دهد که در گذشته گرفتار اشتباهاتی شده.

یا به خاطر اقتضای منافع خاص و شرائط زندگی، یا خودکامگی ها است، و می دانیم در ذات پاک خدا هیچ یک از این مسائل راه ندارد، سنّتی را که طبق حکمتی قرار داد، در شرائط مشابه همیشه جریان داشته و خواهد داشت.

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

٧٨ أَقِمِ الصَّلاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلى غَسَقِ اللَّيْلِ وَ قُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كانَ مَشْهُوداً

٧٩ وَ مِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نافِلَةً لَكَ عَسى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقاماً مَحْمُوداً

٨٠ وَ قُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَ أَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ وَ اجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطاناً نَصِيراً

٨١ وَ قُلْ جاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْباطِلُ إِنَّ الْباطِلَ كانَ زَهُوقاً

ترجمه:

٧٨ ـ نماز را از زوال خورشید (هنگام ظهر) تا نهایت تاریکی شب =]نیمه شب [برپادار; و همچنین قرآن فجر =]نماز صبح[را; چرا که قرآن فجر، مشهود (فرشتگان شب و روز) است!

٧٩ ـ و پاسی از شب را (از خواب برخیز، و) قرآن (و نماز) بخوان! این یک وظیفه اضافی برای توست; امید است پروردگارت تو را به مقامی درخور ستایش برانگیزد!

٨٠ ـ و بگو: «پروردگارا! مرا (در هر کار،) با صداقت وارد کن، و با صداقت خارج ساز! و از سوی خود، حجتی یاری کننده برایم قرار ده»!

٨١ ـ و بگو: «حق آمد، و باطل نابود شد; یقیناً باطل نابود شدنی است»!

تفسیر:

سرانجام باطل، نابودی است

در تعقیب آیات گذشته، که بحث از توحید و شرک، و سپس وسوسه ها و

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

توطئه های مشرکان می کرد، در آیات مورد بحث، به مسأله نماز، توجه به خدا و نیایش می پردازد، که عامل مؤثری برای مبارزه با شرک، و وسیله ای برای طرد هر گونه وسوسه شیطانی از دل و جان آدمی است.

آری، «نماز» است که انسان را به یاد خدا می اندازد، گرد و غبار گناه را از دل و جانش می شوید و وسوسه های شیطانی را طرد می کند.

نخست، می گوید: «نماز را برپا دار، به هنگام زوال آفتاب، تا نیمه شب، و همچنین قرآن فجر (نماز صبح) را; چرا که این نماز مورد توجه فرشتگان شب و روز است» (أَقِمِ الصَّلاةَ لِدُلُوکِ الشَّمْسِ إِلی غَسَقِ اللَّیْلِ وَ قُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ کانَ مَشْهُوداً).

«دُلُوکِ الشَّمْسِ» به معنی «زوال آفتاب» از دائره نصف النهار است که وقت ظهر می باشد، و در اصل از ماده «دَلْک» به معنی «مالیدن» گرفته شده; چرا که انسان در آن موقع بر اثر شدت تابش آفتاب چشم خود را می مالد.

و یا از «دَلْک» به معنی «متمایل شدن» است; چرا که خورشید در این موقع از دائره نصف النهار به سمت مغرب متمایل می شود.

و یا این که: انسان، دست خود را در مقابل آفتاب حائل می کند، گوئی نور آن را از چشم خود کنار می زند و متمایل می سازد.

به هر حال، در روایتی که از منابع اهل بیت(علیهم السلام) به ما رسیده «دلوک» به معنی زوال خورشید، تفسیر شده است، در روایتی از امام صادق(علیه السلام) می خوانیم: «عبید بن زراره» از تفسیر این آیه سؤال کرد امام(علیه السلام) فرمود:

«خداوند چهار نماز بر مسلمانان واجب کرده است که آغاز آن وقت زوال شمس (ظهر)، و پایان آن نیمه شب است».(۱)

---

۱ ـ «وسائل الشیعه»، جلد ۳، صفحه ۱۱۵.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

در روایت دیگری از امام باقر(علیه السلام) در تفسیر همین آیه هنگامی که «زراره» محدث بزرگ شیعه از آن سؤال کرد، چنین فرمود:

دُلُوکُها زَوالُها، غَسَقُ اللَّیْلِ إلی نِصْفِ اللَّیْلِ، ذلِکَ أَرْبَعُ صَلَوات وَضَعَهُنَّ رَسُولُ اللّهِ(صلی الله علیه وآله) وَ وَقَّتَهُنَّ لِلنّاسِ وَ قُرْآنُ الْفَجْرِ صَلوةُ الْغَداةِ:

«دلوک شمس به معنی زوال آن (از دائره نصف النهار) است، و غسق اللّیل به معنی نیمه شب است، این چهار نماز است که: پیامبر(صلی الله علیه وآله) آنها را برای مردم قرار داد و توقیت نمود، و قرآن الفجر، اشاره به نماز صبح است».(۱)

البته، بعضی از مفسران، احتمالات دیگری در معنی دلوک داده اند که قابل ملاحظه نیست.

و اما «غَسَقُ اللَّیْلِ» با توجه به این که: «غسق» شدت ظلمت است، و تاریکی شب، در نیمه شب از هر وقت متراکم تر می باشد، این کلمه روی هم رفته «نیمه شب» را می رساند.

«قرآن»، به معنی چیزی است که: قرائت می شود و «قرآن فجر» روی هم رفته، اشاره به نماز فجر است.

به همین دلیل، آیه فوق، از آیاتی است که: اشاره اجمالی به وقت نمازهای پنجگانه می کند، و با انضمام سایر آیات قرآن، در زمینه وقت نماز، و روایات فراوانی که در این رابطه وارد شده، وقت نمازهای پنجگانه دقیقاً مشخص می شود.

البته توجه به این نکته لازم است که: بعضی از آیات قرآن، تنها اشاره به یک نماز کرده، مانند: «حافِظُوا عَلَی الصَّلَواتِ وَ الصَّلاةِ الْوُسْطی»(۲) که «نماز وسطی» طبق تفسیر صحیح، همان «نماز ظهر» است.

---

۱ ـ «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۲۰۲.

۲ ـ بقره، آیه ۲۳۸.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و گاهی اشاره به وقت سه نماز، از نمازهای پنجگانه کرده، مانند: «وَ أَقِمِ الصَّلاةَ طَرَفَيِ النَّهارِ وَ زُلَفاً مِنَ اللَّيْلِ»(١) که «طرف النهار» اشاره به نماز صبح و مغرب و «زُلَفاً مِنَ اللَّيْلِ» اشاره به نماز عشاء است.

و گاهی، اوقات هر پنج نماز را اجمالاً بیان می کند، مانند آیه مورد بحث.(٢)

به هر حال، جای تردید نیست که: جزئیات اوقات نمازهای پنجگانه در این آیات بیان نشده، بلکه، مانند بسیاری دیگر از احکام اسلامی، تنها به کلیات قناعت شده، و شرح آن در سنت پیامبر(صلی الله علیه وآله) و امامان راستین آمده است.

نکته دیگری که در اینجا باقی می ماند این است که: آیه فوق می گوید: إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كانَ مَشْهُوداً: «نماز صبح مورد مشاهده است» اما منظور مشاهده چه کسانی است؟

روایاتی که در تفسیر این آیه به ما رسیده، می گوید: مشهود ملائکه شب و روز است; زیرا در آغاز صبح، فرشتگان شب که مراقب بندگان خدایند جای خود را به فرشتگان روز می دهند، و چون نماز صبح در همان آغاز طلوع انجام می گیرد، هر دو گروه آن را مشاهده کرده و بر آن گواهی می دهند.

این روایات را دانشمندان شیعه و اهل تسنن هر دو، نقل کرده اند.

از جمله (طبق نقل تفسیر روح المعانی) احمد، نسائی، ابن ماجه، ترمذی و حاکم از پیامبر(صلی الله علیه وآله) نقل کرده اند که: در تفسیر این جمله فرمود: «تَشْهَدُهُ مَلائِكَةُ اللَّيْلِ وَ مَلائِكَةُ النَّهارِ».(٣)

محدث معروف اهل سنت، بخاری و مسلم، نیز همین معنی را در صحیح

---

١ ـ هود، آیه ١١٤.

٢ ـ شرح بیشتر در این زمینه را در جلد نهم تفسیر «نمونه»، ذیل آیه ١١٤ سوره «هود»، صفحه ٢٦٥ به بعد بیان کرده ایم.

٣ ـ تفسیر «روح المعانی»، جلد ١٥، صفحه ١٢٦.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خود نقل کرده اند.(۱)

از این تعبیر به خوبی روشن می شود که: بهترین موقع برای ادای نماز صبح، همان لحظات آغاز طلوع فجر است.

* * *

بعد از ذکر نمازهای فریضه پنجگانه، این چنین اضافه می کند: «پاسی از شب را از خواب برخیز و قرآن بخوان»! (وَ مِنَ اللَّیْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ).(۲)

مفسران معروف اسلامی این تعبیر را اشاره به نافله شب که در فضیلت آن روایات بسیاری وارد شده دانسته اند، هر چند آیه، صراحت در این مسأله ندارد ولی، با قرائن مختلفی که در دست است این تفسیر، روشن به نظر می رسد.

پس از آن می گوید: «این یک برنامه اضافی است، علاوه بر نمازهای فریضه برای تو» (نافِلَةً لَکَ).

بسیاری، این جمله را دلیل بر آن دانسته اند که: نماز شب بر پیامبر(صلی الله علیه وآله)واجب بوده است، زیرا «نافله» به معنی «زیاده» است، اشاره به این که: این فریضه اضافی مربوط به تو است.

بعضی دیگر، معتقدند: نماز شب بر پیامبر(صلی الله علیه وآله) قبلاً واجب بوده است، به قرینه آیات سوره «مزّمل»، سپس آیه فوق، آن را نسخ کرده، و مستحب بودن آن را اعلام کرده است.

---

۱ ـ تفسیر «روح المعانی»، جلد ۱۵، صفحه ۱۲۶. برای آگاهی از احادیث اهل بیت(علیهم السلام) به تفسیر «نور الثقلین»، جلد سوم، ذیل آیه مورد بحث مراجعه نمائید.

۲ ـ «تَهَجَّد» از ماده «هجود» در اصل ـ چنان که «راغب» در «مفردات» می گوید ـ به معنی خواب است، ولی هنگامی که به باب «تفعل» می رود معنی از بین بردن خواب و انتقال به حالت بیداری است.

ضمیر در «تَهَجَّدْ بِهِ» به قرآن برمی گردد (یعنی قسمتی از شب را بیدار باش و قرآن بخوان).

ولی، این کلمه بعداً در لسان اهل شرع به معنی نماز شب به کار رفته است، و «مُتَهَجِّد» به کسی می گویند که نماز شب می خواند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اما این تفسیر، ضعیف به نظر می رسد; چرا که «نافله» در اصل، به معنی مصطلح امروز، یعنی «نماز مستحب» نبوده، بلکه به معنی زیاده و اضافه است، و می دانیم: نماز شب هر گاه بر پیامبر(صلی الله علیه وآله) واجب بوده باشد، اضافه بر فرائض یومیه است.

به هر حال، در پایان آیه، نتیجه این برنامه الهی روحانی و صفابخش را چنین بیان می کند: «باشد که در پرتو این عمل، خداوند تو را به مقام محمود مبعوث کند» (عَسی أنْ یَبْعَثَکَ رَبُّکَ مَقاماً مَحْمُوداً).

بدون شک، «مقام محمود» مقام بسیار برجسته ای است که ستایش برانگیز است (چرا که «محمود» از ماده «حمد» به معنی ستایش می باشد).

و از آنجا که این کلمه، به طور مطلق آمده است، شاید اشاره به این باشد که ستایش همگان را از اولین و آخرین متوجه تو می کند.

روایات اسلامی، اعم از روایات اهل بیت(علیهم السلام) و روایاتی که از طرق برادران اهل تسنن نقل شده است: مقام محمود را به عنوان مقام شفاعت کبری تفسیر کرده است; چرا که پیامبر(صلی الله علیه وآله) بزرگترین شفیعان در عالم دیگر است و آنها که شایسته شفاعت باشند، مشمول این شفاعت بزرگ خواهند شد.

* * *

در سومین آیه مورد بحث به یکی از دستورات اصولی اسلام که از روح ایمان و توحید، سر چشمه می گیرد، اشاره کرده، می گوید: «بگو: پروردگارا! مرا در هر کار، صادقانه وارد کن و صادقانه، خارج نما»! (وَ قُلْ رَبِّ أدْخِلْنِی مُدْخَلَ صِدْق وَ أخْرِجْنِی مُخْرَجَ صِدْق).(۱)

هیچ کار فردی و اجتماعی را جز با صدق و راستی آغاز نکنم، همچنین هیچ

---

۱ ـ «مدخل» و «مخرج» در اینجا به معنی «ادخال» و «اخراج» است، و معنی مصدری را می رساند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

برنامه ای را جز به راستی پایان ندهم، راستی، صداقت و درستی و امانت، خط اصلی من در همه کارها باشد، آغاز و انجام همه چیز با آن صورت گیرد .

گر چه مفسران بعضاً، خواسته اند: مفهوم وسیع این آیه را در مصداق یا مصادیق معینی محدود سازند، از جمله ورود به «مدینه» و خروج از آن به «مکّه»، یا دخول در قبر و خروج از آن به هنگام رستاخیز، و یا مانند اینها، ولی پر واضح است که: تعبیر جامع فوق هیچ گونه محدودیتی در آن نیست، تقاضائی است برای ورود و خروج صادقانه در همه چیز، در همه کار، و در هر برنامه.

در حقیقت، رمز اصلی پیروزی در همین جا نهفته شده است، و راه و روش انبیاء و اولیای الهی همین بوده که: فکرشان، گفتارشان و اعمالشان از هر گونه غش، تقلّب، خدعه، نیرنگ و هر چه بر خلاف صدق و راستی است، پاک باشد.

اصولاً، بسیاری از بدبختی هائی که امروز با چشم خود می بینیم که: دامنگیر افراد، اقوام و ملت ها شده، به خاطر انحراف از همین اصل است، گاهی پایه اصلی کارشان بر اساس دروغ و نیرنگ است، و گاه که ورودشان در کارها بر اساس راستی است این خط اصیل را تا پایان حفظ نمی کنند، و همین عامل شکست آنها خواهد بود.

دومین اصل، که از یک نظر، میوه درخت توحید، و از نظر دیگر، نتیجه ورود و خروج صادقانه در کارها است، همان است که در پایان آیه، بدین گونه به آن اشاره شده: «خداوندا! برای من از سوی خودت سلطان و یاوری قرار ده» (وَ اجْعَلْ لِی مِنْ لَدُنْکَ سُلْطاناً نَصِیراً).

چرا که من تنها هستم، و به تنهائی کاری نمی توان انجام داد، و با اتکاء بر قدرتم، در برابر این همه مشکلات، پیروز نخواهم شد، تو مرا یاری کن و تو یاورانی برای من فراهم ساز!

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

به من منطقی نیرومند، دلائلی دندان شکن در برابر دشمنان، دوستانی جانباز، اراده ای قوی، فکری روشن، عقلی سرشار، که همه، یاوران من در این راه خواهند بود، مرحمت فرما، که جز تو کسی قادر بر این کار نیست.

* * *

و از آنجا که به دنبال «صدق»، و اتکاء به خداوند که در آیه قبل به آن اشاره شد، امید به پیروزی قطعی، خود عامل دیگری برای موفقیت است، در آخرین آیه مورد بحث، به پیامبرش می گوید: «بگو: حق فرا رسید، و باطل مضمحل و نابود شد» (وَ قُلْ جاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْباطِلُ).(۱)

اصولاً، «طبیعت باطل همین است که مضمحل و نابود شدنی است» (إِنَّ الْباطِلَ کانَ زَهُوقاً).

باطل جولانی دارد ولی دوام و بقائی نخواهد داشت، و سرانجام پیروزی از آن حق، طرفداران و پیروان حق خواهد بود.

* * *

نکته ها:

۱ ـ نماز شب یک عبادت بزرگ روحانی

غوغای زندگی روزانه، از جهات مختلف، توجه انسان را به خود جلب می کند، و فکر آدمی را به وادی های گوناگون می کشاند، به طوری که جمعیت خاطر، و حضور قلب کامل، در آن بسیار مشکل است، اما در دل شب، و به هنگام سحر، فرو نشستن غوغای زندگی مادی، و آرامش روح و جسم انسان در پرتو مقداری خواب، حالت توجه و نشاط خاصّی به انسان دست می دهد، که

---

۱ ـ «زَهَقَ» از ماده «زُهُوق» به معنی اضمحلال، هلاک و نابودی است، و «زهوق» (بر وزن قبول) به معنی چیزی است که به طور کامل محو و نابود می شود.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

بی نظیر است.

آری، در محیط آرام، دور از هر گونه ریا و تظاهر و خودنمائی و توأم با حضور قلب، حالت توجهی به انسان دست می دهد که فوق العاده روح پرور و تکامل آفرین است.

به همین دلیل، دوستان خدا همیشه از عبادت های آخر شب، برای تصفیه روح، حیات قلب، تقویت اراده و تکمیل اخلاص، نیرو می گرفته اند.

در آغاز اسلام نیز پیامبر(صلی الله علیه وآله) با استفاده از همین برنامه روحانی، مسلمانان را پرورش داد، و شخصیت آنها را آن قدر بالا برد، که گوئی آن انسان سابق نیستند، یعنی از آنها انسان های تازه ای آفرید، مصمم، شجاع ، با ایمان، پاک و با اخلاص و شاید مقام محمود که، در آیات فوق به عنوان نتیجه نافله شب آمده است، اشاره به همین حقیقت نیز باشد.

بررسی روایاتی که در منابع اسلامی در فضیلت نماز شب، وارد شده نیز روشنگر همین حقیقت است، به عنوان نمونه:

۱ ـ پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) می فرماید: خَیْرُکُمْ مَنْ أطابَ الْکَلامَ وَ أطْعَمَ الطَّعامَ وَ صَلّی بِاللَّیْلِ وَ النّاسُ نِیامٌ: «بهترین شما کسانی هستند که: سخن را مؤدبانه بگویند، گرسنگان را سیر کنند و در شب در آن هنگام که مردم خوابند نماز بخوانند».(۱)

۲ ـ امیر مؤمنان علی(علیه السلام) می فرماید: قِیامُ اللَّیْلِ مَصَحَّةٌ لِلْبَدَنِ وَ مَرْضاةٌ لِلرَّبِّ:عَزَّوَجَلَّ وَ تَعَرُّضٌ لِلرَّحْمَةِ وَ تَمَسُّکٌ بِأخْلاقِ الْنَّبِیِّیْن:

«قیام شب موجب صحت جسم، خشنودی پروردگار، در معرض رحمت

---

۱ ـ «بحار الانوار»، جلد ۸۷، صفحات ۱٤۲ تا ۱٤۸.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

قرار گرفتن و تمسّک به اخلاق پیامبران است».(۱)

۳ ـ امام صادق(علیه السلام) به یکی از یارانش فرمود: لاتَدَعْ قِیامَ اللَّیْلِ فَإِنَّ الْمَغْبُونَمَنْ حُرِمَ قِیامَ اللَّیْلِ:

«دست از قیام شب برمدار، مغبون کسی است که از قیام و عبادت شب، محروم گردد».(۲)

٤ ـ رسول خدا(صلی الله علیه وآله) می فرماید: مَنْ صَلّی بِاللَّیْلِ حَسُنَ وَجْهُهُ بِالنَّهارِ:

«کسی که نماز شب بخواند، صورت (و سیرتش) در روز نیکو خواهد بود».(۳)

حتی در بعضی از روایات، می خوانیم: این عبادت به قدری اهمیت دارد که جز پاکان و نیکان موفق به آن نمی شوند!

۵ ـ مردی نزد امیر مؤمنان(علیه السلام) آمده عرض کرد، من از نماز شب محروم شدم، فرمود: أَنْتَ رَجُلٌ قَدْ قَیَّدَتْکَ ذُنُوبُکَ:

«تو کسی هستی که گناهانت تو را به بند کشیده است»!(٤)

٦ ـ در حدیث دیگری از امام صادق(علیه السلام) می خوانیم: إِنَّ الرَّجُلَ لَیَکْذِبُ الْکَذِبَةَ وَ یُحْرَمُ بِها صَلاةَ اللَّیْلِ فَإِذا حُرِمَ بِها صَلاةَ اللَّیْلِ حُرِمَ بِهَا الرِّزْقَ:

«انسان گاهی دروغ می گوید، و سبب محرومیتش از نماز شب می گردد، هنگامی که از نماز شب محروم شد، از روزی (و مواهب مادی و معنوی) نیز محروم می شود».(۵)

۷ ـ با این که: می دانیم کسی همچون علی(علیه السلام) هرگز نماز شب را ترک نمی کرد، در عین حال اهمیت موضوع تا آن پایه است که پیامبر(صلی الله علیه وآله) در وصایایش به او فرمود: أُوصِیکَ فِی نَفْسِکَ بِخِصال ـ فَاحْفَظْها ـ ثُمَّ قالَ اللّهُمَّ أَعِنْهُ... وَ

---

۱ و ۲ و ۳ و ٤ و ۵ ـ «بحار الانوار»، جلد ۸۷، صفحات ۱٤۲ تا ۱٤۸.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

عَلَیْکَ بِصَلاةِ اللَّیْلِ وَ عَلَیْکَ بِصَلاةِ اللَّیْلِ وَ عَلَیْکَ بِصَلاةِ اللَّیْلِ!:

«تو را به اموری سفارش می کنم همه را حفظ کن ـ سپس عرض کرد: خداوندا! او را بر انجام این وظائف یاری فرما ـ تا آنجا که فرمود: بر تو باد به نماز شب، بر تو باد به نماز شب بر تو باد به نماز شب»!(١)

٨ ـ پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) به «جبرئیل» فرمود: مرا پند ده! جبرئیل، گفت: یا مُحَمَّدُ! عِشْ ما شِئْتَ فَإِنَّکَ مَیِّتٌ وَ أَحْبِبْ مَنْ شِئْتَ فَإِنَّکَ مُفارِقُهُ وَ اعْمَلْ ما شِئْتَ فَإِنَّکَ مُلاقِیهِ، وَ اعْلَمْ أَنَّ شَرَفَ الْمُؤْمِنِ صَلاتُهُ بِاللَّیْلِ وَ عِزُّهُ کَفُّهُ عَنْ أَعْراضِ النّاسِ:

«ای محمّد! هر چه می خواهی عمر کن، اما بدان که سرانجام خواهی مرد، و به هر چه می خواهی دل ببند، اما بدان! سرانجام از آن جدا خواهی شد، و هر عملی می خواهی انجام ده! ولی بدان! سرانجام، عملت را خواهی دید، و نیز بدان که شرف مؤمن نماز شب او است، و عزّتش، خودداری از ریختن آبروی مردم».(٢)

این اندرزهای ملکوتی «جبرئیل» که همه حساب شده است، نشان می دهد: نماز شب آن چنان شخصیت، تربیت، روحانیت و ایمانی به انسان می دهد که: مایه شرف و آبروی او است، همان گونه که ترک مزاحمت نسبت به مردم، سبب عزّت خواهد شد

٩ ـ امام صادق(علیه السلام) می فرماید: ثَلاثَةٌ هُنَّ فَخْرُ الْمُؤْمِنِ وَ زِینَتُهُ فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَةِ الصَّلاةُ فِی آخِرِ اللَّیْلِ وَ یَأْسُهُ مِمّا فِی أَیْدِی النّاسِ وَ وَلایَةُ الْإِمامِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ:

«سه چیز است که مایه افتخار مؤمن و زینت او در دنیا و آخرت است: نماز

---

١ ـ «وسائل الشیعه»، جلد ٥، صفحه ٢٦٨ (جلد ٨، صفحه ١٤٥ چاپ آل البیت).

٢ ـ «وسائل الشیعه»، جلد ٥، صفحه ٢٦٩ (جلد ٨، صفحه ١٤٥ چاپ آل البیت).

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در آخر شب، بی اعتنائی به آنچه در دست مردم است، و ولایت امام از اهل بیت پیامبر(صلی الله علیه وآله)».(۱)

۱۰ ـ از همان امام(علیه السلام)، نقل شده که فرمود: هر کار نیکی که انسان با ایمان انجام می دهد، پاداشش در قرآن صریحاً آمده، جز نماز شب که خداوند، به خاطر اهمیت فوق العاده اش آن را با صراحت بیان نفرموده، همین قدر فرموده است:

تَتَجافی جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضاجِعِ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفاً وَ طَمَعاً وَ مِمّا رَزَقْناهُمْ یُنْفِقُونَ. فَلا تَعْلَمُ نَفْسٌ ما أُخْفِیَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْیُن جَزاءً بِما کانُوا یَعْمَلُونَ:

«آنها شب هنگام از بسترها برمی خیزند و پروردگارشان را با بیم و امید، می خوانند و از آنچه به آنها روزی داده ایم انفاق می کنند، اما هیچ کس نمی داند خداوند چه پاداش هائی که موجب روشنی چشم ها می شود، در برابر اعمالشان قرار داده است».(۲)

البته نماز شب، آداب فراوانی دارد، ولی بد نیست ساده ترین صورت آن را در اینجا بیاوریم تا عاشقان این عمل روحانی بتوانند بهره بیشتر گیرند.

نماز شب به طور کاملاً ساده، یازده رکعت است که به ترتیب ذیل به سه بخش تقسیم می شود:

الف ـ چهار نماز دو رکعتی که مجموعاً هشت رکعت می شود، و نامش نافله شب است.

ب ـ یک نماز دو رکعتی که نامش نافله «شفع» است.

ج ـ یک نماز یک رکعتی که نامش نافله «وتر» است، و طرز انجام این نمازها درست همانند نماز صبح می باشد، ولی اذان و اقامه ندارند، و قنوت

---

۱ و ۲ ـ «بحار الانوار»، جلد ۸۷، صفحه ۱۴۰.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

«وتر» را هر چه طولانی تر بخوانند بهتر است.(۱)

* * *

۲ ـ مقام محمود چیست؟

«مقام محمود» چنان که از لفظش پیداست، و قبلاً اشاره شد معنی وسیعی دارد که شامل هر مقامی که درخور ستایش باشد می شود، ولی مسلماً در اینجا اشاره به مقام ممتاز و فوق العاده ای است که برای پیامبر در سایه عبادت های شبانه و نیایش در دل سحر، حاصل می شده است.

معروف در میان مفسرین ـ چنان که سابقاً گفتیم ـ این است که: این مقام، همان مقام شفاعت کبرای پیامبر(صلی الله علیه وآله) است.

این تفسیر در روایات متعددی نیز وارد شده است:

در تفسیر «عیاشی» از امام باقر(علیه السلام) یا امام صادق(علیه السلام) می خوانیم که: در تفسیر جمله «عَسی أَنْ یَبْعَثَکَ رَبُّکَ مَقاماً مَحْمُوداً» فرمود: «هِیَ الْشَّفاعَةُ».

بعضی از مفسران، کوشش کرده اند: از مفهوم خود آیه، این حقیقت را دریابند. آنها معتقدند: جمله «عَسی أَنْ یَبْعَثَکَ» دلیل بر این است: این مقامی است که خدا در آینده به تو خواهد داد. مقامی است، که ستایش همگان را برمی انگیزد، زیرا سودش به همگان می رسد، (چرا که محمود در جمله بالا مطلق است و هیچ گونه قید و شرطی ندارد).

از این گذشته، حمد و ستایش در برابر یک عمل اختیاری است، و چیزی که واجد همه این صفات باشد، چیزی جز شفاعت عامه پیامبر(صلی الله علیه وآله) نیست.(۲)

---

۱ ـ جمعی از فقهاء احتیاط کرده اند که: در نماز شفع، قنوت نخوانند و یا به قصد رجاء بخوانند.

۲ ـ «المیزان»، جلد ۱، صفحه ۱۷۸.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

این احتمال نیز وجود دارد که: «مقام محمود» همان نهایت قرب به پروردگار است که یکی از آثارش، شفاعت کبری می باشد (دقت کنید).

گر چه مخاطب در این آیه، ظاهراً پیامبر(صلی الله علیه وآله) است، ولی از یک نظر، می توان حکم آن را تعمیم داده گفت: همه افراد با ایمان که برنامه الهی روحانی تلاوت و نماز شب را انجام می دهند، سهمی از مقام محمود خواهند داشت، و به میزان ایمان و عمل خود، به بارگاه قرب پروردگار، راه خواهند یافت، و به همان نسبت می توانند شفیع و دستگیر واماندگان در راه شوند.

زیرا می دانیم: هر مؤمنی در شعاع ایمان خود، از مقام شفاعت برخوردار خواهد بود، ولی مصداق اَتَمّ و اکمل این آیه، شخص پیامبر(صلی الله علیه وآله) است.

* * *

۳ ـ عوامل سه گانه پیروزی

غالباً در میدان های مبارزه حق و باطل، لشکر باطل از عده و عده بیشتری برخوردار است، و در عین حال، لشکر حق با کمی نفرات و کمبود وسائل ظاهری از پیروزی های چشمگیری برخوردار می شود، که نمونه های آن را در جنگ های اسلامی بدر و احزاب و حنین و مانند آن، و همچنین در عصر خود ما در انقلاب های پیروزمند ملت های مستضعف در برابر ابرقدرت های مستکبر مشاهده می کنیم.(۱)

این به خاطر آن است که: حامیان حق، از نیروی معنوی خاصی برخوردارند که از یک «انسان»، یک «امت» می سازد.

---

۱ ـ اشاره به جنگ تحمیلی عراق به پشتیبانی ابرقدرت های جهان بر ضد انقلاب نو پای اسلامی ایراناست که در عین به هم ریختگی ارتش و دیگر امور حکومت ـ به خاطر انقلاب ـ هر روز رزمندگان اسلام پیروزی جدیدی می آفریدند. و مردم مسلمان ایران با دست خالی، آمریکا و دست نشانده های تا بن دندان مسلّحش را از این سرزمین بیرون راندند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در آیات فوق، به سه عامل مهم پیروزی اشاره شده، عواملی که مسلمانان امروز، غالباً از آن فاصله گرفته اند و به همین دلیل شاهد شکست های پی در پی از دشمنان مستکبرند.

این سه عامل عبارتند از: ورود صادقانه و صمیمانه در کارها، و ادامه این برنامه تا پایان کار (رَبِّ أَدْخِلْنِی مُدْخَلَ صِدْق وَ أَخْرِجْنِی مُخْرَجَ صِدْق).

تکیه بر قدرت پروردگار، اعتماد به نفس و ترک هر گونه اتکاء و وابستگی دیگران (وَ اجْعَلْ لِی مِنْ لَدُنْکَ سُلْطاناً نَصِیراً).

و به این ترتیب هیچ سیاستی در مسیر پیروزی، مؤثرتر از صدق و راستی نیست و هیچ تکیه گاهی، برتر از استقلال، نفی وابستگی و توکّل بر خدا نمی باشد.

مسلمانان چگونه می خواهند، بر دشمنانی که سرزمین هایشان را غصب کرده اند، و منابع حیاتیشان را به غارت می برند، پیروز شوند؟ در حالی که از نظر نظامی، اقتصادی و سیاسی وابسته به همانها هستند؟

آیا می توان با سلاحی که از دشمن خریداری می کنیم، بر دشمن پیروز شویم؟ چه خیال خام و فکر باطلی؟!

* * *

٤ ـ حق پیروز است و باطل نابود

در آیات فوق، به یک اصل کلّی و اساسی دیگر و یک سنت جاودان الهی برخورد می کنیم که مایه دلگرمی همه پیروان حق است، و آن این که: سرانجام حق پیروز است و باطل به طور قطع، نابود شدنی است، باطل صولت و دولتی دارد، رعد و برقی می زند، کرّ و فرّی نشان می دهد، ولی عمرش کوتاه است، و سرانجام به دره نیستی سقوط می کند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و یا به گفته قرآن همچون «کف های روی آب چشمکی می زند، غوغائی می کند و خاموش می گردد، و آب که مایه حیات است می ماند» (فَأَمَّا الزَّبَدُ فَیَذْهَبُ جُفاءً وَ أَمّا ما یَنْفَعُ النّاسَ فَیَمْکُثُ فِی الأَرْضِ).(۱)

دلیل این موضوع، در باطن کلمه باطل نهفته شده; زیرا چیزی است که با قوانین عالم آفرینش هماهنگ نیست، و سهمی از واقعیت و حقیقت ندارد.

ساختگی است، قلابی است، بی ریشه است، میان تهی است، و مسلماً چیزی که دارای این صفات است، نمی تواند برای مدتی طولانی باقی بماند.

اما حق، عین واقعیت است توأم با راستی، درستی، دارای عمق و ریشه و هماهنگ با قوانین خلقت و چنین چیزی، باید باقی بماند!.

پیروان حق، متّکی به سلاح ایمان، منطق وفای به عهد، صدق حدیث، فداکاری و گذشت، و آمادگی برای جانبازی تا سر حد شهادتند، نور آگاهی قلبشان را روشن کرده، از هیچ چیز جز اللّه نمی ترسند، و به غیر او متکی نیستند، و همین است رمز پیروزی آنها!.

* * *

۵ ـ آیه «جاءَ الْحَقُّ...» و قیام مهدی(علیه السلام)

در بعضی از روایات، جمله «قُلْ جاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْباطِلُ» به قیام مهدی(علیه السلام) تفسیر شده است، امام باقر(علیه السلام) فرمود: مفهوم این سخن الهی این است که: إِذا قامَ الْقائِمُ(علیه السلام) ذَهَبَتْ دَوْلَةُ الْباطِلِ: «هنگامی که امام قائم(علیه السلام) قیام کند، دولت باطل برچیده می شود».(۲)

در روایت دیگری می خوانیم: «مهدی(علیه السلام) به هنگام تولد بر بازویش این

---

۱ ـ رعد، آیه ۱۷.

۲ ـ «نور الثقلین»، جلد سوم، صفحات ۲۱۲ و ۲۱۳.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

جمله نقش بسته بود: جاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْباطِلُ إِنَّ الْباطِلَ كانَ زَهُوقاً».(۱)

مسلماً مفهوم این احادیث منحصر ساختن معنی وسیع آیه، به این مصداق نیست، بلکه قیام مهدی(علیه السلام) از روشن ترین مصداق های آن است که: نتیجه اش پیروزی نهائی حق بر باطل در سراسر جهان می باشد.

در حالات پیامبر(صلی الله علیه وآله) می خوانیم: در روز فتح مکّه وارد مسجد الحرام شد و ۳۶۰ بت که از قبائل عرب بر گرد خانه «کعبه» چیده شده بود، هر یکی را پس از دیگری با عصای خود سرنگون می ساخت و پیوسته می فرمود: «جاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْباطِلُ إِنَّ الْباطِلَ كانَ زَهُوقاً».

کوتاه سخن این که: این قانون کلّی الهی، و ناموس تخلّف ناپذیر آفرینش، در هر عصر و زمانی مصداقی دارد، قیام پیامبر(صلی الله علیه وآله) و پیروزیش بر لشکر شرک و بت پرستی، و همچنین قیام مهدی(علیه السلام) ارواحنا له الفداء بر ستمگران و جباران جهان، از چهره های روشن و تابناک این قانون عمومی است.

و همین قانون الهی است که رهروان راه حق را در برابر مشکلات، امیدوار، نیرومند، قوی و پر استقامت می دارد و به ما در همه تلاش های اسلامی مان نشاط و نیرو می بخشد.

* * *

۱ ـ «نور الثقلین»، جلد سوم، صفحات ۲۱۲ و ۲۱۳.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

٨٢ وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ ما هُوَ شِفاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ لايَزِيدُ الظّالِمِينَ إِلاّ خَساراً

ترجمه:

٨٢ ـ و از قرآن، آنچه شفا ور حمت است برای مؤمنان، نازل می کنیم; و ستمگران را جز خسران نمی افزاید.

تفسیر:

قرآن نسخه شفابخش

از آنجا که در آیات گذشته، بحث از توحید، حق و مبارزه با شرک و باطل بود، در نخستین آیه مورد بحث، به تأثیر فوق العاده قرآن و نقش سازنده آن در این رابطه پرداخته می گوید: «ما قرآن را نازل می کنیم که مایه شفا و رحمت مؤمنان است» (وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ ما هُوَ شِفاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ).

«ولی ستمگران (مانند همیشه به جای این که: از این وسیله هدایت بهره گیرند) جز خسران و زیان بیشتر، چیزی بر آنها نمی افزاید» (وَ لايَزِيدُ الظّالِمِينَ إِلاّ خَساراً).

* * *

نکته ها:

١ ـ مفهوم کلمه «مِنْ» در «مِنَ الْقُرْآنِ»

می دانیم کلمه «مِن» در این گونه موارد، برای تبعیض می آید، ولی از آنجا که شفاء و رحمت مخصوص قسمتی از قرآن نیست، بلکه اثر قطعی همه آیات

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

قرآن است، مفسران بزرگ کلمه «مِن» را در اینجا «بیانیه» دانسته اند.

ولی، بعضی این احتمال را داده اند که: «مِن» در اینجا نیز به همان معنی تبعیض است، و اشاره به نزول تدریجی قرآن می باشد (به خصوص این که: جمله نُنَزِّلُ فعل مضارع است) در این صورت معنی جمله روی هم رفته چنین می شود: «ما قرآن را نازل می کنیم و هر بخشی از آن که نازل می شود به تنهائی مایه شفاء و رحمت است...» (دقت کنید).

* * *

٢ ـ فرق میان شفاء و رحمت

می دانیم: «شفاء» معمولاً در مقابل بیماری ها، عیب ها و نقص ها است، بنابراین، نخستین کاری که قرآن در وجود انسان ها می کند، همان پاک سازی از انواع بیماری های فکری و اخلاقی فرد و جامعه است.

پس از آن، مرحله «رحمت» فرا می رسد که: مرحله تَخَلُّق به اخلاق الهی، و جوانه زدن شکوفه های فضائل انسانی در وجود افرادی است که تحت تربیت قرآن قرار گرفته اند.

به تعبیر دیگر «شفاء» اشاره به «پاک سازی»، و «رحمت» اشاره به

«نو سازی» است، و یا به تعبیر فلاسفه و عرفاء، اوّلی به مقام «تخلیه» اشاره می کند و دومی به مقام «تحلیه».

* * *

٣ ـ چرا ظالمان نتیجه معکوس می گیرند؟

نه تنها در این آیه که در بسیاری دیگر از آیات قرآن، می خوانیم: دشمنان حق به جای این که از نور آیات الهی دل و جان خود را روشن سازند و تیرگی ها را بزدایند، بر جهل و شقاوتشان افزوده می شود.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

این، به دلیل آن است که خمیرمایه وجودشان بر اثر کفر، ظلم و نفاق، به شکل دیگری درآمده، لذا هر جا نور حق را می بینند، به ستیز با آن برمی خیزند، و این مقابله و ستیز با حق، بر پلیدی آنها می افزاید، و روح طغیان و سرکشی را در آنها تقویت می کند.

یک غذای نیرو بخش را اگر به عالم مجاهد، و دانشمند مبارزی بدهیم از آن نیروی کافی برای تعلیم و تربیت و یا جهاد در راه حق می گیرد، ولی، همین غذای نیروبخش را اگر به ظالم بیدادگری بدهیم، از نیروی آن برای ظلم بیشتر استفاده می کند، تفاوت در غذا نیست، تفاوت در مزاج ها و طرز تفکرها است!

آیات قرآن طبق مثل معروف، همچون قطره های حیات بخش باران است که در باغ ها، لاله می روید، و در شوره زارها خس!

و درست، به همین دلیل ، برای استفاده از قرآن، باید قبلاً آمادگی پذیرش را پیدا کرد، و به اصطلاح، علاوه بر فاعلیت فاعل، قابلیت محل، نیز شرط است.

و از اینجا، پاسخ این سؤال که: چگونه قرآن ـ که مایه هدایت است ـ این افراد را هدایت نمی کند، روشن می گردد; زیرا قرآن بدون شک، مایه هدایت گمراهان است، اما به یک شرط، گمراهانی که در جستجوی حق هستند، و به همین انگیزه به سراغ دعوت قرآن آیند، و اندیشه خود را برای درک حق به کار گیرند.

اما متعصبان لجوج و دشمنان قسم خورده حق ـ که با حالت صد در صد منفی به سراغ قرآن می آیند ـ مسلماً بهره ای از آن نخواهند داشت، بلکه، بر عناد و کفرشان افزوده می شود; چرا که تکرار عمل خلاف عمق بیشتری در جان آدمی می دهد.

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

٤ ـ داروی مؤثر برای همه دردهای اجتماعی و اخلاقی

بدون شک، بیماری های روحی و اخلاقی انسان، شباهت زیادی با بیماری های جسمی او دارد، هر دو، کشنده است، هر دو، نیاز به طبیب، درمان و پرهیز دارد، هر دو، گاهی سبب سرایت به دیگران می شود، هر دو، باید ریشه یابی شوند و پس از شناخت ریشه اصلی باید به درمان هر دو، پرداخت.

هر دو، گاهی به مرحله ای می رسند که غیر قابل علاجند ولی در بیشتر موارد می توان آنها را درمان کرد.

چه تشبیه جالب، پر معنی و پرمایه ای؟ آری، قرآن نسخه حیاتبخشی است برای آنها که می خواهند، با جهل، کبر، غرور، حسد و نفاق به مبارزه برخیزند.

قرآن نسخه شفابخشی است، برای بر طرف ساختن ضعف ها، زبونی ها و ترس های بی دلیل. اختلاف ها و پراکندگی ها.

قرآن، داروی شفابخشی است، برای آنها که از بیماری عشق به دنیا، وابستگی به مادیات، تسلیم بی قید و شرط در برابر شهوت ها رنج می برند.

قرآن، نسخه شفابخشی است، برای دنیائی که آتش جنگ ها در هر سوی آن افروخته است، و در زیر بار مسابقه تسلیحاتی کمرش خم شده، و مهم ترین سرمایه های اقتصادی و انسانی خود را در پای غول جنگ و تسلیحات می ریزد.

و سرانجام، قرآن، نسخه شفابخشی است برای آنها که پرده های ظلمانی شهوات آنها را از رسیدن به قرب پروردگار، مانع شده است.

در آیه ٥٧ سوره «یونس» می خوانیم: قَدْ جاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ شِفاءٌ لِما فِي الصُّدُورِ: «از سوی پروردگارتان اندرز و شفا دهنده دل ها نازل شد».

در آیه ٤٤ سوره «فصلت» نیز می خوانیم: قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدىً وَ شِفاءٌ: «به این لجوجان تیره دل بگو، این قرآن برای مؤمنان مایه هدایت و شفاء است».

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

علی(علیه السلام) در سخن بسیار جامع خود در «نهج البلاغه» این حقیقت را با شیواترین عبارات بیان فرموده است: فَاسْتَشْفُوهُ مِنْ أَدْوائِکُمْ وَ اسْتَعِینُوا بِهِعَلی لاَ ْوائِکُمْ فَإِنَّ فِیهِ شِفاءً مِنْ أَکْبَرِ الدّاءِ وَ هُوَ الْکُفْرُ وَ النِّفاقُ وَ الْغَیُّ وَ الضَّلالُ: «از این کتاب بزرگ آسمانی، برای بیماری های خود شفا بخواهید و برای حل مشکلاتتان از آن یاری بطلبید; چرا که در این کتاب درمان بزرگترین دردها است: درد کفر، نفاق، گمراهی و ضلالت»!(١)

و در عبارت دیگری، از همان حضرت می خوانیم: أَلا إِنَّ فِیهِ عِلْمَ ما یَأْتِی وَ الْحَدِیثَ عَنِ الْماضِی وَ دَواءَ دائِکُمْ وَ نَظْمَ ما بَیْنَکُمْ:

«آگاه باشید! در این، خبرهای آینده است، و بیان حوادث اقوام گذشته، و درمان بیماری های شما و برنامه نظم زندگی اجتماعی شما».(٢)

و در جای دیگر از همان امام بزرگ می خوانیم: وَ عَلَیْکُمْ بِکِتابِ اللّهِ فَإِنَّهُ الْحَبْلُ الْمَتِینُ وَ النُّورُ الْمُبِینُ وَ الشِّفاءُ النّافِعُ وَ الرِّیُّ النّاقِعُ وَ الْعِصْمَةُ لِلْمُتَمَسِّکِ وَ النَّجاةُ لِلْمُتَعَلِّقِ لایَعْوَجُّ فَیُقامَ وَ لایَزِیغُ فَیُسْتَعْتَبَ وَ لاتُخْلِقُهُ کَثْرَةُ الرَّدِّ وَ وُلُوجُ السَّمْعِ مَنْ قالَ بِهِ صَدَقَ وَ مَنْ عَمِلَ بِهِ سَبَقَ:

«کتاب خدا را محکم بگیرید; زیرا رشته ای است بسیار مستحکم، و نوری است آشکار، داروئی است شفابخش و پر برکت، و آب حیاتی است که عطش تشنگان حق را فرو می نشاند، هر کس به آن تمسک جوید او را حفظ می کند، و آن کس که به دامنش چنگ زند او را نجات می بخشد، انحراف در آن راه ندارد، تا نیاز به راست نمودن داشته باشد، و هرگز خطا نمی کند، تا از خوانندگانش پوزش بطلبد، تکرارش موجب کهنگی و یا ناراحتی گوش نمی گردد (و هر قدر آن را بخوانند، شیرین تر و دلپذیرتر خواهد بود) کسی که با قرآن سخن بگوید، راست

---

١ ـ «نهج البلاغه»، خطبه ١٧٦.

٢ ـ «نهج البلاغه»، خطبه ١٥٨.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

می گوید، و کسی که به آن عمل کند گوی سبقت را از همگان می برد».(۱)

این تعبیرهای رسا و گویا که نظیر آن در سخنان پیامبر(صلی الله علیه وآله) و سایر گفته های علی(علیه السلام) و ائمه هدی(علیهم السلام) کم نیست، به خوبی ثابت می کند که: قرآن نسخه ای است برای سامان بخشیدن به همه نابسامانی ها، بهبودی فرد و جامعه از انواع بیماری های اخلاقی و اجتماعی.

بهترین دلیل برای اثبات این واقعیت، مقایسه وضع عرب جاهلی با تربیت شدگان مکتب پیامبر(صلی الله علیه وآله) در آغاز اسلام است.

دیدیم چگونه آن قوم خونخوار، جاهل و نادان که انواع بیماری های اجتماعی و اخلاقی سر تا پای وجودشان را فرا گرفته بود، با استفاده از این نسخه شفابخش، نه تنها درمان یافتند، بلکه آن چنان قوی و نیرومند شدند که ابرقدرت های جبار جهان را به زانو در آوردند.

و این، درست همان حقیقتی است که مسلمانان امروز، آن را از یاد برده اند، و به این حال و روزگار که می دانیم و می دانید، گرفتار گشته اند.

تفرقه، در میانشان غوغا می کند، غارتگران بر منابعشان مسلط شده اند، سرنوشتشان به دست دیگران تعیین می شود ، و انواع وابستگی ها آنها را به ضعف، زبونی و ذلت کشانده است.

و این است، سرانجام کار کسانی که نسخه شفابخش در خانه هاشان باشد و برای شفای دردهای خود، دست به سوی کسانی دراز کنند که از آنها بیمارترند!

قرآن، نه فقط شفا می بخشد، که بعد از بهبودی، یعنی در دوران نقاهت، بیماران را با پیام های گوناگونش تقویت می کند; چرا که بعد از «شفا»، «رحمت» است.

---

۱ ـ «نهج البلاغه»، خطبه ۱٥٦.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

جالب این که: داروهای دردهای جسمانی غالباً اثرهای نامطلوبی روی ارگان های بدن می گذارند، تا آنجا که در حدیث معروفی آمده: «هیچ داروئی نیست مگر این که: خود سرچشمه بیماری دیگر است» (ما مِن دَواء إلاّ وَ یُهَیِّجُ داء).(۱)

اما این داروی شفابخش، هیچ گونه اثر نامطلوب روی جان، فکر و روح آدمی ندارد، بلکه به عکس تمام آن خیر و برکت است.

در یکی از عبارات «نهج البلاغه» می خوانیم: شِفاءٌ لاتُخْشَی أسْقامُهُ:

«قرآن داروی شفابخشی است که هیچ بیماری از آن برنمی خیزد».(۲)

کافی است یک ماه خود را متعهّد به پیروی از این نسخه شفابخش کنیم، فرمانش را در زمینه علم، آگاهی، عدل، داد، تقوا و پرهیزگاری، اتحاد و صمیمیت، از خود گذشتگی و جهاد و... پذیرا گردیم، خواهیم دید به سرعت نابسامانی هامان سامان می یابد.

ذکر این نکته نیز، ضرورت دارد که: این نسخه، مانند نسخه های دیگر، وقتی مؤثر است که به آن عمل شود و الا صد بار اگر بهترین نسخه های شفابخش را بخوانیم و روی سر بگذاریم ولی به آن عمل نکنیم، نتیجه ای نخواهیم گرفت.

* * *

---

۱ ـ «سفینهٔ البحار».

۲ ـ «نهج البلاغه»، خطبه ۱۹۸.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۸۳ وَ إِذا أَنْعَمْنا عَلَى الْإِنْسانِ أَعْرَضَ وَ نَأى بِجانِبِهِ وَ إِذا مَسَّهُ الشَّرُّ كانَ يَؤُساً

۸٤ قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلى شاكِلَتِهِ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدى سَبِيلاً

ترجمه:

۸۳ ـ هنگامی که به انسان نعمت می بخشیم، (از حق) روی می گرداند و متکبّرانه دور می شود; و هنگامی که (کمترین) بدی به او می رسد، (از همه چیز) مأیوس می گردد!

۸٤ ـ بگو: «هر کس طبق روش (و خلق) خود عمل می کند; و پروردگارتان کسانی را که راهشان نیکوتر است، بهتر می شناسد».

تفسیر:

هر کسی بر فطرت خود می تند

بعد، به یکی از ریشه دارترین بیماری های اخلاقی «انسان های تربیت نایافته» اشاره کرده می گوید: «هنگامی که به این انسان نعمت می بخشیم (غرور و استکبار به او دست می دهد) به پروردگار خود پشت می کند، و با حالت تکبر، دور می شود» (وَ إِذا أَنْعَمْنا عَلَى الْإِنْسانِ أَعْرَضَ وَ نَأى بِجانِبِهِ).

«اما هنگامی که نعمت را از او سلب کنیم، و حتی مختصر ناراحتی به او برسد یأس و نومیدی سر تا پای او را فرا می گیرد» (وَ إِذا مَسَّهُ الشَّرُّ كانَ يَؤُساً).

«أَعْرَضَ» از ماده «اعراض» به معنی روی گردانیدن، و در اینجا منظور روی برگردانیدن از خدا و حق است.

«نَآ» از ماده «نأی» (بر وزن رأی) به معنی دور شدن است، و با اضافه کلمه

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

«بِجانِبِهِ» معنی تکبر، غرور و موضع گیری خصمانه را می رساند.

از مجموع این جمله، استفاده می شود: انسان های بی ایمان و یا ضعیف الایمان به هنگام روی آوردن نعمت ها آن چنان مغرور می شوند که به کلّی بخشنده نعمت ها را به دست فراموشی می سپارند، نه تنها فراموشش می کنند که یک حالت بی اعتنائی، اعتراض و استکبار در برابر او به خود می گیرند.

جمله «مَسَّهُ الشَّرُّ» اشاره به کمترین ناراحتی است که به انسان دست می دهد، یعنی آنها به قدری کم ظرفیت اند که با مختصر گرفتاری، دست و پای خود را گم می کنند، رشته افکارشان به کلّی در هم می ریزد و ظلمت یأس و نومیدی بر قلبشان سایه می افکند.

* * *

در دومین آیه، روی سخن را به پیامبر(صلی الله علیه وآله) کرده می فرماید: «بگو هر کس بر طبق روش و خلق و خوی خود عمل می کند» (قُلْ کُلٌّ یَعْمَلُ عَلی شاکِلَتِهِ).

مؤمنانی که از آیات قرآن، شفا می طلبند و رحمت کسب می کنند، و ظالمانی که جز خسارت و زیان، بهره ای از آن نمی گیرند، و انسان های کم ظرفیتی که در حال نعمت مغرورند و در مشکلات مأیوس و زبون، همه اینها، طبق روحیاتشان عمل می کنند، روحیاتی که بر اثر تعلیم، تربیت و اعمال مکرر خود انسان شکل گرفته است.

و در این میان خداوند شاهد و ناظر حال همه است: «آری پروردگار شما آگاه تر است به کسانی که راهشان بهتر و از نظر هدایت پربارتر است» (فَرَبُّکُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدی سَبِیلاً).

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نکته ها:

۱ ـ غرور و یأس، دو بیماری خطرناک اخلاقی

این سخن را بسیار از دیگران شنیده ایم، و یا به دیگران گفته ایم که: فلان کس دیگر خدا را بنده نیست، چرا که به نوائی رسیده!

و نیز بسیار دیده ایم که: همین گونه اشخاص تازه به نوا رسیده و خدا را فراموش کرده، هنگامی که از آن حال، سقوط می کنند یا گرفتار شدائد می شوند، چنان بیچاره، زبون، دستپاچه و مأیوس می گردند که: انسان باور نمی کند اینها همان آدم های سابق اند!

آری، چنین است، حال همه افراد کوته فکر، بی ایمان و کم ظرفیت، به عکس دوستان خدا، که روحشان همچون اقیانوس است و سخت ترین طوفان ها در آنان اثر نمی کند، چون کوه، در مقابل حوادث سخت ایستاده اند و چون کاه، در مقابل فرمان خدا، دنیا را به آنها ببخشی دست و پای خود را گم نمی کنند و جهان را از آنها بگیری خم به ابرو نمی آورند!

عجب این که: این انسان های خود باخته کم تحمل، که حالاتشان در بسیاری از سوره های قرآن آمده است،(۱) در حال سختی، خداپرست می شوند و به فطرت الهی، و خویشتن خویش، باز می گردند، اما با فرو نشستن طوفان حادثه، چنان تغییر جهت می دهند که گوئی هرگز نام خدا را نشنیده اند.

این بلای بزرگی است; زیرا سبب می شود: هرگز نتوانند در زندگی موضع گیری مستقل و صحیحی داشته باشند، تنها راه درمان این بیماری خطرناک، بالا بردن سطح فکر در پرتو علم و ایمان، و ترک وابستگی و اسارت در چنگال مادیات، و قبول زهد و پارسائی به معنی سازنده است.

---

۱ ـ یونس ۱۲ ـ لقمان ۳۲ ـ فجر ـ ۱۴ و ۱۵ ـ فصلت ۴۸ و ۴۹.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ضمناً از بیان فوق، پاسخ این سؤال روشن شد که، می گویند: آیات مورد بحث، این گونه افراد را در هنگام سختی ها، «یؤس» (نومید) معرفی کرده، در حالی که در آیات دیگر (مانند آیه ٦٥ سوره عنکبوت) آنها را به عنوان «مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ» که حاکی از نهایت توجه به خدا است در چنین حالی توصیف می نماید.

ولی این دو حالت، با هم تضادی ندارند، بلکه یکی مقدمه دیگری است، این گونه افراد، به هنگام روبرو شدن با مشکلات از زندگی خویش به کلّی مأیوس می شوند، و همین حالت یأس سبب می شود که: پرده ها از فطرتشان کنار برود و به درگاه خدا روی آورند، اما این توجه اضطراری، نه برای آنها افتخاری است و نه دلیلی است بر بیداریشان; زیرا به محض این که: مشکلات بر طرف گردد، به همان حال سابق که طبیعت ثانوی آنها شده رو می آورند.

اما اولیای حق، و بندگان راستین خدا، نه تنها با دیدن چهره مشکلات مأیوس نمی شوند، که این حوادث بر میزان استقامتشان می افزاید، و به خاطر اتکاء به خدا و اعتماد به نفس، حالت تهاجم بیشتر نسبت به مشکلات به خود می گیرند; چرا که یأس را در وجودشان راهی نیست. آنها فقط خدا را در مشکلات نشناخته اند، در همه حال، با یاد او زنده اند، و به ذات پاکش تکیه دارند، و نور رحمتش همیشه در قلب آنها پرتوافکن است.

* * *

۲ ـ «شاکِلَهٔ» چیست؟!

«شاکِلَهٔ» در اصل، از ماده «شکل» به معنی مهار کردن حیوان است، و «شِکال» به خود مهار می گویند، و از آنجا که روحیات، سجایا و عادات هر انسانی او را مقید به رویه ای می کند، به آن «شاکِلَه» می گویند و کلمه «أشکَلَه» به

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سؤال ها، نیازها و کلیه مسائلی گفته می شود که، به نوعی انسان را مقید می سازد.(۱)
به این ترتیب، مفهوم «شاکِلَه» هیچ گونه اختصاصی به طبیعت ذاتی انسان ندارد، لذا مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» دو معنی برای آن ذکر کرده است: «طبیعت و خلقت» و نیز «طریقه و مذهب و سنت» (چرا که هر یک از این امور انسان را از نظر عمل به نحوی مقید می سازد).
و از اینجا روشن می شود آنها که آیه فوق را دلیلی بر حکومت صفات ذات بر انسان گرفته اند، و آن را دلیلی بر جبر می پندارند، و در این راه تا آنجا پیش رفته اند که: به تربیت و تزکیه اعتقاد ندارند، تا چه حدّ در اشتباهند.
این طرز تفکر، که به علل مختلف سیاسی، اجتماعی و روانی که در مباحث جبر و اختیار آورده ایم، بر ادبیات بسیاری از ملت ها حکومت می کند، و برای توجیه نارسائی های خود به آن متوسل می شوند، از خطرناک ترین اعتقاداتی است که می تواند یک جامعه را به ذلت و زبونی بکشاند، و در حال عقب افتادگی، سال ها یا قرن ها نگاه دارد.
درست در شعر زیر که بیانگر این تفکر در مسأله تعلیم و تربیت است بیندیشید:
درختی که تلخ است اندر سرشتگرش بر نشانی به باغ بهشت
ور از جوی خلدش به هنگام آب *** به بیخ انگبین ریزی و شهد ناب
سرانجام گوهر به کار آورد *** همان میوه تلخ بار آورد!
اگر به راستی این منطق، زیر بنای مسائل تربیتی و اجتماعی قرار گیرد، بیهوده بودن هر گونه تعلیم و تربیت، اجتناب ناپذیر خواهد بود.
و به همین دلیل، ما معتقدیم مسلک جبر، همیشه دستاویزی برای

---

۱ ـ «مفردات راغب»، ماده «شکل».

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سلطه های استعماری بوده، تا به این وسیله از واکنش های شدید مردمانی که به زنجیر کشیده شده اند در امان بمانند.

جمله معروف: اَلْجَبْرُ وَ التَّشْبِیْهُ اُمَویّانِ وَ الْعَدْلُ وَ التَّوحِیْدُ عَلَوِیّانِ: «عقیده جبر، و تشبیه خدا به موجودات، از اعتقادات «بنی امیه» است، و عقیده عدل و توحید، زیر بنای مکتب علوی است» بیانگر این واقعیت می باشد.

خلاصه، «شاکِلَه» هرگز به معنی طبیعت ذاتی نیست، بلکه به هر گونه عادت، طریقه، مذهب و روشی که به انسان جهت می دهد «شاکِلَه» گفته می شود، بنابراین، عادات و سننی که انسان بر اثر تکرار یک عمل اختیاری، کسب کرده است.

و همچنین اعتقاداتی که با استدلال و یا از روی تعصّب، پذیرفته است، همه اینها نقش تعیین کننده دارند، و شاکله محسوب می شوند.

اصولاً، ملکات و روحیات انسان، معمولاً جنبه اختیاری دارد; چرا که انسان هنگامی که عملی را تکرار کند، نخست، «حالت» و پس از آن «عادت» و بعد تدریجاً تبدیل به «ملکه» می شود، همین ملکات است که به اعمال انسان شکل می دهد و خط او را در زندگی مشخص می سازد، در حالی که پیدایش آن مستند به عوامل اختیاری بوده است.

در بعضی از روایات، «شاکِلَه» به «نیّت» تفسیر شده است، در «اصول کافی» از امام صادق(علیه السلام) چنین نقل شده: اَلنِّیَّةُ اَفْضَلُ مِنَ الْعَمَلِ اَلا وَ اِنَّ النِّیَّةَ هِیَ الْعَمَلُ ثُمَّ تَلا قَوْلَهُ عَزَّوَجَلَّ قُلْ کُلٌّ یَعْمَلُ عَلی شاکِلَتِهِ یَعْنِی عَلی نِیَّتِهِ:

«نیت افضل از عمل است، اصلاً نیت همان عمل است سپس آیه قُلْ کُلٌّ یَعْمَلُ عَلی شاکِلَتِهِ را قرائت، و اضافه فرمود: منظور از شاکله نیت است».(۱)

---

۱ ـ «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۲۱٤.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

این تفسیر، نکته جالبی در بر دارد. و آن این که: نیت انسان که از اعتقادات او برمی خیزد، به عمل او شکل می دهد، و اصولاً، خود نیت یک نوع شاکله، یعنی امر مقید کننده است، لذا گاهی نیت را به خود عمل، تفسیر فرموده و گاه آن را برتر از عمل شناخته; چرا که به هر حال «خط عمل» منشعب از «خط نیت» است.

در روایت دیگری می خوانیم: از امام صادق(علیه السلام) پرسیدند: آیا می توان در معابد یهود و کلیساهای نصاری نماز خواند؟ فرمود:

«در آنها نماز بخوانید» کسی می پرسد: آیا در آن نماز بخوانیم هر چند آنها هم در آن نماز می خوانند؟ فرمود:

آری، مگر قرآن نمی خوانی آنجا که می فرماید: قُلْ کُلٌّ یَعْمَلُ عَلی شاکِلَتِهِ فَرَبُّکُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدی سَبِیلاً سپس فرمود: تو به سوی قبله ات نماز بخوان و آنها را رها کن».(۱)

* * *

---

۱ ـ «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۲۱٤.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۸۵ وَ يَسْئَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی وَ ما أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلاَّ قَلِيلاً

ترجمه:

۸۵ ـ و از تو درباره «روح» سؤال می کنند، بگو: «روح از فرمان پروردگار من است; و جز اندکی از دانش، به شما داده نشده است»!

تفسیر:

روح چیست؟

در تعقیب آیات گذشته، به پاسخ بعضی از سؤالات مهم مشرکان، یا اهل کتاب پرداخته، می گوید: «از تو درباره روح سؤال می کنند، بگو روح از فرمان پروردگار من است، و به شما بیش از اندکی علم و دانش داده نشده است» (وَ يَسْئَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی وَ ما أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلاَّ قَلِيلاً).

مفسران بزرگ، در گذشته و حال، پیرامون معنی روح و تفسیر این آیه، سخن بسیار گفته اند، ما نخست، به معنی روح در لغت، آنگاه به موارد استعمال آن در قرآن، و سپس به تفسیر آیه و روایاتی که در این زمینه وارد شده است می پردازیم:

* * *

۱ ـ «روح» از نظر لغت، در اصل به معنی «نفس» و «دویدن» است، بعضی تصریح کرده اند که «روح» و «ریح» (باد) هر دو از یک ماده مشتق شده اند، و اگر «روح انسان» که گوهر مستقل مجردی است، به این نام، نامیده شده، به خاطر آن

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

است که از نظر تحرک، حیات آفرینی و ناپیدا بودن، همچون «نفس و باد» است، این از نظر معنی لغوی.

۲ ـ موارد استعمال آن در قرآن بسیار متنوع است:

گاهی، به معنی «روح مقدسی» است که پیامبران را در انجام رسالتشان تقویت می کرده، مانند آیه ۲۵۳ «بقره»: وَ آتَیْنا عِیسَی ابْنَ مَرْیَمَ الْبَیِّناتِ وَ أَیَّدْناهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ:

«ما دلائل روشن در اختیار عیسی بن مریم قرار دادیم، و او را با روح القدس تقویت نمودیم».

گاه، به نیروی معنوی الهی که مؤمنان را تقویت می کند، اطلاق شده، مانند آیه ۲۲ «مجادله»: أُولئِکَ کَتَبَ فِی قُلُوبِهِمُ الْإِیمانَ وَ أَیَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ:

«آنها کسانی هستند که خدا ایمان را در قلبشان نوشته و به روح الهی تأییدشان کرده است».

زمانی، به معنی «فرشته مخصوص وحی» آمده، و با عنوان «امین» توصیف شده، مانند آیات ۱۹۳ و ۱۹٤ سوره «شعراء»: نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِینُ * عَلی قَلْبِکَ لِتَکُونَ مِنَ الْمُنْذِرِینَ:

«این قرآن را روح الامین بر قلب تو نازل کرد * تا از انذار کنندگان باشی».

گاه، به معنی فرشته بزرگی از فرشتگان خاص خدا، یا مخلوقی برتر از فرشتگان آمده، مانند: تَنَزَّلُ الْمَلائِکَةُ وَ الرُّوحُ فِیها بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ کُلِّ أَمْرٍ:

«در شب قدر فرشتگان، و روح، به فرمان پروردگارشان برای تقدیر امور نازل می شوند».(۱)

و در آیه ۳۸ سوره «نبأ» نیز می خوانیم: یَوْمَ یَقُومُ الرُّوحُ وَ الْمَلائِکَةُ صَفًّا:

---

۱ ـ قدر، آیه ٤.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

«در روز رستاخیز، روح فرشتگان در یک صف قیام می کنند».

گاه، به معنی قرآن یا وحی آسمانی آمده است مانند: وَ كَذٰلِكَ أَوْحَيْنا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنا:

«این گونه وحی به سوی تو فرستادیم، روحی که از فرمان ما است».(۱)

و بالاخره، زمانی هم به معنی روح انسانی آمده است، چنان که در آیات آفرینش «آدم» می خوانیم: ثُمَّ سَوّاهُ وَ نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ:

«سپس آدم را نظام بخشید و از روح خود در آن دمید».(۲)

و همچنین: فَإِذا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ ساجِدِينَ:

«هنگامی که آفرینش آدم را نظام بخشیدم و از روحم در او دمیدم برای او سجده کنید».(۳)

۳ ـ اکنون سخن در این است که: منظور از «روح» در آیه مورد بحث چیست؟ این کدام روح است که جمعی کنجکاو از آن سؤال کردند، و پیامبر(صلی الله علیه وآله)در پاسخ آنها فرمود: «روح از امر پروردگار من است و به شما جز اندکی دانش داده نشده»؟!

از مجموع قرائن موجود در آیه و خارج آن، چنین استفاده می شود که: پرسش کنندگان، از حقیقت روح آدمی سؤال کردند، همین روح عظیمی که ما را از حیوانات جدا می سازد، برترین شرف ما است، تمام قدرت و فعالیت ما از آن سرچشمه می گیرد و به کمکش زمین و آسمان را جولانگاه خود قرار می دهیم، اسرار علوم را می شکافیم و به اعماق موجودات راه می یابیم، می خواستند: بدانند حقیقت این اعجوبه عالم آفرینش چیست؟

---

۱ ـ شوری، آیه ۵۲.

۲ ـ سجده، آیه ۹.

۳ ـ حجر، آیه ۲۹.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

و از آنجا که روح، ساختمانی مغایر با ساختمان مادّه دارد، و اصول حاکم بر آن، غیر از اصول حاکم بر ماده و خواص فیزیکی و شیمیائی آن است، پیامبر(صلی الله علیه وآله)مأمور می شود، در یک جمله کوتاه و پر معنی بگوید: «روح، از عالم امر است یعنی خلقتی اسرار آمیز دارد».

سپس، برای این که: از این پاسخ تعجب نکنند، اضافه می کند: بهره شما از علم و دانش، بسیار کم و ناچیز است، بنابراین، چه جای شگفتی که رازهای روح را نشناسید، هر چند از همه چیز، به شما نزدیک تر است؟

* * *

در تفسیر «عیاشی» از امام باقر(علیه السلام) و امام صادق(علیه السلام) چنین نقل شده، که: در تفسیر آیه «یَسْئَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ» فرمود: إِنَّمَا الرُّوْحُ خَلْقٌ مِنْ خَلْقِهِ، لَهُ بَصَرٌ وَ قُوَّةٌ وَ تَأْیِیْدٌ، یَجْعَلُهُ فِی قُلُوبِ الرُّسُلِ وَ الْمُؤْمِنِیْنَ:

«روح از مخلوقات خداوند است بینائی، قدرت و قوت دارد، خدا آن را در دل های پیغمبران و مؤمنان قرار می دهد».(۱)

در حدیث دیگری از یکی از آن دو امام بزرگوار نقل شده که: هِیَ مِنَ الْمَلَکُوتِ مِنَ الْقُدْرَةِ:

«روح از عالم ملکوت و از قدرت خداوند است».(۲)

در روایات متعددی که در کتب شیعه و اهل تسنن، آمده است می خوانیم: مشرکان قریش این سؤال را از دانشمندان اهل کتاب گرفتند و می خواستند: پیامبر(صلی الله علیه وآله) را با آن بیازمایند، به آنها گفته شده بود: اگر محمّد(صلی الله علیه وآله) اطلاعات فراوانی درباره روح در اختیار شما بگذارد، دلیل بر عدم صداقت او است، لذا جمله کوتاه و پرمعنی پیامبر(صلی الله علیه وآله) برای آنها اعجاب انگیز بود.

---

۱ و ۲ ـ «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۲۱۶.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ولی در بخشی دیگر از روایات، که از طرق اهل بیت(علیهم السلام) در تفسیر آیه فوق به ما رسیده، می بینیم: روح به معنی مخلوقی برتر از «جبرئیل» و «میکائیل» معرفی شده که: با پیامبر(صلی الله علیه وآله) و امامان همواره بوده و آنانرا در خط سیرشان از هر گونه انحراف بازمی داشته است.(۱)

این روایات، با آنچه در تفسیر آیه گفتیم، نه تنها مخالفتی ندارد، بلکه با آنها هماهنگ است; چرا که روح آدمی مراتب و درجاتی دارد، آن مرتبه ای از روح که در پیامبران و امامان است، مرتبه فوق العاده والائی است، که از آثارش معصوم بودن از خطا و گناه، و نیز آگاهی و علم فوق العاده است و مسلماً چنین مرتبه ای از روح، از همه فرشتگان برتر خواهد بود، حتی از «جبرئیل و میکائیل»! (دقت کنید)

* * *

اصالت و استقلال روح

تا آنجا که تاریخ علم و دانش بشری نشان می دهد، مسأله روح و ساختمان و ویژگی های اسرار آمیزش، همواره مورد توجه دانشمندان بوده است، و هر دانشمندی به سهم خود، کوشیده است تا به محیط اسرار آمیز روح گام بگذارد.

درست به همین دلیل، نظراتی که درباره روح، از سوی علماء و دانشمندان اظهار شده، بسیار زیاد و متنوع است.

ممکن است، علم و دانش امروز ما ـ و حتی علم و دانش آیندگان ـ برای پی بردن به همه رازهای روح کافی نباشد ، هر چند روح ما، از همه چیز این جهان به ما نزدیک تر است، اما چون گوهر آن با آنچه در عالم ماده با آن انس گرفته ایم تفاوت کلّی دارد، زیاد هم نباید تعجب کرد که: از اسرار و کنه این اعجوبه

---

۱ ـ «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۲۱۵.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آفرینش، و مخلوق مافوق ماده، سر درنیاوریم.

ولی به هر حال، این، مانع از آن نخواهد بود که ما دورنمای روح را با دیده تیز بین عقل ببینیم و از اصول و نظامات کلّی حاکم بر آن، آگاه شویم.

مهمترین اصلی که باید در اینجا شناخته شود، مسأله اصالت و استقلال روح است، در برابر مکتب های ماده گرا که روح را مادّی و از خواص مادّه مغزی و سلول های عصبی می دانند و ماورای آن هیچ!.

و ما بیشتر در اینجا به همین بحث می پردازیم; چرا که بحث «بقای روح» و «مسأله تجرّد کامل یا تجرّد برزخی» متّکی به آن است.

اما قبل از ورود در این بحث، ذکر این نکته را لازم می دانیم که: تعلق روح به بدن انسان ـ آن چنان که بعضی گمان کرده اند ـ تعلقی از قبیل حلول و فی المثل مانند ورود باد در مشک نیست، بلکه یک نوع ارتباط و پیوندی است بر اساس حاکمیت روح بر تن، و تصرف و تدبیر آن که بعضی آن را به تعلق «معنی» به «لفظ» تشبیه کرده اند.

البته، این مسأله در لابلای بحث استقلال روح، روشن خواهد شد.

اکنون به اصل سخن باز گردیم.

در این که: انسان با سنگ و چوب بی روح فرق دارد، شکّی نیست; زیرا ما به خوبی احساس می کنیم که با موجودات بی جان و حتی با گیاهان تفاوت داریم، ما می فهمیم، تصور می کنیم، تصمیم می گیریم، اراده داریم، عشق می‌ورزیم ، متنفر می شویم، و...

ولی گیاهان و سنگ ها هیچ یک از این احساسات را ندارند، بنابراین، میان ما و آنها یک تفاوت اصولی وجود دارد، و آن داشتن روح انسانی است.

نه مادی ها و نه هیچ دسته ای دیگر، هرگز منکر اصل وجود «روح» و «روان»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نیستند و به همین دلیل، همه آنها روان شناسی (پسیکولوژی) و روانکاوی (پسیکانالیزم) را به عنوان یک علم مثبت می شناسند، این دو علم گر چه تقریباً از جهاتی مراحل طفولیت خود را طی می کنند، ولی به هر حال از علومی هستند که در دانشگاه های بزرگ دنیا به وسیله استادان و دانش پژوهان تعقیب می شوند و همانطور که خواهیم دید، «روان» و «روح» دو حقیقت جدای از هم نیستند بلکه مراحل مختلف یک واقعیتند.

آنجا که سخن از ارتباط روح با جسم است، و تأثیر متقابل این دو در یکدیگر بیان می شود، نام «روان» بر آن می گذاریم و آنجا که پدیده های روحی جدای از جسم مورد بحث قرار می گیرند نام «روح» را به کار می بریم.

خلاصه این که: هیچ کس انکار نمی کند که: حقیقتی به نام روح و روان در ما وجود دارد.

اکنون باید دید، جنگ دامنه دار میان «ماتریالیست ها» از یکسو، و «فلاسفه متافیزیک و روحیون» از سوی دیگر، در کجاست؟

پاسخ این است که: دانشمندان الهی و فلاسفه روحیون معتقدند: غیر از موادی که جسم انسان را تشکیل می دهد، حقیقت و گوهر دیگری در او نهفته است که از جنس ماده نیست، اما بدن آدمی تحت تأثیر مستقیم آن قرار دارد. به عبارت دیگر: روح، یک حقیقت ماورای طبیعی است که ساختمان و فعالیت آن، غیر از ساختمان و فعالیت جهان ماده است، درست است که: دائماً با جهان ماده ارتباط دارد، ولی ماده و یا خاصیت ماده نیست!

در صف مقابل، فلاسفه مادی قرار دارند: آنها می گویند: ما موجودی مستقل از ماده به نام روح یا نام دیگر سراغ نداریم، هر چه هست همین ماده جسمانی و یا آثار فیزیکی و شیمیائی آن است.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ما دستگاهی به نام «مغز و اعصاب» داریم که بخش مهمی از اعمال حیاتی ما را انجام می دهند، و مانند سایر دستگاه های بدن مادی هستند و تحت قوانین ماده فعالیت می کنند.

ما غده هائی در زیر زبان داریم به نام «غده های بزاق» که هم فعالیت فیزیکی دارند و هم شیمیائی، هنگامی که غذا وارد دهان می شود، این چاه های آرتزین! به طور خودکار و کاملاً اتوماتیک شروع بکار می کنند، و چنان حساب گرند که درست به همان اندازه که آب برای جویدن و نرم کردن غذا لازم است روی آن می پاشند، غذاهای آبدار، کم آب، خشک، هر کدام باندازه نیاز خود، سهمیه ای از آب دهان دریافت می دارند.

مواد اسیدی خصوصاً هنگامی که زیاد غلیظ باشند، فعالیت این غده ها را افزایش می دهند، تا سهم بیشتری از آب دریافت دارند، و به اندازه کافی رقیق شوند و به دیوارهای معده زیانی نرسانند!

و هنگامی که غذا را فرو بردیم، فعالیت این چاه ها خاموش می گردد.

خلاصه نظام عجیبی بر این چشمه های جوشان حکومت می کند که اگر یک ساعت تعادل و حساب آنها به هم بخورد، یا دائماً آب از «لب و لوچه» ما سرازیر است و یا باندازه ای زبان و گلوی ما خشک می شود که لقمه در گلوی ما گیر می کند!.

این کار «فیزیکی» بزاق است، ولی می دانیم کار مهم تر بزاق کار شیمیائی آن است، مواد مختلفی با آن آمیخته است که با غذا ترکیب می شوند و زحمت معده را کم می کنند.

ماتریالیست ها می گویند: سلسله اعصاب و مغز ما شبیه غده های بزاقی و مانند آن دارای فعالیت های فیزیکی و شیمیائی است (که به طور مجموع

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فیزیکوشیمیائی به آن گفته می شود) و همین فعالیت های «فیزیکوشیمیائی» است که ما نام آن را «پدیده های روحی» و یا «روح» می گذاریم.

آنها می گویند: هنگامی که مشغول فکر کردن هستیم یک سلسله امواج الکتریکی مخصوص، از مغز ما برمی خیزد، این امواج را امروز با دستگاه هائی می گیرند و روی کاغذ ثبت می کنند، مخصوصاً در بیمارستان های روانی با مطالعه روی این امواج راه هائی برای شناخت و درمان بیماران روانی پیدا می کنند، این فعالیت فیزیکی مغز ما است.

علاوه بر این، سلول های مغز به هنگام فکر کردن و یا سایر فعالیت های روانی دارای یک رشته فعل و انفعالات شیمیائی هستند.

بنابراین، روح و پدیده های روحی چیزی جز خواص فیزیکی و فعل و انفعالات شیمیائی سلول های مغزی و عصبی ما نمی باشد.

آنها از این بحث چنین نتیجه می گیرند:

۱ ـ همان طور که فعالیت غده های بزاقی و اثرات مختلف آن، قبل از بدن نبوده و بعد از آن نیز نخواهد بود، فعالیت های روحی ما نیز با پیدایش مغز و دستگاه اعصاب، موجود می شوند، و با مردن آن می میرند!

۲ ـ روح، از خواص جسم است، پس مادی است و جنبه ماورای طبیعی ندارد.

۳ ـ روح، مشمول تمام قوانینی است که بر جسم حکومت می کند.

٤ ـ روح، بدون بدن وجود مستقلی ندارد و نمی تواند داشته باشد.

* * *

دلائل مادی ها بر عدم استقلال روح

مادی ها برای اثبات مدعای خود و این که: روح، فکر و سایر پدیده های

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

روحی همگی مادی هستند، یعنی از خواص فیزیکی و شیمیائی سلول های مغزی و عصبی می باشند، شواهدی آورده اند که در زیر به آنها اشاره می شود:

۱ ـ «به آسانی می توان نشان داد که: با از کار افتادن یک قسمت از مراکز، یا سلسله اعصاب، یک دسته از آثار روحی تعطیل می شود».(۱)

مثلاً، آزمایش شده که: اگر قسمت های خاصی از مغز کبوتر را برداریم نمی میرد، ولی بسیاری از معلومات خود را از دست می دهد، اگر غذا به او بدهند می خورد و هضم می کند و اگر ندهند و تنها دانه را در مقابل او بریزند نمی خورد و از گرسنگی می میرد!

همچنین، در پاره ای از ضربه های مغزی که بر انسان وارد می شود، و یا به علل بعضی از بیماری ها قسمت هائی از مغز از کار می افتد، دیده شده که: انسان قسمتی از معلومات خود را از دست می دهد .

چندی قبل، در «جرائد» خواندیم که: یک جوان تحصیل کرده، بر اثر یک ضربه مغزی در یک حادثه که در نزدیکی «اهواز» رخ داد، تمام حوادث گذشته زندگی خود را فراموش کرد، و حتی مادر و خواهر خود را نمی شناخت، هنگامی که او را به خانه ای که در آن متولد و بزرگ شده بود بردند، کاملاً برای او ناآشنا بود!

اینها و نظایر آن نشان می دهد: رابطه نزدیکی میان «فعالیت سلول های مغزی» و «پدیده های روحی» وجود دارد.

۲ ـ «هنگام فکر کردن تغییرات مادی در سطح مغز بیشتر می شود، مغز بیشتر غذا می گیرد، و بیشتر مواد فسفری پس می دهد، موقع خواب که مغز کار تفکر را انجام نمی دهد کمتر غذا می گیرد، این خود دلیل بر مادی بودن آثار فکری

---

۱ ـ «پسیکولوژی» دکتر «ارانی»، صفحه ۲۳.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

است».(۱)

۳ ـ مشاهدات نشان می دهد: وزن مغز متفکران عموماً بیش از حدّ متوسط است (حد متوسط مغز مردان در حدود ۱٤۰۰ گرم و حد متوسط مغز زنان مقداری از آن کمتر است) این، نشانه دیگری بر مادی بودن روح است.

٤ ـ اگر نیروی تفکر و تظاهرات روحی، دلیل بر وجود روح مستقل باشد باید این معنی را در حیوانات نیز بپذیریم ، زیرا آنها هم در حد خود ادراکاتی دارند.

خلاصه، آنها می گویند: ما احساس می کنیم: روح ما موجود مستقلی نیست و پیشرفت های علوم مربوط به انسان شناسی نیز، این واقعیت را تأیید می کند.

از مجموع این استدلالات، چنین نتیجه می گیرند: پیشرفت و توسعه فیزیولوژی انسانی و حیوانی، روز به روز این حقیقت را واضح تر می سازد که: میان پدیده های روحی و سلول های مغزی رابطه نزدیکی وجود دارد.

* * *

نقطه های تاریک این استدلال

اشتباه بزرگی که دامنگیر مادی ها در این گونه استدلالات شده این است که: «ابزار کار» را با «فاعل کار» اشتباه کرده اند.

برای این که: بدانیم چگونه آنها ابزار را با کننده کار، اشتباه کرده اند، اجازه دهید یک مثال بیاوریم (دقت کنید).

از زمان «گالیله» به این طرف، تحولی در مطالعه وضع آسمان ها پیدا شد «گالیله» ایتالیائی، به کمک یک عینک ساز، موفق به ساختن دوربین کوچکی شد ولی البته «گالیله» بسیار خوشحال بود، و شب هنگام که به کمک آن به مطالعه

---

۱ ـ «بشر از نظر مادی»، دکتر «ارانی»، صفحه ۲.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ستارگان آسمان پرداخت، صحنه شگفت انگیزی در برابر چشم او آشکار گردید که تا آن روز، هیچ انسان دیگری ندیده بود، او فهمید کشف مهمی کرده است و از آن روز به بعد، کلیه مطالعه اسرار جهان بالا به دست انسان افتاد!

تا آن روز، انسان شبیه پروانه ای بود که فقط چند شاخه اطراف خود را می دید، اما هنگامی که دوربین را به چشم گرفت، مقدار قابل ملاحظه ای از درختان اطراف خود را در این جنگل بزرگ آفرینش، نیز مشاهده کرد.

این مسأله به تکامل خود ادامه داد تا این که: دوربین های بزرگ نجومی ساخته شد که قطر عدسی آنها پنج متر یا بیشتر بود، آنها را بر فراز کوه های بلندی که در منطقه مناسبی از نظر صافی هوا قرار داشت، نصب کردند، این دوربین ها که مجموع دستگاه آنها گاهی به اندازه یک عمارت چند طبقه می شد، عوالمی از جهان بالا را به انسان نشان داد که، چشم عادی حتی یک هزارم آن را ندیده بود.

حال فکر کنید اگر روزی تکنولوژی بشر اجازه ساختمان دوربین هائی به قطر یک صد متر با تجهیزاتی به اندازه یک شهر دهد، چه عوالمی بر ما کشف خواهد شد؟!

اکنون این سؤال پیش می آید: اگر این دوربین ها را از ما بگیرید به طور قطع بخشی، یا بخش هائی از معلومات و مشاهدات ما درباره آسمان ها تعطیل خواهد شد، ولی آیا بیننده اصلی، ما هستیم یا دوربین است؟!

آیا دوربین و تلسکوپ، ابزار کار ما است که به وسیله آن می بینیم و یا فاعل کار و بیننده واقعی است؟!

در مورد مغز نیز هیچ کس انکار نمی کند که بدون سلول های مغزی انجام
تفکر و مانند آن ممکن نیست، ولی آیا مغز، ابزار کار روح است؟ یا خود روح؟!

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کوتاه سخن آن که: تمام دلائلی که مادی ها در اینجا آورده اند فقط ثابت می کند که میان سلول های مغزی و ادراکات ما، ارتباط وجود دارد، ولی هیچ کدام از آنها اثبات نمی کند که مغز انجام دهنده ادراکات است نه ابزار ادراک (دقت کنید).

و از اینجا روشن می شود: اگر مردگان چیزی نمی فهمند، به خاطر این است که: ارتباط روح آنها با بدن از بین رفته، نه این که: روح، فانی شده است، درست همانند کشتی یا هواپیمائی که دستگاه بی سیم آن همه از کار افتاده است، کشتی و راهنمایان و ناخدایان کشتی وجود دارند، اما ساحل نشینان نمی توانند با آنها رابطه ای برقرار سازند، زیرا وسیله ارتباطی از میان رفته است.

* * *

دلائل استقلال روح

سخن، از مسأله روح بود، و این که: مادی ها اصرار دارند، پدیده های روحی را از خواص سلول های مغزی بدانند و «فکر»، «حافظه»، «ابتکار»، «عشق»، «نفرت»، «خشم» و «علوم و دانش ها» را همگی در ردیف مسائل آزمایشگاهی و مشمول قوانین جهان ماده بدانند، ولی فلاسفه طرفدار استقلال روح، دلائل گویائی بر نفی و طرد این عقیده دارند که در ذیل به قسمت هائی از آن اشاره می شود:

۱ ـ خاصیت واقع نمائی (آگاهی از جهان برون).

نخستین سؤال که می توان از ماتریالیست ها کرد، این است: اگر افکار و پدیده های روحی همان خواص «فیزیکوشیمیائی» مغزند، باید «تفاوت اصولی» میان کار مغز، و کار معده، یا کلیه و کبد مثلاً نبوده باشد، زیرا کار معده «مثلاً» ترکیبی از فعالیت های فیزیکی و شیمیائی است و با حرکات مخصوص خود و ترشح اسیدهائی غذا را هضم و آماده جذب بدن می کند، و همچنین کار

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بزاق چنان که گفته شد، ترکیبی از کار فیزیکی و شیمیائی است، در حالی که ما می بینیم کار روحی با همه آنها متفاوت است.

اعمال تمام دستگاه های بدن کم و بیش شباهت به یکدیگر دارند به جز «مغز» که وضع آن استثنائی است آنها همه، مربوط به جنبه های داخلی است، در حالی که پدیده های روحی، جنبه خارجی دارند، و ما را از وضع بیرون وجودمان آگاه می کنند.

برای توضیح به چند نکته باید توجه کرد:

نخست این که: آیا جهانی بیرون از وجود ما هست، یا نه؟

مسلماً چنین جهانی وجود دارد، و ایده آلیست ها که وجود جهان خارج را انکار کرده و می گویند: هر چه هست «مائیم» و «تصورات ما» و جهان خارج، درست همانند صحنه هائی که در خواب می بینیم، چیزی جز تصورات نیست، سخت در اشتباهند، و اشتباه آنها را در جای خود اثبات کرده ایم که چگونه ایده آلیست ها در عمل، رئالیست می شوند؟ و آنچه را در محیط کتابخانه خود می اندیشند، هنگامی که به کوچه، خیابان و محیط زندگی معمولی قدم می گذارند، همه را فراموش می کنند؟

دیگر این که: آیا ما از وجود جهان بیرون آگاه هستیم یا نه؟

قطعاً پاسخ این سؤال نیز مثبت است; زیرا ما آگاهی زیادی از جهان بیرون خود داریم، و از موجوداتی که در اطراف ما با نقاط دور دست است، اطلاعات فراوانی در اختیار ما هست.

اکنون این سؤال پیش می آید: آیا جهان خارج، به درون وجود ما می آید؟ مسلماً نه، بلکه، نقشه آن پیش ما است که با استفاده از خاصیت «واقع نمائی» به جهان بیرون وجود خود، پی می بریم.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

این واقع نمائی، نمی تواند تنها خواص فیزیکوشیمیائی مغز باشد; زیرا این خواص، زائیده تأثرات ما از جهان بیرون است، و به اصطلاح معلول آنها است، درست همانند تأثیرهائی که غذا روی معده ما می گذارد.

آیا تأثیر غذا روی معده و فعل و انفعال فیزیکی و شیمیائی آن، سبب می شود که معده از غذاها آگاهی داشته باشد؟ پس چطور مغز ما می تواند از دنیا بیرون خود با خبر گردد؟!

به تعبیر دیگر: برای آگاهی از موجودات خارجی و عینی، یک نوع احاطه بر آنها لازم است، و این احاطه کار سلول های مغزی نیست، سلول های مغزی تنها از خارج متأثر می شوند، و این تأثر: همانند تأثر سایر دستگاه های بدن از وضع خارج است، این موضوع را ما به خوبی درک می کنیم.

اگر تأثر از خارج، دلیلی بر آگاهی ما از خارج بود، لازم بود ما با معده و زبان خود نیز بفهمیم در حالی که چنین نیست.

خلاصه، وضع استثنائی ادراکات ما دلیل بر آن است که: حقیقت دیگری در آن نهفته است، که نظامش با نظام قوانین فیزیکی و شیمیائی کاملاً تفاوت دارد (دقت کنید).

* * *

۲ ـ وحدت شخصیت

دلیل دیگری که برای استقلال روح می توان ذکر کرد، مسأله «وحدت شخصیت» در طول عمر آدمی است.

توضیح این که: ما در هر چیز، شک و تردید داشته باشیم در این موضوع تردیدی نداریم که «وجود داریم».

می توانیم بگوئیم: «من هستم» و در هستی خود تردید ندارم، و علم من به

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

وجود خودم به اصطلاح «علم حضوری» است، نه «علم حصولی» یعنی من پیش خود حاضرم و از خودم جدا نیستم.

به هر حال، آگاهی ما از خود روشن ترین معلومات ما است و احتیاج و نیازی ابداً به استدلال ندارد، و استدلال معروفی که «دکارت» فیلسوف معروف فرانسوی برای وجودش کرده که: «من فکر می کنم پس هستم» استدلال زاید و نادرستی به نظر می رسد; زیرا پیش از آن که اثبات وجود خود کند دو بار اعتراف به وجود خودش کرده! (یک بار آنجا که می گوید: «من» و بار دیگر آنجا که می گوید «می کنم» این از یکسو.

از سوی دیگر، این «من»، از آغاز تا پایان عمر یک واحد بیشتر نیست «من امروز» همان «من دیروز» همان «من بیست سال قبل» می باشد من از کودکی تاکنون یک نفر بیشتر نبودم، من همان شخصی هستم که بوده ام و تا آخر عمر نیز همین شخص هستم، نه شخص دیگر، البته، درس خوانده ام، با سواد شده ام، تکامل یافته ام، و باز هم خواهم یافت، ولی یک آدم دیگر نشده ام، و به همین دلیل، همه مردم از آغاز تا پایان عمر، مرا یک آدم می شناسند، یک نام دارم یک شناسنامه دارم و...

اکنون حساب کنیم و ببینیم: این موجود واحدی که سراسر عمر ما را پوشانده، چیست؟ آیا ذرات و سلول های بدن ما و یا مجموعه سلول های مغزی و فعل و انفعالات آن است؟

اینها که در طول عمر ما بارها عوض می شوند و تقریباً در هفت سال یک بار تمام سلول ها تعویض می گردند; زیرا می دانیم در هر شبانه روز میلیون ها سلول در بدن ما می میرد و میلیون ها سلول تازه جانشین آن می شود، همانند ساختمانی که تدریجاً آجرهای آن را برون آورند، و آجرهای تازه ای جای آن کار

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بگذارند، این ساختمان بعد از مدتی به کلّی عوض می شود اگر چه مردم سطحی متوجه نشوند.

و یا همانند استخر بزرگی که از یک طرف، آهسته، آهسته آب وارد آن می شود، و از طرف دیگر، خارج می گردد، بدیهی است بعد از مدتی تمام آب استخر عوض می شود، اگر چه افراد ظاهر بین، توجه نداشته باشند، و آن را به همان حال ثابت ببینند.

به طور کلّی، هر موجودی که دریافت غذا می کند و از سوی دیگر مصرف غذا دارد تدریجاً «نوسازی» و «تعویض» خواهد شد.

بنابراین، یک آدم هفتاد ساله احتمالاً ده بار تمام اجزای بدن او عوض شده است، روی این حساب، اگر همانند مادی ها انسان را همان جسم و دستگاه های مغزی، عصبی و خواص فیزیکوشیمیائی آن بدانیم باید این «من» در ۷۰ سال ده بار عوض شده باشد، و آن شخص سابق نباشد، در حالی که، هیچ وجدانی این سخن را نخواهد پذیرفت.

از اینجا روشن می شود: غیر از اجزای مادی، یک حقیقت واحد ثابت در سراسر عمر، وجود دارد که همانند اجزای مادی تعویض نمی شود، اساس وجود، را، همان تشکیل می دهد و عامل وحدت شخصیت ما، همان است.

* * *

پرهیز از یک اشتباه

بعضی تصوّر می کنند سلول های مغزی عوض نمی شوند، و می گویند: در کتاب های فیزیولوژی خوانده ایم که تعداد سلول های مغزی از آغاز تا آخر عمر یکسان است، یعنی هرگز کم و زیاد نمی شوند، بلکه فقط بزرگ می شوند، اما تولید مثل نمی کنند، و به همین جهت، اگر ضایعه ای برای آنها پیش بیاید قابل

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ترمیم نیستند، بنابراین، ما یک واحد ثابت در مجموع بدن داریم که همان سلول های مغزی است، و این حافظ وحدت شخصیت ماست.

اما این اشتباه بزرگی است; زیرا آنها که این سخن را می گویند، دو مسأله را با یکدیگر اشتباه کرده اند.

آنچه در علم امروز ثابت شده این است که: سلول های مغزی از آغاز تا پایان عمر از نظر تعداد ثابت است، و کم و زیاد نمی شود. نه این که: ذرات تشکیل دهنده این سلول ها تعویض نمی گردند; زیرا همانطور که گفتیم سلول های بدن، دائماً غذا دریافت می کنند و نیز تدریجاً ذرات کهنه را از دست می دهند، درست همانند کسی هستند که دائماً از یک طرف دریافت و از طرف دیگر پرداخت دارد، مسلماً سرمایه چنین کسی تدریجاً عوض خواهد شد اگر چه مقدار آن عوض نشود، همانند همان استخر آبی که از یکسو، آب به آن می ریزد و از سوی دیگر، آب از آن خارج می شود، پس از مدتی محتویات آن به کلّی تعویض می گردد، اگر چه مقدار آب ثابت مانده است.(۱)

بنابراین، سلول های مغزی نیز ثابت نیستند و همانند سایر سلول ها عوض می شوند.

* * *

۳ ـ عدم انطباق بزرگ و کوچک

فرض کنید، کنار دریای زیبائی نشسته ایم، چند قایق کوچک و یک کشتی عظیم روی امواج آب در حرکتند، آفتاب را می بینیم که: از یکسو، غروب می کند و ماه را می بینیم که از سوی دیگر، در حال طلوع است.

---

۱ ـ در کتاب های فیزیولوژی نیز به این مسأله اشاره شده است، به عنوان نمونه به کتاب «هورمون ها» صفحه ۱۱ و کتاب «فیزیولوژی حیوانی» تألیف دکتر «محمود بهزاد» و همکاران، صفحه ۳۲ مراجعه شود.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مرغ های زیبای دریائی دائماً روی آب می نشینند و برمی خیزند، و در یک سمت، کوه عظیمی سر به آسمان کشیده است.

اکنون، لحظاتی چشم خود را می بندیم و آنچه را دیده ایم در ذهن خود مجسم می نمائیم: کوه با همان عظمت، دریا با همان وسعت، و کشتی عظیم با همان بزرگی که دارد، در ذهن ما مجسم می شوند، یعنی همانند تابلوی فوق العاده بزرگی در برابر روح ما، یا در درون روح ما وجود دارند.

حالا این سؤال پیش می آید که: جای این نقشه بزرگ کجا است؟ آیا سلول های فوق العاده کوچک مغزی می توانند، چنین نقشه عظیمی را در خود بپذیرند؟ مسلماً نه.

بنابراین، باید ما دارای بخش دیگری از وجود باشیم که مافوق این ماده جسمانی است و آن قدر وسیع است که، تمام این نقشه ها را در خود جای می دهد.

آیا نقشه یک عمارت ۵۰۰ متری را می توان روی یک زمین چند میلی متری پیاده کرد؟

مسلماً پاسخ این سؤال منفی است; چون یک موجود بزرگ تر با حفظ بزرگی خود منطبق بر موجود کوچکی نمی شود، لازمه انطباق این است که: یا مساوی آن باشد یا کوچک تر از آن که بتواند روی آن پیاده شود.

با این حال چگونه ما می توانیم نقشه های ذهنی فوق العاده بزرگی را در سلول های کوچک مغزی خود جای دهیم؟

ما می توانیم کره زمین را با همان کمربند چهل میلیون متری اش در ذهن ترسیم کنیم.

ما می توانیم کره خورشید را که یک میلیون و دویست هزار مرتبه از کره زمین بزرگ تر است و همچنین کهکشان هائی را که میلیون ها بار از خورشید ما

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

وسیع ترند، همه را در فکر خود مجسم کنیم، این نقشه ها اگر بخواهند در سلول های کوچک مغزی ما پیاده شوند، طبق قانون عدم انطباق بزرگ بر کوچک، امکان پذیر نیست، پس باید به وجودی مافوق این جسم اعتراف کنیم که مرکز پذیرش این نقشه های بزرگ می باشد.

یک سؤال لازم

ممکن است گفته شود، نقشه های ذهنی ما، همانند «میکروفیلم ها» و یا «نقشه های جغرافیائی» است که در کنار آن یک عدد کسری نوشته شده مانند: ۱۰۰۰۰۰۰ یا ۱۰۰۰۰۰۰۰۰ که مقیاس کوچک شدن آن را نشان می دهد

و به ۱ما می فهماند: باید۱ این نقشه را به همان نسبت بزرگ کنیم، تا نقشه واقعی به دست آید، و نیز بسیار دیده ایم عکسی از کشتی غول پیکری گرفته شده که نمی تواند به تنهائی عظمت آن کشتی را نشان بدهد، و لذا، قبل از گرفتن عکس برای نشان دادن عظمت آن، انسانی را در عرشه کشتی قرار می دهند، و عکس آن دو را با هم می گیرند تا با مقایسه، عظمت کشتی روشن شود.

نقشه های ذهنی ما نیز تصویرهای بسیار کوچکی هستند که با مقیاس های معینی کوچک شده اند، به هنگامی که به همان نسبت، آنها را بزرگ کنیم، نقشه واقعی به دست می آید، و مسلماً این نقشه های کوچک، می تواند به نوعی در سلول های مغزی ما جای گیرد (دقت کنید).

پاسخ:

مسأله مهم اینجا است که میکروفیلم ها را معمولاً یا به وسیله پروژکتورها بزرگ می کنند و روی پرده ای منعکس می نمایند، یا در نقشه های جغرافیائی عددی که زیر آن نوشته شده است، به ما کمک می کند که نقشه را در آن عدد ضرب کنیم و نقشه بزرگ واقعی را در ذهن خود منعکس نمائیم.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اکنون این سؤال پیش می آید که: آن پرده بزرگی که میکروفیلم های ذهنی ما روی آن به صورت عظیم منعکس می گردد کجا است؟

آیا این پرده بزرگ همان سلول های مغزی هستند؟ قطعاً نه.

و آن نقشه جغرافیائی کوچک را که ما در عدد بزرگ ضرب می کنیم و تبدیل به نقشه عظیمی می نمائیم، مسلماً محلی لازم دارد، آیا می تواند سلول های کوچک مغزی باشد؟

به عبارت روشن تر: در مثال «میکروفیلم» و نقشه جغرافیائی، آنچه در خارج وجود دارد، همان فیلم ها و نقشه های کوچک هستند، ولی در نقشه های ذهنی ما این نقشه ها درست به اندازه وجود خارجی آنها می باشند، و قطعاً محلی لازم دارند به اندازه خودشان، و می دانیم سلول های مغزی کوچک تر از آنند که بتوانند آنها را با آن عظمت منعکس سازند.

کوتاه سخن این که: ما این نقشه های ذهنی را با همان بزرگی که در خارج دارند، تصور می کنیم و این تصویر عظیم نمی تواند، در سلول کوچکی منعکس گردد، بنابراین، نیازمند به محلی است، و از اینجا به وجود حقیقی مافوق این سلول ها پی می بریم.

* * *

٤ ـ مقایسه پدیده های روحی با کیفیات مادی

دلیل دیگری که می تواند ما را به استقلال روح و مادی نبودن آن رهنمون گردد، این است که: در پدیده های روحی خواص و کیفیت هائی می بینیم که با خواص و کیفیت های موجودات مادّی هیچ گونه شباهت ندارند، زیرا:

اوّلاً ـ موجودات، «زمان» می خواهند و جنبه تدریجی دارند.

ثانیاً ـ با گذشت زمان فرسوده می شوند.

ثالثاً ـ قابل تجزیه به اجزاء متعددی هستند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ولی پدیده های ذهنی دارای این خواص و آثار نیستند، ما می توانیم جهانی همانند جهان فعلی در ذهن خود ترسیم کنیم، بی آن که احتیاج به گذشت زمان و جنبه های تدریجی داشته باشد.
از این گذشته، صحنه هائی که مثلاً از زمان کودکی در ذهن ما نقش بسته با گذشت زمان نه کهنه می شود و نه فرسوده ، و همان شکل خود را حفظ کرده است، ممکن است مغز انسان فرسوده شود ولی با فرسوده شدن مغز خانه ای که نقشه اش از بیست سال قبل در ذهن ما ثبت شده فرسوده نمی گردد و از یک نوع ثبات که خاصیت جهان ماورای ماده است، برخوردار است.

روح ما نسبت به نقش ها و عکس ها، خلاقیت عجیبی دارد و در یک آن، می توانیم بدون هیچ مقدمه ای هر گونه نقشی را در ذهن ترسیم کنیم، کرات آسمانی، کهکشان ها و یا موجودات زمینی، دریاها، کوه ها و مانند آن، این خاصیت یک موجود مادی نیست، بلکه نشانه موجودی مافوق مادی است.

به علاوه، ما می دانیم مثلاً ۲ + ۲ = ٤، شکّی نیست که طرفین این معادله را می توانیم تجزیه کنیم یعنی عدد دو را تجزیه نمائیم، و یا عدد چهار را، ولی این برابری را هرگز نمی توانیم تجزیه کنیم و بگوئیم: برابری دو نیم دارد و هر نیمی غیر از نیم دیگر است، برابری، یک مفهوم غیر قابل تجزیه است، یا وجود دارد و یا وجود ندارد هرگز نمی توان آن را دو نیم کرد.
بنابراین، این گونه مفاهیم ذهنی قابل تجزیه نیستند و به همین دلیل، نمی توانند مادی باشند; زیرا اگر مادی بودند، قابل تجزیه بودند، و باز، به همین دلیل، روح ما که مرکز چنین مفاهیم غیر مادی است، نمی تواند مادی بوده باشد بر این اساس مافوق ماده است (دقت کنید).(۱)

* * *

۱ ـ نقل با تلخیص از کتاب «معاد و جهان پس از مرگ»، بخش استقلال روح.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۸٦ وَ لَئِنْ شِئْنا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِی أَوْحَیْنا إِلَیْکَ ثُمَّ لاتَجِدُ لَکَ بِهِ عَلَیْنا وَکِیلاً

۸۷ إِلاّ رَحْمَةً مِنْ رَبِّکَ إِنَّ فَضْلَهُ کانَ عَلَیْکَ کَبِیراً

ترجمه:

۸٦ ـ و اگر بخواهیم، آنچه را بر تو وحی فرستاده ایم، از تو می گیریم; سپس کسی را نمی یابی که در برابر ما، از تو دفاع کند.

۸۷ ـ مگر رحمت پروردگارت (شامل حالت گردد)، که فضل پروردگارت بر تو بزرگ بوده است.

تفسیر:

آنچه داری از برکت رحمت او است!

در آیات گذشته سخن از قرآن بود، دو آیه مورد بحث، نیز در همین زمینه سخن می گوید.

نخست، می فرماید: «ما اگر بخواهیم، آنچه را بر تو وحی فرستاده ایم از تو می گیریم» (وَ لَئِنْ شِئْنا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِی أَوْحَیْنا إِلَیْکَ).

«سپس کسی را نمی یابی که از تو دفاع کند» و آن را از ما باز پس گیرد (ثُمَّ لاتَجِدُ لَکَ بِهِ عَلَیْنا وَکِیلاً).

پس این مائیم که: این علوم را به تو بخشیده ایم تا رهبر و هادی مردم باشی، و این مائیم که: هر گاه صلاح بدانیم از تو باز پس می گیریم، و هیچ کس را در این رابطه دخل و تصرفی نیست!.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در پیوند این آیات، با آیه قبل، علاوه، بر آنچه گفته شد، این احتمال نیز وجود دارد که: در آخرین جمله بحث گذشته خواندیم «تنها بهره اندکی از علم و دانش به شما داده شده است».
و در آیات مورد بحث، می خوانیم: خداوند حتی بهره ای را که از علم و دانش به پیامبرش داده است می تواند باز پس گیرد، پس همه چیز شما حتی علم و آگاهیتان از سوی او است.

* * *

آیه بعد که به صورت استثناء آمده است، می گوید: «اگر ما این علم و دانش را از تو نمی گیریم رحمت پروردگار تو است» (إِلاّ رَحْمَةً مِنْ رَبِّکَ).
رحمتی است برای هدایت و نجات خودت، رحمتی است برای هدایت و نجات جهان بشریت، و این رحمت در واقع دنباله همان رحمت آفرینش است.
آن خدائی که به مقتضای رحمت عام و خاصش، انسان ها را آفرید و لباس هستی که برترین لباس تکامل است، در اندامشان پوشانید، همان خدا برای پیمودن این راه، به مقتضای رحمتش، به آنها کمک می کند، رهبرانی آگاه و معصوم، خستگی ناپذیر و دلسوز، مهربان و پر استقامت برای هدایتشان مبعوث می نماید، همین رحمت است که ایجاب می کند، هرگز روی زمین از حجت الهی خالی نماند.
و در پایان آیه، به عنوان تأکید، یا به عنوان بیان دلیل، بر جمله سابق می گوید: «فضل پروردگار بر تو بزرگ بوده است» (إِنَّ فَضْلَهُ کانَ عَلَیْکَ کَبِیراً).
وجود زمینه این فضل در دل تو، که با آب عبادت و تهذیب نفس و جهاد آبیاری شده از یکسو، و نیاز مبرم بندگان به چنین رهبری از سوی دیگر، ایجاب کرده است که: فضل خدا بر تو فوق العاده زیاد باشد:

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

درهای علم را به روی تو بگشاید، از اسرار هدایت انسان آگاهت سازد، و از خطاها محفوظت دارد، تا الگو و اسوه ای برای همه انسان ها تا پایان جهان باشی.

ضمناً، ذکر این نکته نیز لازم است که: جمله استثنائیه فوق، با آنچه در آیه قبل آمده است، ارتباط دارد، و مفهوم مستثنی و مستثنی منه، چنین است: «اگر ما بخواهیم می توانیم این وحی را که بر تو فرستاده ایم بگیریم، ولی چنین نمی کنیم چرا که رحمت الهی شامل حال تو و مردم است».(۱)

روشن است: این گونه استثناها دلیل بر این نیست که ممکن است خداوند عملاً روزی این رحمت را از پیامبرش بگیرد، بلکه دلیل بر آن است که، پیامبر(صلی الله علیه وآله)نیز چیزی از خود ندارد، علم و دانش و وحی آسمانی او، همه از ناحیه خدا و بسته به مشیت او است.

* * *

۱ ـ در حقیقت مفهوم جمله چنین است: «وَ لکِنْ لانَشاءُ أنْ نَذْهَبَ بِالَّذِی أوْحَیْنا إِلَیْکَ رَحْمَةً مِنْ رَبِّکَ».

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۸۸ قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الاْ نْسُ وَ الْجِنُّ عَلى أنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هذَا الْقُرْآنِ لايَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ كانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْض ظَهِيراً

۸۹ وَ لَقَدْ صَرَّفْنا لِلنّاسِ فِى هذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَل فَأبى أكْثَرُ النّاسِ إلاّ كُفُوراً

ترجمه:

۸۸ ـ بگو: «اگر انسان ها و پریان اتفاق کنند که همانند این قرآن را بیاورند، همانند آن را نخواهند آورد; هر چند یکدیگر را (در این کار) کمک کنند».

۸۹ ـ ما در این قرآن، برای مردم از هر چیز نمونه ای آوردیم (و همه معارف در آن جمع است); اما بیشتر مردم (در برابر آن، از هر کاری) جز انکار، ابا داشتند!

تفسیر:

هیچ گاه همانند قرآن را نخواهید آورد

با توجه به این که: آیات قبل و بعد در ارتباط با مباحث قرآن است، پیوند آیه مورد بحث که: با صراحت از اعجاز قرآن سخن می گوید، با آنها نیاز به گفتگو ندارد.

به علاوه، در آیات آینده، بحث مشروحی پیرامون بهانه جوئی های مشرکان در زمینه اعجاز و طلب معجزات گوناگون، آمده است، آیه مورد بحث در حقیقت مقدمه ای است برای بحث آینده، تا به این بهانه جویان نشان دهد که عالی ترین و زنده ترین سند حقانیت پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) که به صورت یک معجزه

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

جاودانی همیشه در تاریخ می درخشد، همین قرآن است و با وجود این قرآن، بهانه جوئی ها بی جا است!

بعضی نیز خواسته اند: پیوند این آیه را با آیات گذشته، از نظر مقایسه اسرارآمیز بودن روح، با اسرار آمیز بودن قرآن، بیان کنند(۱) ولی، پیوندی را که در بالا گفتیم روشن تر به نظر می رسد.

به هر حال، خدا روی سخن را در اینجا به پیامبر(صلی الله علیه وآله) کرده، می گوید: «به آنها بگو اگر تمام انسان ها و پریان اجتماع و اتفاق کنند تا همانند این قرآن را بیاورند، قادر نخواهند بود، هر چند یکدیگر را معاضدت و کمک کنند» (قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الأِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلی أنْ یَأْتُوا بِمِثْلِ هذَا الْقُرْآنِ لایَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ کانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْض ظَهِیراً).

این آیه، با صراحت تمام، همه جهانیان را اعم از کوچک و بزرگ، عرب و غیر عرب، انسان ها و حتی موجودات عاقل غیر انسانی، دانشمندان، فلاسفه، ادباء، مورخان، نوابغ و غیر نوابغ، خلاصه، همه را بدون استثناء، دعوت به مقابله با قرآن کرده می گوید: اگر فکر می کنید قرآن سخن خدا نیست و ساخته مغز بشر است، شما هم انسان هستید، همانند آن را بیاورید، و هر گاه بعد از تلاش و کوشش همگانی، خود را ناتوان یافتید، این بهترین دلیل بر معجزه بودن قرآن است.

این دعوت به مقابله که در اصطلاح علماء عقائد، «تحدّی» نامیده می شود یکی از ارکان هر معجزه است، و هر جا چنین تعبیری به میان آمد، به روشنی می فهمیم که آن موضوع، از معجزات است.

* * *

---

۱ ـ تفسیر «فی ظلال»، جلد ۵، صفحه ۳۵۸، ذیل آیه مورد بحث.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در این آیه چند نکته جلب توجه می کند:

١ ـ قبل از هر چیز، عمومی بودن دعوت به تحدّی که همه انسان ها و موجودات عاقل دیگر را فرا می گیرد.

٢ ـ جاودانی بودن دعوت نکته دیگر است; زیرا هیچ گونه قیدی از نظر زمان در آن نیست و به این ترتیب این ندا و دعوت همان گونه که در زمان پیامبر(صلی الله علیه وآله) بوده است، امروز هم هست، فردا نیز خواهد بود.

٣ ـ تعبیر به اجتماع، اشاره به مسأله همکاری و همفکری، تعاون و تعاضد است که مسلماً بازده کار انسان ها را صدها یا هزاران برابر می کند.

٤ ـ جمله «وَ لَوْ کانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْض ظَهِیراً» (هر چند بعضی، بعض دیگر را یاری و کمک کنند) تأکید مجددی است روی مسأله همفکری و تعاون، و ضمناً اشاره سربسته ای است به اهمیت و تأثیر این کار در پیشبرد هدف ها.

٥ ـ تعبیر به «مِثْلِ هذَا الْقُرْآنِ» تعبیر جامعی است که شباهت و همانندی را در تمام زمینه ها می رساند، یعنی مثل آن از نظر فصاحت، مثل آن از نظر محتوی و مثل آن از نظر انسان سازی، بحث های علمی، قانون های حیات بخش اجتماعی، تاریخ خالی از خرافات، پیشگوئی های مربوط به آینده و امثال آن.

٦ ـ دعوت از همه انسان ها دلیل بر این است که: در مسأله اعجاز تنها جنبه الفاظ قرآن، فصاحت و بلاغت مطرح نیست; چرا که اگر چنین بود دعوت از ناآشنایان به زبان عربی بی فایده بود.

٧ ـ یک معجزه گویا و رسا آن است که آورنده آن، مخالفان را نه تنها دعوت به مقابله کند، بلکه آنها را با وسائل مختلف، به این کار تحریک و تشویق نموده، و به اصطلاح بر سر غیرت آورد، تا آنچه را در توان دارند به کار گیرند، که نمایان شدن عجز آنها، عمق و عظمت اعجاز روشن گردد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در آیه مورد بحث این موضوع کاملاً عملی شده است، زیرا از یکسو، پای همه انسان ها را به میان کشیده، و با تصریح به ناتوانی آنها طی جمله «لایَأْتُونَ بِمِثْلِهِ» آنها را برانگیخته و با جمله «وَ لَوْ کانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْض ظَهِیراً» تحریک بیشتری نموده است.

* * *

آیه بعد، در واقع بیان یکی از جنبه های اعجاز قرآن، یعنی «جامعیت» آن است، می گوید: «ما برای مردم در این قرآن از هر نمونه ای از انواع معارف بیان کردیم» (وَ لَقَدْ صَرَّفْنا لِلنّاسِ فِی هذَا الْقُرْآنِ مِنْ کُلِّ مَثَل).

«ولی با این حال، اکثر مردم جاهل و نادان جز انکار حق، و نادیده گرفتن دلائل هدایت، عکس العملی نشان ندادند» (فَأَبی أَکْثَرُ النّاسِ إِلاّ کُفُوراً).

«صَرَّفْنا» از ریشه «تصریف» به معنی تغییر، یا تبدیل و از حالی به حالی کردن آمده است.

«کُفُور» به معنی انکار حق است.

به راستی این تنوع محتویات قرآن، آن هم از انسانی درس نخوانده، عجیب است; چرا که در این کتاب آسمانی، هم دلائل متین عقلی با ریزه کاری های مخصوصش در زمینه عقائد آمده، هم بیان احکام متین و استوار بر اساس نیازمندی های بشر در همه زمینه ها، هم بحث های تاریخی قرآن در نوع خود بی نظیر، هیجان انگیز، بیدارگر، دلچسب، تکان دهنده و خالی از هر گونه خرافه است.

و هم مباحث اخلاقیش که با دل های آماده همان کار را می کند که باران بهار با زمین های مرده!

مسائل علمی که در قرآن مطرح شده، پرده از روی حقایقی برمی دارد که

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

حداقل در آن زمان برای هیچ دانشمندی شناخته نشده بود.

خلاصه، قرآن در هر وادی گام می نهد، عالی ترین نمونه را ارائه می دهد.

آیا با توجه به این که: معلومات انسان محدود است (همان گونه که در آیات گذشته به آن اشاره شده)، مخصوصاً با توجه به این که: پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) در محیطی پرورش یافته بود که از همان علم و دانش محدود بشری آن زمان نیز خبری نبود، آیا وجود این همه محتوای متنوع در زمینه های توحیدی، اخلاقی، اجتماعی، سیاسی و نظامی دلیل بر این نیست که: از مغز انسان تراوش نکرده، بلکه از ناحیه خدا است.

و به همین دلیل، اگر جنّ و انس جمع شوند که: همانند آن را بیاورند قادر نخواهند بود.

فرض کنیم، تمام دانشمندان امروز، و متخصصان علوم مختلف جمع شوند دائرة المعارفی تنظیم کنند و آن را در قالب بهترین عبارات بریزند، ممکن است این مجموعه برای امروز جامعیت داشته باشد، اما مسلماً برای یک صد سال بعد نه تنها ناقص و نارسا است، که آثار کهنگی از آن می بارد.

در حالی که، قرآن در هر عصر و زمانی که خوانده می شود ـ مخصوصاً در عصر ما ـ آن چنان است که گوئی «امروز» و برای «امروز» نازل شده و هیچ اثری از گذشت زمان در آن دیده نمی شود.

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۹۰ وَ قالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَکَ حَتّی تَفْجُرَ لَنا مِنَ الْأَرْضِ یَنْبُوعاً
۹۱ أَوْ تَکُونَ لَکَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِیلٍ وَ عِنَبٍ فَتُفَجِّرَ الْأَنْهارَ خِلالَها تَفْجِیراً
۹۲ أَوْ تُسْقِطَ السَّماءَ کَما زَعَمْتَ عَلَیْنا کِسَفاً أَوْ تَأْتِیَ بِاللّهِ وَ الْمَلائِکَةِ قَبِیلاً
۹۳ أَوْ یَکُونَ لَکَ بَیْتٌ مِنْ زُخْرُفٍ أَوْ تَرْقی فِی السَّماءِ وَ لَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِیِّکَ حَتّی تُنَزِّلَ عَلَیْنا کِتاباً نَقْرَؤُهُ قُلْ سُبْحانَ رَبِّی هَلْ کُنْتُ إِلاّ بَشَراً رَسُولاً

ترجمه:

۹۰ ـ و گفتند: «ما هرگز به تو ایمان نمی آوریم تا این که چشمه جوشانی از این سرزمین (خشک و سوزان) برای ما خارج سازی!

۹۱ ـ یا باغی از نخل و انگور از آن تو باشد; و نهرها در لابلای آن جاری کنی.

۹۲ ـ یا قطعات (سنگ های) آسمان را ـ آن چنان که می پنداری ـ بر سر ما فرود آری; یا خداوند و فرشتگان را در برابر ما بیاوری.

۹۳ ـ یا برای تو خانه ای پر نقش و نگار از طلا باشد; یا به آسمان بالا روی; حتی اگر به آسمان روی، ایمان نمی آوریم مگر آن که نامه ای بر ما فرود آوری که آن را بخوانیم»! بگو: «منزه است پروردگارم (از این سخنان بی معنی)! مگر من جز انسانی فرستاده خدا هستم»؟!

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شأن نزول:

در روایات اسلامی، و همچنین کلمات مفسران معروف، شأن نزولی با عبارات مختلف برای آیات فوق نقل شده است که: خلاصه اش چنین است:

«گروهی از مشرکان «مکّه» که «ولید بن مغیرة» و «ابو جهل» در جمع آنها بودند، در کنار خانه کعبه اجتماع کردند و با یکدیگر پیرامون کار پیامبر(صلی الله علیه وآله)سخن گفتند، سرانجام چنین نتیجه گرفتند که: باید کسی را به سراغ محمّد(صلی الله علیه وآله)فرستاد و به او پیغام داد که: اشراف قریش، طائفه تو، اجتماع کرده اند و آماده سخن گفتن با تواند، نزد ما بیا.

پیامبر به امید این که: شاید نور ایمان در قلب آنها درخشیدن گرفته است، و آماده پذیرش حق شده اند فوراً به سراغ آنها شتافت.

اما با این سخنان روبرو شد:

ای محمّد! ما تو را برای اتمام حجت به اینجا خوانده ایم، ما سراغ نداریم کسی به قوم و طائفه خود این قدر که تو آزار رسانده ای، آزار رسانده باشد:

خدایان ما را دشنام دادی، بر آئین ما خرده گرفتی، عقلای ما را سفیه خواندی، در میان جمع، تخم نفاق افشاندی.

بگو! ببینیم درد تو چیست؟!

پول می خواهی؟ آن قدر به تو می دهیم که بی نیاز شوی!

مقام می خواهی؟ منصب بزرگی به تو خواهیم داد!

بیمار هستی؟ (و کسالت روانی داری؟) ما بهترین طبیبان را برای معالجه تو دعوت می کنیم!.

پیامبر فرمود: هیچ یک از این مسائل نیست، خداوند مرا به سوی شما فرستاده و کتاب آسمانی بر من نازل کرده، اگر آن را بپذیرید به نفع شما در دنیا

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و آخرت خواهد بود، و اگر نپذیرید صبر می کنم تا خدا میان من و شما داوری کند.

گفتند: بسیار خوب، حال که چنین می گوئی، هیچ شهری تنگ تر از شهر ما نیست (اطراف «مکّه» را کوه های نزدیک به هم فرا گرفته) از پروردگارت بخواه این کوه ها را عقب بنشاند و نهرهای آب، همچون نهرهای شام و عراق در این سرزمین خشک و بی آب و علف، جاری سازد.

و نیز از او بخواه نیاکان ما را زنده کند، و حتماً «قصی بن کلاب» باید در میان آنها باشد; چرا که پیر مرد راستگوئی است! تا ما از آنها بپرسیم: آنچه را تو می گوئی حق است، یا باطل؟!

پیامبر(صلی الله علیه وآله) با بی اعتنائی فرمود: من مأمور به این کارها نیستم.

گفتند: اگر چنین نمی کنی، لااقل از خدایت بخواه: فرشته ای بفرستد و تو را تصدیق کند، و برای ما باغ ها، گنج ها و قصرها از طلا قرار دهد!

فرمود: به این امور هم مبعوث نشده ام، من دعوتی از ناحیه خدا دارم اگر می پذیرید، چه بهتر، و الاّ خداوند میان من و شما داوری خواهد کرد.

گفتند: پس قطعاتی از سنگ های آسمانی را ـ آن گونه که گمان می کنی خدایت هر وقت بخواهد، می تواند بر سر ما بیفکند ـ بر ما فرود آر!

فرمود: این مربوط به خدا است اگر بخواهد می کند.

یکی از آن میان، صدا زد: ما با این کارها نیز ایمان نمی آوریم، هنگامی ایمان خواهیم آورد که: خدا و فرشتگان را بیاوری و در برابر ما قرار دهی!

پیامبر(صلی الله علیه وآله) (هنگامی که این لاطائلات را شنید) از جا برخاست تا آن مجلس را ترک کند، بعضی از آن گروه، به دنبال حضرت حرکت کردند و گفتند:

ای محمّد! قوم تو هر پیشنهادی کردند، قبول نکردی، سپس اموری در رابطه با خودشان خواستند آن را هم انجام ندادی، سرانجام از تو خواستند:

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

عذابی را که تهدیدشان به آن می کنی بر سرشان فرود آری، آن را هم انجام ندادی، به خدا سوگند! هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد، تا نردبانی به آسمان قرار دهی و مقابل چشم ما از آن بالا روی، و چند نفر از ملائکه را پس از بازگشت با خود بیاوری! و نامه ای در دست داشته باشی که گواهی بر صدق دعوتت دهد!.

«ابو جهل» گفت: (ولش کنید) او جز دشنام به بت ها و نیاکان ما کار دیگری بلد نیست!، و من با خدا عهد کرده ام صخره ای بردارم و هنگامی که سجده کرد بر مغز او بکوبم!!

پیامبر(صلی الله علیه وآله) در حالی که قلبش را هاله ای از اندوه و غم به خاطر جهل، لجاجت و استکبار این قوم فرا گرفته بود، از نزد آنها بازگشت...

در این هنگام آیات فوق نازل شد و به گفتگوهای آنها پاسخ داد.(۱)

* * *

تفسیر:

بهانه های رنگارنگ!

پس از بیان عظمت و اعجاز قرآن در آیات گذشته، در آیات مورد بحث به قسمتی از بهانه جوئی های مشرکان اشاره می کند.

بهانه جوئی هائی که نشان می دهد: موضع این دسته از کفار در برابر دعوت حیات آفرین پیامبر(صلی الله علیه وآله) جز لجاجت، عناد، طغیان و استکبار نبوده; چرا که در برابر پیشنهاد منطقی پیغمبر و سند زنده ای که همراه داشته، چه درخواست های نامعقولی که نمی کردند.

این درخواست ها در آیات فوق در شش قسمت بیان شده است:

---

۱ ـ تفسیر «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث ـ در «درّ المنثور» نیز این شأن نزول با تفاوت هائی ذیل همین آیات آمده است.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱ ـ نخست می گوید: «آنها گفتند ما هرگز به تو ایمان نمی آوریم مگر این که از این سرزمین چشمه پر آبی برای ما خارج کنی»! (وَ قالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَکَ حَتّی تَفْجُرَ لَنا مِنَ الْأَرْضِ یَنْبُوعاً).

«فُجُور و تَفْجِیْر» به معنی شکافتن است اعم از شکافتن زمین به وسیله چشمه ها، و یا شکافتن افق به وسیله نور صبحگاهان، (البته تفجیر مبالغه بیشتری نسبت به فجور را می رساند).

«یَنْبُوع» از ماده «نبع» محل جوشش آب است، بعضی گفته اند: «یَنْبُوع» چشمه آبی است که هرگز خشک نمی شود.

* * *

۲ ـ «یا این که باغی از درختان خرما و انگور در اختیار تو باشد که جویبارها و نهرها در لابلای درختانش به جریان اندازی»! (أَوْ تَکُونَ لَکَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِیل وَ عِنَب فَتُفَجِّرَ الْأَنْهارَ خِلالَها تَفْجِیراً).

* * *

۳ ـ «یا آسمان را آن چنان که می پنداری قطعه، قطعه، بر سر ما فرود آری» (أَوْ تُسْقِطَ السَّماءَ کَما زَعَمْتَ عَلَیْنا کِسَفاً).

٤ ـ «یا خداوند و فرشتگان را در برابر ما رو در رو بیاوری» (أَوْ تَأْتِیَ بِاللّهِ وَ الْمَلائِکَةِ قَبِیلاً).

«قَبِیل» گاهی به معنی «کفیل و ضامن» تفسیر شده، و گاه به معنی چیزی که در مقابل انسان قرار می گیرد و رو در روی او قرار دارد، بعضی نیز آن را جمع «قبیله» به معنی جماعت دانسته اند.

طبق معنی اول، تفسیر آیه چنین می شود: تو باید خدا و فرشتگان را به عنوان ضامن صدق گفتارت بیاوری.

و طبق معنی دوم، چنین است: تو باید خدا و فرشتگان را بیاوری و در برابر ما قرار دهی.

و اما طبق معنی سوم، مفهوم آیه چنین است: گروه، گروه نزد ما آوری!.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

باید توجه داشت: این مفاهیم سه گانه، با هم منافات و تضادی ندارند، و ممکن است همه، در مفهوم آیه جمع شوند; چرا که استعمال لفظ واحد در اکثر از معنی نزد ما هیچ مانع ندارد.

* * *

۵ ـ «یا این که خانه ای از طلا داشته باشی، خانه ای پر نقش و نگار و زینتی» (أَوْ یَکُونَ لَکَ بَیْتٌ مِنْ زُخْرُف).

«زُخْرُف» در اصل به معنی «زینت» است، و از آنجا که طلا یکی از فلزات معروف زینتی است به آن زخرف گفته می شود، خانه های پر نقش و نگار را نیز «زخرف» می گویند، و همچنین سخنان پر آب و رنگ فریبنده را گفتار «مزخرف» می نامند.

٦ ـ «یا به آسمان بالا روی! ولی ما هرگز تنها به آسمان بالا رفتنت، ایمان نخواهیم آورد، مگر این که: نام های همراه خود برای ما بیاوری که آن را بخوانیم»! (أَوْ تَرْقی فِی السَّماءِ وَ لَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِیِّکَ حَتّی تُنَزِّلَ عَلَیْنا کِتاباً نَقْرَؤُهُ).

در پایان این آیات می خوانیم که: خداوند به پیامبرش دستور می دهد: در برابر این پیشنهادهای ضد و نقیض و بی پایه و گاهی مضحک «بگو: پاک و منزه است پروردگار من از این اوهام» (قُلْ سُبْحانَ رَبِّی).

«آیا من جز انسانی فرستاده خدا بیشترم» (هَلْ کُنْتُ إِلاّ بَشَراً رَسُولاً).

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نکته ها:

۱ ـ پاسخ پیامبر(صلی الله علیه وآله) در برابر بهانه جویان

همان گونه که لحن آیات فوق ـ علاوه بر شأن نزول ـ گواهی می دهد: این درخواست های عجیب و غریب مشرکان، هرگز از روح حقیقت جوئی سرچشمه نمی گرفت، بلکه، آنها تمام هدفشان این بود که: آئین بت پرستی و شرک که پایه های قدرت رؤسای «مکّه» را تشکیل می داد، همچنان بر جا بماند، و پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) را به هر وسیله ممکن است از ادامه راه توحید بازدارند.

اما پیامبر دو جواب منطقی و روشن در یک عبارت کوتاه به آنها داد.

نخست این که: پروردگار من منزّه از این گونه امور است، منزه است از این که: تحت فرمان این و آن قرار گیرد و تسلیم پیشنهادهای واهی و بی اساس سبک مغزان گردد (سُبْحانَ رَبِّی).

دیگر این که: قطع نظر از آنچه گذشت، اصولاً آوردن معجزات کار من نیست، من بشری هستم همچون شما، با این تفاوت، که رسول خدایم، ارسال معجزات کار او است، و به اراده و فرمان او انجام می گیرد، من حتی حق ندارم پیش خود چنین تقاضائی کنم، او هر وقت لازم بداند، برای اثبات صدق دعوت پیامبرش هر معجزه ای که لازم باشد می فرستد (هَلْ کُنْتُ إِلاّ بَشَراً رَسُولاً).

درست است که: این دو پاسخ، با هم ارتباط و پیوند دارند، ولی در عین حال دو پاسخ محسوب می شوند، یکی ضعف بشر را در برابر این امر اثبات می کند، و دیگری منزه بودن خدای بشر را از قبول این گونه معجزات اقتراحی.

اصولاً ـ پیامبر یک خارق العاده گر نیست که در جائی بنشیند و هر کسی از در وارد شود، پیشنهاد معجزه ای به میل خود مطرح کند و اگر نپسندیدند پیشنهاد دیگری، و خلاصه، قوانین و سنن آفرینش را به بازی بگیرد، و بعد از این همه

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نیز، اگر مایل بود بپذیرد و اگر میل مبارکش اقتضا نکرد، با بهانه ای شانه خالی کند.
وظیفه پیامبر اثبات ارتباط خود با خدا از طریق آوردن معجزه است، و هر گاه به قدر کافی معجزه نشان دهد، دیگر هیچ گونه وظیفه ای در این رابطه ندارد.
او حتی زمان نزول معجزات را ممکن است نتواند پیش بینی کند و تنها جائی از خداوند تقاضای معجزه می کند که بداند خدا به این امر راضی است.

* * *

۲ ـ افکار محدود و تقاضاهای نامعقول:

هر کس به اندازه محدوده فکر خود، سخن می گوید، و به همین دلیل سخنان هر کس نشانه میزان سطح فکر او است.
افرادی که جز به فکر مال و مقام نیستند، چنین می پندارند: هر کس سخنی می گوید نیز در همین رابطه است.
به همین جهت اشراف کوته فکر قریش، گاه به پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) پیشنهاد مال می کردند، و گاه مقام، تا دست از دعوتش بردارد، آنها روح پهناور پیامبر را با پیمانه بسیار کوچک اندیشه خود، اندازه گیری می کردند.
آنها حتی فکر می کردند اگر تلاش کسی برای مال و مقام نباشد، حتماً دیوانه است و شق چهارمی ندارد! و لذا گفتند: اگر نه این را می خواهی نه آن را شق سوم را بپذیر، اجازه بده برای درمان تو از اطباء دعوت کنیم!
آنها همچون کسی که در یک اطاقک بسیار کوچک زندانی باشد و چشمش به آسمان پهناور و آفتاب درخشنده و این همه کوه و دریا و صحرا نیفتاده تا پی به عظمت عالم هستی ببرد، می خواستند روح ناپیدا کرانه پیامبر(صلی الله علیه وآله) را با مقیاس های خود بسنجند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

از این گذشته، ببینیم آنها چه چیز از پیامبر(صلی الله علیه وآله) می خواستند که: در اسلام نبود، آنها زمین های آباد، چشمه های پر آب، باغ های نخل و انگور، و خانه های مرفه تقاضا می کردند، که می دانیم اسلام در مسیر پیشرفت خود آن چنان تمدن شکوفائی به وجود آورد که امکان همه گونه پیشرفت اقتصادی در آن بود، و دیدیم مسلمان ها در پرتو همین برنامه قرآن بسیار فراتر از آن رفتند که مشرکان عرب با فکر ناقصشان طالب آن بودند.

آنها اگر چشم حقیقت بینی داشتند، هم پیشرفت های معنوی را در این آئین پرشکوه می دیدند، و هم پیروزی های مادی را; چرا که قرآن ضامن سعادت انسان در هر دو زمینه است.

بگذریم از پیشنهادهای کودکانه یا احمقانه آنها مانند این که: اگر راست می گوئی عذاب الهی را بر ما بفرست، و قطعات سنگ های آسمانی را بر سر و مغز ما فرود آور!.

یا این که: نردبانی بگذار و به آسمان صعود کن، و از آنجا نامه فدایت شوم برای ما بیاور!

و یا این که: خدا و فرشتگان را دسته جمعی نزد ما احضار کن.

حتی پیشنهاد نکردند، ما را نزد او ببر، چه جهل و غرور و تکبری این انسان بی مغز دارد؟!

* * *

۳ ـ دستاویز دیگر برای نفی اعجاز

با این که: مفهوم آیات فوق پیچیده نیست، و معلوم است مشرکان «مکّه» چگونه تقاضائی از پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) داشتند، و برخورد منفی پیامبر(صلی الله علیه وآله) با آنها به چه دلیل بوده است، ولی باز مشاهده می کنیم: این آیات، دستاویزی برای

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بهانه جویان عصر ما که بعضاً اصرار در نفی هر گونه معجزه برای پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله)دارند، شده است.

آنها این آیات را روشن ترین آیاتی می شمرند که نفی اعجاز از پیامبر می کند; چرا که مخالفان، شش نوع معجزه مختلف از زمین، آسمان، مفید و حیات بخش و یا مرگ آفرین، از او خواستند، ولی او زیر بار هیچ کدام از آنها نرفت، تنها جوابش این بود: «منزه است خدای من، مگر من جز بشری فرستاده خدایم»؟!

اما اگر این بهانه جویان عصر ما، همچون دوستان بهانه جویشان در عصر پیامبر(صلی الله علیه وآله) نباشند، پاسخشان در همین آیات به روشنی بیان شده است; زیرا:

١ ـ بعضی از این درخواست های ششگانه اصولاً، درخواستی مضحک و نامعقول بوده است، مانند احضار کردن خداوند و فرشتگان. و یا نامه مخصوص از آسمان، لابد به نام و نشان آنها آوردن!

بعضی دیگر اقتراحی بوده که اگر عملی می شد، اثری از تقاضاکنندگان باقی نمی ماند، تا ایمان بیاورند یا نیاورند (مانند نازل شدن سنگ های آسمانی بر سر آنها).

بقیه پیشنهادهای آنان در داشتن یک زندگی مرفه، و کاملاً تجملاتی با مال و ثروت فراوان خلاصه می شده است، در حالی که می دانیم: پیامبران برای چنین کاری نیامده اند.

و اگر فرض کنیم: بعضی از اینها هیچ یک از این اشکالات را نداشته، می دانیم: صرفاً به منظور بهانه جوئی بوده است، به قرینه بخش های دیگر این آیات.

و می دانیم وظیفه پیامبر این نیست که در مقابل پیشنهادات بهانه جویان تسلیم گردد، بلکه وظیفه او ارائه معجزه است به مقداری که صدق دعوت او

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ثابت شود، و بیش از این چیزی بر او نیست .

۲ ـ پاره ای از این تعبیرات، با صراحت شهادت می دهد: این درخواست کنندگان تا چه اندازه بهانه جو و لجوج بودند، آنها در حالی که پیشنهاد صعود بر آسمان را به پیامبر(صلی الله علیه وآله) می کنند، با صراحت می گویند: اگر به آسمان هم صعود کنی ما ایمان نخواهیم آورد، مگر این که: نامه ای برای ما از آسمان با خود آوری.

اگر به راستی آنها تقاضای معجزه داشتند، پس چرا می گویند: صعود بر آسمان نیز برای ما کافی نیست؟

آیا قرینه ای از این واضح تر برای غیر منطقی بودن آنها پیدا می شود؟

۳ ـ از همه اینها گذشته، ما می دانیم: معجزه، کار خدا است نه کار پیامبر، در حالی که لحن سخن این بهانه جویان، به وضوح نشان می دهد: آنها معجزه را کار پیامبر می دانستند، لذا تمام افعال را به شخص پیامبر نسبت می دادند:

تو باید این زمین را بشکافی و نهرهای آب در آن جاری کنی، تو باید سنگ های آسمان را بر سرمان فرود آوری، تو باید خدا و فرشتگان را نزد ما ظاهر کنی!.

در حالی که بر پیامبر لازم است: این پندار را از مغز آنها بیرون کند و به آنها ثابت نماید که من نه خدا هستم، نه شریک خدا و اعجاز تنها کار او است، من بشری هستم همانند انسان های دیگر، با این تفاوت که وحی بر من نازل می شود. و آن مقدار که از اعجاز نیز لازم بوده، خودش در اختیارم گذارده است، بیش از این کاری از دست من ساخته نیست.

مخصوصاً جمله «سُبْحانَ رَبِّی» گواهی است بر همین معنی; چرا که مقام پروردگار را از داشتن هر گونه شریک و شبیه پاک می شمرد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

به همین دلیل، با این که: در قرآن معجزات متعددی به «عیسی»(علیه السلام) نسبت داده شده است از قبیل زنده کردن مردگان، شفای بیماران غیر قابل علاج و یا کور مادرزاد ولی با این حال در تمام این موارد کلمه «بِإِذْنِی» یا «بَإِذْنِ اللّه» که آن را منحصراً منوط به فرمان پروردگار می داند، آمده است، تا روشن شود، این معجزات گر چه به دست «مسیح»(علیه السلام) ظاهر شده، اما از خود او نبوده است بلکه، همه به فرمان خدا بوده.(۱)

٤ ـ وانگهی، کدام عقل باور می کند، انسانی دعوی پیامبری نماید، حتی خود را خاتم پیامبران بداند و برای انبیای گذشته در کتاب آسمانیش هر گونه معجزات ذکر کند، ولی خودش از آوردن هر گونه معجزه سر باز زند؟!

آیا مردم نخواهند گفت: تو چگونه پیامبری هستی که نمی توانی هیچ یک از معجزاتی را که خودت برای دیگران قائلی، بیاوری؟!

تو مدّعی هستی از همه آنها برتری و سرآمدی در حالی که شاگرد آنها هم نخواهی شد.

پیامبر(صلی الله علیه وآله) در مقابل این گونه سخنان چه می توانست بگوید؟

و این خود نشانه زنده ای است بر این که: او در موقع لزوم، معجزاتی عرضه کرده است.

بنابراین، روشن می شود: اگر پیامبر در این آیات تسلیم پیشنهادهای آنها نشده، حتماً پیشنهادهای بی پایه و بهانه جوئی های بی اساسی بوده است، و گرنه در برابر پیشنهاد منطقی و معقول، تسلیم بوده است.

* * *

۱ ـ به آیات ۱۱۰ سوره «مائده» و ٤۹ سوره «آل عمران» مراجعه شود.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

٩٤ وَ ما مَنَعَ النّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جاءَهُمُ الْهُدى إِلاّ أَنْ قالُوا أَ بَعَثَ اللّهُ بَشَراً رَسُولاً

٩٥ قُلْ لَوْ كانَ فِي الأَرْضِ مَلائِكَةٌ يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّماءِ مَلَكاً رَسُولاً

ترجمه:

٩٤ ـ تنها چیزی که بعد از آمدن هدایت مانع شد مردم ایمان بیاورند، این بود که (از روی نادانی و بی خبری) گفتند: «آیا خداوند بشری را به عنوان رسول فرستاده است»؟!

٩٥ ـ بگو: «(حتی) اگر در روی زمین فرشتگانی (زندگی می کردند، و) با آرامش گام برمی داشتند، ما فرشته ای را به عنوان رسول، بر آنها می فرستادیم»! (چرا که راهنمای هر گروهی باید از جنس خودشان باشد).

تفسیر:

بهانه همگونی!

در آیات گذشته، سخن از بهانه جوئی مشرکان در زمینه توحید بود، و در آیات مورد بحث، به بهانه همگونی اشاره کرده می گوید:

«تنها چیزی که مانع شد مردم بعد از آمدن هدایت، ایمان بیاورند این بود که، می گفتند: آیا خدا انسانی را به عنوان پیامبر برانگیخته» (وَ ما مَنَعَ النّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جاءَهُمُ الْهُدى إِلاّ أَنْ قالُوا أَ بَعَثَ اللّهُ بَشَراً رَسُولاً).

آیا باور کردنی است که: این مقام والا و بسیار مهم بر عهده انسانی گذارده

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شود؟

آیا نباید این رسالت عظیم بر دوش نوع برتری همچون فرشتگان بگذارند. تا از عهده آن به خوبی برآید، انسان خاکی کجا و رسالت الهی کجا؟ افلاکیان شایسته این مقام اند، نه خاکیان!.

این منطق سست و بی پایه، مخصوص بیک گروه و دو گروه نبود، بلکه شاید اکثر افراد بی ایمان، در طول تاریخ در برابر پیامبران به آن توسّل جسته اند:

قوم نوح در مخالفت خود با این پیامبر بزرگ فریاد می زدند: ما هذا إِلاّ بَشَرٌ مِثْلُکُمْ:

«این تنها انسانی همانند شما است».(۱)

قوم بی ایمان معاصر «هود» می گفتند: ما هذا إِلاّ بَشَرٌ مِثْلُکُمْ یَأْکُلُ مِمّا تَأْکُلُونَ مِنْهُ وَ یَشْرَبُ مِمّا تَشْرَبُونَ:

«این انسانی همانند شما است، از آنچه می خورید می خورد و از آنچه می نوشید می نوشد».(۲)

حتی اضافه می کردند: «اگر شما از بشری همانند خودتان اطاعت کنید زیان کارید» (وَ لَئِنْ أَطَعْتُمْ بَشَراً مِثْلَکُمْ إِنَّکُمْ إِذاً لَخاسِرُونَ).(۳)

عین این ایراد را به پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) نیز کرده، می گفتند: ما لِهذَا الرَّسُولِ یَأْکُلُ الطَّعامَ وَ یَمْشِی فِی الْأَسْواقِ لَوْ لا أُنْزِلَ إِلَیْهِ مَلَکٌ فَیَکُونَ مَعَهُ نَذِیراً:

«چرا این پیامبر غذا می خورد، و در بازارها راه میرود؟ لااقل چرا فرشته ای همراه او نازل نشده که همراه او مردم را انذار کند»؟.(٤)

* * *

---

۱ ـ مؤمنون، آیه ۲٤.

۲ ـ مؤمنون، آیه ۳۳.

۳ ـ مؤمنون، آیه ۳٤.

٤ ـ فرقان، آیه ۷.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در آیه بعد، قرآن در یک جمله کوتاه و روشن پاسخ پر معنائی به همه آنها داده می گوید: «بگو حتی اگر در روی زمین، فرشتگانی بودند که: با آرامش گام می زدند، ما از آسمان فرشته ای را به عنوان پیامبر بر آنها نازل می کردیم» (قُلْ لَوْ کانَ فِی الْأَرْضِ مَلائِکَةٌ یَمْشُونَ مُطْمَئِنِّینَ لَنَزَّلْنا عَلَیْهِمْ مِنَ السَّماءِ مَلَکاً رَسُولاً).

یعنی همواره رهبر باید از جنس پیروانش باشد، انسان برای انسان ها، و فرشته برای فرشتگان.

دلیل همگونی رهبر و پیروان نیز روشن است; زیرا از یکسو، مهم ترین بخش تبلیغی یک رهبر، بخش تبلیغی عملی او است: همان الگو بودن و اسوه بودن، و این تنها در صورتی ممکن است که: دارای همان غرائز و احساسات، و همان ساختمان جسمی و روحی باشد، و گرنه پاکی فرشته ای که نه شهوت جنسی دارد، نه نیاز به مسکن و لباس و غذا، و نه سایر غرائز انسانی در آن، موجود است، هیچ گاه نمی تواند سرمشقی برای انسان ها باشد.

بلکه، مردم می گویند: او از دل ما خبر ندارد، و نمی داند چه طوفان هائی بر اثر شهوت و غضب در روح ما جریان دارد، او تنها برای دل خودش سخنی می گوید، او اگر احساسات ما را داشت مثل ما بود یا بدتر! اعتباری به حرف های او نیست!.

اما هنگامی که رهبری همچون علی(علیه السلام) بگوید: إِنَّما هِیَ نَفْسِی أَرُوضُها بِالتَّقْوی لِتَأْتِیَ آمِنَةً یَوْمَ الْخَوْفِ الْأَکْبَرِ:

«من هم نفسی همچون شما دارم اما به وسیله تقوا آن را مهار می کنم تا در روز قیامت در امن و امان باشد»(۱) در چنین حالتی می تواند الگو و اسوه باشد.

از سوی دیگر، رهبر باید همه دردها، نیازها، و خواسته های پیروان خود

---

۱ ـ «نهج البلاغه»، نامه ٤٥.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

را به خوبی درک کند، تا برای درمان و پاسخگوئی به آن آماده باشد، و مشمول گفته شاعر: «آگه نئی از حال من، مشکل همین است» نگردد.

مخصوصاً به همین دلیل، پیامبران از میان توده های مردم برخاسته اند، و دوران هائی از سخت ترین نوع زندگی را غالباً تحمل کرده اند، تا همه تلخی های زندگی را بچشند و حقایق دردناک را لمس کنند و خود را برای درمان آنها آماده و مهیا سازند.

* * *

نکته ها:

۱ ـ جمله «وَ ما مَنَعَ النّاسَ...» می گوید: تنها مانع ایمان آنها همین بهانه جوئی بوده، ولی این تعبیر، دلیل بر انحصار نیست بلکه برای تأکید و بیان اهمیت موضوع است.

۲ ـ تعبیر به «مَلائِکَةٌ یَمْشُونَ مُطْمَئِنِّینَ» در میان مفسران مورد بحث واقع شده، و تفسیرهای متعددی برای آن گفته اند:

بعضی آن را اشاره به گفتار عرب جاهلی دانسته اند که، می گفتند: ما در این جزیره ساکن بودیم، و زندگی آرامی داشتیم، محمّد آمد آرامش ما را بر هم زد، قرآن می گوید: حتی اگر فرشتگانی در زمین بودند و چنین آرامش کاذبی را که مدعی هستند، داشتند ما پیامبری از جنس خودشان برای آنها می فرستادیم.

بعضی دیگر آن را به معنی «اطمینان به دنیا و لذات آن و کناره گیری از هر گونه آئین و مذهب» تفسیر کرده اند.

و سرانجام بعضی آن را به معنی «سکونت و توطّن» در زمین گرفته اند.

ولی این احتمال قوی به نظر می رسد که: منظور آن است: حتی اگر فرشتگان، در زمین زندگی می کردند، و زندگی آرام، خالی از تصادم، خصومت و

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کشمکش داشتند، باز هم نیاز به وجود رهبری از جنس خود پیدا می کردند; چرا که ارسال پیامبران تنها برای پایان دادن به ناآرامی ها و ایجاد آرامش در زندگی مادّی نیست، بلکه همه اینها مقدمه ای است برای پیمودن راه تکامل و پرورش، در زمینه های معنوی و انسانی و این نیاز به رهبر الهی دارد.

۳ ـ «علامه طباطبائی» در تفسیر «المیزان» از کلمه «أرض» در آیه فوق، چنین استفاده می کند: طبیعت زندگی مادی در روی زمین، طبیعت نیاز به وجود پیامبر است، و بدون آن زندگی هرگز سامان نمی پذیرد.

علاوه، این کلمه را اشاره لطیفی به مسأله جاذبه زمین می داند; چرا که راه رفتن توأم با آرامش و اطمینان، بدون وجود آن امکان پذیر نیست.

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

٩٦ قُلْ كَفى بِاللّهِ شَهِيداً بَيْنِى وَ بَيْنَكُمْ إِنَّهُ كانَ بِعِبادِهِ خَبِيراً بَصِيراً
٩٧ وَ مَنْ يَهْدِ اللّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَ مَنْ يُضْلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِياءَ مِنْ دُونِهِ
وَ نَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ عَلى وُجُوهِهِمْ عُمْياً وَ بُكْماً وَ صُمّاً
مَأْواهُمْ جَهَنَّمُ كُلَّما خَبَتْ زِدْناهُمْ سَعِيراً

ترجمه:

٩٦ ـ بگو: «همین کافی است که خداوند، میان من و شما گواه باشد; چرا که او نسبت به بندگانش آگاه و بیناست»!

٩٧ ـ هر کس را خدا هدایت کند، هدایت یافته واقعی اوست; و هر کس را (به خاطر اعمالش) گمراه سازد، هادیان و سرپرستانی غیر خدا برای او نخواهی یافت; و روز قیامت، آنها را بر صورت هایشان محشور می کنیم، در حالی که نابینا و گنگ و کرند; جایگاهشان دوزخ است; هر زمان آتش آن فرونشیند، شعله تازه ای بر آنان می افزائیم!

تفسیر:

هدایت یافتگان واقعی

در تعقیب بحث های گذشته، که در زمینه توحید، نبوت، و گفتگو با مخالفان بود، آیات فوق یک نوع اعلام ختم بحث در این مرحله، و نتیجه گیری از آن می باشد.

نخست می گوید: اگر آنها دلائل روشن تو را در رابطه با توحید، نبوت و معاد نپذیرند، به آنها اعلام کن و «بگو: همین بس که خدا میان من و شما گواه باشد;

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

چرا که او از حال بندگانش آگاه، و نسبت به کارشان بینا است» (قُلْ کَفی بِاللّهِ شَهِیداً بَیْنِی وَ بَیْنَکُمْ إِنَّهُ کانَ بِعِبادِهِ خَبِیراً بَصِیراً).(۱)

در حقیقت، دو هدف از بیان این عبارت در نظر بوده است:

نخست این که: مخالفان متعصب لجوج را تهدید کند که، خداوندِ آگاه و بینا، شاهد و گواه اعمال ما و شما است، گمان نکنید از محیط قدرت او بیرون خواهید رفت، و یا چیزی از اعمالتان بر او مخفی می ماند.

دیگر این که: پیامبر(صلی الله علیه وآله) با بیان این عبارت، ایمان قاطع خود را به آنچه گفته است ظاهر سازد; چرا که قاطعیت گوینده در سخن خود، اثر عمیق روانی در شنونده دارد، باشد که این تعبیر محکم و قاطع، که توأم با یک نوع تهدید ملایم نیز می باشد در آنها اثر بگذارد، قلبشان را تکان دهد و فکرشان را بیدار کند و به راه راست بخواند.

* * *

آنگاه اضافه می کند: «تنها کسی هدایت می یابد که: خدا نور هدایت را به قلبش بیفکند» (وَ مَنْ یَهْدِ اللّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ).

«اما آنها که خدا (به خاطر اعمالشان) گمراه ساخته است، هرگز اولیاء، راهنما و سرپرستی جز خدا برای آنها نخواهی یافت» (وَ مَنْ یُضْلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِیاءَ مِنْ دُونِهِ).

تنها راه این است که: باز هم به سوی او بازگردند، و نور هدایت از او بطلبند.

این دو جمله، در حقیقت اشاره به این است که: تنها استدلالات قوی و کوبنده کافی برای ایمان آوردن نیست، بلکه، تا توفیق الهی و شایستگی هدایت در او پیدا نشود، محال است ایمان بیاورد.

---

۱ ـ از نظر ترکیبی «باء» در «کَفی بِاللّهِ» زائده است، و «اللّهِ» فاعل «کَفی» و «شَهِیداً» تمیز و یا به گفته بعضی حال است.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

این تعبیر، همانند آن است که ما افرادی را برای انجام یک کار خیر قابل توجهی، دعوت کنیم، و با انواع استدلالات اهمیت موضوع را گوشزد نمائیم، اما عده ای بپذیرند، و عده ای مخالفت کنند، در اینجا می گوئیم: همه کس لایق انجام چنین کاری نیست!

نطفه پاک بباید که شود قابل فیض *** ورنه هر سنگ و گلی لؤلؤ و مرجان نشود!

این یک واقعیت است که: هر دلی لایق نور حق نیست، و هر سری جای سودای او نمی باشد.

به علاوه، این سخن اثر تحریک کننده در شنونده دارد، و بسیار می شود که: او برای اثبات لیاقت خود، دست از لجاجت برمی دارد و تسلیم حق می شود.

این را نیز بارها گفته ایم که: هدایت و ضلالت الهی، هرگز جنبه جبری ندارد، بلکه، اثر مستقیم اعمال و صفات خود انسان است:

آنها که در راه او به جهاد برمی خیزند و برای رسیدن به حق، همه گونه فداکاری می کنند، مسلماً شایسته آنند که: مشمول هدایت او شوند «وَ الَّذِینَ جاهَدُوا فِینا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنا».(١)

و اما آنها که با پیمودن راه عناد، لجاج و آلوده شدن به هر گونه ظلم، فساد و گناه شایستگی را در خود کشته، و مستحق سلب توفیق و گمراهی شده اند مسلماً این افراد را گمراه می سازد، چنان که می فرماید: «وَ یُضِلُّ اللّهُ الظّالِمِینَ»(٢) «وَ ما یُضِلُّ بِهِ إِلاَّ الْفاسِقِینَ»(٣) «کَذلِکَ یُضِلُّ اللّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتابٌ».(٤) اما این که: «اولیاء» به صورت جمع ذکر شده، ممکن است اشاره به تعدد خدایان پنداری، و یا تنوع وسائل و اسباب هائی باشد که آنها به آن پناه می بردند،

---

١ ـ عنکبوت، آیه ٦٩.

٢ ـ ابراهیم، آیه ٢٧.

٣ ـ بقره، آیه ٢٦.

٤ ـ غافر، آیه ٣٤.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

یعنی هیچ یک از این وسائل و اسباب، و همچنین انسان ها، غیر انسان ها و خدایان پنداری، نمی توانند به فریاد آنها برسند و از گمراهی و بدبختی نجاتشان بخشند.

پس از آن به صورت یک تهدید قاطع و کوبنده، صحنه ای از صحنه های قیامت را که نتیجه قطعی اعمال آنها است به آنها نشان می دهد، می فرماید:

«و ما آنها را در روز قیامت بر صورت هایشان محشور می کنیم» (وَ نَحْشُرُهُمْ یَوْمَ الْقِیامَةِ عَلی وُجُوهِهِم).

به جای این که: مستقیم و ایستاده راه بروند فرشتگان عذاب آنان را به صورتشان بر زمین می کشند.

بعضی نیز این احتمال داده اند که: این گنهکاران چون در آنجا قادر به راه رفتن نیستند، همچون خزندگان بر صورت و سینه می خزند، و با حالی دردناک و ذلت بار پیش می روند.

آری، آنها از نعمت های بزرگی همچون پاها برای راه رفتن محرومند; چرا که در این جهان از این وسائل در راه سعادت استفاده نکردند، بلکه آنها را در مسیر گناه به کار گرفتند.

و نیز «آنها در حالتی که نابینا و لال و کر هستند به آن دادگاه بزرگ وارد می شوند» (عُمْیاً وَ بُکْماً وَ صُمّاً).

در اینجا این سؤال پیش می آید که: از آیات دیگر قرآن، استفاده می شود: مجرمان و دوزخیان، هم می بینند، هم می شنوند و هم سخن می گویند(۱) پس

---

۱ ـ در آیه ۵۳ سوره «کهف» می خوانیم: وَ رَأَی الْمُجْرِمُونَ النّارَ: «گنهکاران آتش دوزخ را می بینند».

و در آیه ۱۳ سوره «فرقان» می خوانیم: دَعَوْا هُنالِکَ ثُبُوراً: «دوزخیان صدای خود را به واویلاه و واهلاکاه بلند می کنند».

و در آیه ۱۲ سوره «فرقان» می خوانیم: سَمِعُوا لَها تَغَیُّظاً وَ زَفِیراً: «مجرمان صدای وحشتناک آتش خشمگین را می شنوند».

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

چگونه آیه فوق می گوید: آنها کور و کر و لالند؟!

مفسران در پاسخ این سؤال، تفسیرهای متعددی ذکر کردند که بهتر از همه دو تفسیر زیر است:

۱ ـ مواقف و مراحل قیامت، مختلف است در بعضی از مراحل و مواقف آنها کور و کر و نابینا هستند، و این خود یک نوع مجازات برای آنها است، (چرا که این نعمت های بزرگ الهی را در دنیا مورد بهره برداری صحیح قرار ندادند) ولی در مراحل دیگری چشمشان بینا و گوششان شنوا و زبانشان باز می شود، تا صحنه های عذاب را ببینند و سرزنش های سرزنش کنندگان را بشنوند و به ناله، فریاد و اظهار ضعف بپردازند که این خود نوع دیگری از مجازات برای آنها است.

۲ ـ مجرمان از دیدن آنچه مایه سرور است و از شنیدن آنچه مایه نشاط، و از گفتن آنچه موجب نجات می باشد، محرومند و به عکس آنچه که مایه زجر و ناراحتی است می بینند و می شنوند و می گویند.

و در پایان آیه، می فرماید: «جایگاه همیشگی آنها دوزخ است» (مَأْواهُمْ جَهَنَّمُ).

اما گمان نکنید، آتشش همچون آتش های دنیا سرانجام به خاموشی می گراید، نه، «هر زمان التهاب آن فرو می نشیند، شعله تازه ای بر آنها می افزائیم» (كُلَّما خَبَتْ زِدْناهُمْ سَعِيراً).

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۹۸ ذلِکَ جَزاؤُهُمْ بِأَنَّهُمْ کَفَرُوا بِآیاتِنا وَ قالُوا أَ إِذا کُنّا عِظاماً وَ رُفاتاً أَ إِنّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقاً جَدِیداً

۹۹ أَ وَ لَمْ یَرَوْا أَنَّ اللّهَ الَّذِی خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ قادِرٌ عَلی أَنْ یَخْلُقَ مِثْلَهُمْ وَ جَعَلَ لَهُمْ أَجَلاً لارَیْبَ فِیهِ فَأَبَی الظّالِمُونَ إِلاّ کُفُوراً

۱۰۰ قُلْ لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِکُونَ خَزائِنَ رَحْمَةِ رَبِّی إِذاً لَأَمْسَکْتُمْ خَشْیَةَ الْإِنْفاقِ وَ کانَ الْإِنْسانُ قَتُوراً

ترجمه:

۹۸ ـ این کیفر آنهاست، به خاطر این که نسبت به آیات ما کافر شدند و گفتند: «آیا هنگامی که ما استخوان های پوسیده و خاک های پراکنده ای شدیم، بار دیگر آفرینش تازه ای خواهیم یافت»؟!

۹۹ ـ آیا نمی دانند خدائی که آسمان ها و زمین را آفریده، قادر است مثل آنان را بیافریند (و به زندگی جدید بازشان گرداند)؟! و برای آنان سرآمدی قطعی ـ که شکّی در آن نیست ـ قرار داده; اما ظالمان، جز کفر و انکار را پذیرا نیستند!

۱۰۰ ـ بگو: «اگر شما مالک خزائن رحمت پروردگار من بودید. در آن صورت، (به خاطر تنگ نظری) امساک می کردید، مبادا انفاق، مایه تنگ دستی شما شود» و انسان تنگ نظر است.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تفسیر:

چگونه معاد ممکن است؟

در آیات گذشته دیدیم: چگونه سرنوشت شومی در جهان دیگر در انتظار مجرمان است. سرنوشتی که: هر انسان عاقلی را در اندیشه فرو می برد، آیات مورد بحث، علت این موضوع را به بیان دیگر تشریح می کند.

نخست می گوید: «این کیفر آنها است به خاطر این که آیات ما را انکار کرده، گفتند: آیا هنگامی که ما تبدیل به استخوان های پوسیده، و خاک های پراکنده می شویم، آیا بار دیگر آفرینش تازه ای خواهیم یافت»؟ (ذلِکَ جَزاؤُهُمْ بِأَنَّهُمْ کَفَرُوا بِآیاتِنا وَ قالُوا أَ إِذا کُنّا عِظاماً وَ رُفاتاً أَ إِنّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقاً جَدِیداً).

«رُفات» چنان که «راغب» در «مفردات» می گوید: به معنی چیزی است که می شکند، قطعه، قطعه و پراکنده می گردد مانند کاه و امثال آن، ناگفته پیداست: انسان در زیر خاک، نخست تبدیل به استخوان های پوسیده می شود، سپس تبدیل به خاک می گردد و این ذرات خاک نیز از هم متلاشی و پراکنده می گردند.

* * *

قرآن بلافاصله، از این گفتار آنها که مسأله معاد جسمانی را با تعجب می نگریستند و یا آن را غیر ممکن می پنداشتند، با بیان روشنی پاسخ داده، می گوید: «آیا آنها ندیدند خدائی که آسمان ها و زمین را آفریده قادر است مثل آنها را بیافریند»؟ (أَ وَ لَمْ یَرَوْا أَنَّ اللّهَ الَّذِی خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ قادِرٌ عَلی أَنْ یَخْلُقَ مِثْلَهُمْ).

آنها نباید عجله کنند، این رستاخیز و قیامت، اگر چه دیر آید سرانجام می آید «خداوند برای آنها سرآمدی قطعی قرار داده است، و تا زمان موعود فرا نرسد قیامت بر پا نخواهد شد» (وَ جَعَلَ لَهُمْ أَجَلاً لارَیْبَ فِیهِ).

اما این ظالمان و ستمگران، با شنیدن این آیات نیز، به همان راه انحرافی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خود ادامه می دهند و «جز راه کفر و انکار نمی پویند» (فَأَبَى الظَّالِمُونَ إِلاَّ كُفُوراً).

* * *

و از آنجا که آنها اصرار داشتند: پیامبر نباید از جنس بشر باشد، گوئی یک نوع حسادت و بخل مانع از این می شد که باور کنند: ممکن است خدا این موهبت را به انسانی بدهد.

لذا در آخرین آیه مورد بحث می فرماید: «به آنها بگو اگر شما مالک خزائن رحمت پروردگار من بودید، مسلماً به خاطر تنگ نظری امساک می کردید، مبادا انفاق مایه فقر و تنگدستی شما شود» (قُلْ لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي إِذاً لاَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ الإِنْفاقِ).

«و انسان طبعاً موجود بخیلی است» (وَ كانَ الْإِنْسانُ قَتُوراً).

«قَتُور» از ماده «قتر» (بر وزن قتل) به معنی امساک در خرج کردن است.

و از آنجا که «قتور» صیغه مبالغه است، معنی شدت امساک و تنگ نظری را می رساند.

* * *

نکته ها:

۱ ـ معاد جسمانی

آیات فوق، از روشن ترین آیات مربوط به اثبات معاد جسمانی است; زیرا تعجب مشرکان از این بود که: چگونه ممکن است خداوند استخوان های پوسیده و خاک شده را بار دیگر به لباس حیات و زندگی بیاراید!

پاسخ قرآن نیز در همین رابطه است می گوید: خداوندی که آسمان ها و زمین را آفرید، چنین قدرتی را دارد که اجزای پراکنده انسان را جمع آوری کرده،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

حیات نوین ببخشد.

معلوم نیست با این آیات روشن، و آیات فراوان دیگری همانند آن، چگونه بعضی ادعای اسلام دارند، در عین حال، معاد را منحصراً روحانی می دانند؟!

ضمناً، استدلال به عمومیت قدرت خداوند در اثبات مسأله معاد یکی از دلائلی است که قرآن کراراً روی آن تکیه کرده است، از جمله در آخر سوره «یس» که چند دلیل برای اثبات معاد جسمانی بیان شده، یکی از آنها همین مسأله عمومیت قدرت خدا است.(۱)

* * *

۲ ـ کدام آیات

در این که: منظور از این آیات در جمله «کَفَرُوا بِآیاتِنا»، آیات توحید است، یا دلائل نبوت، و یا آیات مربوط به معاد، احتمالات متعددی وجود دارد.

ولی با توجه به این که: این جمله در ضمن بحث معاد واقع شده، به نظر می رسد: اشاره به آیات معاد باشد، و در حقیقت مقدمه ای است برای پاسخگوئی به منکران معاد.

* * *

۳ ـ منظور از «مِثْلَهُم» چیست؟

قاعدتاً باید گفته شود: خداوند با آن قدرتی که دارد، می تواند این انسان ها را در قیامت بازگرداند، در حالی که در آیات فوق، می خوانیم: می تواند «مثل» آنها را بیافریند، این تعبیر، گاهی سبب اشتباه و یا لااقل موجب استفهام برای بعضی شده است که: مگر انسان هائی که در رستاخیز گام می نهند، همین انسان ها نیستند؟

---

۱ ـ شرح بیشتر در این زمینه را در کتاب «معاد و جهان پس از مرگ» بخوانید.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بعضی از مفسران گفته اند: منظور از «مثل» در اینجا «عین» است; زیرا گاهی می گوئیم: «مثل تو نباید چنین کاری را انجام دهد» و منظورمان این است که: تو نباید این کار را انجام دهی، ولی، این تفسیر بسیار بعید به نظر می رسد; زیرا این گونه تعبیرها، محل دیگری دارد که متناسب با مورد بحث ما نیست.

ظاهر این است که: منظور از تعبیر به «مثل» در آیه فوق، همان اعاده و تجدید حیات است; زیرا خلقت دوم، مسلماً عین خلقت اول نیست; چرا که حداقل در زمان دیگر و شرائط دیگری تحقق پذیرفته و صورت تازه ای است هر چند، ماده همان ماده قدیم بوده باشد، فی المثل اگر ما خشت پوسیده و متلاشی شده ای را مجدداً در قالب تازه ای همانند قالب قبلی بریزیم، نمی توان گفت: عین همان خشت است هر چند غیر آن هم نیست، بلکه مثل آن است، و این نشان می دهد: قرآن تا چه حدّ در انتخاب تعبیرات دقیق است (دقت کنید).

البته، مسلّم است: شخصیت انسان به روح و جان او است و می دانیم همان روح نخستین، هنگام رستاخیز بازمی گردد، ولی معاد جسمانی، به ما می گوید: روح با همان مرکب نخستین خواهد بود، یعنی همان ماده متلاشی شده، جمع آوری و نوسازی می شود، و با روح او هماهنگ می گردد، و در بحث های معاد این موضوع را ثابت کرده ایم که: اصولاً، روح انسانی پس از شکل گرفتن با هیچ بدن دیگری نمی تواند، هماهنگ شود، جز با بدن اصلی که با آن پرورش یافته است، آن «قبا» تنها بر این «اندام» موزون است، و این «اندام» برای آن «قبا»، و این است رمز لزوم رستاخیز روح و جسم با هم (معاد جسمانی و روحانی).

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

٤ ـ اجل چیست؟

می دانیم «اجل» یعنی سرآمد عمر چیزی، ولی آیا اجل در آیات فوق، اشاره بپایان عمر آدمی است؟ و یا سرآمد عمر دنیا و آغاز رستاخیز؟

با توجه به این که: سخن از مسأله معاد است تفسیر دوم، صحیح تر به نظر می رسد.

و اما این که: بعضی از مفسران بزرگ گفته اند: این سخن با جمله «لا رَیْبَ فِیْه» سازگار نیست; زیرا منکران معاد مسلماً در مسأله معاد شک و ریب داشتند صحیح به نظر نمی رسد.

چرا که این گونه تعبیرات، مفهومش آن است که نباید در این مسأله، هیچ تردید به خود راه داد، و اصولاً، در آن جای تردید نیست، نه این که: کسی شک ندارد.

بنابراین، مفهوم مجموع آیه، این می شود: خداوندی که آسمان ها و زمین را آفریده، مسلماً می تواند این انسان ها را مجدداً لباس حیات بپوشاند، منتها اگر این کار، به سرعت صورت نمی گیرد، به خاطر آن است که: سنت الهی یک زمان بندی قطعی که جای تردید در آن نیست، برای این امر قرار داده است.

نتیجه این که: دلیل اصلی در مقابل منکران معاد، همان مسأله قدرت است و اما جمله «جَعَلَ لَهُمْ أَجَلاً لارَیْبَ فِیهِ» پاسخ سؤالی است که در زمینه تأخیر قیامت مطرح می شده است (دقت کنید).

* * *

٥ ـ پیوند آیات

با مطالعه آیات فوق، این سؤال پیش می آید که: مسأله بخیل بودن انسان که در آخرین آیه مورد بحث مطرح شده، چه ارتباطی با مباحث گذشته دارد؟

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بعضی از مفسران گفته اند: این جمله اشاره به مطلبی است که در چند آیه قبل از زبان بت پرستان مطرح شده بود، و آن این که: آنها تقاضا داشتند پیامبر سرزمین «مکّه» را پر از چشمه ها و باغ ها کند، قرآن در پاسخ آنها می گوید: اگر تمام خزائن الهی را هم به شما بدهند باز دست از امساک و بخل برنخواهید داشت.

ولی این تفسیر بسیار بعید به نظر می رسد; چون بحث آنها پیرامون مالکیت این باغ ها و چشمه ها نبوده، بلکه آنها تقاضای اصل این کار که خارق عادت است داشته اند.

تفسیر دومی که: برای این ارتباط گفته اند و صحیح به نظر می رسد، همان است که در بالا هم اشاره کردیم و آن این که: آنها به خاطر بخل و تنگ نظری از این که: موهبت نبوت به انسانی داده شود تعجب می کردند، و این آیه در واقع به آنها پاسخ می گوید که تنگ نظری شما آن چنان است که: اگر مالک تمام جهان نیز شوید، باز دست از روش زشت و ناپسند خود برنخواهید داشت.

* * *

٦ ـ آیا همه انسان ها بخیل هستند؟

بارها گفته ایم: در بسیاری از آیات قرآن «انسان» به طور مطلق و بی قید و شرط، مورد انواع ملامت ها قرار گرفته است، و با صفاتی همچون بخل، جهل، ظلم، عجول بودن و مانند اینها توصیف شده است.

این تعبیرات، هرگز منافات با این ندارد که: مؤمنان و افراد تربیت شده درست در جهت مخالف این صفات قرار داشته باشند، بلکه اشاره به آن است که: طبیعت آدمی چنین می باشد که اگر تحت تربیت رهبران الهی قرار نگیرد، و او را به حال خودش، همچون گیاهی خودرو، واگذارند، آمادگی پذیرش همه این

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

صفات زشت را دارد.

نه این که: ذاتاً چنین آفریده شده، و یا سرانجام همه چنین خواهند بود.(۱)

* * *

۷ ـ تعبیر به «خَشْیَةَ الاِْنْفاق»

به معنی ترس از فقر است، فقری که بر اثر کثرت انفاق ـ به پندار آنها ـ حاصل می شود.

* * *

۱ ـ در بحث های گذشته نیز مشروحاً در این زمینه بحث کرده ایم.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۰۱ وَ لَقَدْ آتَيْنا مُوسى تِسْعَ آيات بَيِّنات فَسْئَلْ بَنِي إِسْرائِيلَ إِذْ جاءَهُمْ فَقالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّي لاَ َظُنُّکَ يا مُوسى مَسْحُوراً

۱۰۲ قالَ لَقَدْ عَلِمْتَ ما أَنْزَلَ هؤُلاءِ إِلاّ رَبُّ السَّماواتِ وَ الأ َرْضِ بَصائِرَ وَ إِنِّي لاَ َظُنُّکَ يا فِرْعَوْنُ مَثْبُوراً

۱۰۳ فَأَرادَ أَنْ يَسْتَفِزَّهُمْ مِنَ الأ َرْضِ فَأَغْرَقْناهُ وَ مَنْ مَعَهُ جَمِيعاً

۱۰٤ وَ قُلْنا مِنْ بَعْدِهِ لِبَنِي إِسْرائِيلَ اسْكُنُوا الأ َرْضَ فَإِذا جاءَ وَعْدُ الأ خِرَةِ جِئْنا بِكُمْ لَفِيفاً

ترجمه:

۱۰۱ ـ ما به موسی نُه معجزه روشن دادیم; پس از بنی اسرائیل سوال کن آن زمان که (موسی) به سراغ آنها آمد (چگونه بودند)؟ فرعون به او گفت: «ای موسی! گمان می کنم تو دیوانه (یا ساحری)»!

۱۰۲ ـ (موسی) گفت: «تو می دانی این آیات را جز پروردگار آسمان ها و زمین ـ برای روشنی دل ها ـ نفرستاده; و من گمان می کنم ای فرعون، تو (به زودی) هلاک خواهی شد»!

۱۰۳ ـ پس (فرعون) تصمیم گرفت آنان را از آن سرزمین ریشه کن سازد; ولی ما، او و تمام کسانی را که با او بودند، غرق کردیم.

۱۰٤ ـ و بعد از آن به بنی اسرائیل گفتیم: «در این سرزمین =]مصر و شام[ساکن شوید! اما هنگامی که وعده آخرت فرا رسد، همه شما را دسته جمعی (به آن دادگاه عدل) می آوریم»!

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

تفسیر:

با این همه نشانه ها باز ایمان نیاوردند

در چند آیه پیش از این، خواندیم که: مشرکان چه تقاضاهای عجیب و غریبی از پیامبر داشتند. و از آنجا که انگیزه آنها به گواهی اظهارات خودشان، حق جوئی نبود، بلکه هدفشان بهانه گیری و لجاجت بود، پیامبر(صلی الله علیه وآله) به آنها داد پاسخ منفی داد.

در آیات مورد بحث، در حقیقت نمونه ای از این صحنه را در امت های پیشین بیان می کند که: چگونه انواع خارق عادات و معجزات را دیدند و باز هم بهانه گرفتند و راه انکار را همچنان ادامه دادند.

در آیه نخست، می گوید: «ما به موسی نُه آیه و نشان روشن دادیم» (وَ لَقَدْ آتَیْنا مُوسی تِسْعَ آیات بَیِّنات).

در این که: این نُه آیه چه بوده، در پایان همین بحث به آن اشاره خواهیم کرد.

پس از آن، برای تأکید بیشتر، اضافه می کند: اگر مخالفانت حتی این موضوع را انکار کنند برای اتمام حجت آنها «از بنی اسرائیل سؤال کن! در آن زمان که این آیات به سراغشان آمد، چگونه بودند»؟ (فَسْئَلْ بَنِی إِسْرائِیلَ إِذْ جاءَهُمْ).

ولی با این حال، فرعون گردنکش جبّار و طغیانگر، نه تنها تسلیم نشد، که موسی(علیه السلام) را متهم به ساحر بودن و یا دیوانه بودن، کرده «گفت: من گمان می کنم ای موسی! تو ساحر یا دیوانه ای» (فَقالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّی لاَ َظُنُّکَ یا مُوسی مَسْحُوراً).

در بیان معنی «مَسْحُور» مفسران دو تفسیر گفته اند: بعضی آن را به معنی «ساحر» دانسته اند به شهادت آیات دیگر قرآن که می گوید: فرعون و فرعونیان

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

همه جا او را متهم به ساحر بودن کردند.

و آمدن اسم مفعول به معنی فاعل در لغت عرب شبیه و نظیر دارد مانند «مَشْئُوم» به معنی «شائم» کسی که مایه بدبختی است، و «میمون» به معنی «یامن» کسی که مایه خوشبختی است.

ولی جمعی دیگر از مفسران «مَسْحُور» را به همان معنی مفعولی واگذاشته اند، به معنی کسی که سحر در او اثر گذاشته، چنان که از آیه ۳۹ «ذاریات» استفاده می شود که: هم نسبت سحر به او دادند و هم جنون.

به هر حال این روش همیشگی مستکبران است که: مردان الهی را به خاطر نوآوریها، حرکت بر ضد مسیر جامعه های فاسد، و همچنین نشان دادن خارق عادات، متهم به سحر و یا جنون می کردند، تا در افکار مردم ساده دل نفوذ کنند و آنها را از گرد پیامبران پراکنده سازند.

* * *

اما موسی(علیه السلام) در برابر این تهمت ناروا سکوت نکرد و با قاطعیت هر چه تمام تر «گفت: ای فرعون! تو به خوبی می دانی که این آیات روشنی بخش را، جز پروردگار آسمان ها و زمین، نازل نکرده است» (قالَ لَقَدْ عَلِمْتَ ما أَنْزَلَ هؤُلاءِ إِلاَّ رَبُّ السَّماواتِ وَ الأَرْضِ بَصائِرَ).

بنابراین، تو با علم، اطلاع و آگاهی حقایق را انکار می کنی، تو به خوبی می دانی که اینها از طرف خدا است، و من هم می دانم که می دانی!.

اینها «بصائر» است، دلائلی است آشکار که به وسیله آن مردم راه حق را پیدا کنند و برای پیمودن جاده سعادت، بصیرت می یابند.

و به همین دلیل، چون حق را دانسته انکار می کنی «من فکر می کنم ای فرعون! تو سرانجام هلاک خواهی شد» (وَ إِنِّی لاَظُنُّکَ یا فِرْعَوْنُ مَثْبُوراً).

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

«مَتْبُور» از ماده «ثبور» به معنی «هلاکت» است.

* * *

چون فرعون، نتوانست در برابر استدلال های دندان شکن موسی(علیه السلام)مقاومت کند به همان چیزی متوسل شده که همه طاغوتیان بی منطق در تمام قرون و اعصار، به آن متوسل می شدند یعنی:

«اراده کرد آنها را از آن سرزمین بیرون کند، اما ما او و همه همراهانش را غرق کردیم» (فَأَرادَ أَنْ یَسْتَفِزَّهُمْ مِنَ الْأَرْضِ فَأَغْرَقْناهُ وَ مَنْ مَعَهُ جَمِیعاً).

«یَسْتَفِز» از ماده «استفزاز» به معنی تحریک و برانگیختن است.

* * *

و به دنبال این پیروزی و نجات بزرگ، «به بنی اسرائیل گفتیم: در این سرزمین (سرزمین مصر و شام) سکونت نمائید» (وَ قُلْنا مِنْ بَعْدِهِ لِبَنِی إِسْرائِیلَ اسْکُنُوا الْأَرْضَ).

«اما هنگامی که وعده آخرت فرا رسد، همه شما را به پای میزان حساب حاضر خواهیم کرد» (فَإِذا جاءَ وَعْدُ الْأخِرَةِ جِئْنا بِکُمْ لَفِیفاً).

«لَفِیف» از ماده «لف» به معنی پیچیدن است، و در اینجا منظور گروهی است که کاملاً در هم آمیخته و به هم پیچیده شده اند، به طوری که شخص و قبیله آنها شناخته نمی شود.

* * *

نکته ها:

۱ ـ منظور از آیات نُه گانه

در قرآن مجید برای موسی(علیه السلام) آیات و معجزات فراوانی آمده است از جمله:

۱ ـ تبدیل شدن عصا به مار عظیم و بلعیدن ابزار ساحران (فَإِذا هِیَ حَیَّةٌ

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تَسْعی).(١)

٢ ـ ید بیضاء یا درخشیدن دست موسی(علیه السلام) همچون یک منبع نور (وَ اضْمُمْ یَدَکَ إِلی جَناحِکَ تَخْرُجْ بَیْضاءَ مِنْ غَیْرِ سُوء آیَةً أُخْری).(٢)

٣ ـ طوفان های کوبنده (فَأَرْسَلْنا عَلَیْهِمُ الطُّوفانَ).(٣)

٤ ـ «ملخ» که بر زراعت ها و درختان آنها مسلط گشت و آفت کشاورزی آبادشان شد (وَ الْجَرادَ).(٤) ٥ ـ «قمل» یک نوع آفت نباتی که غلات را نابود می کرد (وَ الْقُمَّلَ).(٥)٦ ـ «ضفادع» قورباغه ها که از رود «نیل» سر برآوردند و آن قدر تولید مثل کردند که زندگی آنها را قرین بدبختی و مشکلات کرد (وَ الضَّفادِعَ).(٦) ٧ ـ «دم» یا ابتلای عمومی به خون دماغ شدن و یا به رنگ خون درآمدن رود «نیل» به طوری که نه برای شرب قابل استفاده بود و نه کشاورزی (وَ الدَّمَ آیات مُفَصَّلات).(٧) ٨ ـ شکافته شدن دریا به گونه ای که بنی اسرائیل توانستند از آن بگذرند (وَ إِذْ فَرَقْنا بِکُمُ الْبَحْرَ).(٨)

٩ ـ نزول «منّ» و «سلوی» که شرح آن در ذیل آیه ٥٧ سوره «بقره» (جلد اول صفحه ١٧٨) گذشت (وَ أَنْزَلْنا عَلَیْکُمُ الْمَنَّ وَ السَّلْوی).(٩)

١٠ ـ جوشیدن چشمه ها از سنگ (فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصاکَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتا عَشْرَةَ عَیْناً).(١٠)

١١ ـ جدا شدن قسمتی از کوه، و قرار گرفتن همچون سایبانی فوق آنان (وَ

---

١ ـ طه، ٢٠.

٢ ـ طه، ٢٢.

٣ ـ اعراف، ١٣٣.

٤ ـ اعراف، آیه ١٣٣.

٥ ـ اعراف، آیه ١٣٣.

٦ ـ اعراف، آیه ١٣٣.

٧ ـ اعراف، آیه ١٣٣.

٨ ـ بقره، آیه ٥٠.

٩ ـ بقره، آیه ٥٧.

١٠ ـ بقره، آیه ٦٠.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

إِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ).(١)

١٢ ـ قحطی و خشکسالی و کمبود میوه ها (وَ لَقَدْ أَخَذْنا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَ نَقْص مِنَ الثَّمَراتِ).(٢)

١٣ ـ بازگشت حیات و زندگی به مقتولی که قتل او مایه اختلاف شدید میان بنی اسرائیل شده بود (فَقُلْنا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِها كَذلِكَ يُحْيِ اللّهُ الْمَوْتى).(٣)

١٤ ـ استفاده از سایه ابرها که در حرارت شدید بیابان به طور معجزه آسائی بر سر آنها قرار می گرفت (وَ ظَلَّلْنا عَلَيْكُمُ الْغَمامَ).(٤)

ولی سخن در اینجاست که: منظور از «آیات نه گانه» که در آیات مورد بحث به آن اشاره شده چیست؟

تعبیراتی که در این آیات به کار رفته، نشان می دهد: منظور از آن معجزاتی است که در ارتباط با فرعون و فرعونیان صورت گرفته ، نه آنها که در ارتباط با خود بنی اسرائیل است، مانند نزول «منّ و سلوی»، و خارج شدن چشمه از سنگ و امثال آن .

با توجه به این نکته، می توان گفت: پنج موضوعی که در آیه ١٣٣ سوره «اعراف» آمده، جزء این «نه آیه» است (طوفان، آفت نباتی، ملخ، فزونی قورباغه، و خون).

همچنین بدون شک دو معجزه معروف موسی(علیه السلام): یعنی مسأله «عصا» و «ید بیضاء» جزء این آیات نه گانه خواهد بود، به خصوص این که: در سوره «نمل» آیات ١٠ تا ١٢ همین تعبیر «تسع آیات» (آیات نه گانه) را بعد از بیان این دو معجزه بزرگ، ذکر می کند.

---

١ ـ اعراف، آیه ١٧١.

٢ ـ اعراف، آیه ١٣٠.

٣ ـ بقره، آیه ٧٣.

٤ ـ بقره، آیه ٥٧.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مجموع اینها هفت امر خارق عادت می شود، ببینیم دو آیه دیگر چیست؟

بدون شک، غرق فرعونیان و مانند آن، نمی تواند از این آیات باشد; چرا که هدف بیان آیاتی است که برای هدایت فرعونیان آمده، نه آنها که مایه نابودیشان شده.

دقت در آیات سوره «اعراف» که بسیاری از این آیات، در آن آمده است، نشان می دهد: منظور از دو آیه دیگر «خشکسالی» و «کمبود انواع میوه ها» بوده است، چه این که: بعد از معجزه «عصا و ید بیضاء»، و قبل از بیان آیات پنجگانه طوفان و ملخ... چنین می خوانیم: وَ لَقَدْ أَخَذْنا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِینَ وَ نَقْص مِنَ الثَّمَراتِ لَعَلَّهُمْ یَذَّکَّرُونَ: «ما آل فرعون را گرفتار خشکسالی و کمبود انواع میوه ها کردیم شاید بیدار شوند».(۱)

گر چه، ممکن است، بعضی تصور کنند: خشکسالی جدا از کمبود میوه ها نیست و به این ترتیب، مجموعاً یک نشانه محسوب می شوند، اما همان گونه که در تفسیر آیه ۱۳۰ سوره «اعراف» گفتیم، خشکسالی های موقت و محدود، ممکن است در درختان کمتر اثر بگذارد، اما هنگامی که طولانی گردد، باعث نابودی درختان نیز خواهد شد، بنابراین، خشکسالی به تنهائی همیشه سبب نابودی میوه ها نیست.

از این گذشته، ممکن است از میان رفتن میوه ها به خاطر آفات دیگری غیر از خشکسالی بوده باشد.

نتیجه این که: خارق عادات «نه گانه» که در آیات مورد بحث، به آن اشاره شده عبارتند از: عصا، ید بیضا، طوفان، ملخ، یکنوع آفت نباتی بنام قمل، فزونی قورباغه، خون، خشکسالی، و کمبود میوه ها.

---

۱ ـ اعراف، آیه ۱۳۰.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

در همان سوره «اعراف» می خوانیم: بعد از ذکر این آیات نه گانه، می گوید: چون سرانجام با مشاهده این همه آیات، ایمان نیاوردند از آنها انتقام گرفتیم و در دریا غرقشان کردیم; چرا که آیات ما را تکذیب کردند و از آن غافل شدند (آیه ١٣٦ اعراف).

البته در منابع حدیث ما، روایاتی در تفسیر این آیه، نقل شده است، اما چون این روایات با هم اختلاف دارند نمی توان آنها را معیار برای قضاوت قرار داد و به آنها اطمینان پیدا کرد.

* * *

٢ ـ آیا سؤال کننده پیامبر(صلی الله علیه وآله) است؟

ظاهر آیات فوق، این است که: پیامبر(صلی الله علیه وآله) مأمور بود از بنی اسرائیل در زمینه آیات نه گانه که بر موسی(علیه السلام) نازل شده سؤال کند که: چگونه فرعونیان با بهانه جوئی های مختلف از پذیرش حقانیت موسی(علیه السلام) ـ با این همه آیات ـ سر باز زدند.

ولی از آنجا که شخصی همانند پیامبر(صلی الله علیه وآله) با آن علم و عقل، نیازی به چنین سؤالی نداشته، بعضی از مفسران، مأمور سؤال را مخاطبین دیگر دانسته اند.

اما با توجه به این که: سؤال پیامبر(صلی الله علیه وآله) برای خودش نبود بلکه برای پذیرش مشرکان بوده است، هیچ مانعی ندارد که: سؤال کننده شخص پیامبر(صلی الله علیه وآله) باشد تا مشرکان بدانند، اگر پیامبر(صلی الله علیه وآله) تسلیم پیشنهادهای جوراجور آنها نمی شود، به خاطر آن است که: این پیشنهادها انگیزه حق جوئی ندارد، بلکه از سر لجاجت، تعصب و عناد است، همان گونه که در داستان موسی(علیه السلام) و فرعون نظیر آن را می خوانیم.

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

٣ ـ منظور از «أرض» در این آیات کدام سرزمین است؟

در آیات فوق خواندیم: خداوند به بنی اسرائیل دستور داد: اکنون که بر دشمن پیروز شدید، در ارض معهود سکونت جوئید.

آیا منظور سرزمین «مصر» است (همین کلمه در آیه قبل که می گوید: فرعون می خواست آنها را از آن سرزمین بیرون کند به همین معنی آمده، و آیات دیگر قرآن نیز می گوید که بنی اسرائیل وارث فرعونیان شدند).

یا این که: اشاره به سرزمین مقدس «فلسطین» است; زیرا بنی اسرائیل بعد از این ماجرا به سوی سرزمین «فلسطین» رفتند و مأمور شدند که در آن وارد شوند.

ولی ما بعید نمی دانیم هر دو سرزمین منظور بوده باشد; زیرا «بنی اسرائیل» به شهادت آیات قرآن، وارث زمین های فرعونیان شدند و هم مالک سرزمین فلسطین.

* * *

٤ ـ آیا کلمه «وَعْدُ الْأخِرَةِ» در آیات فوق، به معنی سرای آخرت است؟

پاسخ این سؤال، ظاهراً مثبت باشد; زیرا جمله: جِئْنا بِكُمْ لَفِيفاً: «ما همه شما را یکجا و به هم پیچیده خواهیم آورد» قرینه بر این موضوع است.

ولی، بعضی از مفسران بزرگ، احتمال داده اند: تعبیر «وَعْدُ الْأخِرَةِ» اشاره به همان چیزی است که در آغاز این سوره، خواندیم که: خداوند وعده دو پیروزی و شکست را به بنی اسرائیل داده بود، از یکی به «وعد اولی» و از دیگری به «وعد الآخرة» تعبیر نموده، اما این احتمال با توجه به جمله «جِئْنا بِكُمْ لَفِيفاً» بسیار بعید به نظر می رسد (دقت کنید).

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

١٠٥ وَ بِالْحَقِّ أَنْزَلْناهُ وَ بِالْحَقِّ نَزَلَ وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاَّ مُبَشِّراً وَ نَذِيراً
١٠٦ وَ قُرْآناً فَرَقْناهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النّاسِ عَلى مُكْثٍ وَ نَزَّلْناهُ تَنْزِيلاً
١٠٧ قُلْ آمِنُوا بِهِ أَوْ لاتُؤْمِنُوا إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذا يُتْلى عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلاْ َذْقانِ سُجَّداً
١٠٨ وَ يَقُولُونَ سُبْحانَ رَبِّنا إِنْ كانَ وَعْدُ رَبِّنا لَمَفْعُولاً
١٠٩ وَ يَخِرُّونَ لِلاْ َذْقانِ يَبْكُونَ وَ يَزِيدُهُمْ خُشُوعاً

ترجمه:

١٠٥ ـ و ما قرآن را به حق نازل کرديم; و به حق نازل شد; و تو را، جز بشارت دهنده و بيم دهنده نفرستاديم!

١٠٦ ـ و قرآنى که آياتش را از هم جدا کرديم، تا آن را با درنگ بر مردم بخوانى; و آن را به تدريج نازل کرديم.

١٠٧ ـ بگو: «خواه به آن ايمان بياوريد، يا نياوريد، کسانى که پيش از آن به آنها دانش داده شده، هنگامى که (اين آيات) بر آنان خوانده مى شود، سجده کنان به خاک مى افتند».

١٠٨ ـ و مى گويند: «منزّه است پروردگار ما، که وعده هايش به يقين انجام شدنى است»!

١٠٩ ـ آنها (بى اختيار) به زمين مى افتند و گريه مى کنند; (و تلاوت اين آيات، همواره) بر خشوعشان مى افزايد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تفسیر:

عاشقان حق!

بار دیگر قرآن، به سراغ اهمیت و عظمت این کتاب آسمانی می رود و به پاسخ بعضی از ایرادات، و یا بهانه جوئی های مخالفان می پردازد.

نخست، می گوید: «ما قرآن را به حق نازل کردیم» (وَ بِالْحَقِّ أَنْزَلْناهُ).

بلافاصله اضافه می کند «و به حق نازل شد» (وَ بِالْحَقِّ نَزَلَ).

«و ما تو را جز برای بشارت و بیم دادن نفرستادیم» و حق هیچ گونه تغییر در محتوای قرآن نداری (وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاَّ مُبَشِّراً وَ نَذِیراً).

در این که: فرق میان جمله اول (وَ بِالْحَقِّ أَنْزَلْناهُ) و جمله دوم (وَ بِالْحَقِّ نَزَلَ) چیست؟ مفسران بیانات گوناگونی دارند از جمله:

١ ـ منظور از جمله اول، این است که: ما مقدّر ساختیم قرآن به حق نازل شود و جمله دوم اضافه می کند: این تقدیر تحقق یافت، بنابراین، یکی اشاره به تقدیر است، و دیگری به مرحله فعلیت.(١)

٢ ـ منظور از جمله اول، این است که: ماده و محتوای قرآن حق است، و جمله دوم، اشاره به این است که: نتیجه و ثمره آن نیز حق می باشد.(٢)

٣ ـ منظور از جمله اول، این است که: ما قرآن را به حق نازل کردیم، و جمله دوم، می گوید: چون پیامبر از خود حق دخل و تصرفی نداشت به حق نازل شد.

ولی احتمال دیگری در اینجا نیز وجود دارد که: از تفاسیر گذشته، روشن تر می باشد و آن این که: گاه انسان شروع به کاری می کند اما چون قدرتش محدود است، نمی تواند آن را تا به آخر به طور صحیح پیاده کند.

---

١ ـ تفسیر «قرطبی»، جلد ٦، صفحه ٣٩٥٥.

٢ ـ «فی ظلال»، ذیل آیه مورد بحث.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

اما کسی که: از همه چیز آگاه است، و بر همه چیز توانا، هم آغاز را صحیح شروع می کند و هم انجام را به طور کامل تحقق می بخشد.

فی المثل، گاهی انسان آب زلالی را از سرچشمه رها می کند، اما چون نمی تواند در مسیر راه آن را از آلودگی ها حفظ کند، پاک و زلال به دست مصرف کننده نمی رسد، ولی آن کس که از هر نظر بر کار خود مسلط است، هم آن را پاک و زلال از چشمه بیرون می آورد، و هم آن را پاک و زلال در ظرف های تشنگان و نوشندگان وارد می سازد.

قرآن نیز، درست چنین کتابی است که: به حق از ناحیه خداوند نازل شده است، و در تمام مسیر ابلاغ ـ چه در آن مرحله که واسطه جبرئیل بوده، و چه در آن مرحله که گیرنده پیامبر(صلی الله علیه وآله) بود ـ در همه حال، آن را از هر نظر حفظ و حراست فرمود، و حتی با گذشت زمان به مقتضای (إِنّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّکْرَ وَ إِنّا لَهُ لَحافِظُونَ)(۱) دست هیچ گونه تحریف به دامانش دراز نشده، و نخواهد شد، چرا که خدا پاسداریش را بر عهده گرفته است.

بنابراین، این آب زلال وحی الهی، از عصر پیامبر(صلی الله علیه وآله) تا پایان جهان، دست نخورده به همه دل ها راه می یابد.

* * *

در آیه بعد، به پاسخ یکی از بهانه گیری های مخالفان که می گفتند: چرا قرآن یکجا بر پیامبر نازل نشده؟ و روش نزول آن حتماً تدریجی است (همان گونه که آیه ۳۲ سوره «فرقان» به آن اشاره می کند) پرداخته، می گوید:

«ما قرآنی بر تو نازل کردیم که به صورت آیات جدا از هم می باشد، تا با آرامش و به طور تدریج بر مردم بخوانی» و به خوبی جذب دل ها و فکرها گردد،

---

۱ ـ حجر، آیه ۹.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و در عمل نیز کاملاً پیاده شود (وَ قُرْآناً فَرَقْناهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النّاسِ عَلى مُكْث).(١)

و باز برای تأکید بیشتر می گوید: «تمامی این قرآن را به طور قطع ما نازل کردیم» (وَ نَزَّلْناهُ تَنْزِيلاً).

بدون شک، برای افراد سطحی مخصوصاً اگر بهانه جو باشند این اشکال در کیفیت نزول قرآن پیدا خواهد شد که:

چرا این کتاب آسمانی بزرگ که پایه و مایه اسلام است، رهنمای کل بشر، و محور همه قوانین حقوقی اجتماعی و سیاسی و عبادی مسلمانان محسوب می شود، به صورت کامل یکجا بر پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) نازل نگردید، تا مردم پیوسته آن را از آغاز بخوانند و تا انجامش با خبر باشند؟!

ولی، کمی دقت برای حل این ایراد کافی است زیرا:

اوّلاً، قرآن گر چه، نامش کتاب است، ولی همچون کتاب های تألیفی انسان ها نمی باشد که: بنشینند، موضوعی را در نظر بگیرند، فصول و ابوابش را تنظیم کنند، و به رشته تحریر در آورند، بلکه کتابی است که: با حوادث عصر خود، یعنی با بیست و سه سال دوران نبوت پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) با رویدادهایش پیوند و ارتباط ناگسستنی دارد.

چگونه ممکن است: کتابی که با حوادث بیست و سه سال در ارتباط بوده یکجا و در یک روز نازل شود؟!

مگر ممکن است: همه حوادث ٢٣ سال را در یک روز جمع آوری کرد، تا مسائل مربوط به آن یکجا در قرآن نازل شود؟!

فی المثل قسمت های زیادی در قرآن در رابطه با غزوات اسلامی است، و

---

١ ـ منصوب بودن «قُرْآناً» در آیه فوق، به عقیده بسیاری از مفسران به وسیله فعل مقدری است که «فَرَقْناهُ» آن را تفسیر می کند، و در تقدیر چنین بوده است: «وَ فَرَقْنا قُرْآناً».

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

بخش هائی درباره عملکردهای منافقان. و مسائلی در مورد هیئت هائی که از اقوام مختلف نزد پیامبر(صلی الله علیه وآله) می آمدند، و پیامبر(صلی الله علیه وآله) به فرمان الهی در برابر آنها اقدام هائی به عمل می آورد، می باشد.

آیا ممکن است: همه اینها روز اول نوشته شود؟

ثانیاً، قرآن کتابی است که: تنها جنبه تعلیمی ندارد، بلکه حتماً می بایست هر آیه آن، پس از نزول اجرا گردد، اگر همه قرآن یکجا نازل می شد، باید یکجا هم اجرا بشود، و می دانیم یکجا اجرا شدن امری محال بوده است; چرا که اصلاح یک جامعه سر تا پا فاسد را در یک روز نمی توان انجام داد، و کودک بیسوادی را نمی توان یک روزه از کلاس اول به دوران دکترا کشاند.

به همین دلیل قرآن تدریجاً نازل شد، تا به خوبی اجرا گردد، و به اصطلاح کاملاً جا بیفتد، دچار هیچ گونه تزلزل نگردد و جامعه نیز، قدرت جذب، پذیرش و حفظ آن را داشته باشد.

ثالثاً، خود پیامبر که رهبر این انقلاب بزرگ بود، بدون شک، اگر می خواست فکر خود را در اجرای کل قرآن پخش کند، تا در اجرای جزء، جزء، دومی برای او قدرت و آمادگی بیشتری ایجاد می کرد، درست است که: او فرستاده خدا و صاحب عقل و توانائی بی نظیری بود، ولی با همه اینها، پذیرش تدریجی قرآن و اجرای تدریجی آن، به صورت کامل تری انجام می گرفت.

رابعاً، نزول تدریجی، مفهومش ارتباط دائمی پیامبر(صلی الله علیه وآله) با مبدأ وحی بود ولی، نزول دفعی ارتباط پیامبر(صلی الله علیه وآله) را بیش از یک بار تضمین نمی کرد.

ذیل آیه ۳۲ سوره «فرقان» که می گوید: كَذلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤادَكَ وَ رَتَّلْناهُ تَرْتِيلاً: «ما این چنین قرآن را نازل کردیم، تا قلب تو را تثبیت کنیم و آن را تدریجاً و آرام بر تو خواندیم».

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اشاره به سومین فلسفه می کند، در حالی که آیه مورد بحث ما، بیشتر به دومین فلسفه اشاره دارد: ولی به هر حال مجموعه این عوامل، دلیل زنده و روشنی است بر نزول تدریجی قرآن و فلسفه آن.

* * *

آیه بعد، برای درهم شکستن غرور مخالفان نادان، می گوید: «می خواهید ایمان بیاورید، می خواهید نیاورید، آنها که پیش از این، علم و دانش به آنها داده شده است، هنگامی که: قرآن بر آنان خوانده می شود، با تمام صورت به خاک می افتند» و سر تسلیم در برابر آن فرود می آورند (قُلْ آمِنُوا بِهِ أَوْ لاتُؤْمِنُوا إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذا يُتْلى عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقانِ سُجَّداً).

* * *

به چند نکته باید توجه کرد:

۱ ـ مفسران، معمولاً معتقدند: جمله (آمِنُوا بِهِ أَوْ لاتُؤْمِنُوا) «ایمان بیاورید یا نیاورید» دنباله محذوفی دارد که از قرینه کلام روشن می شود; این دنباله را به گونه های مختلفی ذکر کرده اند:

بعضی گفته اند: منظور این است: شما چه ایمان بیاورید و چه نیاورید، اعجاز قرآن و استنادش به خدا روشن است.

بعضی دیگر گفته اند: مکمّل جمله، این بوده: شما ایمان بیاورید، یا نیاورید، نفع و ضررش متوجه خودتان است .

ولی این احتمال نیز وجود دارد که: جمله بعد از آن مکمّل جمله قبل است، چنان که نظیر آن را در زبان فارسی داریم، می گوئیم: تو می خواهی سخن مرا بپذیر یا نپذیر، آنها که اهل دانش و فهمند می پذیرند، کنایه از این که: علت عدم پذیرش تو، عدم آگاهی و دانش تو است، اگر دانشی می داشتی، می پذیرفتی.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و به تعبیر دیگر، اگر تو ایمان نیاوری افراد آگاه و دانشمند ایمان می آورند.

* * *

۲ ـ منظور از «الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ»، جمعی از دانشمندان یهود و نصاری است که پس از شنیدن آیات قرآن، و مشاهده نشانه هائی که در «تورات و انجیل» خوانده بودند، ایمان آوردند، در صف مؤمنان راستین قرار گرفتند، و جزء دانشمندان اسلام شدند.

در آیات دیگری از قرآن نیز، اشاره به این موضوع شده است، مانند: لَیْسُوا سَواءً مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ أُمَّةٌ قائِمَةٌ یَتْلُونَ آیاتِ اللّهِ آناءَ اللَّیْلِ وَ هُمْ یَسْجُدُونَ: «همه آنها یکسان نیستند، از اهل کتاب جمعیتی هستند که: قیام (به حق و ایمان) می کنند، و پیوسته در اوقات شب، آیات خدا را می خوانند و سجده می کنند».(۱)

۳ ـ «یَخِرُّونَ» یعنی بی اختیار به زمین می افتند، به کار بردن این تعبیر، به جای «یَسْجدُون» (سجده می کنند) اشاره به نکته لطیفی دارد، و آن این که: آگاهان بیداردل، به هنگام شنیدن آیات قرآن، آن چنان مجذوب و شیفته سخنان الهی می شوند که: بی اختیار به سجده می افتند و دل و جان را در راه آن از دست می دهند.(۲) ٤ ـ «أَذْقان» جمع «ذقن» به معنی «چانه» است، و می دانیم به هنگام سجده کردن، کسی چانه بر زمین نمی گذارد، اما تعبیر آیه، اشاره به این است که آنها با تمام صورت در پیشگاه خدا بر زمین می افتند، حتی چانه آنها که آخرین عضوی است که به هنگام سجده ممکن است به زمین برسد، در پیشگاه با عظمتش

---

۱ ـ آل عمران، آیه ۱۱۳.

۲ ـ «راغب» در کتاب «مفردات» می گوید: «یَخِرُّونَ» در اصل از ماده «خریر» است که: به معنی «صدای آب» و مانند آن است که: از بلندی به زیر می افتد.

به کار بردن این تعبیر، در مورد سجده کنندگان نشانه آن است که: آنان در برابر پروردگار به زمین می افتند در حالی که صدایشان به تسبیح بلند است.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بر زمین قرار می گیرد.

بعضی از مفسران، این احتمال را نیز داده اند که: در سجده معمولی انسان نخست پیشانی بر خاک می نهد، ولی کسی که همچون مدهوشان بر خاک می افتد، اول چانه او بر زمین قرار می گیرد، به کار بردن این تعبیر، در آیه تأکیدی است بر معنی «یَخِرُّونَ».(۱)

* * *

آیه بعد، گفتارشان را به هنگامی که به سجده می افتند بازگو می کند، می فرماید: «آنها می گویند پاک و منزه است پروردگار ما! مسلماً وعده های پروردگارمان انجام شدنی است» (وَ یَقُولُونَ سُبْحانَ رَبِّنا إِنْ کانَ وَعْدُ رَبِّنا لَمَفْعُولاً).(۲)

آنها با این سخن، نهایت ایمان و اعتماد خود را به ربوبیت پروردگار، و صفات پاک او، و هم به وعده هائی که داده است، اظهار می دارند، سخنی که در آن، هم ایمان به توحید و صفات حق و عدالت او درج است و هم نبوت پیامبر(صلی الله علیه وآله) و معاد، و به این ترتیب، اصول دین را در یک جمله جمع می کنند.

* * *

باز برای تأکید بیشتر، در تأثیر آن، آیات الهی و این سجده عاشقانه در آیه بعد می گوید: «آنها با تمام صورت بر خاک می افتند، اشکشان جاری می شود، و خشوعشان در برابر پروردگار، افزون می گردد» (وَ یَخِرُّونَ لِلْأَذْقانِ یَبْکُونَ وَ یَزِیدُهُمْ خُشُوعاً).

تکرار جمله «یَخِرُّونَ لِلْأَذْقانِ»، هم دلیل بر تأکید است، هم استمرار.

همچنین استفاده از فعل مضارع «یَبْکُونَ» دلیل بر ادامه گریه های عاشقانه

---

۱ ـ تفسیر «روح المعانی»، جلد ۱۵، صفحه ۱۷۵.

۲ ـ «إِنْ» در جمله «إِنْ کانَ وَعْدُ رَبِّنا» شرطیه نیست، بلکه تأکیدیه، و مخفّفه از مثقّله است.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آنها است.

و نیز به کار بردن فعل مضارع در «یَزِیدُهُمْ خُشُوعاً» (خشوع آنها افزون می شود) دلیل دیگری بر این است که: هرگز در یک حال متوقف نمی مانند و همیشه به سوی قلّه تکامل پیش می روند، و هر زمان خشوع آنها افزون می گردد (خشوع، حالت تواضع و ادب جسمی و روحی است که انسان در مقابل شخص و یا حقیقتی داشته باشد).

* * *

نکته ها:

۱ ـ برنامه ریزی برای تعلیم و تربیت

یکی از درس های مهم که آیات فوق به ما می آموزد، لزوم برنامه ریزی برای هر گونه انقلاب فرهنگی، فکری و اجتماعی، و هر گونه برنامه تربیتی است; چرا که اگر چنین برنامه ای تنظیم نگردد، و در مقاطع مختلف هر کدام به موقع خود پیاده نشود، شکست قطعی است، حتی قرآن مجید، یکجا بر پیامبر(صلی الله علیه وآله)نازل نشد، هر چند در علم خدا یکجا بود و یک بار در شب قدر مجموعاً بر پیامبر(صلی الله علیه وآله)عرضه شد، اما نزول اجرائی آن در طول ۲۳ سال در مقطع های مختلف زمانی و با برنامه ریزی دقیق بود.

جائی که خدا با آن قدرت و علم بی پایانش، چنین کند، تکلیف انسان ها روشن است.

اصولاً ـ این یک قانون و سنت الهی است که نه تنها در عالم «تشریع» بلکه در عالم «تکوین» نیز عینیت دارد، هرگز شنیده اید: کودکی از مادر یک شبه متولد شود ؟ و یا میوه ای بر درخت یک ساعته شیرین و رسیده گردد؟

بنابراین، چگونه می توان انتظار داشت ـ مخصوصاً در مرحله سازندگی یک جامعه از نظر فکری و فرهنگی و یا از نظر اقتصادی و سیاسی ـ یک شبه، همه

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

چیز اصلاح شود.

این سخن، بدین معنی نیز هست که: اگر از تلاش های خود در کوتاه مدت نتیجه نگرفتیم، هرگز، نباید یأس و نومیدی به خود راه دهیم، و دست از ادامه تلاش و کوشش برداریم. توجه داشته باشیم: غالباً پیروزی های نهائی و کامل در دراز مدت است.

* * *

۲ ـ رابطه علم و ایمان

درس دیگری که از آیات فوق به وضوح می توان گرفت: رابطه علم و ایمان است، می گوید: شما چه به این آیات الهی ایمان بیاورید، چه نیاورید، «عالمان» نه تنها به آن ایمان می آورند، بلکه آن چنان عشق به «اللّه» در وجودشان شعله می کشد که، بی اختیار در برابر آن به سجده می افتند و سیلاب اشک بر رخسارشان جاری می شود، و هر زمان، خضوع و خشوعشان بیشتر و ادب و احترامشان نسبت به این آیات فزون تر می گردد!.

تنها فرومایگان جاهل هستند که: در برخورد با حقائق، گاه با بی اعتنائی و گاهی با سخریه و استهزاء، از کنار آن می گذرند، و اگر این گونه افراد، احیاناً جذب به سوی ایمان بشوند، ایمانی ضعیف، ناپایدار و خالی از عشق و شور و حرارت خواهند داشت.

به علاوه، این تأکید مجددی است بر ابطال فرضیه پوچ آنها که خیال می کنند: دین رابطه ای با جهل بشر دارد، قرآن مجید بر ضد این ادعا در موارد مختلف تأکید می کند: علم و ایمان همه جا با هم هستند، ایمان عمیق و پابرجا جز در سایه علم، ممکن نیست، و علم نیز در مراحل عالی تر و بالاتر، از ایمان کمک می گیرد (دقت کنید).

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

١١٠ قُلِ ادْعُوا اللّهَ أوِ ادْعُوا الرَّحْمنَ أيّاً ما تَدْعُوا فَلَهُ الأَسْماءُ الْحُسْنى وَ لاتَجْهَرْ بِصَلاتِکَ وَ لاتُخافِتْ بِها وَ ابْتَغِ بَيْنَ ذلِکَ سَبِيلاً

١١١ وَ قُلِ الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِى لَمْ يَتَّخِذْ وَلَداً وَ لَمْ يَکُنْ لَهُ شَرِيکٌ فِى الْمُلْکِ وَ لَمْ يَکُنْ لَهُ وَلِىٌّ مِنَ الذُّلِّ وَ کَبِّرْهُ تَکْبِيراً

ترجمه:

١١٠ ـ بگو: «اللّه» را بخوانید، یا «رحمان» را، هر کدام را بخوانید، برای او بهترین نام هاست»! و نمازت را زیاد بلند، یا خیلی آهسته نخوان; و در میان آن دو، راهی (معتدل) انتخاب کن.

١١١ ـ و بگو: «ستایش برای خداوندی است که نه فرزندی گرفته، و نه شریکی در حکومت دارد و نه به خاطر ضعف و ذلت سرپرستی برای اوست»! او را بسیار بزرگ بشمار.

شأن نزول:

مفسران در شأن نزول نخستین آیه فوق، از «ابن عباس» چنین نقل کرده اند: پیامبر یک شب در «مکّه» در حال سجده بود، و خدا را به نام: یا رحمان و یا رحیم می خواند، مشرکان بهانه جو از فرصت استفاده کرده گفتند: ببینید این مرد (ما را سرزنش می کند که: چرا چند خدائی هستیم اما) خودش دو خدا را پرستش می کند، در حالی که می پندارد موحد است و یک معبود بیشتر ندارد، آیه فوق، نازل شد و به آنها پاسخ گفت (که این اسم های متعدد از یک ذات پاک

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خبر می دهد).(۱)

* * *

تفسیر:

آخرین بهانه ها

به دنبال ایرادهای سست و بی اساسی که در آیات گذشته، از زبان مشرکان مطرح و پاسخ داده شد، در این سلسله آیات، به آخرین بهانه های آنها می رسیم، و آن، این که: آنها می گفتند: چرا پیامبر، خدا را به نام های متعددی می خواند با این که: مدعی توحید است قرآن در پاسخ آنها می گوید:

«بگو! شما او را به نام اللّه بخوانید و یا به نام رحمان، هر کدام را بخوانید فرق نمی کند، برای او نام های متعدد نیک است» (قُلِ ادْعُوا اللّهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمنَ أَيّاً ما تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْماءُ الْحُسْنى).

این کوردلان، حتی از زندگی روزمره خود غافل بودند که: گاه، برای یک شخص، یا یک مکان و مانند آن اسم های مختلفی می گذارند که، هر کدام معرف یکی از زوایای وجود او است.

آیا با این حال، تعجب دارد، خدائی که وجودش از هر نظر بی نهایت است، منبع و سرچشمه همه کمالات، همه نعمت ها، تمام نیکی ها و گرداننده اصلی همه چرخ های این جهان، به تناسب هر کاری که انجام می دهد و هر کمالی که ذات مقدسش دارد، نام مخصوص داشته باشد؟!.

اصولاً ـ خدا را با یک نام نمی توان خواند، و نمی توان شناخت، بلکه نام های او باید همچون صفاتش بی پایان باشد، تا بتواند بیانگر آن ذات شود، ولی از آنجا که الفاظ ما، مانند همه چیزمان، محدود است، نمی توانیم جز نام های

---

۱ ـ «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

محدودی برای او پیدا کنیم، و لذا معرفت و شناخت ما هم هر چه باشد محدود است، حتی پیامبر(صلی الله علیه وآله) با آن وسعت روح عرض می کند: «ما عَرَفْناکَ حَقَّ مَعْرِفَتِکَ».(۱)

ولی این دلیل بر آن نیست که به اندازه عقل و درایت خویش او را نشناسیم، به خصوص که: او خودش در شناخت ذاتش به ما کمک بسیار فرموده و با نام های گوناگون در کتابش از خود یاد کرده است، و در بیانات اولیاء دینش به نام های بیشتری که به هزار نام بالغ می شود برخورد می کنیم.

بدیهی است، همه اینها اسم است، و یک معنی، اسم، علامت و نشانه است، همه اینها نشانه هائی از ذات پاک او می باشد، و تمام این خطوط به یک نقطه منتهی می گردد، و به هیچ وجه از توحید ذات و صفات او نمی کاهد.

از میان این همه اسماء، قسمتی اهمیت و عظمت بیشتری دارد، زیرا معرفت و آگاهی فزون تری به ما می دهد که از آن به «اسماء حسنی» در قرآن و روایات اسلامی تعبیر شده است، و طبق روایت معروفی از پیامبر(صلی الله علیه وآله)می خوانیم: «خداوند نود و نه اسم دارد، هر کس آنها را شماره کند، داخل بهشت خواهد شد»!(۲)

درباره معنی اسماء حسنی و این ۹۹ اسم به طور مشروح در جلد هفتم، صفحه ۲۵ به بعد، ذیل آیه ۱۸۰ سوره «اعراف» (وَ لِلّهِ الأَسْماءُ الْحُسْنی فَادْعُوهُ بِها) بحث مشروحی آورده ایم.

اما مهم آن است که: بدانیم معنی شمارش این اسماء، این نیست که تنها این نام ها را بر زبان جاری کنیم و خدا را به آن بخوانیم تا بهشتی شویم یا مستجاب الدعوة.

بلکه، هدف «تخلق» به این اسماء و پیاده کردن پرتوی از نام های عالم،

---

۱ ـ «بحار الانوار»، جلد ٦٨، صفحه ۲۳.

۲ ـ مدرک حدیث، در جلد ۷، صفحه ۲٦ آمده است.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

رحمان، رحیم، جواد و کریم... در وجودمان می باشد تا هم بهشتی مان کند و هم دعایمان در همه حال مستجاب!

در حدیثی که مرحوم «صدوق» در کتاب «توحید» از «هشام بن حکم» نقل کرده، چنین می خوانیم: «هشام» می گوید: از امام(علیه السلام) پیرامون نام های خدا و مبدأ اشتقاق این نام ها (یعنی اصلی که این نام از آن گرفته شده) سؤال کردم، و گفتم: «اللّه» از چه چیز مشتق است؟.

امام(علیه السلام) فرمود: ای هشام! از «اَلَهَ» (که به معنی تحیر است) گرفته شده و «اله» مفهومش این است که: مألوهی داشته باشد(کسی که حیران و سرگردان در شناخت عمق ذات او است).

ولی ای هشام! این را باید بدانی که «اسم» غیر از «مسمی» است، کسی که تنها «اسم» را پرستش کند، بدون معنی و محتوا، کافر است، و در حقیقت چیزی را نپرستیده، و کسی که «اسم و مسمی» هر دو را پرستش کند، او هم کافر است زیرا دوگانه پرست است!.

اما کسی که تنها «مسمی» را بپرستد، نه اسم را (بلکه اسم را نشانه و علامتی برای رسیدن به آن معنی بداند) این حقیقت توحید راستین است، فهمیدی ای هشام؟!

می گوید: عرض کردم: کمی بیشتر برایم توضیح دهید.

فرمود: خداوند بزرگ ۹۹ اسم، دارد اگر هر اسمی مسمائی داشت باید ۹۹ خدا داشته باشیم، ولی «اللّه» نامی است که به همه این صفات اشاره می کند، و به هر حال همه نام های او غیر از ذات او است.

ای هشام! «نان» نام خوردنی است، و «آب» نام نوشیدنی، و «لباس» نام پوشیدنی است، و «آتش» نام آن ماده سوزنده است (اما همه اینها نام است، آنچه را ما می خوریم، می نوشیم، می پوشیم و از سوزش آن می هراسیم نام

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نیست، بلکه همان عینیت خارجی است).(۱)

از این بحث، بگذریم: در ذیل آیه مورد بحث، نظر به گفتگوی مشرکان در «مکّه» در رابطه با نماز پیامبر(صلی الله علیه وآله) و این که می گفتند: او نماز خود را بلند می خواند و ما را ناراحت می کند، این چه عبادتی است؟ این چه برنامه ای است؟، به پیامبر(صلی الله علیه وآله) دستور می دهد: «نمازت را زیاد بلند مخوان، زیاد هم آهسته مخوان، بلکه میان این دو راه اعتدال را انتخاب کن» (لاتَجْهَرْ بِصَلاتِکَ وَ لاتُخافِتْ بِها وَ ابْتَغِ بَیْنَ ذلِکَ سَبِیلاً).

بنابراین، آیه فوق، کاری به مسأله نمازهای «جهریه» و «اخفاتیه» به اصطلاح معروف فقهی ندارد، بلکه، ناظر به افراط و تفریط در بلند خواندن و آهسته خواندن است.

می گوید: نه بیش از حدّ بلند بخوان و فریاد بزن، و نه بیش از حدّ آهسته که تنها حرکت لب ها مشخص شود، و صدائی به گوش نرسد.

شأن نزولی را که بسیاری از مفسران از «ابن عباس» نقل کرده اند، نیز مؤیّد همین معنی است.

روایات متعددی که از طرق اهل بیت(علیهم السلام) از امام باقر و امام صادق(علیهما السلام) در ذیل این آیه آمده است نیز اشاره به همین تفسیر می کند.(۲)

بر این اساس، تفسیرهای دیگری که برای این آیه ذکر شده است، همگی بیگانه از مطلب به نظر می رسد.

اما این که: حدّ اعتدال در اینجا چگونه است؟ و جهر و اخفاتی که از آن نهی شده، چه می باشد؟ ظاهر این است: «جهر» به معنی فریاد کشیدن، و «اخفات» به معنی آهسته خواندن می باشد، آن چنان که خود انسان هم نشنود.

---

۱ ـ «توحید صدوق» (به نقل تفسیر المیزان، ذیل آیه مورد بحث).

۲ ـ به تفسیر «نور الثقلین»، جلد سوم، صفحه ۲۳۳ به بعد مراجعه شود.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در تفسیر «علی بن ابراهیم» از امام صادق(علیه السلام) چنین نقل شده: اَلْجَهْرُ بِها رَفْعُ الصَّوْتِ وَ التَّخافُتُ ما لَمْ تَسْمِعْ نَفْسَکَ وَ اقْرَأْ بَیْنَ ذلِکَ:

«جهر این است که: زیاد صدا را بلند کنی، و اخفات آن است که حتی خودت نشنوی، هیچ یک از این دو را، انجام نده، بلکه حدّ وسط میان آن دو را انتخاب کن».(١)

و اما «اخفات» و «جهر» در نمازهای روزانه، و شبانه ـ همان گونه که در بالا اشاره کردیم ـ حکم دیگری است، با مفهوم دیگر، که دلائل جداگانه دارد، و فقهای ما (رضوان اللّه علیهم) مدارک آن را در «کتاب الصلوة» آورده اند.

* * *

نکته:

این حکم اسلامی یعنی اعتدال در جهر و اخفات از دو نظر به ما دید و درک می بخشد:

نخست از این نظر که، می گوید: عبادات خود را آن چنان انجام ندهید که بهانه به دست دشمنان بدهد، آنها را به استهزاء و ایرادگیری وادارد، چه بهتر، که توأم با متانت، آرامش و ادب باشد که نه تنها نتوانند بر آن خرده گیری کنند بلکه، نمونه ای از شکوه و ادب اسلامی و ابهت و عظمت عبادات گردد.

آنها که سعی دارند در مواقعی که مردم استراحت کرده اند با صداهای گوشخراشی که از بلندگوهای پرغوغا راه می اندازند، موجودیت جلسات خود را نشان دهند، و به پندار خود با این عمل، صدای اسلام را به گوش دیگران برسانند، این نه تنها صدای اسلام نیست، بلکه باعث پراکندگی مردم از اسلام و در نتیجه ضربه ای است به تبلیغات دینی.

---

١ ـ تفسیر «نور الثقلین»، جلد سوم، صفحه ٢٣٤.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دیگر این که: این باید الگوئی باشد برای همه اعمال ما و تمام برنامه های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی، باید همه اینها دور از افراط کاری ها و تندروی ها، و تفریط کاری، مسامحه و سهل انگاری باشد، و اصل اساسی «وَ ابْتَغِ بَیْنَ ذلِکَ سَبِیلاً» که در آیه فوق آمده، همه جا رعایت گردد.

* * *

سرانجام به آخرین آیه این سوره (سوره اسراء) می رسیم، آیه ای که با حمد خداوند سوره را پایان می دهد، همان گونه که با تسبیح ذات پاک او سوره آغاز شده بود، و در حقیقت این آیه نتیجه ای است بر کلّ بحث های توحیدی این سوره و محتوای همه آن مفاهیم توحیدی.

روی سخن را به پیامبر کرده، چنین می گوید: «بگو! حمد و سپاس، مخصوص خداوندی است که: نه فرزندی برای خود انتخاب کرده، و نه شریکی در حکومت، مالکیت جهان دارد، و نه سرپرستی برای حمایت در برابر ذلت و ناتوانی» (وَ قُلِ الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی لَمْ یَتَّخِذْ وَلَداً وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ شَرِیکٌ فِی الْمُلْکِ وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ وَلِیٌّ مِنَ الذُّلِّ).

و چنین خدائی با چنان صفات، از هر چه فکر کنی برتر و بالاتر است «بنابراین او را بزرگ دار و به عظمت بی انتهایش آشنا شو!» (وَ کَبِّرْهُ تَکْبِیراً).

* * *

نکته ها:

۱ ـ تناسب صفات سه گانه

در آیه فوق، به سه قسمت از صفات خدا اشاره شده که، با توجه به فرمان ذیل آیه، به چهار صفت تکمیل می شود:

نخست «نفی فرزند» است; چرا که داشتن فرزند، هم دلیل بر نیاز، و هم جسمانی بودن، و هم شبیه و نظیر داشتن است، و خداوند نه جسم است، نه نیاز

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دارد و نه شبیه و نظیر!.

و دومی «نفی شریک» است; چرا که وجود شریک، دلیل بر محدودیت قدرت، حکومت، یا عجز و ناتوانی، و یا وجود شبیه و نظیر است، و می دانیم: خدا از همه این صفات پاک است، قدرتش همچون حکومتش نامحدود و هیچ شبیهی برای او نیست.

و سومی «نفی ولی» و حامی در برابر مشکلات و شکست ها است، که نفی این صفت نیز از خداوند بزرگ و بی نهایت بدیهی است.

و به تعبیر دیگر، این آیه هر گونه کمک کار و شبیه را از خداوند نفی می کند، چه آن کس که پائین تر باشد (همچون فرزند) و آن کس که همسان باشد (همچون شریک) و آن کس که برتر باشد (همچون ولی).

مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» از بعضی از مفسران که نامشان را صریحاً ذکر نکرده، چنین نقل می کند: این آیه ناظر به نفی اعتقاد انحرافی سه گروه است:

نخست مسیحیان و یهود که برای خدا فرزند قائل بودند.

و دیگر مشرکان عرب، که برای او شریکی می پنداشتند، و لذا در مراسم حج می گفتند: «لَبَّیْکَ لا شَرِیکَ لَکَ إِلاّ شَرِیکٌ هُوَ لَکَ»!(١) و سوم ستاره پرستان و مجوس; چرا که آنها برای خدا ولی و حامی قائل بودند.

* * *

٢ ـ تکبیر چیست؟

این که: قرآن در اینجا به پیامبر به طور مؤکّد دستور می دهد، خدا را بزرگ بشمار! مسلماً مفهومش، اعتقاد به بزرگی پروردگار است نه تنها گفتن «اللّه اکبر»

---

١ ـ «کافی»، جلد ٤، صفحه ٥٤٢.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

با زبان!

این نکته نیز شایان توجه است که: معنی اعتقاد به بزرگی خدا این نیست که او را در مقایسه با موجودات دیگر برتر و بالاتر بدانیم، بلکه چنین مقایسه ای اصلاً غلط است، ما باید او را برتر از آن بدانیم که با چیزی قابل مقایسه باشد چنان که امام صادق(علیه السلام) در گفتار کوتاه و پر معنی خود به ما تعلیم فرموده است آنجا که در حدیث می خوانیم:

کسی نزد آن حضرت گفت: اللّه اکبر!

امام فرمود: خدا از چه چیز بزرگ تر است؟

عرض کرد: از همه چیز!

امام فرمود: با این سخن خدا را محدود کردی (چون او را مقایسه با موجودات دیگر نمودی، و برتر از آنها شمردی).

آن مرد پرسید: پس چه بگویم؟

فرمود: بگو: اللّهُ أَکْبَرُ مِنْ أَنْ یُوصَفَ: «خدا برتر از آن است که به وصف درآید».(١)

ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم *** و از آنچه دیده ایم و نوشتیم و خوانده ایم!

مجلس تمام گشت و به آخر رسید عمر! *** ما همچنان در اول وصف تو مانده ایم!

جالب این که: در حدیث دیگری که از همان امام(علیه السلام) نقل شده می خوانیم: هنگامی که یکی از اصحاب، عرض کرد، منظور بزرگ تر بودن خدا از همه چیز است، امام فرمود: وَ کانَ ثُمَّ شَیْءٌ فَیَکُونُ أَکْبَرُ مِنْهُ: «آیا اصولاً در برابر ذات خدا

---

١ ـ تفسیر «نور الثقلین»، جلد ٣، صفحه ٢٣٩.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

وجودی هست که او برتر از آن باشد»؟

آن مرد صحابی از امام می پرسد: پس چه بگویم؟

فرمود: بگو: أَکْبَرُ مِنْ أَنْ یُوصَفَ!.(١)

* * *

٣ ـ پاسخ به یک سؤال

در اینجا سؤالی پیش می آید که: چگونه حمد خداوند در آیه فوق در برابر صفات سلبیه قرار داده شده، در حالی که می دانیم «حمد» ستایش در برابر صفات ثبوتیه، مانند علم و قدرت است، و اما صفاتی همچون نفی فرزند و شریک و ولی با تسبیح سازگار است، نه با حمد.

در پاسخ این سؤال می توان گفت: هر چند قلمرو صفات ثبوتیه و سلبیه از هم جدا است و یکی متناسب تسبیح، و دیگری متناسب با حمد است، ولی در عینیت خارجی این دو لازم و ملزوم یکدیگرند، نفی جهل از خدا حتماً همراه با اثبات علم است، همان گونه که اثبات علم برای ذات پاک او هماهنگ با نفی جهل است.

روی این حساب، مانعی ندارد که گاهی به لازم بپردازد، و گاهی به ملزوم، همان گونه که در آغاز این سوره، تسبیح بر یک امر اثباتی شده است: سُبْحانَ الَّذِی أَسْرَی بِعَبْدِهِ لَیْلاً مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَی الْمَسْجِدِ الأَقْصَی: «منزّه است خداوندی که پیامبرش را شبانه از مسجد الحرام به مسجد اقصی برد».

* * *

---

١ ـ تفسیر «نور الثقلین»، جلد ٣، صفحه ٢٣٩.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

پروردگارا! قلب ما را از نور علم و ایمان سرشار کن! تا در برابر عظمتت همواره خاضع باشیم، به وعده هایت مؤمن، و به دستوراتت گردن نهیم. جز تو را نپرستیم و به غیر تو تکیه نکنیم!
بار الها! به ما توفیق ده که هرگز در زندگی خود از مرز اعتدال بیرون نرویم، و از هر گونه افراط و تفریط بپرهیزیم!
خداوندا! ما تو را سپاس می گوئیم، تو را یگانه می دانیم، بزرگ می شمریم، بزرگ تر از آنچه به وصف آید، تو نیز ما را ببخش و گام هایمان را در راهت استوار دار، و بر دشمنانی که از داخل و خارج ما را احاطه کرده اند، پیروز گردان.
و پیروزی های ما را به پیروزی نهائی قیام مهدی موعود(علیه السلام) ارواحنا فداه متصل گردان، و توفیق تکمیل این تفسیر را آن چنان که مورد رضایت و خشنودی تو است به ما مرحمت کن.(١)

آمِیْنَ یا رَبَّ العالَمِیْنَ

پایان سوره اسراء
سوم / محرم الحرام / ١٤٠٢
٩ / آبان / ١٣٦٠
تاریخ تصحیح: ٣ / ١١ / ١٣٨٢

١ ـ جالب است، این دعا در آبان ماه سال ١٣٦٠ شده، لطف خدا یار گشته در سال ١٣٦٥، دوره این تفسیر در ٢٧ جلد به پایان رسیده و دوره تفسیر موضوعی «پیام قرآن» نیز در ده جلد و دوره «اخلاق در قرآن» در سه جلد انجام گرفته، پس از آن به شرحی بر همین روال بر «نهج البلاغه» پرداخته شده و تا کنون شش جلد آن (تا خطبه ١٧٦) به نام «پیام امام امیر مؤمنان» به پایان رسیده است. امید است این لطف استمرار یابد، «نهج البلاغه» پایان گیرد و «صحیفه سجادیه» نیز به همین سبک انجام شود. آمین

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

سوره کهف

این سوره، تمام آن ـ به جز یک آیه (آیه ۲۸) ـ در «مکّه»
نازل شده و دارای ۱۱۰ آیه است

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فضیلت سوره کهف

در فضیلت این سوره، روایات بسیاری از پیامبر(صلی الله علیه وآله) و ائمه اهل بیت(علیهم السلام)نقل شده، که اهمیت فوق العاده محتوای آن را بیان می کند از جمله:

١ ـ پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: آیا سوره ای را به شما معرفی کنم که هفتاد هزار فرشته به هنگام نزولش آن را بدرقه کردند و عظمتش آسمان و زمین را پر کرد؟

یاران عرض کردند: آری!

فرمود: آن سوره «کهف» است، هر کس آن را روز جمعه بخواند خداوند تا جمعه دیگر او را می آمرزد (و طبق روایتی او را از گناه حفظ می کند)... و به او نوری می بخشد که به آسمان می تابد و از فتنه دجّال محفوظ خواهد ماند.(١)

٢ ـ در حدیث دیگری از پیامبر(صلی الله علیه وآله) می خوانیم: هر کس ١٠ آیه از اول سوره «کهف» را حفظ کند، «دجّال» به او زیانی نمی رساند و کسی که آیات آخر سوره را حفظ کند، نور و روشنائی برای او در قیامت خواهد بود.(٢)

٣ ـ از امام صادق(علیه السلام) رسیده است: کسی که در هر شب جمعه سوره «کهف» را بخواند شهید از دنیا می رود، و با شهداء مبعوث می شود، و در روز قیامت در صف شهداء قرار می گیرد.(٣)

بارها گفته ایم: عظمت سوره های قرآن، آثار معنوی و برکات اخلاقیش به خاطر محتوای آن، یعنی ایمان و عمل به آن است.

و از آنجا که یکی از مهم ترین بخش های این سوره، داستان قیام جمعی از جوانان با شخصیت، بر ضد طاغوت و دجال زمان خود بود، قیامی که جان آنها

---

١ و ٢ و ٣ ـ «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

را به خطر افکند و تا سر حدّ مرگ پیش رفتند، اما خدا آنها را حفظ کرد، توجه به این واقعیت می تواند، نور ایمان را در دل های آماده شعلهور سازد و او را در برابر گناهان و وسوسه دجالان و حل شدن در محیط فاسد، حفظ کند.

توصیف های تکان دهنده ای که از مجازات های دوزخ در آیات این سوره به چشم می خورد، و همچنین سرنوشت شومی که در انتظار مستکبران است. و در آیات این سوره انعکاس وسیع یافته، و توجه به علم بی پایان خدا که در ضمن مثال جالبی در این سوره منعکس است، همگی می تواند این اثر را تکمیل نماید. انسان را از فتنه های شیاطین حفظ کند، نور پاکی و عصمت در قلب او بیفشاند و سرانجام با شهدایش محشور سازد.

* * *

محتوای سوره کهف

این سوره با حمد و ستایش خداوند آغاز می شود، و با توحید، ایمان و عمل صالح پایان می یابد.

محتوای این سوره، همچون سایر سوره های «مکّی» بیشتر بیان مبدأ و معاد و بشارت و انذار است، و نیز به مسأله مهمی که مسلمانان در آن روزها سخت به آن نیاز داشتند اشاره می کند، و آن این که:

یک اقلیت هر چند کوچک باشد، در برابر یک اکثریت، هر چند ظاهراً قوی و نیرومند، نباید تسلیم گردد، و در فساد محیط حل شود، بلکه همچون گروه کوچک «اصحاب کهف» باید حساب خودشان را از محیط فاسد، جدا کنند، و بر ضد آن قیام نمایند.

آن روز که توانائی دارند، به مبارزه ادامه دهند، و در صورت عدم توانائی،

هجرت نمایند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

همچنین، از جمله داستان های این سوره، داستان دو نفر است که یکی بسیار ثروتمند و مرفه، اما بی ایمان، و دیگری فقیر و تهیدست اما مؤمن بود، ولی هرگز عزت و شرف خود را در برابر آن فرد بی ایمان از دست نداد، و تا آنجا که می توانست او را نصیحت و ارشاد کرد، و سرانجام اعلام بیزاری نمود و پیروزی هم با او بود.

تا مؤمنان در شرائطی همچون آغاز دعوت پیغمبر(صلی الله علیه وآله)، بدانند اگر ثروتمندان بی ایمان، جنب و جوشی دارند، موقّت است و خاموش شدنی، همانند فقر و تنگدستی افراد با ایمان.

بخش دیگری از این سوره، به داستان موسی و خضر(علیهما السلام) (هر چند نام خضر در این سوره نیامده است) اشاره می کند که: چگونه موسی(علیه السلام) در برابر کارهائی که ظاهر آن زننده بود، اما باطنش پر مصلحت، نتوانست صبر و حوصله به خرج دهد، ولی پس از توضیحات «خضر» به عمق مسائل کاملاً آگاه شد، و از بی تابی خود پشیمان گشت.

این، نیز درسی است برای همه، تا به ظواهر حوادث و رویدادها ننگرند، و بدانند در زیر این ظواهر، باطنی است بسیار عمیق و پر معنی.

بخش دیگری، از این سوره ماجرای «ذو القرنین» را شرح می دهد که چگونه شرق و غرب عالم را پیمود؟ و با اقوام گوناگونی که سنن و آداب بسیار متفاوتی داشتند روبرو شد؟ و سرانجام با کمک گروهی از مردم، به مقابله با توطئه «یأجوج و «مأجوج» برخاست، سدّی آهنین بر سر راه آنها کشید، و نفوذشان را قطع کرد (شرح کامل همه اینها به خواست خدا بعداً خواهد آمد) تا مسلمانان با بینش وسیع تر، خود را برای نفوذ در شرق و غرب جهان آماده سازند، و برای مبارزه با «یأجوج ها» و «مأجوج ها» دست اتحاد به هم دهند!.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

جالب این که: در این سوره، به سه داستان اشاره شده (داستان اصحاب کهف، داستان موسی و خضر و داستان ذو القرنین) که بر خلاف غالب داستان های قرآن در هیچ جای دیگر از قرآن، سخنی از اینها به میان نیامده است (تنها در سوره انبیاء آیه ۹۶ به مسأله یأجوج و مأجوج بدون ذکر نام
«ذو القرنین» اشاره شده است) و این یکی از ویژگی های این سوره است.
به هر حال، محتوایش از هر نظر پر بار، و تربیت کننده می باشد.
* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱ الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی أَنْزَلَ عَلی عَبْدِهِ الْکِتابَ وَ لَمْ یَجْعَلْ لَهُ عِوَجاً
۲ قَیِّماً لِیُنْذِرَ بَأْساً شَدِیداً مِنْ لَدُنْهُ وَ یُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِینَ الَّذِینَ یَعْمَلُونَ الصّالِحاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْراً حَسَناً
۳ ماکِثِینَ فِیهِ أَبَداً
٤ وَ یُنْذِرَ الَّذِینَ قالُوا اتَّخَذَ اللّهُ وَلَداً
۵ ما لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْم وَ لا لِ بائِهِمْ کَبُرَتْ کَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْواهِهِمْ إِنْ یَقُولُونَ إِلاّ کَذِباً

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ ـ حمد مخصوص خدائی است که این کتاب (آسمانی) را بر بنده (برگزیده)اش نازل کرد، و هیچ گونه کژی در آن قرار نداد.

۲ ـ در حالی که ثابت و مستقیم است; تا (بدکاران را) از عذاب شدید او بترساند; و مؤمنانی را که کارهای شایسته انجام می دهند، بشارت دهد که پاداش نیکوئی برای آنهاست.

۳ ـ (همان بهشت برین) که جاودانه در آن خواهند ماند!

٤ ـ و آنها را که گفتند: «خداوند، فرزندی (برای خود) گرفته است»، انذار کند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۵ ـ نه آنها (هرگز) به این سخن یقین دارند، و نه پدرانشان! سخن بزرگی از دهانشان خارج می شود! آنها فقط دروغ می گویند!

تفسیر:

آغاز با نام خدا و قرآن

سوره کهف همچون بعضی دیگر از سوره های قرآن با حمد و ستایش خداوند آغاز شده است.

و از آنجا که حمد و ستایش، به خاطر کار، یا صفت مهم و شایسته ای است، در اینجا ستایش را در برابر نزول قرآن که خالی از هر گونه اعوجاج و کژی است بیان کرده می گوید:

«حمد مخصوص خدائی است که این کتاب آسمانی را بر بنده اش نازل کرد، و هیچ گونه اعوجاج و کژی در آن قرار نداد» (الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی أَنْزَلَ عَلی عَبْدِهِ الْکِتابَ وَ لَمْ یَجْعَلْ لَهُ عِوَجاً).

* * *

«کتابی که ثابت و پابرجا، معتدل و مستقیم، و هم برپادارنده جامعه انسانی و پاسدار سایر کتب آسمانی است» (قَیِّماً).

«تا بدکاران و تیره دلان را از عذاب شدیدی که از ناحیه خدا است، بترساند» (لِیُنْذِرَ بَأْساً شَدِیداً مِنْ لَدُنْهُ).

«و مؤمنان راستین را که پیوسته عمل صالح انجام می دهند بشارت دهد که: پاداش بزرگ و نیکوئی در انتظار آنها است» (وَ یُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِینَ الَّذِینَ یَعْمَلُونَ الصّالِحاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْراً حَسَناً).

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

«اجر و پاداشی که جاودانی است و تا ابد در آن خواهند ماند» (ماکِثِینَ فِیهِ أَبَداً).

* * *

آنگاه به یکی از انحرافات عمومی مخالفان، اعم از نصاری و یهود و مشرکان، اشاره کرده می گوید: «دیگر از هدف های این کتاب آسمانی آن است که پیامبر به وسیله آن، کسانی را که برای خدا فرزند قائل شدند، انذار کند» (وَ یُنْذِرَ الَّذِینَ قالُوا اتَّخَذَ اللّهُ وَلَداً).

هم مسیحیان را به خاطر اعتقاد به این که: «مسیح» فرزند خدا است، هم یهود را به خاطر اعتقاد به فرزندی «عزیر» و هم مشرکان را به خاطر این که: فرشتگان را دختران خدا می پنداشتند، هشدار دهد.

* * *

سپس به یک اصل اساسی برای ابطال این گونه ادعاهای پوچ و بی اساس، پرداخته می گوید: «آنها هیچ گونه علم و یقین به این سخن ندارند، و اگر از پدرانشان تقلید می کنند آنها نیز چنین بودند» (ما لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْم وَ لا لِ بائِهِمْ).

«اما سخن بسیار بزرگ و وحشتناکی از دهان آنها خارج می شود» (کَبُرَتْ کَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْواهِهِمْ).

خدا و جسم بودن؟ خدا و فرزند داشتن؟ خدا و نیازهای مادی؟ و بالاخره خدا و محدود بودن؟ چه سخنان وحشتناکی؟!...

آری «اینها فقط دروغ می گویند» (إِنْ یَقُولُونَ إِلاّ کَذِباً).

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نکته ها:

۱ ـ آغاز سوره، با «حمد» خدا

پنج سوره، از سوره های قرآن با «الحمد للّه» شروع شده، و در این پنج سوره، پس از ستایش خداوند، مسأله آفرینش آسمان ها و زمین (یا مالکیت آسمان ها و زمین) و یا تربیت جهانیان آمده است، جز در سوره مورد بحث، که نزول قرآن بر پیامبر(صلی الله علیه وآله) در دنبال این ستایش قرار گرفته است.

در حقیقت، در آن چهار سوره (انعام ـ سبا ـ فاطر و حمد) سخن از کتاب «تکوین» به میان آمده، ولی در سوره «کهف» که مورد بحث است سخن از کتاب «تدوین» است، و می دانیم هر یک از این دو کتاب، یعنی «قرآن» و «جهان آفرینش» مکمّل دیگری است، و این تعبیر نیز بیانگر آن است که: قرآن وزنی دارد همچون وزن مجموعه آفرینش، و نعمتی است همسان نعمت جهان هستی! و اصولاً، مسأله تربیت جهانیان که در جمله «الحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِیْن» آمده است بدون بهره گیری از این کتاب بزرگ آسمانی، ممکن نیست.

* * *

۲ ـ کتابی پابرجا و مستقیم و نگاهبان

«قیّم» (بر وزن سیّد) از ماده «قیام» گرفته شده و در اینجا به معنی پابرجا، ثابت و استوار است، علاوه بر آن، برپادارنده، حافظ و پاسدار کتب دیگر است.

و در عین حال ،معنی اعتدال، استقامت و خالی بودن از هر گونه اعوجاج و کژی را نیز می رساند.

این کلمه که به عنوان وصفی برای قرآن، بعد از توصیف به عدم اعوجاج در آیات فوق، آمده است، هم تأکیدی است بر استقامت و اعتدال قرآن و خالی بودن از هر گونه ضد و نقیض، هم اشاره ای است به جاودانی بودن این کتاب

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بزرگ آسمانی و هم الگو بودن برای حفظ اصالت ها و اصلاح کژی ها و پاسداری از احکام خداوند و عدالت و فضیلت بشر.

این صفت (قیّم) در واقع اشتقاقی است از صفت «قیّومیت» پروردگار که: به مقتضای آن خداوند حافظ و نگاهبان همه موجودات و اشیاء جهان است: «ما به تو قائم چو تو قائم بذات»! قرآن که کلام خدا است نیز همین حال را دارد.

قابل توجه این که: توصیف به «قیّم» در آیات قرآن کراراً در مورد آئین اسلام آمده است، و حتی به پیامبر(صلی الله علیه وآله) دستور داده شده است: «خود را هماهنگ با دین قیّم و صاف و مستقیم سازد» (فَأَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّینِ الْقَیِّمِ).(۱)

آنچه در بالا، در تفسیر «قیّم» گفته شد، معنی جامعی است که تفسیرهای مختلف همه مفسران را در برمی گیرد: چه این که:

بعضی آن را به معنی کتابی که هرگز نسخ نمی شود، تفسیر کرده اند.

بعضی به معنی حافظ کتب پیشین.

بعضی به معنی برپادارنده امور دین.

و بعضی به معنی کتابی که در آن اختلاف و تناقض نیست.

ولی همه این معانی در آن مفهوم جامع که گفتیم: جمع است.

بعضی از مفسران جمله «لَمْ یَجْعَلْ لَهُ عِوَجاً» را به معنی فصاحت الفاظ قرآن دانسته اند، در حالی که «قیّماً» را به معنی بلاغت و استقامت محتوای آن گرفته اند(۲) اما دلیل روشنی بر این تفاوت در دست نیست، و بیشتر به نظر می رسد این دو، تأکید یکدیگر باشد، با این تفاوت که «قیّم» مفهوم گسترده تری دارد، یعنی علاوه بر مفهوم استقامت ذاتی، مفهوم پاسداری، اصلاح و نگهداری

---

۱ ـ روم، آیه ۴۳.

۲ ـ «روح المعانی»، جزء ۱۵، ذیل آیه مورد بحث.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دیگران را نیز در برمی گیرد.(۱)

* * *

۳ ـ انحراف اعتقادی

در آیات فوق، پس از ذکر مسأله انذار به طور وسیع و مطلق، انذار، نسبت به کسانی بیان شده که: مخصوصاً برای خدا فرزندی قائل شده اند، این نشان می دهد که این انحراف اهمیت خاصی دارد.

این انحراف اعتقادی، همان طوری که در بالا گفتیم، مخصوص مسیحیان نیست بلکه، یهود و مشرکان هم در آن شریک بودند، و تقریباً یک اعتقاد عمومی در محیط نزول قرآن به شمار می رفت، و می دانیم: چنین عقیده ای روح توحید را به کلّی از میان می برد، خدا را در سر حدّ موجودات مادی و جسمانی قرار می دهد، و دارای عواطف و احساسات بشری، برای او شبیه و شریک قائل می شود، و او را نیازمند می شمرد، و به همین دلیل، مخصوصاً روی این مطلب انگشت گذارده شده است.

در سوره «یونس» آیه ٦٨ می خوانیم: قالُوا اتَّخَذَ اللّهُ وَلَداً سُبْحانَهُ هُوَ الْغَنِیُّ: «آنها گفتند: خداوند برای خود فرزندی انتخاب کرده در حالی که او غنی و بی نیاز است».

و در سوره «مریم» آیات ۸۸ تا ۹۱ می خوانیم: وَ قالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمنُ وَلَداً * لَقَدْ جِئْتُمْ شَیْئاً إِدّاً * تَکادُ السَّماواتُ یَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَ تَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَ تَخِرُّ الْجِبالُ هَدّاً * أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمنِ وَلَداً:

«آنها گفتند: خداوند فرزندی انتخاب کرده است * شما سخنی بسیار ناموزون، سخت و سنگین آورده اید * نزدیک است آسمان ها از هم بشکافد،

---

۱ ـ «قیّم» از نظر ترکیب نحوی حال است و عامل آن «أنزل» می باشد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

زمین پاره شود و کوه ها فرو ریزند * چرا که برای خدا فرزندی قائل شده اند».

این تعبیر، فوق العاده شدید، دلیل بر آن است که عواقب شوم این اعتقاد ناموزون، بسیار وسیع و گسترده می باشد، و در واقع چنین است; چرا که نتیجه آن، خدا را از اوج عظمتش فرود آوردن و در سر حدّ موجودات پست مادی قرار دادن است.(۱)

* * *

٤ ـ ادعای بدون دلیل

بررسی اعتقادات انحرافی، نشان می دهد: غالب آنها از ادعاهای بی دلیل سرچشمه گرفته، که گاهی به صورت یک شعار کاذب از ناحیه کسی ابراز می شد و دیگران دنبال آن را می گرفتند، و یا به صورت سنت نیاکان از نسلی به نسل دیگر انتقال می یافت.

قرآن ضمناً، به ما می آموزد که: در همه حال از ادعاهای بی دلیل جداً بپرهیزیم، از هر کس، و مربوط به هر کس باشد.

در آیات فوق، خداوند چنین کاری را بزرگ و وحشتناک شمرده، و آن را سرچشمه کذب و دروغ معرفی کرده است.

این اصلی است که، اگر مسلمانان در همه زندگی خود از آن پیروی کنند، یعنی: بی دلیل چیزی نگویند، بی دلیل چیزی نپذیرند، و اعتنائی به شایعات و ادعاهای عاری از دلیل نکنند، بسیاری از نابسامانیهاشان سامان می یابد.

* * *

---

۱ ـ درباره مسأله «تثلیث» و اعتقاد به فرزندی خدا در مورد حضرت مسیح(علیه السلام)، در جلد ٤ تفسیر «نمونه»، صفحه ۲۲۰ به بعد، مشروحاً سخن گفته ایم.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۵ ـ عمل صالح یک برنامه مستمر

در آیات فوق، هنگامی که سخن از مؤمنان می گوید، «عمل صالح» را به عنوان یک برنامه مستمر آنها بیان می کند; زیرا جمله «یَعْمَلُونَ الصّالِحاتِ» فعل مضارع است و می دانیم: فعل مضارع دلیل بر استمرار است.

در حقیقت، باید چنین باشد; زیرا انجام یک یا چند کار خیر، ممکن است تصادفاً، یا به علل خاصی از هر کس صورت گیرد، اما هرگز دلیل بر ایمان راستین نیست، آنچه دلیل ایمان راستین است، استمرار در عمل صالح است.

* * *

٦ ـ آخرین سخن، در اینجا این که: قرآن در آیات فوق، وقتی می خواهد نزول این کتاب آسمانی را بیان کند، می گوید: «شکر و ستایش خدائی را که این کتاب را بر بنده اش نازل کرد» و این، دلیل بر آن است که: تعبیر به بنده، پرافتخارترین و باشکوه ترین توصیفی است که ممکن است از یک انسان شود، انسانی که راستی بنده خدا باشد، همه چیز خود را متعلق به او بداند، چشم بر امر، و گوش بر فرمانش دارد، به غیر او نیندیشد، جز راه او را نرود، و افتخارش این باشد که: بنده پاکباز او است.

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

٦ فَلَعَلَّکَ باخِعٌ نَفْسَکَ عَلی آثارِهِمْ إِنْ لَمْ یُؤْمِنُوا بِهذَا الْحَدِیثِ أَسَفاً
٧ إِنّا جَعَلْنا ما عَلَی الْأَرْضِ زِینَةً لَها لِنَبْلُوَهُمْ أَیُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً
٨ وَ إِنّا لَجاعِلُونَ ما عَلَیْها صَعِیداً جُرُزاً

ترجمه:

٦ ـ گوئی می خواهی به خاطر اعمال آنان، خود را از غم و اندوه هلاک کنی، اگر به این گفتار ایمان نیاورند!

٧ ـ ما آنچه را روی زمین است زینت آن قرار دادیم، تا آنها را بیازمائیم که کدامینشان بهتر عمل می کنند!

٨ ـ (ولی این زیورها پایدار نیست،) و ما (سرانجام) قشر روی زمین را خاک بی گیاهی قرار می دهیم!

تفسیر:

غصه مخور، جهان میدان آزمایش است

از آنجا که در آیات گذشته، سخن از رسالت و رهبری پیامبر(صلی الله علیه وآله) بود، در نخستین آیه مورد بحث، به یکی از مهم ترین شرائط رهبری که همان دلسوزی نسبت به امت است، اشاره کرده، می گوید: «گوئی تو می خواهی جان خود را بر باد دهی و خویشتن را از شدت اندوه، هلاک کنی که: چرا آنها به این کتاب آسمانی ایمان نمی آورند»؟ (فَلَعَلَّکَ باخِعٌ نَفْسَکَ عَلی آثارِهِمْ إِنْ لَمْ یُؤْمِنُوا بِهذَا الْحَدِیثِ أَسَفاً).

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

چند نکته:

۱ ـ «باخِع» از ماده «بخع» (بر وزن نخل) به معنی هلاک کردن خویشتن از شدت غم و اندوه و به تعبیر دیگر «دق مرگ نمودن» است.

۲ ـ کلمه «أسَفاً» که شدت غم و اندوه را می رساند، تأکیدی است بر این موضوع.

۳ ـ «آثار» جمع «اثر» در اصل، به معنی جای پا است، ولی، به هر علامتی که از چیزی باقی می ماند «اثر» گفته می شود.

انتخاب این تعبیر، در آیات فوق، اشاره به نکته لطیفی است، و آن این که: گاهی انسان از جائی می رود، چون ماجرا تازه است آثار او باقی می ماند، ولی هنگامی که طول کشید، آثار هم محو می شود، یعنی تو آن قدر از عدم ایمان آنها ناراحتی که حتی پیش از محو شدن آثار آنها، می خواهی خود را از غصه هلاک کنی.

این احتمال نیز وجود دارد که: منظور از آثار، اعمال و رفتار آنها بوده باشد.

٤ ـ تعبیر به «حدیث»، در مورد قرآن، اشاره به نوآوری های این کتاب بزرگ آسمانی است، یعنی آنها حداقل این مقدار، به خود زحمت نمی دادند که این کتاب تازه را با محتوای جدیدی که داشت، مورد بررسی قرار دهند، و این دلیل بر نهایت بی خبری است که انسان از کنار چنین موضوع مهم تازه ای بی تفاوت بگذرد.

۵ ـ دلسوزی فوق العاده رهبران الهی

از آیات قرآن و تواریخ، به خوبی استفاده می شود: رهبران الهی بیش از آنچه تصور شود، از گمراهی مردم رنج می بردند، به ایمان آنها عشق می‌ورزیدند، از این که: می دیدند تشنه کامانی در کنار چشمه آب زلال نشسته اند و از تشنگی فریاد می کشند، ناراحت بودند، اشک می ریختند، دعا می کردند، شب و روز تلاش و کوشش داشتند، در نهان و آشکار تبلیغ می کردند، در خلوت و اجتماع فریاد می زدند، و از این که: مردم راه روشن و راست را

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

گذارده، به بی راهه می رفتند، غصه می خوردند، غصه ای جانکاه که گاهی آنها را تا سرحد مرگ پیش می برد!

و راستی تا چنین نباشد «رهبری» در مفهوم عمیقش پیاده نخواهد شد!

گاه این حالت اندوه به قدری شدید می شد که جان پیامبر(صلی الله علیه وآله) به خطر می افتاد، و خدا او را دلداری می داد.

در سوره «شعراء» آیات ۳ و ٤ می خوانیم: لَعَلَّکَ باخِعٌ نَفْسَکَ أَلاّ یَکُونُوا مُؤْمِنِینَ * إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَیْهِمْ مِنَ السَّماءِ آیَةً فَظَلَّتْ أَعْناقُهُمْ لَها خاضِعِینَ:

«گوئی می خواهی خود را هلاک کنی که چرا اینها ایمان نمی آورند؟ * غم مخور، ما آنها را آزاد قرار داده ایم و اگر بخواهیم آیه ای از آسمان فرو می فرستیم که گردن هایشان بی اختیار در برابر آن فرود آید».

* * *

آیه بعد، ترسیمی از وضع این جهان، به عنوان یک میدان آزمایش برای انسان ها، و توضیحی برای خط سیر انسان در این مسیر است.

نخست می گوید: «ما آنچه را روی زمین است زینت آن قرار دادیم» (إِنّا جَعَلْنا ما عَلَی الْأَرْضِ زِینَةً لَها).

جهانی پر زرق و برق ساختیم، که هر گوشه ای از آن دل می برد، دیدگان را به خود مشغول می دارد، و انگیزه های مختلف را در درون آدمی بیدار می کند، تا در کشاکش این انگیزه ها، درخشش این زرق و برق ها و چهره های دل انگیز و دلربا، انسان بر کرسی آزمایش قرار گیرد، و میزان قدرت ایمان، نیروی اراده و معنویت

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و فضیلت خود را به نمایش بگذارد.

لذا بلافاصله اضافه می کند: «تا آنها را بیازمائیم کدامینشان بهتر عمل می کنند»؟ (لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً).

بعضی از مفسرین خواسته اند: مفهوم «ما عَلَى الأَرْضِ» را محدود به «علماء» و یا خصوص «مردان» کنند و بگویند: زینت زمین اینها هستند، در صورتی که این کلمه مفهوم وسیعی دارد که: همه موجودات روی زمین را شامل می شود.

جالب این که: تعبیر به «أَحْسَنُ عَمَلاً» شده، نه «أَكْثَرُ عَمَلاً»، اشاره به این که: آنچه در پیشگاه خدا ارزش دارد، حسن عمل و کیفیت عالی آن است، نه فزونی، کثرت، کمیّت و تعداد آن.

به هر حال، این هشداری است به همه انسان ها و همه مسلمان ها که در این میدان آزمایش الهی، فریب زرق و برق ها را نخورند.

و به جای آن که به این مظاهر فریبنده دلبستگی پیدا کنند، به حسن عمل بیندیشند.

* * *

سپس می گوید: اینها پایدار نیست و سرانجام محو و نابود خواهد شد، ما همه آنچه را روی زمین است، از میان خواهیم برد «و صفحه زمین را، خاک بی گیاهی قرار خواهیم داد» (وَ إِنَّا لَجاعِلُونَ ما عَلَيْها صَعِيداً جُرُزاً).

«صَعِید» از ماده «صعود» در اینجا به معنی صفحه روی زمین است، صفحه ای که در آن خاک، کاملاً نمایان باشد.

و «جُرُز» به معنی زمینی است که گیاهی در آن نمی روید گوئی گیاهان خود را می خورد، و به تعبیر دیگر «جُرُز» به سرزمینی گفته میشود که: به خاطر خشکسالی و کمی باران، تمام گیاهانش از میان بروند.

آری، این منظره زیبا و دل انگیزی را که در فصل بهار، در دامان صحرا و کوهسار می بینیم: گل ها می خندند، گیاهان می رقصند، برگ ها نجوا می کنند،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و جویبارها زمزمه شادی سر داده اند، به همین حال باقی نمی ماند، فصل خزان فرا می رسد، شاخه ها عریان، جویبارها خاموش، غنچه ها خشکیده، برگ ها پژمرده، و آوای حیات به خاموشی می گراید.

زندگی پر زرق و برق انسان ها نیز همین گونه است، این کاخ های سر به آسمان کشیده، این لباس های رنگارنگ، این نعمت های گوناگون، این انسان های آماده به خدمت، و این پست ها و مقام ها و مانند آن، نیز جاودانی نیستند، روزی فرا می رسد که: جز یک قبرستان خشک و خاموش از این جامعه ها بیش باقی نمی ماند و این درس بزرگ عبرتی است.

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

٩ أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحابَ الْكَهْفِ وَ الرَّقِيمِ كانُوا مِنْ آياتِنا عَجَباً
١٠ إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ فَقالُوا رَبَّنا آتِنا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَ هَيِّئْ لَنا مِنْ أَمْرِنا رَشَداً
١١ فَضَرَبْنا عَلَى آذانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَداً
١٢ ثُمَّ بَعَثْناهُمْ لِنَعْلَمَ أَيُّ الْحِزْبَيْنِ أَحْصى لِما لَبِثُوا أَمَداً

ترجمه:

٩ ـ آیا گمان کردی اصحاب کهف و رقیم از آیات عجیب ما بودند؟!

١٠ ـ زمانی را (به خاطر بیاور) که آن جوانان به غار پناه بردند، و گفتند: «پروردگارا! ما را از سوی خودت رحمتی عطا کن، و راه نجاتی برای ما فراهم ساز»!

١١ ـ ما (پرده خواب را) در غار بر گوششان زدیم، و سال ها در خواب فرو رفتند.

١٢ ـ سپس آنان را برانگیختیم تا بدانیم (و این امر آشکار گردد که) کدام یک از آن دو گروه، مدت خواب خود را بهتر حساب کرده اند.

شأن نزول:

مفسران، برای آیات فوق، شأن نزولی نقل کرده اند که: خلاصه اش چنین است: جمعی از سران قریش، دو نفر از یاران خود را برای تحقیق درباره دعوت پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) به سوی دانشمندان یهود در «مدینه» فرستادند، تا ببینند آیا در کتب پیشین، چیزی در این زمینه یافت می شود؟

آنها به «مدینه» رفتند، با علمای یهود تماس گرفتند و گفتار قریش را بازگو کردند.

علماء یهود، به آنها گفتند: شما سه مسأله را از محمّد(صلی الله علیه وآله) سؤال کنید، اگر همه را پاسخ کافی گفت، پیامبری است از سوی خدا (و طبق بعضی از روایات

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اگر دو سؤال از آن را پاسخ کافی و یک سؤال را سربسته جواب داد، پیامبر است) و گرنه، مرد کذّابی است که شما هر تصمیمی درباره او می توانید بگیرید.

نخست، از او سؤال کنید: داستان آن گروهی از جوانان که در گذشته دور، از قوم خود جدا شدند، چه بود؟; زیرا آنها سرگذشت عجیبی داشتند!

و نیز از او سؤال کنید: مردی که زمین را طواف کرد، و به شرق و غرب جهان رسید که بود؟ و داستانش چه بود؟

و نیز سؤال کنید: حقیقت روح چیست؟

آنها به «مکّه» بازگشتند، سران قریش را ملاقات کرده گفتند: ما معیار سنجش صدق و کذب محمّد(صلی الله علیه وآله) را پیدا کردیم، پس از آن سرگذشت خود را بازگو نمودند، بعد به خدمت پیامبر رسیده سؤالات خود را مطرح کردند.

پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: فردا به شما پاسخ خواهم گفت ـ ولی انشاء اللّه نفرمود ـ پانزده شبانه روز گذشت، که وحی از ناحیه خدا بر پیامبر نازل نشد، و «جبرئیل» به سراغش نیامد، همین امر، موجب شد که: اهل «مکّه» شایعاتی بسازند و مطالب ناموزونی نسبت به پیامبر(صلی الله علیه وآله) بگویند.

این امر، بر پیامبر(صلی الله علیه وآله) گران آمد، اما سرانجام «جبرئیل» فرا رسید و سوره «کهف» را از سوی خداوند، آورد که در آن، داستان آن گروه از جوانان و همچنین آن مرد دنیاگرد بود، به علاوه آیه «یَسْئَلُونَکَ عَنِ الرُّوح...» را نیز بر پیامبر نازل کرد.

پیامبر(صلی الله علیه وآله) به «جبرئیل» فرمود: چرا این قدر تأخیر کردی؟

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

گفت: من جز به فرمان پروردگارت نازل نمی شوم، اجازه نداشتم!

(لازم به تذکر است که دو بخش از پاسخ سؤالات سه گانه در این سوره آمده، اما آیه مربوط به «روح»، در سوره «بنی اسرائیل» گذشت، و نظیر این مطلب در قرآن کم نیست که آیه ای به مناسبتی نازل شود و آن را به دستور پیامبر(صلی الله علیه وآله) در لابلای سوره خاصی جای دهند).

* * *

تفسیر:

آغاز ماجرای اصحاب کهف

در آیات گذشته، ترسیمی از زندگی این جهان، و چگونگی این میدان آزمایش انسان ها و مسیر زندگی آنان، از نظر گذشت.

از آنجا که قرآن مسائل کلّی حساس را غالباً در ضمن مثال، یا مثال ها و یا نمونه هائی از تاریخ گذشته مجسّم می سازد، در اینجا نیز، نخست، به بیان داستان «اصحاب کهف» پرداخته و از آنها به عنوان یک «الگو» و «اسوه» یاد می کند.

گروهی از جوانان با هوش و با ایمان که در یک زندگی پر زرق و برق، در میان انواع ناز و نعمت به سر می بردند، برای حفظ عقیده خود، و مبارزه با طاغوت عصر خویش، به همه اینها پشت پا زدند، و به غاری از کوه که از همه چیز تهی بود پناه بردند، و از این راه استقامت و پایمردی خود را در راه ایمان، نشان دادند.

جالب این که: قرآن در اینجا با به کار گرفتن یکی از اصول فن فصاحت و بلاغت نخست، سرگذشت این گروه را به طور اجمال، برای آمادگی ذهن شنوندگان، ضمن چهار آیه نقل کرده، سپس به تفصیل آن، در ضمن چهارده آیه، می پردازد.

در آغاز می گوید: «آیا گمان کردی اصحاب کهف و رقیم، از آیات عجیب ما بودند»؟! (أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحابَ الْكَهْفِ وَ الرَّقِيمِ كانُوا مِنْ آياتِنا عَجَباً).

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ما آیات عجیب تری در آسمان و زمین داریم که هر یک از آنها نمونه ای است از عظمت و بزرگی آفرینش.

و نیز در زندگی تو اسرار عجیبی وجود دارد که: هر یک نشانه ای است از حقانیت دعوتت.

و همچنین در این کتاب بزرگ آسمانی تو آیات عجیب فراوان است، و مسلماً داستان «اصحاب کهف» از آنها شگفت انگیزتر نیست.

این که: نام این گروه، «اصحاب کهف» (یاران غار) گذارده شده، به خاطر همان است که آنها برای نجات جان خود، به غاری پناهنده شدند، چنان که در شرح حالاتشان خواهد آمد.

و اما «رقیم» در اصل از ماده «رقم» به معنی نوشتن است(۱) و به عقیده غالب مفسران، این نام دیگری است، برای «اصحاب کهف»; چرا که سرانجام نام آنها را بر لوحه ای نوشته و بر در غار نصب کردند.

بعضی نیز، آن را نام کوهی می دانند که غار در آن واقع شده بود.

بعضی آن را نام سرزمینی می دانند که آن کوه در آن بوده.

و بعضی نام شهر و دیاری که «اصحاب کهف» از آن بیرون آمدند.

ولی معنی اول صحیح تر به نظر می رسد.

اما این که: بعضی احتمال داده اند: «اصحاب رقیم» گروه دیگری غیر از «اصحاب کهف» بوده اند، و در بعضی از اخبار، داستانی برای آنها نقل شده

---

۱ ـ «راغب» در «مفردات» می گوید: «رقم» (بر وزن زخم) به معنی خط درشت و پررنگ است، و بعضی به معنی «نقطه گذاری» یک خط دانسته اند (به هر حال «رقیم» به معنی کتاب و یا لوحه و نامه ای است که چیزی در آن نگاشته شده).

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

است، با ظاهر آیه هماهنگ نیست.

چرا که: ظاهر آیه فوق این است که: «اصحاب کهف و رقیم» یک گروه بودند، و لذا بعد از ذکر این دو عنوان، تنها به بیان داستان «اصحاب کهف» می پردازد و مطلقاً سخنی از غیر آنها به میان نمی آورد، و این خود دلیل وحدت است.

در روایات معروفی که تفسیر «نور الثقلین» در ذیل این آیه، پیرامون سه نفر که در غاری گرفتار شدند ذکر کرده، که: هر یک خدا را به عمل خالصی که انجام داده بودند، خواندند و از آن تنگنا، رهائی یافتند سخنی از عنوان «اصحاب رقیم» نیست، هر چند، در بعضی از کتب تفسیر، این عنوان آمده است.

به هر حال، تردید نباید کرد که: این دو نام (اصحاب کهف و رقیم) اشاره به یک گروه است و شأن نزول آیات، نیز این حقیقت را تأیید می کند.

* * *

پس آنگاه می گوید: «به خاطر بیاور زمانی را که این گروه جوانان به غار پناه بردند» (إِذْ أَوَی الْفِتْیَةُ إِلَی الْکَهْفِ).

دستشان از همه جا کوتاه شده، رو به درگاه خدا آورده: «عرض کردند: پروردگارا! ما را از رحمتت بهره مند کن»! (فَقالُوا رَبَّنا آتِنا مِنْ لَدُنْکَ رَحْمَةً).

«و راه نجاتی برای ما فراهم ساز» (وَ هَیِّئْ لَنا مِنْ أَمْرِنا رَشَداً).

راهی که ما را از این تنگنا برهاند، به رضایت و خشنودی تو نزدیک سازد، راهی که در آن خیر، سعادت و انجام وظیفه بوده باشد.

* * *

ما دعای آنها را به اجابت رساندیم، «پرده های خواب را بر گوش آنها افکندیم و سال ها در غار به خواب فرو رفتند» (فَضَرَبْنا عَلَی آذانِهِمْ فِی الْکَهْفِ سِنِینَ عَدَداً).

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

«سپس آنها را برانگیختیم و بیدار نمودیم، تا ببینیم کدام گروه از آنان مدت خواب خود را بهتر حساب کرده اند» (ثُمَّ بَعَثْناهُمْ لِنَعْلَمَ أَيُّ الْحِزْبَيْنِ أَحْصى لِما لَبِثُوا أَمَداً).

* * *

نکته ها:

۱ ـ «أَوَى» از ماده «مأوى» گرفته شده، که: به معنی «جایگاه امن و امان» است، اشاره به این که: این جوانان فراری از محیط فاسد، هنگامی که به غار رسیدند: احساس آرامش کردند.

۲ ـ «فِتْيَة» جمع «فتى» در اصل به معنی «جوان نوخاسته و شاداب» است، ولی گاهی به افراد صاحب سن و سالی که روحی جوان و شاداب دارند، نیز گفته می شود، و معمولاً این کلمه، با یک نوع مدح به خاطر صفات جوانمردی، مقاومت، شهامت و تسلیم در مقابل حق، همراه است.

شاهد این سخن، حدیثی است که از امام صادق(علیه السلام) نقل شده است: امام(علیه السلام)از یکی از یاران خود پرسید: «فتی» به چه کسی می گویند؟ در پاسخ عرض کرد:

«فتی» را به جوان می گوئیم.

امام(علیه السلام) فرمود: أَما عَلِمْتَ أَنَّ أَصْحابَ الْكَهْفِ كانُوا كُلُّهُمْ كُهُولاً، فَسَمّاهُمُ اللّهُ فِتْيَةً بِإِيْمانِهِمْ:

«آیا نمی دانی که اصحاب کهف همگی کامل مرد بودند، اما خدا از آنها به عنوان «فتیه» نام برده چون ایمان به پروردگار داشتند».

سپس اضافه فرمود: مَنْ آمَنَ بِاللّهِ وَ اتَّقى فَهُوَ الْفَتى: «هر کس به خدا ایمان

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

داشته باشد، و تقوا پیشه کند جوانمرد است».(۱)

نظیر همین حدیث در «روضه کافی» از امام صادق(علیه السلام) نقل شده است.(۲)

۳ ـ تعبیر به «مِنْ لَدُنْکَ رَحْمَةً» (رحمتی از ناحیه خودت) اشاره به این است که: آنها وقتی به غار پناه بردند، دست خود را از همه جا کوتاه می دیدند، تمام اسباب و وسائل ظاهری در برابرشان از کار افتاده بود و تنها به رحمت خدا امیدوار بودند.

٤ ـ جمله «ضَرَبْنا عَلَی آذانِهِمْ» (پرده بر گوش آنها زدیم) در لغت عرب کنایه ظریفی است از «خواباندن» گوئی پرده و حجابی بر گوش شخص افکنده می شود، تا سخنی را نشنود و این پرده، همان پرده خواب است.

به همین دلیل، خواب حقیقی، خوابی است که گوش های انسان را از کار بیندازد، و نیز به همین دلیل، هنگامی که می خواهند کسی را بیدار کنند، غالباً از طریق صدا زدن و نفوذ در شنوائی او بیدارش می کنند.

۵ ـ تعبیر به «سِنِینَ عَدَداً» (سال های متعدد) اشاره به آن است که: خواب آنان سالیان دراز به طول انجامید، چنان که شرح آن در تفسیر آیات آینده به خواست خدا خواهد آمد.

٦ ـ تعبیر به «بَعَثْناهُم» در مورد بیدار شدن آنها، شاید به این جهت است که: خواب آنها به قدری طولانی شد که: همچون مرگ بود، و بیداری آنها همچون رستاخیز و زندگی پس از مرگ.

۷ ـ جمله «لِنَعْلَمَ» (تا بدانیم...) مفهومش این نیست که: خداوند می خواسته در اینجا علم تازه ای کسب کند، این تعبیر، در قرآن فراوان است و منظور از آن تحقق معلوم الهی است، یعنی ما آنها را از خواب بیدار کردیم، تا این معنی تحقق یابد که آنها درباره میزان خوابشان از هم سؤال کنند.

۸ ـ تعبیر به «أَیُّ الْحِزْبَیْنِ» اشاره به چیزی است که: در تفسیر آیات آینده

---

۱ و ۲ ـ «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحات ۲٤٤ و ۲٤٥.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خواهد آمد که: آنها پس از بیدار شدن، درباره مقدار خواب خود، اختلاف کردند، بعضی آن را یک روز، و بعضی یک نیمه روز می دانستند، در حالی که سالیان دراز خوابیده بودند.

و اما این که: بعضی گفته اند: این تعبیر، شاهد بر آن است که اصحاب «رقیم» غیر از اصحاب «کهف» بودند، سخن بسیار بعیدی است که از توضیح بیشتر درباره آن بی نیاز هستیم.(۱)

* * *

۱ ـ نظر فوق را نویسنده «اعلام القرآن» در صفحه ۱۷۹ آن کتاب آورده است.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

١٣ نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْکَ نَبَأَهُمْ بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَ زِدْناهُمْ هُدىً

١٤ وَ رَبَطْنا عَلى قُلُوبِهِمْ إِذْ قامُوا فَقالُوا رَبُّنا رَبُّ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ لَنْ نَدْعُوَا مِنْ دُونِهِ إِلهاً لَقَدْ قُلْنا إِذاً شَطَطاً

١٥ هؤُلاءِ قَوْمُنَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَوْ لا يَأْتُونَ عَلَيْهِمْ بِسُلْطانٍ بَيِّنٍ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرى عَلَى اللّهِ كَذِباً

١٦ وَ إِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَ ما يَعْبُدُونَ إِلاَّ اللّهَ فَأْوُوا إِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ يُهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مِرفَقاً

ترجمه:

١٣ ـ ما داستان آنان را به حق برای تو بازگو می کنیم; آنها جوانانی بودند که به پروردگارشان ایمان آوردند، و ما بر هدایتشان افزودیم.

١٤ ـ و دل هایشان را محکم ساختیم در آن موقع که قیام کردند و گفتند: «پروردگار ما، پروردگار آسمان ها و زمین است; هرگز غیر او معبودی را نمی خوانیم; که اگر چنین کنیم، سخنی به گزاف گفته ایم.

١٥ ـ این قوم ما هستند که معبودهائی جز خدا انتخاب کرده اند; چرا دلیل آشکاری (بر این کار) نمی آورند؟! و چه کسی ظالم تر است از آن کس که بر خدا دروغ ببندد»؟!

١٦ ـ و (به آنها گفتیم:) هنگامی که از آنان و آنچه جز خدا می پرستند کناره گیری کردید، به غار پناه برید; که پروردگارتان (سایه) رحمتش را بر شما می گستراند; و در این امر، آرامشی برای شما فراهم می سازد!

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تفسیر:

سرگذشت مشروح اصحاب کهف

چنان که گفتیم: بعد از بیان اجمالی این داستان، قرآن مجید به شرح تفصیلی آن، ضمن چهارده آیه پرداخته، و سخن را در این زمینه چنین آغاز می کند:

«ما داستان آنها را آن چنان که بوده است برای تو بازگو می کنیم» (نَحْنُ نَقُصُّ عَلَیْکَ نَبَأَهُمْ بِالْحَقِّ).

گفتاری که خالی از هر گونه خرافه، مطالب بی اساس، و سخنان نادرست باشد.

«آنها جوانمردانی بودند که: به پروردگارشان ایمان آوردند، و ما بر هدایت آنها افزودیم» (إِنَّهُمْ فِتْیَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَ زِدْناهُمْ هُدیً).

«فِتْیَةٌ» همان گونه که سابقاً هم اشاره کردیم، جمع «فتی» به معنی جوان شاداب است اما از آنجا که در سن جوانی بدن نیرومند، احساسات پرجوش و عواطف پرخروش است، و از نظر جنبه های روحی، قلب جوان آماده پذیرش نور حق، کانون محبت، سخاوت و عفو و گذشت است، بسیار می شود: این کلمه (فتی و فتوت) به معنی مجموعه این صفات به کار می رود، هر چند در سن و سال های بالا باشد، همان گونه که: از کلمه جوانمردی و فتوت در فارسی امروز نیز، این مفاهیم را می فهمیم.

از آیات قرآن به طور اشاره و از تواریخ به صورت مشروح، این حقیقت استفاده می شود که: اصحاب کهف، در محیط و زمانی می زیستند که: بت پرستی و کفر، آنها را احاطه کرده بود، و یک حکومت جبار و ستمگر که معمولاً حافظ، پاسدار شرک، کفر، جهل و غارتگری و جنایت است بر سر آنها سایه شوم افکنده

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بود.

اما این گروه، از جوانمردان که از هوش و صداقت کافی برخوردار بودند، سرانجام به فساد این آئین، پی بردند، تصمیم بر قیام گرفتند و در صورت عدم توانائی، مهاجرت از آن محیط آلوده.

* * *

لذا قرآن، به دنبال بحث گذشته، می گوید: «ما دل های آنها را محکم ساختیم، در آن هنگام که قیام کرده گفتند: پروردگار ما پروردگار آسمان ها و زمین است» (وَ رَبَطْنا عَلی قُلُوبِهِمْ إِذْ قامُوا فَقالُوا رَبُّنا رَبُّ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ).

«ما هرگز غیر از او معبودی را نمی خوانیم و نمی پرستیم» (لَنْ نَدْعُوَا مِنْ دُونِهِ إِلهاً).

اگر چنین بگوئیم و کسی را جز او معبود بدانیم «سخنی گزاف و دور از حق گفته ایم» (لَقَدْ قُلْنا إِذاً شَطَطاً).

از جمله «رَبَطْنا عَلی قُلُوبِهِمْ» استفاده می شود: نخست فکر توحید در دل آنها پیدا شد، ولی توانائی بر اظهار آن را نداشتند، اما خداوند دل های آنها را استحکام بخشید و به آنها قدرت و شهامت داد، تا بپاخیزند و آشکارا ندای توحید سر دهند.

آیا نخستین بار، در برابر پادشاه جبار زمان «دقیانوس»، چنین اظهاری را کردند، یا در میان توده مردم، یا هر دو و یا خودشان در میان خود؟ درست روشن نیست، ولی ظاهر تعبیر به «قامُوا» این است که: این سخن را در میان مردم یا در برابر سلطان ظالم گفته اند.

«شَطَط» (بر وزن وسط) به معنی خارج شدن از حدّ، و افراط در دوری است، لذا، به سخنانی که بسیار دور از حق است، «شطط» گفته می شود.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و اگر به حاشیه نهرهای بزرگ «شط» می گویند، به خاطر آن است که: از آب فاصله زیاد دارد و دیوارهای آن بلند است.

در واقع این جوانمردان با ایمان، برای اثبات توحید و نفی (آلهه) به دلیل روشنی دست زدند، و آن این که: ما به وضوح می بینیم: این آسمان و زمین پروردگاری دارد که وجود نظام آفرینش دلیل بر هستی او است، ما هم بخشی از این مجموعه هستی می باشیم، بنابراین، پروردگار ما نیز همان پروردگار آسمان ها و زمین است.

* * *

پس از آن به دلیل دیگری نیز توسل جستند و آن این که: «این قوم ما معبودهائی جز خدا انتخاب کرده اند» (هؤُلاءِ قَوْمُنَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً).

آخر مگر، اعتقاد بدون دلیل و برهان ممکن است؟ «چرا آنها دلیل آشکاری برای الوهیت آنها نمی آورند»؟ (لَوْ لا يَأْتُونَ عَلَيْهِمْ بِسُلْطان بَيِّن).

آیا پندار و خیال، یا تقلید کورکورانه، می تواند دلیلی بر چنین اعتقادی باشد؟ این چه ظلم فاحش و انحراف بزرگی است.

«چه کسی ظالم تر است از آن کس که به خدا دروغ ببندد» (فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرى عَلَى اللّهِ كَذِباً).

این «افترا» هم ستمی است بر خویشتن; چرا که انسان سرنوشت خود را به دست عوامل بدبختی و سقوط سپرده، هم ظلمی است بر جامعه ای که این نغمه در آن سر می دهد، و به انحراف می کشاند، و هم ظلمی است به ساحت قدس پروردگار و اهانتی است به مقام بزرگ او.

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

این جوانمردان موحّد تا آنجا که در توان داشتند برای زدودن زنگار شرک از دل ها، و نشاندن نهال توحید در قلب ها، تلاش و کوشش کردند، اما آن قدر غوغای بت و بت پرستی در آن محیط بلند بود و خفقان ظلم و بیدادگری شاه جبار، نفس های مردان خدا را در سینه ها حبس کرده بود که، نغمه های توحیدی آنها در گلویشان گم شد.

ناچار برای نجات خویشتن، و یافتن محیطی آماده تر، تصمیم به «هجرت» گرفتند، لذا در میان خود به مشورت پرداختند: به کجا بروند؟ و به کدام سو حرکت نمایند؟ و با یکدیگر چنین گفتند:

* * *

«هنگامی که از این قوم بت پرست و آنچه را جز خدا می پرستند، کناره گیری کردید، و حساب خود را از آنها جدا نمودید، به غار پناهنده شوید» (وَ إِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَ ما یَعْبُدُونَ إِلاَّ اللّهَ فَأْوُوا إِلَی الْکَهْفِ).

«تا پروردگار شما رحمتش را بر شما بگستراند و راهی به سوی آرامش، آسایش و نجات از این مشکل به رویتان بگشاید» (یَنْشُرْ لَکُمْ رَبُّکُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ یُهَیِّئْ لَکُمْ مِنْ أَمْرِکُمْ مِرفَقاً).

«یُهَیِّئ» از ماده «تهیه» به معنی آماده ساختن است.

و «مِرْفَق» به معنی چیزی است که وسیله لطف، راحتی و رفق باشد، بنابراین، مجموع جمله «یُهَیِّئْ لَکُمْ مِنْ أَمْرِکُمْ مِرفَقاً» یعنی خداوند، وسیله لطف و راحتی شما را فراهم می سازد.

بعید نیست، «نشر رحمت» که در جمله اول آمده است، اشاره به الطاف معنوی خداوند باشد، در حالی که جمله دوم به جنبه های جسمانی، نجات و آرامش مادی اشاره می کند.

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نکته ها:

۱ ـ جوانمردی و ایمان

همیشه روح توحید، با یک سلسله صفات عالی انسانی همراه است، هم از آنها سرچشمه می گیرد و هم در آنها تأثیر متقابل دارد، به همین دلیل، در این داستان «اصحاب کهف» می خوانیم: آنها جوانمردانی بودند که به پروردگارشان ایمان آوردند.

و باز روی همین جهت، بعضی از دانشمندان گفته اند: رَأْسُ الْفُتُوَّةِ الإِیْمانُ: «سرچشمه جوانمردی ایمان است».

و بعضی دیگر گفته اند: اَلْفُتُوَّةُ بَذْلُ النَّدی وَ کَفُّ الاْ َذی وَ تَرْکُ الشَّکْوی: «جوانمردی بخشش و سخاوت است، خودداری از آزار دیگران و ترک شکایت از حوادث و مشکلات».

بعضی دیگر، «فتوت را چنین تفسیر کرده اند: هِیَ اجْتنابُ الْمَحارِمِ وَ اسْتِعْمالُ الْمَکارِمِ: «جوانمردی پرهیز از گناهان و به کار گرفتن فضائل انسانی است».

* * *

۲ ـ ایمان و امدادهای الهی

در چند مورد از آیات فوق، این حقیقت به خوبی منعکس است که اگر انسان گام های نخستین را در راه «اللّه» بردارد، و برای او به پاخیزد، کمک و امداد الهی به سراغ او می شتابد.

در یک جا می گوید: «آنها جوانمردانی بودند که ایمان آوردند و ما بر هدایتشان افزودیم».

در مورد دیگر می گوید: «ما دل های آنها را محکم ساختیم و نیرو و توان

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بخشیدیم».

و در پایان آیات، نیز خواندیم که: آنها در انتظار نشر رحمت الهی و یافتن راه نجات بودند.

آیات دیگر قرآن نیز، این حقیقت را به روشنی تأیید می کند، مگر نه این است که: «اگر انسان برای خدا مجاهده کند، خدا او را به راه حق هدایت می نماید»؟ (وَ الَّذِینَ جاهَدُوا فِینا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنا).(۱)

و نیز در سوره «محمّد»(صلی الله علیه وآله) آیه ۱۷ می خوانیم:

وَ الَّذِینَ اهْتَدَوْا زادَهُمْ هُدیً:

«آنها که راه هدایت را پوئیدند خدا بر هدایتشان می افزاید».

می دانیم راه حق راهی است با موانع بسیار، و دشواری های فراوان که اگر لطف خدا شامل حال انسان نشود، پیمودن آن تا وصول به مقصد کار مشکلی است.

این را هم می دانیم که: لطف خداوند بالاتر از آن است که بنده حق جو و حق طلبش را در این مسیر تک و تنها بگذارد.

* * *

۳ ـ پناهگاهی به نام غار

الف و لام در کلمه «الکهف» شاید اشاره به این باشد که آنها غار معینی را در نقطه دور دستی در نظر گرفته بودند که: اگر تبلیغات توحیدیشان به ثمر نرسد، برای نجات خود از آن محیط آلوده و تاریک، به آن غار پناه برند.

«کهف» کلمه پر مفهومی است که همان بازگشت به ابتدائی ترین نوع زندگی بشر را به خاطر می آورد، محیطی که در آن نور و روشنائی نیست، و شب های تاریک و سردش یادآور دردهای جانکاه انسان های محروم است، نه از زرق و برق دنیای مادی در آن خبری است، نه از بستر نرم و زندگی مرفه!

---

۱ ـ آخرین آیه سوره «عنکبوت».

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مخصوصاً با توجه به آنچه در تواریخ نقل شده که: «اصحاب کهف» وزیران و صاحب منصبان بزرگ شاه بودند، که بر ضد او و آئینش قیام کردند، روشن می شود که گذشتن از آن زندگی پرناز و نعمت، و ترجیح غارنشینی بر آن تا چه حد شهامت، گذشت، همت و وسعت روح می خواهد؟!

ولی در آن غار تاریک و سرد و خاموش، و احیاناً خطرناک از نظر حمله حیوانات موذی، یک دنیا نور و صفا و توحید و معنویت بود.

خطوط رحمت الهی بر دیوار چنین غاری نقش بسته، و آثار لطف پروردگار در فضایش موج می زد، خبری از بت های رنگارنگ مسخره، در آن نبوده، و دامنه طوفان ظلم جباران به آن کشیده نمی شد.

انسان را از آن فضای محدود و خفقان بار محیط جهل و جنایت، رهائی می بخشید و در فراخنای اندیشه آزاد غوطهور می ساخت.

آری این جوانمردان موحّد، آن دنیای آلوده را که با تمام وسعتش زندان جانکاهی بود، ترک گفتند، و به غار خشک و تاریکی که ابعادش همچون فضائی بی کران می نمود، روی آوردند.

درست همچون «یوسف»(علیه السلام) پاکدامن که هر چه به او اصرار کردند اگر تسلیم هوس های سرکش همسر زیبای عزیز مصر نشوی، زندان تاریک و وحشتناک در انتظار تو است، بر استقامتش افزود، و سرانجام این جمله عجیب را به پیشگاه خداوند عرضه داشت:

رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَیَّ مِمّا یَدْعُونَنِی إِلَیْهِ وَ إِلاّ تَصْرِفْ عَنِّی کَیْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَیْهِنَّ:

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

«پروردگارا! زندان با آن همه دردهای جانکاهش نزد من از این آلودگی که مرا به آن دعوت می کنند، محبوب تر است، و اگر وسوسه های آنها را از من دفع نکنی من در دام آنها گرفتار خواهم شد»!.(۱)

* * *

۱ ـ یوسف، آیه ۳۳.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

١٧ وَ تَرَى الشَّمْسَ إِذا طَلَعَتْ تَّزاوَرُ عَنْ كَهْفِهِمْ ذاتَ الْيَمِينِ وَ إِذا غَرَبَتْ تَقْرِضُهُمْ ذاتَ الشِّمالِ وَ هُمْ فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ ذلِكَ مِنْ آياتِ اللّهِ مَنْ يَهْدِ اللّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَ مَنْ يُضْلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيّاً مُرْشِداً

١٨ وَ تَحْسَبُهُمْ أَيْقاظاً وَ هُمْ رُقُودٌ وَ نُقَلِّبُهُمْ ذاتَ الْيَمِينِ وَ ذاتَ الشِّمالِ وَ كَلْبُهُمْ باسِطٌ ذِراعَيْهِ بِالْوَصِيدِ لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِراراً وَ لَمُلِئْتَ مِنْهُمْ رُعْباً

ترجمه:

١٧ ـ و (اگر در آنجا بودی) خورشید را می دیدی که به هنگام طلوع، به سمت راست غارشان متمایل می گردد; و به هنگام غروب، به سمت چپ; و آنها در محل وسیعی از آن (غار) قرار داشتند; این از آیات خداست! هر کس را خدا هدایت کند، هدایت یافته واقعی اوست; و هر کس را گمراه نماید، هرگز ولیّ و راهنمائی برای او نخواهی یافت!

١٨ ـ و (اگر به آنها نگاه می کردی) می پنداشتی بیدارند; در حالی که در خواب فرو رفته بودند! و ما آنها را به سمت راست و چپ می گرداندیم (تا بدنشان سالم بماند). و سگ آنها دست های خود را بر دهانه غار گشوده بود (و نگهبانی می کرد). اگر نگاهشان می کردی، از آنان می گریختی; و سر تا پای تو از ترس و وحشت پر می شد!

تفسیر:

موقعیت دقیق اصحاب کهف

در دو آیه فوق، قرآن به ریزه کاری های مربوط به زندگی عجیب «اصحاب

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کهف« در آن غار پرداخته، و آن چنان دقیق و ظریف، جزئیات آن را فاش می کند که گوئی انسان در برابر غار نشسته و خفتگان غار را با چشم خود تماشا می کند .

در این دو آیه به شش خصوصیت اشاره شده است:

۱ ـ دهانه غار رو به شمال گشوده می شد و چون در نیمکره شمالی زمین قطعاً بوده است، نور آفتاب به درون آن مستقیماً نمی تابید، چنان که قرآن می گوید: «اگر به خورشید نگاه می کردی می دیدی که به هنگام طلوع، در طرف راست غار آنها قرار می گیرد، و به هنگام غروب در طرف چپ» (وَ تَرَی الشَّمْسَ إِذا طَلَعَتْ تَتَزاوَرُ عَنْ کَهْفِهِمْ ذاتَ الْیَمِینِ وَ إِذا غَرَبَتْ تَقْرِضُهُمْ ذاتَ الشِّمالِ).

و به این ترتیب، نور مستقیم آفتاب که تداوم آن ممکن است موجب پوسیدگی و فرسودگی شود به بدن آنها نمی تابید، ولی نور غیر مستقیم بقدر کافی وجود داشت.

تعبیر به «تَزاوَرُ» که به معنی «تمایل پیدا کردن» است، این نکته را دربردارد که گوئی خورشید، مأموریت داشت از سمت راست غار، بگذرد و همچنین تعبیر «تَقْرِضُ» که معنی «قطع کردن» و بریدن دارد، نیز مفهوم مأموریت را در بر دارد، و از این گذشته «تَزاوَرُ» که از ماده «زیارت» است توأم با آغازگری است که مناسب طلوع آفتاب می باشد، و «تَقْرِضُ» قطع و پایان را که در مفهوم غروب نهفته است نیز، مشخص می کند.

بودن دهانه غار، به سوی شمال سبب می شد که: بادهای ملایم و لطیفی که معمولاً از سمت شمال می‌وزد به آسانی در درون غار وارد شود، و در همه زوایای آن روح تازه ای بدمد.

۲ ـ «آنها در یک محل وسیع از غار قرار داشتند» (وَ هُمْ فِی فَجْوَةٍ مِنْهُ).

اشاره به این که: دهانه غار که معمولاً تنگ است جایگاه آنها نبود، بلکه

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

قسمت های وسط غار را انتخاب کرده بودند، که هم از چشم بینندگان دور بود، و هم از تابش مستقیم آفتاب.

در اینجا قرآن رشته سخن را قطع می کند، و به یک نتیجه گیری معنوی می پردازد; چرا که ذکر همه این داستان ها برای همین منظور است.

می گوید: «این از آیات خدا است، هر کس را خدا هدایت کند، هدایت یافته واقعی او است، و هر کس را گمراه نماید، سرپرست و راهنمائی هرگز برای او نخواهی یافت» (ذٰلِکَ مِنْ آیاتِ اللّٰهِ مَنْ یَهْدِ اللّٰهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَ مَنْ یُضْلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِیّاً مُرْشِداً).

آری آنها که در راه خدا گام بگذارند، و برای او به جهاد برخیزند در هر قدمی آنان را مشمول لطف خود می سازد، نه فقط در اساس کار، که در جزئیات هم لطفش شامل حال آنها است.

* * *

۳ ـ خواب آنها یک خواب عادی و معمولی نبود، «اگر به آنها نگاه می کردی، خیال می کردی آنها بیدارند، در حالی که در خواب فرو رفته بودند»! (وَ تَحْسَبُهُمْ أَیْقاظاً وَ هُمْ رُقُودٌ).

و این نشان می دهد که: چشمان آنها کاملاً باز بوده است، درست همانند یک انسان بیدار، این حالت استثنائی شاید برای آن بوده که: حیوانات موذی به آنان نزدیک نشوند; چرا که از انسان بیدار می ترسند، و یا به خاطر این که: منظره رعب انگیزی پیدا کنند که هیچ انسانی جرأت ننماید به آنها نزدیک شود، و این خود یک سپر حفاظتی برای آنها بوده باشد.

٤ ـ برای این که بر اثر گذشت سالیان دراز، از این خواب طولانی، اندام آنها نپوسد: «ما آنها را به سمت راست و چپ می گرداندیم» (وَ نُقَلِّبُهُمْ ذاتَ الْیَمِینِ وَ

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ذاتَ الشِّمالِ).

تا خون بدنشان در یک جا متمرکز نشود، و فشار و سنگینی در یک زمان طولانی روی عضلاتی که بر زمین قرار داشتند، اثر زیان بار نگذارد.

۵ ـ در این میان «سگی که همراه آنها بود بر دهانه غار دست ها را گشوده و به حالت نگهبانی خوابیده بود» (وَ کَلْبُهُمْ باسِطٌ ذِراعَیْهِ بِالْوَصِیدِ).

«وَصِیْد» چنان که «راغب» در کتاب «مفردات» می گوید: در اصل به معنی اطاق و انباری است که در کوهستان برای ذخیره اموال ایجاد می کنند، و در اینجا به معنی دهانه غار است.

با این که: در آیات قرآن تاکنون سخنی از سگ «اصحاب کهف» نبوده، ولی قرآن مخصوصاً در ذکر داستان ها گاه تعبیراتی می کند که از آن مسائل دیگری نیز روشن می شود، از جمله بیان حالت سگ اصحاب کهف در اینجا، نشان می دهد: آنها سگی نیز به همراه داشتند که پا به پای آنها راه می رفت، و گوئی مراقب و نگاهبانشان بود.

در این که: این سگ از کجا، با آنها همراهی کرد؟ آیا سگ «صید» آنها بود؟ و یا سگ چوپانی بود که در وسط راه به او برخوردند، و هنگامی که چوپان آنها را شناخت حیوانات را رو به سوی آبادی روانه کرد و خود که ـ جویای حقیقت و طالب دیدار یار بود ـ با این پاکبازان همراه شد، و سگ نیز دست از دامنشان برنداشت و به راه خود ادامه داد کدام است؟ از قرآن نکته ای استفاده نمی شود.

اما آیا مفهوم این سخن آن نیست که: در راه رسیدن به حق، همه عاشقان این راه، می توانند گام بگذارند، و درهای کوی دوست، به روی کسی بسته نیست، از وزیران توبه کار شاه جبار گرفته، تا مرد چوپان، و حتی سگش؟!

مگر نه این است که: قرآن می گوید: تمام ذرات موجودات در زمین و

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آسمان و همه درختان و جنبندگان ذکر خدا می گویند، عشق او را در سر و مهر او را به دل دارند.(۱)

٦ ـ «منظره آنها چنان رعب انگیز بود که اگر به آنها نگاه می کردی فرار می نمودی. و سر تا پای تو از ترس و وحشت پر می شد» (لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِراراً وَ لَمُلِئْتَ مِنْهُمْ رُعْباً).

این اولین و آخرین بار نیست که: خداوند به وسیله رعب و ترس یک سپر حفاظتی به دور بندگان با ایمانش ایجاد می کند، در آیات سوره «آل عمران» آیه ۱۵۱ نیز به صحنه ای از همین امر برخورد می کنیم که: خداوند می گوید: سَنُلْقِی فِی قُلُوبِ الَّذِینَ کَفَرُوا الرُّعْبَ:

«ما به زودی در دل های کافران ترس و وحشت می افکنیم».(۲)

در دعای «ندبه» نیز درباره پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) می خوانیم: ثُمَّ نَصَرْتَهُ بِالرُّعْبِ: «خداوندا تو پیامبرت را به وسیله رعب و وحشتی که در دل دشمنانش افکندی، یاری نمودی».

اما این که: این رعب و وحشت که از مشاهده «اصحاب کهف» سراسر وجود بیننده را پر می کرد، به خاطر ظاهر جسمانی آنها بود، یا یک نیروی مرموز معنوی در این زمینه کار می کرد؟ در آیات قرآن سخنی از آن نیامده، هر چند مفسران بحث هائی دارند که، چون دلیلی بر آنها نیست از ذکر آنها صرف نظر می کنیم.

ضمناً جمله «وَ لَمُلِئْتَ مِنْهُمْ رُعْباً» (سر تا پای وجود تو از ترس پر می شد) در حقیقت علت است برای جمله «لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِراراً» (اگر آنها را می دیدی فرار

---

۱ ـ اسراء، آیه ٤٤.

۲ ـ برای توضیح بیشتر به جلد سوم تفسیر «نمونه»، صفحه ۱۲۲ به بعد و همچنین به جلد هفتم، صفحه ۱۰٦ به بعد مراجعه فرمائید.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

می کردی).

یعنی به این دلیل فرار می کردی که: ترس و وحشت قلب تو را احاطه می کرد، بلکه گوئی از قلب، که کانون اصلی آن است نیز سر برآورده، به تمام ذرات وجود نفوذ می نمود و همه را مملوّ از وحشت می ساخت.

به هر حال، هنگامی که اراده خدا به چیزی تعلق گیرد، از ساده ترین راه، مهم ترین نتیجه را پدید می آورد.

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

١٩ وَ كَذٰلِكَ بَعَثْناهُمْ لِيَتَسائَلُوا بَيْنَهُمْ قالَ قائِلٌ مِنْهُمْ كَمْ لَبِثْتُمْ قالُوا
لَبِثْنا يَوْماً أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِما لَبِثْتُمْ فَابْعَثُوا
أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هٰذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرْ أَيُّها أَزْكى طَعاماً فَلْيَأْتِكُمْ
بِرِزْقٍ مِنْهُ وَ لْيَتَلَطَّفْ وَ لا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَداً
٢٠ إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ وَ لَنْ
تُفْلِحُوا إِذاً أَبَداً

ترجمه:

١٩ ـ این گونه آنها را (از خواب) برانگیختیم تا از یکدیگر سؤال کنند; یکی از آنها گفت: «چه مدت خوابیدید»؟ گفتند: «یک روز، یا بخشی از یک روز»! (و چون نتوانستند مدت خوابشان را دقیقاً بدانند) گفتند: «پروردگارتان از مدت خوابتان آگاه تر است! اکنون یک نفر از خودتان را با این سکه ای که دارید به شهر بفرستید، تا بنگرد کدام یک از آنها غذای پاکیزه تری دارند، و مقداری از آن برای روزی شما بیاورد. اما باید دقت کند، و هیچ کس را از وضع شما آگاه نسازد.

٢٠ ـ چرا که اگر آنان از وضع شما آگاه شوند، سنگسارتان می کنند; یا شما را به آئین خویش باز می گردانند; و در آن صورت، هرگز روی رستگاری را نخواهید دید»!

تفسیر:

بیداری بعد از یک خواب طولانی

به خواست خدا، در آیات آینده می خوانیم که: خواب «اصحاب کهف» آن

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

قدر طولانی شد که به ۳۰۹ سال بالغ گردید، و به این ترتیب، خوابی بود شبیه به مرگ، و بیداریش همانند رستاخیز، لذا، در آیات مورد بحث، قرآن می گوید: «و این گونه آنها را برانگیختیم» (وَ كَذٰلِكَ بَعَثْناهُمْ).

یعنی همان گونه که قادر بودیم آنها را در چنین خواب طولانی فرو بریم قادر بودیم آنها را به بیداری بازگردانیم.

ما آنها را از خواب برانگیختیم: «تا از یکدیگر سؤال کنند، یکی از آنها پرسید: فکر می کنید چه مدت خوابیده اید»؟ (لِيَتَسائَلُوا بَيْنَهُمْ قالَ قائِلٌ مِنْهُمْ كَمْ لَبِثْتُمْ).(۱)

«آنها گفتند: یک روز یا بخشی از یک روز» (قالُوا لَبِثْنا يَوْماً أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ).

این تردید، شاید به خاطر آن بوده است که: طبق گفته جمعی از مفسران، آنها در آغاز روز وارد غار شده و به خواب فرو رفتند، و در پایان روز بیدار شدند، همین سبب شد، اول چنین فکر کنند: یک روز خوابیده اند، و همین که منظره آفتاب را دیدند بخشی از یک روز را مطرح کردند.

ولی سرانجام، چون نتوانستند دقیقاً بدانند مدت خوابشان چقدر بوده؟ «گفتند پروردگار شما از مدت خوابتان آگاه تر است» (قالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِما لَبِثْتُمْ). جمعی گفته اند: گوینده این سخن، بزرگترین آنها که «تملیخا» نام داشت بوده است، و تعبیر به صیغه جمع «قالُوا» (گفتند) در این گونه موارد معمول است.

و شاید این سخن به خاطر آن بوده که: از وضع قیافه، موها، ناخن ها و همچنین طرز لباس هایشان در شک فرو رفتند که نکند این یک خواب غیر عادی باشد. به هر حال، سخت احساس گرسنگی و نیاز به غذا می کردند، چون ذخیره های بدن آنها تمام شده بود، لذا، نخستین پیشنهادشان این بود:

---

۱ ـ «لام» در «لِيَتَسائَلُوا» به اصطلاح لام عاقبت است نه علت، یعنی نتیجه بیداریشان این شد که از یکدیگر درباره طول مدت خوابشان سؤال کنند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

«سکه نقره ای را که با خود دارید، به دست یکی از نفرات خود بدهید و او را به شهر بفرستید، تا برود و ببیند کدامین فروشنده غذای پاکتری دارد، به مقدار روزی و نیاز از آن برای شما بیاورد» (فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرْ أَيُّها أَزْكى طَعاماً فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْق مِنْهُ).

«اما باید نهایت دقت را به خرج دهد، و هیچ کس را از وضع شما آگاه نسازد» (وَ لْيَتَلَطَّفْ وَ لايُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَداً).

* * *

«چرا که اگر آنها از وضع شما آگاه شوند و بر شما دست یابند یا سنگسارتان می کنند یا به آئین خویش (آئین بت پرستی) بازمی گردانند» (إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ).

«و در آن صورت هرگز روی نجات و رستگاری را نخواهید دید» (وَ لَنْ تُفْلِحُوا إِذاً أَبَداً).

* * *

نکته ها:

۱ ـ پاک ترین طعام

جالب این که: در این داستان می خوانیم: «اصحاب کهف» بعد از بیداری، با این که، قاعدتاً بسیار گرسنه بودند و ذخیره بدن آنها در این مدت طولانی مصرف شده بود، ولی، باز به کسی که مأمور خرید غذا می شود توصیه می کنند، هر غذائی را نخرد، بلکه، بنگرد در میان فروشندگان، کدامین نفر غذایش از همه پاک تر است آن را انتخاب کند.

بعضی از مفسران گفته اند: این سخن ناظر به حیوانات ذبح شده است، زیرا آنها می دانستند در آن شهر افرادی هستند که: گوشت های آلوده و احیاناً مردار

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

می فروشند، و یا بعضی از آنها کسب و کارشان اصولاً، آلوده به حرام بوده، آنها توصیه می کنند از خرید طعام، از چنین اشخاصی پرهیز شود.

ولی، ظاهراً این جمله، مفهوم وسیعی دارد که: هر گونه پاکی ظاهری و باطنی را شامل می شود، و این توصیه ای است، به همه رهروان راه حق که نه تنها به غذای روحانی بیندیشند، بلکه، مراقب پاکی غذای جسمانیشان نیز باشند، پاک از هر گونه آلودگی، حتی در بحرانی ترین لحظات زندگی نیز این اصل را فراموش نکنند.

امروز، بسیاری از مردم جهان، به اهمیت این دستور، در یک قسمت پی برده اند، وسعی دارند غذای آنها از هر نوع آلودگی ظاهری به دور باشد، غذاها را در ظرف های سرپوشیده، دور از دست های آلوده، و گرد و غبار نگهداری می کنند، البته این کار بسیار خوبی است، ولی، به این مقدار نباید قناعت کرد، بلکه، باید غذاها از آلودگی به حرام، ربا، غش، تقلب و هر گونه آلودگی باطنی نیز، پاک باشد.

در روایات اسلامی تأکید فراوانی روی غذای حلال و تأثیر آن در استجابت دعا و صفای قلب شده است.

در روایتی، می خوانیم: کسی خدمت پیامبر(صلی الله علیه وآله) آمده عرض کرد: أُحِبُّ أَنْ یُسْتَجَابَ دُعَائِی: «دوست دارم دعای من به اجابت برسد».

فرمود: طَهِّرْ مَأْکَلَکَ وَ لاتُدْخِلْ بَطْنَکَ الْحَرامَ: «غذای خود را پاک کن و غذای حرام در معده خود وارد منما».(۱)

* * *

---

۱ ـ «وسائل»، جلد ٤، ابواب دعا، باب ٦٧، حدیث ٤، برای توضیح بیشتر به جلد اول تفسیر سوره «بقره»، ذیل آیه ١٦٨ مراجعه فرمائید. (وسائل، جلد ۷، صفحه ١٤٥، چاپ آل البیت).

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲ ـ تقیّه سازنده

از تعبیرات آیات فوق، به خوبی استفاده می شود «اصحاب کهف» اصرار داشتند در آن محیط، کسی از جایگاه آنها آگاه نشود، مبادا آنها را مجبور به قبول آئین بت پرستی کنند، و یا به بدترین وضعی آنها را به قتل برسانند، یعنی سنگسارشان کنند، آنها می خواستند ناشناخته بمانند، تا از این طریق، بتوانند نیروی خود را برای مبارزات آینده، و یا لااقل برای حفظ ایمان خویش، نگهدارند.

این خود یکی از اقسام «تقیه سازنده» است، زیرا حقیقت تقیه این است که: انسان از به هدر دادن نیروها جلوگیری کند، و با پوشاندن خویش، یا عقیده خویش، موجودیت خود را حفظ نماید، تا در موقع لزوم، بتواند به مبارزات مؤثر خود ادامه دهد.

بدیهی است آنجا که: اخفای عقیده، باعث شکست هدف و برنامه ها است در اینجا تقیه ممنوع است، باید همه چیز را آشکار کرد، وَ لَوْ بَلَغَ ما بَلَغَ: «هر آنچه باداباد»!.

* * *

۳ ـ کانون قرآن لطف است

جمله «وَ لْيَتَلَطَّفْ» که طبق مشهور، درست نقطه وسط قرآن مجید از نظر شماره کلمات است، خود، دارای لطف خاص و معنی بسیار لطیفی است، زیرا از ماده «لطف و لطافت» گرفته شده، که در اینجا به معنی دقت و ظرافت به خرج دادن است، یعنی مأمور تهیه غذا آن چنان برود و بازگردد که هیچ کس از ماجرای آنها آگاه نشود.

بعضی از مفسران گفته اند: منظور لطافت در خریدن غذا است، به گونه ای که

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در معامله سختگیری نکند، نزاع و جنجالی به راه نیندازد، و جنس بهترین را انتخاب کند.
و این خود لطفی است که جمله وسط قرآن را لطف و تلطف تشکیل می دهد.(۱)
* * *

۱ ـ اکنون که به توفیق پروردگار بزرگ، بعد از ۱۰ سال تمام به نیمه تفسیر قرآن می رسیم، خدا را شکر می گوئیم که: با تمام حوادث سخت و دردناک و طوفان های پی در پی که بر ما و کشور ما گذشت، نور اسلام در این منطقه خاموش نشده، بلکه دامنه اش گسترده تر گشته، و نیز خدا را شکر که: وقفه ای در کار نوشتن آن رخ نداده، اما امیدواریم که باقیمانده تفسیر به سرعتی بیشتر پیش رود (ان شاء اللّه).
درست است که ده سال مدت کمی نیست ولی کاری که تا کنون روی این تفسیر انجام گرفته نیز، به حمد اللّه کار کوچکی نبوده است.
* * *
با توجه به این که تفسیر از سال ۱۳۵۰ شروع و در سال ۱۳٦۱ این جلد (جلد ۱۲) در دست تهیه بوده و سرانجام به ۲۷ جلد رسید و در سال ۱۳٦۵ به پایان رسیده، روشن می شود دعای فوق به هدف اجابت رسیده است و دلیل آن توفیقات خاص الهی بوده که جلسات تفسیر به صورت هر روز یک جلسه انجام گردید، اما در ایام تعطیلی ماه رمضان، محرم و صفر و تابستان معمولاً هر روز دو جلسه تشکیل می گردید.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

٢١ وَ كَذلِكَ أَعْثَرْنا عَلَيْهِمْ لِيَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللّهِ حَقٌّ وَ أَنَّ السّاعَةَ لا رَيْبَ فِيها إِذْ يَتَنازَعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ فَقالُوا ابْنُوا عَلَيْهِمْ بُنْياناً رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ قالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلى أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِداً

٢٢ سَيَقُولُونَ ثَلاثَةٌ رابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَ يَقُولُونَ خَمْسَةٌ سادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْماً بِالْغَيْبِ وَ يَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَ ثامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ بِعِدَّتِهِمْ ما يَعْلَمُهُمْ إِلاّ قَلِيلٌ فَلا تُمارِ فِيهِمْ إِلاّ مِراءً ظاهِراً وَ لا تَسْتَفْتِ فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَداً

٢٣ وَ لا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فاعِلٌ ذلِكَ غَداً

٢٤ إِلاّ أَنْ يَشاءَ اللّهُ وَ اذْكُرْ رَبَّكَ إِذا نَسِيتَ وَ قُلْ عَسى أَنْ يَهْدِيَنِ رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هذا رَشَداً

ترجمه:

٢١ ـ و این چنین مردم را متوجه حال آنها کردیم، تا بدانند که وعده خداوند حق است; و در پایان جهان و قیام قیامت شکی نیست! در آن هنگام که میان خود درباره کار خویش نزاع داشتند، گروهی می گفتند: «بنائی بر آنان بسازید (تا از نظر پنهان شوند;) پروردگارشان از وضع آنها آگاه تر است»! ولی آنها که از رازشان آگاهی یافتند گفتند: «ما مسجدی در کنار (مدفن) آنها می سازیم (تا خاطره آنان فراموش نشود)».

٢٢ ـ گروهی خواهند گفت: «آنها سه نفر بودند، که چهارمین آنها سگشان بود»! و گروهی می گویند: «پنج نفر بودند، که ششمین آنها سگشان بود». همه اینها سخنانی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بی دلیل است ـ و گروهی می گویند: «آنها هفت نفر بودند، و هشتمین آنها سگشان بود». بگو: «پروردگار من از تعدادشان آگاه تر است»! جز گروه کمی، تعداد آنها را نمی دانند. پس درباره آنان جز با دلیل سخن مگو; و از هیچ کس درباره آنها سؤال مکن!

۲۳ ـ و هرگز در مورد کاری نگو: «من فردا آن را انجام می دهم».

٢٤ ـ مگر این که خدا بخواهد! و هر گاه فراموش کردی، (جبران کن) و پروردگارت را به خاطر بیاور; و بگو: «امیدوارم که پروردگارم مرا به راهی روشن تر از این هدایت کند»!

تفسیر:

پایان ماجرای اصحاب کهف

به زودی داستان هجرت این گروه از مردان با شخصیت در آن محیط، در همه جا پیچید، و شاهِ جبار سخت برآشفت، نکند، هجرت یا فرار آنها مقدمه ای برای بیداری و آگاهی مردم گردد، و یا به مناطق دور و نزدیک بروند، و به تبلیغ آئین توحید و مبارزه با شرک و بت پرستی بپردازند.

لذا دستور داد، مأموران مخصوص، همه جا به جستجوی آنها بپردازند، و اگر رد پائی یافتند، آنان را تعقیب، دستگیر، و به مجازات برسانند.

اما هر چه بیشتر جستند، کمتر یافتند، و این خود معمائی برای مردم محیط، و نقطه عطفی در سازمان فکری آنها شد، و شاید همین امر، که گروهی از برترین مقامات مملکتی، پشتِ پا بر همه مقامات مادی بزنند و انواع خطرات را پذیرا گردند، سرچشمه بیداری و آگاهی برای گروهی از مردم شد.

به هر حال، داستان اسرارآمیز این گروه، در تاریخشان ثبت گردید، و از نسلی به نسل دیگر انتقال یافت، و صدها سال بر این منوال گذشت...

اکنون، به سراغ مأمور خرید غذا برویم و ببینیم بر سر او چه آمد، او وارد

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شهر شد، ولی دهانش از تعجب بازماند، شکل ساختمان ها به کلّی دگرگون شده، قیافه ها همه ناشناس، لباس ها طرز جدیدی پیدا کرده، حتی طرز سخن گفتن و آداب و رسوم مردم عوض شده است، ویرانه های دیروز، تبدیل به قصرها و قصرهای دیروز به ویرانه ها مبدّل گردیده!

شاید در یک لحظه کوتاه، فکر کرد هنوز خواب است و آنچه را می بیند رؤیا است، چشم های خود را به هم می مالد، اما متوجه می شود آنچه را می بیند عین واقعیتی عجیب و باورناکردنی.

او هنوز فکر می کند، خوابشان در غار، یک روز یا یک نیمه روز بوده است پس این همه دگرگونی چرا؟ این همه تغییرات در یک روز چگونه امکان پذیر است؟

از سوی دیگر قیافه او برای مردم نیز عجیب و نامأنوس است، لباس او، طرز سخن گفتن او، چهره و سیمای او، همه برای آنها تازه است، و شاید این وضع نظر عده ای را به سوی او جلب کرده، به دنبالش روان شدند.

تعجب او هنگامی به نهایت رسید که: دست در جیب کرد تا بهای غذائی را که خریده بود، بپردازد، فروشنده چشمش به سکه ای افتاد که به ۳۰۰ سال قبل و بیشتر تعلق داشت، و شاید نام «دقیانوس» شاه جبار آن زمان، بر آن نقش بود، هنگامی که توضیح خواست، او در جواب گفت: تازگی این سکه را به دست آورده ام!

کم کم از قرائن احوال بر مردم مسلم شد، که: این مرد یکی از گروهی است که نامشان را در تاریخ ۳۰۰ سال قبل خوانده اند، و در بسیاری از محافل سرگذشت اسرارآمیزشان مطرح بوده است.

و خود او نیز متوجه شد که: در چه خواب عمیق و طولانی او و یارانش

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فرو رفته بودند.

این مسأله، مثل بمب در شهر صدا کرد، و زبان به زبان در همه جا پیچید.

بعضی از مورّخان، می نویسند: در آن ایام زمامدار صالح و موحّدی بر آنها حکومت می کرد، ولی هضم مسأله معاد جسمانی و زنده شدن مردگان بعد از مرگ برای مردم آن محیط مشکل بود، جمعی از آنها نمی توانستند باور کنند: انسان بعد از مردن به زندگی بازمی گردد.

اما ماجرای خواب «اصحاب کهف» دلیل دندان شکنی شد، به نفع آنها که طرفدار معاد جسمانی بودند.

و لذا قرآن در نخستین آیه می گوید:

«همان گونه که آنها را به خواب فرو بردیم، از آن خواب عمیق و طولانی بیدار کردیم، و مردم را متوجه حالشان نمودیم، تا بدانند وعده رستاخیز خداوند حق است» (وَ كَذٰلِكَ أَعْثَرْنا عَلَيْهِمْ لِيَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ).

«و در پایان جهان و قیام قیامت شکی نیست» (وَ أَنَّ السّاعَةَ لا رَيْبَ فِيها).

چرا که، این خواب طولانی که صدها سال به طول انجامید، بی شباهت به مرگ نبود، و بیدار شدن آنها همچون رستاخیز، بلکه می توان گفت: این خواب و بیداری از پاره ای جهات از مردن و بازگشتن به حیات، عجیب تر بود، زیرا صدها سال بر آنها گذشت و بدنشان نپوسید، در حالی که نه غذائی خوردند و نه آبی نوشیدند، در این مدت طولانی چگونه زنده ماندند؟

آیا این دلیل بر قدرت خدا بر هر چیز و هر کار نیست؟ حیات بعد از مرگ، با توجه به چنین صحنه ای مسلماً امکان پذیر است.

بعضی از مورّخان نوشته اند: مأمور خرید غذا، به سرعت به غار بازگشت و دوستان خود را از ماجرا آگاه ساخت، همگی در تعجب عمیق فرو رفتند، و از

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آنجا که احساس می کردند، همه فرزندان، برادران و دوستان را از دست داده اند، و هیچ کس از یاران سابق آنها زنده نمانده، تحمل این زندگی برای آنها سخت و ناگوار بود، از خدا خواستند: چشم از این جهان بپوشند و به جوار رحمت حق منتقل شوند و چنین شد.

آنها چشم از جهان پوشیدند و جسدهای آنها در غار مانده بود که مردم به سراغشان آمدند.

«در اینجا نزاع و کشمکش بین طرفداران مسأله معاد جسمانی، و مخالفان آنها در گرفت.

مخالفان سعی داشتند: مسأله خواب و بیداری «اصحاب کهف» به زودی به دست فراموشی سپرده شود، و این دلیل دندان شکن را از دست موافقان بگیرند، لذا پیشنهاد کردند در غار گرفته شود، تا برای همیشه از نظر مردم پنهان گردند» (إِذْ يَتَنازَعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ فَقالُوا ابْنُوا عَلَيْهِمْ بُنْياناً).

و برای خاموش کردن مردم می گفتند: زیاد از آنها سخن نگوئید، آنها سرنوشت اسرارآمیزی داشتند که «پروردگارشان از وضع آنها آگاه تر است» (رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ).

بنابراین، داستان آنها را رها کنید و به حال خودشان واگذارید.

در حالی که: «مؤمنان راستین که از این امر آگاهی یافته بودند و آن را سند زنده ای برای اثبات رستاخیز، به مفهوم حقیقیش می دانستند، سعی داشتند این داستان هرگز فراموش نشود، و لذا گفتند: ما در کنار مدفن آنها مسجد و معبدی می سازیم» تا مردم یاد آنها را هرگز از خاطره ها نبرند، به علاوه از روح پاک آنها استمداد طلبند (قالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلى أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِداً).

در تفسیر آیه فوق، احتمالات متعدد دیگری داده اند که به هنگام ذکر نکته ها

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

به بعضی از آنها اشاره خواهیم کرد.

* * *

آیه بعد، به پاره ای از اختلافات اشاره می کند که در میان مردم در زمینه «اصحاب کهف» وجود دارد، از جمله: درباره تعداد آنها می گوید:

«گروهی از مردم خواهند گفت: آنها سه نفر بودند که چهارمینشان سگشان بود» (سَيَقُولُونَ ثَلاثَةٌ رابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ).

«و گروهی می گویند: پنج نفر بودند که ششمین آنها سگ آنها بود» (وَ يَقُولُونَ خَمْسَةٌ سادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ).

«همه اینها سخنانی بدون دلیل، و تیر در تاریکی است» (رَجْماً بِالْغَيْبِ).

«و گروهی می گویند: آنها هفت نفر بودند و هشتمین آنها سگ آنها بود» (وَ يَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَ ثامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ).

«بگو: پروردگار من از تعداد آنها آگاه تر است» (قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ بِعِدَّتِهِمْ).

«تنها گروه کمی تعداد آنها را می دانند» (ما يَعْلَمُهُمْ إِلاَّ قَلِيلٌ).

گر چه، در جمله های فوق، قرآن با صراحت تعداد آنها را بیان نکرده است، ولی از اشاراتی که در آیه وجود دارد می توان فهمید: قول سوم همان قول صحیح و مطابق واقع است; چرا که به دنبال قول اول و دوم کلمه: رَجْماً بِالْغَيْبِ: «تیر در تاریکی» که اشاره به بی اساس بودن آنها است آمده، ولی در مورد قول سوم، نه تنها چنین تعبیری نیست، بلکه تعبیر: «بگو پروردگارم از تعداد آنها آگاه تر است» و همچنین «تعداد آنها را تنها گروه کمی می دانند» ذکر شده است که این خود، دلیلی است بر تأیید این قول، و در هر حال در پایان آیه اضافه می کند: «در مورد آنها بحث مکن! جز بحث مستدل، و توأم با دلیل و منطق» (فَلا تُمارِ فِيهِمْ إِلاَّ مِراءً

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

ظاهِراً).

«مِراء» ـ به طوری که «راغب» در «مفردات» می گوید ـ در اصل، از مَرَیْتُ النّاقَةَ: یعنی «پستان شتر را برای دوشیدن به دست گرفتم» گرفته شده است، سپس، به بحث و گفتگو پیرامون چیزی که مورد شک و تردید است اطلاق گردیده.

و بسیار می شود که: در گفتگوهای لجاجت آمیز، و دفاع از باطل به کار می رود، ولی، ریشه اصلی آن محدود به این معنی نیست، بلکه، هر نوع بحث و گفتگو را درباره هر مطلبی که محل تردید است شامل می شود.

«ظاهر» به معنی غالب و مسلط و پیروز است.

بنابراین، جمله «فَلا تُمارِ فِیهِمْ إلاّ مِراءً ظاهِراً» مفهومش این است که: آن چنان با آنها منطقی و مستدل، سخن بگو که برتری منطق تو آشکار گردد.

این احتمال را نیز بعضی در تفسیر آیه گفته اند که: به طور «خصوصی» با مخالفان لجوج، بحث و گفتگو نکن; چرا که هر چه بگوئی تحریفش می کنند، بلکه آشکارا و در حضور مردم، گفتگو کن، تا نتوانند حقیقت را تحریف یا انکار نمایند.

ولی تفسیر اول صحیح تر به نظر می رسد.

به هر حال، مفهوم سخن این است که: تو باید به اتکاء وحی الهی با آنها سخن بگوئی زیرا محکم ترین دلیل در این زمینه، همین دلیل است، «و بنابراین از احدی ـ از آنها که بدون دلیل سخن می گویند ـ درباره تعداد اصحاب کهف سؤال نکن» (وَ لاتَسْتَفْتِ فِیهِمْ مِنْهُمْ أحَداً).

* * *

آیه بعد، یک دستور کلّی به پیامبر(صلی الله علیه وآله) می دهد که: «هرگز نگو من فلان کار را فردا انجام می دهم» (وَ لا تَقُولَنَّ لِشَیْء إنِّی فاعِلٌ ذلِکَ غَداً).

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

«مگر این که: خدا بخواهد» (إِلاَّ أَنْ یَشاءَ اللّهُ).

یعنی در رابطه با اخبار آینده، و تصمیم بر انجام کارها، حتماً جمله «ان شاء اللّه» را اضافه کن; چرا که:

اوّلاً: تو هرگز مستقل در تصمیم گیری نیستی و اگر خدا نخواهد، هیچ کس توانائی بر هیچ کاری را ندارد.

بنابراین، برای این که: ثابت کنی نیروی تو از نیروی لا یزال او است، و قدرتت وابسته به قدرت او جمله ان شاء اللّه: «اگر خدا بخواهد» را حتماً به سخنت اضافه کن.

ثانیاً: خبر دادن قطعی برای انسان که قدرتش محدود است و احتمال ظهور موانع مختلف می رود، صحیح و منطقی نیست، و چه بسا دروغ از آب در آید، مگر این که: با جمله «ان شاء اللّه» همراه باشد.

بعضی از مفسران احتمال دیگری در تفسیر آیه فوق گفته اند، و آن این که: منظور نفی استقلال انسان در کارها است، مفهوم آیه چنین است: «تو نمی توانی بگوئی من فلان کار را فردا انجام خواهم داد، مگر خدا بخواهد».

البته لازمه این سخن، آن است که: اگر جمله «ان شاء اللّه» را بیفزائیم، سخن کامل خواهد بود، اما این لازمه جمله است، نه متن، آن چنان که در تفسیر اول گفته شد.(۱)

شأن نزولی را که در مورد آیات فوق، نقل کردیم تفسیر اول را تأیید می کند، زیرا پیامبر(صلی الله علیه وآله) بدون ذکر «ان شاء اللّه» به کسانی که پیرامون «اصحاب کهف» و مانند آن سؤال کرده بودند، قول توضیح و جواب داد، به همین جهت، مدتی

---

۱ ـ باید توجه داشت، بنابر تفسیر اول، باید جمله ای در تقدیر گرفته شود، جمله «أَنْ تَقُول» و در تقدیر چنین می شود «الا ان تقول ان شاء اللّه»، اما مطابق تفسیر دوم تقدیری لازم نیست.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

وحی الهی به تأخیر افتاد، تا به پیامبر(صلی الله علیه وآله) در این زمینه هشدار داده شود، و سرمشقی برای همه مردم باشد.

سپس، در تعقیب این جمله، قرآن می گوید: «هنگامی که یاد خدا را فراموش کردی بعد که متوجه شدی، پروردگارت را به خاطر بیاور» (وَ اذْکُرْ رَبَّکَ إِذا نَسِیتَ).

اشاره به این که: اگر به خاطر فراموشی، جمله «ان شاء اللّه» را به سخنانی که از آینده خبر می دهی، نیفزائی هر موقع به یادت آمد فوراً جبران کن، و بگو «ان شاء اللّه»، که این کار گذشته را جبران خواهد کرد.

«و بگو امیدوارم پروردگارم مرا به راهی روشن تر از این هدایت کند» (وَ قُلْ عَسی أَنْ یَهْدِیَنِ رَبِّی لِأَقْرَبَ مِنْ هذا رَشَداً).

* * *

نکته ها:

۱ ـ رجماً بالغیب

«رجم» در اصل، به معنی «سنگ یا پراندن سنگ» است، سپس به هر نوع تیراندازی اطلاق شده است، و گاه به معنی کنائی «متهم ساختن» یا «قضاوت به ظن و گمان» استعمال می شود.

و کلمه «بالغیب» تأکیدی بر این معنا است، یعنی: غائبانه قضاوت بی مأخذ درباره چیزی کردن.

این تعبیر، شبیه همان چیزی است که در فارسی می گوئیم: «تیر در تاریکی انداختن» و از آنجا که انداختن تیر در تاریکی غالباً به هدف اصابت نمی کند، این نوع قضاوت ها غالباً درست از آب در نمی آید.

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲ ـ «واو» در جمله «وَ ثامِنُهُمْ کَلْبُهُمْ»

در آیات فوق، جمله «رابِعُهُمْ کَلْبُهُمْ» و «سادِسُهُمْ کَلْبُهُمْ» هر دو بدون واو آمده است، در حالی که جمله «وَ ثامِنُهُمْ کَلْبُهُمْ» با «واو» شروع می شود.

از آنجا که تمام تعبیرات قرآن، حتماً دارای نکته ای است، مفسران در معنی این «واو» سخن فراوان گفته اند.

شاید بهترین تفسیر، این باشد که: این «واو» اشاره به آخرین سخن، و آخرین حرف است، چنان که در ادبیات امروز نیز اخیراً این تعبیر معمول شده که هنگام برشمردن چیزی، تمام افراد آن بحث را بدون واو ذکر می کنند، اما آخرین آنها حتماً با واو خواهد بود، مثلاً می گوئیم: «زید، عمر، حسن و محمّد آمدند» این واو اشاره به پایان کلام و بیان آخرین مصداق و موضوع است.

این سخن از مفسر معروف «ابن عباس» نقل شده، و بعضی از مفسران دیگر آن را تأیید کرده و ضمناً خواسته است از همین کلمه «واو»، تأییدی برای این که: عدد واقعی اصحاب کهف عدد هفت بوده است استفاده کند; زیرا قرآن پس از بیان گفته های بی اساس دیگران، عدد حقیقی آنها را در پایان بیان کرده است.

بعضی دیگر از مفسران مانند «فخر رازی» و «قرطبی» تفسیر دیگری برای این «واو» نقل کرده اند که، خلاصه اش چنین است: عدد هفت نزد عرب به عنوان یک عدد کامل شمرده می شود، به همین جهت، تا هفت را بدون واو، ذکر می کنند، اما همین که از این عدد گذشتند، «واو» که دلیل آغاز کلام و استیناف است می آورند، لذا در اصطلاح ادباء عرب به «واو ثمانیه» معروف شده است.

در آیات قرآن نیز، غالباً به این مطلب برخورد می کنیم که: مثلاً در سوره «توبه» آیه ۱۱۲ هنگامی که صفات مجاهدان فی سبیل اللّه را می شمرد، هفت

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

صفت را بدون واو ذکر می کند، ولی به صفت هشتم که می رسد می گوید: «وَ النّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ الْحافِظُونَ لِحُدُودِ اللّهِ».

در آیه ۵ سوره «تحریم» در وصف زنان پیامبر(صلی الله علیه وآله) بعد از ذکر هفت صفت، هشتمین را با واو آورده می گوید: «ثَيِّبات وَ أَبْكاراً».

و در سوره «زمر» در آیه ۷۱ هنگامی که سخن از درهای جهنم می گوید، می فرماید: فُتِحَتْ أَبْوابُها: «درهای آن گشوده می شود» اما در دو آیه بعد، هنگامی که سخن از درهای بهشت به میان می آید می فرماید: «وَ فُتِحَتْ أَبْوابُها» آیا این به خاطر آن نیست که: درهای جهنم هفت، و درهای بهشت هشت است؟

البته شاید این یک قانون کلّی نباشد، ولی در غالب موارد، چنین است، به هر حال نشان می دهد که: حتی وجود یک «واو» در قرآن حساب شده و برای بیان واقعیتی است.

* * *

۳ ـ مسجد در کنار آرامگاه

ظاهر تعبیر قرآن، این است که: «اصحاب کهف» سرانجام، بدرود حیات گفتند و به خاک سپرده شدند، و کلمه «عَلَيْهِم» شاهد این مدعا است، سپس علاقه مندان به آنها تصمیم گرفتند: معبدی در کنار آرامگاه آنان بسازند.

قرآن این موضوع را در آیات فوق، با لحن موافقی آورده است و این، نشان می دهد: ساختن معبد به احترام قبور بزرگان دین، نه تنها حرام نیست ـ آن چنان که وهابی ها می پندارند ـ بلکه کار خوب و شایسته ای است.

اصولاً، بناهای یادبود که خاطره افراد برجسته و با شخصیت را زنده می دارد همیشه در میان مردم جهان بوده و هست، و یک نوع قدردانی از گذشتگان، و تشویق برای آیندگان، در آن کار نهفته است، اسلام نه تنها از این کار نهی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نکرده بلکه آن را مجاز شمرده است.

وجود این گونه بناها یک سند تاریخی بر وجود این شخصیت ها و برنامه و تاریخشان است، به همین دلیل، پیامبران و شخصیت هائی که قبر آنها متروک مانده تاریخ آنها نیز مورد تردید و استفهام قرار گرفته است.

این نیز، واضح است که: این گونه بناها کمترین منافاتی با مسأله توحید و اختصاص پرستش به «اللّه» ندارد; زیرا «احترام»، مطلبی است، و «عبادت» و پرستش، مطلبی دیگر.

البته این موضوع بحث فراوانی دارد که اینجا جای آن نیست.

* * *

٤ ـ همه چیز با اتکاء بر مشیت خدا

آوردن جمله «ان شاء اللّه» به هنگام بیان تصمیم های مربوط به آینده، نه تنها یک نوع ادب در پیشگاه خدا است، بلکه، بیان این حقیقت مهم نیز هست که: ما چیزی از خود نداریم، هر چه هست از ناحیه او است، مستقل بالذات خدا است، و ما همه متّکی به او هستیم، تا اراده او نباشد اگر تیغ های عالم از جا حرکت کنند، حتی یک رگ را نخواهند برید، و «شیشه را در بغل سنگ نگه می دارد»، و اگر اراده او باشد همه چیز به سرعت تحقق می یابد.

این، در حقیقت همان مفهوم «توحید افعالی» است که، در عین وجود اختیار و آزادی اراده انسان، وجود هر چیز و هر کار را به مشیت خدا وابسته می کند.

این تعبیر، علاوه بر افزایش توجه، ما به خدا در کارها، هم به ما نیرو و قدرت می بخشد، و هم دعوت به پاکی و صحت عمل می کند.

از پاره ای از روایات استفاده می شود: اگر کسی سخنی را در ارتباط با آینده

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بدون ان شاء اللّه بگوید، خدا او را به خودش وامی گذارد و از زیر چتر حمایتش بیرون می برد.(۱)

در حدیثی از امام صادق(علیه السلام) می خوانیم: امام دستور داده بود نام های بنویسند، هنگامی که نامه پایان یافت، و به خدمتش دادند، ملاحظه کرد دید، انشاء اللّه در آن نیست، فرمود: کَیْفَ رَجَوْتُمْ أنْ یَتِمَّ هَذا وَ لَیْسَ فِیهِ اسْتِثْناءٌ انْظُرُوا کُلَّ مَوْضِعٍ لایَکُونُ فِیهِ اسْتِثْناءٌ فَاسْتَثْنُوا فِیهِ: «شما چگونه امیدوار بودید که این نامه (یا این کار) به پایان برسد، در حالی که ان شاء اللّه در آن نیست؟ نگاه کنید در هر جای آن نیست بگذارید».(۲)

* * *

۵ ـ پاسخ به یک سؤال

در آیات فوق خواندیم، خداوند به پیامبرش می گوید: «هنگامی که خدا را فراموش کردی و بعد متذکر شدی یاد او کن».(۳)

اشاره به این که: اگر تکیه بر مشیت او با جمله ان شاء اللّه، نکردی، هر گاه به خاطرت آمد، جبران نما.

در احادیث متعددی که در تفسیر آیه فوق از اهل بیت(علیهم السلام) نقل شده، نیز روی این مسأله تأکید گردیده است که: حتی پس از گذشتن یک سال نیز اگر به خاطرتان آمد که ان شاء اللّه نگفته اید، گذشته را جبران نمائید.(٤)

اکنون، این سؤال پیش می آید: مگر نسیان برای پیامبر ممکن است در حالی که، اگر نسیان به فکر او راه یابد، مردم به گفتار و اعمال او اعتماد کامل نمی توانند داشته باشند، و همین است دلیل معصوم بودن پیامبران و امامان از خطا و نسیان

---

۱ ـ «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۲٥٤.

۲ ـ «کافی»، جلد ۲، صفحه ٦۷۳.

۳ ـ همان مدرک، صفحه ۲٥۳.

٤ ـ به تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۲٥٤ به بعد مراجعه شود.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

حتی در موضوعات.

اما با توجه به این که: در بسیاری از آیات قرآن دیده ایم روی سخن به پیامبران است اما مقصود و منظور توده مردم هستند، پاسخ این سؤال روشن می شود، و طبق ضرب المثل عرب از باب «إِیّاکَ أَعْنِی وَ اسْمَعِی یا جارِهِ» است یعنی «روی سخنم با تو است ـ ای کسی که نزد من هستی ـ اما همسایه، تو بشنو».(۱)

بعضی از مفسران بزرگ پاسخ دیگری به این سؤال گفته اند که در ذیل آیه ٦٨ سوره «انعام» آورده ایم.(۲)

* * *

tarikhema.org

۱ ـ معادل آن در فارسی ضرب المثل معروفی است که می گوید: در، به تو می گویم دیوار تو بشنو!

۲ ـ تفسیر «نمونه»، جلد ۵، صفحه ۲۸۹.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

٢٥ وَ لَبِثُوا فِی کَهْفِهِمْ ثَلاثَ مِائَهٔ سِنِینَ وَ ازْدَادُوا تِسْعاً
٢٦ قُلِ اللّهُ أَعْلَمُ بِما لَبِثُوا لَهُ غَیْبُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ أَبْصِرْ بِهِ وَ أَسْمِعْ ما لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِیّ وَ لایُشْرِکُ فِی حُکْمِهِ أَحَداً
٢٧ وَ اتْلُ ما أُوحِیَ إِلَیْکَ مِنْ کِتابِ رَبِّکَ لا مُبَدِّلَ لِکَلِماتِهِ وَ لَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَداً

ترجمه:

٢٥ ـ آنها در غارشان سیصد سال درنگ کردند، و نُه سال (نیز) بر آن افزودند.

٢٦ ـ بگو: «خداوند از مدت توقفشان آگاه تر است; غیب آسمان ها و زمین از آن اوست! راستی چه بینا و چه شنواست! آنها هیچ ولیّ و سرپرستی جز او ندارند! و او هیچ کس را در حکم خود شرکت نمی دهد»!

٢٧ ـ آنچه را از کتاب پروردگارت به تو وحی شده تلاوت کن; هیچ چیز سخنان او را دگرگون نمی سازد; و هرگز پناهگاهی جز او نمی یابی!

تفسیر:

خواب اصحاب کهف

از قرائن موجود در آیات گذشته اجمالاً به دست آمد که: خواب «اصحاب کهف» یک خواب بسیار طولانی بوده، این موضوع حس کنجکاوی هر شنونده ای را برمی انگیزد و می خواهد دقیقاً بداند آنها چند سال در خواب طولانی بوده اند؟

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در آخرین آیات این داستان، که آیات مورد بحث است، شنونده را از تردید بیرون آورده می گوید:

«آنها در غار خود سیصد سال درنگ کردند و نُه سال نیز بر آن افزودند»! (وَ لَبِثُوا فِی کَهْفِهِمْ ثَلاثَ مِائَةٍ سِنِینَ وَ ازْدَادُوا تِسْعاً).

بنابراین، مجموع مدت توقف و خواب آنها در غار سیصد و نُه سال بود.

جمعی معتقدند: این تعبیر ـ که به جای ۳۰۹ سال، فرموده است ۳۰۰ سال و نُه سال بر آن افزودند ـ اشاره به تفاوت سال های شمسی و قمری است; چرا که آنها به حساب سال های شمسی سیصد سال توقف کردند، و با محاسبه سال های قمری سیصد و نُه سال، و این، از لطائف تعبیر است که با یک تعبیر جزئی در عبارت واقعیت دیگری را که نیاز به شرح دارد بازگو کنند.(۱)

* * *

آنگاه برای این که: به گفتگوهای مختلف مردم، در این باره پایان دهد می گوید: «بگو خداوند از مدت توقف آنها آگاه تر است» (قُلِ اللّهُ أَعْلَمُ بِما لَبِثُوا).

چرا که «غیب آسمان ها و زمین از آن او است»، و او از هر کس به حال آنها آگاه تر می باشد (لَهُ غَیْبُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ).

کسی که از پنهان و آشکار، در مجموعه جهان هستی با خبر است، چگونه ممکن است از مدت توقف «اصحاب کهف» آگاه نباشد.

---

۱ ـ طبق قواعد نحوی در اینجا باید به جای «سنین» که جمع است «سنه» که مفرد است آورده شود، ولی گویا به خاطر این که: چنین خوابی بسیار طولانی و این تعداد سال ها بسیار زیاد بوده است، برای بیان این مطلب صیغه جمع ذکر شده است تا بیانگر کثرت باشد.

تفاوت سال های شمسی و قمری تقریباً یازده روز است که، اگر آن را در سیصد ضرب کنیم و سپس بر عدد روزهای سال قمری که ۳۵٤ روز است تقسیم کنیم، نتیجه آن همان عدد نُه می شود (البته در اینجا کسری مختصری می ماند که چون کمتر از یک سال است قابل محاسبه نیست).

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

«راستی او چه بینا و چه شنوا است» (أَبْصِرْ بِهِ وَ أَسْمِعْ).(۱)

به همین دلیل، «ساکنان آسمان ها و زمین، هیچ ولیّ و سرپرستی جز او ندارند» (ما لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِیّ).

در این که: ضمیر «ما لَهُمْ» به چه کسانی برمی گردد؟ در میان مفسران گفتگو است:

جمعی معتقدند: اشاره به ساکنان زمین و آسمان است.

ولی بعضی دیگر آن را اشاره به «اصحاب کهف» می دانند، یعنی «اصحاب کهف» ولیّ و سرپرستی جز خدا نداشتند، او بود که در این ماجرا همه جا با آنها بود و از آنان حمایت می کرد.

اما با توجه به جمله قبل از آن، که از غیب آسمان ها و زمین سخن می گوید تفسیر اول صحیح تر به نظر می رسد.

و در پایان آیه، اضافه می کند: «و هیچ کس را در حکم خود شریک نمی نماید» (وَ لایُشْرِکُ فِی حُکْمِهِ أَحَداً).

در حقیقت این تأکیدی است بر ولایت مطلقه خداوند که نه شخص دیگری بر جهانیان ولایت دارد، و نه کسی شریک در ولایت او است، یعنی نه بالاستقلال و نه مشترکاً شخص دیگری در ولایت جهان نفوذ ندارد.

* * *

در آخرین آیه، روی سخن را به پیامبر(صلی الله علیه وآله) کرده می گوید: «آنچه به تو از کتاب پروردگارت وحی شده، تلاوت کن» (وَ اتْلُ ما أُوحِیَ إِلَیْکَ مِنْ کِتابِ رَبِّکَ).

---

۱ ـ جمله «أَبْصِرْ بِهِ وَ أَسْمِعْ» صیغه تعجب است، و برای بیان عظمت علم خدا است، یعنی او به قدری بینا و شنوا است که انسان را در شگفتی فرو می برد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و اعتنا به گفته های این و آن ـ که آمیخته به دروغ و خرافات و مطالب بی اساس است ـ مکن، تکیه گاه بحث تو، در این امور، تنها باید وحی الهی باشد.

چرا که هیچ چیز سخنان او را دگرگون نمی کند و «در گفتار (و معلومات) او تغییر و تبدیل راه ندارد» (لا مُبَدِّلَ لِكَلِماتِهِ).

کلام و علم او همچون علم و کلام بندگان، نیست که هر روز بر اثر کشف و آگاهی تازه ای دستخوش تغییر و تبدیل شود، و به همین جهت، صددرصد نتوان بر آن اعتماد نمود.

روی همین جهات، «هیچ ملجأ و پناهگاهی جز او نمی یابی» (وَ لَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَداً).

«مُلْتَحَد» از ماده «لحد» (بر وزن مهد) به معنی حفره ای است که از وسط، به یکی از دو طرف مایل شده باشد (همانند لحدی که برای قبر می سازند) و به همین جهت، «مُلْتَحَد» به جائی گفته می شود که: انسان تمایل به آن پیدا می کند، و سپس به معنی «ملجأ و پناهگاه» آمده است.

شایان توجه این که: دو آیه اخیر، از چندین راه، احاطه علمی خداوند را به همه موجودات عالم، بیان کرده است:

الف ـ نخست می گوید: غیب آسمان ها و زمین از آن او است، و به همین دلیل او از همه آنها آگاه است.

ب ـ و اضافه می کند: او چه بینا و چه شنوا است؟!

ج ـ باز می گوید: تنها ولیّ و سرپرست، او است، و او از همه آگاه تر است.

د ـ و نیز می افزاید: هیچ کس را در حکم خود شریک نمی نماید تا علم و دانش او محدود شود.

هـ ـ سپس می فرماید: در علم و کلام او تغییر و تبدیلی پیدا نمی شود، تا از

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ارزش و ثبات آن بکاهد.

و ـ و در آخرین جمله می گوید: تنها پناهگاه در عالم او است، و طبعاً او از تمام پناهندگان خویش آگاهی دارد.

* * *

نکته ها:

۱ ـ داستان اصحاب کهف در احادیث اسلامی

درباره «اصحاب کهف» روایات فراوانی در منابع اسلامی دیده می شود که، بعضاً از نظر اسناد قابل اعتماد نمی باشند، و به همین دلیل، در میان بعضی از آنها تضاد و اختلاف وجود دارد.

از میان روایات، روایتی که «علی بن ابراهیم قمی»، در تفسیرش آورده از نظر متن، مضمون و هماهنگی با آیات قرآن، بهتر به نظر می رسد که: خلاصه اش چنین است:

امام صادق(علیه السلام) در مورد «اصحاب کهف و رقیم» چنین فرمود: آنها در زمان پادشاه جبار و گردن کشی بودند که: اهل کشور خود را به پرستش بت ها دعوت می کرد، و هر کس دعوت او را اجابت نمی نمود، به قتل می رساند، این گروه (اصحاب کهف) جمعیتی با ایمان بودند که: خداوند بزرگ را پرستش می کردند (ولی ایمان خود را از دستگاه شاه جبار مکتوم می داشتند).

شاه جبار مأمورانی بر دروازه پایتخت گماشته بود که هر کس می خواست بیرون رود، مجبور بود بر بتانی که در آنجا قرار داشت سجده کند.

این گروه با ایمان، هر طور بود ـ به عنوان صید کردن ـ از شهر بیرون آمده (تصمیم داشتند به شهر خود ـ که محیط بسیار آلوده ای بود ـ دیگر باز نگردند).

در مسیر خود، به چوپانی برخورد کردند، او را دعوت به خداوند یگانه

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نمودند اما او نپذیرفت، ولی عجیب این که: سگ چوپان، به دنبال آنها به راه افتاد، و به هیچ وجه از آنان جدا نشد.

آنها که از آئین بت پرستی فرار کرده بودند، در پایان روز به غاری رسیده، تصمیم گرفتند: در غار مقداری استراحت کنند، خداوند خواب را بر آنها چیره کرد، همان گونه که در قرآن می فرماید: «سال ها آنها را در خواب فرو بردیم».

آنها آن قدر خوابیدند که آن شاه جبار مرد، و مردم شهر نیز یکی پس از دیگری از دنیا رفتند، و زمان دیگر و جمعیت دیگری جای آنها را گرفتند.

«اصحاب کهف» پس از این خواب طولانی، بیدار، و از یکدیگر درباره مقدار خواب خود، سئوال کردند، نگاهی به خورشید نموده، دیدند: بالا آمده گفتند: یک روز، یا بخشی از یک روز خوابیده ایم!.

پس از آن به یک نفر از خودشان مأموریت داده گفتند: این سکه نقره را بگیر، به صورت ناشناس، داخل شهر شو، و برای ما غذائی تهیه کن، اما مواظب باش تو را نشناسند، زیرا اگر از وضع ما آگاه شوند: یا ما را به قتل می رسانند و یا به آئین خود بازمی گردانند.

آن مرد وارد شهر شد، اما منظره شهر را بر خلاف آنچه به خاطر داشت مشاهده کرد، دید جمعیت غیر از آن جمعیتی است که او می شناخت، اصولاً لغت آنها را درست نمی فهمید، همان گونه که آنها نیز زبان او را درست درک نمی کردند، به او گفتند: تو کیستی؟ و از کجا می آئی؟!

او سرانجام پرده از روی اسرارش برداشت، پادشاه آن شهر (در آن زمان خداپرست بود) با یارانش همراه آن مرد به سوی غار حرکت کردند، هنگامی که، به در غار رسیدند، به درون نگاه می کردند.

بعضی می گفتند: اینها سه نفر بیشتر نیستند که چهارمین، سگ آنها است.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بعضی می گفتند: پنج نفرند که ششمین سگ آنهاست.

و بعضی می گفتند: هفت نفرند که هشتمین سگ آنها است.

در این حال، خداوند آنها را در حجابی از رعب قرار داده بود به گونه ای که هیچ یک جرأت داخل شدن در غار را، جز همان فردی که از آنها بود، نداشتند.

هنگامی که رفیقشان وارد غار شد، آنها را وحشت زده دید; زیرا گمان می کردند، جمعیت حاضر بر در غار، یاران «دقیانوس» پادشاه جبار بت پرست هستند، ولی او آنها را از ماجرای خواب طولانیشان آگاه ساخت، و به آنها گفت: خداوند آنان را آیتی برای مردم قرار داده است.

آنها خوشحال شدند، اشک شادی فرو ریختند و از خدا خواستند که: آنها را به حال سابق بازگرداند.

اما پادشاه آن زمان گفت: سزاوار است: ما در اینجا مسجدی بسازیم، زیرا آنها گروهی با ایمان بودند.

در اینجا امام(علیه السلام) اضافه فرمود: آنها در هر سال دو بار پهلو به پهلو می شدند و سگ آنها بر در غار دست خود را بر زمین گسترده (و مراقب) بود».(۱)

در حدیث دیگری از علی(علیه السلام) شرح مبسوطی درباره «اصحاب کهف» می خوانیم که، خلاصه اش چنین است: «آنها در آغاز، شش نفر بودند که «دقیانوس» آنان را به عنوان وزرای خود انتخاب کرده بود، و هر سال یک روز را برای آنها «عید» می گرفت.

در یکی از سال ها در حالی که روز «عید» بود، فرماندهان بزرگ لشگر در طرف راست، و مشاوران مخصوص در طرف چپ او قرار داشتند، یکی از فرماندهان به او آگاهی داد که: لشگر «ایران» وارد مرزها شده است، او آن چنان

---

۱ ـ تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحات ۲٤۷ و ۲٤۸.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

از شنیدن این خبر ناراحت شد که: بر خود لرزید، و تاج از سرش فرو افتاد.
یکی از این وزیران که «تملیخا» نام داشت در دل گفت: این مرد گمان می کند خدا است، اگر چنین است، پس چرا این چنین غم زده شد به علاوه او تمام صفات بشری را دارد؟!
وزرای شش گانه او هر روز در منزل یکی جمع می شدند، و آن روز نوبت «تملیخا» بود .
او غذای خوبی برای دوستان تهیه دیده بود، ولی با این حال پریشان به نظر می رسید (و دست به سوی غذا دراز نمی کرد، دوستان از او جویای حال شدند) گفت: مطلبی در دل من افتاده که مرا از غذا و آب و خواب انداخته است، از ماجرا سئوال کردند.
گفت: من در این آسمان بلند پایه که بدون ستون برپا است، و کسی که خورشید و ماه را به صورت دو نشانه روشن در آن به حرکت واداشته، و آن کس که صفحه آن را با ستارگان زینت بخشیده، بسیار اندیشه و مطالعه کردم، سپس، به این زمین نگاه کرده با خود گفتم: چه کسی آن را از آب بیرون آورد و گسترده ساخت؟
و چه کسی اضطراب آن را با کوه ها آرامش بخشید؟
سپس در حال خودم به اندیشه فرو رفتم، و با خود گفتم: چه کسی مرا از حالت جنینی به بیرون رحم مادر فرستاد؟
چه کسی به من از پستان مادر شیر گوارا بخشید و تغذیه نمود؟
و بالاخره چه کسی مرا پرورش داد؟.
از مجموع این مسائل، فهمیدم: همه اینها سازنده، آفریدگار و مدبّری دارد که: او حتماً غیر از «دقیانوس» است، هم او مالک الملوک است و حاکم بر

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

آسمان ها.

هنگامی که این سخنان را با صراحت و خلوص ادا کرد، آنچه از دلش برخاسته بود، بر دل یاران نشست، ناگهان همگی بر پای او افتادند، بوسه زده گفتند: اللّه به وسیله تو ما را از ضلالت به هدایت دعوت کرده، اکنون بگو چه کنیم ؟!.

«تملیخا» برخاست، مقداری خرما از باغستانی که داشت، به سه هزار درهم فروخت، پول ها را برداشت، بر اسب ها سوار شدند، و از شهر بیرون راندند.

هنگامی که سه میل راه رفتند «تملیخا» به آنها گفت:

برادران! پادشاهی و وزارت گذشت، راه خدا را با این اسب های گران قیمت نمی توان پیمود، پیاده شوید تا پیاده این راه را طی کنیم، شاید خداوند گشایشی در کار فرو بسته ما کند.

اسب ها را رها کردند، و پیاده به راه افتادند، هفت فرسخ در آن روز با سرعت راه رفتند، اما پاهای آنها مجروح شد، آن چنان که خون از آن می چکید!.

چوپانی به استقبال آنان آمد، گفتند: ای چوپان آیا جرعه شیر یا آب داری ما را میهمان کنی؟

چوپان گفت: آنچه دوست دارید دارم، ولی من چهره های شما را چهره شاهان می بینم! اینجا چرا؟ من فکر می کنم، شما از «دقیانوس» پادشاه فرار کرده اید.

گفتند: ای چوپان! حقیقت این است که ما نمی توانیم دروغ بگوئیم، ولی اگر راست بگوئیم، درد سری برای ما نمی آفرینی؟ سپس سرگذشت خود را شرح دادند.

چوپان، خود را بر دست و پای آنها افکند و بوسید گفت: برادران! آنچه در

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دل شما افتاده، در دل من هم افتاده است اما اجازه دهید گوسفندان را به صاحبانش برسانم، و به شما ملحق شوم، آنها قدری توقف کردند تا او گوسفندان را رسانیده بازگشت، در حالی که سگ او همراهش بود...

این جوانان، نگاه به سگ کردند، بعضی گفتند: ترس این هست که او با سر و صدای خود، راز ما را فاش کند، اما هر قدر خواستند او را از خود دور کنند حاضر نشد، گوئی می گفت: بگذارید من شما را از دشمنان محافظت کنم، (من هم رهرو این راهم!...).

این هفت نفر به راه خود ادامه دادند، در حالی که سگ به دنبال آنها روان بود، تا از کوهی بالا رفتند و در کنار غاری قرار گرفتند، بر در غار چشمه ها و درختان میوه ای یافتند، از آن خوردند و سیراب شدند، تاریکی شب که فرا رسید به غار پناه بردند، و سگ بر در غار دست های خود را گشود و مراقب بود، در این حال، خداوند به فرشته مرگ دستور قبض ارواح آنها داد» (و خواب عمیقی شبیه مرگ بر آنها مسلط شد).(۱)

در مورد «دقیانوس» بعضی از مفسران چنین می گویند: او امپراطور روم بود و از سال ٤٩ تا ۲۵۱ میلادی حکومت کرد، سخت دشمن مسیحیان بود، و ایشان را آزار و شکنجه می داد، پیش از این که دولت روم دین «عیسی»(علیه السلام) را بپذیرد.

* * *

۲ ـ کهف در کجا بوده است؟

در این که: «اصحاب کهف» در کدام منطقه از روی زمین زندگی می کردند؟ و این غار در کجا قرار داشته؟ در میان دانشمندان و مفسران گفتگو بسیار است. گر چه، پیدا کردن دقیق محل این ماجرا تأثیر زیادی در اصل داستان، نکات

---

۱ ـ «سفینهٔ البحار»، جلد ۲، صفحه ۳۸۲ (ماده فکر).

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تربیتی آن و اهمیت تاریخیش نمی گذارد و این تنها ماجرائی نیست که ما اصل داستانش را شناخته ایم ولی از پاره ای از جزئیاتش، اطلاع کافی نداریم، اما مسلماً دانستن محل این حادثه می تواند کمک به فهم بیشتر خصوصیات آن کند.

به هر حال، در میان احتمالات و اقوالی که در این زمینه وجود دارد دو قول به صحت نزدیک ترند:

نخست این که: این حادثه در شهر «افسوس» واقع شده و این غار در نزدیکی آن قرار داشته است.

ویرانه های این شهر، هم اکنون در نزدیکی «ازمیر» در «ترکیه» به چشم می خورد، و در کنار قریه «ایاصولوک» در کوه «ینایرداغ» هم اکنون غاری دیده می شود که فاصله چندانی از «افسوس» ندارد.

این غار، غار وسیعی است که می گویند: آثار صدها قبر در آن به چشم می خورد و به عقیده بسیاری، غار «اصحاب کهف» همین است.

به طوری که ارباب اطلاع نقل کرده اند، دهانه این غار به سوی شمال شرقی است، و همین سبب شده که بعضی از مفسران بزرگ در اصالت آن تردید کنند، در حالی که این وضع مؤید اصالت آن است; زیرا قرار گرفتن آفتاب به هنگام طلوع در سمت راست غار، و در هنگام غروب در سمت چپ، مفهومش آن است که دهانه غار به سوی شمال و یا اندکی متمایل به شمال شرقی باشد.

عدم وجود مسجد و معبدی در حال حاضر در کنار آن، دلیلی بر نفی اصالت آن نیز نخواهد بود، چه این که: ممکن است با گذشتن حدود ۱۷ قرن آثار آن معبد از بین رفته باشد.

دومین غار، غاری است که در نزدیکی پایتخت «اردن» یعنی شهر «عمان» واقع شده است، در نزدیکی روستائی به نام «رجیب».

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در بالای این غار، آثار صومعه ای دیده می شود که طبق پاره ای از قرائن، مربوط به قرن پنجم میلادی است که، بعد از غلبه مسلمین بر آنجا تبدیل به مسجد شده و محراب و مأذنه دارد.

* * *

۳ ـ جنبه های آموزنده این داستان

این ماجرای عجیب تاریخی، که قرآن آن را خالی از هر گونه خرافه، مطالب بی اساس و ساختگی آورده است، مانند همه داستان های قرآن، مملوّ از نکات سازنده تربیتی است که در لابلای تفسیر آیات، به آنها اشاره شد، ولی لازم می دانیم، در اینجا نیز به عنوان جمع بندی به آنها اشاره کنیم تا به هدف اصلی قرآن نزدیک تر شویم.

الف: نخستین درس این داستان، همان شکستن سدّ تقلید، و جدا شدن از هم رنگی با محیط فاسد است، جوانمردان اصحاب کهف همان گونه که دیدیم استقلال فکری خود را در برابر اکثریت گمراه محیط، از دست ندادند، و همین امر، سبب نجات و رستگاریشان شد.

اصولاً، انسان باید «سازنده محیط» باشد، نه «سازش کار با محیط» و به عکسِ آنچه سست عنصرانِ فاقد شخصیت، می گویند که: «خواهی نشوی رسوا هم رنگ جماعت شو»، افراد با ایمان، و صاحبان افکار مستقل، می گویند: «هم رنگ جماعت شدنت رسوائی است»!

ب: «هجرت» از محیط های آلوده، درس دیگری از این ماجرای عبرت انگیز است، آنها خانه های شاهانه، مرفه و مملوّ از نعمت های مادی را رها کردند و به انواع محرومیت ها در غاری که فاقد همه چیز بود، تن در دادند، تا ایمان خود را

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

حفظ کنند، و تقویت دستگاه ظلم و جور و کفر و شرک ننمایند.(۱)

ج: «تقیّه» ـ به معنی سازنده اش ـ درس دیگر این داستان است، آنها اصرار داشتند وضعشان برای مردم شهر، روشن نشود و همچنان در پرده اسرار بماند، مبادا بیهوده جانشان را از دست دهند، و یا به اجبار آنها را به همان محیط فاسد بازگردانند.

می دانیم: تقیّه، چیزی جز این نیست که انسان موضع واقعی خود را در جائی که افشاگری بی نتیجه است، مکتوم دارد تا نیروی خود را برای موقع مبارزه و ضربه زدن بر دشمن حفظ کند.(۲)

د: عدم تفاوت در میان انسان ها در مسیر اللّه و قرار گرفتن «وزیر» در کنار «چوپان» و حتی، سگ پاسبانی که راه آنها را می سپرد، درس دیگری در این زمینه است، تا روشن شود، امتیازات دنیای مادی، و مقامات مختلف آن، کمترین تأثیری در جدا کردن صفوف رهروان راه حق، ندارد که راه حق راه توحید است و راه توحید، راه یگانگی همه انسان ها است.

هـ : امدادهای شگفت آور الهی، به هنگام بروز بحران ها نتیجه دیگری است که به ما می آموزد، دیدیم: چگونه خداوند «اصحاب کهف» را برای نجات از آن شرائط نامطلوب اجتماعی، سال ها در خواب عمیق فرو برد، و در زمان مساعدی از خواب بیدار کرد، زمانی که از آنها به عنوان جمعی از قهرمانان راه توحید قدردانی کردند.

و نیز دیدیم در این مدت، چگونه بدن های آنها را از گزند حوادث حفظ

---

۱ ـ در زمینه «اهمیت هجرت در اسلام» و فلسفه آن، بحث مشروحی در جلد چهارم، صفحه ۹۰ به بعد آورده ایم.

۲ ـ در زمینه «تقیّه» به عنوان سپر دفاعی، به طور مشروح در جلد دوم تفسیر «نمونه»، صفحه ۳۷۳ به بعد، بحث کرده ایم، و مدارک فقهی آن را در کتاب «القواعد الفقهیه» آورده ایم.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

کرد، و رعب و وحشت را سپری برای محافظت آنها در مقابل مهاجمین قرار داد.

و: آنها در این داستان، درس «پاکی تغذیه» حتی در سخت ترین شرائط را، به ما آموختند; چرا که غذای جسم انسان، اثر عمیقی در روح، فکر و قلب انسان دارد، و آلوده شدن به غذای حرام و ناپاک، انسان را از راه خدا و تقوا دور می سازد.

ز: لزوم تکیه بر مشیت خدا، استمداد از لطف او، و گفتن «ان شاء اللّه» در خبرهائی که از آینده می دهیم، درس دیگری بود که در ضمن این داستان آموختیم.

ح: دیدیم: قرآن، از آنها به عنوان «جوانمردان» (فِتْيَةٌ) یاد می کند، در حالی که، طبق بعضی از روایات آنها از نظر سن ، جوان نبودند، و اگر قبول کنیم که آنها در آغاز، وزیران شاه جبار بودند، نیز می توان پذیرفت که سن و سالی داشتند، این نشان می دهد که: منطق قرآن در مورد جوانی، همان رعایت اصول جوانمردی، یعنی پاکی، گذشت، شهامت و رشادت است.

ط: لزوم بحث منطقی در برخورد با مخالفان، درس آموزنده دیگر این داستان است; چرا که آنها به هنگامی که می خواستند آئین شرک آلود محیطشان را مورد انتقاد قرار دهند، به دلائل منطقی متوسل می شدند، که نمونه هائی از آن را، در آیات ۱۵ و ١٦ همین سوره خواندیم.

اصولاً، اساس کار همه پیامبران و رهبران الهی، در برخورد با مخالفان، بحث آزاد و منطقی بوده، و توسل به زور، آن هم برای خاموش کردن آتش فتنه، منحصر به مواردی بوده که بحث منطقی مؤثر نمی افتاده، یا مانع بحث های منطقی می شدند.

ی: بالاخره مسأله امکان معاد جسمانی و بازگشت انسان ها به زندگی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مجدد به هنگام رستاخیز، آخرین و دهمین درسی است که این ماجرا به ما می دهد که شرح آن را در مباحث آینده، به طور مبسوط مطالعه خواهیم کرد.

نمی گوئیم نکات آموزنده این داستان، منحصر به اینها است، ولی حتی یکی از این «ده درس آموزنده» برای نقل چنین داستانی، کافی به نظر می رسد چه رسد به همه آنها.

به هر حال، هدف، سرگرمی و داستان سرائی نیست، هدف، ساختن انسان های مقاوم، با ایمان، آگاه و شجاع است، که یکی از طرق آن، نشان دادن الگوهای اصیل در طول تاریخ پر ماجرای بشری است.

* * *

آیا داستان اصحاب کهف علمی است؟

سرگذشت اصحاب کهف، مسلماً در هیچ یک از کتب آسمانی پیشین نبوده است (اعم از کتب اصلی و کتب تحریف یافته کنونی) و نباید هم باشد، زیرا طبق نقل تاریخ، این حادثه مربوط به قرون بعد از ظهور مسیح(علیه السلام) است.

این جریان مربوط به زمان «دکیوس» (که معرب آن دقیانوس است) می باشد، که در عصر او مسیحیان، تحت شکنجه سختی قرار داشتند.

و به گفته مورخان اروپائی، این حادثه میان سال های ٤٩ تا ٢٥١ میلادی روی داده است، این مورخان مدت خواب آنها را ١٥٧ سال می دانند، و آنها را به عنوان «هفت تن، خفتگان افسوس» می شناسند(١) در حالی که در میان ما به عنوان «اصحاب کهف» شناخته می شوند.

اکنون ببینیم «افسوس» کجاست؟ و نخستین دانشمندانی که در زمینه داستان این خفتگان، کتاب نوشته اند چه کسانی، و در چه قرنی بوده اند:

---

١ ـ «اعلام القرآن»، صفحه ١٥٣.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

«افسوس» یا «افسس» (به ضم الف و سین) یکی از شهرهای «آسیای صغیر» (ترکیه کنونی که قسمتی از روم شرقی قدیم است) بوده، و در نزدیکی رود «کاستر» در حدود ٤٠ میلی جنوب شرقی «ازمیر» قرار داشته که پایتخت پادشاه «الونی» محسوب می شده است.

«افسوس» به خاطر معبد معروف و بتخانه «ارطامیس» که از عجائب هفتگانه جهان بوده، نیز معروفیت جهانی دارد.(١)

می گویند داستان «اصحاب کهف» برای نخستین بار، در قرن پنجم میلادی به وسیله یکی از دانشمندان مسیحی، به نام «ژاک» که خلیفه کلیسای «سوریه» بود در رساله ای که به زبان سریانی نوشته است، تشریح گردید، پس از آن شخص دیگری به نام «گوگویوس» آن رساله را به لاتینی ترجمه نمود، و نام «جلال شهداء» را بر آن گذاشت.(٢)

و این خود می رساند که این حادثه یکی دو قرن پیش از ظهور اسلام، در میان مسیحیان شهرت داشته، و مورد توجه محافل کلیسائی بوده است.

البته، همانطور که اشاره شد، پاره ای از مشخصات آن ـ از جمله مقدار مدت خواب آنها ـ با آنچه در منابع اسلامی آمده، تفاوت دارد; زیرا قرآن صریحاً مدت خواب آنها را ٣٠٩ سال ذکر کرده است.

از طرفی طبق نقل «یاقوت حموی» در کتاب «معجم البلدان» (جلد دوم صفحه ٨٠٦) و «ابن خردادبه» در کتاب «المسالک و الممالک» (صفحات ١٠٦ تا ١١٠) و «ابوریحان بیرونی» در کتاب «الآثار الباقیه» (صفحه ٢٩٠) جمعی از جهانگردان قدیم در شهر «آبس» غاری یافته اند که در آن چندین

---

١ ـ اقتباس از کتاب «قاموس مقدس»، صفحه ٨٧.

٢ ـ «اعلام القرآن»، صفحه ١٥٤.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

جسد خشک شده، وجود داشته است، و احتمال می دهند این موضوع مربوط به همین داستان باشد.

از لحن آیات قرآن در سوره «کهف»، و شأن نزول هائی که در این زمینه در منابع اسلامی برای آیات مزبور وارد شده، استفاده می شود: حادثه مزبور در میان دانشمندان یهود نیز به عنوان یک حادثه تاریخی مشهور بوده است: و به این ترتیب، مسلّم می گردد: ماجرای این خواب طولانی در منابع تاریخی اقوام مختلف آمده است.(۱)

در مورد خواب طولانی خفتگان شهر «افسوس» (اصحاب کهف) که سالیان درازی به طول انجامیده، ممکن است افرادی تردید کنند و آن را با موازین علمی سازگار ندانند و لذا آن را در ردیف «اسطوره ها و افسانه ها» فرض کنند; زیرا:

اولاً: چنین عمر طولانی چند صد ساله برای افراد بیدار بعید است چه رسد به افراد خواب!

ثانیاً: اگر قبول کنیم در بیداری چنین عمری امکان پذیر است، برای کسی که در خواب باشد، امکان ندارد; زیرا مشکل غذا و آب پیش می آید که چگونه ممکن است انسانی در چنان مدتی، بدون غذا و آب زنده بماند؟ و اگر برای هر روز، فرضاً یک کیلو غذا و یک لیتر آب در نظر بگیریم برای عمر «اصحاب کهف» بیش از یکصد تن غذا و یکصد هزار لیتر آب، لازم است که ذخیره کردن آن، در خود بدن معنی ندارد.

ثالثاً: اگر از همه اینها صرف نظر کنیم باز این اشکال پیش می آید که: ماندن بدن در شرایط یک نواخت، برای چنان مدت طولانی، به ارگانیزم آن صدمه

---

۱ ـ «معاد و جهان پس از مرگ»، صفحات ۱۶۳ تا ۱۶۵.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

می زند. ضایعات فراوانی، بار خواهد آورد.

این ایرادها، ممکن است در بدو نظر بن بن بست ها و موانع غیر قابل عبوری بر سر راه این مسأله مجسّم کند، در حالی که چنین نیست زیرا:

اولاً: مسأله عمر دراز مدت، یک مسأله غیر علمی نیست، چه این که: می دانیم طول عمر هیچ موجود زنده ای ـ از نظر علمی ـ میزان ثابت و معینی ندارد که با فرا رسیدن آن، مرگ حتمی باشد.

به عبارت دیگر درست است که: نیروهای جسمی انسان، هر چه باشد بالاخره محدود و پایان پذیر است، اما این سخن به آن معنی نیست که: بدن یک انسان، یا موجود زنده دیگر، توانائی زیست بیشتر از مقدار عادی را ندارد، و مثلاً همان طور که در طبیعت، هنگامی که آب به یکصد درجه حرارت رسید، می جوشد و در درجه صفر یخ می زند، انسان هم که به یکصد و یا یکصد و پنجاه سال رسید، قلب او الزاماً متوقف می گردد و مرگ او فرا می رسد.

بلکه، میزان طول عمر موجودات زنده بستگی زیادی با وضع زندگی آنها دارد و با تغییر شرایط کاملاً تغییر پذیر است، گواه زنده این سخن، این است که: از یک طرف می بینیم هیچ یک از دانشمندان جهان، میزان معینی برای عمر انسان تعیین نکرده اند، و از سوی دیگر، توانسته اند در آزمایشگاه ها گاهی طول عمر بعضی از موجودات زنده را به دو یا چند برابر، و گاهی به ۱۲ برابر و بیشتر برسانند، و حتی امروز به ما امیدواری می دهند که: در آینده با پیدا شدن «روش های نوین عملی»، عمر انسان به چندین برابر فعلی افزایش خواهد یافت، این، درباره اصل مسأله طول عمر.

ثانیاً: در مورد آب و غذا در این خواب طولانی، اگر خواب عادی و معمولی باشد، می توان حق را به ایراد کننده داد، که: این موضوع با اصول علمی سازگار

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نیست; زیرا سوختوساز بدن، به هنگام خواب، گر چه کمی از حال بیداری کمتر است ولی روی هم رفته برای سال های متمادی بسیار زیاد خواهد بود، اما باید توجه داشت: خواب هائی در جهان طبیعت وجود دارد که مصرف غذای بدن در آنها بسیار ناچیز است، مانند زمستان خوابی.

زمستان خوابی:

بسیاری از جانداران هستند که در سرتاسر زمستان، در خواب فرو می روند و باصطلاح علمی «زمستان خوابی» دارند .

در این نوع خواب ها فعالیت های حیاتی تقریباً متوقف می گردد، و تنها شعله بسیار ضعیفی از آن روشن است، «قلب» تقریباً از ضربان می افتد، و یا به تعبیر صحیح تر ضربان آن به قدری خفیف می شود که ابداً قابل احساس نیست.

در این گونه موارد، بدن را می توان به کوره های عظیم تشبیه کرد که به هنگام خاموش کردن آنها «شمعکی» از آن در حال اشتعال است.

واضح است مقدار مصرفی را که آن کوره در یک روز از مواد نفتی (مثلاً) می طلبد، تا شعله های عظیم خود را به آسمان بفرستد می تواند خوراک ده ها یا صدها سال آن، شمعک بسیار کوچک در حال اشتعال باشد (البته این بستگی به شعله های عظیم حال بیداری کوره، و حال شمعک آن دارد).

دانشمندان در مورد زمستان خوابی بعضی از جانداران، چنین می گویند:

«اگر وزغی را که در حال زمستان خوابی است، از جایش بیرون آوریم، به نظر مرده می رسد، در شُش های او هوا نیست، ضربان قلبش چنان ضعیف است که نمی توان به آن پی برد.

در میان حیوانات خونسرد که زمستان خوابی دارند، بسیاری از پروانه ها، حشرات، حلزون های خاکی و خزندگان را می توان نام برد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بعضی از پستانداران (خون گرم) نیز زمستان خوابی دارند.

در دوران زمستان خوابی، فعالیت های حیاتی بسیار کُند می شود، و چربی ذخیره بدن آنها به تدریج مصرف می گردد».(۱)

منظور این است: یک نوع خواب داریم که در آن، نیاز به غذا، فوق العاده تقلیل پیدا می کند و فعالیت های حیاتی نزدیک به صفر می رسد، و اتفاقاً همین موضوع، کمک به جلوگیری از فرسودگی اعضاء و طول عمر این گونه جانداران، می کند.

اصولاً، زمستان خوابی برای این حیوانات که احتمالاً قادر بر تحصیل غذای خود در زمستان نیستند، فرصت بسیار گران بهائی است.

دفن مرتاضان:

در مورد مرتاضان نیز دیده شده است که: بعضی از آنها را در برابر چشمان حیرت زده عده ای از افراد دیرباور، در تابوت گذارده و گاهی برای مدت یک هفته در زیر خاک دفن کرده اند، و پس از تمام شدن مدت مزبور، بیرون آورده، ماساژ و تنفس مصنوعی داده اند، کم کم به حال عادی بازگشته اند.

مسأله نیاز به غذا در این مدت، اگر مهم نباشد، مسأله نیاز به اکسیژن هوا بسیار مهم است; زیرا می دانیم حساسیت سلول های مغز مخصوصاً در برابر اکسیژن و نیازشان به این ماده حیاتی به قدری زیاد است که اگر چند دقیقه از آن، محروم بمانند ضایع می شوند.

اما چطور است که جناب مرتاض کمبود اکسیژن را مثلاً برای مدتی در حدود یک هفته تحمل می کند؟

پاسخ این سئوال، با توجه به توضیحی که دادیم: چندان مشکل نیست، در

---

۱ ـ اقتباس از کتاب «فرهنگ نامه» (دائرة المعارف جدید فارسی)، ماده «زمستان خوابی».

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

این مدت، فعالیت حیاتی بدن مرتاض «تقریباً» متوقف می گردد، بنابراین، نیاز سلول ها به اکسیژن و مصرف آن، فوق العاده تقلیل می یابد، به طوری که در این مدت، همان هوای محفظه تابوت برای تغذیه یک هفته سلول های تن او کافی است!.

انجماد بدن انسان زنده

در مورد منجمد ساختن بدن جانداران و حتی بدن انسان (برای طولانی ساختن عمر آنها) امروز تئوری ها و بحث های فراوانی وجود دارد که قسمتی از آن جامه عمل به خود پوشیده است.

طبق این تئوری ها، ممکن است با قرار دادن بدن انسان یا حیوانی در سرمای زیر صفر، طبق روش خاصی، حیات و زندگی او را متوقف ساخت، بدون این که واقعاً بمیرد، و پس از مدتی که لازم باشد، او را در حرارت مناسبی قرار دهند و دو باره به حال عادی بازگردد!.

برای مسافرت های فضائی به کرات دور دست که احتمالاً صدها، یا هزاران سال طول می کشد طرح هائی پیشنهاد شده که یکی از آنها همین طرح است که بدن فضانورد را در محفظه خاصی قرار دهند، و آن را منجمد سازند، و پس از سالیان دراز، به هنگام نزدیک شدن به کرات مورد نظر، با یک سیستم خودکار، حرارت عادی به محفظه برگردد، و آنها به حال عادی در آیند، بدون آن که در حقیقت عمری تلف کرده باشند!

در یکی از مجلات علمی، این خبر انتشار یافت که: در سال های اخیر کتابی درباره منجمد ساختن بدن انسان به خاطر یک عمر طولانی به قلم «رابرت نیلسون» منتشر شده که: در جهان دانش انعکاس وسیع و دامنه داری داشته است.

در مقاله ای که در مجله مزبور، در این زمینه تنظیم شده بود، تصریح شده

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

که اخیراً یک رشته خاص علمی، در میان رشته های علوم نیز، به همین عنوان به وجود آمده است.

در مقاله مزبور چنین می خوانیم:

«زندگی جاویدان در طول تاریخ، همواره از رؤیاهای طلائی و دیرینه انسان بوده، اما اکنون این رؤیا به حقیقت پیوسته است، و این امر مدیون پیشرفت های شگفت انگیز علم نوینی است که «کریونیک» نام دارد (علمی که انسان را به عوالم یخبندان می برد، و از او همچون بدن منجمد شده ای نگهداری می کند، به امید روزی که دانشمندان او را به زندگی دو باره بازگردانند). آیا این منطق باور کردنی است؟

بسیاری از دانشمندان برجسته و ممتاز، از جهات دیگر به این مسأله می اندیشند و نشریاتی چون «لایف» و «اسکوایر» و همچنین روزنامه های سراسر جهان، شدیداً به بحث درباره این مهم پرداخته اند، و از همه مهم تر این که: برنامه ای هم اکنون (در این زمینه) در دست اجرا است.(١)

چندی قبل نیز، در جرائد اعلام شده بود که: در میان یخ های قطبی که به گواهی قشرهای آن، مربوط به چند هزار سال قبل بوده، ماهی منجمدی پیدا شد، که پس از قرار دادن آن در آب ملایم، زندگی را از سر گرفت!! و در مقابل دیدگان حیرت زده ناظران، شروع به حرکت کرد!.

روشن است که حتی در حال انجماد دستگاه های حیاتی، همانند حال مرگ به طور کامل متوقف نمی گردند; زیرا در آن صورت بازگشت به حیات ممکن نبوده، بلکه فوق العاده کُند می شود.

از مجموع این گفتگوها نتیجه می گیریم که: متوقف ساختن، یا کُند کردن

---

١ ـ مجله «دانشمند»، بهمن ماه ١٣٤٧، صفحه ٤.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فوق العاده حیات، امکان پذیر است، و مطالعات مختلف علمی، امکان آن را از جهات گوناگون تأیید کرده است.

و در این حال، مصرف غذای بدن، تقریباً به صفر می رسد، و ذخیره ناچیز موجود در بدن، می تواند برای زندگی بطیء آن در سال های دراز کافی باشد.

اشتباه نشود، هرگز نمی خواهیم جنبه اعجاز خواب «اصحاب کهف» را با این سخنان انکار کنیم، بلکه می خواهیم آن را از نظر علمی به ذهن نزدیک نمائیم.

زیرا مسلماً خواب «اصحاب کهف» یک خواب عادی و معمولی، مانند خواب های شبانه ما نبوده است، خوابی بوده که جنبه استثنائی داشته است، بنابراین، جای تعجب نیست که آنها (به اراده خداوند) در خواب طولانی فرو روند ، نه گرفتار کمبود غذا شوند، و نه ارگانیزم بدن آنها صدمه ببیند!

جالب این که: از آیات سوره «کهف» درباره سرگذشت آنها برمی آید که، طرز خواب آنها با خواب های معمولی فرق بسیار داشته است:

وَ تَحْسَبُهُمْ أَیْقاظاً وَ هُمْ رُقُودٌ ...لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَیْهِمْ لَوَلَّیْتَ مِنْهُمْ فِراراً وَ لَمُلِئْتَ مِنْهُمْ رُعْباً:

«آنها چنان به نظر می رسیدند که گویا بیدارند (چشمشان باز بود) اگر آنها را مشاهده می کردی، از وحشت فرار می نمودی و ترس، سراسر وجود تو را فرا می گرفت».(۱)

این آیه، گواه بر آن است که آنها یک خواب عادی نداشته اند، بلکه خوابی شبیه حالت یک مرده ـ با چشم گشوده! ـ داشته اند.

به علاوه قرآن می گوید: «نور آفتاب، به درون غار آنها نمی تابید» و با توجه

---

۱ ـ کهف، آیه ۱۸.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

به این که: غار آنها احتمالاً در یکی از ارتفاعات آسیای صغیر، در منطقه سردی بوده، شرایط استثنائی خواب آنها واضح تر می شود، از سوی دیگر، قرآن می گوید:

وَ نُقَلِّبُهُمْ ذاتَ الْيَمِينِ وَ ذاتَ الشِّمالِ:

«ما آنها را به سوی راست و چپ برمی گردانیدیم».(۱)

و این نشان می دهد که آنها در حال یک نواختی کامل نبوده اند، و عوامل مرموزی که هنوز برای ما ناشناخته مانده است! (سالی دو بار) آنها را به سمت راست و چپ می گردانده است تا به ارگانیزم بدن آنها صدمه ای وارد نشود.

اکنون که این بحث علمی، به قدر کافی روشن شد، نتیجه گیری از آن، در بحث معاد، نیاز به گفتگوی زیادی ندارد; زیرا بیدار شدن پس از آن خواب طولانی، بی شباهت به زنده شدن پس از مرگ، نیست و امکان و تحقق معاد را به ذهن نزدیک می کند.(۲)

* * *

۱ ـ کهف، آیه ۱۸.

۲ ـ برای توضیح بیشتر در این زمینه ها به کتاب «معاد وجهان پس از مرگ» مراجعه فرمائید.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

٢٨ وَ اصْبِرْ نَفْسَکَ مَعَ الَّذِینَ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَداةِ وَ الْعَشِیِّ یُرِیدُونَ
وَجْهَهُ وَ لاتَعْدُ عَیْناکَ عَنْهُمْ تُرِیدُ زِینَةَ الْحَیاةِ الدُّنْیا وَ لاتُطِعْ
مَنْ أَغْفَلْنا قَلْبَهُ عَنْ ذِکْرِنا وَ اتَّبَعَ هَواهُ وَ کانَ أَمْرُهُ فُرُطاً
٢٩ وَ قُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّکُمْ فَمَنْ شاءَ فَلْیُؤْمِنْ وَ مَنْ شاءَ فَلْیَکْفُرْ إِنّا أَعْتَدْنا
لِلظّالِمِینَ ناراً أَحاطَ بِهِمْ سُرادِقُها وَ إِنْ یَسْتَغِیثُوا یُغاثُوا بِماء
کَالْمُهْلِ یَشْوِی الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرابُ وَ ساءَتْ مُرْتَفَقاً
٣٠ إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ إِنّا لانُضِیعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلاً
٣١ أُولئِکَ لَهُمْ جَنّاتُ عَدْن تَجْرِی مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهارُ یُحَلَّوْنَ فِیها مِنْ
أَساوِرَ مِنْ ذَهَب وَ یَلْبَسُونَ ثِیاباً خُضْراً مِنْ سُنْدُس وَ إِسْتَبْرَق
مُتَّکِئِینَ فِیها عَلَی الْأَرائِکِ نِعْمَ الثَّوابُ وَ حَسُنَتْ مُرْتَفَقاً

ترجمه:

٢٨ ـ با کسانی باش که پروردگار خود را صبح و عصر می خوانند، و تنها رضای او را می طلبند; و هرگز به خاطر زیورهای دنیا، چشمان خود را از آنها برمگیر! و از کسانی که قلبشان را از یاد خود غافل ساختیم اطاعت مکن! همانها که از هوای نفس پیروی کردند، و کارهایشان افراطی است.

٢٩ ـ بگو: «این حق است از سوی پروردگارتان! هر کس می خواهد ایمان بیاورد و هر کس می خواهد کافر گردد»! ما برای ستمگران آتشی آماده کرده ایم که سراپرده اش آنان را از هر سو احاطه کرده است! و اگر تقاضای آب کنند، آبی برای آنان می آورند که

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

همچون فلز گداخته صورت ها را بریان می کند. چه بد نوشیدنی، و چه بد محل اجتماعی است!

۳۰ ـ مسلماً کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند، ما پاداش نیکوکاران را ضایع نخواهیم کرد!

۳۱ ـ آنها کسانی هستند که بهشت جاودان برای آنان است; باغ هائی از بهشت که نهرها از زیر درختان و قصرهایش جاری است; در آنجا با دستبندهائی از طلا آراسته می شوند; و لباس هائی (فاخر) به رنگ سبز از حریر نازک و ضخیم، در بر می کنند; در حالی که بر تخت ها تکیه کرده اند. چه پاداش خوبی، و چه جمع نیکوئی!

شأن نزول:

مفسران در شأن نزول بخشی از آیات فوق، چنین نوشته اند: جمعی از ثروتمندان مستکبر، و اشراف از خود راضی عرب، به حضور پیامبر(صلی الله علیه وآله)رسیدند، و در حالی که اشاره به مردان با ایمانی همچون سلمان، ابوذر، صهیب، خباب و مانند آنها می کردند گفتند:

ای محمّد اگر تو در صدر مجلس بنشینی، و این گونه افراد که بوی آنها مشام انسان را آزار می دهد، و لباس های خشن و پشمینه در تن دارند، از خود دور سازی (مجلس تو مجلسی در خور اشراف و شخصیت ها! بشود) ما نزد تو خواهیم آمد، در مجلست خواهیم نشست و از سخنانت بهره می گیریم ولی چه کنیم که با وجود این گروه، جای ما نیست!

در این هنگام آیات فوق نازل شد و به پیامبر(صلی الله علیه وآله) دستور داد: هرگز تسلیم این سخنان فریبنده تو خالی نشود، و همواره در دوران زندگی با افراد با ایمان و پاکدلی چون سلمان ها و ابوذرها باشد، هر چند دستشان از ثروت دنیا تهی و لباسشان پشمینه است.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و به دنبال نزول آیات پیامبر(صلی الله علیه وآله) به جستجوی این گروه برخاست (گویا با شنیدن این سخن ناراحت شدند، به گوشه ای از مسجد رفتند و به عبادت پروردگار پرداختند). سرانجام آنها را در آخر مسجد، در حالی که به ذکر خدا مشغول بودند، یافت، فرمود:
حمد خدا را که نمردم تا این که او چنین دستوری به من داد که: با امثال شما باشم، «آری زندگی با شما، و مرگ هم با شما خوش است»! (مَعَکُمُ الْمَحْیا وَ مَعَکُمُ الْمَماتُ)!(۱)

تفسیر:

پاکدلان پابرهنه!

از جمله درس هائی که داستان «اصحاب کهف» به ما آموخت این بود که: معیار ارزش انسان ها پست، مقام ظاهری و ثروتشان نیست، بلکه آنجا که راه خدا است وزیر و چوپان در یک صفند، آیات مورد بحث، نیز در حقیقت همین مسأله مهم را تعقیب می کند و به پیامبر(صلی الله علیه وآله) چنین دستور می دهد:
«با کسانی باش که صبحگاهان و عصرگاهان، پروردگار خود را می خوانند و تنها ذات پاک او را می طلبند» (وَ اصْبِرْ نَفْسَکَ مَعَ الَّذِینَ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَداةِ وَ الْعَشِیِّ یُرِیدُونَ وَجْهَهُ).
تعبیر به: وَ اصْبِرْ نَفْسَکَ: «خود را شکیبا دار» اشاره به این واقعیت است که پیغمبر(صلی الله علیه وآله) از ناحیه دشمنان مستکبر و اشراف آلوده، در فشار بود که گروه مؤمنان فقیر را از خود براند، لذا، خداوند دستور می دهد: در برابر این فشار فزاینده، صبر و استقامت پیشه کن، و هرگز تسلیم آنها مشو!

---

۱ ـ «مجمع البیان» و «قرطبی»، ذیل آیات مورد بحث.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تعبیر به «صبح و شام» اشاره به این است که: در همه حال، و تمام عمر به یاد خدا هستند.

و تعبیر به: یُرِیْدُونَ وَجْهَهُ: «ذات او را می طلبند»، دلیل بر اخلاص آنها است، و اشاره به این که: آنها از خداوند خود او را می خواهند، حتی به خاطر بهشت (هر چند نعمت هایش بزرگ و پرارزش است) و به خاطر ترس از دوزخ و مجازات هایش، (هر چند عذاب هایش دردناک است) بندگی خدا نمی کنند، بلکه فقط، به خاطر ذات پاک او، او را می پرستند که: «ما از تو، به غیر از تو، نداریم تمنا»! و این بالاترین درجه اطاعت، بندگی، عشق و ایمان به خدا است.(۱)

پس از آن به عنوان تأکید ادامه می دهد: «هرگز چشم های خود را از این گروه با ایمان، اما ظاهراً فقیر، برمگیر، و به خاطر زینت های دنیا به این مستکبران از خدا بی خبر، دیده میفکن» (وَ لاتَعْدُ عَیْناکَ عَنْهُمْ تُرِیدُ زِینَةَ الْحَیاةِ الدُّنْیا).(۲)

باز برای تأکید فزون تر اضافه می کند: «و از آنها که قلبشان را از یاد خود غافل ساختیم اطاعت مکن» (وَ لاتُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنا قَلْبَهُ عَنْ ذِکْرِنا).

«از آنها که پیروی هوای نفس کردند» (وَ اتَّبَعَ هَواهُ).

«همانها که همه کارهایشان افراطی است و خارج از رویه و توأم با اسرافکاری» (وَ کانَ أَمْرُهُ فُرُطاً).(۳)

جالب این که: قرآن صفات این دو گروه را در مقابل یکدیگر چیده است:

مؤمنان راستین اما تهیدست، قلبی مملوّ از عشق خدا دارند، همیشه به یاد او هستند، و او را می طلبند.

---

۱ ـ درباره معنی «وجه» و این که: گاهی به معنی «ذات» و گاهی به معنی «صورت» آمده، و دلیل انتخاب آن در این گونه موارد، در جلد دوم، صفحه ۲۶۳ مشروحاً بحث کرده ایم.

۲ ـ «لاتَعْدُ» از «عدا، یعدو» به معنی تجاوز کردن است، بنابراین، مفهوم جمله این است: «چشم از آنها برمگیر تا به دیگران نگاه کنی».

۳ ـ «فُرُط» به معنی تجاوز از حدّ است، و هر چیزی که از حدّ خود خارج بشود و به اسراف متوجه گردد، به آن «فُرُط» می گویند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اما ثروتمندان مستکبر به کلّی از یاد خدا غافلند، و جز هوای نفس چیزی نمی طلبند، و همه چیز آنها از حد اعتدال بیرون، و در مسیر افراط و اسراف است.

* * *

اهمیت موضوع فوق به قدری است که قرآن در آیه بعد، با صراحت به پیامبر(صلی الله علیه وآله) چنین می گوید: «بگو این برنامه من است و این حقیقتی است از سوی پروردگارتان، هر کس می خواهد ایمان بیاورد و این حقیقت را پذیرا شود، و هر کس می خواهد کافر گردد» (وَ قُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَ مَنْ شاءَ فَلْيَكْفُرْ).

اما بدانید این ظالمان دنیاپرست که با زندگی مرفه و زرق و برق و زینت هایشان، لبخند تمسخر به لباس پشمینه سلمان ها و بوذرها می زنند، عاقبت شوم و تاریکی دارند; چرا که: «ما برای این ستمگران آتشی فراهم کرده ایم که سراپرده اش آنها را از هر سو احاطه کرده است» (إِنّا أَعْتَدْنا لِلظّالِمِينَ ناراً أَحاطَ بِهِمْ سُرادِقُها).

آری، آنها در این زندگی دنیا، هر گاه تشنه می شدند صدا می زدند، و خدمتکاران انواع نوشابه ها را در برابرشان، حاضر می کردند «ولی در جهنم هنگامی که تقاضای آب می کنند آبی برای آنها می آورند، همچون فلز گداخته! که اگر نزدیک صورت شود صورت ها را بریان می کند»! (وَ إِنْ يَسْتَغِيثُوا يُغاثُوا بِماء كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ).(١)

«چه بد نوشیدنی است»؟! (بِئْسَ الشَّرابُ)!

---

١ ـ «مُهْل» (بر وزن قفل) چنان که «راغب» در «مفردات» گوید، به معنی دُرد ته نشین شده روغن است، که معمولاً چیز آلوده و کثیف و بد طعمی است، ولی، جمعی دیگر از مفسران به معنی هر گونه فلز گداخته تفسیر کرده اند، و ظاهر جمله «يَشْوِي الْوُجُوهَ» (صورت ها را بریان می کند) در اینجا معنی دوم را می رساند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

«و دوزخ چه بد جایگاه محل اجتماعی است»؟! (وَ ساءَتْ مُرْتَفَقاً).(١)

فکر کنید آبی که اگر نزدیک صورت شود، حرارتش صورت را بریان می کند آیا قابل خوردن است؟

این به خاطر آن است که: در دنیا انواع نوشابه های گوارا و خنک می نوشیدند، در حالی که آتش به دل محرومان و مستضعفان می زدند، این همان آتش است که در اینجا بدین صورت، تجسم یافته است!.

عجیب این که: قرآن در اینجا برای ثروتمندان ظالم، و دنیاپرستان بی ایمان، تشریفاتی در جهنم همانند تشریفات این جهان، قائل شده است ولی، با این تفاوت که: در دنیا «سُرادِق» یعنی خیمه های بلند («سُرادِق» در اصل از کلمه فارسی سراپرده گرفته شده است) و اشرافی دارند که: فقیران را در آن راهی نیست و محل عیش و نوش و باده گساری است اما در آنجا خیمه های عظیمشان «از شعله های آتش سوزان دوزخ است»!

در اینجا در سراپرده هایشان انواع مشروبات وجود دارد، همین که ساقی را صدا می کنند، جامهائی از شراب های رنگارنگ، پیش روی آنها حاضر می نمایند، در دوزخ نیز ساقی و آورنده نوشیدنی دارند، اما چه آبی؟ آبی همچون فلز گداخته! آبی به داغی اشک سوزان یتیمان، و آه آتشین مستمندان! آری هر چه آنجا است تجسمی است از آنچه اینجا است! (پناه بر خدا).

* * *

و از آنجا که روش قرآن، یک روش آموزنده تطبیقی است، پس از بیان اوصاف و همچنین کیفر دنیا پرستان خودخواه، به بیان حال مؤمنان راستین و پاداش های فوق العاده ارزنده آنها می پردازد، نخست: به صورت مختصر و بعد

---

١ ـ «مُرْتَفَق» از ماده «رفق و رفیق» است یعنی محل اجتماع دوستان.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نسبتاً مشروح و چنین می گوید:

«آنها که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، ما پاداش نیکوکاران را ضایع نخواهیم کرد» کم باشد یا زیاد، کلی باشد یا جزئی، از هر کس، در هر سن و سال، و در هر شرایط (إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ إِنّا لانُضِیعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلاً).

* * *

«آنان کسانی هستند که بهشت های جاویدان از آن آنها است» (أُولئِکَ لَهُمْ جَنّاتُ عَدْن). «باغ هائی از بهشت که نهرها از زیر درختان و قصرهایش جاری است» (تَجْرِی مِنْ تَحْتِهِمُ الأَنْهارُ). «آنها با دستبندهائی از طلا آراسته اند» (یُحَلَّوْنَ فِیها مِنْ أَساوِرَ مِنْ ذَهَب).(١)

«و لباس های فاخری به رنگ سبز از حریر نازک و ضخیم در بر می کنند» (وَ یَلْبَسُونَ ثِیاباً خُضْراً مِنْ سُنْدُس وَ إِسْتَبْرَق).

«در حالی که بر تخت ها و کرسی ها تکیه زده اند» (مُتَّکِئِینَ فِیها عَلَی الأَرائِکِ).(٢)

«وه! چه پاداش خوبی است»؟ (نِعْمَ الثَّوابُ).

«و چه جمع نیکوئی از دوستان»؟! (وَ حَسُنَتْ مُرْتَفَقاً).

* * *

---

١ ـ «أَساوِرَ» جمع «اسوره» (بر وزن مشورهٔ) و آن نیز، به نوبه خود جمع «سوار» (بر وزن غبار و کتاب) است و در اصل، از کلمه فارسی «دستوار» یعنی دستبند گرفته شده، و بعد از آن که معرّب گردیده از آن فعل های عربی نیز مشتق شده است.

٢ ـ «أَرائِک» جمع «اریکه» به تختی می گویند که اطراف آن از هر طرف به صورت سایبان پوشانیده شده، و در اصل به گفته «راغب» از «اراک» که نام درخت معروفی است گرفته شده; چرا که گاهی عرب ها از این درخت، سایبان های مخصوصی می ساختند و یا از «اروک» که به معنی اقامت و توقف است می باشد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نکته ها:

۱ ـ روح طبقاتی، مشکل بزرگ جامعه ها

نه تنها آیات فوق، با تقسیم جامعه به دو گروه اشراف و فقراء، مبارزه می کند، بلکه در بسیاری از آیات قرآن، که قبلاً از آن گذشته ایم و یا بعداً به آن می رسیم، روی این مطلب تأکید شده است.

اصولاً، جامعه ای که گروهی از آن (که طبعاً اقلیتی خواهند بود) مرفه ترین زندگی را داشته، در ناز و نعمت غوطهور، در اسراف و تبذیر غرق، و به موازات آن آلوده به انواع مفاسد باشند، در حالی که گروه دیگری ـ که اکثریت را تشکیل می دهند ـ از ابتدائی ترین و ساده ترین وسیله زندگی انسانی محروم، چنین جامعه ای، نه جامعه ای است که اسلام آن را بپسندد و نه رنگ جامعه انسانی دارد.

چنین مجتمعی هرگز روی آرامش نخواهد دید، ظلم و ستم، خفقان و سلب آزادی، استعمار و استکبار، حتماً بر آن سایه خواهد انداخت.

جنگ های خونین، غالباً از جامعه هائی ـ که دارای چنین بافتی هستند ـ برخاسته، و ناآرامی ها در چنین جوامعی هرگز پایان نمی گیرد.

اصولاً ـ چرا این همه مواهب الهی بی دلیل، در اختیار یک عده معدود قرار گیرد، و اکثریت در میان انواع محرومیت ها، درد و رنج ها، گرسنگی و بیماری ها دست و پا بزنند.

چنین جامعه ای، قطعاً مملوّ از کینه، دشمنی، حسادت، کبر، غرور، ظلم، ستم، خودکامگی و استکبار، و هر گونه عوامل تباهی است، و اگر می بینیم، همه پیامبران بزرگ، مخصوصاً پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) با چنین نظامی شدیداً مبارزه پی گیر و مستمر داشته، به همین دلیل است.

در این گونه جوامع اشرافی، جلسات اشراف، همیشه از مجالس تهیدستان جدا بوده است، محله های آنها جدا، مراکز تفریح و اجتماع آنها جدا (اگر فقراء

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مرکز تفریحی داشته باشند) آداب و رسومشان کاملاً متفاوت، و حتی قبرستان هایشان هم، از هم جدا بوده است!.

این جدائی که بر خلاف روح بشریت، و روح تمام قوانین آسمانی است، برای هیچ مرد الهی قابل تحمل نبوده و نیست، در جامعه جاهلی عرب این وضع، به شدت حکومت می کرد، تا آنجا که گاهی بزرگترین عیب پیامبر(صلی الله علیه وآله) را این می دانستند که: سلمان ها و ابوذرهای پابرهنه و تهیدست، (اما با دل هائی مملوّ از ایمان و عشق به خدا و شهامت و ایثار) دور او را گرفته اند.

در جامعه جاهلی زمان نوح(علیه السلام) نیز اشراف بت پرست، به نوح همین ایراد را می کردند که: چرا ـ به تعبیر آنها ـ «اراذل»! از تو پیروی کرده اند؟ (اراذل به معنی پست ها! چرا که این کوردلان مقیاس بزرگی و پستی را درهم و دینار می پنداشتند) (فَقالَ الْمَلاَُ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ ما نَراکَ إِلاّ بَشَراً مِثْلَنا وَ ما نَراکَ اتَّبَعَکَ إِلاَّ الَّذِینَ هُمْ أَراذِلُنا).(١)

و دیدیم که چگونه گروهی از این خودپرستان بی ایمان، حتی از نشستن در کنار تهیدستان با ایمان، و لو برای چند لحظه، ابا داشتند، و نیز در تاریخ اسلام خوانده ایم که: چگونه پیامبر(صلی الله علیه وآله) با کنار زدن گروه اول، و میدان دادن به گروه دوم، جامعه ای ساخت به معنی واقعی کلمه، «توحیدی».

جامعه ای که استعدادهای نهفته در آن شکوفا گشت، و ملاک ارزش و شخصیت، نبوغ ها و ارزش های انسانی، تقوا، دانش، ایمان، جهاد و عمل صالح بود.

و امروز هم تا کوشش برای ساختن چنین جامعه ای نکنیم، و با الگو گرفتن از برنامه پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله)، فکر طبقاتی را از طریق تعلیم و تربیت، و تنظیم قوانین صحیح و اجرای دقیق آنها از مغزها بیرون نکنیم ـ هر چند استکبار جهانی نپسندد و با آن به مخالفت برخیزد ـ جامعه سالم و انسانی هرگز نخواهیم

---

١ ـ هود، آیه ٢٧.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

داشت.

* * *

۲ ـ مقایسه زندگی این جهان، و آن جهان

بارها گفته ایم، تجسّم اعمال یکی از مهم ترین مسائل مربوط به رستاخیز است، باید بدانیم آنچه در آن جهان است، بازتاب وسیع، گسترده و تکامل یافته ای از این جهان است، اعمال، افکار، روش های اجتماعی ما، و خوهای مختلف اخلاقی در آن جهان، تجسّم می یابند، و همیشه با ما خواهند بود.

آیات فوق ترسیم زنده ای از همین حقیقت است، ثروتمندان ستم پیشه و انحصارگری که در این جهان در سراپرده ها تکیه می کردند، سرمست از باده ها بودند و سعی داشتند همه چیزشان از مؤمنان تهیدست جدا باشد، در آنجا هم «سرادق» و سراپرده ای دارند، اما از آتش سوزان!; چرا که ظلم در حقیقت آتش سوزانی است که خرمن زندگی و امید مستضعفان را محترق می کند.

در آنجا هم نوشابه هائی دارند که تجسمی است از باطن شراب دنیا، نوشابه هائی که از خون دل مردم محروم، فراهم شده است، نوشابه ای که به این ظالمان در آن جهان هدیه می شود، نه تنها امعاء و احشاء را می سوزاند، که همچون فلز گداخته است، پیش از نوشیدن، هنگامی که به دهان و صورت نزدیک می شود چهرهاشان را برشته، می کند!

اما به عکس، آنها که برای حفظ پاکی و رعایت اصول عدالت، پشت پا به این مواهب زدند، و به زندگی ساده ای قناعت کردند، و محرومیت های این دنیا را برای اجرای اصول عدالت، به خاطر خدا تحمّل نمودند، در آنجا باغ هائی از بهشت با نهرهائی از آب جاری، بهترین لباس ها و زینت ها، و شوق انگیزترین

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

جلسات در انتظارشان خواهد بود، و این تجسّمی است از نیت پاک آنها که مواهب را برای همه بندگان خدا می خواستند.

* * *

۳ ـ رابطه هواپرستی و غفلت از خدا

روح آدمی را یا خدا پر می کند و یا هوا، که جمع میان این دو ممکن نیست، هواپرستی سرچشمه غفلت از خدا و خلق خدا است، هواپرستی عامل بیگانگی از همه اصول اخلاقی است، و بالاخره هواپرستی، انسان را در خویشتن فرو می برد، و از همه حقایق جهان دور می سازد.

یک انسان هواپرست جز به اشباع شهوات خویش نمی اندیشد، آگاهی، گذشت، ایثار، فداکاری و معنویت برای او مفهومی ندارد.

رابطه این دو با هم در آیات فوق به خوبی بازگو شده است، آنجا که می گوید: «وَ لاتُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنا وَ اتَّبَعَ هَواهُ وَ كانَ أَمْرُهُ فُرُطاً».

در اینجا نخست، غفلت از خدا مطرح است و به دنبال آن پیروی از هوا، و جالب این که: نتیجه آن افراطکاری هم به طور مطلق ذکر شده است.

چرا هواپرست، همیشه گرفتار افراط است، شاید یک دلیلش این باشد که: طبع آدمی در لذت های مادی همیشه رو به افزون طلبی می رود، کسی که دیروز از فلان مقدار مواد مخدر نشئه می شد، امروز با آن مقدار نشئه نمی شود، و باید تدریجاً بر مقدار آن بیفزاید.

کسی که دیروز، یک قصر مجهز چند هزار متری او را سیر می کرد، امروز برای او یک امر عادی است، و به همین ترتیب، در همه شاخه های هوا و هوس، دائما رو به افراط گام برمی دارند، تا خود را هلاک و نابود کنند.

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

٤ ـ لباس های زینتی، در جهان دیگر

این سؤال ممکن است برای بسیاری پیدا شود که: خداوند در قرآن مجید از زرق و برق دنیا نکوهش کرده، پس چرا وعده این گونه چیزها را به مؤمنان در آن جهان می دهد، زینت آلات طلا، پارچه های ابریشمین، نازک، ضخیم، اریکه ها و تخت های زیبا و مانند آن.

در پاسخ این سؤال، قبلاً توجه به این نکته را لازم می دانیم که: ما هرگز مانند توجیه گرانی که همه این الفاظ را کنایه از مفاهیم معنوی می دانند این گونه آیات را تفسیر نمی کنیم; چرا که از خود قرآن آموخته ایم: معاد هم جنبه «روحانی» دارد، هم «جسمانی» و به این ترتیب، لذات آن جهان، باید در هر دو بخش باشد که: البته بدون شک، لذات روحانیش قابل مقایسه با لذات جسمانی نیست.

ولی در عین حال، این حقیقت را نمی توان کتمان کرد که: ما از نعمت های آن جهان شبحی از دور می بینیم، و سخنانی به اشاره می شنویم; چرا که آن جهان نسبت به این عالم، همچون این دنیا است نسبت به شکم مادر و حالت جنینی، همان گونه که «مادر» اگر بتواند رابطه ای با جنین خود برقرار کند، جز با اشارات نمی تواند زیبائی های این دنیا را: آفتاب درخشان، ماه تابان، چشمه سارها، باغ ها، گل ها و مانند آن را برای کودکی که در شکم او است، بیان کند; چرا که الفاظ کافی برای بیان این مفاهیم ـ که کودکش بتواند آن را درک کند ـ در اختیار ندارد، همچنین نعمت های مادی و معنوی قیامت را برای ما محاصره شدگان در رحم دنیا بازگو کردن، آن هم به طور کامل ممکن نیست.

با روشن شدن این مقدمه، به سراغ پاسخ سؤال می رویم:

اگر خدا زندگی پر زرق و برق این جهان را نکوهش کرده، به خاطر آن است

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

که محدودیت این جهان، سبب می شود فراهم کردن چنان زندگانی، با انواع ظلم و ستم توأم باشد، و بهره گیری از آن با غفلت و بی خبری.

تبعیض هائی که از این رهگذر پیدا می شود، مایه کینه ها، حسادت ها، عداوت ها و سرانجام خونریزی ها و جنگ ها است.

اما در آن جهان که همه چیزش گسترده است، نه تحصیل این زینت ها مشکل ایجاد می کند، نه سبب تبعیض و محرومیت کسی می شود، نه کینه و نفرتی برمی انگیزد، و نه در آن محیط مملو از معنویت انسان را از خدا غافل می سازد، نه نیاز به زحمت حفظ و حراست دارد، و نه در رقبا ایجاد حسادت می کند، نه مایه کبر و غرور است و نه موجب فاصله گرفتن از خلق خدا و خدا.

چرا بهشتیان از چنین مواهبی محروم باشند، که لذتی است جسمانی در کنار مواهب بزرگ معنوی، بدون هیچ واکنش نامطلوب؟

* * *

۵ ـ نزدیک شدن به ثروتمندان، به خاطر ثروتشان

نکته دیگری که آیات فوق، به ما می آموزد این است که: ما نباید از ارشاد و هدایت این گروه، و آن گروه، به خاطر آن که ثروتمندند، یا زندگی مرفهی دارند، پرهیز کنیم، و به اصطلاح، قلم سرخی دور آنها بکشیم.

آنچه مذموم است آن است که ما به خاطر بهره گیری از دنیای مادی، آنها به سراغ آنها برویم و به گفته قرآن مصداق «تُرِيْدُ زِيْنَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيا» باشیم، اما اگر هدف، هدایت و ارشاد آنها و حتی بهره گیری از امکاناتشان برای فعالیت های مثبت و ارزنده اجتماعی باشد، تماس با آنها نه تنها مذموم نیست بلکه لازم و واجب است.

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

٣٢ وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلاً رَجُلَيْنِ جَعَلْنا لِاَحَدِهِما جَنَّتَيْنِ مِنْ أَعْناب وَ حَفَفْناهُما بِنَخْل وَ جَعَلْنا بَيْنَهُما زَرْعاً

٣٣ كِلْتَا الْجَنَّتَيْنِ آتَتْ أُكُلَها وَ لَمْ تَظْلِمْ مِنْهُ شَيْئاً وَ فَجَّرْنا خِلالَهُما نَهَراً

٣٤ وَ كانَ لَهُ ثَمَرٌ فَقالَ لِصاحِبِهِ وَ هُوَ يُحاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مالاً وَ أَعَزُّ نَفَراً

٣٥ وَ دَخَلَ جَنَّتَهُ وَ هُوَ ظالِمٌ لِنَفْسِهِ قالَ ما أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هذِهِ أَبَداً

٣٦ وَ ما أَظُنُّ السّاعَةَ قائِمَةً وَ لَئِنْ رُدِدْتُ إِلى رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْراً مِنْها مُنْقَلَباً

ترجمه:

٣٢ ـ (ای پیامبر!) برای آنان مثالی بزن: آن دو مرد، که برای یکی از آنها دو باغ از انواع انگورها قرار دادیم; و گرداگرد آن دو (باغ) را با درختان نخل پوشاندیم; و در میانشان زراعت پر برکتی قرار دادیم.

٣٣ ـ هر دو باغ، میوه آورده بود، (میوه های فراوان،) و چیزی فروگذار نکرده بود; و میان آن دو، نهر بزرگی جاری ساخته بودیم.

٣٤ ـ صاحب این باغ، درآمد فراوانی داشت; پس به دوستش ـ در حالی که با او گفتگو می کرد ـ چنین گفت: «من از نظر ثروت از تو برتر، و از نظر نفرات نیرومندترم»!

٣٥ ـ و در حالی که نسبت به خود ستمکار بود، در باغ خویش گام نهاد، و گفت: «من گمان نمی کنم هرگز این باغ نابود شود!

٣٦ ـ و باور نمی کنم قیامت برپا گردد! و اگر به سوی پروردگارم بازگردانده شوم (و قیامتی در کار باشد)، جایگاهی بهتر از اینجا خواهم یافت»!

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تفسیر:

ترسیمی از موضع مستکبران در برابر مستضعفان

در آیات گذشته دیدیم: چگونه دنیاپرستان سعی داشتند در همه چیز از آن مردان حق که تهیدست اند، فاصله بگیرند، و سرانجام کارشان را در جهان دیگر نیز خواندیم.

آیات مورد بحث، با اشاره، به سرگذشت دو دوست، یا دو برادر که هر کدام الگوئی برای یکی از این دو گروه بوده اند، طرز تفکر، گفتار، کردار و موضع این دو گروه را مشخص می کند.

نخست، می گوید: «ای پیامبر! داستان آن دو مرد را، به عنوان ضرب المثل، برای آنها بازگو کن که: برای یکی از آنها، دو باغ از انواع انگورها قرار داده بودیم، و در گرداگرد آن، درختان نخل، سر به آسمان کشیده بود، و در میان این دو زمین زراعت پر برکتی وجود داشت» (وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلاً رَجُلَيْنِ جَعَلْنا لِاَحَدِهِما جَنَّتَيْنِ مِنْ أَعْناب وَ حَفَفْناهُما بِنَخْل وَ جَعَلْنا بَيْنَهُما زَرْعاً).

باغ و مزرعه ای که همه چیزش جور بود، هم انگور و خرما داشت و هم گندم و حبوبات دیگر، مزرعه ای کامل و خودکفا.

* * *

«این دو باغ از نظر فرآورده های کشاورزی کامل بودند، درختان به ثمر نشسته، و زراعت ها خوشه بسته بود، و هر دو باغ چیزی فروگذار نکرده بودند» (كِلْتَا الْجَنَّتَيْنِ آتَتْ أُكُلَها وَ لَمْ تَظْلِمْ مِنْهُ شَيْئاً).

از همه مهم تر آب، که مایه حیات همه چیز مخصوصاً باغ و زراعت است، به حد کافی در دسترس آنها بود; چرا که «میان این دو باغ نهر بزرگی از زمین بیرون فرستاده بودیم» (وَ فَجَّرْنا خِلالَهُما نَهَراً).

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

به این ترتیب، «صاحب این باغ و زراعت، هر گونه میوه و درآمدی در اختیار داشت» (وَ کانَ لَهُ ثَمَرٌ).

ولی از آنجا که دنیا به کام او می گشت، و انسان کم ظرفیت و فاقد شخصیت هنگامی که همه چیز بر وفق مراد او بشود، غرور او را می گیرد، و طغیان و سرکشی آغاز می کند، که نخستین مرحله اش، مرحله برتری جوئی و استکبار بر دیگران است، صاحب این دو باغ، به دوستش رو کرده «در گفتگوئی با او چنین گفت: من از نظر ثروت از تو برترم، و آبرو، شخصیت و عزّتم بیشتر و نفراتم فزون تر است» (فَقالَ لِصاحِبِهِ وَ هُوَ یُحاوِرُهُ أَنَا أَکْثَرُ مِنْکَ مالاً وَ أَعَزُّ نَفَراً).

بنابراین، هم نیروی انسانی فراوان در اختیار دارم، هم مال و ثروت هنگفت، و هم نفوذ و موقعیت اجتماعی، تو در برابر من چه می گوئی؟ و چه حرف حسابی داری؟!

* * *

کم، کم این افکار ـ همان گونه که معمول است ـ در او اوج گرفت، و به جائی رسید که: دنیا را جاودان، مال و ثروت و حشمتش را ابدی پنداشت: «مغرورانه در حالی که در واقع به خودش ستم می کرد، در باغش گام نهاد، (نگاهی به درختان سرسبز که شاخه هایش از سنگینی میوه خم شده بود، و خوشه های پردانه ای که به هر طرف مایل گشته بود، انداخت، و به زمزمه نهری که می غرید، پیش می رفت و درختان را مشروب می کرد، گوش فرا داد، و از روی غفلت و بی خبری) گفت: من باور نمی کنم هرگز فنا و نیستی دامن باغ مرا بگیرد» (وَ دَخَلَ جَنَّتَهُ وَ هُوَ ظالِمٌ لِنَفْسِهِ قالَ ما أَظُنُّ أَنْ تَبِیدَ هذِهِ أَبَداً).

* * *

باز هم از این فراتر رفت، و از آنجا که جاودانی بودن این جهان، با قیام

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

رستاخیز، تضاد دارد به فکر انکار قیامت افتاده گفت: «من هرگز باور نمی کنم: قیامتی در کار باشد» (وَ ما أَظُنُّ السّاعَةَ قائِمَةً).

اینها سخنانی است که گروهی برای دلخوش کردن خود به هم بافته اند.

سپس اضافه کرد: گیرم قیامتی در کار باشد، من با این همه شخصیت و مقام «اگر به سوی پروردگارم بازگردم، مسلماً جایگاهی بهتر از این خواهم یافت» (وَ لَئِنْ رُدِدْتُ إِلى رَبِّی لاَ َجِدَنَّ خَیْراً مِنْها مُنْقَلَباً).

او در این خیالات خام غوطهور بود، و هر زمان سخنان نامربوط تازه ای بر نامربوط های گذشته می افزود که، رفیق با ایمانش به سخن درآمد، و گفتنی ها را که در آیات بعد می خوانیم گفت.

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

٣٧ قالَ لَهُ صاحِبُهُ وَ هُوَ يُحاوِرُهُ أَ كَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُراب ثُمَّ مِنْ نُطْفَة ثُمَّ سَوّاكَ رَجُلاً

٣٨ لكِنَّا هُوَ اللّهُ رَبِّي وَ لاأُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَداً

٣٩ وَ لَوْ لا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَكَ قُلْتَ ما شاءَ اللّهُ لا قُوَّةَ إِلاّ بِاللّهِ إِنْ تَرَنِ أَنَا أَقَلَّ مِنْكَ مالاً وَ وَلَداً

٤٠ فَعَسى رَبِّي أَنْ يُؤْتِيَنِ خَيْراً مِنْ جَنَّتِكَ وَ يُرْسِلَ عَلَيْها حُسْباناً مِنَ السَّماءِ فَتُصْبِحَ صَعِيداً زَلَقاً

٤١ أَوْ يُصْبِحَ ماؤُها غَوْراً فَلَنْ تَسْتَطِيعَ لَهُ طَلَباً

ترجمه:

٣٧ ـ دوست (با ایمان) وی ـ در حالی که با او گفتگو می کرد ـ گفت: «آیا به خدائی که تو را از خاک، و سپس از نطفه آفرید، و پس از آن تو را مرد کاملی قرار داد، کافر شدی؟!

٣٨ ـ ولی من کسی هستم که «اللّه» پروردگار من است; و هیچ کس را شریک پروردگارم قرار نمی دهم»!

٣٩ ـ چرا هنگامی که وارد باغت شدی، نگفتی این نعمتی است که خدا خواسته است؟! قوّتی جز از ناحیه خدا نیست! و اگر می بینی من از نظر مال و فرزند از تو کمترم (مهم نیست)!

٤٠ ـ شاید پروردگارم بهتر از باغ تو، به من بدهد; و مجازات حساب شده ای از آسمان بر باغ تو فرو فرستد، به گونه ای که آن را به زمین بی گیاه لغزنده ای مبدّل کند!

٤١ ـ و یا آب آن در زمین فرو رود، تا هرگز نتوانی آن را به دست آوری»!

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تفسیر:

این هم پاسخ مستضعفان

این آیات ردّ بافته های بی اساس آن ثروتمند مغرور و از خود راضی و بی ایمان است، که از زبان دوست مؤمنش می شنویم:

او که تا آن موقع دم فرو بسته بود و به سخنان این مرد سبک مغز گوش فرا می داد، تا هر چه در درون دارد برون ریزد، سپس یک جا پاسخ دهد، وارد گفتگو شد «و به او گفت: آیا به خدائی که تو را از خاک آفرید و سپس از نطفه و بعد از آن تو را مرد کاملی قرار داد کافر شدی»؟! (قالَ لَهُ صاحِبُهُ وَ هُوَ یُحاوِرُهُ أَ کَفَرْتَ بِالَّذِی خَلَقَکَ مِنْ تُراب ثُمَّ مِنْ نُطْفَهٔ ثُمَّ سَوّاکَ رَجُلاً).

در اینجا یک سوال پیش می آید و آن این که:

در سخنان آن مرد مغرور که در آیات گذشته آمده بود، چیزی صریحاً در زمینه انکار وجود خدا دیده نمی شد، در حالی که ظاهر پاسخی که مرد موحّد به او می دهد، و نخستین مطلبی که به خاطر آن وی را سرزنش می کند، مسأله انکار خدا است.

لذا او را از طریق مسأله آفرینش انسان، که یکی از بارزترین دلائل توحید است، متوجه خداوند عالم و قادر می کند.

خدائی که انسان را در آغاز، از خاک آفرید، یعنی مواد غذائی که در زمین وجود داشت، جذب ریشه های درختان شد، درختان به نوبه خود غذای حیوانات شدند، انسان از آن گیاه و گوشت این حیوان استفاده کرد، نطفه اش از اینها شکل گرفت، نطفه در رحم مادر مراحل تکامل را پیمود تا به انسان کاملی تبدیل شد، انسانی که از همه موجودات زمین برتر است: می اندیشد، فکر می کند، تصمیم می گیرد و همه چیز را مسخر خود می سازد، آری، تبدیل

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خاک بی ارزش به چنین موجود شگرفی با آن همه سازمان های پیچیده ای که در جسم و روح او است یکی از دلائل بزرگ توحید است!

در پاسخ این سؤال مفسران تفسیرهای گوناگونی دارند:

۱ ـ گروهی گفته اند: از آنجا که این مرد مغرور صریحاً معاد را انکار کرد، و یا مورد تردید قرار داد، لازمه آن انکار خداست; چرا که منکران معاد جسمانی در واقع، منکر قدرت خدا بودند، و باور نمی کردند: خاک های متلاشی شده، بار دیگر لباس حیات بپوشند; لذا آن مرد با ایمان با ذکر «آفرینش نخستین» انسان از خاک، سپس نطفه، و مراحل دیگر، او را متوجه قدرت بی پایان پروردگار می کند، تا بداند مسأله معاد را همواره در صحنه های همین زندگی با چشم خود می بینیم.

۲ ـ بعضی دیگر گفته اند: شرک و کفر او به خاطر این بود که: برای خویشتن استقلالی در مالکیت قائل شد، و مالکیت خود را جاودانی پنداشت.

۳ ـ احتمال سومی نیز بعید به نظر نمی رسد که: او در قسمتی از سخنانش که قرآن همه آن را بازگو نکرده است به انکار خدا برخاسته بود، که به قرینه سخنان آن مرد با ایمان، روشن می شود، لذا در آیه بعد، مشاهده می کنیم: آن مرد با ایمان می گوید: تو اگر انکار خدا کردی و راه شرک پوئیدی، من هرگز چنین نمی کنم.

به هر حال، این احتمالات سه گانه، که در تفسیر آیه فوق گفته شد، بی ارتباط با یکدیگر نیست، و می تواند سخن آن مرد موحّد اشاره ای به همه اینها باشد.

به علاوه در آیه بعد، خود اعتراف می کند که: کاش به خدا شرک نورزیده بودم.

* * *

پس از آن این مرد با ایمان، برای درهم شکستن کفر و غرور او، گفت: «ولی من کسی هستم که اللّه پروردگار من است» و من بر این عقیده افتخار و

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مباهات می کنم (لکِنَّا هُوَ اللّهُ رَبِّی).(۱)

تو به این افتخار می کنی که: باغ، زراعت، میوه و آب فراوان داری، ولی من افتخار می کنم که: پروردگار من خدا است، خالق من، رازق من او است، تو به دنیایت مباهات می کنی، من به عقیده و ایمان و توحیدم!

«و من هیچ کس را شریک پروردگارم قرار نمی دهم» (وَ لااُشْرِکُ بِرَبِّی أحَداً).

* * *

بعد از اشاره به مسأله توحید و شرک، که مهمترین مسأله سرنوشت ساز است، مجدداً او را مورد سرزنش قرار داده، می گوید: «تو چرا هنگامی که وارد باغت شدی نگفتی: این نعمتی است که خدا خواسته»، چرا همه اینها را از ناحیه خدا ندانستی و شکر نعمت او را به جا نیاوردی؟! (وَ لَوْ لا إذْ دَخَلْتَ جَنَّتَکَ قُلْتَ ما شاءَ اللّهُ).(۲)

«چرا نگفتی هیچ قوت و قدرتی جز از ناحیه خدا نیست» (لا قُوَّةَ إلاّ بِاللّهِ).

اگر تو زمین را شکافته ای، بذر پاشیده ای، نهال غرس کرده ای، درختان را بر، داده ای! و به موقع به همه چیز آن رسیده ای، تا به این پایه رسیده است، همه اینها با استفاده از قدرت های خداداد، و امکانات و وسائلی است که خدا در اختیار تو قرار داده، تو از خود هیچ نداری و بدون او هیچ هستی!.

سپس اضافه کرد: «اگر می بینی من از نظر مال و فرزند از تو کمترم» (مطلب مهمی نیست) (إنْ تَرَنِ أنَا أقَلَّ مِنْکَ مالاً وَ وَلَداً).

* * *

---

۱ ـ کلمه «لکِنّا» در اصل «لکِنَّ أنَا» بوده، در هم ادغام شده و به این صورت در آمده است.

۲ ـ جمله «ما شاءَ اللّهُ» محذوفی دارد و در تقدیر چنین است: هذا ما شاءَ اللّهُ: «این چیزی است که خدا خواسته» یا، ما شاءَ اللّهُ کائِن: «هر چه خدا بخواهد همان می شود».

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

«خدا می تواند بهتر از باغ تو را در اختیار من بگذارد» (فَعَسی رَبِّی أَنْ یُؤْتِیَنِ خَیْراً مِنْ جَنَّتِکَ).
نه تنها بهتر از آنچه تو داری، به من بدهد بلکه: «خداوند صاعقه ای از آسمان بر باغ تو فرستد و در مدتی کوتاه این سرزمین سرسبز و خرم را به سرزمین بی گیاه و لغزنده ای تبدیل کند» (وَ یُرْسِلَ عَلَیْها حُسْباناً مِنَ السَّماءِ فَتُصْبِحَ صَعِیداً زَلَقاً).

* * *

یا به زمین فرمان دهد تکانی بخورد «و این چشمه و نهر جوشان در اعماق آن فرو برود، آن چنان که هرگز قدرت جستجوی آن را نداشته باشی» (أَوْ یُصْبِحَ ماؤُها غَوْراً فَلَنْ تَسْتَطِیعَ لَهُ طَلَباً).

«حُسْبان» (بر وزن لقمان) در اصل از ماده «حساب» گرفته شده، سپس به معنی تیرهائی که به هنگام پرتاب کردن آن را شماره می کنند آمده، و نیز به معنی مجازاتی است که روی حساب دامنگیر اشخاص می گردد، و در آیه فوق منظور همین است.

«صَعِید» به معنی قشر روی زمین است (در اصل از ماده «صعود» گرفته شده).

«زَلَق» به معنی سرزمینی صاف و بدون هیچ گونه گیاه است آن چنان که پای انسان بر روی آن بلغزد (امروز برای این که شن های روان را ثابت کنند و از فرو رفتن آبادی ها در زیر طوفان های شن جلوگیری به عمل آورند، سعی می کنند، گیاهان، نباتات و درختانی در آنها برویانند و به اصطلاح از آن حالت زلق و لغزندگی، بیرون آید و مهار شود).

در واقع، آن مرد با ایمان و موحّد، رفیق مغرور خود را هشدار داد

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

که بر این نعمت ها دل نبندد; چرا که هیچ کدام قابل اعتماد نیست.

در حقیقت او می گوید: با چشم خودت دیده، و یا لااقل با گوش شنیده ای که صاعقه های آسمانی گاهی در یک لحظه کوتاه، باغ ها، خانه ها و زراعت ها را به تلّی از خاک، یا زمینی خشک، بی آب و علف تبدیل کرده است.

و نیز شنیده یا دیده ای: گاهی یک زمین لرزه شدید قنات ها را فرو می ریزد، چشمه ها را می خشکاند، آن چنان که قابل اصلاح و مرمت نیستند.

تو که اینها را می دانی، این غرور و نخوت برای چیست؟! تو که این صحنه ها را دیده ای این همه دلبستگی چرا؟!

چرا می گوئی باور نمی کنم: این نعمت ها هرگز فانی بشوند، بلکه جاودانه خواهند ماند، این چه نادانی و ابلهی است؟!.

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

٤٢ وَ أُحِيطَ بِثَمَرِهِ فَأَصْبَحَ يُقَلِّبُ كَفَّيْهِ عَلى ما أَنْفَقَ فِيها وَ هِيَ خاوِيَةٌ عَلى عُرُوشِها وَ يَقُولُ يا لَيْتَنِي لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّي أَحَداً

٤٣ وَ لَمْ تَكُنْ لَهُ فِئَةٌ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللّهِ وَ ما كانَ مُنْتَصِراً

٤٤ هُنالِكَ الْوَلايَةُ لِلّهِ الْحَقِّ هُوَ خَيْرٌ ثَواباً وَ خَيْرٌ عُقْباً

ترجمه:

٤٢ ـ (عذاب الهی فرا رسید،) و میوه های آن نابود شد; و به خاطر هزینه هائی که در آن صرف کرده بود، دست هایش را به هم می مالید در حالی که باغ بر داربست هایش فرو ریخته بود و می گفت: «ای کاش کسی را همتای پروردگارم قرار نداده بودم»!

٤٣ ـ و گروهی نداشت که او را در برابر (عذاب) خداوند یاری دهند; و از خودش نمی توانست یاری گیرد.

٤٤ ـ در آنجا ثابت شد که ولایت (و قدرت) از آن خداوند بر حق است! اوست که برترین ثواب، و بهترین عاقبت را (برای مطیعان) دارد!

تفسیر:

و این هم پایان کارشان

سرانجام گفتگوی این دو نفر پایان گرفت بی آن که مرد موحّد توانسته باشد در اعماق جان آن ثروتمند مغرور و بی ایمان، نفوذ کند، و با همین روحیه و طرز تفکر به خانه خود بازگشت.

غافل از این که: فرمان الهی دائر به نابودی باغ ها و زراعت های سرسبزش صادر شده است، و باید کیفر غرور و شرک خود را در همین جهان ببیند و

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سرنوشتش درس عبرتی برای دیگران شود.

در لحظه هائی که پرده های سیاه شب همه جا را فرا گرفته بود، عذاب الهی نازل شد، به صورت صاعقه ای مرگبار، و یا طوفانی کوبنده و وحشتناک، و یا زلزله ای ویرانگر و هول انگیز، هر چه بود، در لحظاتی کوتاه، این باغ های پرطراوت، درختان سر به فلک کشیده، و زراعت به ثمر نشسته را در هم کوبید و ویران کرد: «و عذاب الهی به فرمان خدا از هر سو محصولات آن مرد را احاطه و نابود ساخت» (وَ أُحِيطَ بِثَمَرِهِ).

«أُحِيْطَ» از ماده «احاطه» است و در این گونه موارد، به معنی «عذاب فراگیر» است که نتیجه آن، نابودی کامل است.

صبحگاهان که صاحب باغ با یک سلسله رؤیاها به منظور سرکشی و بهره گیری از محصولات باغ به سوی آن حرکت کرد، همین که نزدیک شد، با منظره وحشتناکی روبرو گشت، آن چنان که دهانش از تعجب بازماند، و چشمانش بی فروغ شد و از حرکت ایستاد.

نمی دانست این صحنه را در خواب می بیند، یا بیداری؟! درختان نخل سر به فلک کشیده همه بر خاک فرو غلطیده بودند، زراعت ها زیر و رو شده، و کمتر اثری از حیات و زندگی در آنجا به چشم می خورد.

گوئی در آنجا هرگز باغ خرم و زمین های سرسبزی وجود نداشته، و ناله های غم انگیز جغدها در ویرانه هایش طنین انداز بوده است، قلبش به طپش افتاد، رنگ از چهره اش پرید، آب در دهانش خشکید، و آنچه از کبر و غرور بر دل و مغز او سنگینی می کرد، یک باره فرو ریخت!

گوئی از یک خواب عمیق و طولانی بیدار شده است: «او مرتباً دست ها را به هم می مالید و در فکر هزینه های سنگینی بود که در یک عمر، از هر طرف فراهم

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

نموده و در آن خرج کرده بود، اکنون همه بر باد رفته و بر پایه ها فرو ریخته بود» (فَأَصْبَحَ يُقَلِّبُ كَفَّيْهِ عَلى ما أَنْفَقَ فِيها وَ هِيَ خاوِيَةٌ عَلى عُرُوشِها).

درست در این هنگام بود که: از گفته ها، اندیشه های پوچ و باطل خود پشیمان گشت «و می گفت: ای کاش! احدی را شریک پروردگارم نمی دانستم، و ای کاش! هرگز راه شرک را نمی پوئیدم» (وَ يَقُولُ يا لَيْتَنِي لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّي أَحَداً).

* * *

اسف انگیزتر این که: او در برابر این همه مصیبت و بلا، تنهای تنها بود: «جز خدا کسانی را نداشت که او را در برابر این بلای عظیم و خسارت بزرگ یاری دهند» (وَ لَمْ تَكُنْ لَهُ فِئَةٌ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ).

و از آنجا که: تمام سرمایه او همین بود، چیز دیگری نداشت که به جای آن بنشاند، «و نمی توانست از خویشتن یاری گیرد» (وَ ما كانَ مُنْتَصِراً).

در حقیقت، تمام پندارهای غرور آمیزش در این ماجرا، به هم ریخته، باطل گشت، از یکسو، می گفت: من هرگز باور نمی کنم این ثروت و سرمایه عظیم فنائی داشته باشد، ولی به چشم خود فنای آن را مشاهده کرد.

از سوی دیگر، به رفیق موحّد و با ایمانش کبر و بزرگی می فروخت و می گفت من از تو قوی تر و پر یار و یاورترم، اما بعد از این ماجرا مشاهده کرد که هیچ کس یار و یاور او نیست.

از سوی سوم، او به قدرت و قوت خویش متکی بود، و نیروی خود را نامحدود می پنداشت، ولی بعد از این حادثه و کوتاه شدن دستش از همه جا و همه چیز، به اشتباه بزرگ خود پی برد; زیرا چیزی که بتواند گوشه ای از آن خسارت بزرگ را جبران کند، در اختیار نداشت.

اصولاً، یار و یاورانی که به خاطر مال و ثروت همانند مگس های دور

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شیرینی اطراف انسان را می گیرند، و گاه انسان آنها را تکیه گاه روز بدبختی خود می پندارد، به هنگامی که آن نعمت از میان برود، یک باره همگی پراکنده می شوند، چرا که دوستی آنها به صورت یک پیوند معنوی نیست، پشتوانه مادی دارد که با از میان رفتنش از میان می رود.

اما هر چه بود، دیر شده بود، و این گونه بیداری اضطراری که به هنگام نزول بلاهای سنگین، حتی برای فرعون ها و نمرودها پیدا می شود، بی ارزش است، و به همین دلیل نتیجه ای به حال او نداشت.

درست است که: او در اینجا جمله «لَمْ أُشْرِکْ بِرَبِّی أَحَداً» را بر زبان جاری کرد، همان جمله ای که دوست با ایمانش، قبلاً می گفت، اما او در حال سلامت گفت، و این در حال بلا!

* * *

«و در این هنگام بود که این حقیقت بار دیگر به ثبوت پیوست که ولایت و سرپرستی و قدرت از آن خدا است، خداوندی که عین حق است» (هُنالِکَ الْوَلایَةُ لِلّهِ الْحَقِّ).

آری در اینجا کاملاً روشن گشت که: همه نعمت ها از او است، و هر چه اراده او باشد آن می شود، و جز به اتکاء لطف او کاری ساخته نیست.

«او است که برترین پاداش را دارد و او است که بهترین عاقبت را برای مطیعان فراهم می سازد» (هُوَ خَیْرٌ ثَواباً وَ خَیْرٌ عُقْباً).

پس، اگر انسان می خواهد به کسی دل ببندد و بر چیزی تکیه کند، و امید به پاداش کسی داشته باشد، چه بهتر که تکیه گاهش خدا، دلبستگی، و امیدش به لطف و احسان پروردگار باشد.

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نکته ها:

۱ ـ غرور ثروت

در این داستان ترسیم زنده ای از آنچه ما غرور ثروتش می نامیم، مشاهده می کنیم، و به سرانجام این غرور که پایانش شرک و کفر است آشنا می شویم.

انسان های کم ظرفیت، هنگامی که به جائی رسیدند و برتری مختصری از نظر مقام و ثروت بر دیگران یافتند، غالباً گرفتار بلای غرور می شوند.

نخست سعی می کنند امکانات خود را به رخ دیگران بکشند، و آن را وسیله برتری جوئی قرار دهند، جمع شدن مگس صفتان را دور این شیرینی، دلیل بر نفوذ خویشتن در دل ها قرار دهند، این، همان است که: قرآن با جمله «أَنَا أَكْثَرُ مِنْکَ مالاً وَ أَعَزُّ نَفَراً» در آیات قبل از آن یاد کرده است.

عشق و علاقه آنها به دنیا کم کم پندار جاودانگی آن را در نظرشان مجسم می سازد، و فریاد «ما أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هذِهِ أَبَداً» را سر می دهند!

ایمان به جاودانگی دنیای مادی چون تضاد روشنی با رستاخیز دارد، نتیجتاً به انکار معاد برمی خیزند «وَ ما أَظُنُّ السّاعَةَ قائِمَةً» می گویند.

خودبینی و خودپسندیشان سبب می شود که: برتری مادی را دلیل بر قرب در درگاه پروردگار، بدانند، برای خویشتن، مقام فوق العاده ای نزد او قائل شوند، و بگویند: اگر به سوی خدا بازگردیم، و معاد و آخرتی در کار باشد، جای ما در آنجا از اینجا هم بهتر است!! «وَ لَئِنْ رُدِدْتُ إِلى رَبِّی لَأَجِدَنَّ خَيْراً مِنْها مُنْقَلَباً».

این مراحل چهارگانه، کم و بیش، در زندگی قدرتمندان دنیاپرست با تفاوت هائی دیده می شود، در واقع خط سیر انحرافی آنها از دنیاپرستی شروع، و به شرک، بت پرستی و کفر و انکار معاد، ختم می گردد; چرا که قدرت مادی را همچون بتی می پرستند و غیر آن را به دست فراموشی می سپرند.

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲ ـ درس های عبرت

این سرگذشت عبرت انگیز در عین فشردگی ـ علاوه بر این درس بزرگ ـ درس های دیگری نیز به ما می آموزد.

الف ـ نعمت های دنیای مادی هر قدر وسیع و گسترده باشد، نامطمئن و ناپایدار است، برق صاعقه ای می تواند در یک شب و یا حتی چند لحظه کوتاه، باغ ها و زراعت هائی که محصول سال های دراز از عمر انسان است به تلی از خاک، خاکستر و زمین خشک و لغزنده تبدیل کند.

زمین لرزه مختصری چشمه های جوشانی را که مبدأ این همه حیات و برکت بود، در کام خود فرو کشد، آن گونه که: حتی قابل ترمیم نباشد.

ب ـ دوستانی که به عشق بهره گیری مادی دور انسان حلقه می زنند، آن چنان بی اعتبار و بی‌وفا هستند که: در همان لحظاتی که این نعمت ها از انسان جدا می شوند با او وداع می گویند، گوئی تصمیم آن را از قبل گرفته بودند «وَ لَمْ تَكُنْ لَهُ فِئَةٌ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ».

این گونه، ماجراها که نمونه هایش را بارها شنیده و یا دیده ایم ثابت می کند: جز بر خدا نمی توان دل بست، دوستان باوفا و راستین انسان تنها، کسانی هستند که پیوندهای معنوی ارتباط آنها را برقرار می سازد، اینها دوستان حال ثروت، تنگدستی، پیری و جوانی، تندرستی و بیماری، و عزت و ذلتند، حتی رابطه های مودتشان بعد از مرگ، نیز تداوم دارد.

ج ـ بیداری بعد از بلا غالباً بیهوده است، بارها گفته ایم: بیداری اضطراری نه دلیل بر انقلاب درونی و تغییر خط و مسیر انسان است، و نه نشانه پشیمانی از اعمال گذشته، بلکه هر انسانی چشمش به چوبه دار، و یا امواج بلا و طوفان بیفتد، موقتاً تحت تأثیر قرار می گیرد، و در لحظاتی کوتاه که عمرش بیش از عمر

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آن بلا نیست، تصمیم بر تغییر مسیر خود می گیرد، اما چون ریشه ای در اعماق جانش ندارد، با خاموش شدن آن طوفان این تفکر نیز خاموش می شود، و درست به خط اول بازمی گردد.

اگر در سوره «نساء» آیه ۱۸ می خوانیم: به هنگام مشاهده نشانه های مرگ، درهای توبه به روی انسان بسته می شود، نیز، دلیلش همین است.

و اگر می بینیم، قرآن در سوره «یونس»، آیات ۹۰ و ۹۱ درباره فرعون می گوید: هنگامی که غرق شدن او نزدیک شد و در میان امواج می غلطید، صدا زد: من به خدای یگانه، خدای بنی اسرائیل، ایمان آوردم، اما این توبه هرگز از او قبول نشد، آن نیز دلیلش همین است.

د ـ نه فقر دلیل ذلت است و نه ثروت دلیل عزت، این درس دیگری است که آیات فوق به ما می آموزد.

البته در جوامع مادی و مکتب های ماده گرا، غالباً این توهم پیش می آید که: فقر و ثروت دلیل ذلت و عزت است، به همین دلیل می بینیم: مشرکان عصر جاهلیت از یتیم بودن و یا تهیدستی پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) تعجب کرده می گفتند: «چرا این قرآن بر یکی از ثروتمندان مکّه و طائف نازل نشده»؟ (لَوْ لا نُزِّلَ هذَا الْقُرْآنُ عَلی رَجُل مِنَ الْقَرْیَتَیْنِ عَظِیم).(۱)

هـ ـ راه شکستن غرور، یک انسان آزاده هنگامی که وسوسه های غرور به خاطر مال و مقام، در اعماق دلش جوانه می زند، باید ریشه آن را با توجه به تاریخچه پیدایش خودش قطع کند، آن روز که خاک بی ارزش بود، آن روز که نطفه ناتوانی بود، آن روز که به صورت نوزادی ضعیف و غیر قادر بر حرکت از مادر متولد گشت. همان گونه که: قرآن در آیات فوق برای شکستن غرور آن

---

۱ ـ زخرف، آیه ۳۱.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ثروتمند بی ایمان او را به گذشته اش بازمی گرداند، و از زبان آن مرد با ایمان می گوید: «أَ كَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُراب ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوّاكَ رَجُلاً».

و ـ جهان طبیعت به ما درس می دهد، جالب این که: در آیات فوق هنگامی که، توصیف آن باغ های پربرکت را می نماید می گوید: وَ لَمْ تَظْلِمْ مِنْهُ شَيْئاً: «آن باغ ها هیچ گونه ستمی در تقدیم ثمرات خود، به جهان انسانیت نداشتند» ولی درباره صاحب آن باغ می گوید: «وَ دَخَلَ جَنَّتَهُ وَ هُوَ ظالِمٌ لِنَفْسِهِ».

یعنی ای انسان! نگاهی به جهان آفرینش کن، ببین این درختان پرثمر و زراعت های پربرکت، چگونه هر چه دارند، در طبق اخلاص گذارده، و به تو تقدیم می دارند، نه از انحصارطلبی آنها خبری است، و نه از بخل و حسد اثری، جهان آفرینش صحنه ایثار و بذل و بخشش است، زمین آنچه را در اختیار دارد، به گیاهان و حیوانات، ایثارگرانه تقدیم می کند، درختان و گیاهان تمام مواهب خویش را در اختیار انسان ها و جانداران دیگر می گذارند، قرص خورشید روز، به روز لاغرتر می شود و نور افشانی می کند، ابرها می بارند و نسیم ها می‌وزند و امواج حیات را در همه جا می گسترانند، این نظام آفرینش است.

ولی تو ای انسان! چگونه می خواهی گل سرسبد این جهان باشی اما روشن ترین قوانین آن را زیر پا بگذاری؟! وصله ناهمرنگ برای عالم خلقت شوی، همه مواهب را به خویش اختصاص دهی و حق دیگران را بربائی؟!

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

٤٥ وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلَ الْحَياةِ الدُّنْيا كَماء أَنْزَلْناهُ مِنَ السَّماءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَباتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيماً تَذْرُوهُ الرِّياحُ وَ كانَ اللَّهُ عَلى كُلِّ شَيْء مُقْتَدِراً

٤٦ الْمالُ وَ الْبَنُونَ زِينَةُ الْحَياةِ الدُّنْيا وَ الْباقِياتُ الصّالِحاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَواباً وَ خَيْرٌ أَمَلاً

ترجمه:

٤٥ ـ (ای پیامبر!) زندگی دنیا را برای آنان به آبی تشبیه کن که از آسمان فرو می فرستیم; و به وسیله آن، گیاهان زمین (سرسبز می شود و) درهم فرو می رود. اما بعد از مدتی می خشکد; و بادها آن را به هر سو پراکنده می کند; و خداوند بر همه چیز تواناست

٤٦ ـ مال و فرزند، زینت زندگی دنیاست; و باقیات صالحات =]ارزش های پایدار و شایسته[ثوابش نزد پروردگارت بهتر و امیدبخش تر است!

تفسیر:

آغاز و پایان زندگی در یک تابلو زنده

در آیات گذشته، سخن از ناپایداری نعمت های جهان ماده بود، و از آنجا که درک این واقعیت برای یک عمر طولانی، به مدت ٦٠ یا ٨٠ سال برای افراد عادی کار آسانی نیست، قرآن در آیات مورد بحث، ضمن یک مثال بسیار زنده و گویا این صحنه را کاملاً مجسم می کند، تا غافلان مغرور با مشاهده آن، که در

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

عمرشان بارها و بارها تکرار شده و می شود، از این غرور و غفلت بیدار شوند.

می گوید: «برای آنها زندگی دنیا را به قطره های آب باران که از آسمان نازل می کنیم تشبیه کن» (وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلَ الْحَياةِ الدُّنْيا كَماء أَنْزَلْناهُ مِنَ السَّماءِ).

این قطره های حیات بخش، بر کوه و صحرا می ریزد، دانه های آماده ای که در زمین های مستعد، نهفته است، با ریزش آن جان می گیرد و حرکت تکاملی خود را آغاز می کند.

پوست سخت و پرمقاومت دانه در برابر نرمش باران، نرم می شود، و به جوانه گیاه اجازه عبور می دهد، سرانجام جوانه نورس از دل خاک سر برمی دارد، آفتاب می درخشد، نسیم می‌وزد، مواد غذائی زمین کمک می کند، و این جوانه نورس با نیرو گرفتن از همه این عوامل حیات، به رشد و نموّ خود ادامه می دهد، آن چنان که «بعد از مدت کوتاهی، گیاهان زمین سر بر سر هم می گذارند، و درهم فرو می روند» (فَاخْتَلَطَ بِهِ نَباتُ الْأَرْضِ).

صفحه کوه، و صحرا یک پارچه جنبش و حیات می شود، شکوفه ها و گل ها و میوه ها یکی بعد از دیگری زینت بخش شاخه ها می شوند، گوئی همه می خندند، فریاد شادی می کشند، و به وجد و رقص درآمده اند.

ولی این صحنه دل انگیز، دیری نمی پاید، بادهای خزان شروع می شود و گرد و غبار مرگ بر سر آنها می پاشد، هوا به سردی می گراید، آب ها کم می شود «و چیزی نمی گذرد که آن گیاه خرم، سرسبز و خندان به شاخه ها و برگ های پژمرده و بی فروغ تبدیل می شوند» (فَأَصْبَحَ هَشِيماً).(۱) آن برگ هائی که در فصل بهار آن چنان شاخه ها را چسبیده بودند که قدرت هیچ طوفانی نمی توانست آنها را جدا کند، آن قدر سست و بی جان می شوند که

---

۱ ـ «هَشِیم» از ماده «هشم» به معنی شکستن، گرفته شده و در اینجا به گیاهان خشکیده ای اطلاق گردیده که در هم شکسته اند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

«هر باد و نسیمی آنها را جدا کرده، با خود به هر سو می برد» (تَذْرُوهُ الرِّياحُ).(١)
«آری، خداوند بر هر چیزی توانا بوده و هست» (وَ كانَ اللّهُ عَلى كُلِّ شَيْءٍ مُقْتَدِراً).

* * *

آیه بعد، موقعیت مال، ثروت و نیروی انسانی را که دو رکن اصلی حیات دنیاست، در این میان مشخص کرده، می گوید: «اموال و فرزندان، زینت حیات دنیا هستند» (الْمالُ وَ الْبَنُونَ زِينَةُ الْحَياةِ الدُّنْيا).

شکوفه ها و گل هائی می باشند که بر شاخه های این درخت، آشکار می شوند، زودگذرند، کم دوامند و اگر از طریق قرار گرفتن در مسیر «اللّه» رنگ جاودانگی نگیرند، بسیار بی اعتبارند.

در حقیقت در این آیه، انگشت روی دو قسمت از مهم ترین، سرمایه های زندگی دنیا گذارده شده است که بقیه، به آن وابسته است، «نیروی اقتصادی» و «نیروی انسانی»; چرا که برای رسیدن به هر مقصودی از مقاصد مادی، حتماً این دو نیرو لازم است.

به همین دلیل آنها که بر تخت قدرت می نشینند، سعی در جمع آوری این دو نیرو می کنند، مخصوصاً در زمان های گذشته، هر کس فرزندان بیشتری داشت، خود را نیرومندتر احساس می کرد; چرا که آنها یکی از دو رکن اصلی قدرت او را تشکیل می دادند، در آیات گذشته نیز دیدیم که: آن مرد ثروتمند بی ایمان، اموال و نفرات خود را به رخ دیگران می کشید و می گفت: «أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مالاً وَ أَعَزُّ نَفَراً».

و لذا روی «بنون» که جمع «ابن» به معنی پسر است، تکیه شده; چرا که

---

١ ـ «تَذْرُوه» از ماده «ذرو» به معنی پراکنده ساختن است.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آنها پسران را سرمایه و نیروی فعال انسانی می دانستند، نه دختران.

به هر حال همان گونه که دیدیم، پابرجاترین اموال که عبارت از باغ، زمین زراعتی و چشمه آب بود، چگونه در چند لحظه نابود شد! در مورد فرزندان نیز گذشته از آن که حیات و سلامتشان همیشه آسیب پذیر است، گاهی، به صورت دشمنانی در می آیند که: به جای کمک بودن، مزاحم سرسختی خواهند شد!

سپس، اضافه می کند: «باقیات صالحات، یعنی ارزش های پایدار و شایسته، نزد پروردگارت ثوابش بهتر و امیدبخش تر است» (وَ الْباقِیاتُ الصّالِحاتُ خَیْرٌ عِنْدَ رَبِّکَ ثَواباً وَ خَیْرٌ أَمَلاً).

گر چه، جمعی از مفسران خواسته اند: مفهوم «باقیات صالحات» را در دائره خاصی، مانند نمازهای پنجگانه، یا ذکر «سُبْحانَ اللّهِ وَ الْحَمْدُ لِلّهِ وَ لا إِلهَ إِلاَّ اللّهُ وَ اللّهُ أَکْبَرُ»، و امثال آن، محدود کنند ولی روشن است: مفهوم این تعبیر، آن چنان وسیع و گسترده است که: هر فکر، ایده، گفتار و کردار صالح و شایسته ای را شامل می شود که، طبعاً باقی می ماند و اثرات و برکاتش در اختیار افراد و جوامع قرار می گیرد.

اگر می بینیم، در بعضی از روایات، به نماز شب، و یا مودت اهل بیت(علیهم السلام)تفسیر شده، بدون شک منظور، بیان مصداق های روشن است، نه منحصر ساختن مفهوم در این امور.

به خصوص این که: در پاره ای از این روایات، «مِنْ» که دلالت بر تبعیض می کند، به کار رفته است.

مثلاً در روایتی از امام صادق(علیه السلام) می خوانیم: لاتَسْتَصْغِرْ مَودَّتَنا فَإِنَّها مِنَ الْباقِیاتِ الصّالِحاتِ: «دوستی ما را کوچک مشمر که از باقیات صالحات است».(۱)

---

۱ ـ «بحار الانوار»، جلد ۲۳، صفحه ۲۵۰.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و در حدیث دیگری از پیامبر(صلی الله علیه وآله) می خوانیم: «از گفتن تسبیحات اربع مضایقه نکنید که آنها از باقیات صالحات است».(۱)

حتی اگر همان اموال ناپایدار، و فرزندانی که گاهی فتنه و مایه آزمایش هستند، در مسیر اللّه قرار بگیرند، آنها هم به رنگ باقیات صالحات، درمی آیند; چرا که ذات پاک خداوند، جاودانی است و هر چیزی برای او و در راه او قرار گیرد جاودانه خواهد بود.

* * *

نکته ها:

۱ ـ زرق و برق ناپایدار!

بار دیگر در آیات فوق، با نقش سازنده مثال، در تجسم معانی روبرو می شویم که: چگونه قرآن مجید، حقایق عمیق عقلی را که شاید درک آن برای بسیاری از مردم به آسانی امکان پذیر نیست، با ذکر یک مثال زنده و روشن در آستانه حس آنها قرار می دهد.

به انسان ها می گوید: آغاز و پایان زندگی شما، همه سال در برابر چشمانتان تکرار می شود، اگر شصت سال عمر کرده اید، شصت سال، این صحنه را تماشا نموده اید.

در بهاران گامی به صحرا بگذارید و آن صحنه زیبا و دل انگیز را که از هر گوشه اش آثار حیات و زندگی نمایان است، بنگرید، در پائیز نیز به همان صحرای سرسبز فصل بهار، گام بگذارید، و ببینید چگونه آثار مرگ از هر گوشه ای نمایان است.

آری شما هم یک روز کودکی بودید، همچون غنچه نوشکوفه، بعد جوانی

---

۱ ـ

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

می شوید، همچون گلی پرطراوت، سپس پیر و ناتوان، به مانند گل های پژمرده خشکیده، و برگ های زرد و افسرده، و سپس طوفان اجل، شما را درو می کند و بعد از چند صباحی، خاک های پوسیده شما به کمک طوفان ها به هر سو پراکنده می گردد.

ولی این ماجرا گاهی به صورت غیر طبیعی است و در نیمه راه زندگی، صاعقه یا طوفانی آن را پایان می دهد، آن گونه که در آیه ٢٤ سوره «یونس» آمده است: إِنَّما مَثَلُ الْحَیاةِ الدُّنْیا کَماء أَنْزَلْناهُ مِنَ السَّماءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَباتُ الأَرْضِ مِمّا یَأْکُلُ النّاسُ وَ الأَنْعامُ حَتّی إِذا أَخَذَتِ الأَرْضُ زُخْرُفَها وَ ازَّیَّنَتْ وَ ظَنَّ أَهْلُها أَنَّهُمْ قادِرُونَ عَلَیْها أَتاها أَمْرُنا لَیْلاً أَوْ نَهاراً فَجَعَلْناها حَصِیداً کَأَنْ لَمْ تَغْنَ بِالأَمْسِ:

«زندگی دنیا همانند آبی است که از آسمان نازل کرده ایم که: بر اثر آن، گیاهان گوناگون که مردم و چهارپایان از آن می خورند، می روید، تا زمانی که روی زمین زیبائی خود را از آن گرفته، و اهل آن مطمئن می شوند، ناگهان فرمان ما شب هنگام یا در روز فرا می رسد (سرما یا صاعقه ای را بر آن مسلط می سازیم) و آن چنان آن را درو می کنیم که گوئی هرگز نبوده است»!.

بسیار می شود که: حوادث نیمه راه زندگی باعث نابودی آن نمی گردد، و مسیر طبیعی خود را طی می کند ولی پایان آن نیز پژمردگی، پراکندگی، فنا و نیستی است، همان گونه که در آیه مورد بحث به آن اشاره شده است.

بنابراین، زندگی دنیا چه راه طبیعی خود را طی کند، و چه نکند، دیر یا زود، دست فنا دامانش را خواهد گرفت.

* * *

٢ ـ عوامل غرورشکن

گفتیم، بسیاری از مردم با پیدا کردن امکانات مادی، و رسیدن به مال و مقام

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مغرور می شوند، و این غرور دشمن بزرگی برای سعادت انسان ها است، و در آیات فوق دیدیم که: چگونه غرور، سر از شرک و کفر درمی آورد؟!

به همین دلیل، قرآن که یک کتاب عالی تربیتی است، از طرق مختلف، برای درهم شکستن این غرور، استفاده می کند:

گاه، فنا، نیستی و ناپایدار بودن سرمایه های مادی را مجسّم می کند (همچون آیات فوق).

گاه، هشدار می دهد که: همین سرمایه های شما ممکن است، دشمن جانتان شود (مانند آیه ۵۵ سوره توبه).

گاهی، با ذکر سرنوشت مغروران تاریخ، همچون قارون ها و فرعون ها به انسان ها بیدار باش می دهد.

و گاهی دست انسان را گرفته و به گذشته زندگی او، یعنی زمانی که نطفه بی ارزش و یا خاک بی مقداری بود، می برد، و یا آینده او را که نیز همین گونه است در برابر چشمانش، مجسم می سازد، تا بداند در میان این دو ضعف و ناتوانی، غرور، کار احمقانه ای است.(۱)

و به این ترتیب، از هر وسیله ای برای درهم شکستن این خوی شیطانی که در طول تاریخ، سرچشمه جنایات بزرگی شده است، بهره می گیرد.

ولی مسلّم است افراد با ایمان، پرظرفیت و واقع بین، هرگز با رسیدن به مقام و یا ثروتی، گرفتار این خوی زشت نمی شوند، نه تنها مغرور نمی شوند، بلکه کمترین تغییری در برنامه زندگی آنها پدیدار نمی گردد، آنها همه این امور را زینت های عاریتی می شمرند که با وزش یک نسیم فرو می ریزند!

* * *

---

۱ ـ مانند آیه ٦ سوره «طارق» ـ آیه ۸ سوره «سجده»، و آیات ۳۷ و ۳۸ سوره «قیامت».

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

٤٧ وَ يَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبالَ وَ تَرَى الْأَرْضَ بارِزَةً وَ حَشَرْناهُمْ فَلَمْ نُغادِرْ مِنْهُمْ أَحَداً

٤٨ وَ عُرِضُوا عَلى رَبِّكَ صَفّاً لَقَدْ جِئْتُمُونا كَما خَلَقْناكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ بَلْ زَعَمْتُمْ أَلَّنْ نَجْعَلَ لَكُمْ مَوْعِداً

٤٩ وَ وُضِعَ الْكِتابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمّا فِيهِ وَ يَقُولُونَ يا وَيْلَتَنا ما لِهذَا الْكِتابِ لايُغادِرُ صَغِيرَةً وَ لا كَبِيرَةً إِلاّ أَحْصاها وَ وَجَدُوا ما عَمِلُوا حاضِراً وَ لايَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَداً

ترجمه:

٤٧ ـ و روزی را (به خاطر بیاور) که کوه ها را به حرکت در آوریم; و زمین را آشکار (و مسطح) می بینی; و همه آنان را برمی انگیزیم، و احدی از ایشان را فروگذار نخواهیم کرد!

٤٨ ـ آنها در یک صف به (پیشگاه) پروردگارت عرضه می شوند; (و به آنان گفته می شود:) همگی نزد ما آمدید، همان گونه که نخستین بار شما را آفریدیم! اما شما گمان می کردید ما هرگز موعدی برایتان قرار نخواهیم داد!

٤٩ ـ و کتاب =]نامه اعمال[در آنجا گذارده می شود، پس گنهکاران را می بینی که از آنچه در آن است، ترسان و هراسانند; و می گویند: «ای وای بر ما! این چه کتابی است که هیچ عمل کوچک و بزرگی را فرو نگذاشته مگر این که آن را به شمار آورده است»؟! و (این در حالی است که) همه اعمال خود را حاضر می بینند; و پروردگارت به هیچ کس ستم نمی کند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تفسیر:

وای بر ما این چه کتابی است!

از آنجا که در آیات گذشته، سخن از انسان خودخواه و مغروری به میان آمد، که به خاطر غرورش معاد و رستاخیز را انکار کرد، به دنبال آن، آیات مورد بحث، چگونگی قیامت را در سه مرحله تشریح می کند:

مرحله قبل از رستاخیز انسان ها، مرحله رستاخیز، و قسمتی از مرحله بعد.

نخست، می گوید: «به خاطر بیاورید، روزی را که: (نظام جهان هستی به عنوان مقدمه ای برای نظام نوین، در هم فرو می ریزد) کوه ها را به حرکت درمی آوریم، و همه موانع سطح زمین از میان می رود، به گونه ای که زمین را صاف و همه چیز را در آن نمایان می بینی» (وَ یَوْمَ نُسَیِّرُ الْجِبالَ وَ تَرَی الْأَرْضَ بارِزَةً).

این قسمت از آیات، به حوادثی که در آستانه رستاخیز رخ می دهد، اشاره می کند، این حوادث، بسیار زیاد است که: مخصوصاً در سوره های کوتاه آخر قرآن فراوان به چشم می خورد، و به عنوان: أَشراطُ السّاعَةِ: «نشانه های قیامت» نامیده می شود.

مجموعه این نشانه ها دلیل بر آن است که: جهان امروز ما، به کلّی ویران و دگرگون می شود، کوه ها متلاشی می گردد، درختان و بناها فرو می ریزد، زلزله ها آن را درهم می کوبد، و زمین صاف و مسطح می شود، آفتاب بی فروغ، ماه بی نور و ستارگان خاموش می گردند، سپس جهانی نو، آسمان و زمینی تازه بر ویرانه های آن بنا، و زندگی نوین انسان ها در آن جهان نو بر پا می شود.

آنگاه اضافه می کند: «ما همه آنها را در این هنگام محشور می کنیم به

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

گونه ای که حتی یک نفر را ترک نخواهیم گفت» (وَ حَشَرْناهُمْ فَلَمْ نُغادِرْ مِنْهُمْ أَحَداً).

«نُغادِر» از ماده «غدر» به معنی ترک گفتن چیزی است، به همین ـ جهت به کسی که پیمان و عهد خود را بشکند و ترک کند، می گویند: غدر کرده است.

و این که: به گودال های آب «غدیر» می گویند، به خاطر آن است که: مقداری از آب باران در آنها، رها و ترک شده است.

به هر حال، جمله فوق، تأکیدی است بر این حقیقت که «معاد» یک حکم عمومی و همگانی است و هیچ کس از آن مستثنی نخواهد بود.

* * *

آیه بعد، سخن از چگونگی رستاخیز انسان ها می گوید، می فرماید: «آنها همه در یک صف به پروردگارت، عرضه می شوند» (وَ عُرِضُوا عَلی رَبِّکَ صَفّاً).

این تعبیر، ممکن است اشاره به آن باشد که: هر گروهی از مردم که عقیده واحد یا عمل مشابهی دارند، در یک صف قرار می گیرند، و یا این که: همگی بدون هیچ گونه تفاوت و امتیاز، در یک صف قرار خواهند گرفت.

و به آنها گفته می شود: «شما همگی نزد ما آمدید، همان گونه که در آغاز شما را آفریدیم» (لَقَدْ جِئْتُمُونا کَما خَلَقْناکُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ).

نه خبری از اموال و ثروت ها است، نه زر و زیورها، نه امتیازات و مقامات مادّی، نه لباس های رنگارنگ، و نه یار و یاور، درست همان گونه که در آغاز آفرینش بودید، به همان حالت اول!.

«اما شما گمان کردید که: ما موعدی برایتان قرار نخواهیم داد» (بَلْ زَعَمْتُمْ أَلَّنْ نَجْعَلَ لَکُمْ مَوْعِداً).

و این هنگامی بود که: غرور امکانات مادی شما را فرا می گرفت و تمایل به جاودانگی دنیا شما را از فکر آخرت ـ که در فطرت هر انسانی نهفته است ـ غافل

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

می کرد.

* * *

سپس به مراحل دیگر از این رستاخیز بزرگ، پرداخته، می گوید: «کتابی که نامه اعمال همه انسان ها است، در آنجا گذارده می شود» (وَ وُضِعَ الْکِتابُ).

«گنهکاران هنگامی که از محتوای آن آگاه می شوند، وحشت زده خواهند شد به گونه ای که آثار وحشت را در چهره هاشان می بینی» (فَتَرَی الْمُجْرِمِینَ مُشْفِقِینَ مِمّا فِیهِ).

در این هنگام فریاد برآورده «می گویند: ای وای بر ما! این چه کتابی است؟! هیچ عمل کوچک و بزرگی نیست، مگر این که آن را احصا و شماره کرده است» (وَ یَقُولُونَ یا وَیْلَتَنا ما لِهذَا الْکِتابِ لایُغادِرُ صَغِیرَةً وَ لا کَبِیرَةً إِلاّ أَحْصاها).

همگی را مو به مو، به حساب آورده، ضبط کرده، و چیزی را فروگذار ننموده است، راستی چه وحشتناک است؟ ما همه این اعمال را به دست فراموشی سپرده بودیم، آن چنان که گاهی فکر می کردیم، اصلاً خلافی از ما سر نزده، اما امروز می بینیم بار مسئولیتمان بسیار سنگین، و سرنوشتمان تاریک است!.

علاوه بر این سند کتبی، اصولاً «همه اعمال خود را حاضر می بینند»! (وَ وَجَدُوا ما عَمِلُوا حاضِراً).

خوبی ها و بدی ها، ظلم ها و عدل ها، هرزگی ها و خیانت ها، همه، و همه در برابر آنها تجسم می یابد!.

در واقع آنها گرفتار اعمال خودشان هستند: «و پروردگار تو به احدی ظلم نمی کند» (وَ لایَظْلِمُ رَبُّکَ أَحَداً).

آنچه دامن آنها را می گیرد کارهائی است که در این جهان انجام داده اند

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بنابراین از چه کسی می توانند گله کنند، جز از خودشان؟

* * *

نکته ها:

۱ ـ کوه ها و سرّ انهدام آنها

گفتیم: در آستانه رستاخیز، نظام جهان ماده به هم می ریزد، از جمله کوه ها از هم متلاشی می شوند، ولی در زمینه متلاشی شدن کوه ها در قرآن تعبیرات مختلفی دیده می شود:

در آیات مورد بحث خواندیم: کوه ها را به حرکت درمی آوریم (نُسَيِّرُ الْجِبالَ) همین تعبیر در سوره «نبأ» آیه ۲۰ و سوره «تکویر» آیه ۳ دیده می شود.

ولی در سوره «مرسلات» آیه ۱۰ می خوانیم: وَ إِذَا الْجِبالُ نُسِفَتْ: «کوه ها بر اثر طوفان شدید از جا کنده خواهد شد».

در حالی که در سوره «حاقه» آیه ١٤ می خوانیم: وَ حُمِلَتِ الأَرْضُ وَ الْجِبالُ فَدُكَّتا دَكَّةً واحِدَةً: «زمین و کوه ها از جا کنده می شوند، و یک مرتبه در هم کوبیده خواهند شد».

و در سوره «مزمل» آیه ١٤ می خوانیم: يَوْمَ تَرْجُفُ الأَرْضُ وَ الْجِبالُ وَ كانَتِ الْجِبالُ كَثِيباً مَهِيلاً: «روزی که زمین و کوه ها به لرزه درمی آید و کوه ها تبدیل به تلی از شن متراکم خواهند شد»!.

و آیات ۵ و ٦ سوره «واقعه» می گوید: وَ بُسَّتِ الْجِبالُ بَسّاً * فَكانَتْ هَباءً مُنْبَثّاً : «کوه ها از هم متلاشی و خرد * و سپس به گرد و غبار پراکنده تبدیل می شوند».

و بالاخره آیه ۵ سوره «قارعه» می گوید: وَ تَكُونُ الْجِبالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ: «کوه ها همچون پشم رنگین و زده شده ای خواهند بود» (که به هر سو پراکنده

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

می شوند).

واضح است، میان این آیات هیچ گونه منافاتی وجود ندارد، بلکه مراحل مختلف در هم ریختن کوه های جهان که محکم ترین و پابرجاترین اجزاء زمین هستند، می باشد، از حرکت کوه ها شروع می شود و تا تبدیل شدنشان به گرد و غباری که تنها رنگ آن در فضا به چشم می خورد، ادامه می یابد.

عامل این جنبش عظیم و وحشتناک چیست؟ مسلماً بر ما معلوم نیست، ممکن است خاصیت جاذبه، موقتاً برداشته شود، و حرکت دورانی زمین باعث درهم کوبیدن کوه ها و سپس فرارشان به اعماق فضا گردد؟

یا به خاطر انفجارهای عظیم اتمی در هسته مرکزی زمین، چنین حرکت عظیم و وحشتناکی رخ دهد.

به هر حال، همه اینها دلیل بر آن است که: رستاخیز جنبه انقلابی عظیمی هم در جهان ماده بی جان، و هم در تجدید حیات انسان ها دارد، که تمام آنها آغازگر جهانی نو در سطح والاتری است، جهان که هر چند «روح» و «جسم» در آن حکومت می کند، ولی بافت آن از هر نظر گسترده تر و کامل تر خواهد بود.

این تعبیر قرآن، ضمناً این واقعیت را به ما انسان ها گوشزد می کند که باغ و چشمه آب که سهل است. کوه های عظیم متلاشی می شوند، و به این ترتیب، نقش فنا بر جبین همه موجودات این جهان، حتی عظیم ترینشان ثبت شده است!

* * *

۲ ـ نامه اعمال

در تفسیر «المیزان» در ذیل آیات فوق، می خوانیم: از مجموع آیات قرآن، استفاده می شود: در عالم قیامت سه نوع کتاب (نامه اعمال) برای انسان ها

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

وجود دارد:

نخست، کتاب واحدی است که برای حساب اعمال همگان گذارده می شود، و در واقع همه اعمال اولین و آخرین در آن ثبت است، همان گونه که در آیات فوق خواندیم: «وَ وُضِعَ الْكِتابُ» که ظاهر آن این است کتاب واحدی برای حساب همه انسان ها قرار داده می شود.

دوم کتابی است که هر امتی دارد، یعنی اعمال یک امت در آن درج است همان گونه که در سوره «جاثیه» آیه ۲۸ آمده است: كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعى إِلى كِتابِها: «هر امتی به کتاب و نامه اعمالش خوانده می شود». سوم کتابی است که برای هر انسانی جداگانه وجود دارد، آن چنان که در سوره «اسراء» آیه ۱۳ می خوانیم: وَ كُلَّ إِنسان أَلْزَمْناهُ طائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَ نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ كِتاباً...: «هر انسانی مسئولیت اعمالش را به گردن خودش افکنده ایم، و برای او در روز قیامت، کتاب و نامه عملی بیرون می آوریم».(۱)

بدیهی است هیچ گونه منافاتی در میان این آیات نیست; چرا که هیچ مانعی ندارد اعمال آدمی در کتب مختلف، ثبت گردد، همان گونه که در برنامه های دنیا امروز نیز، نظیر آن را می بینیم، که برای سازماندهی دقیق به تشکیلات یک کشور، برای هر واحد، نظام و حساب و سپس آن واحدها در واحدهای بزرگتر، حساب جدیدی پیدا می کنند .

---

۱ ـ «المیزان» جلد ۱۳، صفحه ۳٤۸... با نهایت تأسف در همین ایام که این بخش از تفسیر را می نویسیم، به فقدان این علامه بزرگ، مفسر قرآن مجید، فیلسوف عالیقدر، عالم برزگ اخلاق آیت اللّه علامه طباطبائی گرفتار شدیم.

بزرگ مردی که در دوران عمر پر برکتش، خدمات بسیار پر ارزشی، دور از هر گونه تظاهر و خودنمائی، به جامعه اسلامی کرد، تحوّلی در حوزه علمیه قم و افکار دانشمندان معاصر ایجاد نمود، شاگردان برازنده فراوانی تربیت کرد، و آثار بسیار ارزنده ای از خود به یادگار گذاشت.

مخصوصاً همین اثر گرانمایه او (تفسیر المیزان) فصل تازه ای در تفسیر قرآن کریم گشوده، و نقطه عطفی بود در این علم مهم اسلامی، روحش غریق رحمت باد و یادش برای همیشه گرامی (تاریخ رحلت معظم له ٢٤ آبان ماه ١٣٦٠، برابر با ١٨ محرم الحرام ١٤٠٢).

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

اما با توجه به این نکته که: نامه اعمال انسان ها در قیامت شبیه دفتر و کتاب معمولی این جهان نیست، مجموعه ای است گویا، غیر قابل انکار، محصول طبیعی اعمال آدمی.

به هر حال آیات مورد بحث، نشان می دهد: علاوه بر ثبت اعمال انسانی در کتب ویژه، خود اعمال نیز در آنجا تجسم می یابند و حضور پیدا می کنند: (وَ وَجَدُوا ما عَمِلُوا حاضِراً).

اعمالی که به صورت انرژی های پراکنده در این جهان از نظرها محو و نابود شده اند، در حقیقت از بین نرفته اند (و علم امروز نیز ثابت کرده که هیچ ماده و انرژی هرگز از میان نخواهد رفت، بلکه دائماً تغییر شکل می دهد).

آن روز این انرژی های گم شده، به فرمان خداوند، تبدیل به ماده می شوند، و به صورت های مناسبی تجسم می یابند، اعمال نیک به صورت های جالب و زیبا، و اعمال بد در چهره های زشت و ننگین، ظاهر می گردند، و این اعمال با ما خواهند بود، و به همین دلیل در آخرین جمله آیات فوق می فرماید: وَ لایَظْلِمُ رَبُّکَ أَحَداً: «و خداوند به بندگانش ستم نمی کند».

چرا که پاداش ها و کیفرها محصول اعمال خودشان است.

البته بعضی از مفسران جمله «وَ وَجَدُوا ما عَمِلُوا حاضِراً» را تأکیدی بر مسأله نامه اعمال دانسته اند، و گفته اند: مفهوم جمله این است که، در آن کتاب همه کارهای خود را حاضر و ثبت شده می یابند.(۱)

بعضی دیگر، در این آیه کلمه «جزاء» را در تقدیر گرفته اند، و گفته اند: مفهومش این است که در آن روز، «جزای اعمال خود را حاضر می بینند».(۲)

ولی تفسیر اول با ظاهر آیات مساعدتر است.

---

۱ و ۲ ـ «فخر رازی»، در تفسیر «کبیر»، و «قرطبی» در تفسیر «الجامع».

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

درباره تجسم اعمال در جلد دوم، ذیل آیه ۳۰ «آل عمران» بحث مشروحی داشته ایم(۱) و به خواست خدا در ذیل آیات مناسب در آینده نیز بحث بیشتری خواهیم داشت.

* * *

۳ ـ ایمان به معاد و نقش آن در تربیت انسان ها

به راستی قرآن کتاب تربیتی عجیبی است، هنگامی که صحنه قیامت را برای انسان ها ترسیم می کند، می گوید: روزی که همه مردم در صفوف منظم، به دادگاه عدل پروردگار عرضه می شوند، در حالی که هماهنگی عقائد و اعمالشان معیار تقسیم آنها در صفوف مختلف است.

دست های آنها از همه چیز تهی، تمام تعلقات دنیا را پشت سر افکنده اند، در عین جمعیت، تنها، و در عین تنهائی جمعند، نامه های اعمال، گسترده می شود.

همه چیز به زبان می آید، و اعمال کوچک و بزرگ آدمیان را بازگو می کند، و از آن بالاتر، خود اعمال و افکار جان می گیرند، تجسم می یابند، اطراف هر کسی را اعمال تجسم یافته اش، احاطه می کند، آن چنان مردم به خود مشغولند که مادر فرزند را، و فرزند پدر و مادر را، به کلّی فراموش می کنند.

سایه سنگین وحشت از این دادگاه عدل الهی، و کیفرهای بزرگی که در انتظار بدکاران است همه را فرا می گیرد، نفس ها در سینه ها حبس می شود، و چشم ها از گردش بازمی ماند.

راستی ایمان به چنین دادگاهی، چقدر در تربیت انسان و کنترل شهوات او مؤثر است! و چقدر آگاهی و بیداری و توجه به مسئولیت ها به انسان می بخشد!

در حدیثی از امام صادق(علیه السلام) می خوانیم: إِذا کانَ یَوْمُ الْقِیامَةِ دُفِعَ لِلاِْنْسانِ

---

۱ ـ جلد ۲، صفحه ۵۰٤ (تجدید نظر).

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

كِتابٌ ثُمَّ قِيْلَ لَهُ إِقْرأْ ـ قُلْتُ فَيَعْرِفُ ما فِيه ـ فَقالَ إِنَّهُ يَذْكُرُهُ فَما مِنْ لَحْظَةٍ وَ لا كَلِمَةٍ وَ لاْ نَقْلِ قَدَم وَ لا شَيْءٍ فَعَلَهُ إِلاّ ذَكَرَهُ، كَأَنَّهُ فَعَلَهُ تِلْكَ السّاعَةِ، وَ لِذلِكَ قالُوا يا وَيْلَتَنا ما لِهذَا الْكِتابِ لا يُغادِرُ صَغِيْرَةً وَ لا كَبِيْرَةً إِلاّ أَحْصاها:

«هنگامی که روز قیامت می شود، نامه اعمال آدمی را به دست او می دهند، سپس گفته می شود: بخوان ـ راوی این خبر می گوید: از امام پرسیدم آیا آنچه را که در این نامه است می شناسد و به خاطر می آورد؟ ـ امام فرمود:

همه را به خاطر می آورد، هر چشم بر هم زدنی، هر کلمه ای، جابه جا کردن قدمی، و خلاصه هر کاری را که انجام داده است آن چنان به خاطر می آورد که گوئی همان ساعت انجام داده است! و لذا فریادشان بلند می شود و می گویند: ای وای بر ما! این چه کتابی است که هیچ کار کوچک و بزرگی نیست مگر آن که آن را احصا و شماره کرده است»؟!(١)

نقش مؤثر تربیتی ایمان، به چنین واقعیتی ناگفته پیداست، راستی آیا ممکن است انسان به چنین صحنه ای ایمان قاطع داشته باشد، باز هم گناه کند؟!

* * *

١ ـ «نور الثقلین»، جلد ٣، صفحه ٢٦٧.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۵۰ وَ إِذْ قُلْنا لِلْمَلائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلاَّ إِبْلِيسَ كانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَ فَتَتَّخِذُونَهُ وَ ذُرِّيَّتَهُ أَوْلِياءَ مِنْ دُونِي وَ هُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلاً

۵۱ ما أَشْهَدْتُهُمْ خَلْقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ لا خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ وَ ما كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُداً

۵۲ وَ يَوْمَ يَقُولُ نادُوا شُرَكائِيَ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَ جَعَلْنا بَيْنَهُمْ مَوْبِقاً

۵۳ وَ رَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُواقِعُوها وَ لَمْ يَجِدُوا عَنْها مَصْرِفاً

ترجمه:

۵۰ ـ به یاد آرید زمانی را که به فرشتگان گفتیم: «برای آدم سجده کنید»! آنها همگی سجده کردند جز ابلیس ـ که از جنّ بود ـ و از فرمان پروردگارش بیرون شد! آیا (با این حال،) او و فرزندانش را به جای من اولیای خود انتخاب می کنید، در حالی که آنها دشمن شما هستند؟! چه جایگزین بدی است برای ستمکاران!

۵۱ ـ من هرگز آنها =]ابلیس و فرزندانش[را به هنگام آفرینش آسمان ها و زمین، و نه به هنگام آفرینش خودشان، حاضر نساختم! و من هیچ گاه گمراه کنندگان را دستیار خود قرار نمی دهم!

۵۲ ـ (به خاطر بیاورید) روزی را که (خداوند) می گوید: «همتایانی را که برای من

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

می پنداشتید، بخوانید (تا به کمک شما بشتابند!)» ولی هر چه آنها را می خوانند، جوابشان نمی دهند; و در میان این دو گروه، کانون هلاکتی قرار داده ایم!

۵۳ ـ و گنهکاران، آتش (دوزخ) را می بینند; و یقین می کنند که با آن در می آمیزند; و هیچ گونه راه گریزی از آن نخواهند یافت.

تفسیر:

شیاطین را اولیای خود قرار ندهید!

در آیات مختلف قرآن، کراراً از داستان آفرینش «آدم» و سجده فرشتگان برای او و سرپیچی «ابلیس»، سخن به میان آمده است، ولی همان گونه که قبلاً هم اشاره کرده ایم، این تکرارها همواره نکته هائی دارد، و در هر مورد نکته ای در نظر بوده است.

به تعبیر دیگر، هر حادثه مهم ممکن است ابعاد مختلفی داشته باشد که ذکر آن در هر مورد، نظر به یکی از این ابعاد باشد.

از آنجا که در بحث های گذشته، ضمن یک مثال عینی خارجی، چگونگی موضع گیری ثروتمندان مستکبر و مغرور، در مقابل تهیدستان مستضعف، و عاقبت کار آنها تجسم یافته بود.

و از آنجا که غرور از روز نخست، عامل اصلی انحراف و کفر و طغیان بوده است، در آیات مورد بحث از مسأله ابلیس و سرپیچی او از سجده بر آدم سخن به میان می آورد، تا بدانیم از آغاز، غرور، سرچشمه کفر و طغیان بوده است.

به علاوه این داستان، مشخص می کند که: انحرافات از وسوسه های شیطانی سرچشمه می گیرد، و تسلیم شدن در برابر وسوسه های او ـ که از آغاز کمر دشمنی ما را بسته است ـ چقدر احمقانه است؟

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نخست می گوید: «به یاد آرید زمانی را که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید، آنها همگی سجده کردند جز ابلیس» (وَ إِذْ قُلْنا لِلْمَلائِکَةِ اسْجُدُوا لِ دَمَ فَسَجَدُوا إِلاّ إِبْلِیسَ).

این استثناء، ممکن است این توهم را به وجود آورد که: ابلیس از جنس فرشتگان بود، در حالی که فرشتگان معصومند، پس چگونه او راه طغیان و کفر را پوئید؟!

لذا بلا فاصله اضافه می کند: «او از جن بود، و سپس از فرمان پروردگارش خارج شد» (کانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ).

او از فرشتگان نبود، ولی به خاطر بندگی و اطاعت و قرب به پروردگار در صف فرشتگان جای گرفت، و حتی شاید معلم آنان بود، اما به خاطر یک ساعت کبر و غرور، آن چنان سقوط کرد، که همه سرمایه معنویت خود را از دست، داد و رانده ترین و منفورترین موجود در درگاه خدا شد.

سپس می گوید: «با این حال، آیا او و فرزندانش را به جای من اولیای خود انتخاب می کنید»؟! (أَ فَتَتَّخِذُونَهُ وَ ذُرِّیَّتَهُ أَوْلِیاءَ مِنْ دُونِی).

«در حالی که آنها دشمن شما هستند» (وَ هُمْ لَکُمْ عَدُوٌّ).

دشمنی سرسخت و قسم خورده، که تصمیم به گمراهی و بدبختی همه شما گرفته اند، و عداوت خود را از روز نخست، نسبت به پدرتان آدم آشکارا اظهار داشته اند.

«شیطان و فرزندانش را به جای خدا پذیرا شدن بسیار بد است» (بِئْسَ لِلظّالِمِینَ بَدَلاً).(۱)

راستی چه زشت است که انسان خدای عالم و آگاه، رحیم و مهربان و فیض

---

۱ ـ «بَدَلاً» از نظر ترکیب نحوی، تمیز است و فاعل «بِئْسَ» شیطان و دار و دسته او است.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بخش را رها کند، و شیطان و دار و دسته اش را به جای او بپذیرد، این زشت ترین انتخاب هاست، کدام عاقل دشمن را که از روز نخست، کمر به نابودیش بسته، و سوگند یاد کرده، به عنوان ولیّ، رهبر، راهنما و تکیه گاه می پذیرد؟!

* * *

آیه بعد، دلیل دیگری بر ابطال این پندار غلط اقامه می کند، می گوید: «من ابلیس و فرزندانش را به هنگام آفرینش آسمان ها و زمین، و حتی به هنگام آفرینش نوع خودشان، در صحنه حاضر نساختم» (ما أَشْهَدْتُهُمْ خَلْقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ لا خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ).

تا از آنها در آفرینش جهان کمک بگیریم یا از اسرار خلقت آگاه و مطلع شوند.

بنابراین کسی که هیچ گونه دخالتی در آفرینش جهان و حتی نوع خود نداشته، و از اسرار و رموز خلقت به هیچ وجه آگاه نیست چگونه قابل ولایت یا پرستش است؟

و اصولاً ـ او چه قدرتی دارد؟ و چه نقشی می تواند داشته باشد؟ او موجودی است ضعیف و ناتوان، و حتی ناآگاه از مسائل خویشتن؟

او چگونه می تواند دیگران را رهبری کند؟ و یا آنها را از مشکلات و گرفتاری ها رهائی بخشد؟!

و در پایان اضافه می کند: «من هرگز گمراه کنندگان را دستیار خود انتخاب نمی کنم» (وَ ما كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُداً).

یعنی آفرینش، بر پایه راستی و درستی و هدایت است، موجودی که برنامه اش اضلال و افساد است در اداره این نظام، جائی نمی تواند داشته باشد; چرا که او درست در جهت مخالف نظام آفرینش و هستی است، او خرابکار است

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و ویرانگر، نه مصلح و تکامل آفرین.

* * *

آیه بعد، مجدداً هشدار می دهد که: «به خاطر بیاورید روزی را که خداوند می فرماید شریک هائی را که برای من می پنداشتید صدا بزنید تا به کمک شما بیایند» (وَ یَوْمَ یَقُولُ نادُوا شُرَکائِیَ الَّذِینَ زَعَمْتُمْ).

یک عمر دم از آنها می زدید، و در آستانشان سجده می نمودید، اکنون که امواج عذاب و کیفر اطراف شما را احاطه کرده، فریاد بزنید، لااقل ساعتی به کمکتان بشتابند.

آنها که گویا هنوز رسوبات افکار این دنیا را در مغز دارند فریاد می زنند «آنها را می خوانند، ولی این معبودهای پنداری حتی پاسخ به ندای آنها نمی دهند» تا چه رسد به این که: به کمکشان بشتابند (فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ یَسْتَجِیبُوا لَهُمْ).

«و ما در میان آنها کانون هلاکتی قرار داده ایم» (وَ جَعَلْنا بَیْنَهُمْ مَوْبِقاً).(۱)

* * *

آخرین آیه مورد بحث، سرانجام کار پیروان شیطان و مشرکان را چنین بیان می کند: «در آن روز، گنهکاران آتش دوزخ را می بینند» (وَ رَأَی الْمُجْرِمُونَ النّارَ).

و آتشی که هرگز آن را باور نکرده بودند در برابر چشمان آنها آشکار می شود.

در اینجا پی به اشتباهات گذشته خود می برند: «و یقین می کنند که در آتش ورود خواهند کرد و هم آتش در آنها»! (فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُواقِعُوها).

«و نیز به یقین می فهمند: هیچ گونه راه گریز از آن نخواهند یافت» (وَ لَمْ یَجِدُوا عَنْها مَصْرِفاً).

---

۱ ـ «مَوْبِق» از ماده «وبوق» (بر وزن نبوغ) به معنی «هلاکت» است و «موبق» به «مهلکه» گفته می شود.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نه معبودهای ساختگی شان به فریادشان می رسند، نه شفاعت شفیعان درباره آنها مؤثر است، و نه با کذب و دروغ و یا توسل به «زر» و «زور» می توانند از چنگال آتش دوزخ، آتشی که اعمالشان آن را شعلهور ساخته رهائی یابند.

توجه به این نکته لازم است که جمله «ظَنُّوا» گر چه از ماده «ظنّ» است، ولی در اینجا و بسیاری موارد دیگر، به معنی «یقین» به کار می رود.

لذا در سوره «بقره» آیه ۲۴۹ هنگامی که از مؤمنان راستین و مجاهدان ثابت قدمی که همراه «طالوت» به مبارزه با «جالوت» جبار و ستمگر برخاستند، سخن می گوید تعبیر به: قالَ الَّذِینَ یَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلاقُوا اللّهِ کَمْ مِنْ فِئَهٔ قَلِیلَهٔ غَلَبَتْ فِئَهً کَثِیرَهً بِإِذْنِ اللّهِ:

«آنها که ایمان قاطع به معاد داشتند گفتند: بسیار می شود که گروهی اندک (اما با ایمان) به فرمان خدا بر گروه کثیری پیروز گردد».

ضمناً، کلمه «مُواقِعُوها» از ماده «مواقعه» به معنی وقوع بر یکدیگر است اشاره به این که: هم آنها بر آتش می افتند، و هم آتش بر آنها، هم آتش در آنها نفوذ می کند و هم آنها در آتش; چرا که در آیات دیگر قرآن خوانده ایم: «گنهکاران خود هیزم آن آتشند».(۱)

* * *

نکته ها:

۱ ـ آیا شیطان فرشته بود؟

می دانیم فرشتگان پاک و معصومند، و قرآن هم به پاکی و عصمت آنها شهادت داده، آنجا که می گوید: بَلْ عِبادٌ مُکْرَمُونَ * لایَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ یَعْمَلُونَ: «آنها بندگان گرامی خدا هستند * در هیچ سخنی بر او پیشی

---

۱ ـ بقره، آیه ۲٤.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نمی گیرند و فرمان های او را گردن می نهند».(۱)

اصولاً، از آنجا که در جوهر آنها عقل است و نه شهوت، بنابراین کبر و غرور و خودخواهی، و به طور کلّی انگیزه های گناه در آنها وجود ندارد.

از طرفی استثناء «ابلیس» در آیات فوق (و بعضی آیات دیگر قرآن) از جمع «ملائکه»، این تصور را به وجود می آورد که «ابلیس» از فرشتگان بوده، و با توجه به عصیان و سرکشی او، این اشکال به نظر می رسد که: چگونه از فرشته ای این گناهان کبیره ممکن است سر بزند؟!

به خصوص این که: در بعضی از خطبه های «نهج البلاغه» نیز آمده است: ما کانَ اللّهُ سُبْحانَهُ لِیُدْخِلَ الْجَنَّةَ بَشَراً بِأَمْر أَخْرَجَ بِهِ مِنْها مَلَکاً:

«هرگز ممکن نیست خداوند انسانی را به بهشت بفرستد در برابر کاری که به خاطر آن فرشته ای را از بهشت رانده است» (اشاره به تکبر و غرور ابلیس است).(۲)

آیات فوق این مشکل را حل کرده، می گوید: کانَ مِنَ الْجِنّ: «ابلیس از طائفه جنّ بود» آنها موجوداتی هستند از چشم ما پنهان، دارای عقل و شعور و خشم و شهوت.

و می دانیم کلمه «جنّ» هر گاه در قرآن اطلاق شود، اشاره به همین گروه است ولی آن دسته از مفسران که: معتقدند «ابلیس» از فرشتگان بوده، آیه فوق را به مفهوم لغوی آن تفسیر می کنند، و می گویند: منظور از «کانَ مِنَ الْجِنّ» این است که: ابلیس از نظر پنهان بود، همچون سایر فرشتگان، در حالی که این معنی کاملاً خلاف ظاهر است.

از دلائل واضحی که مدعای ما را اثبات می کند، این است که: قرآن از یک

---

۱ ـ انبیاء، آیات ۲۶ و ۲۷.

۲ ـ «نهج البلاغه»، خطبه ۱۹۲ (خطبه قاصعه).

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سو، می گوید: وَ خَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مارِجٍ مِنْ نار: «جنّ را از شعله های مختلط آتش آفرید».(۱)
و از سوی دیگر هنگامی که ابلیس از سجده بر آدم سرپیچید، منطقش این بود: خَلَقْتَنِی مِنْ نار وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِین: «مرا از آتش آفریدی و او را از خاک و آتش برتر از خاک است»(۲).
از این گذشته، آیات فوق برای ابلیس «ذریّه» (فرزندان) قائل شده است، در حالی که می دانیم فرشتگان ذریه ندارند.
مجموع آنچه گفته شد، به ضمیمه ساختمان جوهره فرشتگان، به خوبی گواهی می دهد که: ابلیس هرگز فرشته نبوده، ولی از آنجا که در صف آنها قرار داشت و آن قدر پرستش خدا کرده بود که، به مقام فرشتگان مقرب خدا تکیه زده بود، مشمول خطاب آنها در مسأله سجده بر آدم شده، و سرپیچی او به صورت یک استثناء در آیات قرآن، بیان گردیده، و در خطبه «قاصعه» نام «ملک» مجازاً بر او اطلاق شده است (دقت کنید).
در کتاب «عیون الاخبار» از امام علی ابن موسی الرضا(علیه السلام) می خوانیم:
«فرشتگان همگی معصومند و محفوظ از کفر و زشتی ها ـ به لطف پروردگار ـ
راوی حدیث می گوید: به امام عرض کردم: مگر ابلیس فرشته نبود؟ فرمود:
نه، او از جن بود، آیا سخن خدا را نشنیده ای که می فرماید: «وَ إِذْ قُلْنا لِلْمَلائِکَةِ اسْجُدُوا لِ دَمَ فَسَجَدُوا إِلاّ إِبْلِیسَ کانَ مِنَ الْجِنّ».(۳)
در حدیث دیگری از امام صادق(علیه السلام) نقل شده: یکی از یاران خاصش

---

۱ ـ رحمان، آیه ۱۵.
۲ ـ اعراف، آیه ۱۲.
۳ ـ «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۲۶۷.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

می گوید: «از امام(علیه السلام) درباره ابلیس سؤال کردم ـ که آیا از فرشتگان بود؟ ـ فرمود: نه از جن بود، اما همراه فرشتگان بود، آن چنان که آنها فکر می کردند از جنس آنان است (به خاطر عبادت و قربش نسبت به پروردگار) ولی خدا می دانست از آنها نیست، هنگامی که فرمان سجود، صادر شد، آنچه می دانیم تحقق یافت» (پرده ها کنار رفت و ماهیت ابلیس آشکار گردید).(١)

درباره «ابلیس» و به طور کلّی شیطان بحث های مشروحی ذیل آیات ١١ تا ١٨ «اعراف» بیان کرده ایم(٢) و در سوره «انعام» ذیل آیه ١١٢(٣) و در سوره «بقره» ذیل آیه ٣٤(٤) نیز بحث هائی آمده است.

* * *

٢ ـ گمراهان را نباید به معاونت دعوت کرد

گر چه در آیات فوق، سخن از خداوند است، و این که خداوند از گمراهان کمک نمی گیرد، به علاوه می دانیم اصولاً، خدا نیاز به معین و کمک کار ندارد چه رسد به این که گمراه باشد یا نباشد.

ولی اشاره به یک درس بزرگ است برای همگان که در کارهای جمعی، همواره کسانی را به یاری طلبند که، هم خودشان در خط صحیح حق و عدالت باشند و هم دعوت کننده به چنین خطی، و بسیار دیده ایم افراد پاکی را که به خاطر عدم دقت در انتخاب دستیاران خود، گرفتار انواع انحراف ها و مشکلات و انواع ناکامی ها و بدبختی ها شده اند.

جمعی از گمراهان و گمراه کنندگان دور آنها را گرفته، و نظام کارشان را به تباهی کشیده اند، و سرانجام همه سرمایه های انسانی و اجتماعیشان را بر باد

---

١ ـ «نور الثقلین»، جلد ٣، صفحه ٢٦٧.

٢ ـ تفسیر «نمونه»، جلد ٦، صفحه ٩٨ به بعد.

٣ ـ تفسیر «نمونه»، جلد ٥، صفحه ٤٠٦.

٤ ـ جلد اول تفسیر «نمونه»، صفحه ١٩١.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

داده اند.

در تاریخچه «کربلا» چنین می خوانیم: امام حسین(علیه السلام) سرور شهیدان در میان راه به «عبید اللّه بن حر» برخورد کرد، امام(علیه السلام) به دیدن «عبید اللّه» رفت و او احترام فراوان نمود، اما هنگامی که امام او را دعوت به یاری نمود، او سوگند یاد کرد که: از «کوفه» بیرون نیامده، مگر به خاطر این که: از این جنگ کناره گیری کند، سپس اضافه کرد: من می دانم اگر با این گروه نبرد کنی، نخستین کشته خواهی بود، ولی این شمشیر و اسبم را تقدیم شما می کنم.

امام صورت را از او برگردانده فرمود: «هنگامی که از جان خود مضایقه داری نیازی به مال تو نداریم» سپس این آیه را تلاوت کرد: «وَ ما کُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّینَ عَضُداً» (اشاره به این که تو گمراهی و گمراه کننده، و شایسته دستیاری نیستی).(۱)

به هر حال، نداشتن یار و یاور از این بهتر است که: انسان از افراد آلوده و ناپاک یاری بطلبد و آنها را گرد خود جمع نماید.

* * *

۱ ـ «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۲۶۸.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

٥٤ وَ لَقَدْ صَرَّفْنا فِی هذَا الْقُرْآنِ لِلنّاسِ مِنْ کُلِّ مَثَل وَ کانَ الْاِنْسانُ أَکْثَرَ شَیْء جَدَلاً

٥٥ وَ ما مَنَعَ النّاسَ أَنْ یُؤْمِنُوا إِذْ جاءَهُمُ الْهُدی وَ یَسْتَغْفِرُوا رَبَّهُمْ إِلاّ أَنْ تَأْتِیَهُمْ سُنَّةُ الْأَوَّلِینَ أَوْ یَأْتِیَهُمُ الْعَذابُ قُبُلاً

٥٦ وَ ما نُرْسِلُ الْمُرْسَلِینَ إِلاّ مُبَشِّرِینَ وَ مُنْذِرِینَ وَ یُجادِلُ الَّذِینَ کَفَرُوا بِالْباطِلِ لِیُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ وَ اتَّخَذُوا آیاتِی وَ ما أُنْذِرُوا هُزُواً

ترجمه:

٥٤ ـ و در این قرآن، از هر گونه مثلی برای مردم بیان کرده ایم; ولی انسان بیش از هر چیز، به مجادله می پردازد!

٥٥ ـ و چیزی مردم را باز نداشت از این که ـ وقتی هدایت به سراغشان آمد ـ ایمان بیاورند و از پروردگارشان طلب آمرزش کنند، جز این که (خیره سری کردند; گوئی می خواستند) سرنوشت پیشینیان برای آنان بیاید، یا عذاب (الهی) در برابرشان قرار گیرد!

٥٦ ـ ما پیامبران را، جز به عنوان بشارت دهنده و انذارکننده، نمی فرستیم; اما کافران همواره مجادله به باطل می کنند، تا حق را به وسیله آن از میان بردارند. و آیات ما، و مجازات هائی را که به آنان وعده داده شده است، به باد مسخره گرفتند!

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تفسیر:

گوئی تنها منتظر مجازاتند!

این آیات، یک نوع نتیجه گیری از مجموع بحث های گذشته و نیز اشاره ای به بحث های آینده است.

نخستین آیه می گوید: «ما در این قرآن برای مردم، هر گونه مثلی را بیان کردیم» (وَ لَقَدْ صَرَّفْنا فِی هذَا الْقُرْآنِ لِلنّاسِ مِنْ کُلِّ مَثَل).

از تاریخ تکان دهنده گذشتگان نمونه های مختلفی آوردیم، از حوادث دردناک زندگی آنها و خاطره های تلخ و شیرین تاریخ، در گوش مردم فرو خواندیم و آن قدر مسائل را زیر و رو کردیم، تا دل هائی که آماده پذیرش است، پذیرای حق گردد، و بر سایرین نیز اتمام حجت شود، و جائی برای ابهام باقی نماند.

ولی با این حال، گروهی طغیانگر و سرکش، هرگز ایمان نیاوردند; چرا که «انسان بیش از هر چیز به جدل می پردازد» (وَ کانَ الْاِنْسانُ اَکْثَرَ شَیْء جَدَلاً).

«صَرَّفْنا» از ماده «تصریف» به معنی تغییر و دگرگون ساختن و از حالی به حال دیگر درآوردن است، هدف، از این تعبیر، در آیه فوق آن است که: ما در لباس های گوناگون و چهره های مختلف و به هر زبانی که امکان تأثیر در آن بوده، با مردم سخن گفته ایم.

«جَدَل» به معنی گفتگوئی است که بر اساس نزاع و تسلط بر دیگری صورت گیرد، و بنابراین «مجادله» به معنی آن است که دو نفر در برابر هم به جر و بحث و مشاجره برخیزند.

این کلمه در اصل ـ به طوری که «راغب» می گوید ـ از «جَدَلْتُ الْحَبْلَ» (طناب را محکم تابیدم) گرفته شده است، گوئی کسی که چنین سخنانی

می گوید، می خواهد طرف مقابل را به زور از افکارش بپیچاند.

بعضی نیز گفته اند: اصل «جدال» به معنی کشتی گرفتن و دیگری را بر زمین افکندن است که در مشاجرات لفظی نیز به کار می رود.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ولی، منظور از «انسان» در اینجا انسان های تربیت نایافته است، و نظیر آن در قرآن فراوان است در این زمینه بحث مشروحی ذیل آیه ۱۲ سوره «یونس» آورده ایم.(۱)

* * *

آیه بعد، می گوید: با این همه مثال های گوناگون و بیانات تکان دهنده و منطق های متفاوت که باید در هر انسان آماده ای نفوذ کند، باز گروه کثیری از مردم ایمان نیاوردند: «مانع آنها از ایمان و استغفار از گناهان، به هنگامی که هدایت الهی به سویشان آمد، تنها این بود که: انتظار سرنوشت پیشینیان را داشتند»! (وَ ما مَنَعَ النّاسَ أَنْ یُؤْمِنُوا إِذْ جاءَهُمُ الْهُدی وَ یَسْتَغْفِرُوا رَبَّهُمْ إِلاّ أَنْ تَأْتِیَهُمْ سُنَّةُ الْأَوَّلِینَ).

«و یا عذاب الهی در برابر آنان قرار گیرد و با چشم خود آن را ببینند» (أَوْ یَأْتِیَهُمُ الْعَذابُ قُبُلاً).(۲)

در حقیقت، این آیه، اشاره به آن است که: این گروه لجوج و مغرور، با میل و اراده خود، هرگز ایمان نخواهند آورد، تنها در دو حالت ایمان می آورند: نخست، زمانی که عذاب های دردناکی که اقوام پیشین را در برگرفت، آنها را فرو گیرد.

دوم آن که: لااقل عذاب الهی را با چشم خود مشاهده کنند، که این ایمان

---

۱ ـ جلد هشتم تفسیر «نمونه»، صفحه ۲۳۹.

۲ ـ «قبل» به معنی مقابله است، یعنی عذاب الهی را در برابر خود مشاهده کنند، جمعی از مفسران، مانند: «طبرسی» در «مجمع البیان» و «ابوالفتوح» در «روح الجنان» و «آلوسی» در «روح المعانی» نیز احتمال داده اند که: «قبل» جمع «قبیل» اشاره به انواع مختلف عذاب بوده باشد، ولی معنی اول صحیح تر به نظر می رسد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اضطراری البته بی ارزش خواهد بود.

توجه به این نکته نیز لازم است که: این گونه اقوام گمراه، هرگز در انتظار چنین سرنوشتی نبوده اند، اما چون این سرنوشت برای آنها حتمی بوده، قرآن آن را به عنوان انتظار بیان کرده، و این یک نوع کنایه زیبا است، درست مثل این که: ما به فرد سرکشی می گوئیم: تو فقط می خواهی مجازات شوی، یعنی مجازات سرنوشت حتمی تو است، آن چنان که گویا در انتظارش هستی.

به هر حال، کار انسان سرکش و مغرور، گاه به جائی می رسد که: نه وحی آسمانی، نه تبلیغ مستمر انبیاء، نه مشاهده درس های عبرت در زندگی اجتماعی، و نه مطالعه تاریخ گذشتگان، هیچ کدام در او اثر نمی کند، تنها چوب خدا است که می تواند او را بر سر عقل بیاورد، اما چه فایده که به هنگام نزول عذاب، درهای توبه، بسته می شود و راه بازگشت و استغفار نیست.

* * *

سپس، برای دلداری پیامبر(صلی الله علیه وآله) در برابر سماجت و لجاجت مخالفان می فرماید: «وظیفه تو تنها بشارت و انذار است، ما پیامبران را جز برای بشارت و انذار نمی فرستیم» (وَ ما نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلاَّ مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ).

و اضافه می کند: این مسأله تازه ای نیست که: این گونه افراد، به مخالفت و استهزاء برخیزند، بلکه: «همواره افراد کافر لجوج، مجادله به باطل می کنند، تا به گمان خود، حق را از میان ببرند، و آیات ما و رستاخیز، عذاب و مجازات الهی را به باد استهزاء بگیرند» (وَ يُجادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْباطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ وَ اتَّخَذُوا آياتِي وَ ما أُنْذِرُوا هُزُواً).(١)

---

١ ـ «يُدْحِضُوا» از ماده «ادحاض» به معنی «ابطال و زائل» کردن است و در اصل از ماده «دحض» به معنی «لغزش» گرفته شده است.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در حقیقت این آیه، شبیه آیات ٤٢ تا ٤٥ سوره «حج» است که می گوید: وَ إِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوح وَ عادٌ وَ ثَمُودُ...: «اگر آنها تو را تکذیب کنند پیش از تو قوم نوح و عاد و ثمود... پیامبرانشان را تکذیب کردند».

این احتمال، در تفسیر آیه نیز وجود دارد که: خداوند می فرماید: کار پیامبران اجبار و اکراه نیست، بلکه، وظیفه آنها بشارت و انذار است، اما تصمیم گیری نهائی با خود مردم است، تا درست بیندیشند و عواقب کفر و ایمان را بنگرند و از روی اراده و تصمیم، ایمان بیاورند، نه این که: عذاب الهی را در برابر چشم خود ببینند و اضطراراً اظهار ایمان کنند.

اما متأسفانه، این آزادی و اختیار، که وسیله تکامل است، غالباً مورد سوء استفاده قرار گرفته، و طرفداران باطل به مجادله در برابر حق، برخاسته اند، گاه، از طریق مغالطه و گاه، از طریق استهزاء خواسته اند: آئین حق را از میان ببرند، ولی همیشه دل های آماده ای پذیرای حق بوده، و به حمایت از آن برخاسته است، و این مبارزه حق و باطل، در طول تاریخ بوده و همچنان ادامه دارد.

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

٥٧ وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآياتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْها وَ نَسِيَ ما قَدَّمَتْ يَداهُ إِنَّا جَعَلْنا عَلى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَ فِي آذانِهِمْ وَقْراً وَ إِنْ تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدى فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذاً أَبَداً

٥٨ وَ رَبُّكَ الْغَفُورُ ذُو الرَّحْمَةِ لَوْ يُؤاخِذُهُمْ بِما كَسَبُوا لَعَجَّلَ لَهُمُ الْعَذابَ بَلْ لَهُمْ مَوْعِدٌ لَنْ يَجِدُوا مِنْ دُونِهِ مَوْئِلاً

٥٩ وَ تِلْكَ الْقُرى أَهْلَكْناهُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَ جَعَلْنا لِمَهْلِكِهِمْ مَوْعِداً

ترجمه:

٥٧ ـ چه کسی ستمکارتر است از آن کس که آیات پروردگارش به او تذکر داده شد، و از آن روی گرداند، و آنچه را با دست های خود پیش فرستاد فراموش کرد؟! ما بر دل های اینها پرده هائی افکنده ایم تا نفهمند; و در گوش هایشان سنگینی قرار داده ایم; و از این رو اگر آنها را به سوی هدایت بخوانی، هرگز هدایت نمی شوند.

٥٨ ـ و پروردگارت، آمرزنده و صاحب رحمت است; اگر می خواست آنان را به خاطر اعمالشان مجازات کند، عذاب را هر چه زودتر برای آنها می فرستاد; ولی برای آنان موعدی است که هرگز از آن راه فراری نخواهند داشت!

٥٩ ـ این شهرها و آبادی هائی است که ما آنها را هنگامی که ستم کردند هلاک نمودیم; و برای هلاکتشان موعدی قرار دادیم! (آنها با چشم می بینند، ولی عبرت نمی گیرند)!

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تفسیر:

در مجازات الهی عجله نمی شود

از آنجا که در آیات پیشین، سخن از گروهی از کافران تاریک دل و متعصب در میان بود، آیات فوق نیز همان بحث را تعقیب می کند.

نخست می گوید: «چه کسی ستمکارتر است از آنها که به هنگام تذکر آیات پروردگارشان، از آن روی می گردانند و کارهای گذشته خود را بدست فراموشی می سپارند» (وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآياتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْها وَ نَسِيَ ما قَدَّمَتْ يَداهُ).

تعبیر به «تذکر» (یادآوری) گویا اشاره به این است که: تعلیمات انبیاء از قبیل یادآوری حقائقی است که به طور فطری در اعماق روح انسان وجود دارد و کار پیامبران پرده برداشتن از روی آن است.

این معنی در خطبه اول «نهج البلاغه» نیز آمده است، آنجا که می فرماید: لِيَسْتَأْدُوهُمْ مِيثاقَ فِطْرَتِهِ وَ يُذَكِّرُوهُمْ مَنْسِيَّ نِعْمَتِهِ وَ يَحْتَجُّوا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِيغِ وَ يُثِيرُوا لَهُمْ دَفائِنَ الْعُقُولِ:

«هدف از بعثت پیامبران آن بوده که انسان ها را وادار به وفا کردن به پیمان فطرت کنند، نعمت های فراموش شده خدا را به یاد آنها بیاورند، از طریق تبلیغ بر آنها اتمام حجت کنند و گنجینه های پنهانی عقل ها را آشکار سازند»!.

جالب این که: در این آیه، از سه طریق به این کوردلان درس بیداری می دهد: نخست این که: این حقائق با فطرت و وجدان و جان شما کاملاً آشناست.

دیگر این که: از سوی پروردگار خودتان آمده (آياتِ رَبِّهِ).

و سوم این که: فراموش نکنید شما خطاهائی انجام داده اید که برنامه انبیاء برای شستشوی آنهاست (نَسِيَ ما قَدَّمَتْ يَداهُ).

ولی این عده با همه اینها هرگز ایمان نمی آورند; «چرا که ما بر دلهایشان

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پرده افکنده ایم تا نفهمند! و در گوش هایشان سنگینی قرار داده ایم تا صدای حق را نشنوند» (إنّا جَعَلْنا عَلی قُلُوبِهِمْ أَکِنَّةً أَنْ یَفْقَهُوهُ وَ فِی آذانِهِمْ وَقْراً).(۱)

«و لذا اگر آنها را به سوی هدایت بخوانی هرگز هدایت را پذیرا نخواهند شد» (وَ إِنْ تَدْعُهُمْ إِلَی الْهُدی فَلَنْ یَهْتَدُوا إِذاً أَبَداً).

شاید، محتاج به تذکر نباشد که: خداوند اگر حس تشخیص و قدرت درک و شنیدن را از آنها گرفته، به خاطر همان «ما قَدَّمَتْ یَداهُ» و اعمالی است که قبلاً انجام داده اند، و این کیفر اثر مستقیم اعمال خود آنهاست، بلکه، به تعبیر دیگر همان اعمال زشت و ننگین، تبدیل به «پرده» و «سنگینی» (کنان و وقر) بر دل ها و گوش هایشان، شده است، و این حقیقتی است که: بسیاری از آیات قرآن از آن سخن می گوید، مثلاً در آیه ۱۵۵ سوره «نساء» می خوانیم: بَلْ طَبَعَ اللّهُ عَلَیْها بِکُفْرِهِمْ فَلا یُؤْمِنُونَ إِلاّ قَلِیلاً:

«خداوند به خاطر کفرشان بر دل های آنها مهر نهاده، لذا جز گروه اندکی ایمان نمی آورند».

اما آنها که از هر بهانه ای برای اثبات مکتب جبر، بهره گیری می کنند بدون این که، جمله های دیگر این آیه را در نظر بگیرند، و سایر آیات قرآن را که مفسر آن است در کنار آن بگذارند، به ظاهر تعبیر فوق چسبیده، و از آن برای اثبات مکتب خود کمک گرفته اند، در حالی که پاسخ آن، همان گونه که گفتیم کاملاً روشن است. * * *

و از آنجا که برنامه تربیتی خداوند، نسبت به بندگان چنین است که: تا آخرین مرحله، به آنها فرصت می دهد، و هرگز مانند جباران روزگار، فوراً اقدام به مجازات نمی کند، بلکه «رحمت واسعه» او همیشه ایجاب می کند: حداکثر

---

۱ ـ همان گونه که سابقاً گفته ایم: «أَکِنَّةً» جمع «کنان» (بر وزن کتاب) به معنی پرده یا هر چیزی است که مستور می سازد، و «وَقْر» به معنی سنگینی گوش است.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فرصت را به گناهکاران بدهد، در آیه بعد می گوید:

«پروردگار تو آمرزنده و صاحب رحمت است» (وَ رَبُّکَ الْغَفُورُ ذُو الرَّحْمَةِ).

«اگر می خواست آنها را طبق اعمالشان مجازات کند، هر چه زودتر عذاب را بر آنها می فرستاد» (لَوْ یُؤاخِذُهُمْ بِما کَسَبُوا لَعَجَّلَ لَهُمُ الْعَذابَ).

«ولی برای آنها موعدی است که با فرا رسیدن آن، راه فراری نخواهند داشت» (بَلْ لَهُمْ مَوْعِدٌ لَنْ یَجِدُوا مِنْ دُونِهِ مَوْئِلاً).(۱)

غفران او ایجاب می کند: توبه کاران را بیامرزد، و رحمت او اقتضاء دارد در عذاب غیر آنها نیز تعجیل نکند، شاید به صفوف توبه کاران بپیوندند ولی عدالت او هم اقتضاء می کند، وقتی طغیان و سرکشی به آخرین درجه رسید، حسابشان را صاف کند و اصولاً، بقاء چنین افراد فاسد و مفسدی که امیدی به اصلاحشان نیست، از نظر حکمت آفرینش معنی ندارد، باید نابود شوند، و زمین از لوث وجودشان پاک گردد.

* * *

و سرانجام برای آخرین تذکر و هشدار، در این سلسله آیات، سرنوشت تلخ و دردناک ستمکاران پیشین را یادآوری کرده، می گوید: «و اینها شهرها و آبادی هائی است که ویرانه های آنها در برابر چشم شما قرار دارد، و ما آنها را به هنگامی که مرتکب ظلم و ستم شدند، هلاک کردیم، و در عین حال، در عذاب شان تعجیل ننمودیم، بلکه موعدی برای هلاکشان قرار دادیم» (وَ تِلْکَ الْقُری أَهْلَکْناهُمْ لَمّا ظَلَمُوا وَ جَعَلْنا لِمَهْلِکِهِمْ مَوْعِداً).

* * *

---

۱ ـ «مَوْئِل» از ماده «وئل» (بر وزن سرو) به معنی «ملجأ و پناهگاه و وسیله نجات» است.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

٦٠ وَ إِذْ قالَ مُوسى لِفَتاهُ لا أَبْرَحُ حَتّى أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُباً

٦١ فَلَمّا بَلَغا مَجْمَعَ بَيْنِهِما نَسِيا حُوتَهُما فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَباً

٦٢ فَلَمّا جاوَزا قالَ لِفَتاهُ آتِنا غَداءَنا لَقَدْ لَقِينا مِنْ سَفَرِنا هذا نَصَباً

٦٣ قالَ أَ رَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَ ما أَنْسانِيهُ إِلاَّ الشَّيْطانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَ اتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَباً

٦٤ قالَ ذلِكَ ما كُنّا نَبْغِ فَارْتَدّا عَلى آثارِهِما قَصَصاً

ترجمه:

٦٠ ـ (به خاطر بیاور) هنگامی را که موسی به دوست خود گفت: «دست از جستجو برنمی دارم تا به محل تلاقی دو دریا برسم; هر چند مدت طولانی به راه خود ادامه دهم»!

٦١ ـ (ولی) هنگامی که به محل تلاقی آن دو دریا رسیدند، ماهی خود را (که برای تغذیه همراه داشتند) فراموش کردند; و ماهی راه خود را در دریا پیش گرفت.

٦٢ ـ هنگامی که از آنجا گذشتند، (موسی) به یار همسفرش گفت: «غذای ما را بیاور، که سخت از این سفر خسته شده ایم»!

٦٣ ـ گفت: «به خاطر داری هنگامی که ما (برای استراحت) به کنار آن صخره پناه بردیم، من (در آنجا) فراموش کردم جریان ماهی را بازگو کنم ـ و فقط شیطان بود که آن را از خاطر من برد ـ و ماهی به طرز شگفت آوری راه خود را در دریا پیش گرفت»!

٦٤ ـ (موسی) گفت: «آن همان بود که ما می خواستیم»! سپس از همان راه بازگشتند، در حالی که پی جوئی می کردند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تفسیر:

سرگذشت شگفت انگیز خضر و موسی

مفسران، در شأن نزول آیات فوق، نقل کرده اند: جمعی از «قریش» خدمت پیامبر(صلی الله علیه وآله) رسیده از عالمی که موسی(علیه السلام) مأمور به پیروی از او شد، سؤال کردند، آیات فوق نازل شد.

اصولاً، سه ماجرا در این سوره (سوره کهف آمده) که هر سه از یک نظر هماهنگ است: ماجرای «اصحاب کهف» که قبل از این گفته شد، داستان موسی و خضر، و داستان ذو القرنین که بعد از این می آید.

این هر سه ماجرا ما را از افق زندگی محدودمان یعنی آنچه به آن خو گرفته و عادت کرده ایم، بیرون می برد و نشان می دهد: نه عالم محدود به آن است که ما می بینیم، و نه چهره اصلی حوادث، همیشه آن است که ما در برخورد اول درمی یابیم.

داستان «اصحاب کهف» سخن از جوان مردانی می گفت که: برای حفظ ایمانشان پشت پا به همه چیز زدند، و سرانجام آن چنان زندگی عجیبی پیدا کردند که: برای همه مردم آموزنده شد، و در ماجرای موسی و خضر، یا به تعبیر دیگر عالم و دانشمند زمانش، به صحنه شگفت انگیزی برخورد می کنیم که نشان می دهد: حتی یک پیغمبر اولو العزم که آگاه ترین افراد به محیط خویش است، باز دامنه علم و دانشش در بعضی از جهات محدود است و به سراغ معلمی می رود که به او درس بیاموزد، او هم درس هائی که هر یک از دیگری عجیب تر است به او یاد می دهد، و چه نکته های بسیار مهمی که در مجموعه این داستان نهفته شده است.

در نخستین آیه، می گوید: «به خاطر بیاور هنگامی که موسی به دوست و

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

همراه خود گفت: من دست از طلب برنمی دارم تا به «مجمع البحرین» برسم هر چند مدتی طولانی به راه خود ادامه دهم» (وَ إِذْ قالَ مُوسى لِفَتاهُ لا أَبْرَحُ حَتّى أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُباً).

منظور از «موسی» در آیه فوق، بدون شک همان موسی بن عمران(علیه السلام)پیامبر اولو العزم معروف است، هر چند، بعضی از مفسران احتمال داده اند موسی دیگری باشد، و بعداً خواهیم گفت که: این احتمال بیشتر به خاطر این بوده که: نتوانسته اند پاره ای از اشکالات موجود در این داستان را حل کنند، لذا ناچار به فرض موسی دیگری شده اند، در حالی که، قرآن هر جا سخن از موسی(علیه السلام)می گوید، همان موسی بن عمران(علیه السلام) است.

و منظور از «فَتاه» در اینجا طبق گفته بسیاری از مفسران، و بسیاری از روایات، «یوشع بن نون» مرد رشید، شجاع و با ایمان بنی اسرائیل است، و تعبیر به «فتی» (جوان) ممکن است به خاطر همین صفات برجسته، و یا به خاطر خدمت به موسی(علیه السلام) و همراهی و همگامی با او بوده باشد.

«مجمع البحرین» به معنی محل پیوند دو دریا است، در این که: اشاره به کدام دو دریا است، میان مفسران گفتگو است، و روی هم رفته، سه عقیده معروف در اینجا وجود دارد:

۱ ـ منظور، محل اتصال خلیج «عقبه» با خلیج «سوئز» است.

می دانیم دریای احمر در شمال، دو پیشرفتگی: یکی به سوی شمال شرقی، و دیگری به سوی شمال غربی دارد که اولی خلیج عقبه را تشکیل می دهد، و دومی خلیج سوئز را و این دو خلیج در قسمت جنوبی به هم می پیوندند، و به دریای احمر متصل میشوند.

۲ ـ منظور، محل پیوند اقیانوس «هند» با دریای «احمر» است که در

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

«بغاز» «باب المندب» به هم می پیوندند.

۳ ـ محل پیوستگی دریای «مدیترانه» (که نام دیگرش دریای روم و بحر ابیض است) با اقیانوس «اطلس» یعنی، همان محل تنگه «جبل الطارق» که نزدیک شهر «طنجه» است.

ولی تفسیر سوم، بسیار بعید به نظر می رسد; زیرا فاصله میان محل زندگی موسی(علیه السلام) با جبل الطارق آن قدر زیاد است که از طریق عادی آن زمان رفتن موسی(علیه السلام) به آنجا شاید ماه ها طول می کشید.

احتمال دوم، هر چند فاصله کمتری را دربرمی گیرد، ولی آن هم در حد خود زیاد است; زیرا از شام تا جنوب یمن فاصله نسبتاً زیادی وجود دارد.

اما احتمال اول که نزدیک ترین فاصله را به محل زندگی موسی(علیه السلام) دارد (از شام تا خلیج عقبه راه زیادی نیست) از همه تفاسیر نزدیکتر به نظر می رسد; چرا که از آیات فوق، نیز اجمالاً استفاده می شود، موسی(علیه السلام) راه زیادی را طی نکرده، هر چند آماده بود برای رسیدن به این مقصود، به همه جا سفر کند (دقت کنید).

در بعضی از روایات نیز اشاره ای به این معنی دیده می شود.

کلمه «حُقُب» به معنی «مدت طولانی» است که بعضی آن را به «هشتاد سال» تفسیر کرده اند و منظور موسی(علیه السلام) از ذکر این کلمه این بوده است که: من دست از تلاش و کوشش خود برای پیدا کردن گم شده ام، برنخواهم داشت، هر چند سال ها به این سیر خود ادامه دهم.

از مجموع آنچه در بالا گفته شد، آشکارا پیدا است که موسی(علیه السلام) به سراغ گمشده مهمی می رفت، و در به در دنبال آن می گشت، عزم خود را جزم و تصمیم خویش را راسخ کرده بود که: تا مقصود خود را پیدا نکند از پای ننشیند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

گمشده ای که موسی(علیه السلام) مأمور یافتن آن بود، در سرنوشتش بسیار اثر داشت و فصل تازه ای در زندگانی او می گشود.

آری، او به دنبال مرد عالم و دانشمندی می گشت که: می توانست حجاب ها و پرده هائی را از جلو چشمش کنار زند، حقایق تازه ای را به او نشان دهد، و درهای علوم و دانش هائی را به رویش بگشاید.

و به زودی خواهیم دید که: او برای پیدا کردن محل این عالم بزرگ، نشانه ای در دست داشت و به دنبال آن نشانه در حرکت بود.

* * *

به هر حال «هنگامی که به محل پیوند آن دو دریا، رسیدند ماهی ای را که همراه داشتند فراموش کردند» (فَلَمّا بَلَغا مَجْمَعَ بَیْنِهِما نَسِیا حُوتَهُما).

«اما عجب این که: ماهی راه خود را در دریا پیش گرفت و روان شد» (فَاتَّخَذَ سَبِیلَهُ فِی الْبَحْرِ سَرَباً).(١)

در این که: آیا این ماهی که ظاهراً به عنوان غذا تهیه کرده بودند، ماهی بریان یا نمک زده یا ماهی تازه بوده که معجزآسا زنده شد و در آب پرید و حرکت کرد، میان مفسران گفتگو بسیار است.

در پاره ای از کتب تفاسیر نیز، سخن از وجود چشمه آب حیات در آن منطقه و پاشیده شدن مقداری از آن بر ماهی، و جان گرفتن ماهی، به میان آمده، ولی این احتمال نیز وجود دارد که: ماهی هنوز کاملاً نمرده بود; زیرا هستند ماهی هائی که بعد از خارج شدن از آب مدت قابل ملاحظه ای به صورت نیمه جان باقی می مانند، و اگر در این مدت در آب بیفتند، حیات عادی خود را از سر

---

١ ـ «سَرَب» (بر وزن جَرَب) به گونه که «راغب» در «مفردات» گوید به معنی راه رفتن در سراشیبی است و «سَرْب» (بر وزن حَرْب) به معنی راه سراشیبی است.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

می گیرند.

* * *

«سرانجام موسی(علیه السلام) و همسفرش از محل تلاقی دو دریا (مجمع البحرین) گذشتند، (طول سفر و خستگی راه، گرسنگی را بر آنها چیره کرد، در این هنگام موسی(علیه السلام) به خاطرش آمد که غذائی به همراه آورده اند)، به یار همسفرش گفت: غذای ما را بیاور که از این سفر، سخت خسته شده ایم» (فَلَمّا جاوَزا قالَ لِفَتاهُ آتِنا غَداءَنا لَقَدْ لَقِينا مِنْ سَفَرِنا هذا نَصَباً).

«غَداء» به غذائی گفته می شود که: در آغاز روز یا وسط روز، می خورند (صبحانه یا نهار) ولی از تعبیراتی که در کتب لغت آمده است، چنین استفاده می شود: در زمان های گذشته «غداء» را تنها به غذائی می گفتند که: در آغاز روز می خوردند (زیرا از «غُدْوَه» گرفته شده که به معنی آغاز روز است) در حالی که در عربی امروز، «غداء» و «تغدی» به معنی «نهار و نهار خوردن» است.

به هر حال، این جمله نشان می دهد که: موسی(علیه السلام) و یوشع راهی را پیمودند که عنوان سفر بر آن اطلاق می شد، ولی همین تعبیرات نشان می دهد که: این سفر چندان طولانی نبوده است.

* * *

در این هنگام «همسفرش به او خبر داد: به خاطر داری هنگامی که ما به کنار آن صخره پناه بردیم (و استراحت کردیم) من در آنجا فراموش کردم جریان ماهی را بازگو کنم، و این شیطان بود که یاد آن را از خاطر من برد و ماهی راهش را به طرز شگفت انگیزی در دریا پیش گرفت» (قالَ أَ رَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَ ما أَنْسانِيهُ إِلاَّ الشَّيْطانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَ اتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

عَجَباً).(١)

* * *

و از آنجا که این موضوع، به صورت نشانه ای برای موسی(علیه السلام) در رابطه با پیدا کردن آن عالم بزرگ بود: «موسی گفت: این همان چیزی است که ما می خواستیم و به دنبال آن می گردیم» (قالَ ذلِکَ ما کُنّا نَبْغِ).

«و در این هنگام آنها از همان راه بازگشتند در حالی که پی جوئی می کردند» (فَارْتَدّا عَلی آثارِهِما قَصَصاً).

در اینجا، یک سؤال پیش می آید: مگر پیامبری همچون موسی(علیه السلام) ممکن است، گرفتار نسیان و فراموشی شود که: قرآن می گوید: نَسِیا حُوتَهُما: «ماهی شان را فراموش کردند».

به علاوه، چرا همسفر موسی نسیان شخص خودش را به شیطان نسبت می دهد؟

پاسخ این است که: مانعی ندارد در مسائلی که هیچ ارتباطی به احکام الهی و امور تبلیغی نداشته باشد، یعنی در مسائل عادی در زندگی روزمره گرفتار نسیان شود (مخصوصاً در موردی که جنبه آزمایش داشته باشد آن گونه که درباره موسی در اینجا گفته اند و بعداً شرح آن را خواهیم گفت).(٢)

---

١ ـ جمله «وَ ما أَنْسانِیهُ إِلاَّ الشَّیْطانُ أَنْ أَذْکُرَهُ» جمله معترضه ای است که در وسط کلام واقع شده، ولی از آنجا که این جمله، در حقیقت علت نسیان و فراموشی را بیان می کند، در وسط کلام ذکر شده است، واین مخصوصاً درباره کسانی که مورد عتاب و خطاب از شخص بزرگتری واقع می شوند، معمول است که علت اصلی را در لابلای کلام به صورت معترضه ذکر می کنند تا کمتر مورد اعتراض قرار گیرند.

٢ ـ این احتمال نیز وجود دارد که: اسناد فعل به موسی(علیه السلام) مجاز باشد; زیرا امور خوراک و وسائل سفر در اختیار یوشع بود و او می بایست دقت کند، او جریان ماهی را فراموش کرد ولی چون همراه بودند فعل به هر دو نسبت داده شده، به خصوص که موسی(علیه السلام) از جریان زنده شده و به دریا رفتن ماهی اصلاً خبر نداشت تا فراموشی نسبت به او صدق کند، به همین جهت همسفرش گفت: «من جریان ماهی را فراموش کردم».

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و اما نسبت دادن نسیان همسفرش به شیطان، ممکن است به این دلیل باشد که: ماجرای ماهی ارتباط با یافتن آن مرد عالم داشت، و از آنجا که شیطان، اغواگر است، خواسته است با این کار، آنها دیرتر به ملاقات آن عالم دست یابند، و شاید مقدمات آن از خود او (یوشع) نیز آغاز گردیده که دقت و اهتمام لازم را در این رابطه به خرج نداده است.

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

٦٥ فَوَجَدا عَبْداً مِنْ عِبادِنا آتَيْناهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنا وَ عَلَّمْناهُ مِنْ لَدُنّا عِلْماً

٦٦ قالَ لَهُ مُوسى هَلْ أَتَّبِعُکَ عَلى أَنْ تُعَلِّمَنِ مِمّا عُلِّمْتَ رُشْداً

٦٧ قالَ إِنَّکَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْراً

٦٨ وَ كَيْفَ تَصْبِرُ عَلى ما لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْراً

٦٩ قالَ سَتَجِدُنِي إِنْ شاءَ اللّهُ صابِراً وَ لا أَعْصِي لَکَ أَمْراً

٧٠ قالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي فَلا تَسْئَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتّى أُحْدِثَ لَکَ مِنْهُ ذِكْراً

ترجمه:

٦٥ ـ (در آنجا) بنده ای از بندگان ما را یافتند که رحمت (و موهبت عظیمی) از سوی خود به او داده، و علم فراوانی از نزد خود به او آموخته بودیم.

٦٦ ـ موسی به او گفت: «آیا از تو پیروی کنم تا از آنچه به تو تعلیم داده شده و مایه رشد و صلاح است، به من بیاموزی»؟

٦٧ ـ گفت: «تو هرگز نمی توانی با من شکیبائی کنی!

٦٨ ـ و چگونه می توانی در برابر چیزی که از رموزش آگاه نیستی شکیبا باشی»؟!

٦٩ ـ (موسی) گفت: «به خواست خدا مرا شکیبا خواهی یافت; و در هیچ کاری مخالفت فرمان تو نخواهم کرد»!

٧٠ ـ (خضر) گفت: «پس اگر می خواهی به دنبال من بیائی، از هیچ چیز مپرس تا خودم (به موقع) آن را برای تو بازگو کنم».

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تفسیر:

دیدار معلم بزرگ

هنگامی که موسی(علیه السلام) و یار همسفرش، به جای اول، یعنی در کنار صخره و نزدیک «مجمع البحرین» بازگشتند: «ناگهان بنده ای از بندگان ما را یافتند که او را مشمول رحمت خود ساخته، و علم و دانش قابل ملاحظه ای تعلیمش کرده بودیم» (فَوَجَدا عَبْداً مِنْ عِبادِنا آتَیْناهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنا وَ عَلَّمْناهُ مِنْ لَدُنّا عِلْماً).

تعبیر به «وَجَدا» نشان می دهد: آنها در جستجوی همین مرد عالم بودند و سرانجام گمشده خود را یافتند.

و تعبیر به «عَبْداً مِنْ عِبادِنا...» (بنده ای از بندگان ما) نشان می دهد: برترین افتخار یک انسان آن است که: بنده راستین خدا باشد، و این مقام عبودیت است که انسان را مشمول رحمت الهی می سازد، و دریچه های علوم را به قلبش می گشاید.

تعبیر به «مِنْ لَدُنّا» نیز، نشان می دهد: علم آن عالم، یک علم عادی نبود بلکه، آگاهی از قسمتی از اسرار این جهان، و رموز حوادثی که تنها خدا می داند بوده است.

تعبیر به «عِلْماً» که نکره است، و در این گونه موارد، معمولاً برای تعظیم می آید، نشان می دهد: آن مرد عالم بهره قابل ملاحظه ای از این علم یافته بود.

در این که: منظور از «رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنا» در آیه فوق، چیست مفسران تفسیرهای مختلفی ذکر کرده اند:

بعضی آن را به مقام نبوت، و بعضی به عمر طولانی تفسیر کرده اند، ولی این احتمال نیز وجود دارد که: منظور، استعداد شایان و روح وسیع و شرح صدری است که خدا به آن مرد داده بود، تا پذیرای علم الهی گردد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در این که: این مرد عالم، نامش «خضر» بوده، و این که: او پیامبر بوده یا نه، در «نکته ها» بحث خواهیم کرد.

* * *

در این هنگام، موسی(علیه السلام) با نهایت ادب، و به صورت استفهام به آن مرد عالم چنین «گفت: آیا من اجازه دارم از تو پیروی کنم تا از آنچه به تو تعلیم داده شده، و مایه رشد و صلاح است، به من بیاموزی»؟ (قالَ لَهُ مُوسی هَلْ أَتَّبِعُکَ عَلی أَنْ تُعَلِّمَنِ مِمّا عُلِّمْتَ رُشْداً).

از تعبیر «رُشْداً» چنین استفاده می شود: علم هدف نیست، بلکه برای راه یافتن به مقصود، و رسیدن به خیر و صلاح می باشد، چنین علمی ارزشمند است و باید از استاد آموخت و مایه افتخار است.

* * *

ولی با کمال تعجب، آن مرد عالم به موسی(علیه السلام) «گفت: تو هرگز توانائی نداری با من شکیبائی کنی» (قالَ إِنَّکَ لَنْ تَسْتَطِیعَ مَعِیَ صَبْراً).

* * *

و بلا فاصله، دلیل آن را بیان کرده گفت: «تو چگونه می توانی در برابر چیزی که از رموزش آگاه نیستی، شکیبا باشی»؟! (وَ کَیْفَ تَصْبِرُ عَلی ما لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْراً).

همان گونه که: بعداً خواهیم دید، این مرد عالم به ابوابی از علوم احاطه داشته، که: مربوط به اسرار باطن و عمق حوادث و پدیده ها بوده، در حالی که موسی(علیه السلام) نه مأمور به باطن بود، و نه از آن آگاهی چندانی داشت.

و در چنین مواردی، بسیار می شود: چهره ظاهر حوادث، با آنچه در باطن و درون آنها است، متفاوت است; چه بسا ظاهر آن بسیار زننده، و یا ابلهانه است، در حالی که در باطن بسیار مقدس، حساب شده، و منطقی است.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در چنین موردی آن کس که ظاهر را می بیند، عنان صبر و اختیار را از کف می دهد، و به اعتراض، و گاهی به پرخاش برمی خیزد.

ولی استادی که از اسرار درون آگاه است، و چهره باطن را می نگرد با خونسردی به کار خویش ادامه می دهد، و به اعتراض و فریاد او گوش نمی دهد، بلکه، در انتظار فرصت مناسبی است که: حقیقت امر را بازگو کند، اما شاگرد همچنان بی تابی می کند، ولی، به هنگامی که اسرار برای او فاش شد کاملاً آرام می گیرد.

* * *

موسی(علیه السلام) از شنیدن این سخن، شاید نگران شد و از این بیم داشت که: فیض محضر این عالم بزرگ از او قطع شود، لذا، به او تعهد سپرد که: در برابر همه رویدادها صبر کند گفت: «به خواست خدا مرا شکیبا خواهی یافت، و قول می دهم: در هیچ کاری با تو مخالفت نکنم» (قالَ سَتَجِدُنِی إِنْ شاءَ اللّهُ صابِراً وَ لاأَعْصِی لَکَ أَمْراً).

باز موسی(علیه السلام) در این عبارت، نهایت ادب خود را آشکار می سازد، تکیه بر خواست خدا می کند، به آن مرد عالم، نمی گوید: من صابرم، بلکه می گوید: انشاء اللّه مرا صابر خواهی یافت.

* * *

اما از آنجا که شکیبائی در برابر حوادث ظاهراً زننده ای که انسان از اسرارش آگاه نیست، کار آسانی نمی باشد بار دیگر آن مرد عالم از موسی تعهد گرفته به او اخطار کرد: «گفت: پس اگر می خواهی به دنبال من بیائی سکوت محض باش! از هیچ چیز سؤال مکن تا خودم به موقع آن را برای تو بازگو کنم»! (قالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَنِی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فَلا تَسْئَلْنِی عَنْ شَیْء حَتّی أُحْدِثَ لَکَ مِنْهُ ذِکْراً).(۱)

موسی(علیه السلام) این تعهد مجدد را سپرد، و در معیت این استاد به راه افتاد.

* * *

---

۱ ـ تعبیر به «أُحْدِثَ لَکَ مِنْهُ ذِکْراً» با توجه به کلمه «أُحْدِثَ» مفهومش این است: من خودم آغاز سخن می کنم، و برای نخستین بار از روی آن پرده برمی دارم، تو سخنی مگو!

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

٧١ فَانْطَلَقا حَتّى إِذا رَكِبا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَها قالَ أَ خَرَقْتَها لِتُغْرِقَ أَهْلَها لَقَدْ جِئْتَ شَيْئاً إِمْراً

٧٢ قالَ أَ لَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْراً

٧٣ قالَ لا تُؤاخِذْنِي بِما نَسِيتُ وَ لا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْراً

٧٤ فَانْطَلَقا حَتّى إِذا لَقِيا غُلاماً فَقَتَلَهُ قالَ أَ قَتَلْتَ نَفْساً زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئاً نُكْراً

٧٥ قالَ أَ لَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْراً

٧٦ قالَ إِنْ سَأَلْتُكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَها فَلا تُصاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْراً

٧٧ فَانْطَلَقا حَتّى إِذا أَتَيا أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطْعَما أَهْلَها فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّفُوهُما فَوَجَدا فِيها جِداراً يُرِيدُ أَنْ يَنْقَضَّ فَأَقامَهُ قالَ لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْراً

٧٨ قالَ هذا فِراقُ بَيْنِي وَ بَيْنِكَ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ ما لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْراً

ترجمه:

٧١ ـ آن دو به راه افتادند; تا آن كه سوار كشتى شدند، (خضر) كشتى را سوراخ كرد. (موسى) گفت: «آيا آن را سوراخ كردى كه اهلش را غرق كنى؟! راستى چه كار بدى

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

انجام دادی»!

۷۲ ـ گفت: «آیا نگفتم تو هرگز نمی توانی با من شکیبائی کنی»؟!

۷۳ ـ (موسی) گفت: «مرا به خاطر این فراموشکاریم مؤاخذه مکن و از این کارم بر من سخت مگیر»!

۷٤ ـ باز به راه خود ادامه دادند، تا این که نوجوانی را دیدند; و او آن نوجوان را کشت. (موسی) گفت: «آیا انسان پاکی را، بی آن که قتلی کرده باشد، کشتی؟! به راستی کار زشتی انجام دادی»!

۷۵ ـ (باز آن مرد عالم) گفت: «آیا به تو نگفتم که تو هرگز نمی توانی با من صبر کنی»؟!

۷٦ ـ (موسی) گفت: «بعد از این اگر درباره چیزی از تو سؤال کردم، دیگر با من همراهی نکن; (زیرا) از سوی من معذور خواهی بود»!

۷۷ ـ باز به راه خود ادامه دادند تا به مردم قریه ای رسیدند; از آنان خواستند که به ایشان غذا دهند; ولی آنان از مهمان کردنشان خودداری نمودند; (پس) در آنجا دیواری یافتند که می خواست فرود ریزد; و (آن مرد عالم) آن را برپا داشت. (موسی) گفت: «(لااقل) می خواستی در مقابل این کار مزدی بگیری»!

۷۸ ـ او گفت: «اینک زمان جدائی من و تو فرارسیده; اما به زودی راز آنچه را که نتوانستی در برابر آن صبر کنی، به تو خبر می دهم.

تفسیر:

معلم الهی و این اعمال زننده؟!

آری، «موسی به اتفاق این مرد عالم الهی به راه افتاد تا این که: سوار بر کشتی شدند» (فَانْطَلَقا حَتّی إِذا رَکِبا فِی السَّفِینَةِ).

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

از اینجا به بعد، می بینیم: قرآن در تمام موارد ضمیر تثنیه به کار می برد که، اشاره به موسی(علیه السلام) و آن عالم است و این نشان می دهد که: مأموریت همسفر موسی(علیه السلام)، «یوشع» در آنجا پایان یافت، و از آنجا بازگشت، و یا به خاطر این که: او در این ماجرا مطرح نبوده است نادیده گرفته شده ـ هر چند در حوادث حضور داشته ـ ولی احتمال اول قوی تر به نظر می رسد.

به هر حال، هنگامی که آن دو بر کشتی سوار شدند «آن مرد عالم کشتی را سوراخ کرد»! (خَرَقَها).

«خَرَقَ» ـ همان گونه که «راغب» در «مفردات» می گوید: ـ به معنی پاره کردن چیزی از روی فساد بدون مطالعه و فکر است، و ظاهر کار این مرد عالم راستی چنین بود.

از آنجا که موسی(علیه السلام) از یکسو، پیامبر بزرگ الهی بود، و باید حافظ جان و مال مردم باشد، و امر به معروف و نهی از منکر کند، و از سوی دیگر، وجدان انسانی او اجازه نمی داد در برابر چنین کار خلافی سکوت اختیار کند، تعهدی را که با خضر داشت به دست فراموشی سپرد، و زبان به اعتراض گشوده «گفت: آیا کشتی را سوراخ کردی که اهلش را غرق کنی؟ راستی چه کار بدی انجام دادی»! (قالَ أَ خَرَقْتَها لِتُغْرِقَ أَهْلَها لَقَدْ جِئْتَ شَيْئاً إِمْراً).

بدون شک، مرد عالم، هدفش غرق سرنشینان کشتی نبود، ولی از آنجا که نتیجه این عمل چیزی جز غرق کردن به نظر نمی رسید، موسی(علیه السلام) آن را با «لام عاقبت» که برای بیان عاقبت و پایان کار می باشد بازگو می کند.

این درست به آن می ماند که: شخصی در خوردن غذا بسیار زیاده روی می کند می گوئیم: می خواهی خودت را بکشی؟! مسلماً او چنین قصدی را ندارد، ولی نتیجه عملش ممکن است چنین باشد!

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

«إِمْر» (بر وزن شمر) به کار مهم شگفت آور و یا بسیار زشت گفته می شود.
و به راستی ظاهر این کار، شگفت آور و بسیار بد بود، چه کاری از این خطرناک تر می تواند باشد که یک کشتی را با داشتن سرنشین های متعدد سوراخ کنند؟!.
در بعضی از روایات می خوانیم: اهل کشتی به زودی متوجه خطر شدند و شکاف موجود را موقتاً با وسیله ای پر کردند، ولی دیگر آن کشتی یک کشتی سالم نبود.

* * *

در این هنگام، مرد عالم الهی با متانت خاص خود، نظری به موسی افکنده «گفت: نگفتم تو هرگز نمی توانی با من (باشی و) شکیبائی کنی»؟! (قالَ أَ لَمْ أَقُلْ إِنَّکَ لَنْ تَسْتَطِیعَ مَعِیَ صَبْراً).

* * *

موسی(علیه السلام) که از عجله و شتابزدگی خود ـ که طبعاً به خاطر اهمیت حادثه بود ـ پشیمان گشت و به یاد تعهد خود افتاد، در مقام عذرخواهی برآمده رو به استاد کرد و چنین «گفت: مرا در برابر فراموش کاری که داشتم مؤاخذه، مکن! و بر من به خاطر این کار، سخت مگیر» (قالَ لا تُؤاخِذْنِی بِما نَسِیتُ وَ لا تُرْهِقْنِی مِنْ أَمْرِی عُسْراً).
یعنی اشتباهی بود و هر چه بود گذشت، تو با بزرگواری خود، صرف نظر فرما.
«لا تُرْهِقْنِی» از ماده «ارهاق» به معنی پوشاندن چیزی است با قهر و غلبه، و گاه، به معنی تکلیف کردن آمده است، و در جمله بالا منظور این است که: بر من سخت مگیر و مرا به زحمت میفکن، و به خاطر این کار، فیض خود را قطع منما!.

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سفر دریائی آنها تمام شد، از کشتی پیاده شدند، «و به راه خود ادامه دادند، در اثناء راه به کودکی رسیدند، ولی آن مرد عالم بی مقدمه اقدام به قتل آن کودک کرد»! (فَانْطَلَقا حَتّی إِذا لَقِیا غُلاماً فَقَتَلَهُ).

در اینجا بار دیگر موسی(علیه السلام) از کوره در رفت، منظره وحشتناک کشتن یک کودک بی گناه، آن هم بدون هیچ مجوز، چیزی نبود که موسی(علیه السلام) بتواند در مقابل آن سکوت کند، آتش خشم در دلش برافروخته شد، گوئی غباری از اندوه و نارضائی چشمان او را پوشانید، آن چنان که بار دیگر تعهد خود را فراموش کرد، زبان به اعتراض گشود، اعتراضی شدیدتر و رساتر از اعتراض نخست; چرا که حادثه وحشتناک تر از حادثه اول بود «گفت: آیا انسان بی گناه و پاکی را بی آن که قتلی کرده باشد کشتی»؟! (قالَ أَ قَتَلْتَ نَفْساً زَکِیَّةً بِغَیْرِ نَفْس).

«به راستی که چه کار منکر و زشتی انجام دادی» (لَقَدْ جِئْتَ شَیْئاً نُکْراً).

کلمه «غُلام» به معنی جوان نورس است، خواه به حدّ بلوغ رسیده باشد یا نه.

در این که: نوجوانی را که آن مرد عالم در اینجا به قتل رسانید: به سر حدّ بلوغ رسیده بود، یا نه، در میان مفسران گفتگو است.

بعضی، تعبیر به «نَفْساً زَکِیَّةً» (انسان پاک و بی گناه) را دلیل بر آن گرفته بودند که بالغ نبوده است.

و بعضی، تعبیر «بِغَیْرِ نَفْس» را دلیل بر این گرفته اند که او بالغ بوده; زیرا تنها قصاص در حق بالغ، جایز است، ولی روی هم رفته نمی توان به طور قطع در این زمینه با توجه به خود آیه قضاوت کرد.

«نُکْر» به معنی زشت و منکر است، و بازتاب آن قوی تر از کلمه «امر» که در ماجرای سوراخ کردن کشتی بود می باشد، دلیل آن هم روشن است; زیرا کار اول او

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

زمینه خطری برای جمعی فراهم کرد که به زودی متوجه شدند و خطر را دفع کردند، ولی در اقدام دوم، ظاهراً او مرتکب جنایتی شده بود.

* * *

باز آن عالم بزرگوار، با همان خونسردی مخصوص به خود، جمله سابق را تکرار کرده «گفت: به تو نگفتم! تو هرگز توانائی نداری با من صبر کنی» (قالَ أَ لَمْ أَقُلْ لَکَ إِنَّکَ لَنْ تَسْتَطِیعَ مَعِیَ صَبْراً).

تنها تفاوتی که با جمله گذشته دارد، اضافه کردن کلمه «لَک» است که برای تأکید بیشتر است، یعنی من این سخن را به شخص تو گفتم!

* * *

موسی(علیه السلام) به یاد پیمان خود افتاد، توجهی توأم با شرمساری; چرا که دو بار پیمان خود را ـ هر چند از روی فراموشی ـ شکسته بود، و کم کم احساس می کرد: گفته استاد ممکن است راست باشد و کارهای او برای موسی(علیه السلام) در آغاز غیر قابل تحمل است، لذا، بار دیگر زبان به عذرخواهی گشوده چنین گفت: این بار نیز از من صرف نظر کن، و فراموشی مرا نادیده بگیر، اما «اگر بعد از این، از تو تقاضای توضیحی در کارهایت کردم (و بر تو ایراد گرفتم) دیگر با من مصاحبت نکن; چرا که تو از ناحیه من دیگر معذور خواهی بود» (قالَ إِنْ سَأَلْتُکَ عَنْ شَیْءٍ بَعْدَها فَلا تُصاحِبْنِی قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّی عُذْراً).

این جمله، حکایت از نهایت انصاف و دورنگری موسی(علیه السلام) می کند، و نشان می دهد: او در برابر یک واقعیت، هر چند تلخ، تسلیم بود.

و یا به تعبیر دیگر: بعد از سه بار آزمایش، برای او روشن می شد که: مأموریت این دو مرد بزرگ از هم جدا است، و به اصطلاح آبشان در یک جوی نمی رود!

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بعد از این گفتگو و تعهد مجدّد، «موسی(علیه السلام) با استاد به راه افتاد، تا به قریه ای رسیدند، از اهالی آن قریه غذا خواستند، ولی آنها از میهمان کردن این دو مسافر، خودداری کردند» (فَانْطَلَقا حَتّی إِذا أَتَیا أَهْلَ قَرْیَهٔ اسْتَطْعَما أَهْلَها فَأَبَوْا أَنْ یُضَیِّفُوهُما).

بدون شک، موسی(علیه السلام) و خضر از کسانی نبودند که: بخواهند سربار مردم آن دیار شوند، ولی معلوم می شود، زاد و توشه و خرج سفر خود را در اثناء راه از دست داده، یا تمام کرده بودند، و به همین دلیل، مایل بودند میهمان اهالی آن محل باشند (این احتمال نیز وجود دارد که: مرد عالم عمداً چنین پیشنهادی به آنها کرد تا درس جدیدی به موسی(علیه السلام) بیاموزد).

یادآوری این نکته نیز لازم است که: «قریه» در لسان قرآن، مفهوم عامی دارد و هر گونه شهر و آبادی را شامل می شود، اما در اینجا مخصوصاً منظور شهر است; زیرا در چند آیه بعد تعبیر به «المدینه» شده است.

به هر حال، در این که: این شهر کدام شهر و در کجا بوده است؟ در میان مفسران گفتگو است: از «ابن عباس» نقل شده: منظور «انطاکیه» است.(۱)

بعضی دیگر گفته اند: منظور «ایله» است که امروز به نام بندر «ایلات» معروف است و در کنار «دریای احمر» نزدیک «خلیج عقبه» واقع شده است.

بعضی دیگر معتقدند: منظور شهر «ناصره» است که در شمال فلسطین قرار دارد و محل تولد حضرت مسیح(علیه السلام) بوده است.

مرحوم «طبرسی» در اینجا حدیثی از امام صادق(علیه السلام) نقل می کند که تأییدی است

---

۱ ـ «انطاکیه» از شهرهای قدیم «سوریه» است که ۹۶ کیلومتر از «حلب» و ۵۹ کیلومتر از «اسکندرون» فاصله دارد، و به خاطر دانه های غذائی و دانه های روغنیش مشهور است، بندری دارد به نام «سویدیه» که ۲۷ کیلومتر از آن فاصله دارد (دائرة المعارف فرید وجدی، جلد ۱، صفحه ۸۳۵).

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بر احتمال اخیر.

و با توجه به آنچه در معنی «مجمع البحرین» گفتیم که: منظور محل پیوند «خلیج عقبه» و «خلیج سوئز» است، روشن می شود: شهر «ناصره» و بندر «ایله» به این منطقه نزدیک تر است تا «انطاکیه».

در هر صورت، از آنچه بر سر موسی(علیه السلام) و استادش در این قریه آمد، می فهمیم اهالی آن خسیس و دون همت بوده اند، لذا در روایتی از پیامبر(صلی الله علیه وآله)می خوانیم که: درباره آنها فرمود: کانُوا أهْلَ قَرْیَةٍ لِئام: «آنها مردم لئیم و پستی بودند».(۱)

سپس، قرآن اضافه می کند: «با این حال آنها در آن آبادی دیواری یافتند که می خواست فرود آید، آن مرد عالم، دست به کار شد تا آن را برپا دارد» و مانع ویرانیش شود (فَوَجَدا فِیها جِداراً یُرِیدُ أنْ یَنْقَضَّ فَأقامَهُ).(۲)

موسی(علیه السلام) که قاعدتاً در آن موقع خسته، کوفته و گرسنه بود، و از همه مهم تر احساس می کرد، شخصیت والای او و استادش به خاطر عمل بی رویه اهل آبادی سخت جریحه دار شده، و از سوی دیگر، مشاهده کرد: خضر در برابر این بی حرمتی، به تعمیر دیواری که در حال سقوط است پرداخته، مثل این که: می خواهد مزد کار بد آنها را به آنها بدهد، و فکر می کرد: حداقل خوب بود استاد این کار را در برابر اجرتی انجام می داد، تا وسیله غذائی فراهم گردد.

لذا تعهد خود را بار دیگر به کلّی فراموش کرد، و زبان به اعتراض گشود، اما اعتراضی ملایم تر و خفیف تر از گذشته، «گفت: (لااقل) می خواستی در مقابل این کار اجرتی بگیری»! (قالَ لَوْ شِئْتَ لاَتَّخَذْتَ عَلَیْهِ أجْراً).

---

۱ ـ «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث.

۲ ـ نسبت دادن «اراده» به «جدار» (دیوار) مسلماً مجاز است، و مفهومش این است که آن چنان سست شده بود که گوئی تصمیم گرفته بود فرود آید.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در واقع، موسی(علیه السلام) فکر می کرد: این عمل دور از عدالت است که: انسان در برابر مردمی که این قدر فرومایه باشند، این چنین فداکاری کند، و یا به تعبیر دیگر: نیکی خوب است اما در جای خود.

درست است که: در برابر بدی، نیکی کردن، راه و رسم مردان خدا بوده است، اما در آنجائی که سبب تشویق بدکار، به کارهای خلاف نشود.

* * *

اینجا بود که: آن مرد عالم، آخرین سخن را به موسی(علیه السلام) گفت; زیرا از مجموع حوادث گذشته یقین کرد که: موسی(علیه السلام)، تاب تحمل در برابر اعمال او را ندارد «فرمود: اینک وقت جدائی من و تو است! اما به زودی سرّ آنچه را که نتوانستی بر آن صبر کنی، برای تو بازگو می کنم» (قالَ هذا فِراقُ بَیْنِی وَ بَیْنِکَ سَأُنَبِّئُکَ بِتَأْوِیلِ ما لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَیْهِ صَبْراً).

البته موسی(علیه السلام) هم هیچ گونه اعتراضی بر این سخن نکرد; زیرا درست همان مطلبی بود که خودش در ماجرای قبل، پیشنهاد کرده بود، یعنی بر خود موسی(علیه السلام) نیز این واقعیت ثابت گشته بود که: آبشان در یک جوی نمی رود.

ولی به هر حال، خبر فراق همچون پتکی بود که بر قلب موسی(علیه السلام) وارد شد، فراق از استادی که سینه اش مخزن اسرار بود، و مصاحبتش مایه برکت، سخنانش درس بود، و رفتارش الهام بخش، نور خدا در پیشانیش می درخشید، و کانون قلبش گنجینه علم الهی بود.

آری، جدا شدن از چنین رهبری، سخت دردناک است، اما واقعیت تلخی بود که: به هر حال موسی(علیه السلام) باید آن را پذیرا شود.

مفسر معروف «ابوالفتوح رازی» می گوید: در خبری است که از موسی پرسیدند: از مشکلات دوران زندگیت از همه سخت تر را بگو، گفت:

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

«سختی های بسیاری دیدم (اشاره به ناراحتی های دوران فرعون، و گرفتاری های طاقت فرسای دوران حکومت بنی اسرائیل) ولی هیچ یک، همانند گفتار خضر(علیه السلام) که خبر از فراق و جدائی داد، بر قلب من اثر نکرد»!(۱)

«تَأْوِیل» از ماده «اول» (بر وزن قول) به معنی ارجاع و بازگشت دادن چیزی است، بنابراین، هر کار و سخنی را که به هدف اصلی برسانیم تأویل نامیده می شود، همچنین پرده برداشتن از روی اسرار چیزی، نیز یک نوع تأویل است.

و اگر تعبیر خواب را تأویل می گویند، نیز به همین جهت است (آن چنان که در سوره «یوسف» آیه ۱۰۰ آمده است: هذا تَأْوِیلُ رُءْیایَ).(۲)

* * *

۱ ـ تفسیر «ابوالفتوح رازی»، ذیل آیه مورد بحث.

۲ ـ برای توضیح بیشتر به جلد دوم تفسیر «نمونه»، صفحه ۳۲٤ (صفحه ٤۳۷ تجدیدنظر) ذیل آیه ۷ سوره «آل عمران» مراجعه فرمائید.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

٧٩ أَمَّا السَّفِينَةُ فَكانَتْ لِمَساكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَها وَ كانَ وَراءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْباً

٨٠ وَ أَمَّا الْغُلامُ فَكانَ أَبَواهُ مُؤْمِنَيْنِ فَخَشِينا أَنْ يُرْهِقَهُما طُغْياناً وَ كُفْراً

٨١ فَأَرَدْنا أَنْ يُبْدِلَهُما رَبُّهُما خَيْراً مِنْهُ زَكاةً وَ أَقْرَبَ رُحْماً

٨٢ وَ أَمَّا الْجِدارُ فَكانَ لِغُلامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَ كانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُما وَ كانَ أَبُوهُما صالِحاً فَأَرادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغا أَشُدَّهُما وَ يَسْتَخْرِجا كَنزَهُما رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ وَ ما فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ذلِكَ تَأْوِيلُ ما لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْراً

ترجمه:

٧٩ ـ اما آن کشتی مال گروهی از مستمندان بود که با آن در دریا کار می کردند; و من خواستم آن را معیوب کنم; (چرا که) پشت سرشان پادشاهی (ستمگر) بود که هر کشتی (سالمی) را به زور می گرفت!

٨٠ ـ و اما آن نوجوان، پدر و مادرش با ایمان بودند; و بیم داشتیم که آنان را به طغیان و کفر وادارد!

٨١ ـ از این رو، خواستیم که پروردگارشان به جای او، فرزندی پاک تر و بامحبت تر به آن دو بدهد!

٨٢ ـ و اما آن دیوار، از آن دو نوجوان یتیم در آن شهر بود; و زیر آن، گنجی متعلق به آن دو وجود داشت; و پدرشان مرد صالحی بود; و پروردگار تو می خواست آنها به حدّ بلوغ برسند و گنجشان را استخراج کنند; این رحمتی از پروردگارت بود; و من آن

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

(کارها) را خودسرانه انجام ندادم; این بود راز کارهائی که نتوانستی در برابر آنها شکیبائی به خرج دهی»!

تفسیر:

اسرار درونی این حوادث.

بعد از آن که: فراق و جدائی موسی(علیه السلام) و خضر مسلّم شد، لازم بود این استاد الهی، اسرار کارهای خود را که موسی(علیه السلام) تاب تحمل آن را نداشت بازگو کند، و در واقع بهره موسی(علیه السلام) از مصاحبت او فهم راز این سه حادثه عجیب بود که: می توانست کلیدی باشد برای مسائل بسیار، و پاسخی برای پرسش های گوناگون.

نخست از داستان کشتی شروع کرده گفت: «اما کشتی به گروهی مستمند تعلق داشت، که با آن در دریا کار می کردند، من خواستم آن را معیوب کنم; زیرا می دانستم در پشت سر آنها پادشاهی ستمگر بود که هر کشتی سالمی را از روی غصب می گیرد» (أَمَّا السَّفِينَةُ فَكانَتْ لِمَساكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَها وَ كانَ وَراءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْباً).

و به این ترتیب، در پشت چهره ظاهری زننده سوراخ کردن کشتی، هدف مهمی که همان نجات آن از چنگال یک پادشاه غاصب بوده است، وجود داشته; چرا که او هرگز کشتی های آسیب دیده را مناسب کار خود نمی دید و از آن چشم می پوشید.

خلاصه این کار در مسیر حفظ منافع گروهی مستمند بود و باید انجام می شد.

کلمه «وَراء» (پشت سر) مسلماً در اینجا جنبه مکانی ندارد بلکه کنایه از

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

این است که: آنها بدون این که توجه داشته باشند، گرفتار چنگال چنین ظالمی می شدند، و از آنجا که انسان حوادث پشت سر خود را نمی بیند، این تعبیر در اینجا به کار رفته است.

به علاوه، هنگامی که انسان از طرف فرد، یا گروهی تحت فشار واقع می شود تعبیر به پشت سر می کند ـ مثلاً ـ می گوید: طلبکاران پشت سر منند، و مرا رها نمی کنند، در آیه ١٦ سوره «ابراهیم» می خوانیم: «مِنْ وَرائِهِ جَهَنَّمُ وَ یُسْقی مِنْ مّاء صَدِیْد»، گوئی جهنم، این گنهکاران را تعقیب می کند که از آن تعبیر به وَراء» شده است.(١)

ضمناً ـ از تعبیر «مَساکِین» (مسکین ها) در این مورد، استفاده می شود که: مسکین کسی نیست که مطلقاً مالک چیزی نباشد، بلکه به کسانی نیز گفته می شود که دارای مال و ثروتی هستند ولی جوابگوی نیازهای آنها نمی باشد.

این احتمال، نیز وجود دارد که: اطلاق مسکین بر آنها نه از نظر فقر مالی بوده است، بلکه از نظر فقر قدرت بوده، و این تعبیر، در زبان عرب وجود دارد، و با ریشه اصلی لغت مسکین، که سکون و ضعف و ناتوانی است نیز سازگار است.

در «نهج البلاغه» می خوانیم: مِسْکِینٌ ابْنُ آدَمَ... تُؤْلِمُهُ الْبَقَّةُ وَ تَقْتُلُهُ الشَّرْقَةُ وَ تُنْتِنُهُ الْعَرْقَةُ:

«بیچاره فرزند آدم!... پشه ای او را آزار می دهد، مختصری آب گلوی او را می گیرد و می کشد، و عرق او را متعفن می سازد».(٢)

* * *

پس از آن به بیان راز حادثه دوم، یعنی قتل نوجوان پرداخته چنین می گوید: «اما آن نوجوان پدر و مادرش با ایمان بودند، و ما نخواستیم: این

---

١ ـ در زمینه معنی «وَراء» در جلد ١٠، ذیل آیه ١٦ بحث شده.

٢ ـ «نهج البلاغه»، کلمات قصار، جمله ٤١٩.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نوجوان، پدر و مادر خود را از راه ایمان بیرون ببرد و به طغیان و کفر وادارد (وَ أَمَّا الْغُلامُ فَكانَ أَبَواهُ مُؤْمِنَيْنِ فَخَشِينا أَنْ يُرْهِقَهُما طُغْياناً وَ كُفْراً).

این احتمال، نیز در تفسیر آیه، از طرف جمعی از مفسران ذکر شده است: منظور این نیست که نوجوان کافر و طغیانگر پدر و مادر خود را از راه به در برد، بلکه، منظور این است که: او پدر و مادر خود را به خاطر طغیان و کفرش اذیت و آزار فراوان دهد(١) ولی تفسیر اول، نزدیک تر به نظر می رسد.

به هر حال، آن مرد عالم، اقدام به کشتن این نوجوان کرد، و حادثه ناگواری را که در آینده برای یک پدر و مادر با ایمان در فرض حیات او، رخ می داد دلیل آن گرفت.

به خواست خدا به زودی در شرح نکته های این داستان پر ماجرا، روی همه کارهای «خضر» از نظر احکام الهی و منطقی بحث خواهیم کرد، و ایراد «قصاص قبل از جنایت» را پاسخ خواهیم گفت.

تعبیر به «خَشِينا» (ما ترسیدیم که در آینده چنین شود...) تعبیر پر معنائی است، این تعبیر، نشان می دهد: این مرد عالم خود را مسئول آینده مردم نیز می دانست، و حاضر نبود، پدر و مادر با ایمانی به خاطر انحراف نوجوانشان دچار بدبختی شوند.

ضمناً، این تعبیر (خَشِينا ترسیدیم) در اینجا به معنی «ناخوش داشتیم» آمده است; زیرا برای چنین کسی با این علم و آگاهی و توانائی، ترس از چنین موضوعاتی وجود نداشته است.

---

١ ـ بنا بر تفسیر اول، فعل «يُرْهِقَ» دو مفعول گرفته که مفعول اولش «هُما» و مفعول دوم «طُغْياناً» می باشد، و بنا بر تفسیر دوم «طُغْياناً» و «كُفْراً» «مفعول لاجله» می باشد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و به تعبیر دیگر، هدف پرهیز از حادثه ناگواری است که انسان روی اصل محبت، می خواهد از آن اجتناب ورزد.

این احتمال نیز وجود دارد که: به معنی «علمنا» (دانستیم) بوده باشد چنان که از «ابن عباس» نقل شده است، یعنی ما می دانستیم: اگر او بماند چنین حادثه ناگواری در آینده برای پدر و مادرش، اتفاق می افتد.

و اما این که: چگونه ضمیر جمع متکلم برای یک فرد آمده است، پاسخش روشن می باشد، این اولین بار نیست که: در قرآن به چنین تعبیری برخورد می کنیم: هم در قرآن و هم در سایر کلمات زبان عرب و غیر عرب، اشخاص بزرگ، گاهی به هنگام سخن گفتن از خویشتن ضمیر «جمع» به کار می برند، و این به خاطر آن است که آنها معمولاً نفراتی در زیر دست دارند که به آنها مأموریت برای انجام کارها می دهند، خدا به فرشتگان دستور می دهد، و انسان ها به نفرات زیر دست خویش.

* * *

و اضافه کرد: «ما چنین اراده کردیم که: پروردگارشان فرزندی پاک تر و پرمحبت تر به جای او به آنها عطا فرماید» (فَأَرَدْنا أَنْ يُبْدِلَهُما رَبُّهُما خَيْراً مِنْهُ زَكاةً وَ أَقْرَبَ رُحْماً).

تعبیر «أَرَدْنا» (ما اراده کردیم) و همچنین «رَبُّهُما» (پروردگار آن دو) نیز در اینجا پر معنی است و سرّ آن را به زودی خواهیم دانست.

«زکاة» در اینجا به معنی پاکیزگی و طهارت است، و مفهوم وسیعی دارد که: ایمان و عمل صالح را شامل می شود، هم در امور دینی و هم در امور مادی، و شاید، این تعبیر پاسخی بود، به اعتراض موسی(علیه السلام) که می گفت: تو «نفس زکیه»ای را کشتی، او در جواب می گوید: نه این پاکیزه نبود، می خواستیم خدا به

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

جای او فرزند پاکیزه ای به آنها بدهد!.

در چندین حدیث که: در منابع مختلف اسلامی آمده است، می خوانیم: أَبْدَلَهُمَا اللّهُ بِهِ جارِيَةً وَلَدَتْ سَبْعِينَ نَبِيّاً:

«خداوند به جای آن پسر، دختری به آنها داد که هفتاد پیامبر از نسل او به وجود آمدند»!(١)

* * *

در آخرین آیه مورد بحث، مرد عالم، پرده از روی راز سومین کار خود یعنی «تعمیر دیوار» برمی دارد و چنین می گوید: «اما دیوار متعلق به دو نوجوان یتیم در شهر بود، و زیر آن گنجی متعلق به آنها وجود داشت و پدر آنها مرد صالحی بود» (وَ أَمَّا الْجِدارُ فَكانَ لِغُلامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَ كانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُما وَ كانَ أَبُوهُما صالِحاً).

«پروردگار تو می خواست آنها به سر حدّ بلوغ برسند، و گنجشان را استخراج کنند» (فَأَرادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغا أَشُدَّهُما وَ يَسْتَخْرِجا كَنزَهُما).

«این رحمتی بود از ناحیه پروردگار تو» (رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ).

و من مأمور بودم به خاطر نیکوکاری پدر و مادر این دو یتیم، آن دیوار را بسازم، مبادا سقوط کند، گنج ظاهر شود و به خطر بیفتد.

در پایان، برای رفع هر گونه شک و شبهه از موسی(علیه السلام)، و برای این که: به یقین بداند، همه این کارها بر طبق نقشه و مأموریت خاصی بوده است، اضافه کرد: «و من این کار را به دستور خودم انجام ندادم» بلکه فرمان خدا و دستور پروردگار بود (وَ ما فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي).

آری «این بود سرّ کارهائی که توانائی شکیبائی در برابر آنها را نداشتی»

---

١ ـ «نور الثقلین»، جلد ٣، صفحات ٢٨٦ و ٢٨٧.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

(ذلِکَ تَأْوِیلُ ما لَمْ تَسْطِعْ عَلَیْهِ صَبْراً).(١)

* * *

نکته ها:

١ ـ مأموریت خضر در نظام تشریع بود یا تکوین؟!

مهمترین مسأله ای که دانشمندان بزرگ را در این داستان به خود مشغول ساخته، ماجراهای سه گانه ای است که این مرد عالم در برابر موسی(علیه السلام) انجام داد، موسی(علیه السلام) چون از باطن امر، آگاه نبود، زبان به اعتراض گشود، ولی بعداً که توضیحات استاد را شنید قانع شد.

سؤال این است: آیا واقعاً می توان اموال کسی را بدون اجازه او معیوب کرد، به خاطر آن که غاصبی آن را تصاحب نکند؟

و آیا می توان نوجوانی را به خاطر کاری که در آینده انجام می دهد مجازات کرد؟!

و آیا لزومی دارد برای حفظ مال کسی مجاناً زحمت کشید و بیگاری کرد؟!

در برابر این سؤال ها دو راه در پیش داریم:

نخست آن که: اینها را با موازین فقهی و قوانین شرع تطبیق دهیم، همان گونه که گروهی از مفسران این راه را پیمودند.

نخستین ماجرا را منطبق بر قانون اهم و مهم دانسته اند و گفته اند: حفظ مجموعه کشتی مسلماً کار اهمی بوده، اما حفظ آن از آسیب جزئی، چیز زیادی نبوده، یا به تعبیر دیگر «خضر» در اینجا «دفع افسد به فاسد» کرده، به خصوص این که: رضایت باطنی صاحبان کشتی را ـ در صورتی که از این ماجرا آگاه می شدند ـ به همراه داشته (و به تعبیر فقهی، خضر در این کار اذن فحوی داشت).

---

١ ـ «لَمْ تَسْطِعْ» در اصل «تستطیع» بوده که پس از ورود حرف جزم، تاء باب استفعال نیز حذف گردیده.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در مورد آن نوجوان، این گروه از مفسران اصرار دارند: او حتماً بالغ بوده، و مرتدّ و یا حتی مفسد، و به این ترتیب، به خاطر اعمال فعلیش جایز القتل بوده است، و اگر خضر در کار خود، استناد به جنایات او در آینده می کند، به خاطر آن است که می خواهد بگوید: این جنایتکار، نه تنها فعلاً مشغول به این کار، بلکه در آینده نیز جنایت های بزرگتری را مرتکب خواهد شد، پس کشتن او، طبق موازین شرع به اعمال فعلیش جایز بوده است.

و اما در مورد سوم هیچ کس نمی تواند به کسی ایراد کند که: چرا فداکاری و ایثار در حق دیگری می کنی؟ و اموال او را از ضایع شدن با بیگاری خود حفظ می نمائی؟

ممکن است این ایثار واجب نباشد ولی مسلماً کار خوبی است و شایسته تحسین، بلکه ممکن است در پاره ای از موارد به سر حدّ وجوب برسد ـ مثل این که اموال عظیمی از کودک یتیمی در معرض تلف بوده باشد، و با زحمت مختصری بتوان جلو ضایع شدن آن را گرفت ـ بعید نیست در چنین موردی این کار واجب باشد.

راه دوم بر این اساس است که: توضیحات بالا، هر چند در مورد گنج و دیوار قانع کننده است، ولی در مورد نوجوانی که به قتل رسید، چندان با ظاهر آیه سازگار نیست; زیرا مجوز قتل او را ظاهراً عمل آینده اش شمرده است، نه اعمال فعلیش.

در مورد کشتی، نیز تا اندازه ای قابل بحث و گفتگو است، آیا ما می توانیم خانه، مال و زندگی هر کس را که یقین داریم در آینده غصب می شود، بدون اطلاع او از پیش خود معیوب کنیم، تا از خطر برهد آیا به راستی فقهاء چنین حکمی را می پذیرند؟!

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بنابراین، باید راه دیگری را پیش گرفت و آن این است:

ما در این جهان، دارای دو نظام هستیم: «نظام تکوین» و «نظام تشریع» گر چه این دو نظام، در اصول کلّی هماهنگ اند، ولی گاه می شود: در جزئیات از هم جدا می شوند.

مثلاً، خداوند برای آزمایش بندگان، آنها را مبتلا به «خوف» (ناامنی) و «نقص اموال و ثمرات» از بین رفتن نفوس و عزیزان می کند، تا معلوم شود چه اشخاصی در برابر این حوادث صابر و شکیبا هستند.

آیا هیچ فقیهی و یا حتی پیامبری می تواند اقدام به چنین کاری بکند؟ یعنی اموال، نفوس، ثمرات و امنیت را از بین ببرد، تا مردم آزمایش شوند؟

و یا این که: خداوند بعضی از پیامبران و بندگان صالح خود را به عنوان هشدار و تربیت در برابر ترک اولی، گرفتار مصیبت های عظیم می نمود، همچون مصیبت «یعقوب»(علیه السلام) به خاطر کم توجهی به بعضی از مستمندان، و یا ناراحتی «یونس»(علیه السلام) به خاطر یک ترک اولای کوچک.

آیا کسی حق دارد، به عنوان مجازات و کیفر، اقدام به چنین کاری کند؟

و یا این که: می بینیم گاهی خداوند نعمتی را از انسان به خاطر ناشکری می گیرد، مثلاً شکر اموال را به جای نیاورده اموالش در دریا غرق می شود، و یا شکرانه سلامتی را به جا نیاورده، خدا سلامت را از او می گیرد.

آیا از نظر فقهی و قوانین تشریعی، کسی می تواند به خاطر ناشکری، اموال دیگری را نابود کند و سلامت را مبدّل به بیماری؟

نظیر این مثال ها فراوان است، و مجموعاً نشان می دهد: جهان آفرینش مخصوصاً آفرینش انسان، بر این نظام احسن استوار است که خداوند برای این

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

که: انسان راه تکامل را بپیماید، قوانین و مقرراتی برای او از نظر تکوین قرار داده که تخلف از آنها عکس العمل های مختلفی دارد.

در حالی که از نظر قانون شرع، نمی توانیم همه آنها را در چارچوب این قوانین بریزیم.

فی المثل، طبیب می تواند، انگشت انسانی را به خاطر این که: زهر به قلب او سرایت نکند قطع نماید.

ولی آیا هیچ کس می تواند انگشت انسانی را برای پرورش صبر و شکیبائی در او، و یا به خاطر کفران نعمت، قطع نماید؟! (در حالی که مسلماً خدا می تواند چنین کاری را بکند; چرا که موافق نظام احسن است).

حال که ثابت شد، ما دو نظام داریم و خداوند حاکم بر هر دو نظام است، هیچ مانعی ندارد: خداوند گروهی را مأمور پیاده کردن نظام تشریع کند، و گروهی از فرشتگان یا بعضی از انسان ها (همچون خضر) را مأمور پیاده کردن نظام تکوین نماند (دقت کنید).

از نظر نظام تکوین الهی، هیچ مانعی ندارد که خداوند حتی کودک نابالغی را گرفتار حادثه ای کند و در آن حادثه، جان بسپارد; چرا که وجودش در آینده ممکن است خطرات بزرگی به بار آورد، همان گونه که گاهی ماندن این اشخاص دارای مصالحی مانند آزمایش و امتحان و امثال اینها است.

و نیز هیچ مانعی ندارد خداوند شخصی را امروز به بیماری سختی گرفتار کند به طوری که نتواند از خانه بیرون برود; چرا که می داند اگر از خانه بیرون رود حادثه خطرناکی پیش خواهد آمد، و او را لایق می داند که از آن خطر برهاند.

و به تعبیر دیگر، گروهی از مأموران خدا در این عالم، مأمور به باطنند.

و گروهی مأمور به ظاهر، آنها که مأمور به باطنند، ضوابط، اصول و

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

برنامه هائی مخصوص به خود دارند، همان گونه که مأموران به ظاهر برای خود اصول و ضوابط خاصی دارند.

درست است که خط کلّی این دو برنامه، هر دو انسان را به سمت کمال می برد، و از این نظر هماهنگ اند، ولی گاهی در جزئیات مانند مثال های بالا از هم جدا می شوند.

البته، بدون شک در هیچ یک از دو خط، هیچ کس نمی تواند خودسرانه اقدامی کند، بلکه، باید از طرف مالک و حاکم حقیقی مجاز باشد، لذا «خضر» با صراحت این حقیقت را بیان کرده گفت: ما فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِی: «من هرگز پیش خود این کار را انجام ندادم».

بلکه درست طبق یک برنامه الهی، ضابطه و خطی که به من داده شده است، گام برمی دارم.

و به این ترتیب، تضاد بر طرف خواهد شد.

و این که: می بینیم موسی(علیه السلام) تاب تحمل کارهای خضر را نداشت به خاطر همین بود که خط مأموریت او از خط مأموریت خضر جدا بود، لذا، هر بار مشاهده می کرد گامش بر خلاف ظواهر قانون شرع است، فریاد اعتراضش بلند می شد، ولی خضر با خونسردی به راه خود ادامه می داد، و چون این دو رهبر بزرگ الهی به خاطر مأموریت های متفاوت نمی توانستند برای همیشه با هم زندگی کنند «هذا فِراقُ بَیْنِی وَ بَیْنِکَ» را گفت.

* * *

۲ ـ خضر، که بود؟

همان گونه که دیدیم، در قرآن مجید صریحاً نامی از خضر برده نشده، و از رفیق یا استاد موسی(علیه السلام) تنها به عنوان «عَبْداً مِنْ عِبادِنا آتَیْناهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنا

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

وَ عَلَّمْناهُ مِنْ لَدُنّا عِلْماً» که بیانگر مقام عبودیت، علم و دانش خاص او است، یاد شده است لذا، ما هم غالباً از وی به عنوان «مرد عالم» یاد کردیم.

ولی در روایات متعددی این مرد عالم به نام «خضر» معرفی شده است، و از بعضی روایات استفاده می شود: اسم اصلی او «بلیا ابن ملکان» بوده، و خضر لقب او است; زیرا هر کجا گام می نهاده زمین از قدومش سرسبز می شده است.

بعضی، نیز احتمال داده اند: نام این مرد عالم، «الیاس» بوده، و از همین جا این تصور پیدا شده است که: ممکن است «الیاس» و «خضر» نام یک نفر باشد، اما مشهور و معروف میان مفسران و راویان حدیث، همان اول است.

بدیهی است، نام این مرد، هر چه باشد مهم نیست، مهم این است که: او یک دانشمند الهی بود، مشمول رحمت خاص پروردگار، مأمور به باطن و نظام تکوینی جهان، و آگاه از پاره ای از اسرار، و از یک جهت، معلم موسی بن عمران، هر چند موسی(علیه السلام) در پاره ای از جهات بر او مقدم بوده است.

و در این که: او پیامبر بوده است، یا نه باز روایات مختلفی داریم.

در جلد اول «اصول کافی» روایات متعددی نقل شده است که: دلالت دارد این مرد عالم، پیامبر نبود، بلکه دانشمندی همچون «ذو القرنین» و «آصف ابن برخیا» بوده است.(۱)

در حالی که از پاره ای دیگر از روایات استفاده می شود، او دارای مقام نبوت بود، و ظاهر بعضی تعبیرات آیات فوق، نیز همین است; زیرا در یک مورد می گوید: «من این کار را از نزد خود نکردم» و در جای دیگر می گوید: «ما می خواستیم چنین و چنان شود».

و از بعضی از روایات استفاده می شود: او از یک عمر طولانی برخوردار

---

۱ ـ «اصول کافی»، جلد اول، باب «ان الائمة بمن یشبهون فیمن مضی»، صفحه ۲۱۰.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بوده است.

در اینجا سؤالی پیش می آید، و آن این که: آیا داستان موسی(علیه السلام) و این عالم بزرگ در منابع یهود و مسیحیت نیز، وجود دارد؟

پاسخ سؤال این است: اگر منظور کتب «عهدین» (تورات و انجیل) باشد، در آنها نیست.

اما از پاره ای از کتب دانشمندان یهود که: در قرن یازدهم میلادی تدوین گردیده، داستانی نقل شده که: شباهت نسبتاً زیادی به سرگذشت موسی(علیه السلام) و عالم زمانش دارد ـ هر چند قهرمان آن داستان «الیاس» و «یوشع بن لاوی» است ـ که از مفسران «تلمود» در قرن سوم میلادی می باشند، و از جهات مختلفی نیز با سرگذشت موسی و خضر متفاوت است، آن داستان چنین است:

«یوشع» از خدا می خواهد که: با «الیاس» ملاقات کند، و چون دعایش مستجاب می شود، و به ملاقات «الیاس» مفتخر می گردد، از وی می خواهد: به برخی از اسرار اطلاع یابد، «الیاس» به وی می گوید: تو را طاقت تحمل نیست، اما «یوشع» اصرار می‌ورزد، و «الیاس» درخواست او را اجابت می کند، مشروط بر آن که راجع به هر چه می بیند پرسشی نکند، و اگر «یوشع» تخلف ورزد «الیاس» او را ترک کند، با این قرار داد، یوشع و الیاس همسفر می شوند.

در خلال مسافرت خویش، اول به خانه ای وارد می شوند که: صاحب خانه از آنها گرم پذیرائی می کند، خانواده ساکن این خانه از ما یملک دنیا تنها یک گاو داشتند که از فروش شیر آن گذران می کردند، الیاس دستور می دهد: صاحب خانه آن گاو را بکشد، و «یوشع» از این کردار سخت دچار تعجب و شگفتی می گردد، و از وی علت آن را می پرسد، «الیاس» قرار داد را به وی متذکر شده و او را به مفارقت تهدید می کند، لاجرم «یوشع» دم برنمی آورد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

از آنجا هر دو به قریه دیگری سفر می کنند، و به خانه توانگری وارد می شوند، در این خانه الیاس دست به کار گل می شود، و دیواری را که در شرف ویرانی بود، مرمت می کند.

در قریه دیگری چند نفر از مردم آن ده، در محلی اجتماع داشتند و از این دو نفر خوب پذیرائی نمی کنند، الیاس ایشان را دعا می کند که: همگی ریاست یابند.

در قریه چهارم، از آنان پذیرائی گرم می شود، الیاس دعا می کند که: فقط یکی از آنان به ریاست برسد!، بالاخره «یوشع بن لاوی» طاقت نمی آورد، و راجع به چهار واقعه می پرسد.

الیاس می گوید: در خانه اول زوجه صاحب خانه بیمار بود، و اگر آن گاو به رسم صدقه قربانی نمی شد، آن زن در می گذشت، و خسارتش برای صاحب خانه بیش از خسارتی بود که از ذبح گاو حاصل می گردید.

در خانه دوم، زیر دیوار گنجی بود که می بایست برای کودکی یتیم محفوظ بماند.

برای مردم قریه سوم ریاست همه را خواستم تا کارشان دچار پریشانی و اختلال گردد، بر عکس، مردم قریه چهارم زمام کارشان در دست یک نفر قرار می گیرد و امورشان منظم و به سامان می رسد.(۱)

اشتباه نشود، هرگز نمی خواهیم بگوئیم: این دو داستان یکی است، بلکه منظور این است: داستانی را که دانشمندان یهود نقل کرده اند، ممکن است داستان مشابهی باشد و یا تحریفی از سرگذشت اصلی موسی و خضر که بر اثر گذشت زمان ممتد دگرگون شده و به این صورت درآمده است.

* * *

---

۱ ـ آنچه در بالا نقل شد عین عبارتی است که در کتاب «اعلام القرآن»، در صفحه ۲۱۳ آمده است.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

٣ ـ افسانه های ساختگی

سرگذشت موسی(علیه السلام) و خضر، اساس و پایه اش همان است که در قرآن آمده، اما متأسفانه در اطراف آن، افسانه های زیادی ساخته و پرداخته اند که:

گاهی افزودن آنها به این سرگذشت، چهره خرافی به آن می دهد! باید دانست که: این تنها داستانی نیست که به این سرنوشت گرفتار شده، داستان های واقعی دیگر نیز از این موضوع بر کنار نمانده است .

برای درک واقعیت، باید معیار را آیات بیست و سه گانه فوق قرار داد، و حتی احادیث را در صورتی می توان پذیرفت که: موافق آن باشد، اگر حدیثی بر خلاف آن بود، مسلماً قابل قبول نیست، و خوشبختانه در احادیث معتبر چنین حدیثی نداریم.

* * *

٤ ـ آیا نسیان برای پیامبران ممکن است؟!

در ماجرای فوق کراراً به مسأله نسیان موسی(علیه السلام) برخورد کردیم: یکی در مورد آن ماهی که برای تغذیه فراهم ساخته بودند، و دیگر سه بار در ارتباط با تعهدی که دوست عالمش از وی گرفته بود.

اکنون، این سؤال پیش می آید: آیا نسیان برای انبیاء امکان دارد؟

جمعی معتقدند: صدور چنین نسیانی از پیامبران بعید نیست; چرا که نه مربوط به اساس دعوت نبوت است، و نه فروع آن، و نه تبلیغ دعوت، بلکه در یک مسأله صرفاً عادی و مربوط به زندگانی روزمره است، آنچه مسلّم است هیچ پیامبری در دعوت نبوت و شاخ و برگ آن، مطلقاً گرفتار خطا و اشتباه نمی شود و مقام عصمت او را از چنین چیزی مصون می دارد.

اما چه مانعی دارد که: موسی به خاطر این که: مشتاقانه و با عجله به دنبال

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

این مرد عالم می رفت غذای خود را که یک مسأله عادی بوده فراموش کرده باشد؟(۱) و نیز چه مانعی دارد که عظمت حوادثی همچون شکستن کشتی، و کشتن یک نوجوان، و تعمیر بی دلیل یک دیوار در شهر بخیلان، او را چنان هیجان زده کند که تعهد شخصی خود را با دوست عالمش به دست فراموشی سپرده باشد؟ این نه از یک پیامبر بعید است، و نه با مقام عصمت منافات دارد.

بعضی از مفسران نیز احتمال داده اند: نسیان در اینجا به معنی مجازی ـ یعنی ترک ـ بوده باشد; چرا که انسان هنگامی که چیزی را ترک می کند، شبیه آن است که آن را نسیان کرده باشد، اما چرا موسی غذای خود را ترک گفت، برای این که: نسبت به چنین مسأله ای بی اعتنا بود، و در مورد تعهدش با دوست عالمش به خاطر این بود که: برای او که از دریچه ظاهر به حوادث می نگریست اصلاً قابل قبول نبود که: انسانی بی جهت آسیب به اموال یا جان مردم برساند بنابراین، خود را موظف به اعتراض می دید و فکر می کرد اینجا جای آن تعهد نیست.

ولی، پیداست که این گونه تفسیرها با ظاهر آیات سازگار نمی تواند باشد.

* * *

۵ ـ چرا موسی به دیدار خضر شتافت؟!

در حدیثی از «ابن عباس» از «ابی بن کعب» می خوانیم که از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) چنین نقل می کند: یک روز موسی(علیه السلام) در میان بنی اسرائیل مشغول خطابه بود، کسی از او پرسید: در روی زمین چه کسی از همه اعلم است؟

موسی(علیه السلام) گفت: کسی عالم تر از خود سراغ ندارم، در این هنگام، به موسی(علیه السلام) وحی شد: ما بنده ای داریم در «مجمع البحرین» که از تو دانشمندتر

---

۱ ـ در ذیل آیه مربوطه، راجع به این قسمت توضیح داده ایم، مراجعه فرمائید.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

است، در اینجا موسی از خدا تقاضا کرد به دیدار این مرد عالم نائل گردد، و خدا راه وصول به این هدف را به او نشان داد.(۱)

نظیر این حدیث از امام صادق(علیه السلام) نیز نقل شده است.(۲)

در حقیقت، این هشداری بود به موسی(علیه السلام) که با تمام علم و دانشش هرگز خود را برترین شخص نداند.

ولی در اینجا این سؤال پیش می آید: آیا نباید پیامبر اولوا العزم و صاحب رسالت دانشمندترین فرد زمان خودش باشد؟

در پاسخ می گوئیم: باید دانشمندترین آنها نسبت به قلمرو مأموریتش، یعنی نظام تشریع باشد، و موسی چنین بود، اما همان گونه که در نخستین نکته ها بازگو کردیم، قلمرو مأموریت دوست عالمش قلمرو جداگانه ای بود که: ارتباطی به عالم تشریع نداشت، و به تعبیر دیگر، آن مرد عالم از اسراری آگاه بود که دعوت نبوت بر آن متّکی نبود.

اتفاقاً در حدیثی که از امام صادق(علیه السلام) نقل شده، با صراحت می خوانیم: موسی از خضر آگاه تر بود یعنی در علم شرع(۳) و شاید نیافتن پاسخ برای این سؤال، و همچنین سؤال مربوط به نسیان، سبب شده است که: بعضی این موسی را موسی بن عمران(علیه السلام) ندانند، و بر شخص دیگری منطبق سازند، اما با حل این مشکل، جائی برای آن سخن باقی نخواهد ماند.

از حدیثی که از امام علی بن موسی الرضا(علیهما السلام) نقل شده نیز، این نکته استفاده می شود که: قلمرو مأموریت این دو بزرگوار، با یکدیگر متفاوت بوده و هر کدام در کار خود از دیگری آگاه تر بودند.(٤)

---

۱ ـ «مجمع البیان»، جلد ششم، صفحه ٤٨١ (به طور تلخیص).

۲ ـ «نور الثقلین»، جلد سوم، صفحه ۲۷۵.

۳ ـ «المیزان»، جلد ۱۳، صفحه ۳۸۳.

٤ ـ «مجمع البیان»، جلد ٦، صفحه ٤٨٠.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ذکر این نکته نیز جالب است که در حدیثی از پیامبر(صلی الله علیه وآله) چنین آمده: «هنگامی که موسی، خضر را ملاقات کرد، پرنده ای در برابر آن دو ظاهر شد قطره ای با منقارش از آب برداشت، خضر به موسی گفت: می دانی پرنده چه می گوید؟ موسی گفت: چه می گوید؟ خضر گفت: می گوید: ما عِلْمُکَ وَ عِلْمُ مُوسی فِی عِلْمِ اللّهِ إلاّ کَما أخَذَ مِنْقاری مِنَ الْماءِ: «دانش تو و دانش موسی در برابر علم خداوند همانند قطره ای است که منقار من از آب برداشت».(١)

* * *

٦ ـ آن گنج چه بود؟

از سؤالات دیگری که پیرامون این داستان به وجود آمده، این است که: اصولاً گنجی را که دوست عالم موسی اصرار بر نهفتنش داشت چه بود؟ وانگهی چرا آن مرد با ایمان، یعنی پدر یتیمان چنین گنجی اندوخته بود؟!

بعضی گفته اند: این گنج در حقیقت بیش از آنچه جنبه مادی داشته، جنبه معنوی داشت، این گنج طبق بسیاری از روایات شیعه و اهل تسنن، لوحی بوده که بر آن کلمات حکمت آمیزی نقش شده بود.

و در این که: این کلمات حکمت آمیز چه بوده؟ در میان مفسران گفتگو است.

در کتاب «کافی» از امام صادق(علیه السلام) چنین نقل شده: این گنج طلا و نقره نبود، تنها لوحی بود که چهار جمله بر آن ثبت بود: لا إلهَ إلاّ اللّهُ مَنْ أیْقَنَ بِالْمَوْتِ لَمْ یَضْحَکْ سِنُّهُ وَ مَنْ أیْقَنَ بِالْحِسابِ لَمْ یَفْرَحْ قَلْبُهُ وَ مَنْ أیْقَنَ بِالْقَدَرِ لَمْ یَخْشَ إلاّ اللّهَ: «معبودی جز اللّه نیست، کسی که به مرگ ایمان دارد (بیهوده) نمی خندد، کسی که یقین به حساب الهی دارد (و در فکر مسئولیت های خویش

---

١ ـ «درّ المنثور» و کتب دیگر (طبق نقل تفسیر المیزان، ذیل آیه مورد بحث).

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

است) خوشحالی نمی کند، و کسی که یقین به مقدرات الهی دارد جز از خدا نمی ترسد».(۱)

ولی، در بعضی دیگر از روایات آمده، لوحی از طلا بود، و به نظر می رسد این دو با هم منافات ندارد; زیرا هدف روایت اول، این است که: انبوهی از درهم و دینار ـ آن چنان که از مفهوم گنج به ذهن می آید ـ نبوده است.

و به فرض که ما ظاهر کلمه «کنز» را بگیریم، و به معنی اندوخته ای از زر و سیم تفسیر کنیم، باز مشکلی ایجاد نمی کند; زیرا آن گنجی ممنوع است که انسان مقدار قابل ملاحظه ای از اموال گرانقیمت را برای مدتی طولانی اندوخته کند، در حالی که در جامعه نیاز فراوان به آن باشد.

اما اگر فی المثل برای حفظ مال، مالی که در گردش معامله است، یک یا چند روز آن را در زیر زمین مدفون کنند (آن چنان که در زمان های گذشته بر اثر ناامنی معمول بوده، که حتی برای یک شب هم اموال خود را گاهی دفن می کردند) و سپس صاحب آن بر اثر حادثه ای از دنیا برود چنین گنجی هرگز نمی تواند مورد ایراد باشد.

* * *

۷ ـ درس های این داستان

الف ـ پیدا کردن رهبر دانشمند و استفاده از پرتو علم او به قدری اهمیت دارد که: حتی پیامبر اولوالعزمی همچون موسی(علیه السلام) این همه راه به دنبال او می رود، و این سرمشقی است برای همه انسان ها در هر حد و پایه ای از علم و در هر شرائط و سن و سال.

ب ـ جوهره علم الهی از عبودیت و بندگی خدا سرچشمه می گیرد، چنان

---

۱ ـ «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۲۸۷.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

که در آیات فوق خواندیم «عَبْداً مِنْ عِبادِنا آتَیْناهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنا وَ عَلَّمْناهُ مِنْ لَدُنّا عِلْماً».

ج ـ همواره علم را برای عمل باید آموخت چنان که موسی به دوست عالمش می گوید: مِمّا علمت رشداً: «دانشی به من بیاموز که راهگشای من به سوی هدف و مقصد باشد» یعنی من دانش را تنها برای خودش نمی خواهم بلکه برای رسیدن به هدف، می طلبم.

د ـ در کارها نباید عجله کرد; چرا که بسیاری از امور، نیاز به فرصت مناسب دارد (اَلْاُمُورُ مَرْهُونَةٌ بِأَوْقاتِها) به خصوص در مسائل پراهمیت و به همین دلیل، این مرد عالم، رمز کارهای خود را در فرصت مناسبی برای موسی بیان کرد. هـ ـ ظاهر و باطن

چهره ظاهر و چهره باطن اشیاء و حوادث، مسأله مهم دیگری است که این داستان به ما می آموزد، ما نباید در مورد رویدادهای ناخوشایند که در زندگی مان پیدا می شود، عجولانه قضاوت کنیم، چه بسیارند حوادثی که ما آن را ناخوش داریم، اما بعداً معلوم می شود که از الطاف خفیه الهی بوده است.

این همان است که قرآن در جای دیگر می گوید: عَسی أَنْ تَکْرَهُوا شَیْئاً وَ هُوَ خَیْرٌ لَکُمْ وَ عَسی أَنْ تُحِبُّوا شَیْئاً وَ هُوَ شَرٌّ لَکُمْ وَ اللّهُ یَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لاتَعْلَمُونَ: «ممکن است شما چیزی را ناخوش دارید و آن به نفع شما باشد و ممکن است چیزی را دوست دارید و آن به ضرر شما باشد، و خدا می داند و شما نمی دانید»!(١)

توجه به این واقعیت، سبب می شود که: انسان با بروز حوادث ناگوار، فوراً مأیوس نشود در اینجا حدیث جالبی از امام صادق(علیه السلام) می خوانیم که: امام(علیه السلام) به فرزند «زراره» (همان مردی که از بزرگان و فقهاء و محدثان عصر خود به شمار

---

١ ـ بقره، آیه ٢١٦.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

می رفت، و علاقه بسیار به امام و امام هم علاقه بسیار به او داشت) فرمود: به پدرت از قول من سلام برسان، و بگو: اگر من در بعضی از مجالس از تو بدگوئی می کنم به خاطر آن است که، دشمنان ما مراقب این هستند که: ما نسبت به چه کسی اظهار محبت می کنیم، تا او را به خاطر محبتی که ما به او داریم، مورد آزار قرار دهند.

به عکس اگر ما از کسی مذمت کنیم، آنها از او ستایش می کنند، من اگر گاهی پشت سر تو بدگوئی می کنم به خاطر آن است که: تو در میان مردم به ولایت و محبت ما مشهور شده ای، و به همین جهت مخالفان ما از تو مذمت می کنند، من دوست داشتم عیب بر تو نهم تا دفع شرّ آنها شود، آن چنان که خداوند از زبان دوست عالم موسی(علیه السلام) می فرماید: أَمَّا السَّفِينَةُ فَكانَتْ لِمَساكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَها وَ كانَ وَراءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْباً...:

«این مثل را درست درک کن، اما به خدا سوگند، تو محبوب ترین مردم نزد منی، و محبوب ترین یاران پدرم، اعم از زندگان و مردگان، توئی، تو برترین کشتی های این دریای خروشانی و پشت سر تو پادشاه ستمگر غاصبی است که دقیقاً مراقب عبور کشتی های سالمی است که از این اقیانوس هدایت، می گذرد، تا آنها را غصب کند، رحمت خدا بر تو باد در حال حیات و بعد از ممات».(۱)

و ـ پذیرش واقعیت ها

اعتراف به واقعیت ها، و موضع گیری هماهنگ با آنها درس دیگری است که از این داستان می آموزیم، هنگامی که موسی سه بار به طور ناخواسته گرفتار پیمان شکنی در برابر دوست عالمش شد، به خوبی دریافت که دیگر نمی تواند با او همگام باشد، و با این که فراق این استاد برای او سخت ناگوار بود، در برابر

---

۱ ـ «معجم الرجال الحدیث»، جلد ۷، صفحه ۲۲۷.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

این واقعیت تلخ، لجاجت به خرج نداد، و منصفانه حق را به آن مرد عالم داد، صمیمانه از او جدا شد، و برنامه کار خویش را پیش گرفت، در حالی که از همین دوستی کوتاه، گنج های عظیمی از حقیقت اندوخته بود.

انسان نباید تا آخر عمر، مشغول آزمایش خویش باشد، و زندگی را تبدیل به آزمایشگاهی برای آینده ای که هرگز نمی آید، تبدیل کند، هنگامی که چند بار مطلبی را آزمود، باید به نتیجه آن گردن نهد.

ز ـ آثار ایمان پدران برای فرزندان

«خضر» به خاطر یک پدر صالح و درستکار، حمایت از فرزندانش را در آن قسمتی که می توانست، بر عهده گرفت، یعنی فرزند، در پرتو ایمان و امانت پدر، می تواند سعادتمند شود و نتیجه نیک آن، عائد فرزند او هم بشود.

در پاره ای از روایات می خوانیم: آن مرد صالح، پدر بلا واسطه یتیمان نبود بلکه از اجداد دورش محسوب می شد (آری چنین است تأثیر عمل صالح).(۱)

از نشانه های صالح بودن این پدر، همان است که او گنجی از معنویت و اندرزهای حکیمانه برای فرزندان خود به یادگار گذارد.

ح ـ کوتاهی عمر به خاطر آزار پدر و مادر

جائی که فرزندی به خاطر آن که در آینده پدر و مادر خویش را آزار می دهد و در برابر آنها طغیان و کفران می کند و یا آنها را از راه الهی به در می برد، مستحق مرگ باشد، چگونه است حال فرزندی که هم اکنون مشغول به این گناه است، آنها در پیشگاه خدا چه وضعی دارند.

در روایات اسلامی پیوند نزدیکی میان کوتاهی عمر، و ترک صله رحم (مخصوصاً آزار پدر و مادر) ذکر شده است.

---

۱ ـ «نور الثقلین»، جلد سوم، صفحه ۲۸۹.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

ط ـ مردم دشمن آنند که نمی دانند!

بسیار می شود کسی درباره ما نیکی می کند، اما چون از باطن کار، خبر نداریم آن را دشمنی می پنداریم، و آشفته می شویم، مخصوصاً در برابر آنچه نمی دانیم، کم صبر و بی حوصله هستیم.

البته این یک امر طبیعی است که: انسان در برابر اموری که تنها یک روی یا یک زاویه آن را می بیند ناشکیبا باشد، اما داستان فوق، به ما می گوید: نباید در قضاوت شتاب کرد، باید ابعاد مختلف هر موضوعی را بررسی نمود.

در حدیثی از امیر المؤمنین علی(علیه السلام) می خوانیم: «مردم دشمن آنند که نمی دانند».(۱)

و بنابراین، هر قدر، سطح آگاهی مردم بالا برود برخورد آنها با مسائل منطقی تر خواهد شد، و به تعبیر دیگر، زیر بنای «صبر» آگاهی است!.

البته، موسی از یک نظر حق داشت ناراحت شود; چرا که او می دید در این سه حادثه، تقریباً بخش اعظم شریعت، به خطر افتاده است:

در حادثه اول مصونیت اموال مردم، در حادثه دوم مصونیت جان مردم، و در حادثه سوم مسائل حقوقی، یا به تعبیر دیگر برخورد منطقی با حقوق مردم، بنابراین، تعجب ندارد که آن قدر ناراحت شود که: پیمان مؤکد خویش را با آن عالم بزرگ فراموش کند، اما همین که از باطن امر آگاه شد، آرام گرفت و دیگر اعتراضی نکرد، و این خود، بیانگر آن است که: عدم اطلاع از باطن رویدادها، چه اندازه نگران کننده است.

ی ـ ادب شاگرد و استاد

در گفتگوهائی که میان موسی و آن مرد عالم الهی، ردّ و بدل شد، نکته های

---

۱ ـ «نهج البلاغه»، حکم ۱۷۲.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

جالبی پیرامون ادب شاگرد و استاد به چشم می خورد مانند:

۱ ـ موسی خود را به عنوان تابع خضر معرفی می کند (أَتَّبِعُکَ).

۲ ـ موسی بیان تابعیت را به صورت تقاضای اجازه از او ذکر می کند (هَلْ أَتَّبِعُکَ).

۳ ـ او اقرار به نیازش به تعلم می کند، و استادش را به داشتن علم (عَلی أَنْ تُعَلِّمَنِ).

٤ ـ در مقام تواضع، علم استاد را بسیار معرفی می کند و خود را طالب فراگرفتن گوشه ای از علم او (مِمّا).

٥ ـ از علم استاد به عنوان یک علم الهی یاد می کند (عُلِّمْتَ).

٦ ـ از او طلب ارشاد و هدایت می نماید (رُشْداً).

۷ ـ در پرده به او گوشزد می کند: همان گونه که خدا به تو لطف کرده و تعلیمت نموده، تو نیز این لطف را در حق من کن (تُعَلِّمَنِ مِمّا عُلِّمْتَ).

۸ ـ جمله «هَلْ أَتَّبِعُکَ»؟ این واقعیت را نیز می رساند که: شاگرد باید به دنبال استاد برود، این وظیفه استاد نیست که به دنبال شاگرد راه بیفتد (مگر در موارد خاص).

۹ ـ موسی با آن مقام بزرگی که داشت (پیامبر اولوا العزم و صاحب رسالت و کتاب بود) این همه تواضع می کند یعنی هر که هستی و هر مقامی داری در مقام کسب دانش باید فروتن باشی.

۱۰ ـ او در مقام تعهد خود، در برابر استاد، تعبیر قاطعی نکرد بلکه گفت: سَتَجِدُنِی إِنْ شاءَ اللّهُ صابِراً: «ان شاء اللّه مرا شکیبا خواهی یافت» که هم ادبی است در برابر پروردگار، و هم در مقابل استاد که اگر تخلفی رخ دهد هتک احترامی نسبت به استاد نشده باشد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ذکر این نکته نیز لازم است که: این عالم ربانی در مقام تعلیم و تربیت نهایت بردباری و حلم را نشان داد، هرگاه موسی بر اثر هیجان زدگی تعهد خود را فراموش می کرد، و زبان به اعتراض می گشود، او تنها با خونسردی در لباس استفهام می گفت: «من نگفتم نمی توانی در برابر کارهای من شکیبا باشی؟».

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

٨٣ وَ يَسْئَلُونَکَ عَنْ ذِی الْقَرْنَيْنِ قُلْ سَأَتْلُوا عَلَيْکُمْ مِنْهُ ذِکْراً
٨٤ إِنّا مَکَّنّا لَهُ فِی الأَرْضِ وَ آتَيْناهُ مِنْ کُلِّ شَیْءٍ سَبَباً
٨٥ فَأَتْبَعَ سَبَباً
٨٦ حَتّی إِذا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَها تَغْرُبُ فِی عَيْنٍ حَمِئَةٍ وَ وَجَدَ عِنْدَها قَوْماً قُلْنا يا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِمّا أَنْ تُعَذِّبَ وَ إِمّا أَنْ تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْناً
٨٧ قالَ أَمّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ ثُمَّ يُرَدُّ إِلی رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ عَذاباً نُکْراً
٨٨ وَ أَمّا مَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً فَلَهُ جَزاءً الْحُسْنی وَ سَنَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنا يُسْراً
٨٩ ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَباً
٩٠ حَتّی إِذا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَها تَطْلُعُ عَلی قَوْمٍ لَمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِها سِتْراً
٩١ کَذلِکَ وَ قَدْ أَحَطْنا بِما لَدَيْهِ خُبْراً

ترجمه:

٨٣ ـ و از تو درباره «ذو القرنين» می پرسند; بگو: «به زودی بخشی از سرگذشت او را برای شما بازگو خواهم کرد».

٨٤ ـ ما به او در روی زمين، قدرت و حکومت داديم; و اسباب هر چيز را در اختيارش گذاشتيم.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۸۵ ـ او از این اسباب، پیروی (و استفاده) کرد.
۸٦ ـ تا به غروبگاه آفتاب رسید; (در آنجا) احساس کرد که خورشید در چشمه تیره و گل آلودی فرو می رود; و در آنجا قومی را یافت; گفتیم: «ای ذو القرنین! یا (آنان را) مجازات می کنی، و یا روش نیکوئی در مورد آنها انتخاب می نمائی»؟
۸۷ ـ گفت: «اما کسی را که ستم کرده است، مجازات خواهیم کرد; سپس به سوی پروردگارش بازمی گردد، و خدا او را مجازات شدیدی خواهد کرد!
۸۸ ـ و اما کسی که ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد، پاداشی نیکوتر خواهد داشت; و ما دستور آسانی به او خواهیم داد».
۸۹ ـ سپس (بار دیگر) از اسبابی (که داشت) بهره گرفت.
۹۰ ـ تا به خاستگاه خورشید رسید; (در آنجا) دید خورشید بر جمعیتی طلوع می کند که در برابر آن، پوششی برای آنها قرار نداده بودیم.
۹۱ ـ این چنین بود (کار ذو القرنین)! و ما به خوبی از امکاناتی که نزد او بود آگاه بودیم!

تفسیر:

سرگذشت عجیب ذو القرنین

در آغاز بحث درباره «اصحاب کهف» گفتیم: گروهی از قریش به این فکر افتادند که: پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) را به اصطلاح، آزمایش کنند، پس از مشاوره با یهود «مدینه» سه مسأله طرح کردند:

یکی تاریخچه اصحاب کهف، دیگری مسأله روح و سوم سرگذشت ذو القرنین که: پاسخ مسأله روح در سوره «اسراء» آمده، و پاسخ دو سؤال دیگر در همین سوره «کهف».

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اکنون نوبت داستان «ذو القرنین» است:

همان گونه که، قبلاً نیز اشاره کردیم، در خود سوره «کهف»، اشاره به سه داستان شده که، هر چند ظاهراً با هم مختلفند اما دارای یک قدر مشترک می باشند، (داستان اصحاب کهف و موسی و خضر و ذو القرنین).

این هر سه مشتمل بر مسائلی است که ما را از محدوده زندگی معمولی، بیرون می برد و نشان می دهد: عالم و حقایق آن، منحصر به آنچه می بینیم و به آن خو گرفته ایم نیست.

داستان ذو القرنین درباره کسی است که: افکار فلاسفه و محققان را از دیر زمان تاکنون، به خود مشغول داشته، و برای شناخت او تلاش فراوان کرده اند.

ما نخست، به تفسیر آیات مربوط به ذو القرنین ـ که مجموعاً ۱۶ آیه است ـ می پردازیم که: قطع نظر از شناخت تاریخی شخص او، خود درسی است بسیار آموزنده و پر از نکته.

سپس، برای شناخت شخص او با استفاده از قرائن موجود در این آیات، روایات و گفتار مورخان، وارد بحث می شویم.

و به تعبیر دیگر، ما نخست از «شخصیت» او سخن می گوئیم و آنچه از نظر قرآن اهمیت دارد، همان موضوع اول است .

نخستین آیه می گوید: «از تو درباره ذو القرنین سؤال می کنند» (وَ یَسْئَلُونَکَ عَنْ ذِی الْقَرْنَیْنِ).

«بگو: به زودی گوشه ای از سرگذشت او را برای شما بازگو می کنم» (قُلْ سَأَتْلُوا عَلَیْکُمْ مِنْهُ ذِکْراً).

تعبیر به «سَأَتْلُوا» با توجه به این که: «سین» معمولاً برای آینده نزدیک است، ـ در حالی که در این مورد پیامبر(صلی الله علیه وآله) بلا فاصله از ذو القرنین سخن می گوید ـ ممکن است برای رعایت ادب، در سخن بوده باشد، ادبی که آمیخته با ترک

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

عجله و شتابزدگی است، ادبی که مفهومش دریافت سخن از خدا و سپس بیان برای مردم است.

به هر حال آغاز این آیه، نشان می دهد: داستان «ذو القرنین» در میان مردم قبلاً مطرح بوده، منتها اختلافات یا ابهاماتی آن را فراگرفته بود، به همین دلیل، از پیامبر(صلی الله علیه وآله) توضیحات لازم را در این زمینه خواستند.

* * *

آنگاه می افزاید: «ما در روی زمین او را تمکین دادیم» (قدرت، ثبات، نیرو و حکومت بخشیدیم) (إِنّا مَکَّنّا لَهُ فِی الْأَرْضِ).

«و اسباب هر چیز را در اختیارش نهادیم» (وَ آتَیْناهُ مِنْ کُلِّ شَیْء سَبَباً).

گر چه، بعضی از مفسران خواسته اند، مفهوم «سَبَب» را ـ که در اصل به معنی طنابی است که به وسیله آن از درختان نخل بالا می روند، و سپس به هر گونه وسیله اطلاق شده ـ در مفهوم خاصی محدود کنند، ولی پیدا است آیه، کاملاً مطلق است، مفهوم وسیعی دارد و نشان می دهد که: خداوند اسباب وصول به هر چیزی را در اختیار «ذو القرنین» گذارده بود:

عقل و درایت کافی، مدیریت صحیح، قدرت و قوت، لشگر و نیروی انسانی، و امکانات مادی، خلاصه آنچه از وسائل معنوی و مادی برای پیشرفت و رسیدن به هدف ها لازم بود، در اختیار او نهادیم. * * *

«او هم از این وسائل استفاده کرد» (فَأَتْبَعَ سَبَباً).

* * *

«تا به غروبگاه آفتاب رسید» (حَتّی إِذا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ).

«در آنجا احساس کرد که: خورشید در چشمه یا دریای تیره و گل آلودی فرو

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

می رود» (وَجَدَها تَغْرُبُ فِی عَیْن حَمِئَةٍ).(۱)

«و در آنجا گروهی از انسان ها را یافت» (که مجموعه ای از انسان های نیک و بد بودند) (وَ وَجَدَ عِنْدَها قَوْماً).

«به ذو القرنین گفتیم: آیا می خواهی آنها را مجازات کنی و یا طریقه نیکوئی را در میان آنها انتخاب نمائی» (قُلْنا یا ذَا الْقَرْنَیْنِ إِمّا أَنْ تُعَذِّبَ وَ إِمّا أَنْ تَتَّخِذَ فِیهِمْ حُسْناً).(۲)

بعضی از مفسران از تعبیر «قُلْنا» (ما به ذو القرنین گفتیم) می خواهند نبوت او را استفاده کنند، ولی این احتمال، نیز وجود دارد که: منظور از این جمله الهام قلبی باشد، که در مورد غیر پیامبران نیز، وجود داشته اما نمی توان انکار کرد که: این تعبیر، بیشتر نبوّت را در نظر انسان مجسم می کند.

* * *

ذو القرنین «گفت: اما کسانی که ستم کرده (و به ستم خود ادامه دهند) آنها را مجازات خواهیم کرد» (قالَ أَمّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ).

«سپس به سوی پروردگارش بازمی گردد و خداوند او را عذاب شدیدی خواهد نمود»(ثُمَّ یُرَدُّ إِلی رَبِّهِ فَیُعَذِّبُهُ عَذاباً نُکْراً).(۳)

این ظالمان و ستمگران، هم مجازات این دنیا را می چشند و هم عذاب آخرت را.

---

۱ ـ «حَمِئَةٍ» در اصل به معنی «گل سیاه و بد بو»، و یا به تعبیر دیگر «لجن» است و این نشان می دهد: سرزمینی را که «ذو القرنین» به آن رسیده بود دارای لجنزارهای فراوان بود، به طوری که «ذو القرنین» به هنگام غروب آفتاب، احساس می کرد خورشید در آن لجنزارها فرو می رود، همان گونه که همه مسافران دریا و ساحل نشینان، چنین احساسی را درباره خورشید دارند که در دریا غروب می کند و یا از دریا سر برمی آورد.

۲ ـ جمله «إِمّا أَنْ تُعَذِّبَ...» می تواند جمله استفهامیه باشد، هر چند ظاهر آن خبریه است.

۳ ـ «نُکْر» از ماده «منکر» به معنی ناشناخته است، یعنی عذاب ناشناخته ای که هرگز آن راباور نمی کرد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

* * *

«و اما کسی که ایمان آورده، و عمل صالح انجام دهد، پاداش نیکو خواهد داشت» (وَ أَمّا مَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً فَلَهُ جَزاءً الْحُسْنی).

«و ما فرمان آسانی به او خواهیم داد» (وَ سَنَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنا يُسْراً).

هم با گفتار نیک با او برخورد خواهیم کرد، و هم تکالیف سخت و سنگین بر دوش او نخواهیم گذارد، و خراج و مالیات سنگین نیز از او نخواهیم گرفت.

گویا هدف «ذو القرنین» از این بیان، اشاره به این است که: مردم در برابر دعوت من به توحید و ایمان و مبارزه با ظلم و شرک و فساد، به دو گروه تقسیم خواهند شد:

کسانی که تسلیم این برنامه سازنده الهی شوند، مطمئناً پاداش نیک خواهند داشت، و در امنیت و آسودگی خاطر زندگی خواهند کرد.

اما آنها که در برابر این دعوت موضع گیری خصمانه داشته باشند و به شرک و ظلم و فساد ادامه دهند مجازات خواهند شد.

ضمناً از مقابله «مَنْ ظَلَمَ» با «مَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً» معلوم می شود: ظلم در اینجا به معنی شرک و عمل ناصالح است که از میوه های تلخ درخت شوم شرک می باشد.

* * *

«ذو القرنین» سفر خود را به غرب پایان داد، سپس عزم شرق کرد آن گونه که قرآن می گوید: «بعد از آن، از اسباب و وسائلی که در اختیار داشت مجدداً بهره گرفت» (ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَباً).

* * *

«و همچنان به راه خود ادامه داد، تا به خاستگاه خورشید رسید» (حَتّی إِذا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ).

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

«در آنجا مشاهده کرد: خورشید بر جمعیتی طلوع می کند که در مقابل آفتاب برای آنها پوششی قرار نداده بودیم» (وَجَدَها تَطْلُعُ عَلی قَوْم لَمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِها سِتْراً).

این جمعیت در مرحله ای بسیار پائین، از زندگی انسانی بودند، یعنی برهنه زندگی می کردند، و یا پوشش بسیار کمی که بدن آنها را از آفتاب نمی پوشانید، داشتند.

بعضی از مفسران، این احتمال را نیز بعید ندانسته اند که: آنها خانه و مسکنی نداشتند تا آنها را از تابش آفتاب بپوشاند.(۱)

احتمال دیگری که در تفسیر این جمله گفته اند، این است که: سرزمین آنها یک بیابان فاقد کوه و درخت و پناهگاه بود، و چیزی که آنها را از آفتاب بپوشاند و سایه دهد در آن بیابان وجود نداشت.(۲)

در عین حال، تفسیرهای فوق، منافاتی با هم ندارند.

* * *

آری «این چنین بود کار ذو القرنین، و ما به خوبی می دانیم او چه امکاناتی برای (پیشبرد اهداف خود) در اختیار داشت» (کَذلِکَ وَ قَدْ أحَطْنا بِما لَدَیْهِ خُبْراً).

بعضی از مفسران، این احتمال را در تفسیر آیه داده اند که: جمله فوق، اشاره ای است به هدایت الهی، نسبت به ذو القرنین در برنامه ها و تلاش هایش.(۳)

* * *

---

۱ ـ در بعضی از روایات که از طرف اهل بیت(علیهم السلام) به ما رسیده، تفسیر اول آمده، و در بعضی تفسیر دوم، و در عین حال منافاتی با هم ندارند (به تفسیر «نور الثقلین»، جلد سوم، صفحه ۳۰٦ مراجعه شود).

۲ ـ تفسیر «فی ظلال» و «فخر رازی»، ذیل آیه مورد بحث.

۳ ـ «المیزان»، جلد ۱۳، صفحه ۳۹۱.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

٩٢ ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَباً
٩٣ حَتّى إِذا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ وَجَدَ مِنْ دُونِهِما قَوْماً لايَكادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلاً
٩٤ قالُوا يا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِنَّ يَأْجُوجَ وَ مَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجاً عَلى أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنا وَ بَيْنَهُمْ سَدّاً
٩٥ قالَ ما مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ رَدْماً
٩٦ آتُونِي زُبَرَ الْحَدِيدِ حَتّى إِذا ساوى بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قالَ انْفُخُوا حَتّى إِذا جَعَلَهُ ناراً قالَ آتُونِي أُفْرِغْ عَلَيْهِ قِطْراً
٩٧ فَمَا اسْطاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَ مَا اسْتَطاعُوا لَهُ نَقْباً
٩٨ قالَ هذا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّي فَإِذا جاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكّاءَ وَ كانَ وَعْدُ رَبِّي حَقّاً

ترجمه:

٩٢ ـ (باز) از اسباب مهمی (که داشت) استفاده کرد.

٩٣ ـ تا به میان دو کوه رسید; و در کنار آن دو (کوه) قومی را یافت که هیچ سخنی را نمی فهمیدند (و زبانشان مخصوص خودشان بود)!

٩٤ ـ (آن گروه به او) گفتند: «ای ذو القرنین! یأجوج و مأجوج در این سرزمین فساد می کنند; آیا ممکن است ما هزینه ای برای تو قرار دهیم، که میان ما و آنها سدّی ایجاد

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کنی»؟!

۹۵ ـ گفت: «آنچه پروردگارم در اختیار من گذارده، بهتر است; مرا با نیروئی یاری دهید، تا میان شما و آنها سدّ محکمی قرار دهم!

۹۶ ـ قطعات بزرگ آهن برایم بیاورید (و روی هم بچینید)»! تا وقتی که میان دو کوه را پوشانید، گفت: «(آتش بیفروزید، و) در آن بدمید»! تا آتش قطعات آهن را سرخ کرد، گفت: «مس مذاب برایم بیاورید تا بر رویِ آن بریزم»!

۹۷ ـ (سرانجام سدّی ساخت) که آنها قادر نبودند از آن بالا روند; و نمی توانستند سوراخی در آن ایجاد کنند.

۹۸ ـ (آنگاه) گفت: «این از رحمت پروردگار من است! اما هنگامی که وعده پروردگارم فرا رسد، آن را در هم می کوبد; و وعده پروردگارم حق است»!

تفسیر:

سد ذو القرنین چگونه ساخته شد؟

آیات فوق به یکی دیگر از سفرهای ذو القرنین اشاره کرده می گوید: «بعد از این ماجرا باز از اسباب مهمی که در اختیار داشت بهره گرفت» (ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَباً).

* * *

«همچنان راه خود ادامه داد تا به میان دو کوه رسید، و در آنجا گروهی غیر از آن دو گروه سابق یافت که هیچ سخنی را نمی فهمیدند» (حَتّی إِذا بَلَغَ بَیْنَ السَّدَّیْنِ وَجَدَ مِنْ دُونِهِما قَوْماً لایَکادُونَ یَفْقَهُونَ قَوْلاً).

اشاره به این که: او به یک منطقه کوهستانی رسید و در آنجا جمعیتی (غیر از دو جمعیتی که در شرق و غرب یافته بود) مشاهده کرد که از نظر تمدن در سطح بسیار پائینی بودند; چرا که یکی از روشن ترین نشانه های تمدن انسانی، همان

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سخن گفتن او است.

بعضی نیز این احتمال را داده اند: منظور از جمله «لایَکادُونَ یَفْقَهُونَ قَوْلاً» این نیست که: آنها به زبان های معروف آشنا نبودند، بلکه آنها محتوای سخن را درک نمی کردند، یعنی از نظر فکری بسیار عقب مانده بودند.

در این که: این دو کوه، کجا بوده؟ ـ همانند سایر جنبه های تاریخی و جغرافیائی این سرگذشت ـ در پایان بحث تفسیری سخن خواهیم گفت.

* * *

در این هنگام، آن جمعیت که از ناحیه دشمنان خونخوار و سرسختی به نام «یأجوج و مأجوج» در عذاب بودند، مقدم «ذو القرنین» را که دارای قدرت و امکانات عظیمی بود، غنیمت شمردند، دست به دامن او زده «گفتند: ای ذو القرنین! یأجوج و مأجوج در این سرزمین فساد می کنند، آیا ممکن است ما هزینه ای در اختیار تو بگذاریم که میان ما و آنها سدّی ایجاد کنی»؟ (قالُوا یا ذَا الْقَرْنَیْنِ إِنَّ یَأْجُوجَ وَ مَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِی الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَکَ خَرْجاً عَلی أَنْ تَجْعَلَ بَیْنَنا وَ بَیْنَهُمْ سَدّاً).

این گفتار آنها، با این که، حداقل زبان ذو القرنین را نمی فهمیدند ممکن است از طریق علامت و اشاره بوده باشد، و یا لغت بسیار ناقصی که نمی توان آن را به حساب آورد.

این احتمال را نیز داده اند که: تفاهم میان آنها به وسیله بعضی از مترجمین یا به الهام الهی، همچون سخن گفتن بعضی از پرندگان با «سلیمان»، بوده است.

به هر حال، از این جمله استفاده می شود: آن جمعیت از نظر امکانات اقتصادی وضع خوبی داشتند، اما از نظر صنعت، فکر و نقشه ناتوان بودند، لذا حاضر شدند هزینه این سدّ مهم را بر عهده گیرند مشروط بر این که: ذو القرنین

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

طرح و ساختمان آن را پذیرا گردد.
در مورد «یأجوج» و «مأجوج» به خواست خدا در پایان این بحث سخن خواهیم گفت.

* * *

اما ذو القرنین در پاسخ آنها «چنین اظهار داشت: آنچه را خدا در اختیار من گذارده (از آنچه شما می خواهید بگذارید) بهتر است» و نیازی به کمک مالی شما ندارم (قالَ ما مَکَّنِّی فِیهِ رَبِّی خَیْرٌ).
«مرا با نیروئی یاری کنید، تا میان شما و این دو قوم مفسد، سدّ نیرومندی ایجاد کنم» (فَأَعِینُونِی بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَیْنَکُمْ وَ بَیْنَهُمْ رَدْماً).
«رَدْم» (بر وزن مرد) در اصل، به معنی پرکردن شکاف به وسیله سنگ است، ولی بعداً به معنی وسیع تری که شامل هرگونه سدّ، و حتی شامل وصله کردن لباس می شود، گفته شده است.
جمعی از مفسران معتقدند: «رَدْم» به سدّ محکم و نیرومند گفته می شود(۱)و طبق این تفسیر ذو القرنین به آنها قول داد: بیش از آنچه انتظار دارند بنا کند.
ضمناً، باید توجه داشت: «سَدّ» (بر وزن قد) و «سُدّ» (بر وزن خود) به یک معنی است و آن حائلی است که میان دو چیز ایجاد می کنند، ولی به گفته «راغب» در «مفردات»، بعضی میان این دو فرق گذاشته اند، اولی را مصنوع انسان و دومی را حائل های طبیعی دانسته اند.

* * *

سپس چنین دستور داد: «قطعات بزرگ آهن برای من بیاورید» (آتُونِی زُبَرَ الْحَدِیدِ).

---

۱ ـ «آلوسی» در «روح المعانی» و «فیض کاشانی» در تفسیر «صافی» و «فخر رازی» در تفسیر «کبیر».

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

«زُبَر» جمع «زبرة» (بر وزن غرفه) به معنی قطعات بزرگ و ضخیم آهن است.

هنگامی که قطعات آهن آماده شد، دستور چیدن آنها را به روی یکدیگر صادر کرد «تا کاملاً میان دو کوه را پوشاند» (حَتّی إِذا ساوی بَیْنَ الصَّدَفَیْنِ).

«صَدَف» در اینجا به معنی کناره کوه است، و از این تعبیر روشن می شود که: میان دو کناره کوه، شکافی بوده که یأجوج و مأجوج از آن وارد می شدند، ذو القرنین تصمیم داشت آن را پر کند.

سومین دستور ذو القرنین این بود: به آنها گفت: مواد آتش زا (هیزم و مانند آن) بیاورید و آن را در دو طرف این سدّ قرار دهید، و با وسائلی که در اختیار دارید «در آن آتش بدمید تا قطعات آهن را، سرخ و گداخته کرد» (قالَ انْفُخُوا حَتّی إِذا جَعَلَهُ ناراً).

در حقیقت، او می خواست، از این طریق، قطعات آهن را به یکدیگر پیوند دهد و سدّ یکپارچه ای بسازد، با این طرح عجیب، همان کاری را که امروز به وسیله جوشکاری انجام می دهند انجام داد، یعنی به قدری حرارت به آهن ها داده شد که کمی نرم شدند و به هم جوش خوردند!.

سرانجام آخرین دستور را چنین صادر کرد: «گفت: مس ذوب شده برای من بیاورید تا به روی این سدّ بریزم» (قالَ آتُونِی أُفْرِغْ عَلَیْهِ قِطْراً).

و به این ترتیب، مجموعه آن سدّ آهنین را با لایه ای از مس پوشانید و آن را از نفوذ هوا و پوسیدن حفظ کرد!.

بعضی از مفسران نیز گفته اند: در دانش امروز، به اثبات رسیده، اگر مقداری مس به آهن اضافه کنند، مقاومت آن را بسیار زیادتر می کند، ذو القرنین چون از این حقیقت آگاه بود، اقدام به چنین کاری کرد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ضمناً، مشهور در معنی «قِطْر» همان است که گفتیم (مس مذاب) ولی بعضی از مفسران آن را به «روی مذاب» تفسیر کرده اند که خلاف معروف است.

* * *

سرانجام، این سدّ به قدری نیرومند و مستحکم شد که «آن گروه مفسد، قادر نبودند از آن بالا بروند، و نه قادر بودند در آن نقبی ایجاد کنند» (فَمَا اسْطاعُوا أنْ يَظْهَرُوهُ وَ مَا اسْتَطاعُوا لَهُ نَقْباً).(۱)

* * *

در اینجا «ذو القرنین» با این که کار بسیار مهمی انجام داده بود، و طبق روش مستکبران، می بایست به آن مباهات کند و بر خود ببالد، و یا منتی بر سر آن گروه بگذارد، اما چون مرد خدا بود، با نهایت ادب، چنین «اظهار داشت: این از رحمت پروردگار من است» (قالَ هذا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّی).

اگر علم و آگاهی دارم و به وسیله آن می توانم چنین گام مهمی بردارم از ناحیه خدا است، و اگر قدرت و نفوذ سخن دارم، آن هم از ناحیه او است.

و اگر چنین مصالحی در اختیار من قرار گرفت آن هم از برکت رحمت واسعه پروردگار است، من چیزی از خود ندارم که بر خویشتن ببالم و کار مهمی نکرده ام که بر گردن بندگان خدا منت گذارم!

سپس این جمله را اضافه کرد: گمان نکنید این یک سد جاودانی و ابدی است؟ نه، «هنگامی که فرمان پروردگارم فرا رسد، آن را درهم می کوبد، و به یک سرزمین صاف و هموار مبدل می سازد»! (فَإذا جاءَ وَعْدُ رَبِّی جَعَلَهُ دَكّاءَ).

«و این وعده پروردگار من حق است» (وَ كانَ وَعْدُ رَبِّی حَقّاً).

ذو القرنین در این گفتارش، به مسأله فناء دنیا، و درهم ریختن سازمان آن

---

۱ ـ «اسْطاعُوا» در اصل «استطاعوا» بوده که «تاء» باب استفعال آن حذف شده است.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در آستانه رستاخیز اشاره می کند.

اما بعضی مفسران، وعده خدا را اشاره به پیشرفت های علمی بشر می دانند که با آن دیگر سدّ غیر قابل عبور مفهومی ندارد، وسائل هوائی، همچون هواپیماها، هلیکوپترها و مانند آن تمام این موانع را برمی دارد.

ولی این تفسیر، بعید به نظر می رسد.

* * *

نکته ها:

۱ ـ نکات آموزنده این داستان تاریخی

در این که «ذو القرنین» که بود؟ و سفرهای او به شرق و غرب چگونه صورت گرفت؟ و سدّی را که او ساخته در کجا است؟ و مانند اینها بعداً به خواست خدا بحث خواهیم کرد.

ولی قطع نظر از جنبه های تطبیقی تاریخی، خود این داستان به طور سربسته دارای نکات آموزنده فراوانی است که: توجه به آن از هر چیز لازم تر و در واقع هدف اصلی قرآن را تشکیل می دهد.

۱ ـ نخستین درسی را که به ما می آموزد، این است که: در جهان هیچ کاری بدون توسل به اسباب امکان ندارد، لذا خدا برای پیشرفت کار ذو القرنین «اسباب» پیشرفت و پیروزی را به او داد (وَ آتَیْناهُ مِنْ کُلِّ شَیْءٍ سَبَباً) و او هم به خوبی از این اسباب بهره گرفت (فَأَتْبَعَ سَبَباً).

بنابراین، آنها که انتظار دارند، بدون تهیه اسباب لازم، به پیروزی برسند به جائی نخواهند رسید، حتی اگر ذو القرنین باشند!

۲ ـ هر چند، غروب خورشید در چشمه ای گل آلود، قطعاً جنبه خطای باصره داشت، ولی با این حال، نشان می دهد: ممکن است خورشید با آن عظمت

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

به وسیله چشمه گل آلودی پوشانده گردد، همان گونه که یک انسان با عظمت و یک شخصیت والامقام گاه بر اثر یک لغزش به کلّی سقوط می کند، و شخصیتش در دیده ها غروب خواهد کرد.

۳ ـ هیچ حکومتی نمی تواند، بدون تشویق خادمان و مجازات و کیفر خطاکاران به پیروزی برسد، این همان اصلی است که: ذو القرنین از آن به خوبی استفاده کرده گفت:

«آنها را که ظلم و ستم کرده اند مجازات خواهیم کرد، و آنها که ایمان آورده و عمل صالح دارند را به نحوی شایسته و نیکوئی پاداش خواهیم داد».

علی(علیه السلام) در فرمان معروفش به «مالک اشتر» که یک دستور العمل جامع کشورداری است می فرماید: لایَکُونَنَّ الْمُحْسِنُ وَ الْمُسِیءُ عِنْدَکَ بِمَنْزِلَهٔ سَواء فَإِنَّ فِی ذلِکَ تَزْهِیداً لِاَهْلِ الأِحْسانِ فِی الأِحْسانِ وَ تَدْرِیباً لِاَهْلِ الأِسائَهِ عَلَی الأِسائَهِ:

«هیچ گاه نباید نیکوکار و بدکار در نظر تو یکسان باشند، زیرا این امر، سبب می شود که: نیکوکاران به کار خود بی رغبت شوند و بدکاران، جسور و بی پروا».(۱)

٤ ـ تکلیف شاق، هرگز مناسب یک حکومت عدل الهی نیست، و به همین دلیل، ذو القرنین بعد از آن که تصریح کرد، من ظالمان را مجازات خواهم کرد و صالحان را پاداش نیکو خواهم داد، اضافه نمود: «من برنامه سهل و آسانی به آنها پیشنهاد خواهم کرد» (تا توانائی انجام آن را از روی میل و رغبت و شوق داشته باشند).

۵ ـ یک حکومت فراگیر، نمی تواند نسبت به تفاوت و تنوع زندگی مردم، و شرائط مختلف آنها، بی اعتنا باشد، به همین دلیل، ذو القرنین که صاحب یک

---

۱ ـ «نهج البلاغه»، نامه ۵۳.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

حکومت الهی بود، به هنگام برخورد با اقوام گوناگون ـ که هر کدام زندگی مخصوص به خود داشتند ـ متناسب با آن رفتار کرد، و همه را زیر بال پر خود گرفت.

٦ ـ ذو القرنین، حتی جمعیتی را که به گفته قرآن، سخنی نمی فهمیدند (لایَکادُونَ یَفْقَهُونَ قَوْلاً) از نظر دور نداشت، و با هر وسیله، ممکن بود به درد دل آنها گوش فرا داد، و نیازشان را بر طرف ساخت، و میان آنها و دشمنان سرسختشان سدّ محکمی ساخت و با این که: به نظر نمی رسد، یک چنین جمعیت عقب افتاده ای هیچ گونه نفعی برای حکومت داشته باشند، بدون هر گونه چشم داشت به اصلاح کارشان پرداخت.

در حدیثی از امام صادق(علیه السلام) می خوانیم: إِسْماعُ الأَصَمِّ مِنْ غَیْرِ تَضَجُّر صَدَقَةٌ هَنِیئَةٌ: «بلند سخن گفتن آن چنان که شخص ناشنوا بشنود مشروط بر این که توأم با اظهار ناراحتی نباشد، صدقه گوارائی است».(١)

٧ ـ امنیت، نخستین و مهمترین شرط یک زندگی سالم اجتماعی است، به همین جهت ذو القرنین برای فراهم کردن آن، نسبت به قومی که مورد تهدید قرار گرفته بودند پرزحمت ترین کارها را بر عهده گرفت، و برای جلوگیری از مفسدان، از نیرومندترین سدّها استفاده کرد، سدّی که در تاریخ ضرب المثل شده، و سنبل استحکام و دوام و بقاء است.

می گویند: «همچون سدّ اسکندر»! (هر چند ذو القرنین اسکندر نبود).

اصولاً، تا جلو مفسدان را با قاطعیت و به وسیله نیرومندترین سدّها نگیرند، جامعه روی سعادت نخواهد دید.

---

١ ـ «سفینه»، جلد ٢، لفظ «صمم».

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

و به همین دلیل، ابراهیم(علیه السلام) هنگام بنای «کعبه» نخستین چیزی را که از خدا برای آن سرزمین تقاضا کرد، نعمت امنیت بود، (رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِناً).(۱)

و نیز به همین دلیل، سخت ترین مجازات ها در فقه اسلامی برای کسانی در نظر گرفته شده است که امنیت جامعه را به خطر می افکنند (به تفسیر سوره «مائده» آیه ۳۳ مراجعه شود).

۸ ـ درس دیگری که از این ماجرای تاریخی می توان آموخت، این است: صاحبان اصلی درد، باید در انجام کار خود شریک باشند که: «آه صاحب درد را باشد اثر».

لذا، «ذو القرنین» به گروهی که از هجوم اقوام وحشی شکایت داشتند، نخست دستور داد: قطعات آهن بیاورند، بعد از آن، دستور آتش افروختن در اطراف سدّ آهنین برای جوش خوردن، و بعد از آن دستور تهیه مس مذاب برای پوشاندن آهن با لایه ای از مس داد.

اصولاً، کاری که با شرکت صاحبان اصلی درد، پیش می رود هم به بروز استعدادهای آنها کمک می کند، و هم نتیجه حاصل شده را ارج می نهند و در حفظ آن می کوشند; چرا که در ساختن آن تحمل رنج فراوان کرده اند.

ضمناً، به خوبی روشن می شود: حتی یک ملت عقب افتاده، هنگامی که از طرح و مدیریت صحیح برخوردار شود، می تواند دست به چنان کار مهم و محیّر العقولی بزند.

۹ ـ یک رهبر الهی، باید بی اعتنا به مال و مادیات باشد، و به آنچه خدا در اختیارش گذارده، قناعت کند، لذا می بینیم ذو القرنین بر خلاف روش سلاطین ـ که حرص و ولع عجیب به اندوختن اموال از هر جا و هر کس دارند ـ هنگامی که

---

۱ ـ ابراهیم، آیه ۳۵.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

پیشنهاد اموالی به او شد، نپذیرفت و گفت: ما مَکَّنِّی فِیهِ رَبِّی خَیْرٌ:
«آنچه پروردگارم در اختیار من نهاده بهتر است».
در قرآن مجید کراراً در داستان انبیاء می خوانیم: که آنها یکی از اساسی ترین سخن هایشان این بود که: ما در برابر دعوت خود، هرگز اجر و پاداش و مالی از شما مطالبه نمی کنیم.
در یازده مورد از قرآن مجید، این مطلب درباره پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) و یا انبیاء(علیهم السلام) پیشین به چشم می خورد.
گاهی، با این جمله ضمیمه است که «پاداش ما تنها بر خدا است».
و گاهی بدون آن، و گاه دوستی اهل بیت خود را که خود پایه ای برای رهبری آینده بوده است به عنوان پاداش ذکر کرده اند: (قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی).(۱)
۱۰ ـ محکم کاری از هر نظر، درس دیگر این داستان است، ذو القرنین در بنای سدّ از قطعات بزرگ آهن استفاده کرد، و برای این که این قطعات کاملاً به هم جوش بخورند، آنها را در آتش گداخت، و برای این که عمر سدّ طولانی باشد و در برابر تصرف هوا و رطوبت و باران مقاومت کند، آن را با لایه ای از مس پوشاند، تا از پوسیدگی آهن جلوگیری کند.
۱۱ ـ انسان هر قدر قوی، نیرومند، متمکن و صاحب قدرت شود و از عهده انجام کارهای بزرگ برآید، باز هرگز نباید به خود ببالد و مغرور گردد، این همان درس دیگری است که ذو القرنین به همگان تعلیم می دهد.
او در همه جا به قدرت پروردگار تکیه می کرد، بعد از اتمام سدّ گفت: « هذا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّی».

---

۱ ـ شوری، آیه ۲۳.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و به هنگامی که پیشنهاد کمک مالی به او می کنند می گوید: «ما مَکَّنِّی فِیهِ رَبِّی خَیْرٌ» و بالاخره هنگامی که از فنای این سدّ محکم سخن می گوید، باز تکیه گاه او وعده پروردگارش می باشد.

۱۲ ـ همه چیز، زائل شدنی است و محکم ترین بناهای این جهان، سرانجام خلل خواهد یافت ـ هر چند از آهن و پولاد یک پارچه باشد ـ این آخرین درس در این ماجرا است، درسی است برای همه آنها که عملاً دنیا را جاودانی می دانند، آن چنان در جمع مال و کسب مقام، بی قید، و شرط و حریصانه می کوشند که گوئی هرگز مرگ و فنائی وجود ندارد، با این که: سدّ ذو القرنین که سهل است خورشید با آن عظمتش نیز سرانجام فانی و خاموش می شود، و کوه ها با تمام صلابتی که دارند، متلاشی می گردند و از هم می پاشند، انسان که در این میان از همه آسیب پذیرتر است.

آیا اندیشه در این واقعیت کافی نیست که جلوی خودکامگی ها را بگیرد؟!

* * *

۲ ـ ذو القرنین که بود؟

در این که «ذو القرنین» که در قرآن مجید آمده، از نظر تاریخی چه کسی بوده است؟ و بر کدام یک از مردان معروف تاریخ منطبق می شود؟ در میان مفسران گفتگو بسیار است، نظرات مختلفی در این زمینه ابراز شده که مهمترین آنها سه نظریه زیر است.

اول: بعضی معتقدند او کسی جز «اسکندر مقدونی» نیست، لذا، بعضی او را به نام اسکندر ذو القرنین، می خوانند، و معتقدند: او بعد از مرگ پدرش بر کشورهای روم، مغرب و مصر تسلط یافت، و شهر اسکندریه را بنا نمود، سپس شام و بیت المقدس را در زیر سیطره خود گرفت، و از آنجا به ارمنستان رفت،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

عراق و ایران را فتح کرد، سپس قصد «هند» و «چین» نمود، و از آنجا به «خراسان» بازگشت، شهرهای فراوانی بنا نهاد، و به عراق آمد و بعد از آن در شهر «زور» بیمار شده از دنیا رفت، و به گفته بعضی بیش از ٣٦ سال عمر نکرد، جسد او را به اسکندریه بردند در آنجا دفن نمودند.(١)

دوم: جمعی از مورخین معتقدند: ذو القرنین یکی از پادشاهان «یمن» بوده (پادشاهان یمن به نام «تبع» خوانده می شدند که جمع آن «تبابعه» است).

از جمله «اصمعی» در تاریخ عرب قبل از اسلام، و «ابن هشام» در تاریخ معروف خود به نام «سیره» و «ابو ریحان بیرونی» در «الآثار الباقیه» را می توان نام برد که از این نظریه دفاع کرده اند.

حتی در اشعار «حمیری ها» (که از اقوام یمن بودند) و بعضی از شعرای جاهلیت اشعاری دیده می شود که در آنها افتخار به وجود «ذو القرنین» کرده اند.(٢)

طبق این فرضیه، سدّی را که ذو القرنین ساخته همان سدّ معروف «مأرب» است.

سومین نظریه که ضمناً جدیدترین آنها محسوب می شود، همان است که دانشمند معروف اسلامی «ابوالکلام آزاد» که روزی وزیر فرهنگ کشور «هند» بود، در کتاب محققانه ای که در این زمینه نگاشته است آمده.(٣)

طبق این نظریه، ذو القرنین همان «کوروش کبیر» پادشاه هخامنشی است.

از آنجا که نظریه اول و دوم، تقریباً هیچ مدرک قابل ملاحظه تاریخی ندارد،

---

١ ـ تفسیر «فخر رازی»، ذیل آیات مورد بحث، و «کامل ابن اثیر»، جلد ١، صفحه ٢٨٧، بعضی معتقدند: نخستین کسی که این نظریه را ابراز کرده شیخ «ابو علی سینا» در کتاب «الشفاء» بوده است.

٢ ـ «المیزان»، جلد ١٣، صفحه ٤١٤.

٣ ـ این کتاب به فارسی ترجمه شده و به نام «ذو القرنین یا کوروش کبیر» انتشار یافته، و بسیاری از مفسران و مورخان معاصر، این نظریه را با لحن موافق در کتاب های خود مشروحاً آورده اند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و از آن گذشته، نه اسکندر مقدونی دارای صفاتی است که قرآن برای ذو القرنین، شمرده و نه هیچ یک از پادشاهان یمن.

به علاوه «اسکندر مقدونی» سدّ معروفی نساخته، اما «سدّ مأرب» در «یمن» سدّی است که با هیچ یک از صفاتی که قرآن برای سدّ ذو القرنین ذکر کرده است، تطبیق نمی کند، زیرا سدّ ذو القرنین طبق گفته قرآن از آهن و مس ساخته شده بود، و برای جلوگیری از هجوم اقوام وحشی بوده، در حالی که سدّ مأرب از مصالح معمولی، و به منظور جمع آوری آب، و جلوگیری از طغیان سیلاب ها ساخته شده بود، که شرح آن را قرآن در سوره «سبأ» بیان کرده است.

به همین دلیل، بحث را بیشتر روی نظریه سوم متمرکز می کنیم، و در اینجا لازم می دانیم به چند امر دقیقاً توجه شود:

الف: نخستین مطلبی که در اینجا جلب توجه می کند، این است: چرا ذو القرنین (صاحب دو قرن) به این نام نامیده شده است؟

بعضی معتقدند: این نام گذاری به خاطر آن است که: او به شرق و غرب عالم رسید که عرب از آن تعبیر به قرنی الشمس (دو شاخ آفتاب) می کند.

بعضی دیگر معتقدند: این نام به خاطر این بود که: دو قرن زندگی یا حکومت کرد، و در این که: مقدار قرن چه اندازه است؟ نیز نظرات متفاوتی دارند.

بعضی می گویند: در دو طرف سر او برآمدگی مخصوصی بود، و به خاطر آن به «ذو القرنین» معروف شد.

و بالاخره بعضی بر این عقیده اند که: تاج مخصوص او دارای دو شاخک بود.

و عقائد دیگری که نقل همه آنها به طول می انجامد، و چنان که خواهیم دید

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مبتکر نظریه سوم یعنی «ابوالکلام آزاد» از این لقب، استفاده فراوانی برای اثبات نظریه خود کرده است.

ب: از قرآن مجید، به خوبی استفاده می شود: ذو القرنین دارای صفات ممتازی بود از جمله:

ـ خداوند اسباب پیروزی ها را در اختیار او قرار داد.

ـ او سه لشگرکشی مهم داشت: نخست به غرب، پس از آن به شرق، و سرانجام به منطقه ای که در آنجا یک تنگه کوهستانی وجود داشته، و در هر یک از این سفرها با اقوامی برخورد کرد که، شرح صفات آنها در تفسیر آیات گذشت.

ـ او مرد مؤمن، موحّد و مهربانی بود، و از طریق عدل و داد، منحرف نمی شد، و به همین جهت، مشمول لطف خاص پروردگار بود. او یار نیکوکاران، دشمن ظالمان و ستمگران بود، و به مال و ثروت دنیا علاقه ای نداشت.

ـ او هم به خدا ایمان داشت و هم به روز رستاخیز.

ـ او سازنده یکی از مهمترین و نیرومندترین سدّها است، سدّی که در آن به جای آجر و سنگ از آهن و مس استفاده شد (و اگر مصالح دیگر در ساختمان آن نیز به کار رفته باشد، تحت الشعاع این فلزات بود) و هدف او از ساختن این سدّ، کمک به گروهی مستضعف در مقابل ظلم و ستم قوم یأجوج و مأجوج، بوده است.

ـ او کسی بوده که: قبل از نزول قرآن، نامش در میان جمعی از مردم شهرت داشت، و لذا قریش یا یهود از پیغمبر(صلی الله علیه وآله) درباره آن سؤال کردند، چنان که قرآن می گوید: یَسْئَلُونَکَ عَنْ ذِی الْقَرْنَیْنِ: «از تو درباره ذو القرنین سؤال می کنند».

اما از قرآن چیزی که صریحاً دلالت کند او پیامبر بوده استفاده نمی شود هر چند، تعبیراتی در قرآن هست که: اشعار به این معنی دارد چنان که در تفسیر

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آیات سابق گذشت.

در بسیاری از روایات اسلامی که از پیامبر(صلی الله علیه وآله) و ائمه اهل بیت(علیهم السلام) نقل شده، نیز می خوانیم: «او پیامبر نبود، بلکه بنده صالحی بود».(۱)

ج: اساس قول سوم (ذو القرنین، کوروش کبیر بوده است) به طور بسیار فشرده بر دو اصل استوار است:

نخست این که: سؤال کنندگان درباره این مطلب از پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) ـ طبق روایاتی که در شأن نزول آیات نازل شده است ـ یهود بوده اند، و یا قریش به تحریک یهود، بنابراین، باید ریشه این مطلب را در کتب یهود پیدا کرد.

از میان کتب معروف یهود، به کتاب «دانیال» فصل هشتم، باز می گردیم، در آنجا چنین می خوانیم:

«در سال سلطنت «بَلْ شَصَّر» به من که دانیالم رؤیائی مرئی شد، بعد از رؤیائی که اولاً به من مرئی شده بود و در رؤیا دیدم، و هنگام دیدنم چنین شد که من در قصر «شُوشان» که در کشور «عیلام» است بودم، و در خواب دیدم که در نزد نهر «اُولای» هستم، و چشمان خود را برداشته نگریستم و اینک قوچی در برابر نهر، بایستاد و صاحب دو شاخ بود، و شاخ هایش بلند بود و یکی از دیگری بلندتر و بلندترین آنها آخر بر آمد و آن قوچ را به سمت «مغربی» و «شمالی» و «جنوبی»، شاخ زنان دیدم، و هیچ حیوانی در مقابلش مقاومت نتوانست کرد، و از این که: احدی نبود که از دستش رهائی بدهد لهذا موافق رأی خود عمل می نمود، و بزرگ می شد...».(۲)

پس از آن در همین کتاب از «دانیال» چنین نقل شده: «جبرئیل بر او آشکار

---

۱ ـ به تفسیر «نور الثقلین»، جلد سوم، صفحات ۲۹٤ و ۲۹۵ مراجعه شود.

۲ ـ کتاب «دانیال»، فصل هشتم، جمله های ۱ تا ٤.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

گشت و خوابش را چنین تعبیر نمود:

قوچ صاحب دو شاخ که دیدی ملوک «مدائن و فارس» است (یا ملوک ماد و فارس است)».

یهود از بشارت رؤیای «دانیال» چنین دریافتند که دوران اسارت آنها با قیام یکی از پادشاهان ماد و فارس، و پیروز شدنش بر شاهان «بابل»، پایان می گیرد، و از چنگال بابلیان آزاد خواهند شد.

چیزی نگذشت که «کوروش» در صحنه حکومت ایران ظاهر شد، و کشور ماد و فارس را یکی ساخت، و سلطنتی بزرگ از آن دو پدید آورد، و همان گونه که رؤیای «دانیال» گفته بود که: آن قوچ شاخ هایش را به غرب و شرق و جنوب می زند «کوروش» نیز در هر سه جهت فتوحات بزرگی انجام داد.

یهود را آزاد ساخت و اجازه بازگشت به فلسطین به آنها داد.

جالب این که: در «تورات» در کتاب «اشعیا» فصل ٤٤ شماره ٢٨ چنین می خوانیم: «آنگاه در خصوص کوروش می فرماید که: شبان من اوست، و تمامی مشیتم را به اتمام رسانده به «اورشلیم» خواهد گفت که بنا کرده خواهی شد».

این جمله نیز قابل توجه است که در بعضی از تعبیرات «تورات»، از «کوروش» تعبیر به عقاب مشرق، و مرد تدبیر که از مکان دور خوانده خواهد شد آمده است.(١)

دوم: این که: در قرن نوزدهم میلادی در نزدیکی «استخر» در کنار نهر «مرغاب» مجسمه ای از کوروش کشف شد که: تقریباً به قامت یک انسان است، و کوروش را در صورتی نشان می دهد که: دو بال همانند بال عقاب از دو جانبش گشوده شده، و تاجی بر سر دارد که دو شاخ، همانند شاخ های قوچ در

---

١ ـ کتاب «اشعیا»، فصل ٤٦، شماره ١١.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آن دیده می شود.

این مجسمه که نمونه بسیار پر ارزشی از فن حجاری قدیم است، آن چنان جلب توجه دانشمندان را نمود که: گروهی از دانشمندان «آلمانی» فقط برای تماشای آن به ایران سفر کردند.

از تطبیق مندرجات، تورات با مشخصات این مجسمه، این احتمال در نظر این دانشمند کاملاً قوت گرفت که، نامیدن «کوروش» به «ذو القرنین» (صاحب دو شاخ) از چه ریشه ای مایه می گرفت، و همچنین، چرا مجسمه سنگی کوروش دارای بال هائی همچون بال عقاب است؟

و به این ترتیب، بر گروهی از دانشمندان مسلّم شد که: شخصیت تاریخی ذو القرنین از این طریق کاملاً آشکار شده است.

آنچه این نظریه را تأیید می کند: اوصاف اخلاقی است که در تاریخ برای کوروش نوشته اند.

هردوت، مورخ یونانی می نویسد: «کوروش» فرمان داد تا سپاهیانش جز به روی جنگجویان شمشیر نکشند، و هر سرباز دشمن که نیزه خود را خم کند، او را نکشند، و لشگر کوروش فرمان او را اطاعت کردند به طوری که توده ملت، مصائب جنگ را احساس نکردند.

و نیز «هردوت» درباره او می نویسد: کوروش، پادشاهی کریم، سخی و بسیار ملایم و مهربان بود، مانند دیگر پادشاهان به اندوختن مال حرص نداشت بلکه، نسبت به کرم و عطا حریص بود، ستم زدگان را از عدل و داد برخوردار می ساخت، و هر چه را متضمن خیر بیشتر بود، دوست می داشت.

و نیز مورّخ دیگر «ذی نوفن» می نویسد: کوروش پادشاه عاقل و مهربان بود، و بزرگی ملوک با فضائل حکماء در او جمع بود، همتی فائق، و جودی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

غالب داشت، شعارش خدمت به انسانیت، و خوی او بذل عدالت بود، و تواضع و سماحت در وجود او جای کبر و عجب را گرفته بود.

جالب این که: این مورخان که «کوروش» را این چنین توصیف کرده اند از تاریخ نویسان بیگانه بودند، نه از قوم یا ابناء وطن او، بلکه اهل یونان بودند و می دانیم، مردم یونان به نظر دوستی به «کوروش» نگاه نمی کردند; زیرا با فتح «لیدیا» به دست کوروش، شکست بزرگی برای ملت یونان فراهم گشت.

طرفداران این عقیده، می گویند: اوصاف مذکور در قرآن مجید درباره ذو القرنین با اوصاف کوروش تطبیق می کند.

از همه گذشته، کوروش سفرهائی به شرق غرب و شمال انجام داد که: در تاریخ زندگانیش به طور مشروح آمده است ، و با سفرهای سه گانه ای که در قرآن ذکر شده، قابل انطباق می باشد:

نخستین لشگر کشی کوروش به کشور «لیدیا» که در قسمت شمال «آسیای صغیر» قرار داشت صورت گرفت، و این کشور نسبت به مرکز حکومت کوروش جنبه غربی داشت.

هر گاه نقشه ساحل غربی آسیای صغیر را جلو روی خود بگذاریم خواهیم دید: قسمت اعظم ساحل در خلیجک های کوچک غرق می شود، مخصوصاً در نزدیکی «ازمیر» که خلیج، صورت چشمه ای به خود می گیرد.

قرآن می گوید: ذو القرنین در سفر غربیش احساس کرد خورشید در چشمه گل آلودی فرو می رود.

این صحنه، همان صحنه ای بود که «کوروش» به هنگام فرو رفتن قرص آفتاب (در نظر بیننده) در خلیجک های ساحلی مشاهده کرد.

لشگرکشی دوم کوروش به جانب شرق بود، چنان که «هردوت» می گوید:

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

این هجوم شرقی کوروش بعد از فتح «لیدیا» صورت گرفت، مخصوصاً طغیان بعضی از قبائل وحشی بیابانی کوروش را به این حمله واداشت.

تعبیر قرآن: «حَتّی إِذا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَها تَطْلُعُ عَلی قَوْمٍ لَمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِها سِتْراً» اشاره به سفر کوروش به منتهای شرق است که مشاهده کرد، خورشید بر قومی طلوع می کند که در برابر تابش آن، سایبانی ندارند اشاره به این که آن قوم بیابان گرد و صحرانورد بودند.

کوروش لشگر کشی سومی داشت که: به سوی شمال، به طرف کوه های «قفقاز» بود، تا به تنگه میان دو کوه رسید، و برای جلوگیری از هجوم اقوام وحشی، با درخواست مردمی که در آنجا بودند در برابر تنگه، سدّ محکمی بنا کرد.

این تنگه در عصر حاضر تنگه «داریال» نامیده می شود که: در نقشه های موجود میان «ولادی کیوکز» و «تفلیس» نشان داده می شود، در همانجا که تاکنون دیوار آهنی موجود است، این دیوار همان سدّی است که کوروش بنا نموده; زیرا اوصافی که قرآن درباره سدّ ذو القرنین بیان کرده، کاملاً بر آن تطبیق می کند.

این بود خلاصه آنچه در تقویت نظریه سوم بیان شده است.(۱)

درست است که در این نظریه، نیز نقطه های ابهامی وجود دارد، ولی فعلاً می توان از آن به عنوان بهترین نظریه درباره تطبیق ذو القرنین بر رجال معروف تاریخی نام برد.

* * *

۳ ـ سدّ ذو القرنین کجاست؟

گر چه بعضی میل دارند، این سدّ را با دیوار معروف چین، که هم اکنون

---

۱ ـ برای توضیح بیشتر به کتاب «ذو القرنین یا کوروش کبیر»، و همچنین «فرهنگ قصص قرآن» مراجعه شود.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

برپاست و صدها کیلومتر ادامه دارد، منطبق بدانند، ولی روشن است: دیوار چین نه از آهن و مس ساخته شده، و نه در یک تنگه باریک کوهستانی است، بلکه، دیواری است که از مصالح معمولی بنا گردیده، و همان گونه که گفتیم: صدها کیلو متر طول آن است، و الآن هم موجود است.

بعضی دیگر اصرار دارند: این همان «سدّ مأرب» در سرزمین «یمن» می باشد در حالی که سدّ مأرب گر چه در یک تنگه کوهستانی بنا شده، ولی برای جلوگیری از سیلاب و به منظور ذخیره آب بوده، و ساختمانش از آهن و مس نیست.

ولی طبق گواهی دانشمندان ـ همان گونه که در بالا نیز اشاره کردیم ـ در سرزمین «قفقاز» میان دریای خزر و دریای سیاه، سلسله کوه هائی است همچون یک دیوار که شمال را از جنوب جدا می کند، تنها تنگه ای که در میان این کوه های دیوار مانند وجود دارد تنگه «داریال» معروف است، و در همانجا تاکنون دیوار آهنین باستانی به چشم می خورد، و به همین جهت، بسیاری معتقدند: سدّ ذو القرنین همین سدّ است.

جالب این که: در آن نزدیکی نهری است به نام «سائرس» که به معنی «کوروش» است (یونانیان کوروش را سائرس می نامیدند).

در آثار باستانی ارمنی از این دیوار، به نام «بهاگ گورائی» یاد شده و معنی این کلمه «تنگه کوروش» یا «معبر کوروش» است، و این سند، نشان می دهد: بانی این سدّ او بوده است.(۱)

* * *

۱ ـ باز برای توضیح بیشتر به کتاب «ذو القرنین یا کوروش کبیر»، و همچنین «فرهنگ قصص قرآن» مراجعه فرمائید.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

٤ ـ یأجوج و مأجوج کیانند؟

در قرآن مجید، در دو سوره از یأجوج و مأجوج سخن به میان آمده، یکی در آیات مورد بحث، و دیگر در سوره «انبیاء» آیه ٩٦.

آیات قرآن به خوبی گواهی می دهد: این دو نام، متعلق به دو قبیله وحشی خونخوار بوده است که مزاحمت شدیدی برای ساکنان اطراف مرکز سکونت خود داشته اند.

در «تورات» در کتاب «حزقیل» فصل سی و هشتم و فصل سی و نهم، و در کتاب رؤیای «یوحنا» فصل بیستم از آنها به عنوان «گوگ» و «مأگوگ» یاد شده است که معرّب آن یأجوج و مأجوج می باشد.

به گفته مفسر بزرگ، «علامه طباطبائی» در «المیزان» از مجموع گفته های تورات، استفاده می شود: مأجوج یا یأجوج و مأجوج، گروه یا گروه های بزرگی بودند که در دوردست ترین نقطه شمال آسیا زندگی داشتند، مردمی جنگجو و غارتگر بودند.(١)

بعضی معتقدند: این دو کلمه عبری است، ولی در اصل از زبان یونانی به عبری منتقل شده است و در زبان یونانی «گاگ» و «مأگاگ» تلفظ می شده که در سایر لغات اروپائی نیز به همین صورت انتقال یافته است.

دلائل فراوانی از تاریخ در دست است که: در منطقه شمال شرقی زمین در نواحی مغولستان در زمان های گذشته گوئی چشمه جوشانی از انسان وجود داشته، مردم این منطقه به سرعت زاد و ولد می کردند، و پس از کثرت و فزونی به سمت شرق، یا جنوب سرازیر می شدند، و همچون سیل روانی این سرزمین ها را زیر پوشش خود قرار می دادند، و تدریجاً در آنجا ساکن می گشتند.

---

١ ـ «المیزان»، جلد ١٣، صفحه ٤١١.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

برای حرکت سیل آسای این اقوام، دوران های مختلفی در تاریخ آمده است که یکی از آنها دوران هجوم این قبائل وحشی در قرن چهارم میلادی تحت زمامداری «آتیلا» بود که تمدن امپراطوری روم را از میان بردند.

و دوران دیگر که ضمناً آخرین دوران هجوم آنها محسوب می شود، در قرن دوازدهم میلادی به سرپرستی چنگیزخان صورت گرفت که: بر ممالک اسلامی و عربی، هجوم آوردند و بسیاری از شهرها از جمله «بغداد» را ویران نمودند.

در عصر کوروش، نیز هجومی از ناحیه آنها اتفاق افتاد که در حدود سال پانصد قبل از میلاد بود، ولی در این تاریخ، حکومت متحد ماد و فارس به وجود آمد و اوضاع تغییر کرد و آسیای غربی از حملات این قبائل آسوده شد.

به این ترتیب، نزدیک به نظر می رسد که: یأجوج و مأجوج از همین قبائل وحشی بوده اند که: مردم «قفقاز» به هنگام سفر کوروش به آن منطقه تقاضای جلوگیری از آنها را از وی نمودند، و او نیز اقدام به کشیدن سدّ معروف
ذو القرنین نمود.(۱)

* * *

۱ ـ برای توضیح بیشتر به همان مدرک پیش مراجعه نمائید.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۹۹ وَ تَرَکْنا بَعْضَهُمْ یَوْمَئِذ یَمُوجُ فِی بَعْض وَ نُفِخَ فِی الصُّورِ فَجَمَعْناهُمْ جَمْعاً

۱۰۰ وَ عَرَضْنا جَهَنَّمَ یَوْمَئِذ لِلْکافِرِینَ عَرْضاً

۱۰۱ الَّذِینَ کانَتْ أَعْیُنُهُمْ فِی غِطاء عَنْ ذِکْرِی وَ کانُوا لایَسْتَطِیعُونَ سَمْعاً

۱۰۲ أَ فَحَسِبَ الَّذِینَ کَفَرُوا أَنْ یَتَّخِذُوا عِبادِی مِنْ دُونِی أَوْلِیاءَ إِنَّا أَعْتَدْنا جَهَنَّمَ لِلْکافِرِینَ نُزُلاً

ترجمه:

۹۹ ـ و در آن روز ما آنان را چنان رها می کنیم که در هم موج می زنند; و در صور =]شیپور[دمیده می شود; و ما همه را جمع می کنیم!

۱۰۰ ـ در آن روز، جهنم را بر کافران عرضه می داریم!

۱۰۱ ـ همانها که پرده ای چشمانشان را از یاد من پوشانده بود، و قدرت شنوائی نداشتند!

۱۰۲ ـ آیا کافران پنداشتند می توانند بندگانم را به جای من اولیای خود انتخاب کنند؟! ما جهنم را برای پذیرائی کافران آماده کرده ایم!

تفسیر:

منزلگاه افراد بی ایمان

به تناسب بحثی که در گذشته از «سدّ یأجوج و مأجوج» و درهم کوبیدن

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آن در آستانه رستاخیز، به میان آمد، در آیات مورد بحث به مسائل مربوط به قیام قیامت، ادامه داده، چنین می گوید: «در آن روز که جهان پایان می گیرد، ما آنها را چنان رها می کنیم که درهم موج می زنند» (وَ تَرَکْنا بَعْضَهُمْ یَوْمَئِذ یَمُوجُ فِی بَعْض).

تعبیر به «یَمُوجُ» یا به خاطر فزونی و کثرت انسان ها در آن صحنه است همان گونه که در تعبیرات معمولی نیز می گوئیم: در فلان جریان جمعیت موج می زد، و یا به خاطر اضطراب و لرزه ای است که به اندام انسان ها در آن روز می افتد، گوئی همچون امواج آب، پیکر آنها می لرزد.

البته، این دو تفسیر با هم تضادی ندارند، ممکن است هر دو جهت، موجب این تعبیر باشد.

و اضافه می کند: «آنگاه در صور دمیده می شود، و ما آنها را حیات نوین می بخشیم و جمعشان می کنیم» (وَ نُفِخَ فِی الصُّورِ فَجَمَعْناهُمْ جَمْعاً).

بدون شک، همه انسان ها در آن صحنه، جمع خواهند بود، و احدی از این قانون، مستثنی نیست، تعبیر «جَمَعْناهُمْ جَمْعاً» نیز اشاره به همین حقیقت است.

از مجموع آیات قرآن، به خوبی استفاده می شود: در پایان جهان و آغاز جهان دیگر، دو تحول عظیم انقلابی، در عالم رخ می دهد:

نخستین تحول، فنای موجودات و انسان ها در یک برنامه ضربتی است، و دومین برنامه که معلوم نیست چه اندازه با برنامه نخست فاصله دارد. برانگیخته شدن مردگان، آن هم با یک برنامه ضربتی دیگر است، که از این دو برنامه، در قرآن به عنوان «نفخ صور» (دمیدن در شیپور) تعبیر شده است، و ما به خواست خدا، شرح آن را در ذیل آیه ۶۸ سوره «زمر» بیان خواهیم کرد.

در اینجا روایتی از «اصبغ نباته» از علی(علیه السلام) نقل شده که امام در تفسیر

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

جمله «تَرَکْنا بَعْضَهُمْ یَوْمَئِذ یَمُوجُ فِی بَعْض» می فرماید: منظور روز قیامت است.(۱)
ممکن است چنین تصور شود: این روایت با آنچه ما در بالا در تفسیر آیه آوردیم، منافات دارد; زیرا ما آن را به مرحله فناء دنیا تفسیر نمودیم (همان گونه که ظاهر آیات قبل و بعد آن است).
اما توجه به یک نکته، این اشکال را بر طرف می سازد و آن این که گاهی روز قیامت به معنی وسیع کلمه به کار می رود که: مقدمات آن را نیز شامل می شود و می دانیم: یکی از مقدمات آن، فنای ضربتی دنیا است.

* * *

سپس، به شرح حال کافران می پردازد، هم عاقبت اعمالشان و هم صفاتی را که موجب آن سرنوشت می گردد، بیان می دارد و چنین می گوید: «ما جهنم را در آن روز، به کافران عرضه می داریم» (وَ عَرَضْنا جَهَنَّمَ یَوْمَئِذ لِلْکافِرِینَ عَرْضاً).
جهنم با عذاب های رنگارنگش و مجازات های مختلف دردناکش، در برابر آنها کاملاً ظاهر و آشکار می شود که: همین مشاهده و ظهورش در برابر آنان، خود عذابی است دردناک و جانکاه، چه رسد به این که گرفتار آن شوند.

* * *

کافران کیانند؟ و چرا گرفتار چنان سرنوشت می شوند؟ در یک جمله کوتاه آنها را چنین معرفی می کند: «همانان که چشم هایشان در پرده بود، و نتوانستند چهره حق را ببینند و به یاد من بیفتند» (الَّذِینَ کانَتْ أَعْیُنُهُمْ فِی غِطاء عَنْ ذِکْرِی).
«و همانها که گوش داشتند اما قدرت شنوائی نداشتند» (وَ کانُوا لایَسْتَطِیعُونَ سَمْعاً).

---

۱ ـ تفسیر «عیاشی» (طبق نقل تفسیر المیزان، ذیل آیه مورد بحث).

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در حقیقت، آنها مهمترین وسیله حق جوئی و درک واقعیات و آنچه عامل سعادت و شقاوت انسان می شود، را از کار انداخته بودند، یعنی چشم های بینا و گوش های شنوا را بر اثر اندیشه های غلط و تعصب ها و کینه توزی ها و صفات زشت دیگر در حجابی سخت و سنگین فرو برده بودند.

جالب این که: در مورد چشم می گوید: چشم هایشان در پوششی دور از یاد من قرار داشت، اشاره به این که: چون در پوشش و حجاب غفلت بودند آثار خدا را ندیدند و چون ندیدند حقیقت، ره افسانه زدند، و خدا را فراموش کردند.

آری، چهره حق آشکار است، و همه چیز این جهان با انسان سخن می گوید تنها یک چشم بینا و یک گوش شنوا لازم است و بس!

به تعبیر دیگر، یاد خدا چیزی نیست که با چشم دیده شود، آنچه دیده می شود آثار او است، اما آثار او، سبب یاد او است.

* * *

آیه بعد، به یک نقطه انحراف فکری آنها که پایه اصلی انحرافات دیگرشان بوده است اشاره کرده، می گوید: «آیا کافران گمان کردند می توانند بندگان مرا به جای من ولیّ و سرپرست خود انتخاب کنند»؟ (أَ فَحَسِبَ الَّذِینَ کَفَرُوا أَنْ یَتَّخِذُوا عِبادِی مِنْ دُونِی أَوْلِیاءَ).

آیا این بندگانی که معبود واقع شدند، همچون مسیح و فرشتگان هر قدر مقامشان والا باشد، از خود چیزی دارند که بتوانند از دیگران حمایت کنند؟ یا به عکس، خود آنها هم هر چه داشتند از ناحیه خدا بود، حتی خودشان نیز، نیازمند به هدایت او بودند، این حقیقتی است که: آنها فراموشش کردند و در شرک فرو رفتند.

در پایان آیه، برای تأکید بیشتر می فرماید: «ما جهنم را برای منزلگاه کافران آماده ساختیم و از آنها در این منزل پذیرائی می کنیم»! (إِنّا أَعْتَدْنا جَهَنَّمَ لِلْکافِرِینَ

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

نُزُلاً).

«نُزُل» (بر وزن رسل) هم به معنی منزلگاه آمده، و هم به معنی چیزی که برای پذیرائی مهمان آماده می شود.

بعضی گفته اند: نخستین چیزی است که با آن از مهمان پذیرائی می کنند، همانند شربت یا میوه ای که در آغاز ورود مهمان برای او می آورند!

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

١٠٣ قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمالاً
١٠٤ الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً
١٠٥ أُولئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآياتِ رَبِّهِمْ وَ لِقائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ فَلا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ وَزْناً
١٠٦ ذلِكَ جَزاؤُهُمْ جَهَنَّمُ بِما كَفَرُوا وَ اتَّخَذُوا آياتِي وَ رُسُلِي هُزُواً
١٠٧ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ كانَتْ لَهُمْ جَنّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلاً
١٠٨ خالِدِينَ فِيها لايَبْغُونَ عَنْها حِوَلاً

ترجمه:

١٠٣ ـ بگو: «آیا به شما خبر دهیم که زیانکارترین (مردم) در کارها، چه کسانی هستند؟

١٠٤ ـ آنها که تلاش هایشان در زندگی دنیا گم (و نابود) شده; با این حال، می پندارند کار نیک انجام می دهند»!

١٠٥ ـ آنها کسانی هستند که به آیات پروردگارشان و لقای او کافر شدند; به همین جهت، اعمالشان نابود شد! از این رو روز قیامت، میزانی برای آنها برپا نخواهیم کرد!

١٠٦ ـ (آری،) این گونه است! کیفرشان دوزخ است، به خاطر آن که کافر شدند، و آیات من و پیامبرانم را به سخریه گرفتند!

١٠٧ ـ اما کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند، باغ های بهشت برین محل پذیرائی آنان خواهد بود.

١٠٨ ـ آنها جاودانه در آن خواهند ماند; و تقاضای نقل مکان از آنجا نمی کنند!

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

تفسیر:

زیانکارترین مردم

این آیات، و آیات آینده تا پایان این سوره، در عین این که توضیحی است برای صفات افراد بی ایمان، یک نوع جمع بندی است برای تمام بحث هائی که در این سوره گذشت، مخصوصاً بحث های مربوط به داستان اصحاب کهف و موسی و خضر و ذو القرنین و تلاش های آنها در برابر مخالفانشان.

نخست، به معرفی زیانکارترین انسان ها و بدبخت ترین افراد بشر، می پردازد، اما برای تحریک حس کنجکاوی شنوندگان، در چنین مسأله مهمی آن را در شکل یک سؤال مطرح می کند و به پیامبر، دستور می دهد: «بگو آیا به شما خبر دهم زیانکارترین مردم کیست»؟! (قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالأَخْسَرِينَ أَعْمالاً).

* * *

بلافاصله، خود پاسخ می گوید، تا شنونده مدت زیادی در سرگردانی نماند: «زیانکارترین مردم کسانی هستند که کوشش هایشان در زندگی دنیا گم و نابود شده، با این حال گمان می کنند کار نیک انجام می دهند»! (الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً).

مسلماً، مفهوم خسران تنها این نیست که: انسان منافعی را از دست بدهد بلکه خسران واقعی آن است که، اصل سرمایه را نیز از کف دهد، چه سرمایه ای برتر و بالاتر از عقل، هوش، نیروهای خداداد، عمر و جوانی و سلامت؟ همین ها که محصولش اعمال انسان است و عمل ما، تبلوری است از نیروها و قدرت های ما.

هنگامی که این نیروها تبدیل به اعمال ویرانگر یا بیهوده ای شود، گوئی همه آنها گم و نابود شده اند، درست به این می ماند که: انسان سرمایه عظیمی همراه خود به بازار ببرد، اما در وسط راه آن را گم کند و دست خالی برگردد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

البته، در صورتی که انسان بداند سرمایه خویش را از دست داده ـ گر چه خسران کرده ـ اما خسران خطرناکی نیست; چرا که این زیان درس هائی برای آینده به او می آموزد که گاهی این درس ها معادل آن سرمایه یا بیشتر از آن است و به این ترتیب، در واقع چیزی را از دست نداده است.

اما زیان واقعی و خسران مضاعف آنجا است که انسان سرمایه های مادی و معنوی خویش را در یک مسیر غلط و انحرافی، از دست دهد و گمان کند کار خوبی کرده است، نه از این کوشش ها نتیجه ای برده، نه از زیانش درسی آموخته، و نه از تکرار این کار در امان است.

جالب این که: در اینجا تعبیر به «أَخْسَرِینَ أَعْمالاً» شده، در حالی که باید «أَخْسَرِینَ عَمَلاً» باشد (چون تمیز معمولاً مفرد است) این تعبیر، ممکن است اشاره به این باشد که: آنها فقط در یک بازار عمل گرفتار زیان و خسران نشده اند بلکه، جهل مرکبشان، سبب خسران در همه برنامه های زندگی و تمام اعمال و کارهایشان شده است.

به تعبیر دیگر، گاه انسان در یک رشته تجارت زیان می کند، و در یک رشته دیگر سود، و در پایان سال آنها را روی هم محاسبه کرده، می بیند چندان زیانی نکرده است، ولی بدبختی آن است که انسان در تمام رشته هائی که سرمایه گذاری کرده، زیان کند.

ضمناً، تعبیر به «گم شدن» گویا اشاره به این حقیقت است که اعمال انسان به هر صورت، در عالم نابود نمی شود، همان گونه که ماده و انرژی های جهان هر چند دائماً تغییر شکل می دهند، اما به هر حال از بین نمی روند، ولی گاه گم می شوند، چون آثار آنها به چشم نمی خورد و هیچ گونه استفاده از آن نمی گردد، همانند سرمایه های گم شده ای که از دسترس ما خارج و بلا استفاده است.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

درباره این که: چرا انسان گرفتار چنین حالتی از نظر روانی می شود در نکات بحث خواهیم کرد.

* * *

آیات بعد، به معرفی صفات و معتقدات این گروه زیانکار، می پردازد و چند صفت که ریشه تمام بدبختی های آنها است را، بیان می دارد:

نخست می گوید: «آنها کسانی هستند که به آیات پروردگارشان کافر شدند» (أُولئِکَ الَّذِینَ کَفَرُوا بِایاتِ رَبِّهِمْ).

آیاتی که چشم و گوش را بینا و شنوا می کند، آیاتی که پرده های غرور را از هم می درد، و چهره واقعیت را در برابر انسان مجسم می سازد، و بالاخره آیاتی که نور است و روشنائی، و آدمی را از ظلمات اوهام و پندارها بیرون آورده به سرزمین حقایق رهنمون می گردد.

دیگر این که: «آنها بعد از فراموش کردن خدا به «معاد» و «لقاء اللّه» کافر گشتند» (وَ لِقائِهِ).

آری، تا ایمان به «معاد» در کنار ایمان به «مبدأ» قرار نگیرد، و انسان احساس نکند: قدرتی مراقب اعمال او است، و همه را برای یک دادگاه بزرگ، دقیق و سخت گیر حفظ و نگهداری می کند، روی اعمال خود حساب صحیحی نخواهد کرد، و اصلاح نخواهد شد.

پس از آن اضافه می کند: «به خاطر همین کفر به مبدأ و معاد، اعمالشان حبط و نابود شده است» (فَحَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ).

درست، همانند خاکستری در برابر یک طوفان عظیم.

و چون آنها عملی که قابل سنجش و ارزش باشد ندارند، «لذا روز قیامت وزن و میزانی برای آنان برپا نخواهیم کرد» (فَلا نُقِیمُ لَهُمْ یَوْمَ الْقِیامَةِ وَزْناً).

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

چرا که توزین و سنجش مربوط به جائی است که، چیزی در بساط باشد، آنها که چیزی در بساط ندارند، چگونه توزین و سنجشی داشته باشند؟!.

* * *

سپس ضمن بیان کیفر آنها، سومین عامل انحراف و بدبختی و زیانشان را بیان کرده می گوید: «کیفر آنها جهنم است به خاطر آن که کافر شدند و آیات من و پیامبرانم را بباد استهزاء و سخریه گرفتند» (ذلِکَ جَزاؤُهُمْ جَهَنَّمُ بِما کَفَرُوا وَ اتَّخَذُوا آیاتِی وَ رُسُلِی هُزُواً).(١)

و به این ترتیب آنها سه اصل اساسی معتقدات دینی (مبدأ و معاد و رسالت انبیاء) را انکار کرده و یا بالاتر از انکار، آن را به باد مسخره گرفته اند. * * * مشخصات کفار، و زیانکارترین مردم، و همچنین سرانجام کارشان به خوبی دانسته شد و اکنون به سراغ مؤمنان و سرنوشتشان می رویم، تا با قرینه مقابله، وضع هر دو طرف، کاملاً مشخص گردد، قرآن در این زمینه می گوید: «کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند باغ های فردوس منزلگاهشان است» (إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ کانَتْ لَهُمْ جَنّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلاً).

«فردوس»، به طوری که بعضی از مفسران بزرگ گفته اند: باغی است که همه نعمت ها و تمام مواهب لازم در آن جمع باشد، و به این ترتیب «فردوس» بهترین و برترین باغ های بهشت است.

* * *

---

١ ـ در ترکیب و جمله بندی «ذلِکَ جَزاؤُهُمْ جَهَنَّمُ» در میان مفسران گفتگو است:
بعضی «ذلِکَ» را مبتدا و «جَزاؤُهُمْ» را خبر و «جَهَنَّمُ» را بدل از «ذلِک» می دانند.
در حالی که بعضی دیگر مبتدا را محذوف دانسته و «ذلِکَ» را خبر آن می دانند و «جَزاؤُهُمْ جَهَنَّمُ» نیز مبتدا و خبر دیگری است که در تقدیر چنین می شود: «الأَمْرُ ذلِکَ جَزاؤُهُمْ جَهَنَّمُ»، ولی روشن است که بیان اول مناسب تر می باشد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و از آنجا که کمال یک نعمت در صورتی خواهد بود که دست زوال به دامن آن دراز نشود، بلافاصله اضافه می کند: «آنها جاودانه در این باغ های بهشت خواهند ماند» (خالِدِینَ فِیها).

و با این که: طبع مشکل پسند و تحول طلب انسان، دائماً تقاضای دگرگونی و تنوع و تحول می کند «ساکنان فردوس هرگز تقاضای نقل مکان و تحول از آن نخواهند کرد» (لایَبْغُونَ عَنْها حِوَلاً).

چرا که: هر چه می خواهند در آنجا هست، حتی تنوع و تکامل چنان که شرح آن در نکته ها خواهد آمد.

* * *

نکته ها:

۱ ـ «أَخْسَرِینَ أَعْمالاً» چه کسانی هستند؟!

در زندگی خود و دیگران بسیار دیده ایم: گاه، انسان کار خلافی انجام می دهد در حالی که فکر می کند کار خوب و مهمی انجام داده است، این گونه جهل مرکب، ممکن است یک لحظه، و یا یک سال، و یا حتی یک عمر، ادامه یابد، و راستی بدبختی از این بزرگ تر تصور نمی شود.

و اگر می بینیم قرآن چنین کسان را زیانکارترین مردم نام نهاده، دلیلش روشن است; زیرا: کسانی که مرتکب گناهی می شوند، اما می دانند خلاف کارند غالباً حدّ و مرزی برای خلافکاری خود قرار می دهند، و لااقل چهار اسبه نمی تازند، و بسیار می شود که به خود می آیند و برای جبران آن به سراغ توبه و اعمال صالح می روند.

اما آنها که گنهکارند و در عین حال گناهشان را عبادت، اعمال سوئشان را صالحات و کژی ها را درستی ها می پندارند، نه تنها در صدد جبران نخواهند بود

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

که با شدت هر چه تمام تر، به کار خود ادامه می دهند، حتی تمام سرمایه های وجود خود را، در این مسیر به کار می گیرند، و چه تعبیر جالبی قرآن درباره آنها ذکر کرده: (أَخْسَرِينَ أَعْمالاً).

در روایات اسلامی تفسیرهای گوناگونی برای «أَخْسَرِينَ أَعْمالاً» آمده است که هر یک از آنها اشاره به مصداق روشنی از این مفهوم وسیع است، بی آن که آن را محدود کند.

در حدیثی از «اصبغ بن نباته» می خوانیم: شخصی از «امیر مؤمنان علی»(علیه السلام) از تفسیر این آیه سؤال کرد، امام فرمود: «منظور یهود و نصاری هستند، اینها در آغاز بر حق بودند، سپس بدعت هائی در دین خود گذاردند و این بدعت ها آنها را به راه انحراف کشانید اما گمان می کردند کار نیکی انجام می دهند».(١)

در حدیث دیگری از همان امام(علیه السلام) می خوانیم: پس از ذکر گفتار فوق، فرمود: «خوارج نهروان نیز چندان از آنها فاصله نداشتند»!(٢)

در حدیث دیگر، مخصوصاً اشاره به «رهبان ها» (مردان و زنان تارک دنیا) و گروه های بدعت گذار از مسلمین شده است.(٣)

و در بعضی از روایات، به «منکران ولایت امیر مؤمنان علی(علیه السلام)» تفسیر گردیده.(٤)راهبانی که یک عمر، در گوشه «دیرها» تن به انواع محرومیت ها می دهند، از ازدواج چشم می پوشند، از لباس و غذای خوب صرف نظر می کنند، دیرنشینی را بر همه چیز مقدم می شمرند، و گمان می کنند این محرومیت ها سبب قرب آنها به خدا

---

١ و ٢ و ٣ ـ تفسیر «نور الثقلین»، جلد سوم، صفحه ٣١٢.

٤ ـ تفسیر «نور الثقلین»، جلد ٣، صفحه ٣١١.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

است آیا مصداق «أَخْسَرِينَ أَعْمالاً» نیستند؟ آیا هیچ مذهب و آئین الهی ممکن است بر خلاف قانون عقل و فطرت، انسان اجتماعی را به انزوا دعوت کند؟ و این کار را سرچشمه قرب به خدا بداند؟

همچنین آنها که در آئین خدا بدعت گذاردند، تثلیث را به جای توحید و مسیح بنده خدا را به عنوان فرزند خدا، و خرافاتی دیگر از این قبیل را وارد آئین پاک الهی نمودند، به گمان این که دارند خدمتی می کنند، آیا این گونه افراد از زیانکارترین مردم نیستند؟!

«خوارج نهروان»، آن جمعیت قشری بی مغز و نادان که بزرگترین گناهان (همچون کشتن علی(علیه السلام) و گروهی از مسلمانان راستین و گل های سرسبد اسلام) را موجب تقرب به خدا می دانستند، و حتی بهشت را در انحصار خود فرض می کردند آیا از زیانکارترین مردم نبودند؟!

خلاصه آیه آن چنان مفهوم وسیعی دارد که اقوام زیادی را در گذشته، حال و آینده در برمی گیرد.

اکنون این سؤال پیش می آید: سرچشمه این حالت انحرافی خطرناک چیست؟

مسلماً تعصب های شدید، غرورها، تکبر، خودمحوری، و حبّ ذات از مهمترین عوامل پیدایش این گونه پندارهای غلط است.

گاه، تملق و چاپلوسی دیگران، و زمانی در گوشه انزوا نشستن و تنها به قاضی رفتن، سبب پیدایش این حالت می گردد، که تمام اعمال و افکار انحرافی و زشت انسان در نظر او زینت می دهد، آن چنان که به جای احساس شرمندگی و ننگ از این زشتی ها، احساس غرور، افتخار و مباهات می کند، همان گونه که

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

قرآن در جای دیگر، می فرماید: أَ فَمَنْ زُیِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَناً: «آیا کسی که اعمال زشتش در نظرش زینت داده شده است و آن را نیکو می پندارد...».(۱)

در بعضی دیگر از آیات قرآن، عامل این تزیین زشتی ها، شیطان معرفی شده است، و مسلماً ابزار شیطان در وجود انسان همان خلق و خوهای زشت و انحرافی است، وَ إِذْ زَیَّنَ لَهُمُ الشَّیْطانُ أَعْمالَهُمْ وَ قالَ لا غالِبَ لَکُمُ الْیَوْمَ مِنَ النّاسِ وَ إِنِّی جارٌ لَکُمْ: «به خاطر بیاورید هنگامی را که شیطان اعمال مشرکان را در نظرشان زینت داد و به آنها گفت: در این میدان (جنگ بدر) هیچ کس نمی تواند بر شما پیروز شود و من شخصاً در کنار شما در این میدان شرکت دارم»!.(۲)

قرآن پس از ذکر داستان برج معروف فرعون، می گوید: وَ کَذلِکَ زُیِّنَ لِفِرْعَوْنَ سُوءُ عَمَلِهِ: «این چنین برای فرعون اعمال زشتش در نظرش تزیین شده» (که دست به این گونه کارهای احمقانه و مضحک برای مبارزه با خدا می زند و گمان می کند کار مهمی انجام داده است).(۳)

* * *

۲ ـ لقاء اللّه چیست؟

گر چه، بعضی از شبه دانشمندان خرافی از این گونه آیات، چنین استفاده کرده اند که: خدا را در جهان دیگر می توان دید، و ملاقات را به معنی ملاقات حسی تفسیر نموده اند.

ولی بدیهی است: ملاقات حسی لازمه اش جسمیت، و جسمیت لازمه اش محدود بودن، نیازمند بودن و فنا پذیر بودن است، و هر عاقلی می داند خداوند

---

۱ ـ فاطر، آیه ۸.

۲ ـ انفال، آیه ٤٨.

۳ ـ مؤمن، آیه ۳۷.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نمی تواند دارای چنین صفاتی باشد.

بنابراین، بدون شک منظور از «ملاقات» یا «رؤیت» در آیات مختلف قرآن هنگامی که به خدا نسبت داده می شود، ملاقات حسّی نیست بلکه، شهود باطنی است.

یعنی انسان در قیامت چون آثار خدا را بیشتر و بهتر از هر زمان مشاهده می کند او را با چشم دل آشکارا می بیند، و ایمان او نسبت به خدا یک ایمان شهودی می شود.

به همین دلیل، طبق آیات قرآن، حتی لجوج ترین منکران خدا در قیامت زبان به اعتراف می گشایند; چرا که راهی برای انکار نمی بینند.(۱)

گروهی از مفسران نیز مفهوم این تعبیر را مشاهده نعمت ها و پاداش ها، و همچنین عذاب و کیفرهای الهی دانسته اند، و در حقیقت کلمه نعمت و ثواب و جزا را در تقدیر گرفته اند.

از این دو تفسیر، در عین این که: با هم منافاتی ندارند تفسیر اول روشن تر به نظر می رسد.

* * *

۳ ـ توزین اعمال

نیازی به این نداریم که: مسأله توزین اعمال را در قیامت از طریق تجسم اعمال تفسیر کنیم، و بگوئیم عمل آدمی در آنجا تبدیل به جسم صاحب وزنی می شود; چرا که توزین، معنی وسیعی دارد و هر گونه سنجش را دربرمی گیرد، مثلاً در مورد افراد بی شخصیت می گوئیم آدم های بی‌وزنی هستند، و یا سبک می باشند، در حالی که منظور کمبود شخصیت آنها است نه وزن جسمانی.

---

۱ ـ به سوره «مؤمنون»، آیه ۱۰٦ مراجعه فرمائید.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

جالب این که: در آیات بالا در مورد گروه «أَخْسَرِينَ أَعْمالاً» می گوید: «برای آنها در قیامت اصلاً ترازوی سنجش برپا نمی سازیم» آیا این با آیاتی که می گوید: وَ الْوَزْنُ يَوْمَئِذ الْحَقُّ: «وزن در آن روز حق است»(۱) منافات دارد؟!

مسلماً نه، زیرا توزین در مورد کسانی است که کار قابل سنجشی انجام داده اند، اما کسی که تمام وجودش و افکار و اعمالش حتی به اندازه بال یک مگس وزن ندارد، چه نیازی به سنجش دارد؟!

لذا در روایت معروفی، از پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) می خوانیم: إِنَّهُ لَيَأْتِی الرَّجُلُ الْعَظِيْمُ السَّمِيْنُ يَوْمَ الْقِيامَهِ لايَزِنُ جُناحَ بَعُوضَهٔ:

«در روز قیامت مردان فربه بزرگ جثه ای را در دادگاه خدا حاضر می کنند که وزنشان حتی به اندازه بال مگسی نیست»!(۲); چرا که در این جهان اعمالشان، افکارشان و شخصیتشان همه تو خالی و پوک بود.

و از اینجا روشن می شود، مردم در آنجا چند دسته اند:

۱ ـ گروهی به قدری از نظر حسنات و اعمال صالح پربارند که نیازی به توزین و حساب در کارشان نیست و بی حساب وارد بهشت می شوند.

۲ ـ گروهی دیگر، آن چنان اعمالشان حبط و باطل شده و یا به کلّی فاقد عمل صالح هستند که باز نیازی به توزین ندارند، آنها نیز بی حساب وارد دوزخ می شوند!.

۳ ـ اما گروه سوم، آنهائی هستند که دارای حسنات و سیئات می باشند، کارشان به وزن و حساب کشیده می شود، و شاید اکثر مردم داخل در این قسم سوم هستند.

* * *

---

۱ ـ اعراف، آیه ۱۸.

۲ ـ تفسیر «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

٤ ـ تفسیر جمله «لایَبْغُونَ عَنْها حِوَلاً»

«حِوَل» (بر وزن ملل) معنی مصدری دارد و به معنی «تحول» و نقل مکان است، همان گونه که در تفسیر آیات، گفتیم «فردوس»، باغی از بهشت است که بهترین نعمت ها و مواهب الهی در آن جمع است، و به همین دلیل، بهترین نقاط آن جهان می باشد: و لذا ساکنان آن، هرگز تمنای نقل مکان از آن را نمی کنند.

ممکن است سؤال شود: پس زندگی در آنجا به صورت یکنواخت و راکد خواهد بود و این خود عیب بزرگ آن است.

در پاسخ می گوئیم: هیچ مانعی ندارد که، تحول و تکامل در همان منطقه تداوم داشته باشد، یعنی اسباب تکامل در آنجا جمع است، و انسان ها در پرتو اعمالی که در این جهان انجام داده اند و مواهبی که خدا در آن جهان به آنها عنایت کرده، در مسیر تکامل دائماً پیش می روند.

به خواست خدا در ذیل آیات مناسب، بحث پیرامون تکامل انسان را حتی در بهشت مشروح تر بیان خواهیم داشت .

* * *

٥ ـ فردوس جای چه کسانی است؟

سؤال دیگری که در اینجا پیش می آید این است که: «فردوس» چنان که گفته شد، برترین جای بهشت است(١) و در آیات فوق خواندیم فردوس منزلگاه افراد با ایمان و صاحبان اعمال صالح است، اگر چنین است، مناطق دیگر بهشت ساکنانی نباید داشته باشد; چرا که غیر مؤمن را در بهشت راهی نیست.

در پاسخ این سؤال، می توان گفت: آیات فوق به هر فردی که ایمان و عمل

---

١ ـ بعضی گفته اند: این لغت در اصل از زبان «رومی» گرفته شده است و بعضی ریشه آن را از زبان «حبشی» می دانند که، به زبان عرب انتقال یافته است (تفسیر فخر راز و تفسیر مجمع البیان).

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

صالح دارد، اشاره نمی کند، بلکه، درجه والائی از نظر ایمان و عمل صالح را معیار برای دخول در فردوس قرار داده، هر چند ظاهر آیه مطلق است، اما توجه به مفهوم کلمه «فردوس» آن را مقید می کند.

لذا، در سوره «مؤمنون» که صفات وارثان فردوس را بیان می کند، حدّ اعلائی از صفات مؤمنان را ذکر کرده که در همه افراد وجود ندارد، و این خود قرینه ای است بر این که: ساکنان فردوس باید دارای صفات ممتازی علاوه بر ایمان و عمل صالح باشند.

و نیز به همین دلیل، در حدیثی که سابقاً از پیامبر(صلی الله علیه وآله) نقل کردیم، خواندیم که می فرماید: هر وقت از خدا تقاضای بهشت را می کنید مخصوصاً تقاضای فردوس کنید که جامع ترین و کامل ترین منزلگاه های بهشت است.

اشاره به این که: همت افراد با ایمان، باید در همه چیز و در همه حال، عالی باشد، حتی در تمنای بهشت به مراحل پائین تر قناعت نکند، هر چند مراحل پائین تر هم غرق نعمت است.

بدیهی است کسی که، چنین تقاضائی از خدا می کند، لابد، باید خود را برای رسیدن به چنین مقامی آماده کند، لابد باید حداکثر تلاش و کوشش را برای کسب برترین صفات انسانی و انجام صالح ترین اعمال به خرج دهد.

بنابراین، آنها که می گویند: خدا کند ما به بهشت راه یابیم، هر چند در پائین ترین مراحل آن باشیم، افرادی هستند که از همت والای مؤمنان راستین بهره کافی ندارند.

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

١٠٩ قُلْ لَوْ كانَ الْبَحْرُ مِداداً لِكَلِماتِ رَبِّی لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِماتُ رَبِّی وَ لَوْ جِئْنا بِمِثْلِهِ مَدَداً

١١٠ قُلْ إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحى إِلَیَّ أَنَّما إِلهُكُمْ إِلهٌ واحِدٌ فَمَنْ كانَ يَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلاً صالِحاً وَ لا يُشْرِكْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَداً

ترجمه:

١٠٩ ـ بگو: «اگر دریا برای (نوشتن) کلمات پروردگارم مرکّب شود، دریا پایان می گیرد. پیش از آن که کلمات پروردگارم پایان یابد; هر چند همانند آن را کمک آن قرار دهیم»!

١١٠ ـ بگو: «من فقط بشری هستم مثل شما; (ولی) به من وحی می شود که تنها معبودتان معبود یگانه است; پس هر که به لقای پروردگارش امید دارد، باید کاری شایسته انجام دهد، و هیچ کس را در عبادت پروردگارش شریک نکند»!

شأن نزول:

در شأن نزول این آیه، از «ابن عباس» چنین آمده است: یهود هنگامی که این سخن الهی را از پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) شنیدند که: ما أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلاّ قَلِيلاً: «شما جز بهره کمی از دانش ندارید».

گفتند: چگونه چنین چیزی می تواند صحیح باشد؟ در حالی که به ما «تورات» داده شده است، و هر کس «تورات» به او داده شده است، صاحب خیر کثیر است.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در این هنگام نخستین آیه فوق نازل شد (و ترسیمی از علم بی نهایت خدا و ناچیز بودن علم ما در برابر علم او را نمود).

بعضی می گویند: یهود به پیامبر(صلی الله علیه وآله) گفتند: خداوند به تو حکمت داده است وَ مَنْ یُؤْتَ الْحِکْمَةَ فَقَدْ أُوتِیَ خَیْراً کَثِیراً:

«و هر کس به او حکمت داده شده دارای خیر کثیر است».

اما هنگامی که درباره روح از تو سؤال می کنیم جواب سربسته می گوئی؟! آیه فوق نازل شد (و نشان داد: انسان هر قدر دانش داشته باشد، در برابر علم بی پایان خدا بسیار ناچیز است).(۱)

* * *

تفسیر:

آنها که امید لقای خدا را دارند

آیات فوق، در عین این که: بحث مستقلی را دنبال می کند در ارتباط با کل مباحث این سوره است; زیرا هر یک از داستان های سه گانه مهمی که در این سوره بود، پرده از روی مطالب تازه و عجیبی برمی داشت، گوئی قرآن در این آیات می خواهد بگوید: آگاهی بر سرگذشت اصحاب کهف، و موسی و خضر، و ذو القرنین در برابر علم بی پایان خدا، مطلب مهمی نیست; چرا که علم و دانش او، همه کائنات و جهان هستی، گذشته و حال و آینده را در برمی گیرد.

به هر حال، قرآن در نخستین آیه مورد بحث، به پیامبر(صلی الله علیه وآله) می گوید: «بگو اگر دریاها برای نوشتن کلمات پروردگارم، مرکّب شود، دریاها پایان می یابد پیش از آن که کلمات پروردگارم پایان گیرد، هر چند همانند آن را به آن اضافه

---

۱ ـ تفسیر «قرطبی»، جلد ششم، صفحات ٤١٠٧ و ٤١٠٨، ذیل آیات مورد بحث ـ و تفسیر «صافی»، ذیل آیه ۸۵ سوره «اسراء».

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

کنیم» (قُلْ لَوْ کانَ الْبَحْرُ مِداداً لِکَلِماتِ رَبِّی لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ کَلِماتُ رَبِّی وَ لَوْ جِئْنا بِمِثْلِهِ مَدَداً).

«مِداد» به معنی مرکّب، و یا ماده رنگینی که به کمک آن می نویسند می باشد، و در اصل از «مدّ» به معنی کشش گرفته شده است; زیرا با کشش آن خطوط آشکار می شود.(۱)

«کَلِمات» جمع «کلمه»، در اصل به معنی الفاظی است که با آن سخن گفته می شود، و یا به تعبیر دیگر لفظی است که دلالت بر معنی دارد، اما از آنجا که هر یک از موجودات این جهان، دلیل بر علم و قدرت پروردگار است، گاهی به هر موجودی «کلمهٔ اللّه» اطلاق می شود، مخصوصاً این تعبیر در مورد موجودات مهم و با عظمت بیشتر آمده است:

در مورد عیسی مسیح(علیه السلام) می گوید: إِنَّمَا الْمَسِیحُ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ رَسُولُ اللّهِ وَ کَلِمَتُهُ أَلْقاها إِلی مَرْیَمَ: «عیسی(علیه السلام) کلمه خداوند بود که آن را به مریم القا نمود».(۲)

در آیه مورد بحث، «کلمه» نیز به همین معنی است یعنی اشاره به موجودات جهان هستی است که هر کدام حکایت از صفات گوناگون پروردگار می کند.

در حقیقت، قرآن در این آیه توجه به این واقعیت می دهد که: گمان مبرید عالم هستی محدود به آن است که شما می بینید، یا می دانید، یا احساس می کنید، بلکه، آن قدر عظمت و گسترش دارد که اگر دریاها مرکب شوند و بخواهند نام آن و صفات و ویژگی های آنها را بنویسند دریاها پایان می یابند پیش از آن که موجودات جهان هستی را احصا کرده باشند.

---

۱ ـ «فخر رازی» در معنی «مداد» علاوه بر آنچه گفته شد، معنی دیگری نقل کرده و آن روغنی است که در چراغ می ریزند، و مایه روشنائی آن است، و با دقت روشن می شود که هر دو به یک ریشه باز می گردد.

۲ ـ نساء، آیه ۱۷۱.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

توجه به این نکته نیز لازم است که: «دریا» در اینجا مفهوم جنس را دارد، و همچنین کلمه «مثل» در جمله «وَ لَوْ جِئْنا بِمِثْلِهِ مَدَداً» نیز معنی جنس را می رساند، اشاره به این که: هر قدر همانند این دریا بر آن افزوده شود، باز هم کلمات الهی پایان نمی گیرد.

و به همین دلیل، آیه فوق با آیه مشابهی که در سوره «لقمان» آمده است هیچ گونه منافاتی ندارد آنجا که می گوید: وَ لَوْ أَنَّ ما فِی الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلامٌ وَ الْبَحْرُ یَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ ما نَفِدَتْ کَلِماتُ اللّهِ: «اگر تمام درختان روی زمین قلم شوند، و دریا و هفت دریای دیگر، مرکب آن گردند (تا کلمات خدا را بنویسند) هرگز کلمات او پایان نمی گیرد».(۱)

یعنی این قلم ها می شکند و آن مرکّب ها تا آخرین قطره تمام می شوند و هنوز شرح مخلوقات و اسرار و حقایق جهان هستی باقی مانده است.

موضوع مهمی که در اینجا توجه به آن لازم است این است که: آیه فوق در عین این که گسترش بی انتهای جهان هستی را در گذشته، حال و آینده مجسم می سازد، ترسیمی از علم نامحدود خداوند نیز هست; چرا که می دانیم خدا به همه آنچه در پهنه هستی بوده است و خواهد بود، احاطه علمی دارد، بلکه علم او به حکم این که: «علم حضوری» است از وجود این موجودات، جدا نخواهد بود (دقت کنید).

پس، به تعبیر دیگر می توان گفت: اگر تمام اقیانوس های روی زمین مرکب و جوهر شوند، و همه درختان قلم گردند، هرگز قادر نیستند آنچه در علم خداوند است رقم بزنند.

* * *

---

۱ ـ لقمان، آیه ۲۷.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ترسیمی از بی نهایت

قرآن مجید برای مجسم ساختن عدد بی نهایت، و نزدیک ساختن معنی علم بی پایان خدا و گستردگی فوق العاده جهان هستی به افکار ما، به بیان بسیار فصیح و بلیغی دست زده است و از اعداد زنده و جاندار استفاده کرده.

مگر اعداد هم زنده و مرده دارند؟

آری، عددهائی که در ریاضیات به کار می رود و از تکثیر «صفر» در طرف راست اعداد صحیح به دست می آید، در حقیقت اعدادی مرده است، و هرگز نمی تواند عظمت چیزی را مجسم کند.

کسانی که با ریاضیات سر و کار دارند می دانند: عدد «یک» که در طرف راست آن یک کیلومتر صفر باشد، عددی است فوق العاده عظیم و گیج کننده که تصور عظمت آن به راستی مشکل است، اما برای چه اشخاصی؟ برای ریاضیدان ها، ولی برای توده مردم، هرگز نمی تواند تجسمی از عظمت باشد:

عدد زنده آن است که فکر ما را به همراه خود تا آنجا که پیش می رود ببرد و واقعیت را آن چنان که هست، در نظرها تجسم بخشد، روح داشته باشد، عظمت داشته باشد، و زبان داشته باشد.

قرآن، به جای این که: بگوید: مخلوقات خداوند در پهنه هستی از عددی که یکصد کیلومتر صفر در کنار آن باشد، فوق العاده بیشتر است می گوید:

اگر تمام درختان روی زمین قلم شوند، و همه دریاها مرکّب، تمام این قلم ها می شکند و از بین می رود، و همه این مرکّب ها تا آخرین قطره پایان می یابند، اما حقایق عالم هستی و اسرار و رموز آن، و موجودات این جهان و معلومات پروردگار، پایان نمی پذیرد.

درست فکر کنید: یک قلم چقدر قدرت نوشتن دارد؟ سپس فکر کنید از

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

یک شاخه کوچک درخت، چند قلم ساخته می شود؟ پس از آن از یک درخت بزرگ با آن ساقه تنومندش، چند هزار یا چند ملیون قلم تهیه می شود؟ سپس مجموع درختان روی زمین در تمام جنگل ها و باغ ها را در نظر بگیرید، و قلم هائی که از آن ساخته می شود، حساب کنید!

از سوی دیگر، با یک قطره مرکّب، فکر کنید چند کلمه می توان نوشت؟ سپس آن را در یک استخر، یک دریاچه، یک دریا و اقیانوس و سرانجام همه دریاهای روی زمین، ضرب کنید، چه عدد عجیبی را تشکیل می دهد؟!!

عظمت این سخن آنگاه روشن تر می شود که: به این واقعیت توجه کنیم: عدد «سبع» (هفت) در اینجا عدد «تعداد» نیست، بلکه عدد «تکثیر» است، و به تعبیر دیگر، مفهومش این است که: اگر دریاهای بسیار بر آن دریا بیفزائیم باز کلمات اللّه پایان نمی یابد.

فکر کنید: این عدد تا چه اندازه زنده و جاندار است، عددی است که فکر انسان را با خود می کشد و به سوی بی نهایت پیش می برد.

عددی است که: هر کس، چه ریاضیدان و چه بی سواد، درک عظمت آن را می کند، و به گستردگی و ابهتش آشنا می شود.

آری، علم خدا از این عدد هم بالاتر است.

علمی است، نامحدود و بی نهایت.

علمی است، که قلمرو آن سرتاسر جهان هستی است و گذشته و آینده تاریخ عالم، و همه اسرار، رموز و حقایق را در برمی گیرد.

* * *

آیه دوم که: آخرین آیه سوره کهف است مجموعه ای است از اصول اساسی اعتقادات دینی، یعنی توحید، معاد و رسالت پیامبر(صلی الله علیه وآله) و در واقع

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

همان چیزی است که آغاز سوره «کهف» نیز با آن بوده است; چرا که در آغاز نیز سخن از اللّه، وحی و پاداش عمل و قیامت بود، و از یک نظر، عصاره و فشرده ای است از مجموع این سوره، که قسمت مهمی از آن بر محور این سه موضوع دور می زد.

و از آنجا که مسأله نبوت، در طول تاریخش با انواع غلو و مبالغه همراه بوده است آن را چنین بیان می کند:

«بگو من فقط بشری همچون شما هستم، یگانه امتیازم این است که: بر من وحی می شود» (قُلْ إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحى إِلَيَّ).

و با این تعبیر، بر تمام امتیازات پنداری شرک آلودی که پیامبران را از مرحله بشریت، به مرحله الوهیت بالا می برد، قلم سرخ می کشد.

سپس، از میان تمام مسائلی که وحی می شود، انگشت روی مسأله توحید گذارده می گوید: «بر من وحی می شود که معبود شما فقط یکی است» (أَنَّما إِلهُكُمْ إِلهٌ واحِدٌ):

چرا تنها به این مسأله اشاره شده است برای این که: توحید، عصاره همه معتقدات و همه برنامه های فردی و اجتماعی سعادت بخش انسان است.

در جای دیگر نیز گفته ایم: توحید تنها یک اصل از اصول دین نیست، بلکه خمیرمایه همه اصول و فروع اسلام است.

اگر در یک مثال ساده تعلیمات دین را از اصول و فروع به دانه های گوهری تشبیه کنیم، باید توحید را به آن ریسمانی تشبیه کرد که این دانه ها را به هم پیوند می دهد، و از مجموع آن گردنبند پرارزش و زیبائی میسازد.

و یا این که: اگر هر یک از تعلیمات دین را به یکی از اعضاء پیکر انسان تشبیه کنیم، باید بگوئیم توحید روحی است که در مجموع این پیکر دمیده است.

در بحث های معاد و نبوت، این واقعیت به ثبوت رسیده است که: آنها جدا

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

از توحید نیستند، یعنی: هنگامی که خدا را با همه صفاتش بشناسیم، می دانیم چنین خدائی باید پیامبرانی بفرستد، و نیز حکمت و عدالت او ایجاب می کند: دادگاه عدل و رستاخیزی وجود داشته باشد، مسائل اجتماعی و کل جامعه انسانی و هر چه در ارتباط با آن است باید پرتوی از توحید و وحدت باشد، تا سامان یابد.

به همین دلیل، در احادیث می خوانیم: جمله «لا إِلهَ إِلاَّ اللّه» قلعه محکم پروردگار است، و هر کس در آن وارد شود از عذاب و کیفر الهی در امان است.

و نیز، همه شنیده ایم: پیامبر(صلی الله علیه وآله) در آغاز اسلام، می فرمود: «اگر طالب رستگاری هستید زیر پرچم توحید درآئید»: (قُولُوا لا إِلهَ إِلاَّ اللّه تُفْلِحُوا).

سومین جمله این آیه، اشاره به مسأله رستاخیز می کند و آن را با «فاء تفریع» به مسأله توحید پیوند زده، و می گوید: «بنابراین هر کس امید لقای پروردگارش را دارد باید عمل صالح انجام دهد» (فَمَنْ کانَ یَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْیَعْمَلْ عَمَلاً صالِحاً).

لقای پروردگار، که همان مشاهده باطنی ذات پاک او با چشم دل و بصیرت درون است، گر چه در این دنیا هم برای مؤمنان راستین امکان پذیر است، اما از آنجا که این مسأله در قیامت به خاطر مشاهده آثار بیشتر و روشن تر و صریح تر، جنبه همگانی و عمومی پیدا می کند، این تعبیر در لسان قرآن، معمولاً در مورد روز قیامت به کار رفته، از سوی دیگر، طبیعی است اگر انسان انتظار و امید چیزی را دارد، باید خود را برای استقبال از آن آماده کند.

آن کس که ادعا می کند: من انتظار چیزی دارم و اثری در عمل او نمایان نیست، در واقع مدعی دروغینی بیش نخواهد بود.

به همین دلیل، در آیه فوق، «فَلْیَعْمَلْ عَمَلاً صالِحاً» به صورت صیغه امر، بیان شده، امری که لازمه رجاء، امید و انتظار لقای پروردگار است.

در آخرین جمله، حقیقت عمل صالح را در یک بیان کوتاه چنین بازگو

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

می کند: «و نباید کسی را در عبادت پروردگارش، شریک سازد» (وَ لا یُشْرِکْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَداً).
به تعبیر روشن تر تا حقیقت خلوص و اخلاص در عمل نیاید، رنگ عمل صالح به خود نخواهد گرفت.
انگیزه الهی و خدائی است که به عمل انسان عمق می دهد، نورانیت می بخشد، و جهت صحیح می دهد، و هنگامی که اخلاص از میان رفت، عمل، بیشتر جنبه ظاهری پیدا می کند، به منافع شخصی گرایش می یابد، و عمق و اصالت و جهت صحیح خود را از دست می دهد.
در حقیقت، این عمل صالحی که از انگیزه الهی و اخلاص، سرچشمه گرفته و با آن آمیخته شده است گذرنامه لقای پروردگار است!.
و همان گونه که سابقاً اشاره کرده ایم «عمل صالح» آن چنان مفهوم وسیعی دارد که هر برنامه مفید و سازنده فردی و اجتماعی را در تمام زمینه های زندگی شامل می شود.

* * *

اخلاص یا روح عمل صالح

در روایات اسلامی به مسأله «نیّت» اهمیت فوق العاده ای داده شده است، و اصلاً برنامه اسلام این است که: هر عملی را با رنگ نیت و انگیزه آن می پذیرد حدیث معروف پیامبر(صلی الله علیه وآله) «لا عَمَلَ إِلاّ بِالنِّیَّةِ»(١) را که همه شنیده ایم بیانگر همین حقیقت است.
و بعد از مسأله نیّت، روی «اخلاص» تکیه شده است که اگر آن باشد، عمل، فوق العاده پر ارزش و الا فاقد ارزش خواهد بود.

---

١ ـ «بحار الانوار»، جلد ٦٦، صفحه ٤٠٤.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

اخلاص آن است که: محرک انسان از هر گونه شائبه غیر الهی پاک باشد و می توان نام آن را «توحید نیت» گذاشت، یعنی در تمام برنامه ها تنها به پروردگار و رضای او اندیشیدن.

جالب توجه این که: در شأن نزول آیه فوق، از پیامبر(صلی الله علیه وآله) چنین نقل شده است: شخصی خدمتش آمده عرض کرد:

یا رسول اللّه! من در راه خدا انفاق می کنم، صله رحم به جا می آورم، و این اعمال را فقط به خاطر اللّه انجام می دهم، اما هنگامی که مردم از این اعمال من سخن می گویند و ستایش می کنند، مسرور و خوشحال می شوم، این اعمال من چگونه است؟

پیامبر(صلی الله علیه وآله) سکوت فرموده سخنی نگفت، تا این که: آیه فوق نازل شد و به این سؤال پاسخ داد (که تنها عملی مقبول درگاه خدا است که با اخلاص کامل همراه باشد).(۱)

بدون شک منظور از این روایت، آن حالت سرور غیر اختیاری نیست، بلکه حالتی است که انگیزه عمل انسان گردد و یا حکایت از عدم خلوص نیت کند.

عمل خالص، تا آن حدّ در اسلام مورد اهمیت است که: در حدیثی از پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) می خوانیم: مَنْ أَخْلَصَ لِلّهِ أَرْبَعِیْنَ یَوْماً فَجَّرَ اللّهُ یَنابِیْعَ الْحِکْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلی لِسانِهِ:

«کسی که چهل روز اعمال خود را خالصانه انجام دهد، خداوند چشمه های حکمت و دانش را از قلبش بر زبانش می گشاید».(۲)

* * *

۱ ـ «مجمع البیان» و تفسیر «قرطبی»، ذیل آیه مورد بحث.

۲ ـ «سفینة البحار»، جلد اول، صفحه ٤٠٨.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

پروردگارا! نیت ما را در همه اعمالمان آن چنان خالص فرما، که به احدی جز تو نیندیشیم، و برای غیر تو گام برنداریم، بلکه هر چه غیر از تو و هر کس جز تو را می خواهیم به خاطر رضایت تو و پیوند و ارتباطش با تو باشد.

آمِیْنَ یا رَبَّ العالَمِیْنَ

پایان جلد ۱۲ تفسیر نمونه(۱)

پایان سوره کهف
اول / جمادی الثانی / ۱٤۰۲
۱۳٦۱ / ۱ / ۷

tarikhema.org

۱ ـ تصحیح: ۲۳ / ۱۲ / ۸۲ مطابق با ۲۰ ذی حجه ۱٤۲٤.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

* فهرست ها :

* ١ ـ مطـــالب ٦٢٩
* ٢ ـ موضوعی ٦٤٥
* ٣ ـ احـــادیث ٦٩٧
* ٤ ـ اعـــــلام ٧٠٠
* ٥ ـ کتـــــــب ٧٠٤
* ٦ ـ ازمنه و امکنه ٧٠٦
* ٧ ـ قبایل و... ..... ٧٠٨
* ٨ ـ اشعـــــار ٧٠٩
* ٩ ـ لـغـــــات ٧١٠

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

(فهرست مطالب)

«سوره اسراء» ...۱۳۳
محتوای سوره اسراء ...۱٦٤
فضیلت تلاوت این سوره ...۱۷۵
معراج گاه پیامبر(صلی الله علیه وآله) ...۱۹۷
مسأله معراج ...۲۳۱۱
۱ ـ معراج از نظر قرآن و حدیث ...۲٤۱۲
۲ ـ آیا معراج جسمانی بوده یا روحانی ؟ ...۲۸۱۵
۳ ـ هدف معراج ...۲۹۱٦
٤ ـ معراج و علوم روز ...۳۰۱۷
دو طوفان بزرگ ...۳۵۲۲
نکته ها:
۱ ـ دو فساد بزرگ تاریخی بنی اسرائیل ...٤۱۲۷

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲ ـ هر چه کنید به خود کنید! ...۳۲ ٤٦
۳ ـ تطبیق آیات بر تواریخ اسلامی ...۳۳ ٤٧

مستقیم ترین راه خوشبختی ...۳٦ ٥٠
نکته ها:
آیا انسان ذاتاً عجول است؟ ...٤۳ ٥٧
بلای شتابزدگی! ...٤٤ ٥٩
نقش عدد و حساب در زندگی انسان ها ...٤٦ ٦١
چهار اصل مهم اسلامی ...٤٧ ٦۲
نکته ها:
تفأل و تطیّر (فال نیک و بد) ...٥۲ ٦٨
کارنامه عجیب اعمال آدمی ...٥٤ ٦٩
بی گناه و با گناه را با هم نمی سوزانند! ...٥٦ ۷۲
اصل برائت و آیه «ما کُنّا مُعَذِّبینَ...» ...٥٧ ۷۲
مراحل چهارگانه مجازات الهی ...٥٨ ۷٤
خطوط زندگی طالبان دنیا و آخرت ...٦۳ ۷۹
نکته ها:
۱ ـ آیا دنیا و آخرت با هم تضادّ دارند؟ ...٦۷ ۸۳
۲ ـ نقش سعی و تلاش در پیروزی ها ...٦۹ ۸٦

۳ ـ امدادهای الهی ...۷۰ ۸۷

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

توحید و نیکی به پدر و مادر ...٧٢ ٨٩
دقت فوق العاده در احترام به پدر و مادر ...٧٥ ٩٢
نکته ها:
احترام پدر و مادر در منطق اسلام ...٧٨ ٩٥
تحقیقی پیرامون معنی «قضاء» ...٨١ ٩٩
تحقیقی پیرامون معنی «اف» ...٨٣ ١٠١
رعایت اعتدال در انفاق و بخشش ...٨٦ ١٠٤
چرا بعضی از مردم محروم و نیازمندند؟ ...٩٢ ١١٠
منظور از ذی القربی در اینجا کیانند؟ ...٩٣ ١١٢
بلای اسراف و تبذیر ...٩٥ ١١٣
فرق میان اسراف و تبذیر ...٩٧ ١١٥
آیا میانه روی در انفاق با ایثار تضاد دارد؟! ...٩٨ ١١٧
شش حکم مهم: ...١٠٠ ١١٩
١ ـ تحریم قتل فرزندان ...١٠١ ١١٩
٢ ـ تحریم زنا ...١٠٢ ١٢١
فلسفه تحریم زنا ...١٠٣ ١٢٢
٣ ـ قتل نفس ...١٠٥ ١٢٤
٤ ـ اهمیت حفظ مال یتیم ...١٠٩ ١٢٨
٥ ـ وفای به عهد ...١١٠ ١٣٠
٦ ـ مبارزه با کم فروشی ...١١١ ١٣١
تنها از علم پیروی کن ...١١٦ ١٣٦
یک درس مهم برای برقراری نظم اجتماعی ...١١٨ ١٣٨

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

راه مبارزه با پندارگرائی ...١٢١ ١٤١
متکبّر مباش! ...١٢١ ١٤٢
مشرک مشو! ...١٢٥ ١٤٥
چگونه از حق فرار می کنند؟! ...١٢٩ ١٤٩
دلیل تمانع ...١٣٠ ١٥١
تسبیح و حمد عمومی موجودات جهان ...١٣٣ ١٥٤
پاسخ به یک سؤال ...١٣٧ ١٥٨
گوشه ای از روایات اهل بیت ...١٣٨ ١٥٩
بی خبران مغرور و موانع شناخت ...١٤٣ ١٦٤

نکته ها:
١ ـ جمع بندی و مروری بر این آیات ...١٤٥ ١٦٦
٢ ـ چرا این حجاب ها به خدا نسبت داده شده؟ ...١٤٧ ١٦٨
٣ ـ حجاب مستور چیست؟ ...١٤٧ ١٦٨
٤ ـ «أَکِنَّه» و «وَقْر» چیست؟ ...١٤٨ ١٦٩
٥ ـ تفسیر جمله «ما یَسْتَمِعُونَ بِهِ» ...١٤٨ ١٧٠
٦ ـ چرا «مسحور» به پیامبر(صلی الله علیه وآله) نسبت می دادند؟ ...١٤٩ ١٧٠
٧ ـ وحشت مشرکان از ندای توحید ...١٥٠ ١٧١
رستاخیز قطعی است ...١٥٢ ١٧٣
برخورد منطقی با همه مخالفان ...١٥٧ ١٧٩
«وسیله» چیست؟ ...١٦٥ ١٨٧
تسلیم بهانه جویان نشو! ...١٦٨ ١٩٠
نکته ها:

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

١ ـ رؤیای پیامبر(صلی الله علیه وآله) و شجره ملعونه ...١٧١ ١٩٣
٢ ـ بهانه های منکران اعجاز ...١٧٥ ١٩٧
٣ ـ انکار گذشتگان چه ارتباطی به آیندگان دارد؟! ...١٧٧ ١٩٩

دام های ابلیس ...١٧٩ ٢٠٢
نکته ها:
معنی چند لغت ...١٨٣ ٢٠٥
وسائل متنوع وسوسه گری شیطان ...١٨٤ ٢٠٦
با این همه نعمت این همه کفران چرا؟! ...١٨٩ ٢١٢
انسان های کم ظرفیت ...١٩٢ ٢١٥
فرار از محدوده حکومت خدا ممکن نیست ...١٩٣ ٢١٧
معنی چند لغت ...١٩٤ ٢١٨
انسان، گل سر سبد موجودات ...١٩٦ ٢١٩
١ ـ مرکب، نخستین نعمت انسان ...١٩٧ ٢٢٠
٢ ـ گرامی داشت انسان از سوی خداوند ...١٩٨ ٢٢١
٣ ـ تفاوت «کَرَّمْنا» و «فَضَّلْنا» ...١٩٨ ٢٢٢
٤ ـ معنی «کثیر» در اینجا چیست؟ ...١٩٩ ٢٢٢
٥ ـ چرا انسان برترین مخلوق خدا است؟ ...١٩٩ ٢٢٣
نقش رهبری در زندگی انسان ها ...٢٠٣ ٢٢٦
کرامت بنی آدم ...٢٠٤ ٢٢٨

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نقش رهبری در اسلام ...٢٠٤ ٢٢٨
کوردلان! ...٢٠٦ ٢٣٠
مجازات کمترین انعطاف در برابر شرک! ...٢١٠ ٢٣٥
آیا پیامبر(صلی الله علیه وآله) روی خوش به مشرکان نشان داد؟ ...٢١١ ٢٣٥
چرا عذاب مضاعف؟ ...٢١٣ ٢٣٨
«ضِعف» به معنی دو، و چند برابر است ...٢١٤ ٢٣٩
تفسیر جمله «إِذاً لاَتَّخَذُوکَ خَلِیلاً» ...٢١٥ ٢٤٠
خدایا مرا به خود وامگذار! ...٢١٥ ٢٤٠
توطئه شوم دیگر! ...٢١٧ ٢٤٣
سرانجام باطل، نابودی است ...٢٢١ ٢٤٦
نماز شب یک عبادت بزرگ روحانی ...٢٢٧ ٢٥٣
«مقام محمود» چیست؟ ...٢٣١ ٢٥٨
عوامل سه گانه پیروزی ...٢٣٢ ٢٥٩
حق پیروز است و باطل نابود ...٢٣٣ ٢٦٠
آیه «جاءَ الْحَقُّ...» و قیام مهدی(علیه السلام) ...٢٣٤ ٢٦١
١ ـ مفهوم کلمه «مِنْ» در «مِنَ الْقُرْآنِ» ...٢٣٦ ٢٦٣
٢ ـ فرق میان شفاء و رحمت ...٢٣٧ ٢٦٤
٣ ـ چرا ظالمان نتیجه معکوس می گیرند؟ ...٢٣٨ ٢٦٤
٤ ـ داروی مؤثر برای همه دردهای... ...٢٣٨ ٢٦٦
هر کسی بر فطرت خود می تند ...٢٤٣ ٢٧٠
١ ـ غرور و یأس، دو بیماری خطرناک اخلاقی ...٢٤٥ ٢٧٢
٢ ـ «شاکِلَة» چیست؟! ...٢٤٦ ٢٧٣

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

روح چیست؟ ...۲۵۰ ۲۷۷
اصالت و استقلال روح ...۲۵٤ ۲۸۱
دلائل مادی ها بر عدم استقلال روح ...۲۵۸ ۲۸۵
نقطه های تاریک این استدلال ...۲۵۹ ۲۸۷
دلائل استقلال روح ...۲٦۱ ۲۸۹
۱ ـ خاصیت واقع نمائی (آگاهی از جهان برون) ...۲٦۱ ۲۸۹
۲ ـ وحدت شخصیت ...۲٦۲ ۲۹۱
پرهیز از یک اشتباه ...۲٦۵ ۲۹۳
۳ ـ عدم انطباق بزرگ و کوچک ...۲٦٦ ۲۹٤
٤ ـ مقایسه پدیده های روحی با کیفیات مادّی ...۲٦۸ ۲۹۷
آنچه داری از برکت رحمت او است! ...۲۷۰ ۲۹۹
هیچ گاه همانند قرآن را نخواهید آورد ...۲۷۳ ۳۰۲
عمومی بودن دعوت به مبارزه ...۲۷٤ ۳۰٤
بهانه های رنگارنگ! ...۲۸۱ ۳۱۰
۱ ـ پاسخ پیامبر(صلی الله علیه وآله) در برابر بهانه جویان ...۲۸۳ ۳۱۳
۲ ـ افکار محدود و تقاضاهای نامعقول: ...۲۸۵ ۳۱٤
۳ ـ دستاویز دیگر برای نفی اعجاز ...۲۸٦ ۳۱۵
بهانه همگونی! ...۲۸۹ ۳۱۹
هدایت یافتگان واقعی ...۲۹٤ ۳۲٤
چگونه معاد ممکن است؟ ...۳۰۰ ۳۳۰
معاد جسمانی ...۳۰۱ ۳۳۱
منظور از «مِثْلَهُم» چیست؟ ...۳۰۲ ۳۳۲

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اجل چیست؟ ...٣٠٤ ٣٣٤
پیوند آیات ...٣٠٤ ٣٣٤
آیا همه انسان ها بخیل هستند؟ ...٣٠٤ ٣٣٥
تعبیر به «خَشْیَةَ الإِنْفاق» ...٣٠٥ ٣٣٦

با این همه نشانه ها باز ایمان نیاوردند ...٣٠٧ ٣٣٨
منظور از آیات نُه گانه ...٣٠٩ ٣٤٠
آیا سؤال کننده پیامبر(صلی الله علیه وآله) است؟ ...٣١٢ ٣٤٤
منظور از «أرض» در این آیات کدام سرزمین است؟ ...٣١٣ ٣٤٥
عاشقان حق! ...٣١٥ ٣٤٧
برنامه ریزی برای تعلیم و تربیت ...٣٢٢ ٣٥٤
رابطه علم و ایمان ...٣٢٢ ٣٥٥
آخرین بهانه ها ...٣٢٥ ٣٥٧
تناسب صفات سه گانه ...٣٣٠ ٣٦٢
«تکبیر» چیست؟ ...٣٣١ ٣٦٣
پاسخ به یک سؤال ...٣٣٢ ٣٦٥
* * *
«سوره کهف» ...٣٣٥ ٣٦٧
فضیلت سوره کهف ...٣٣٦ ٣٦٩
محتوای سوره کهف ...٣٣٧ ٣٧٠
١ ـ آغاز سوره، با «حمد» خدا ...٣٤٢ ٣٧٦

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲ ـ کتابی پابرجا و مستقیم و نگاهبان ...۳٤۲ ۳۷٦
۳ ـ انحراف اعتقادی ...۳٤٤ ۳۷۸
٤ ـ ادعای بدون دلیل ...۳٤٥ ۳۷۹
٥ ـ عمل صالح یک برنامه مستمر ...۳٤٥ ۳۸۰
غصه مخور، جهان میدان آزمایش است ...۳٤۷ ۳۸۱
باخع چیست؟ ...۳٤۸ ۳۸۲
دلسوزی فوق العاده رهبران الهی ...۳٤۸ ۳۸۲
آغاز ماجرای اصحاب کهف ...۳٥٤ ۳۸۸
سرگذشت مشروح اصحاب کهف ...۳٦۰ ۳۹٥
۱ ـ جوانمردی و ایمان ...۳٦٤ ۳۹۹
۲ ـ ایمان و امدادهای الهی ...۳٦٤ ۳۹۹
۳ ـ پناهگاهی به نام غار ...۳٦٥ ٤۰۰
موقعیت دقیق اصحاب کهف ...۳٦۸ ٤۰۳
بیداری بعد از یک خواب طولانی ...۳۷٤ ٤۰۹
نکته ها:
۱ ـ پاک ترین طعام ...۳۷٤ ٤۱۱
۲ ـ تقیّه سازنده ...۳۷٦ ٤۱۳
۳ ـ کانون قرآن «لطف» است ...۳۷٦ ٤۱۳
پایان ماجرای اصحاب کهف ...۳۷۹ ٤۱٦
«رجماً بالغیب» ...۳۸٦ ٤۲۳
«واو» در جمله «وَ ثامِنُهُمْ کَلْبُهُمْ» ...۳۸٦ ٤۲٤

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مسجد در کنار آرامگاه ...٣٨٨ ٤٢٥
همه چیز با اتکاء بر مشیت خدا ...٣٨٩ ٤٢٦
پاسخ به یک سؤال ...٣٩٠ ٤٢٧
خواب اصحاب کهف ...٣٩١ ٤٢٩
داستان اصحاب کهف در احادیث اسلامی ...٣٩٥ ٤٣٣
کهف در کجا بوده است؟ ...٤٠٠ ٤٣٨
جنبه های آموزنده این داستان ...٤٠١ ٤٤٠
شکستن سدّ تقلید ...٤٠١ ٤٤٠
هجرت ...٤٠٢ ٤٤٠
تقیّه ...٤٠٢ ٤٤١
عدم تفاوت در میان انسان ها در مسیر «اللّه» ...٤٠٢ ٤٤١

امدادهای شگفت آور الهی ...٤٠٣ ٤٤١
لزوم تکیه بر مشیت خدا ...٤٠٣ ٤٤٢
چرا قرآن از آنها به عنوان جوانمردان یاد می کند؟ ...٤٠٣ ٤٤٢
مسأله امکان معاد جسمانی ...٤٠٤ ٤٤٢
آیا داستان اصحاب کهف علمی است؟ ...٤٠٤ ٤٤٣
زمستان خوابی ...٤٠٨ ٤٤٧
دفن مرتاضان ...٤٠٩ ٤٤٨
پاکدلان پابرهنه! ...٤١٥ ٤٥٥
روح طبقاتی، مشکل بزرگ جامعه ها ...٤٢٠ ٤٦٠
مقایسه زندگی این جهان، و آن جهان ...٤٢٢ ٤٦٢
رابطه هواپرستی و غفلت از خدا ...٤٢٣ ٤٦٣

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

لباس های زینتی، در جهان دیگر ...٤٢٤ ٤٦٤
نزدیک شدن به ثروتمندان، به خاطر ثروتشان ...٤٢٥ ٤٦٥
ترسیمی از موضع مستکبران در برابر مستضعفان ...٤٢٧ ٤٦٧
این هم پاسخ مستضعفان ...٤٣١ ٤٧١
و این هم پایان کارشان ...٤٣٦ ٤٧٦

غرور ثروت ...٤٣٩ ٤٨٠
نه فقر دلیل ذلت است و نه ثروت دلیل عزت ...٤٤١ ٤٨٢
راه شکستن غرور ...٤٤١ ٤٨٢
جهان طبیعت به ما درس می دهد ...٤٤٢ ٤٨٣
آغاز و پایان زندگی در یک تابلو زنده ...٤٤٣ ٤٨٤
زرق و برق ناپایدار! ...٤٤٧ ٤٨٨
عوامل غرورشکن ...٤٤٨ ٤٨٩
وای بر ما این چه کتابی است! ...٤٥١ ٤٩٢
کوه ها و سرّ انهدام آنها ...٤٥٤ ٤٩٥
نامه اعمال ...٤٥٥ ٤٩٦
ایمان به معاد و نقش آن در تربیت انسان ها ...٤٥٨ ٤٩٩
شیاطین را اولیای خود قرار ندهید! ...٤٦١ ٥٠٢
آیا شیطان فرشته بود؟ ...٤٦٥ ٥٠٦
گمراهان را نباید به معاونت دعوت کرد ...٤٦٧ ٥٠٩
گوئی تنها منتظر مجازاتند! ...٤٧٠ ٥١٢
در مجازات الهی عجله نمی شود ...٤٧٥ ٥١٧

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سرگذشت شگفت انگیز خضر و موسی ...٤٧٩ ٥٢١
دیدار معلم بزرگ ...٤٨٦ ٥٢٩
معلم الهی و این اعمال زننده؟! ...٤٩١ ٥٣٤
اسرار درونی این حوادث ...٥٠٠ ٥٤٤
مأموریت خضر در نظام تشریع بود یا تکوین؟! ...٥٠٥ ٥٤٩
خضر، که بود؟ ...٥٠٩ ٥٥٣
افسانه های ساختگی ...٥١٢ ٥٥٧
آیا نسیان برای پیامبران ممکن است؟! ...٥١٣ ٥٥٧
چرا موسی به دیدار خضر شتافت؟! ...٥١٤ ٥٥٨
آن گنج چه بود؟ ...٥١٥ ٥٦٠
درس های این داستان ...٥١٧ ٥٦١
کوتاهی عمر به خاطر آزار پدر و مادر ...٥١٩ ٥٦٤
سرگذشت عجیب ذو القرنین ...٥٢٥ ٥٦٩
سدّ ذو القرنین چگونه ساخته شد؟ ...٥٣٢ ٥٧٦
نکات آموزنده این داستان تاریخی ...٥٣٧ ٥٨١
ذو القرنین که بود؟ ...٥٤٢ ٥٨٦

سدّ ذو القرنین کجاست؟ ...٥٥٠ ٥٩٤
یأجوج و مأجوج کیانند؟ ...٥٥١ ٥٩٦
منزلگاه افراد بی ایمان ...٥٥٤ ٥٩٨
زیانکارترین مردم ...٥٥٩ ٦٠٤
«أَخْسَرِينَ أَعْمالاً» چه کسانی هستند؟! ...٥٦٣ ٦٠٨
لقاء اللّه چیست؟ ...٥٦٦ ٦١١
توزین اعمال ...٥٦٧ ٦١٢
تفسیر جمله «لایَبْغُونَ عَنْها حِوَلاً» ...٥٦٨ ٦١٤
فردوس جای چه کسانی است؟ ...٥٦٩ ٦١٤
آنها که امید لقای خدا را دارند ...٥٧١ ٦١٧
ترسیمی از بی نهایت ...٥٧٤ ٦٢٠
اخلاص یا روح عمل صالح ...٥٧٨ ٦٢٤

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

پایان سوره کهف و پایان جلد ۱۲ ...۵۷۹ ٦٢٦

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

(فهرست موضوعی)

فهرست موضوعی تفسیر، بر محورهای ذیل تنظیم گردیده است:

* معرفت (شناخت)
* آفریدگار
  * ادله اثبات
  * صفات
* انسان (به عنوان مخلوق محور تکالیف الهی)
  * رابطه با خدا
  * رابطه با انسان ها
  * رابطه با طبیعت
  * رابطه با خود
* هدف از خلقت انسان
* امکانات (جهت رسیدن به هدف:)
  * امکانات مادی: خلقت آسمان ها و زمین و...
  * امکانات معنوی: هدایت به وسیله انبیاء و اوصیاء و عقل (نبوت وامامت)
* معاد (و متعلقات آن)

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شناخت

(شناخت)

* جهان خارج
آیا دنیا و آخرت با هم متضادند؟ ...٨٣
آیا ما از وجود جهان بیرون آگاه هستیم؟ ...٢٩٠
آیا جهان خارج به درون ما می آید؟ ...٢٩٠
استدلال «دکارت» بر وجود خویش ...٢٩٢
چگونه چیزهای خیلی بزرگ را در ذهنمان مجسم می کنیم؟ ...٢٩٤
آیا نقشه های ذهنی ما مانند میکروفیلم ها و نقشه های جغرافیایی است؟...٢٩٥
* فراگیری علم
پیروی از علم ...١٣٦
علم به وجود خودمان «علم حضوری» است ...٢٩١
آگاهان، عاشقانه به اسلام می گروند ...٣٥١
اصل اساسی عمل بر پایه علم و یقین ...٣٧٥
علم هدف نیست، وسیله است ...٥٣٠
علم را باید برای عمل آموخت ...٥٦٢
پیدا کردن رهبر دانشمند و بهره گیری از پرتو علم او ...٥٦١

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

(ابزار شناخت)
* فطرت
بروز مشکلات و به یاد خدا افتادن ...٢١٣
(موانع شناخت)

آثار سوء پیروی از غیر علم ...١٤٠
رذائل اخلاقی و موانع شناخت ... ١٦٤
حجاب مستور بین پیامبر و مشرکان ...١٦٦
ادعای بی دلیل ممنوع ...٣٧٩
* غفلت
هواپرستی و غفلت...٤٦٣
* هواپرستی
هواپرستی و غفلت...٤٦٣
* حب دنیا
دنیا طلبان و آخرت خواهان ...٧٩
به دنیا طلبان و آخرت طلبان، هر دو کمک می کنیم ...٨٢
آیا دنیا و آخرت با هم متضادند؟ ...٨٣
روایاتی از امیر مؤمنان علی(علیه السلام) درباره دنیا ...٨٤
دلیل وحشت مشرکان از توحید ...١٧٠
نزدیک شدن به ثروتمندان به خاطر ثروتشان ...٤٦٥
* کبر و غرور
تکبر ممنوع، تواضع آری! ...١٤٢
نعمت سبب غرور می شود ...٢٧٠
تکبر و برتری جوئی ...٤٦٨
بلای کفران نعمت و غرور ...٤٧٦
مراحل چهارگانه غرور ثروت ...٤٨٠
عوامل غرور شکن ...٤٨٩ و ٤٨٢
مغرور نشدن انسان در هر حال ...٥٨٥

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

* آرزوها
آرزوهای گسترده و اشباع نشده ...٨٠
مبارزه با پندارگرائی ...١٤٢
* وسوسه شیاطین
شیطان یک دشمن قدیمی ...١٧٩
دام های شیطان ...٢٠٢
طرق نفوذ شیطان ...٢٠٤
وسائل، طرق و ابزار وسوسه گری شیطان ...٢٠٦
* دوستان
این دغل دوستان در زمان ناداری ...٤٧٨
* تبلیغات محیط
برنامه های تبلیغاتی استعمارگران ...٢٠٧
برنامه های مخرب روانی ...٢٠٩

خالق

(ادله وجود)
* دلیل فطرت
بروز مشکلات و به یاد خدا افتادن ...٢١٣
* برهان نظم
* خورشید، ماه، ستارگان و زمین
تقویم طبیعی...٥٦
زینت های زمین سرانجام نابود می شوند ...٣٨٥
* شب و روز
فوائد و برکات شب و روز و دلالت بر توحید...٥٥
* روح
اصالت و استقرار روح ...٢٨١
* دریاها و کشتی ها
نعمت ها و مواهب الهیِ حرکت کشتی ها در دریا ...٢١٢

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نعمت حرکت در خشکی و دریا ...٢٢٠
(صفات)
تناسب صفات سه گانه خداوند ...٣٦٢
* صفات ذات:
* علم:
علم خداوند به آسمان ها و زمین ...١٨٢
کتاب یا لوح محفوظ ...١٩٠
فرار از تحت سلطه خداوند غیر ممکن است ...٢١٧
عالم الغیب خدا است...٤٣٠
علم خداوند به موجودات «علم حضوری» است ...٦١٩
* حکیم
وسعت و تنگی رزق در اختیار خداست...١١١
مجازات و یا لطف و مرحمت با خواست خداست ...١٨١
* خبیر
خداوند از درون و برون همه آگاه است ...٩٤
خداوند به همه احاطه دارد ...١٩٢

* توحید:
توحید و نیکی به پدر و مادر ...٨٩
توحید از اساسی ترین تعلیمات انسانی انبیاء ...٩٠
دلیل تمانع ...١٥١
پذیرش جز خدای واحد، پذیرش فساد جهان ...١٥٢
دو راه مختلف در زمینه توحید ...٢١٢
خلقت انسان از خاک و مراحل بعد از بارزترین دلائل توحید...٤٧١
اساس اعتقادات دینی، توحید و معاد است ...٦٢١
توحید، عصاره همه معتقدات اسلامی ...٦٢٢
* توحید عبادت
معبودی جز خدا مپذیر! ...١٤٦
همه چیز تسبیح خدا می گوید ...١٥٤

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تسبیح با زبان حال یا زبان قال ...١٥٥
تسبیح موجودات از منظر روایات ...١٥٩
ستایش خداوند در ابتدای سوره ها ...٣٧٦ و ٣٧٤
بناء مسجد در کنار غار اصحاب کهف (ردی بر نظریّه وهابّی ها) ...٤٢٥
* توحید افعال:
توحید در عمل یکی از شاخه های اصلی توحید ...٣٦
* توحید خالقیت
خداوند خلق عالم را بر سه گونه آفرید ...٢٢٣
* توحید حاکمیت (تکوینی)
فرار از تحت سلطه خداوند غیر ممکن است ...٢١٧
* توحید قانون گذاری (تشریعی)
احکام ششگانه ...١١٩
* اراده و مشیت
مجازات و یا لطف و مرحمت با خواست خداست ...١٨١
* قدرت
قدرت خداوند در بازپس گیری نعمت ها ...٢٩٩
خداوند می تواند تهیدست را دارا کند ...٤٧٤
* دیگر صفات
منزه و پاک بودن خداوند...١٥٣
تنزیه پروردگار ...٣٥٣
* صفات فعل:
* رحیم
آنچه داری از برکت رحمت اوست ...٢٩٩
رحمت حق اقتضای بازپس گیری نعمت را نمی کند ...٣٠٠
غفران و رحمت خدا سبب تأخیر مجازات ...٥١٩
* غفار
غفران و رحمت خدا سبب تأخیر مجازات ...٥١٩
* عادل
بی گناه و گناهکار را با هم کیفر نمی دهند ...٧٢

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

وسعت و تنگی رزق در اختیار خداست ...١١٠
اجر نیکوکاران ضایع نمی شود...٤٥٩
* لطیف
خدایا مرا به خود وا مگذار (پناه بردن به لطف او) ...٢٤٠
* رزّاق
وسعت و تنگی رزق در اختیار خداست ...١١٠

* معین
به دنیا طلبان و آخرت طلبان، هر دو کمک می کنیم ...٨٢
امدادهای الهی ...٤٧٣ و ٨٧
* دیگر صفات
دلیل فرزند نداشتن خداوند ...١٤٧
گواهی خدا کافی است ...٣٢٥
هدایت یافته و گمراه ...٣٢٥ و ٣٢٤
ولیّ و سرپرستی جز او نیست...٤٣١
پناهگاه و ملجأئی جز او نیست...٤٣٢
خدایا مرا به خود وا مگذار (پناه بردن به لطف او) ...٢٤٠
(اسماء)
یکی از معانی «الله» ...٣٥٩
چرا «لا اله الا الله» قلعه محکم پروردگار است؟ ...٦٢٣
اسماء حسنی چیست؟ ...٣٥٨

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

انسان

(هدف از خلقت انسان)

* مقام خلیفهٔ اللّهی
شخصیت والای انسان ...۲۲۰ و ۲۱۹
* تکامل
شرایط رسیدن به سعادت ...۸۱

* عبادت
معبودی جز خدا مپذیر! ...۱٤٦
«بنده» پر افتخارترین و با شکوه ترین توصیف ...۳۸۰
برترین افتخار «بنده راستین خدا» بودن است ...۵۲۹
جوهره علم الهی از عبودیت است ...۵٦۱
* عمل صالح
بشارت و عمل صالح...۵۲
بشارت به مؤمنان صالح العمل ...۳۷٤
عمل صالح توأم با اخلاص، گذرنامه لقای پروردگار ...٦۲۳
اخلاص یا روح عمل صالح ...٦۲٤

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

(حقیقت انسان)

* روح
معنی و مفهوم «روح» در لغت و قرآن ...۲۷۷
حقیقت روح ...۲۷۹
اصالت و استقلال روح ...۲۸۱
روح و روان یک واقعیت انکارناپذیر ...۲۸۲
آیا روح همان مغز و دستگاه اعصاب است ...۲۸۳ و ۲۸۲
دلائل مادی ها بر عدم استقلال روح ...۲۸۵
ابهامات دلائل مادی بودن روح ...۲۸۷
ادلّه استقلال و مادی نبودن روح ...۲۸۹
پدیده های روحی مادی نیستند ...۲۹۸
* جسم
خلقت انسان از خاک و مراحل بعد ...٤٧١

(صفات و ویژگی های انسان)
درخواست خیر و شر با هم...٥٤
عجله و عدم دقت در خواسته ها...٥٤
آیا انسان ذاتاً عجول است؟...٥٨
شتابزدگی و مشکلات ناشی از آن...٥٩
عجله در کار نیک...٦٠
دنیا طلبان و آخرت خواهان ...٧٩
اراده انسان ...٨١
جبر نیست ...١٤٥
آیا بشر تسبیح موجودات را نمی فهمد؟ ...١٥٨
بروز مشکلات و به یاد خدا افتادن ...٢١٣
انسان های کم ظرفیت ...٢١٥
شخصیت والای انسان ...٢٢٠ و ٢١٩

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

به چه موهبتی خدا انسان را گرامی داشته ...٢٢١
انسان برترین خلق خدا ...٢٢٢
آیا انسان از فرشته برتر است؟ ...٢٢٣
نعمت سبب غرور می شود ...٢٧٠
مشکلات زمینه یأس را فراهم می کند ...٢٧١
هر کس طبق خلق و خوی خود عمل می کند ...٢٧١
انسان بخیل است ...٣٣١
آیا همه انسان ها بخیل اند؟ ...٣٣٥
زمستان خوابی و فروکشی حیات...٤٤٧
منجمد ساختن بدن انسان های زنده...٤٤٨
دفن مرتاضان، دلیلی دیگر بر خواب طولانی...٤٤٨
تلاش فراوان برای پذیرفتن حق ...٥١٢
انسان مجادله گر است ...٥١٢
انسان باید کیفر را با چشم ببیند تا ایمان بیاورد ...٥١٣
سرنوشت انسان سرکش به کجا می انجامد ...٥١٤
مردم دشمن آنند که نمی دانند ...٥٦٥

(کردار انسان)
خوبی، خوبی آورد و بدی، بدی...٤٦
پذیرش واقعیت ها و موضع گیری هنماهنگ با آنها ...٥٦٣

(نعمتهای وجود انسان)
مسئولیت اعضاء و جوارح ...١٣٧

(آراء و افکار انسان)
فال نیک و بد ...٦٨
سه حالت انسان ...٢٧٥

(معیار ارزش افکار و کردار انسان)

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

در زندگی و مرگ با تهیدستان پاک باش...٤٥٥
همگام با پابرهنگان پاک دل...٤٥٦
فقر و ثروت دلیل ذلت و عزت انسان نیستند ...٤٨١
سرمایه واقعی، باقیات صالحات ...٤٨٧
(مسئولیت های انسان)
* در برابر خالق
* ایمان
* ایمان
معبودی جز خدا میذیرا! ...١٤٦
* آثار ایمان
امدادهای الهی ...٤٧٣ و ٨٧
ایمان و امدادهای الهی...٣٩٩
جوانمردی و ایمان ...٣٩٩
رعب و وحشت از سپاهیان خدا...٤٠٧
هجرت از محیط آلوده...٤٤٠
امدادهای الهی و غذای حلال...٤٤٢
به پروردگارم افتخار می کنم نه به باغ و بستان ...٤٧٣
ابلیس را ولی و دوست انتخاب نکنید ...٥٠٣ و ٥٠٢
آثار ایمان پدران برای فرزندان ...٥٦٤
* درجات و پایه های ایمان
انسان های کم ظرفیت، هنگام مشکلات ...٢١٥
* ایمان و علم
فرضیه اتکای مذهب به ترس ...٢١٧
آگاهان، عاشقانه به اسلام می گروند ...٣٥١
رابطه ایمان و علم ...٣٥٥
ابطال فرضیه «دین سرچشمه گرفته از جهل است» ...٣٥٥
علم هدف نیست، وسیله است ...٥٣٠
علم را باید برای عمل آموخت ...٥٦٢
پیدا کردن رهبر دانشمند و بهره گیری از پرتو علم او ...٥٦١

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

* ایمان و عمل صالح
ایمان و عمل صالح ...٥٧٣
* مؤمنین
بشارت و عمل صالح...٥٢
بشارت به مؤمنان صالح العمل ...٣٧٤
عمل صالح، برنامه مستمر ...٣٨٠
به پروردگارم افتخار می کنم نه به باغ و بستان ...٤٧٣
فردوس جای چه کسانی است؟ ...٦١٤
* کفر و شرک
پشیمانی از کفر و کفران، ولی چه سود؟ ...٤٧٩
* اسباب کفر و شرک
کفار و سرنوشت آنها و چگونگی انحراف آنان ...٦٠٠
* آثار کفر و شرک
آثار شرک ...٨٩
انعطاف در برابر شرک، سبب مجازات است ...٢٣٥
قلب دارند ولی نمی فهمند، گوش دارند و... ...٥١٧
* کافر و مشرک
دلیل وحشت مشرکان از توحید ...١٧٠
انحراف در اعتقادات ...٣٧٨
گوئی فقط منتظر مجازاتند ...٥١٢
کفار با مجادله سعی در از بین بردن حق دارند ...٥١٤
قلب دارند ولی نمی فهمند، گوش دارند و... ...٥١٧
جهنم بر کافران عرضه می شود ...٦٠٠
کفار نه چشم بینا دارند و نه گوش شنوا ...٦٠١
پیش پذیرائی و منزلگاه کفار ...٦٠١
زیان کارترین افراد ...٦٠٤
علائم افراد زیان کار ...٦٠٦
کیفر افراد زیان کار ...٦٠٧
«اخسرین اعمالا» چه کسانی هستند؟ ...٦٠٨

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

* بت پرستی
بت ها قدرت رفع مشکلات را ندارند ...١٨٤
معبودان خود در پی یافتن وسیله تقرب به خدایند ...١٨٦
* تقیه و ارتداد
تقیه سازنده و تقیه غیر مجاز...٤٤١ و ٤١٣
انگیزه هجرت از محیط آلوده...٤٤٠
* مسئولیت ها و احکام:
* امور اجتماعی و حکومتی
سرچشمه غالب مفاسد اجتماعی، ثروتمندان از خدا بی خبرند ...٧٦
داروی مؤثر دردهای اجتماعی و اخلاقی...٢٦٦
حکومت نمی تواند نسبت به وضع زندگی مردم بی تفاوت باشد ...٥٨٢
امنیت، نخستین شرط یک زندگی سالم اجتماعی ...٥٨٣
* عمل
* عبادات:
* نماز
اوقات نمازهای پنج گانه ...٢٤٧
نافله شب و تهجّد ...٢٥٠
نماز شب، عبادتی بزرگ ...٢٥٣
ساده ترین صورت آداب نماز شب ...٢٥٧
اعتدال در جهر و اخفات در نماز ...٣٦٠
تکبیر چیست؟ (یک حدیث) ...٣٦٣
* جهاد
باطل نابود شدنی است ...٢٥٣
عوامل پیروزی ...٢٥٩
حق پیروز است و باطل نابود ...٢٦٠
جهاد، میدان آزمایش الهی ...٣٨١
* غیر عبادات
هر کاری با اتکاء به مشیت خدا...٤٢٦
ابلیس را ولی و دوست انتخاب نکنید ...٥٠٣ و ٥٠٢

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

* در برابر طبیعت و موجودات
حیوان بر صاحبش شش حق دارد ...١٦١
* در برابر انسان ها
نقش عدد و حساب در زندگی...٦١
فلسفه حلال بودن ریختن خون سه گروه ...١٢٦
حق قصاص ...١٢٧
* ارتباط با خویشان:
* رابطه با پدر و مادر
توحید و نیکی به پدر و مادر ...٨٩
دلائل اهمیت احترام به والدین ...٩١
دقت فوق العاده در احترام به والدین ...٩٢
احترام به والدین در آئین اسلام ...٩٥
کوتاهی عمر به سبب آزار پدر و مادر ...٥٦٤
* رابطه با فرزندان
زینت های زندگی، فرزند و ثروت ...٤٨٦
آثار ایمان پدران برای فرزندان ...٥٦٤
* ارتباط با جامعه
* روابط اقتصادی
* غیر مجاز
ج ـ دیگر قراردادهای غیر مجاز
کم فروشی و زیان های آن ...١٣١
گسترش مفهوم کم فروشی ...١٣٣
* غیر قراردادها
* صحیح
الف ـ انفاق و صدقه
اعتدال در انفاق...١٠٤
چگونگی برخورد با نیازمندان ...١٠٧
پیامبر و انفاق ...١١٠
رابطه انفاق و ایثار...١١٧

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

هـ ـ و غیره
حفظ اموال ایتام ...١٢٨
* غیر صحیح
ج ـ ثروت اندوزی
سرچشمه غالب مفاسد اجتماعی، ثروتمندان از خدا بی خبرند ...٧٦
ثروت زمینه انکار قیامت ...٤٦٨
مراحل چهارگانه غرور ثروت ...٤٨٠
عوامل غرور شکن ...٤٨٩ و ٤٨٢
د ـ و غیره
زیان کارترین افراد ...٦٠٤
علائم افراد زیان کار ...٦٠٦
«اخسرین اعمالا» چه کسانی هستند؟ ...٦٠٨
* روابط مدیریتی (سیاسی)
* رهبری
آگاهتران مقدم اند...٥٢
مسئله رهبری ...٢٢٤
نقش رهبری در زندگی انسان ها ...٢٢٦
نقش رهبری از دیدگاه اسلام ...٢٢٨
دلسوزی رهبران الهی ...٣٨٢ و ٣٨١
پیدا کردن رهبر دانشمند و بهره گیری از پرتو علم او ...٥٦١
یک رهبر الهی باید بی اعتنا به مال و مادیات باشد ...٥٨٤
* روابط شهروندی
مهمترین اصول زندگانی...١٣٨
داروی مؤثر دردهای اجتماعی و اخلاقی...٢٦٦
مشکل بزرگ جوامع، روح طبقاتی...٤٦٠
سرچشمه غالب مفاسد اجتماعی، ثروتمندان از خدا بی خبرند ...٧٦
* امانت و عدالت اجتماعی
عدم تفاوت در میان انسان ها در مسیر به سوی «الله» ...٤٤١
امنیت نخستین شرط یک زندگی سالم اجتماعی ...٥٨٣

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

* روابط فکری (علمی، فرهنگی و هنری)
سرعت امواج جاذبه ...٣٢
نقش عدد و حساب در زندگی...٦١
راه و رسم گفتگو با دیگران...١٧٩
برنامه ریزی برای کار فرهنگی ...٣٥٤
علم هدف نیست، وسیله است ...٥٣٠
علم را باید برای عمل آموخت ...٥٦٢
مقاومت آلیاژ مس و آهن ...٥٧٩
* رابطه استاد و شاگرد
نقش ضرب المثل در تفهیم ...٤٨٤
ادب شاگرد و استاد (از درس های داستان موسی و خضر) ...٥٦٥
* تبلیغات
برنامه های تبلیغاتی استعمارگران ...٢٠٧
برنامه های مخرب روانی ...٢٠٩
* روابط اخلاقی
* اخلاق ممدوح
* ادب و احترام
دلائل اهمیت احترام به والدین ...٩١
دقت فوق العاده در احترام به والدین ...٩٢
احترام به والدین در آئین اسلام ...٩٥
کوتاهی عمر به سبب آزار پدر و مادر ...٥٦٤
ادب شاگرد و استاد (از درس های داستان موسی و خضر) ...٥٦٥
* تواضع
تکبر ممنوع، تواضع آری! ...١٤٣ و ١٤٢
یکی از صفات پرهیزکاران از زبان امیرالمؤمنین ...١٤٣
برنامه عملی پیشوایان اسلام ...١٤٤
* توکل و توسل
هدف از توسل ...١٨٨

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

درخواست پشتیبانی از خدا ...٢٥٢
هیچ کاری را بدون ان شاء اللّه شروع مکن...٤٢٣ و ٤٢٢
هر کاری با اتکاء به مشیت خدا...٤٢٦
«ان شاء اللّه» و اتکاء بر مشیت خدا ...٤٤٢
چرا «ما شاءَ اللّه» نگفتی؟ ...٤٧٣
* حلم و صبر
آن که از واقع خبر ندارد چگونه شکیبائی می‌ورزد؟ ...٥٣٠
* آداب معاشرت و دوستی
راه و رسم گفتگو با دیگران...١٧٩
این دغل دوستان در زمان ناداری ...٤٧٨
دوستان بی وفا ...٤٨١
* نیکی و احسان
خوبی، خوبی آورد و بدی، بدی...٤٦
توحید و نیکی به پدر و مادر ...٨٩
پاداش افراد نیکوکار (فردوس) ...٦٠٧
* ایثار
رابطه انفاق و ایثار...١١٧
* راستگویی و صداقت
ورود و خروج صادقانه در کارها ...٢٥١

* شکر
نوح بنده شاکر خدا...٣٧
شکر نوح چگونه بود؟...٣٧
* خوف و رجاء
یأس برای اولیاء حق نیست ...٢٧٣
* خیرخواهی و نصیحت
دلسوزی رهبران الهی ...٣٨٢ و ٣٨١
* اخلاص
عمل صالح توأم با اخلاص، گذرنامه لقای پروردگار است ...٦٢٣

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اخلاص یا روح عمل صالح ...٦٢٤
عمل خالص و چشمه های حکمت ...٦٢٥
* تسلیم
پذیرش واقعیت ها و موضع گیری هماهنگ با آنها ...٥٦٣
* خشوع
سجده و خشوع دانشمندان به هنگام استماع قرآن ...٣٥٣
* شب زنده داری
نافله شب و تهجّد ...٢٥٠
نماز شب، عبادتی بزرگ ...٢٥٣
ساده ترین صورت آداب نماز شب ...٢٥٧
* قرب الهی و قصد قربت
آنها که امید لقای پروردگار را دارند ...٦١٧
نیت افضل از عمل است ...٢٧٥
* استعاذه
خدایا مرا به خود وا مگذار (پناه بردن به لطف او) ...٢٤٠
* تذکر و توجه
بروز مشکلات و به یاد خدا افتادن ...٢١٣
در زندگی و مرگ با تهیدستان پاک باش...٤٥٥
* پرسیدن و آگاهی
پیروی از علم ...١٣٦
آثار سوء پیروی از غیر علم ...١٤٠
آگاهان عاشقانه به اسلام می گروند ...٣٥١
سجده و خشوع دانشمندان به هنگام استماع قرآن ...٣٥١
اصل اساسی عمل بر پایه علم و یقین ...٣٧٥
ادعای بی دلیل ممنوع ...٣٧٩
علم هدف نیست، وسیله است ...٥٣٠
علم را باید برای عمل آموخت ...٥٦٢
مردم دشمن آنند که نمی دانند ...٥٦٥
* وفای به عهد

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

وفای به عهد یک قرار همگانی ...١٣٠
* انفاق و صدقه
اعتدال در انفاق...١٠٤
رابطه انفاق و ایثار...١١٧
* گشاده دستی
نه بخیل باش و نه بسیار دست و دل باز...١٠٨
* جوانمردی و فتوت
اصحاب کهف، جوانمردان با ایمان ...٣٩٥
جوانمردی و ایمان ...٣٩٩

* دفاع از حق مظلوم
حفظ اموال ایتام ...١٢٨
* اخلاق مذموم
رذائل اخلاقی و موانع شناخت ...١٦٤
* بخل
نه بخیل باش و نه بسیار دست و دل باز...١٠٨
انسان بخیل است ...٣٣١
آیا همه انسان ها بخیل اند؟ ...٣٣٥
* تکبر
تکبر ممنوع، تواضع آری! ...١٤٣ و ١٤٢
ترسیمی از موضع مستکبران در برابر مستضعفان ...٤٦٧
تکبر و برتری جوئی ...٤٦٨
* کفران و تضییع نعمت
با این همه نعمت، این همه کفران چرا؟ ...٢١٢
بلای کفران نعمت و غرور ...٤٧٦
پشیمانی از کفر و کفران، ولی چه سود؟ ...٤٧٩
* هواپرستی
هواپرستی و غفلت...٤٦٣
* ظلم

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

صهیونیست ها و جنایات فجیع آنها ...٤٦
برنامه های تبلیغاتی استعمارگران ...٢٠٧
برنامه های اقتصادی و ظاهراً انسانی ...٢٠٨
توسل به زور یکی از برنامه های جباران ...٢٠٧
چرا قرآن برای ظالمان خسران آور است ...٢٦٤
ظالم ترین افراد، کیست؟ ...٥١٧
* غفلت
هواپرستی و غفلت...٤٦٣
* حب دنیا
دنیا طلبان و آخرت خواهان ...٧٩
به دنیا طلبان و آخرت طلبان، هر دو کمک می کنیم ...٨٢
آیا دنیا و آخرت با هم متضادند؟ ...٨٣
روایاتی از امیر مؤمنان علی(علیه السلام) درباره دنیا ...٨٥
دلیل وحشت مشرکان از توحید ...١٧٠
نزدیک شدن به ثروتمندان به خاطر ثروتشان ...٤٦٥
* آمال و آرزوها
آرزوهای گسترده و اشباع نشده ...٨٠
مبارزه با پندارگرائی ...١٤١
* اسراف و تبذیر
بلای اسراف و تبذیر ...١١٣ و ١٠٤
* غرور
نعمت سبب غرور می شود ...٢٧٠
غرور و یأس از بیماری های اخلاقی ...٢٧٢
بلای کفران نعمت و غرور ...٤٧٦
مراحل چهارگانه غرور ثروت ...٤٨٠
عوامل غرور شکن ...٤٨٩ و ٤٨٢
مغرور نشدن انسان در هر حال ...٥٨٥
* کتمان حق و کوردلی
فرار از حق، چرا؟ ...١٤٩

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کوری دنیا، کوری آخرت ...٢٢٦
کوردلان چه کسانی هستند؟ ...٢٣٠
* گناه
زنا عمل بسیار زشت ...١٢١
فلسفه حرمت زنا و آثار آن ...١٢٢
قتل نفس و پیامدهای آن ...١٢٤
کیفر گناهکاران و پیروان شیطان و عدم راه گریز ...٥٠٥
* جدال و مراء
مراء و جدال، ممنوع...٤٢١
انسان مجادله گر است ...٥١٢
کفار با مجادله سعی در از بین بردن حق دارند ...٥١٤
* مکر و فریب
برنامه های تبلیغاتی استعمارگران ...٢٠٧
برنامه های اقتصادی و ظاهراً انسانی ...٢٠٨
برنامه های مخرب روانی ...٢٠٩
* ترس مذموم
فرزندان را از ترس گرسنگی نکشید ...١٢٠
دلیل وحشت مشرکان از توحید ...١٧٠
* عجله
عجله و عدم دقت در خواسته ها...٥٤
آیا انسان ذاتاً عجول است؟...٥٧
شتابزدگی و مشکلات ناشی از آن...٥٩
عجله در کار نیک...٦٠
* عمل به غیر علم
آثار سوء پیروی از غیر علم ...١٤٠
مبارزه با پندارگرائی ...١٤١
ادعای بی دلیل ممنوع ...٣٧٩
گفته، باید مستدل باشد، نه رجماً بالغیب...٤٢٣

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

* کم ظرفیتی و بی صبری
انسان های کم ظرفیت، هنگام مشکلات ...٢١٥
* یأس و ناامیدی
مشکلات زمینه یأس را فراهم می کند ...٢٧١
غرور و یأس از بیماری های اخلاقی ...٢٧٢
* افراط و تفریط
همه کارها باید دور از افراط و تفریط صورت گیرد ...٣٦٢
* تقلید مذموم
شکستن سد تقلید و همرنگ نشدن با محیط ...٤٤٠

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

(امکانات انسان جهت رسیدن به هدف)

* امکانات مادّی
تقویم طبیعی...٥٧
همه چیز تسبیح خدا می گوید ...١٥٤
تسبیح با زبان حال یا زبان قال ...١٥٥
تسبیح تکوینی و تشریعی ...١٥٩
تسبیح موجودات از منظر روایات ...١٥٩
پایان و فنا برای این جهان مسلم است ...١٩٠
نعمت سبب غرور می شود ...٢٧٠
غذای پاکیزه و حلال زمینه رشد مادّی و معنوی...٤١٢
پاکی غذا ...٤٤٢
نعمت های دنیا ناپایدار است ...٤٨١
درس های طبیعت ...٤٨٣
تشبیهی برای زندگی دنیا ...٤٨٤
زینت های زندگی، پسر و ثروت ...٤٨٦
زرق و برقهای مادی ناپایدارند ...٤٨٨
همه چیز زوال پذیر است ...٥٨٦
* زمین
* منافع و ویژگی های زمین
زینت های زمین، ابزار آزمایش ...٣٨٣
زینت های زمین سرانجام نابود می شوند ...٣٨٥
* اراضی ممتاز
مسجد الاقصی، مرکز برکت الهی...٢٠
بیت المقدس دو بار ویران شد ...٤٢
«فدک» در کجا واقع شده؟...١١٢
محل جغرافیای «مجمع البحرین» ...٥٢٢
شهر «ناصره» محل تولد حضرت مسیح ...٥٣٩
* موجودات زنده

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

* برّی (خشک زی):
* منافع
مرکب نخستین نعمت انسان ...٢٢٠

* جنّ
* اقسام جنّ
* شیطان
الف ـ حقیقت شیطان و ویژگی ها
شیطان یک دشمن قدیمی ...١٧٩
آفرینش شیطان و تمرد از فرمان خدا ...٢٠٢
دستور سجده به فرشتگان و مخالفت با ابلیس ...٥٠٢
ابلیس شاهد آفرینش آسمان ها و زمین نبود ...٥٠٤
ابلیس فرشته بود یا جن؟ ...٥٠٦
د ـ فعالیتهای شیطان
دام های شیطان ...٢٠٢
تصمیم شیطان بر اعوای فرزندان آدم ...٢٠٣
طرق نفوذ شیطان ...٢٠٤
وسائل، طرق و ابزار وسوسه گری شیطان ...٢٠٦
هـ ـ تابعان شیطان
کیفر تبعیت از شیطان ...٢٠٤
ابلیس را ولی و دوست انتخاب نکنید ...٥٠٣ و ٥٠٢
کیفر گناهکاران و پیروان شیطان و عدم راه گریز ...٥٠٥
* جمادات
* کشتی ها و فوائد آنها
نعمت ها و مواهب الهیِ حرکت کشتی ها در دریا ...٢١٢
نعمت حرکت در خشکی و دریا ...٢٢٠
* نباتات
* منافع گیاهان
درس های طبیعت ...٤٨٣

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

* خورشید
* نظام شب و روز
فوائد و برکات شب و روز و دلالت بر توحید...۵۵
* شب و روز
* فوائد و ویژگی های شب
فوائد و برکات شب و روز و دلالت بر توحید...۵۵
* فوائد و ویژگی های روز
فوائد و برکات شب و روز و دلالت بر توحید...۵۵
* عوالم بالا (فرشتگان)
* حقیقت فرشته
فرشتگان دختر خدا نیستند ...١٤٦
دلیل فرزند نداشتن خداوند ...١٤٧
فرار از حق، چرا؟ ...١٤٩
* ویژگیهای فرشتگان
آیا انسان از فرشته برتر است؟ ...٢٢٣
* پاداش و مجازات
مجازات استیصال ...٦٦
احساس امنیت کامل هرگز، زلزله، طوفان و غرق شدن ...٢١٤
ثواب به نسبت عقل آدمی داده می شود ...٢٣٨
مجازات توطئه گران بر ضد پیامبر(صلی الله علیه وآله) ...٢٢٤
صاعقه ای زندگی مرفهی را نابود می کند ...٤٧٤
در مجازات الهی عجله نمی شود ...٥١٧
* اسباب، عوامل، مراحل و آثار مجازات
مراحل سه گانه قبل از مجازات ...٧٥ و ٧٤
انعطاف در برابر شرک، سبب مجازات است ...٢٣٥
هوشیاری پس از بلا بیهوده است ...٤٨١
آبادی های ویران شده، بر اساس مجازات در وقت معین ...٥١٩
غفران و رحمت خدا سبب تأخیر مجازات ...٥١٨
* مقررات ثابت جهان آفرینش

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پیش از اتمام حجت مجازات نیست...٦٦
رابطه تلاش و پیروزی ...٨٦
مجازات توطئه گران بر ضد پیامبر(صلی الله علیه وآله) ...٢٢٤
باطل نابود شدنی است ...٢٥٣
حق پیروز است ...٢٥٩
کوتاهی عمر به سبب آزار پدر و مادر ...٥٦٤
کارها در جهان با اسباب انجام می گیرد ...٥٨١
* آزمایش ها
زینت های زمین، ابزار آزمایش ...٣٨٣
* امکانات معنوی (هدایت)
* هدایت و ضلالت و حقیقت آنها
راه مستقیم کدام است؟...٥٠
چهار اصل مهم اسلامی...٦٢
هر کس هدایت یافت به خود نفع رسانده...٦٥
دنیا طلبان و آخرت خواهان ...٧٩
شرایط رسیدن به سعادت ...٨١
هدایت یافته و گمراه ...٣٢٥ و ٣٢٤
گمراهان را نباید به یاری طلبید ...٥٠٩ و ٥٠٤
* اقسام هدایت
مأموریت های تکوینی و تشریعی ...٥٤٩
* هدایت تکوینی
* عقل
ثواب به نسبت عقل آدمی داده می شود ...٢٣٨
* فطرت
بروز مشکلات و به یاد خدا افتادن ...٢١٣
* هدایت تشریعی
ابطال فرضیه بی اساس «دین از جهل سرچشمه گرفته» ...٣٥٥
فرضیه اتکای مذهب به ترس ...٢١٧
طبیعت زندگی مادی در روی زمین نیاز به وجود پیامبر دارد ...٣٢٣

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

* انبیاء
* هدف بعثت انبیاء
الف ـ تعلیم و تربیت
تعلیمات انبیاء از قبیل یادآوری است (با ذکر یک حدیث) ...٥١٧
هـ ـ بشارت و انذار
بشارت و عمل صالح...٥٢
بشارت به مؤمنان صالح العمل ...٣٧٤
پیامبران مبشِّر و منذراند ...٥١٤
و ـ اتمام حجت
پیش از اتمام حجت مجازات نیست...٦٦

* راه های شناخت انبیاء
اعجاز
اعجاز برای صدق دعوت یا تخویف ...١٩١
تکذیب معجزات سبب عدم معجزه ...١٩١
معجزه کار خداست، نه پیامبر ...٣١٧
* صفات و ویژگی های انبیاء
برتری بعضی از انبیاء بر بعضی دیگر ...١٨٢
برهان رب و عصمت، سبب ثبات انبیاء ...٢٣٥
چرا عذاب مضاعف برای انبیاء و اولیاء؟ ...٢٣٨
آیا پیامبر چیزی را فراموش می کند؟...٤٢٧
پیامبران و نسیان ...٥٥٧
* مسئولیت های انبیاء
توحید یکی از اساسی ترین تعلیمات انسانی انبیاء ...٩٠
پیامبران مبشِّر و منذِراند ...٥١٤
* دشمنان انبیاء
تکذیب معجزات سبب عدم معجزه ...١٩١
* بهانه ها، ایرادها و اتهامات نادرست و پاسخ ها
تهمت سحر و جنون به موسی ...٣٣٨

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پیامبر باید از جنس کسانی باشد که به ایشان مبعوث شده ...٣٢١
* نبوت خاصه
* راه های شناخت پیامبر
اعجاز
آغاز معراج رسول خدا(صلی الله علیه وآله)...١٩
ایستگاه اول سفر به معراج...٢٠
سفر فضائی شبانه با بدن عنصری...٢١
پاسخ به سؤالات اصلی در مورد معراج...٢٣
معراج از منظر قرآن و حدیث...٢٤
تاریخ وقوع معراج ...٢٧
معراج جسمانی یا روحانی؟...٢٨
هدف از معراج، این سفر فضائی...٢٩
معراج از نظر علوم دیروز و امروز...٣٠
معراج یک معجزه بود...٣١
معجزات صدق دعوت و معجزات اقتراحی ...١٩٨
آیا پیامبر جز قرآن معجزه ای نداشته؟ ...١٩٨
* صفات و ویژگی ها
پیامبر و انفاق ...١١٠
برنامه عملی پیشوایان اسلام (تواضع) ...١٤٤
منظور از «مقام محمود» برای رسول خدا(صلی الله علیه وآله) ...٢٥٨
من بشری همچون شما هستم...٣٢٠
دو حالت مختلف پیامبر(صلی الله علیه وآله) ...٢٣٦
* دشمنان پیامبر
ایجاد مزاحمت برای نشنیدن صدای قرآن ...١٦٣
حجاب مستور بین پیامبر و مشرکان ...١٦٦
دلیل وحشت مشرکان از توحید ...١٧٠
منظور از «شجره ملعونه» در قرآن ...١٩٥ و ١٩٤
تکذیب گذشتگان نسبت به معجزات و ارتباط آن با آیندگان ...١٩٩
توطئه برای فریب دادن پیامبر(صلی الله علیه وآله) ...٢٣٣

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

توطئه برای تبعید پیامبر(صلی الله علیه وآله) ...٢٤٢
تحقیق قریش از یهود درباره صدق ادعای پیامبر(صلی الله علیه وآله) ...٣٨٦
* ابزار پیشرفت
احکام ششگانه ...١١٩
رؤیای پیامبر و آزمایش مردم ...١٩٢
بشارت و عمل صالح...٥٢
بشارت به مؤمنان صالح العمل ...٣٧٤
رعب و وحشت از سپاهیان خدا...٤٠٧
* مسئولیت ها
پیروی از علم ...١٣٦
معاد جسمانی همواره مورد دعوت پیامبر بود ...١٧٣
آیا نماز شب بر پیامبر(صلی الله علیه وآله) واجب بوده؟ ...٢٥٠
پیامبر مبشّر و نذیر است ...٣٤٧
بشارت و عمل صالح...٥٢
بشارت به مؤمنان صالح العمل ...٣٧٤
وحی الهی را تلاوت کن...٤٣١
حق را بگو، پذیرنده مؤمن و... ...٤٥٧
* دعوت پذیران
جائی که مخاطب شخص پیامبر است ولی مفهوم آن همگانی ...١٨٢ و ١٠٥
رؤیای پیامبر و آزمایش مردم ...١٩٢
تسلیم بهانه جویان نشوید ...١٩٠
* بهانه ها، ایرادها و اتهامات نادرست و پاسخ ها
برچسب ها و تهمت ها به پیامبر ...١٦٥
اتهامات به رسول خدا(صلی الله علیه وآله) ...١٦٧
چرا نسبت «مسحور» به پیامبر داده شده؟ ...١٧٠
یکی دیگر از ایرادهای مشرکان ...١٨٣
معجزات صدق دعوت و معجزات اقتراحی ...١٩٨
آیا پیامبر جز قرآن معجزه ای نداشته؟ ...١٩٧
تکذیب گذشتگان نسبت به معجزات و ارتباط آن با آیندگان ...١٩٩

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اتهام روی خوش نشان دادن به پیشنهاد مشرکان ...٢٣٥
درخواست های مشرکان و بهانه جوئی هایشان ...٣٠٨
درخواست شش نوع معجزه ...٣١٠
پاسخ رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به درخواست معجزات ...٣١٣
تقاضاهای نامعقول از پیامبر(صلی الله علیه وآله) ...٣١٤
بهانه جویان عصر ما و تمسک به این آیات برای نفی معجزه از پیامبر...٣١٥
علت و انگیزه ایمان نیاوردن جمعی ...٣٢٠ و ٣١٩
آخرین بهانه های مشرکان در برابر پیامبر(صلی الله علیه وآله) ...٣٥٧
* پیامبر و خاندانش
پیامبر فدک را به دخترش فاطمه(علیها السلام) بخشید ...١١٢
* قرآن
الف ـ اعجاز قرآن
هیچ گاه همانند قرآن نخواهید آورد ...٣٠٢
قرآن معجزه ای جاویدان ...٣٠٣
تحدی در برابر همه جهانیان ...٣٠٤
تأکیدهای مکرر قرآن بر تحدی ...٣٠٤
یکی از وجوه اعجاز قرآن جامعیت آن است ...٣٠٥
تنوع محتویات قرآن ...٣٠٥
اشاره لطیف قرآن به مسئله جاذبه ...٣٢٣
سجده و خشوع دانشمندان به هنگام استماع قرآن ...٣٥٣
ب ـ اسامی و ویژگی های قرآن
مخاطب بنی اسرائیل ولی مفهوم عمومی ...٤٧
مخاطب شخص پیامبر(صلی الله علیه وآله) است ولی مفهوم آن همگانی ...١٨٢ و ١٠٥
قرآن نسخه شفابخش ...٢٦٦ و ٢٦٣
در هدایت قرآنی «قابلیت محل» نیز شرط است ...٢٦٥
قرآن از دیدگاه «نهج البلاغة» ...٢٦٧
قرآن به حق نازل شده ...٣٤٧
توصیف قرآن ...٣٧٤
قرآن کتاب مستقیم و استوار ...٣٧٦

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

قرآن «حدیث» است ...٣٨٢
کلمه وسط قرآن، لطف و لطافت...٤١٣
بیان هر گونه مثلی در قرآن آمده است ...٥١٢
ج ـ چگونگی نزول قرآن و اهداف نزول
قرآن و هدایت به راه مستقیم...٥٠
چرا قرآن یکجا بر پیامبر نازل نشد؟ ...٣٤٩
نزول تدریجی قرآن و فلسفه آن ...٣٤٩
د ـ نکات تفسیری قرآن
قرآن و اشاره به تشکیل حزبی به نام «صهیونیسم» ...٤٣
تطبیق آیات ٤ تا ٨ سوره «إسراء» بر تواریخ اسلامی ...٤٧
آیا آیه ٥٩ سوره «قصص»، شامل مستقلات عقلیه می شود؟ ...٦٧
آیا دنیا و آخرت با هم متضادند؟ ...٨٣
معنی و مفهوم «قضاء» ...٩٩
تحقیقی پیرامون «أُفّ» ...١٠١
مخاطب شخص پیامبر(صلی الله علیه وآله) است ولی مفهوم آن همگانی ...١٨٢ و ١٠٥
چرا «شیاطین» به صورت جمع ذکر شده ...١٠٧
«ذوی القربی» چه کسانی هستند؟...١١٣ و ١١٢
«مکروه» در لسان قرآن ...١٤٥
تسبیح با زبان حال یا زبان قال ...١٥٥
آیا بشر تسبیح موجودات را نمی فهمد؟ ...١٥٨
تسبیح تکوینی و تشریعی ...١٥٩
منظور از «حجاب مستور» ...١٦٨
چرا حجاب فهم و درک، به خدا نسبت داده شده؟ ...١٦٨
معنی و مفهوم «أَکِنَّةً» ...١٦٩
منظور از «مَا یسْتَمِعُونَ بِهِ» ...١٧٠
چرا نسبت «مسحور» به پیامبر داده شده؟ ...١٧٠
منظور از «عباد» کیانند؟ ...١٨٠
منظور از «أَیُّهُمْ أَقْرَبُ» چیست؟ ...١٨٦
«وسیلة» به چه معناست؟ ...١٨٧

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

منظور از «رؤیای پیامبر» ...۱۹۳
منظور از «شجره ملعونه» در قرآن ...۱۹٤
تکذیب گذشتگان نسبت به معجزات و ارتباط آن با آیندگان ...۱۹۹
تفسیر چند لغت ...۲۱۸ و ۲۰۵
تفاوت «کرّمنا» و «فضّلنا» ...۲۲۲
معنی «کثیر» در آیه ...۲۲۲
آیا انسان از فرشته برتر است؟ ...۲۲۳
کرامت بنی آدم و تفاوت آن با انسان ...۲۲۸
چرا عذاب مضاعف برای انبیاء و اولیاء؟ ...۲۳۸
معنی و مفهوم «ضعف» ...۲۳۹
تفسیر «إِذاً لأَتَّخَذُوکَ خَلِیلاً» ...۲٤۰
منظور از «دلوک شمس» و «قرآن فجر» ...۲٤۷
منظور از «مقام محمود» برای رسول خدا(صلی الله علیه وآله) ...۲۵۸
آیه «جاء الحق و زهق...» و قیام مهدی (عج) ...۲٦۱
تفاوت «شفاء» و «رحمت» ...۲٦٤
چرا قرآن برای ظالمان خسران آور است؟ ...۲٦٤
منظور از «شاکلهٔ» چیست؟ ...۲۷۳
معنی و مفهوم «روح» در لغت و قرآن ...۲۷۷
آیا ما از وجود جهان بیرون آگاه هستیم؟ ...۲۹۰
آیا جهان خارج به درون ما می آید؟ ...۲۹۰
استدلال «دکارت» بر وجود خویش ...۲۹۲
چگونه چیزهای خیلی بزرگ را در ذهنمان مجسم می کنیم؟ ...۲۹٤
آیا نقشه های ذهنی ما مانند میکروفیلم ها و نقشه های جغرافیایی است؟...۲۹٦
معنی و مفهوم چند جمله از آیات ...۳۲۲
معنی و مفهوم کلمه «مثل» ...۳۳۲
منظور از «أجل» در آیه ...۳۳٤
آیا همه انسان ها بخیل اند؟ ...۳۳۵
منظور از آیات نه گانه چه بود ...۳٤۰
محل سکونت بنی اسرائیل در عصر موسی ...۳٤۰

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تفسیر و توضیح چند کلمه ...٣٤١
توضیح چند کلمه از آیه ...٣٥٢
چگونه حمد خداوند در برابر صفات سلبیه قرار داده شده؟ ...٣٦٥
توضیح معنی چند کلمه ...٣٨٢
معنی و مفهوم چند کلمه از آیه ...٣٩١
نکات مورد استفاده از کلمه «شفاء»...٤٠٠
قرآن و آراء محل غار اصحاب کهف...٤٠٣
نکات ظریف و دقیق داستان اصحاب کهف در آیات قرآن...٤٠٤
اختلاف در نحوه برخورد با اصحاب کهف و بنای مسجد...٤١٩
تعداد اصحاب کهف...٤٢٠
آیا پیامبر چیزی را فراموش می کند؟...٤٢٧
مدت خواب اصحاب کهف...٤٢٩
کهف در کجا بوده است؟...٤٣٨
قرآن اصحاب کهف را جوانمردان با ایمان می داند ...٤٤٢
آیا داستان اصحاب کهف علمی است؟...٤٤٣
زمستان خوابی و فروکشی حیات...٤٤٧
منجمد ساختن بدن انسان های زنده...٤٤٩
دفن مرتاضان، دلیلی دیگر بر خواب طولانی...٤٤٨
ابلیس فرشته بود یا جن؟ ...٥٠٦
مجمع البحرین کجاست؟ ...٥٢٢
محلی که موسی و استاد در خواست ضیافت کردند کجا بود؟ ...٥٣٩
مأموریت های تکوینی و تشریعی ...٥٤٩
خضر که بود؟ ...٥٥٣
معیار صحت و سقم ماجرای موسی و خضر ...٥٥٧
پیامبران و نسیان ...٥٥٧
فلسفه دیدار موسی از خضر ...٥٥٨
گنج پنهانی چه بود که خضر برای حفظ آن کوشید ...٥٦٠
شخصیت ذوالقرنین؟ ...٥٨٦
محل سد ذوالقرنین؟ ...٥٩٤

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

یأجوج و مأجوج کیانند؟ ...٥٩٦
«اخسرین اعمالا» چه کسانی هستند؟ ...٦٠٨
منظور از «لقاء اللّه» چیست؟ ...٦١١
در فردوس کسی تقاضای جابجائی نخواهد کرد ...٦١٤
فردوس جای چه کسانی است؟ ...٦١٤
ترسیمی از عدد بی نهایت در قرآن ...٦٢٠
هـ ـ نکات ادبی قرآن
مفهوم کلمه «من» در «من القرآن» ...٢٦٣
توضیحی درباره یک حرف...٤٢٤
استعمال ضمیر جمع متکلم در یک فرد برای چیست؟ ...٥٤٧
و ـ کنایات قرآن
سه کنایه در «و لا تبسطها کل البسط فتعقد ملوماً محسوراً» ...١٠٨
کنایه در جمله «ضربنا علی آذانهم» ...٣٩٢
معنای کنائی «رجماً بالغیب» ...٤٢٣
یک نوع کنایه زیبا ...٥١٤
معنی کنائی وراء ...٥٤٤
ز ـ تشبیهات و مثال های قرآن
داستان اصحاب کهف ضرب المثل و ماندنی...٤١٦
ضرب المثل دو دوست ...٤٦٧
نقش ضرب المثل در تفهیم ...٤٨٤
تشبیهی برای زندگی دنیا ...٤٨٥
ح ـ نکات آموزنده داستان های قرآن
نکات آموزنده داستان اصحاب کهف...٤٤٠
درس های عبرت از ضرب المثل ...٤٨١
هوشیاری پس از بلا بیهوده است ...٤٨١
درس های داستان موسی و خضر ...٥٦١
ادب شاگرد و استاد (از درس های داستان موسی و خضر) ...٥٦٥
دوازده نکته آموزنده داستان ذوالقرنین ...٥٨١
ط ـ احکام برگرفته از قرآن

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

احکام ششگانه ...١١٩
فرزندان را از ترس گرسنگی نکشید ...١٢٠
فلسفه حرمت زنا و آثار آن ...١٢٢
فلسفه حلال بودن ریختن خون سه گروه ...١٢٦
حق قصاص ...١٢٧
اسراف در قصاص ممنوع! ...١٢٨
حفظ اموال ایتام ...١٢٨
جبر نیست ...١٤٥
ی ـ فرشته در قرآن
فرشتگان دختر خدا نیستند ...١٤٦
فرار از حق، چرا؟ ...١٤٩
ک ـ موضعگیری مخالفان قرآن
ایجاد مزاحمت برای نشنیدن صدای قرآن ...١٦٣
ل ـ پاسخ های قرآن به مخالفان
دلیل فرزند نداشتن خداوند ...١٤٨
دلیل تمانع بر نفی شرک و اثبات توحید ...١٥١
پذیرش جز خدای واحد، پذیرش فساد جهان ...١٥٢
م ـ سوره های قرآن
نام و محل نزول سوره «اسراء»...١٥
فضیلت سوره «اسراء»...١٧
محتوای سوره «اسراء» در پانزده بخش...١٦
فضیلت سوره «کهف» ...٣٦٩
محتوای سوره «کهف» ...٣٧٠
ستایش خداوند در ابتدای سوره ها ...٣٧٦ و ٣٧٤
ن ـ داستانهای قرآن
١ ـ اصحاب کهف و رقیم
معرفی اصحاب کهف و رقیم ...٣٨٨
خلاصه ماجرای اصحاب کهف ...٣٩٠
اصحاب کهف، جوانمردان با ایمان ...٣٩٥

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

استحکام بخشیدن دلهای اصحاب کهف ...٣٩٦
چرا اصحاب کهف از جامعه خود جدا شدند؟ ...٣٩٧
برنامه ریزی برای فرار از دست جبّاران و تعیین محل امن ...٣٩٨
جوان و جوانمردی اصحاب کهف ...٣٩٩
قرآن و آراء محل غار اصحاب کهف...٤٠٣
نکات ظریف و دقیق داستان اصحاب کهف در آیات قرآن...٤٠٤
سگ اصحاب کهف، حیوانی که نامش در تاریخ ثبت شد...٤٠٦
رعب و وحشت از سپاهیان خدا...٤٠٧
بیداری اصحاب کهف پس از یک خواب طولانی...٤٠٩
تهیه خوراک برای رفع گرسنگی...٤١١
داستان اصحاب کهف ضرب المثل و ماندنی...٤١٦
بیداری اصحاب کهف و پاسخ شبهات معاد...٤١٨
اختلاف در نحوه برخورد با اصحاب کهف و بنای مسجد...٤١٩
تعداد اصحاب کهف...٤٢٠
بناء مسجد در کنار غار اصحاب کهف...٤٢٥
خواب اصحاب کهف ...٤٢٩
مدت خواب اصحاب کهف...٤٣٠
اصحاب کهف در احادیث اسلامی...٤٣٣
هجرت از محیط آلوده...٤٤٠
قرآن اصحاب کهف را جوانمردان با ایمان می داند ...٤٤٢
زمستان خوابی و فروکشی حیات...٤٤٧
کیفیت خواب اصحاب کهف و زندگانی طولانی آنها...٤٥١
٢ ـ دو دوست یا دو برادر
ضرب المثل دو دوست ...٤٦٧
یک مزرعه کامل ...٤٦٨
تکبر و برتری جوئی یکی از دو دوست ...٤٦٨
ثروت زمینه انکار قیامت ...٤٦٩
پاسخ به اشتباه دوست مغرور ...٤٧١
به پروردگارم افتخار می کنم نه به باغ و بستان ...٤٧٣

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

چرا «ما شاءَ اللّه» نگفتی؟ ...٤٧٣
خداوند می تواند تهیدست را دارا کند ...٤٧٤
صاعقه ای زندگی مرفهی را نابود می کند ...٤٧٤
بلای کفران نعمت و غرور ...٤٧٦
تأسف از هزینه های انجام شده ...٤٧٨
این دغل دوستان در زمان ناداری ...٤٧٨
پشیمانی از کفر و کفران، ولی چه سود؟ ...٤٧٩
درس های عبرت از ضرب المثل ...٤٨١
هوشیاری پس از بلا بیهوده است ...٤٨١
٣ ـ موسی و خضر
سرگذشت موسی و خضر (عالم و دانشمند) ...٥٢١
اصرار موسی بر انجام این سفر، برای دیدن خضر ...٥٢١
مجمع البحرین کجاست؟ ...٥٢٢
جریان زنده شدن ماهی و رفتن به دریا ...٥٢٤
خستگی سفر، درخواست غذا و کشف ماجرای ماهی ...٥٢٥
پی بردن به جایگاه خضر (معلم دانشمند) ...٥٢٦
دیدار استاد و تقاضای همراهی ...٥٢٩
آن که از واقع خبر ندارد چگونه شکیبائی می‌ورزد؟ ...٥٣٠
توصیه به اینکه همراه بودن، شرطش شکیبائی است ...٥٣٠
تعهد سپردن موسی در عدم ایراد ...٥٣١
سوراخ کردن کشتی و اعتراض موسی ...٥٣٥
تعهد مجدد در ایراد نگرفتن ...٥٣٦
قتل نوجوان و اعتراض موسی ...٥٣٧
تذکر استاد و تعهد مجدد برای عدم اعتراض ...٥٣٨
موسی و استاد در خواست ضیافت کردند ...٥٣٩
محل درخواست مهمانی و عدم پذیرش ...٥٣٩
ساخت دیوار فرو ریخته و اعتراض موسی برای بار سوم ...٥٤٠
تذکر استاد و به اجرا گذاردن تعهد ...٥٤١
دردناکترین حوادث برای موسی ...٥٤١

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

توضیح خضر در مورد اسرار حوادث ...٥٤٤
خضر که بود؟ ...٥٥٣
آیا داستان موسی و خضر در کتب یهود و مسیحیت وجود دارد؟ ...٥٥٥
معیار صحت و سقم ماجرای موسی و خضر ...٥٥٧
فلسفه دیدار موسی از خضر ...٥٥٨
گنج پنهانی چه بود که خضر برای حفظ آن کوشید ...٥٦٠
درس های داستان موسی و خضر ...٥٦١
ادب شاگرد و استاد ...٥٦٥
٤ ـ ذوالقرنین و یأجوج و مأجوج
پرسش از ذوالقرنین ...٥٦٩
به ذوالقرنین حکومت و امکانات بخشیدیم ...٥٧١
سفر ذوالقرنین به شرق و غرب زمین ...٥٧١
رفتار ذوالقرنین با انسان های تحت تسلط ...٥٧٢
سفر ذوالقرنین به شرق عالم ...٥٧٣
برخورد ذوالقرنین با جمعیت برهنگان ...٥٧٤
سد ذوالقرنین چگونه ساخته شد؟ ...٥٧٦
برخورد ذوالقرنین با مردمی که زبان نمی فهمیدند ...٥٧٧
یأجوج و مأجوج، مفسدان زمین ...٥٧٧
درخواست از ذوالقرنین برای ایجاد سد ...٥٧٧
بنای سد به وسیله ذوالقرنین و نحوه ساخت آن ...٥٧٨
سدی آهنین در بین دو کوه ...٥٧٩
بقاء سد تا زمانی که خدا بخواهد ...٥٨٠
دوازده نکته آموزنده داستان ذوالقرنین ...٥٨١
شخصیت ذوالقرنین؟ ...٥٨٦
چرا ذوالقرنین را ذوالقرنین (صاحب دو قرن) نامیدند ...٥٨٨
داستان ذوالقرنین در کتب یهود ...٥٩٠
محل سد ذوالقرنین؟ ...٥٩٤
یأجوج و مأجوج کیانند؟ ...٥٩٦
س ـ تاریخ زندگی انبیاء در قرآن و مقایسه آنها با کتب پیشین

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

١ ـ نوح
نوح بنده شاکر خدا و نام فرزندانش ...٣٧
شکر نوح چگونه بود؟...٣٧
٢ ـ موسی و هارون
موسی و کتاب هدایتگرش...٣٦
تهدید بنی اسرائیل در مورد فساد در زمین...٣٨
دو فساد تاریخی بنی اسرائیل و سرکوبی آنها...٤١
بیت المقدس دو بار ویران شد ...٤٢
صهیونیست ها و جنایات فجیع آنها ...٤٦
منظور از «شجره ملعونه» در قرآن ...١٩٥ و ١٩٤
تهمت سحر و جنون به موسی ...٣٣٨
معجزات نه گانه موسی ...٣٣٨
پاسخ قاطع موسی به فرعون ...٣٣٩
منظور از آیات نه گانه چه بود ...٣٤٠
محل سکونت بنی اسرائیل در عصر موسی ...٣٤٠
منظور از «ارض» سرزمین «مصر» است یا «فلسطین» ...٣٤٥
٣ ـ داود
به داود زبور بخشیدیم ...١٨٣
٤ ـ عیسی و مادرش مریم
شهر «ناصره» محل تولد حضرت مسیح ...٥٣٩
* اوصیاء
* حقیقت اوصیاء
ذوی القربی چه کسانی هستند؟...١١٣ و ١١٢
قاعده لطف و لزوم حجت ...٢٢٦
* ویژگی ها و صفات آنها
نقش رهبری از دیدگاه اسلام ...٢٢٨
آیه «جاء الحق و زهق...» و قیام مهدی (عج) ...٢٦١ یک رهبر الهی باید بی اعتنا به مال و مادیات باشد ...٥٨٤
* امام نور

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دلسوزی رهبران الهی ...٣٨٣ و ٣٨٢
* امام نار
تأثیر سنت در اعمال دیگران ...٦٦
* تبلیغ و مبلغین
برخورد منطقی با همه مخالفان ...١٧٩
لزوم بحث منطقی ...٤٤٢
ارتباط با ثروتمندان ...٤٦٥
* پیروان، رهروان، نواب خاص و عام، روات و...
سرمایه واقعی، باقیات صالحات (محبت اهل بیت(علیهم السلام)) ...٤٨٧
* دشمنان و مخالفان
منکرین ولایت علی(علیه السلام) اخسرین اعمالا هستند ...٦٠٩
* ادیان، مذاهب و مکاتب
جبر نیست ...١٤٥
فرضیه اتکای مذهب به ترس ...٢١٧
اعتقاد به جبر، زمینه تسلط دشمنان را فراهم می کند ...٢٧٥ و ٢٧٤
ابطال فرضیه بی اساس «دین از جهل سرچشمه گرفته» ...٣٥٥
انحراف در اعتقادات (مسیحیت) ...٣٧٨

معاد

(اسماء قیامت)

بعضهم یومئذ یموج فی بعض ...٦٠٠

(حقیقت معاد)

اساس اعتقادات دینی، توحید و معاد است ...٦٢١

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

(امکان معاد)

خلقت آسمان ها و زمین، دلیل معاد جسمانی ...٣٣١
بیداری اصحاب کهف پس از یک خواب طولانی...٤٠٩
خواب و بیداری نمونه ای از مرگ و رستاخیز در این جهان ...٤١٨
شواهد دیگری بر مسئله معاد ...٤٤٣
بهار را بنگر و پائیز را تماشا کن! زندگی این است ...٤٨٥

(معاد جسمانی)

معاد جسمانی همواره مورد دعوت پیامبر بود ...١٧٣
روز اجابت دعوت برای زنده شدن ...١٧٦
دلیل معاد جسمانی ...٣٣١
(منطق منکرین معاد، شبهات و پاسخ آنها)

ایرادات منکران معاد ...١٧٣
آیا پس از خاک شدن خلقت جدید می یابیم؟ ...١٧٤
چه کسی قدرت بازگرداندن پس از مرگ را دارد؟ ...١٧٥
چه زمانی معاد واقع می شود؟ ...١٧٥
چگونه معاد ممکن است؟! ...٣٣٠
بیداری اصحاب کهف و پاسخ شبهات معاد...٤١٨
ثروت زمینه انکار قیامت ...٤٦٨

(آثار ایمان به رستاخیز)

اثرات تربیتی ایمان به رستاخیز ...٥٤
چهار اصل مهم اسلامی...٦٢
دنیا طلبان و آخرت خواهان ...٧٩
نقش ایمان به معاد در تربیت انسان ها ...٤٩٩

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

(مرگ)

* حقیقت مرگ
پایان و فنا برای این جهان مسلم است ...١٩٠

(نشانه های قیامت)
رستاخیز، روز به حرکت درآمدن کوه ها ...٤٩٢
رستاخیز انسان ها ...٤٩٣
انهدام کوه ها در رستاخیز ...٤٩٥

(مواقف قیامت)

مواقف مختلف قیامت ...٣٢٨

(حالات انسان ها در قیامت)

هیچ کس بار گناه دیگری را به دوش نمی کشد...٦٥
مسئله رهبری ...٢٢٤
کوری دنیا، کوری آخرت ...٢٢٦
رستاخیز و کور و کر بودن عده ای ...٣٢٧
رستاخیز و همه در یک صف در برابر خدا ...٤٩٣
روزی که همه تنهایند ...٤٩٣
وحشت مجرمان از نامه عمل ...٤٩٤
وضعیت انسان ها در آستانه رستاخیز ...٥٩٩
جهنم بر کافران عرضه می شود ...٦٠٠
در روز قیامت مردم سه دسته می شوند ...٦١٣

(تجسم اعمال)

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مسئله رهبری ...٢٢٤
رستاخیز و کور و کر بودن عده ای ...٣٢٧
مقایسه زندگی دنیا و آخرت...٤٦٢
تجسم و حضور اعمال ...٤٩٤
تجسم اعمال ...٤٩٨

(دادگاه قیامت)

* شهود
مسئولیت اعضاء و جوارح ...١٣٧
گوش و چشم و قلب همگی مسئولند ...١٣٩
* نامه اعمال
نامه اعمال هر کس با خود او است...٦٣
گشوده شدن نامه های اعمال در قیامت ...٦٤
کارنامه اعمال انسان ...٦٩
نامه عمل چیست؟ و چگونه است؟ ...٧٠
وحشت مجرمان از نامه عمل ...٤٩٤
نامه های اعمال در رستاخیز ...٤٩٦
* حساب در قیامت
چهار اصل مهم اسلامی...٦٢
دلیلی بر اصل برائت...٦٦
بی گناه و گناهکار یکسان نیستند ...٧٢
اصل برائت ...٧٢
توزین اعمال و گروه های مختلف آن ...٦١٢
* میزان اعمال
سرمایه واقعی، باقیات صالحات ...٤٨٧
عمل صالح توأم با اخلاص، گذرنامه لقای پروردگار است ...٦٢٣

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

(شفاعت)

مقام محمود یا شفاعت ...٢٥٨

(بهشت)

* نعمت ها
بهشت نیکان...٤٥٩
زینت و رفاه در جهان دیگر...٤٦٤
پاداش افراد نیکوکار (فردوس) ...٦٠٨ و ٦٠٧
* بهشتیان
در فردوس کسی تقاضای جابجائی نخواهد کرد ...٦١٤
فردوس جای چه کسانی است؟ ...٦١٤

(جهنم)

* کیفرها
کیفر تبعیت از شیطان ...٢٠٤
چرا عذاب مضاعف برای انبیاء و اولیاء؟ ...٢٣٨
آتش شعلهور، کیفر گمراهان و مجرمان ...٣٢٨
کیفر منکران معاد ...٣٣٠
آتش سوزان، سزای ستمگران...٤٥٧
کیفر گناهکاران و پیروان شیطان و عدم راه گریز ...٥٠٥
پیش پذیرائی و منزلگاه کفار ...٦٠١
کیفر افراد زیان کار ...٦٠٧
* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

(فهرست احاديث)

الف

أبْدَلَهُمَا اللّهُ بِهِ جارِيَةً وَلَدَتْ ...٥٤٨
إذا أحْسَنَ الْمُؤْمِنُ عَمَلَهُ ضاعَفَ اللّهُ ...٢٣٩
إذا قامَ الْقائِمُ(عليه السلام) ذَهَبَتْ دَوْلَةُ ...٢٦١
إذا كانَ يَوْمُ الْقِيامَةِ دُفِعَ لِلإنْسانِ ...٤٩٩
ارْجِعْ فَكُنْ مَعَ والِدَتِكَ فَوَ الَّذِي ...٩٧
إسْماعُ الأَصَمِّ مِنْ غَيْرِ تَضَجُّر ...٥٨٣
أَلا إنَّ إعْطاءَ الْمالِ فِي غَيْرِ حَقِّهِ ...١١٦
أَلا إنَّ فِيهِ عِلْمَ ما يَأْتِي وَ الْحَدِيثَ ...٢٦٧
اللّهُمَّ بَلى لاتَخْلُو الأَرْضُ مِنْ قائِم ...٢٢٩
أمَّا الدّارُ فَشُؤْمُها ضِيقُها وَ خُبْثُ ...٦٩
إنَّ الأناةُ مِنَ اللّهِ وَ الْعَجَلَةُ مِنَ ...٥٩
إنَّ الرَّجُلَ لَيَكْذِبُ الْكَذِبَةَ وَ يُحْرَمُ ...٢٥٥
إنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ كُلُّ ...١٤٠
إنَّ اللّهَ لايُوصَفُ بِمَكان، وَ لايَجْرِي ...٣٠
إنَّ اللّهَ يُحِبُّ مِنَ الْخَيْرِ ما يُعَجِّلُ ...٦٠
أنْتَ رَجُلٌ قَدْ قَيَّدَتْكَ ذُنُوبُكَ ...٢٥٥
إنَّما الرُّوحُ خَلْقٌ مِنْ خَلْقِهِ، لَهُ بَصَرٌ ...٢٨٠
إنَّما أهْلَكَ النّاسَ الْعَجَلَةُ وَ لَوْ أنَّ ...٥٩
إنَّما هِيَ نَفْسِي أرُوضُها بِالتَّقْوى ...٣٢١
إنَّ مِنْ حَقِيقَةِ الإيمانِ أنْ لايَجُوزَ ...١٣٩
إنَّهُ لَيَأْتِي الرَّجُلُ الْعَظِيمُ السَّمِينُ ...٦١٣
أُوصِيكَ فِي نَفْسِكَ بِخِصال ...٢٥٥
إيّاكُمْ وَ الظَّنَّ فَإنَّ الظَّنَّ أكْذَبُ ...١٣٩
إيّاكُمْ وَ عُقُوقَ الْوالِدَيْنِ فَإنَّ رِيحَ ...٩٧
ألا تَحْمَدُونَ اللّهَ إذا كانَ يَوْمَ ...٢٢٧
ألطِّيَرَةُ شِرْكٌ ...٦٨
أللّهُمَّ إنِّي أُشْهِدُكَ أنَّ ما أصْبَحَ ...٣٧
أللّهُمَّ لا تَكِلْنِي إلى نَفْسِي طَرْفَةَ ...٢٤٠
أللّهُمَّ لا طَيْرَ إلاّ طَيْرُكَ وَ لا خَيْرَ ...٦٩
أمَّا الْمَرْئَةُ فَشُؤْمُها غَلاءُ مَهْرِها ...٦٨
أما عَلِمْتَ أنَّ الثَّوْبَ يُسَبِّحُ ...١٦٠
أما عَلِمْتَ أنَّ أصْحابَ الْكَهْفِ كانُوا ...٣٩١

ب

بُنِيَ الإسْلامُ عَلى خَمْس عَلى الصَّلاةِ ...٢٢٨

ت

تَتَجافى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضاجِعِ ...٢٥٧
تَشْهَدُهُ مَلائِكَةُ اللَّيْلِ وَ مَلائِكَةُ النَّهارِ ...٢٤٩

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

فِی الزِّنَا سِتُّ خِصال: ثَلاثٌ فِی الدُّنْیا ...١٢٤

ث

ق

ثَلاثَةٌ هُنَّ فَخْرُ الْمُؤْمِنِ وَ زِینَتُهُ ...٢٥٦
ثُمَّ نَصَرْتَهُ بِالرُّعْبِ ...٤٠٧

قِیامُ اللَّیْلِ مَصَحَّةٌ لِلْبَدَنِ وَ مَرْضاةٌ ...٢٥٤

ج

ک

الْجَهْرُ بِها رَفْعُ الصَّوْتِ وَ التَّخافُتُ ...٣٦١

کانَ فِی الْمَنامِ رُؤْیا رَآها ...٢٨
کانُوا أَهْلَ قَرْیَةٍ لِئام ...٥٤٠

خ

کُلُّ شَیْءٍ یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ إِنّا لَنَرى ...١٦٠

خَیْرُکُمْ مَنْ أَطابَ الْکَلامَ وَ أَطْعَمَ ...٢٥٤

کَیْفَ رَجَوْتُمْ أَنْ یَتِمَّ هَذا وَ لَیْسَ فِیهِ ...٤٢٧

د

ل

دُلُوکُها زَوالُها، غَسَقُ اللَّیْلِ إِلى نِصْفِ ...٢٤٨

لا إِلهَ إِلاّ اللّهُ مَنْ أَیْقَنَ بِالْمَوْتِ ...٥٦٠
لاتَدَعْ قِیامَ اللَّیْلِ فَإِنَّ الْمَغْبُونَ ...٢٥٥
لاتَسْتَصْغِرْ مَودَّتَنا فَإِنَّها مِنَ ...٤٨٧
لا عَمَلَ إِلاّ بِالنِّیَّةِ ...٦٢٤

ش

لایَحِلُّ دَمُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ یَشْهَدُ أَنْ ...١٢٦

شَرُّ الْعَمى عَمَى الْقَلبِ ...٢٣١
شِفاءٌ لاتُخْشَى أَسْقامُهُ ...٢٦٩

لا یُسَمِّیهِ بِاسْمِهِ وَ لایَمْشِی بَیْنَ یَدَیْهِ ...٩٨

ف

لایَکُونَنَّ الْمُحْسِنُ وَ الْمُسِیءُ عِنْدَکَ ...٥٨٢

لَعَنَ اللّهُ أَباکَ وَ أَنْتَ فِی صُلْبِهِ ...١٩٦

فَاسْتَشْفُوهُ مِنْ أَدْوائِکُمْ وَ اسْتَعِینُوا ...٢٦٧
فَرَقَ قَلْبُهُ عِنْدَ ذِکْرِ الْوالِدَیْنِ ...١٨

لِلدّابَّةِ عَلى صاحِبِها سِتَّةُ حُقُوق ...١٦١

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

لَمّا نَزَلَ قَوْلُهُ تَعالى وَ آتِ ذَا الْقُرْبى ...١١٣
لَوْ عَلِمَ اللّهُ شَيْئاً هُوَ أَدْنَى مِنْ أُفّ ...٩٦
لِيَسْتأْدُوهُمْ مِيثاقَ فِطْرَتِهِ وَ ...٥١٧
لَيْسَ لَكَ أَنْ تَتَكَلَّمَ بِما شِئْتَ لاِ نَّ اللّهَ ...١٣٩

م

ما أَضْمَرَ أَحَدٌ شَيْئاً إِلاّ ظَهَرَ ...١٥٦
ما عَرَفْناكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ ...٣٥٨
ما عِلْمُكَ وَ عِلْمُ مُوسى فِى عِلْمِ اللّهِ ...٥٦٠
ما كانَ اللّهُ سُبْحانَهُ لِيُدْخِلَ الْجَنَّةَ ...٥٠٧
ما مِنْ طَيْر يُصادُ فِى بَرّ وَ لا بَحْر ...١٦٠
مِسْكِينٌ ابْنُ آدَمَ... تُؤْلِمُهُ الْبَقَّةُ ...٥٤٥
مَعَ التَّثَبُّتِ تَكُونُ السَّلامَةُ وَ مَعَ ...٥٩
مَعَكُمُ الْمَحْيا وَ مَعَكُمُ الْمَماتُ ...٤٥٥
مَنْ أَبْصَرَ بِها بَصَّرَتْهُ وَ مَنْ أَبْصَرَ ...٨٦
مَنْ أَنْفَقَ شَيْئاً فِى غَيْرِ طاعَةِ اللّهِ ...١٠٤
مَنْ أَخْلَصَ لِلّهِ أَرْبَعِيْنَ يَوْماً فَجَّرَ اللّهُ ...٦٢٥
مَنْ صَلّى بِاللَّيْلِ حَسُنَ وَجْهُهُ بِالنَّهارِ ...٢٥٥
مَنْ قَرَأَ سُورَةَ بَنِى إِسْرائِيْلَ فِى كُلِّ ...١٧
مَنْ لَمْ يَدُلَّهُ خَلقُ السَّمواتِ وَ الأَ رْضِ ...٢٣٠
مَنْ ماتَ بِغَيْرِ إِمام ماتَ مِيتَةً جاهِلِيَّةً ...٢٢٩
مَنْ هَمَّ بِشَىْء مِنَ الْخَيْرِ فَلْيُعَجِّلْهُ ...٦٠

ن

نُزِّلَتْ أَنْفُسُهُمْ مِنْهُمْ فِى الْبَلاءِ ...٢١٦
نَعَمْ وَ إِنْ كُنْتَ عَلى نَهْر جار ...١٠٥
نَهى رَسُولُ اللّهِ عَنْ أَنْ تُوسَمَ الْبَهائِمُ ...١٦٠
النِّيَّةُ أَفْضَلُ مِنَ الْعَمَلِ أَلا وَ إِنَّ ...٢٧٥

و

وَ اعْرِفْ طريقَ نَجاتِكَ وَ هَلاكِكَ كَى ...٥٥
وِ اللّهِ ما فُقِدَ جَسَدُ رَسُولِ اللّهِ ...٢٨
وَ جَعَلَ شَمْسَها آيَةً مُبْصِرَةً لِنَهارِها ...٥٧
وَ عَلَيْكُمْ بِكِتابِ اللّهِ فَإِنَّهُ الْحَبْلُ الْمَتِينُ ...٢٦٧
وَ كانَ ثُمَّ شَىْءٌ فَيَكُونُ أَكْبَرُ مِنْهُ ...٣٦٤
وَ مَشْيُهُمُ التَّواضُعُ ...١٤٣

هـ

هُوَ الْمِيْزانُ الَّذِى لَهُ لِسانٌ ...١٣٤
هِيَ الشَّفاعَةُ ...٢٥٨
هِيَ مِنَ الْمَلَكُوتِ مِنَ الْقُدْرَةِ ...٢٨٠

ى

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

يا بَنِى عَبْدِ الْمُطَّلِبِ لاأُلْفِيَنَّكُمْ ...١٢٨
يا مُحَمَّدُ! عِشْ ما شِئْتَ فَإِنَّکَ مَيِّتٌ ...٢٥٦
يُدْعى كُلُّ أُناس بِإِمامِ زَمانِهِمْ وَ ...٢٢٧
يَذْكُرُ الْعَبْدُ جَمِيْعَ ما عَمِلَ ...٧٠
يُسَبِّحْنَ رَبَّهُنَّ عَزَّوَجَلَّ وَ يَسْئَلْنَ ...١٦٠
يُغْفَرُ لِلْجاهِلِ سَبْعُونَ ذَنْباً قَبْلَ أَنْ ...٢٣٩

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

(فهرست اعلام)

آصف ابن برخیا، ٥٥٤
آلوسی، ١٠، ١٥، ١٢٧، ٥١٣، ٥٧٨
ابراهیم انصاری، ٤٤
ابلیس، ٢٠١، ٢٠٢، ٢٠٣، ٥٠١، ٥٠٢، ٥٠٣، ٥٠٤، ٥٠٧، ٥٠٨، ٥٠٩
ابن ابی حاتم، ١١٣
ابن خردادبه، ٤٤٤
ابن عباس، ١٦٣، ١٨٥، ١٩٣، ١٩٦، ٣٥٦، ٣٦٠، ٤٢٤، ٥٣٩، ٥٤٧، ٥٥٨، ٦١٦
ابن ماجه، ٢٤٩
ابن مردویه، ١١٣
ابوالحسن علی بن منویه، ١٠
ابوالفتوح رازی، ١٠، ٤٣، ١٠٠، ٥٤١، ٥٤٢
ابوالکلام آزاد، ٥٨٧، ٥٨٩
ابو جهل، ١٦٣، ١٩٥، ٣٠٨، ٣١٠
ابو حمزه ثمالی، ١٦٠
ابوذر، ٤٥٤، ٤٦١
ابوریحان بیرونی، ٤٤٤
ابو سعید، ١١٣
ابو سعید خدری، ١١٢
ابو سفیان، ١٦٣
ابو علی سینا، ٥٨٧
ابو لهب، ١٦٣
ابو نعیم اصفهانی، ١٦٠، ١٦١
ابو یعلی، ١١٣
ابی بن کعب، ٥٥٨
احمد، ٢٤٩
احمد مصطفی مراغی، ١٠
اخفش، ١٦٩
ارمیا، ٤٢
اسپیانوس، ٤١، ٤٢
اسکندر، ٥٨٣، ٥٨٦، ٥٨٨
اصبغ بن نباته، ٦٠٩
اصمعی، ٥٨٧
الکسیس کارل، ٢٢٤
الیاس(علیه السلام)، ٥٥٤، ٥٥٥، ٥٥٦
امام باقر(علیه السلام)، ٣٧، ١٣٤، ١٦٠، ٢٢٨، ٢٣٠، ٢٤٨، ٢٥٨، ٢٦١، ٢٨٠، ٣٦٠
امام حسن(علیه السلام)، ٤٧
امام حسین(علیه السلام)، ٥١٠
امام سجاد(علیه السلام)، ١١٣
امام صادق(علیه السلام)، ١٧، ٢٩، ٣٧، ٥٥، ٥٩، ٦٠، ٦٨، ٧٠، ٩٦، ٩٧، ١٠٤، ١٣٩، ١٥٩، ١٦٠، ١٦١، ٢٢٧، ٢٣٩، ٢٤٧، ٢٥٥، ٢٥٦، ٢٥٨، ٢٧٥، ٢٧٦، ٢٨٠، ٣٦٠، ٣٦١، ٣٦٤، ٣٦٩، ٣٩١، ٣٩٢، ٤٢٧، ٤٣٣، ٤٨٧، ٤٩٩، ٥٠٨، ٥٣٩، ٥٥٩، ٥٦٠، ٥٦٢، ٥٨٣
امام علی(علیه السلام)، ١٢٤، ٢٢٧، ٥٠٨، ٥٥٩

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

امام کاظم(علیه السلام)، ٩٨
امیر المومنین(علیه السلام)، ١٢٨، ٥٦٥
امیر مؤمنان(علیه السلام)، ١٢٨، ٢٢٣، ٢٥٤، ٢٥٥، ٣٦٦، ٦٠٩
انطیاخوس، ٤٢
اینشتاین، ٣٢
بخاری، ١٢٦، ٢٤٩
بخت النصر، ٤١، ٤٢
بزار، ١١٣
بَلْ شَصَّر، ٥٩٠
بلیا ابن ملکان، ٥٥٤
پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله)، ٢٥، ١٢٥، ١٢٦، ١٨٣، ١٩١، ١٩٧، ١٩٨، ١٩٩، ٢٣٦، ٢٥٦، ٣٠٢، ٣٠٦، ٣١٣، ٣١٤، ٣١٥، ٣١٦، ٣٢٠، ٣٤٩، ٣٨٦، ٤٠٧، ٤٦٠، ٤٦١، ٤٨٢، ٥٦٩، ٥٨٥، ٥٩٠، ٦١٦
پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)، ٦٩، ٢٣٥، ٦٢٥
ترمذی، ٢٤٩
تفلیسی، ١٠٠
تملیخا، ٤١٠، ٤٣٦، ٤٣٧
جالوت، ٥٠٦
جبرئیل، ٢٤، ٢٥٦، ٢٨١، ٣٤٨، ٣٨٧، ٥٩٠
چنگیزخان، ٥٩٧
حاکم، ٢٤٩
حام، ٣٧
حسن، ٤٢٤
حضرت مهدی(علیه السلام)، ٤٧
خباب، ٤٥٤
خضر(علیه السلام)، ٣٧١، ٣٧٢، ٥٢١، ٥٢٨، ٥٣٠، ٥٣٣، ٥٣٥، ٥٣٩، ٥٤٠، ٥٤٢، ٥٤٤، ٥٤٦، ٥٤٩، ٥٥٠، ٥٥٢، ٥٥٣، ٥٥٤، ٥٥٥، ٥٥٦، ٥٥٧، ٥٥٨، ٥٥٩، ٥٦٠، ٥٦٤، ٥٦٦، ٥٧٠، ٦٠٤، ٦١٧
دانیال(علیه السلام)، ٤٢، ٥٩٠، ٥٩١
داود(علیه السلام)، ٤٢، ١٧٨، ١٨٢، ١٨٣، ١٨٤
دجّال، ٣٦٩
دقیانوس، ٣٩٦، ٤١٧، ٤٣٥، ٤٣٦، ٤٣٧، ٤٣٨، ٤٤٣
دکتر ارانی، ٢٨٦، ٢٨٧
دکیوس، ٤٤٣
ذو القرنین، ٣٧١، ٣٧٢، ٥٢١، ٥٥٤، ٥٦٨، ٥٦٩، ٥٧٠، ٥٧١، ٥٧٢، ٥٧٣، ٥٧٤، ٥٧٥، ٥٧٦، ٥٧٧، ٥٧٨، ٥٧٩، ٥٨٠، ٥٨١، ٥٨٢، ٥٨٣، ٥٨٤، ٥٨٥، ٥٨٦، ٥٨٧، ٥٨٨، ٥٨٩، ٥٩٠، ٥٩٢، ٥٩٣، ٥٩٤، ٥٩٥، ٦٠٤، ٦١٧
ذی نوفن، ٥٩٢
راغب، ٨٧، ١٠١، ١٨٥، ٢٠٦، ٢٥٠، ٢٧٤، ٣٣٠، ٣٥٢، ٣٨٩، ٤٠٦، ٤٢١، ٤٥٧، ٤٥٩، ٥١٢، ٥٢٤، ٥٣٥
زکریا(علیه السلام)، ٤٢
زمخشری، ١٠
زید، ٤٢٤

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

ژاک، ٤٤٤
سام، ٣٧
سعد، ١٠٥
سلیمان(علیه السلام)، ٤٢، ٥٧٧
سیّد قطب، ١٠، ٤٣، ٩٨
سیوطی، ١٠
شعرانی، ٤٣
شعیب، ١٣٢
شیخ طوسی، ١٠، ٢٥
شیخ عبد العزیز، ٢٦
صالح، ٦٣
صدوق، ٣٥٩، ٣٦٠
صهیب، ٤٥٤
طالوت، ٥٠٦
طبرسی، ١٠، ٢٥، ٢٦، ١٠١، ١١٣، ١٦٣، ١٧٠، ١٩٤، ٢٢٢، ٢٣٣، ٢٧٤، ٣٦٣، ٥١٣، ٥٣٩
طبری، ٤٢
طرطوز، ٤١، ٤٣
طیطوس، ٤٢، ٤٣
عایشه، ٢٨، ١٦٠، ١٩٦
عبد الرحمن بن ملجم مرادی، ١٢٨
عبید اللّه بن حر، ٥١٠
عبید بن زراره، ٢٤٧
عزیر، ٣٧٥
علامه مجلسی، ٢٥
علاّمه طباطبائی، ١٠، ١٧٠، ٣٢٣، ٤٩٧، ٥٩٦
علی بن ابی طالب(علیه السلام)، ١٢٤
علی بن جمعهٔ الحویزی، ١٠، ٣٦١، ٤٣٣
علی بن موسی الرضا(علیه السلام)، ٢٢٧، ٥٠٨، ٥٥٩
عُمر، ٢٣٤
عمر، ٤٢٤
عیسی(علیه السلام)، ٢٧، ٢٧٨، ٣١٨، ٤٣٨، ٦١٨
فاطمه زهرا(علیها السلام)، ١٠٥
فخر رازی، ١٠، ٢٦، ٩٢، ١٠١، ١٣٣، ١٦٣، ١٧٠، ١٩٤، ١٩٦، ٤٢٤، ٤٩٨، ٥٧٤، ٥٧٨، ٥٨٧، ٦١٨
فرعون، ١١٤، ٣٣٧، ٣٣٨، ٣٣٩، ٣٤٠، ٣٤٢، ٣٤٣، ٣٤٤، ٣٤٥، ٤٧٩، ٤٨٢، ٤٩٠، ٥٤٢، ٦١١
فرید وجدی، ٥٣٩
فیروزآبادی، ٢٣٩
فیض کاشانی، ١٠، ١٩٤، ٥٧٨
قابیل، ٤٥
قرطبی، ١٠، ٨٢، ٩٩، ١٠١، ١٨١، ١٩٤، ١٩٦، ٣٤٧، ٤٢٤، ٤٥٥، ٤٩٨، ٦١٧، ٦٢٥
کوروش، ٤١، ٥٨٧، ٥٩٠، ٥٩١، ٥٩٢، ٥٩٣، ٥٩٤، ٥٩٥، ٥٩٧
گالیله، ٢٨٧
گوگ، ٥٩٦
گوگویوس، ٤٤٤
گیورگیو، ٢٩

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

مالک اشتر، ٥٨٢
مأجوج، ٣٧١، ٣٧٢، ٥٧٥، ٥٧٧،
٥٧٨، ٥٧٩، ٥٨٩، ٥٩٦، ٥٩٧، ٥٩٨
مأگوگ، ٥٩٦
محمود بهزاد، ٢٩٤
مسلم، ١٢٦، ٢٤٩
منصور علی ناصف، ٢٦
موسی(علیه السلام)، ٣٤، ٣٦، ٦٣، ٩٩،
١٠٠،
١٣٩، ١٨٤، ٣٣٧، ٣٤٠،٣٣٩،٣٣٨،
٣٤١، ٣٤٢، ٣٤٤، ٥٢٠،٣٧٢،٣٧١،
٥٢١، ٥٢٢، ٥٢٣، ٥٢٤، ٥٢٥، ٥٢٦،
٥٢٨، ٥٢٩، ٥٣٠، ٥٣١، ٥٣٢، ٥٣٣،
٥٣٤، ٥٣٥، ٥٣٦، ٥٣٧، ٥٣٨،
٥٤٠،٥٣٩، ٥٤١، ٥٤٤، ٥٤٧، ٥٤٨،
٥٤٩، ٥٥٣، ٥٥٤، ٥٥٥، ٥٥٦، ٥٥٧،
٥٥٨، ٥٥٩، ٥٦٠، ٥٦١، ٥٦٢، ٥٦٣،
٥٦٥، ٥٦٦، ٥٦٧، ٥٧٠، ٦١٧،٦٠٤
میکائیل، ٢٨١
نسائی، ٢٤٩
نوح(علیه السلام)، ٣٤، ٣٥، ٣٧، ٣٨، ٦٧،
٧٣،
٧٤، ٧٦، ٧٧، ٣٢٠، ٤٦١، ٥١٥
هابیل، ٤٥
هردوت، ٥٩٢، ٥٩٣
هشام بن حکم، ٣٥٩
همّام، ١٤٣
هیتلر، ٤٣
یافث، ٣٧
یاقوت حموی، ٤٤٤
یأجوج، ٣٧١، ٣٧٢، ٥٧٥، ٥٧٧،
٥٧٨، ٥٧٩، ٥٨٩، ٥٩٦، ٥٩٧، ٥٩٨
یحیی(علیه السلام)، ٤٢
یوشع بن لاوی، ٥٥٥، ٥٥٦
یوشع بن نون، ٥٢٢

* * *

(فهرست کتب)

آفریدگار جهان، ٢١٤
اسباب النزول، ١٠
اسکوایر، ٤٥٠
اشعیا، ٥٩١
اصول کافی، ٦٠، ٢٢٨، ٢٣٨، ٢٣٩،
٢٧٥، ٥٥٤
اعلام القرآن، ٣٩٣، ٤٤٣، ٤٤٤، ٥٥٦
الآثار الباقیه، ٤٤٤
التاج، ٢٦
التحذیر من البدع، ٢٦
الجامع، ١٩٤، ٤٩٨
الشفاء، ٥٨٧
القواعد الفقهیه، ٤٤١
المسالک و الممالک، ٤٤٤
المنار، ١٠
المیزان، ١٠، ٤٢، ٩٢، ١١٢، ١٣١،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

۱۳۳، ۱٦۰، ۱٦۱، ۱۷۰، ۲٤۰، ۲۵۸،
۳۲۳، ۳٦۰، ٤۹٦، ٤۹۷، ۵۵۹، ۵٦۰،
۵۷٤، ۵۸۷، ۵۹٦، ٦۰۰، ٦٤۹
انجیل لوقا، ۲۷
انجیل مرقس، ۲۷
انجیل یوحنا، ۲۷
انسان موجود ناشناخته، ۲۲٤
بحار الانوار، ۱۷، ۲۵، ۲٦، ۳۰، ۳۸،
۵۹، ٦۰، ٦۸، ۹٦، ۹۷، ۱۱۳، ۱۳٤،
۱٤٤، ۲٤۰، ۲۵٤، ۲۵۵، ۲۵۷، ۳۵۸،
٤۸۷، ٦۲٤
برهان، ۱۰، ۳۰
بشر از نظر مادی، ۲۸۷
پسیکولوژی، ۲۸٦
تبیان، ۱۰، ۲۵
تفسیر مراغی، ۱۰
توحید، ۳۵۹
تورات، ۳۵، ۳٦، ۳۸، ۵۰، ۱۰۰،
۱۸٤، ۳۵۲، ۵۵۵، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹٦،
٦۱٦
جامع السعادات، ۹٦، ۹۷
جلال شهداء، ٤٤٤
حزقیل، ۵۹٦
حلیة الاولیاء، ۱٦۰، ۱٦۱
دائرة المعارف، ٤٤۸
دائرة المعارف فرید وجدی، ۵۳۹
درّ المنثور، ۱۰، ۱۱۳، ۳۱۰، ۵٦۰
ذو القرنین یا کوروش کبیر، ۵۸۷،
۵۹٤، ۵۹۵
روح الجنان، ۱۰، ۵۱۳
روح المعانی، ۱۰، ۱۲۷، ۱۹۵، ۲٤۹،
۲۵۰، ۳۵۳، ۳۷۷، ۵۱۳، ۵۷۸
روضه کافی، ۳۹۲
رؤیای یوحنا، ۵۹٦
رهبران بزرگ و مسئولیت های
بزرگ تر، ۲۳۷
زبور، ۱۷۸، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸٤
سفینة البحار، ۵۹، ٦۰، ٦۹، ۲٦۹،
٤۳۸، ٦۲۵
صافی، ۱۰، ۷۱، ۸۲، ۱۰٤، ۱۰۵،
۱۳٤، ۱۹٤، ۵۷۸، ٦۱۷
صحیح بخاری، ۱۲٦، ۲٤۹
صحیح مسلم، ۱۲٦
عیون الاخبار، ۵۰۸
فرهنگ قصص قرآن، ۵۹٤، ۵۹۵
فرهنگ نامه، ٤٤۸
فیزیولوژی حیوانی، ۲۹٤
فی ظلال القرآن، ۱۰، ٤۳، ۹۸، ۱۲٦،
۳۰۳، ۳٤۷، ۵۷٤
قاموس، ۲۳۹، ٤٤٤
کشّاف، ۱۰
کنز العمال، ۱۱۳
لایف، ٤۵۰
مجله دانشمند، ٤۵۰
مجمع البیان، ۱۰، ۲۵، ۳۸، ۱۰۱،
۱۰۸، ۱۱۳، ۱۲٤، ۱۳۳، ۱٦۳، ۱۷۰،
۱۸۱، ۱۹٤، ۲۰٦، ۲۲۲، ۲۲۷، ۲۳۳،
۲۷٤، ۳۱۰، ۳۵۷، ۳٦۳، ۳٦۹، ٤۵۵،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

٥١٣، ٥٤٠، ٥٥٩، ٦١٣، ٦١٤، ٦٢٥
محمّد پیامبری که از نو باید شناخت،
٢٩
مراصد الاطلاع، ١١٢
معاد و جهان پس از مرگ، ٢٩٨، ٣٣٢،
٤٤٥
معجم البلدان، ٤٤٤
معجم الرجال الحدیث، ٥٦٣
مفاتیح الغیب، ١٠
مفردات، ٨٧، ١٠١، ١٨٥، ٢٠٦، ٢٥٠،
٢٧٤، ٣٣٠، ٣٥٢، ٣٨٩، ٤٠٦، ٤٢١،
٤٥٧، ٥٢٤، ٥٣٥، ٥٧٨
میزان الاعتدال، ١١٣
نور الثقلین، ١٠، ٤٧، ٥٥، ٧٠، ٩٨،
١١٣، ١٤٠، ١٦٠، ١٩٦، ٢٠٨، ٢٢٣،
٢٢٩، ٢٣١، ٢٤٨، ٢٥٠، ٢٦١، ٢٦٢،
٢٧٥، ٢٧٦، ٢٨٠، ٢٨١، ٣٦٠، ٣٦١،
٣٦٤، ٣٦٥، ٣٩٠، ٣٩٢، ٤٢٧، ٤٣٥،
٥٠٠، ٥٠٨، ٥٠٩، ٥١٠، ٥٤٨، ٥٥٩،
٥٦١، ٥٦٤، ٥٧٤، ٥٩٠، ٦٠٩
نهج البلاغه، ٥٧، ٦٩، ٨٤، ٨٦، ١١٦،
١٢٨، ١٤٣، ١٥٦، ١٨٧، ٢١٦، ٢٣٠،
٢٦٧، ٢٦٨، ٢٦٩، ٣٢١، ٣٦٦، ٥٠٧،
٥١٧، ٥٤٥، ٥٦٥، ٥٨٢
وجوه القرآن، ١٠٠
وسائل الشیعه، ٦٩، ١٣٩، ٢٤٧، ٢٥٦
همه می خواهند بدانند، ٣٣
هورمون ها، ٢٩٤

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

(فهرست ازمنه و امکنه)

آبس، ٤٤٤
آلمان، ٤٣
اردن، ٤٣٩
ارطامیس، ٤٤٤
اروپا، ٤٤٣، ٥٩٦
ازمیر، ٤٣٩، ٤٤٤، ٥٩٣
اسکندرون، ٥٣٩
اسکندریه، ٥٨٦، ٥٨٧
افسوس، ٤٣٩
اقیانوس هند، ٥٢٢
الازهر، ٢٦
انطاکیه، ٥٣٩، ٥٤٠
اورشلیم، ٥٩١
ایاصولوک، ٤٣٩
ایتالیا، ٢٨٧
ایران، ٢٥٩، ٤٣٥، ٥٨٧، ٥٩١، ٥٩٢
ایلات، ٥٣٩
ایله، ٥٣٩، ٥٤٠
بابل، ٤١، ٥٩١
بدر، ٢٥٩، ٦١١
بغداد، ٥٩٧
بیت المقدس، ١٩، ٢١، ٢٤، ٢٥، ٢٦، ٤٠، ٤١، ٤٢، ٤٣، ٤٤، ٤٦، ٥٨٦
ترکیه، ٤٣٩، ٤٤٤
تفلیس، ٥٩٤
تنگه جبل الطارق، ٥٢٣
تنگه داریال، ٥٩٤، ٥٩٥
چین، ٥٨٧، ٥٩٤، ٥٩٥
حجاز، ١١٢
حجر الاسود، ٢٣٣
حدیبیه، ١٩٣، ١٩٤
حلب، ٥٣٩
حنین، ٢٥٩
خانه کعبه، ١٦٣، ٣٠٨
خراسان، ٥٨٧
خلیج سوئز، ٥٢٢، ٥٤٠
خلیج عقبه، ٥٢٢، ٥٢٣، ٥٣٩، ٥٤٠
خیبر، ١١٢
دریای احمر، ٥٢٢، ٥٣٩
دریای خزر، ٥٩٥
دریای سیاه، ٥٩٥
دریای مدیترانه، ٥٢٣
رجیب، ٤٣٩
روم، ٤١، ٤٢، ٤٣٨، ٤٤٤، ٥٢٣، ٥٨٦، ٥٩٧
زور، ٥٨٧
سوریه، ٤٤٤، ٥٣٩
سویدیه، ٥٣٩
شام، ١١٣، ٢٤٢، ٣٠٩، ٣٣٧، ٣٤٠، ٥٢٣، ٥٨٦
شُوشان، ٥٩٠
عراق، ٢٥٩، ٣٠٩، ٥٨٧
عمان، ٤٣٩
عیلام، ٥٩٠
فارس، ٤٢، ٥٩١، ٥٩٧

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

فدک، ١٠٥، ١١٢، ١١٣
فلسطین، ٣٨، ٤٤، ٣٤٥، ٥٣٩، ٥٩١
قفقاز، ٥٩٤، ٥٩٥، ٥٩٧
قیامت، ٤٩، ٥٣، ٦٢، ٦٤، ٦٥، ٩٤،
١٣٧، ١٧١، ١٧٦، ١٨٩، ١٩٠، ١٩٧،
٢٠١، ٢٠٣، ٢٢٥، ٢٢٧، ٢٣١، ٣٢١،
٣٢٤، ٣٢٧، ٣٢٨، ٣٣٠، ٣٣٢، ٣٦٩،
٤١٥، ٤١٨، ٤٦٤، ٤٦٦، ٤٦٩، ٤٩٠،
٤٩٢، ٤٩٦، ٤٩٧، ٤٩٨، ٤٩٩، ٥٠٠،
٥٩٩، ٦٠٠، ٦٠٣، ٦٠٦، ٦١٢، ٦١٣،
٦٢٢، ٦٢٣
کاستر، ٤٤٤
کربلا، ٥١٠
لیدیا، ٥٩٣، ٥٩٤
ماه رمضان، ١٨٧، ٤١٤
مجمع البحرین، ٥٢٢، ٥٢٥، ٥٢٩،
٥٤٠، ٥٥٨
مدائن، ٥٩١
مدین، ١٣٢
مدینه، ١٦، ١١٢، ١٩٣، ٢٤٢، ٢٥٢،
٣٨٦، ٥٦٩
مسجد اقصی، ١٩، ٢٠، ٢٣، ٢٤، ٣٥،
٤٤، ٣٦٥
مسجد الحرام، ١٩، ٢٠، ٢١، ٢٢، ٢٣،
٢٤، ٢٥، ٣٥، ١٩٣، ٢٣٣، ٢٣٤، ٢٦٢،
٣٦٥
مصر، ٢٣٧، ٣٣٧، ٣٤٠، ٣٤٥، ٤٠١،
٥٨٦
مغرب (مراکش)، ٥٨٦
مکّه، ١٣، ١٥، ١٦، ٢١، ٢٣، ٢٤، ٢٥،
٢٦، ١٤٤، ١٨١، ١٩٣، ١٩٤، ٢٣٤،
٢٤٢، ٢٤٣، ٢٥٢، ٢٦٢، ٣٠٨، ٣٠٩،
٣١٣، ٣١٥، ٣٣٥، ٣٥٦، ٣٦٠، ٣٦٧،
٣٨٧، ٤٨٢
ناصره، ٥٣٩، ٥٤٠
نهر اُولای، ٥٩٠
ولادی کیوکز، ٥٩٤
هند، ٥٨٧
یمن، ٥٨٧
ینایرداغ، ٤٣٩
یونان، ٥٩٣

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

(فهرست قبایل و طوایف و...)

ارمنی، ٥٩٥
اصحاب کهف، ٣٧٠، ٣٧٢، ٣٨٦،
٣٨٨، ٣٨٩، ٣٩٠، ٣٩١، ٣٩٥، ٣٩٩،
٤٠١، ٤٠٣، ٤٠٦، ٤٠٧، ٤٠٩، ٤١١،
٤١٣، ٤١٦، ٤١٨، ٤١٩، ٤٢٠، ٤٢١،
٤٢٢، ٤٢٤، ٤٢٥، ٤٢٩، ٤٣٠، ٤٣١،
٤٣٣، ٤٣٤، ٤٣٥، ٤٣٨، ٤٣٩، ٤٤٠،
٤٤١، ٤٤٣، ٤٤٤، ٤٤٥، ٤٥١، ٤٥٥،
٥٢١، ٥٦٩، ٥٧٠، ٦٠٤، ٦١٧، ٦٣٩،
٦٤٠، ٦٤١
اهل سنت، ٢٦، ٢٤٩
ایده آلیست، ٢٩٠
بنی اسرائیل، ١٥، ١٦، ١٧، ٣٤، ٣٥،
٣٦، ٣٧، ٣٨، ٤١، ٤٢، ٤٣، ٤٤، ٤٥،
٤٦، ٤٧، ٤٨، ٥٠، ١٠٠، ١٩٤، ٣٣٧،
٣٣٨، ٣٤٠، ٣٤١، ٣٤٢، ٣٤٤، ٣٤٥،
٣٨٨، ٤٨٢، ٥٢٢، ٥٤٢، ٥٥٨، ٦٢٩،
٦٤٩
بنی امیه، ١٩٤، ١٩٦، ١٩٧، ٢٧٥
تلمود، ٥٥٥
ثقیف، ٢٣٣، ٢٣٤
حمیری ها، ٥٨٧
رئالیست، ٢٩٠
شیعه، ٢٤، ٢٥، ٢٨، ١١٢، ١١٣،
١٩٤، ١٩٦، ٢٢٧، ٢٢٩، ٢٤٨، ٢٤٩،
٢٨٠، ٥٦٠
صهیونیسم، ٤٣
قریش، ١٩٣، ١٩٥، ٢٣٣، ٢٨٠،
٣٠٨، ٣١٤، ٣٨٦، ٣٨٧، ٥٢١، ٥٦٩،
٥٨٩، ٥٩٠
قوم صالح، ٦٣
ماتریالیست، ٢٨٣، ٢٨٤، ٢٨٩
مسیحیان، ٣٦٣، ٣٧٥، ٣٧٨، ٤٣٨،
٤٤٣، ٤٤٤
نازی های، ٤٣
نصاری، ٢٧٦، ٣٥٢، ٣٧٥، ٦٠٩
وهابی، ٢٦، ٤٢٥
یهود، ٤١، ٤٣، ٤٤، ٤٦، ١١٢، ١٨٤،
١٩٦، ١٩٧، ٢٤٢، ٣٥٢، ٣٦٣، ٣٧٥،
٣٧٨، ٣٨٦، ٣٨٧، ٤٤٥، ٥٥٥، ٥٥٦،
٥٦٩، ٥٨٩، ٥٩٠، ٥٩١، ٦٠٩، ٦١٦،
٦١٧

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

(فهرست اشعار)

آگه نئی از حال من، مشکل همین است ...٣٢٢
ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم...٣٦٤
تا بدانجا رسید دانش من ...١٥٩
چون ندیدند حقیقت، ره افسانه زدند...٦٠١
خواهی نشوی رسوا هم رنگ جماعت شو...٤٤٠
در، به تو می گویم دیوار تو بشنو!...٤٢٨
درختی که تلخ است اندر سرشت ...٢٧٤
شنیدن، کی بود مانند دیدن ...٢٢
گر تو را از غیب چشمی باز شد ...١٥٥
گفتم: که با مکر و فسون ...١٥٦
ما از تو، به غیر از تو، نداریم تمنا...٤٥٦
ما به تو قائم چو تو قائم بذات...٣٧٧
نطفه پاک بباید که شود قابل فیض...٣٢٦
هم رنگ جماعت شدنت رسوائی است...٤٤٠

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

(کلمات معنی شده در این جلد)

«آثار» ...٣٨٢
«إخْوان» ...١٠٦
«اسْتَفْزِزْ» ...٢٠٥
«اسراف» ...١١٥
«اف» ...١٠١
«أكِنَّةً» ...٥١٨
«التيام» ...٣٠
«إمْر» ...٥٣٦
«أجْلِب» ...٢٠٥
«أحِيْطَ» ...٤٧٧
«أذْقان» ...٣٥٢
«أرائِک» ...٤٥٩
«أرَدْنا» ...٥٤٧
«أساورَ» ...٤٥٩
«أشَدَّ» ...١٢٩
«أعْرَضَ» ...٢٧٠
«أقْوَم» ...٥٠
«أكِنَّه» ...١٦٩
«ألْزَمْناهُ» ...٦٤
«أوّاب» ...٩٤
«أوَى» ...٣٩١
«باخِع» ...٣٨٢
«بشارت» ...٥٣
«بَصِير» ...٧٧
«بنون» ...٤٨٦
«بَيْنَهُمْ» ...١٨١
«تَأْوِيل» ...٥٤٢
«تَبْذِير» ...١٠٤
«تَبِيع» ...٢١٨
«تَدْمِير» ...٧٦
«تَذْرُوه» ...٤٨٦
«تَزاوَرُ» ...٤٠٤
«تَفْجِيْر» ...٣١١
«تَقْرِضُ» ...٤٠٤
«تَقْعُدَ» ...١٠٩
«تَهَجَّد» ...٢٥٠
«جَدَل» ...٥١٢
«جُرُز» ...٣٨٤
«حاصِب» ...٢١٨
«حُسْبان» ...٤٧٤
«حسرت» ...١٠٩
«حَصِير» ...٤٠
«حُقُب» ...٥٢٣
«حَمِئَة» ...٥٧٢
«حِوَل» ...٦١٤
«خَبِير» ...٧٧
«خرق» ...٣٠
«خَرَقَ» ...٥٣٥
«خَشِينا» ...٥٤٦
«خَيْل» ...٢٠٦
«دعا» ...٥٤
«دُلُوكِ الشَّمْسِ» ...٢٤٧
«دم» ...٣٤١
«دَمَّرْنا» ...٧٦
«رَبُّهُما» ...٥٤٧

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

«رَجِل» ...٢٠٦
«رجم» ...٤٢٣
«رَدْم» ...٥٧٨
«رُفات» ...١٧٣
«رقم» ...٣٨٩
«رقيم» ...٣٨٩
«روح» ...٢٧٧
«زُبَر» ...٥٧٩
«زُخْرُف» ...٣١٢
«زَعَمْتُمْ» ...١٨٥
«زَلَق» ...٤٧٤
«زَهَقَ» ...٢٥٣
«سُرادِق» ...٤٥٨
«سَرَب» ...٥٢٤
«سَرْب» ...٥٢٤
«سنين» ...٤٣٠
«سَيُنْغِضُونَ» ...١٧٥
«شاكِلَة» ...٢٧٣
«شَطَط» ...٣٩٦
«شَكُور» ...٣٧
«صَدَف» ...٥٧٩
«صَرَّفَ» ...١٥٠
«صَرَّفْنا» ...٣٠٥، ٥١٢
«صَعِيد» ...٣٨٤، ٤٧٤
«ضفادع» ...٣٤١
«طائر» ...٦٣
«ظاهر» ...٤٢١
«عاجِلَه» ...٧٩
«علمنا» ...٥٤٧
«غَداء» ...٥٢٥
«غُلام» ...٥٣٧
«فَتاه» ...٥٢٢
«فتى» ...٥٢٢
«فَتِيل» ...٢٢٦
«فِتْيَة» ...٣٩١، ٣٩٥
«فُجُور» ...٣١١
«فُرُط» ...٤٥٦
«فِي عُنُقِهِ» ...٦٤
«قاصف» ...٢١٨
«قبل» ...٥١٣
«قَبِيل» ...٣١١
«قَتُور» ...٣٣١
«قرآن» ...٢٤٨
«قُرُون» ...٧٦
«قسطاس» ...١٣٣
«قضاء» ...٣٨، ٩٠، ٩٩، ١٠٠
«قَضى» ...٩٩
«قُعود» ...٨٩
«قمطير» ...٢٢٦
«قمل» ...٣٤١
«قَوْل» ...٧٥
«قيّم» ...٣٧٦
«كَشْف» ...١٨٥
«كُفُور» ...٣٠٥
«كَلِمات» ...٦١٨
«لا تُرْهِقْنِي» ...٥٣٦
«لاتَعْدُ» ...٤٥٦
«لاتَقْفُ» ...١٣٦

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

«لَفِيف» ...٣٤٠
«مَثْبُور» ...٣٤٠
«مَحْسُور» ...١٠٩
«مخذول» ...٩٠
«مِداد» ...٦١٨
«مِراء» ...٤٢١
«مُرْتَفَق» ...٤٥٨
«مَرَحَ» ...١٤٢
«مِرْفَق» ...٣٩٨
«مسحور» ...١٧٠
«مَسْحُور» ...٣٣٨، ٣٣٩
«مَشْئُوم» ...٣٣٩
«مُلْتَحَد» ...٤٣٢
«مَلُوم» ...١٠٩
«مَنْشُور» ...٦٤
«مَوْئِل» ...٥١٩
«مَوْبِق» ...٥٠٥
«مُهْل» ...٤٥٧
«مَيْسُور» ...١٠٧
«ميمون» ...٣٣٩
«نَآ» ...٢٧٠
«نُخْرِجُ» ...٦٤
«نُزُل» ...٦٠٢
«نُغادِر» ...٤٩٣
«نَفِير» ...٣٩
«نقير» ...٢٢٦
«نُكْر» ...٥٣٧، ٥٧٢
«نُمِدُّ» ...٨٢، ٨٧
«وجه» ...٤٥٦
«وَراء» ...٥٤٤
«وِزْر» ...٦٦
«وَصِيْد» ...٤٠٦
«وَقْر» ...١٧٠
«هَشِيم» ...٤٨٥
«يَخِرُّونَ» ...٣٥٢
«يُدْحِضُوا» ...٥١٤
«يُزْجِي» ...٢١٨
«يَسْتَفِز» ...٣٤٠
«يَسْجدُون» ...٣٥٢
«يَصْلى» ...٨٠
«يَنْبُوع» ...٣١١
«يَنْزَغُ» ...١٨١
«يُهَيِّئ» ...٣٩٨

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org